منشورات
مدرسة الامام المهدي
قم المقدسة
رقم ١٤

عبقات الأنوار

في إمامة الأئمة الأطهار

ج ٦

حديث التشبيه

السند - الدلالة

تأليف

آية الله مير سيد حامد حسين موسوي
نيشابوري هندي

١٢٤٦ - ١٣٠٦



لله المثل الاعلى وهو العزيز الحكيم

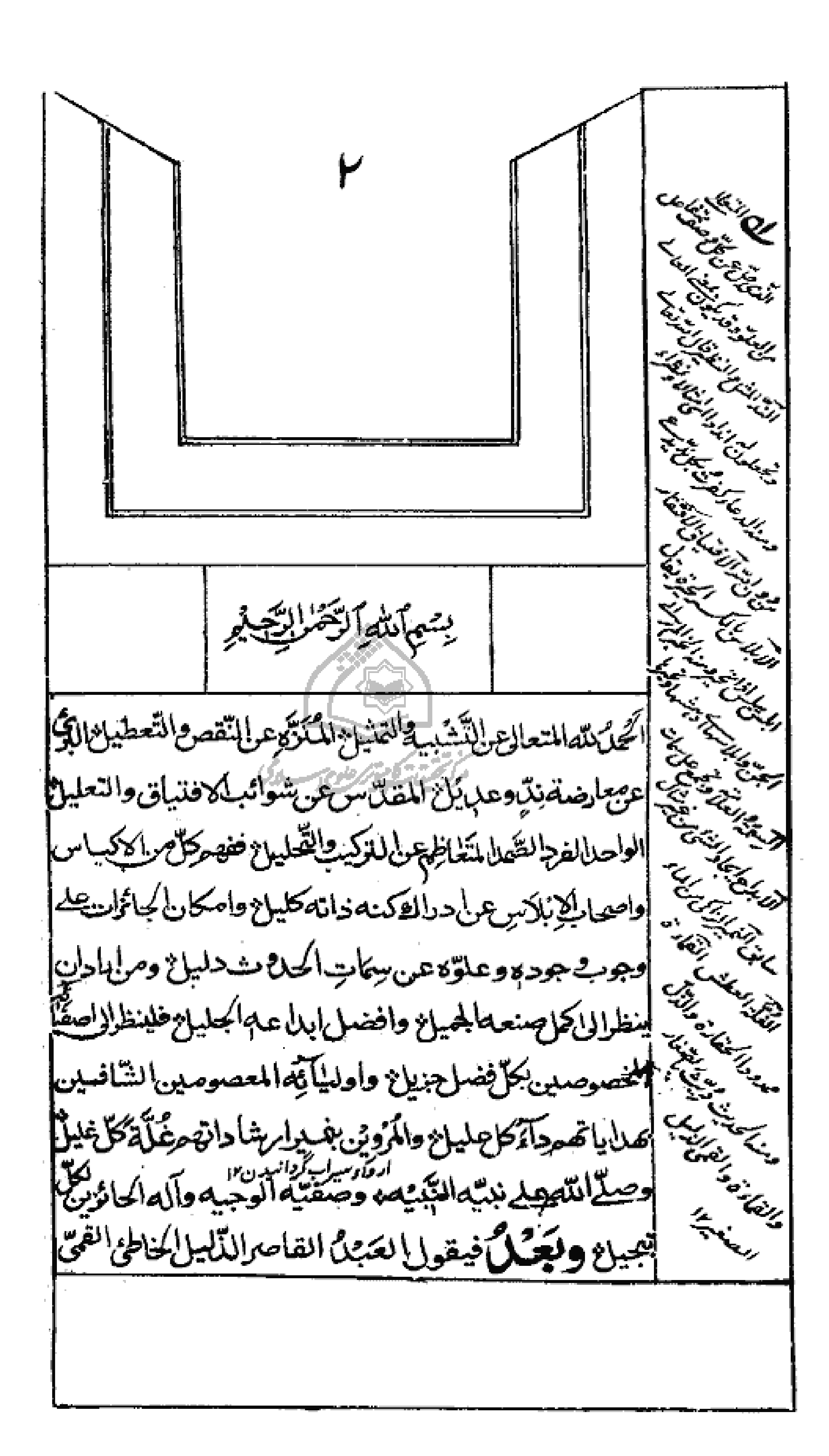
الحمد لله الحنان المنان كه درين زمان كرامت نشان بركت اقتران

مجلد ششم در بيان حديث تشبيه از مجلدات منهج ثانى كتاب مستطاب

عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

سلام الله عليهم ما تتلى الليل والنهار از مصنفات جناب معلى القاب عز الدين كهف المؤمنين
شرف المسلمين الموقنين الكاشف عن غوامض الاسرار المبين لحقائق الآثار والاخبار
الموضح لمشكلات تاهت فيها الافكار المفصح عن معضلات حارت فيها
الكبار المتغلغل صيت براعته وتوحده فى الحجاز والعراق الواقع على
كمال نقده وعلو مجده الاصفاق والاتفاق الخاضع لديه اعناق
المهرة الحذاق والبارعين السباق الرافع فى مجاهدة المخالفين
الاعلام المجاهد باسنة الاقلام الحامى لذمار آبائه
الكرام عليهم آلاف التحية والسلام ملاذ الانام
عضد الاسلام آية الله فى العالمين وحجته
على الجاحدين مروج هدى الائمة الامين المصطفين
معتمدنا ومقتدى الخافقين جناب السيد
حامد حسين ادام الله
ظلالهم العالى على هام
الملوين

در مطبع مطلع نور واقع لكهنؤ نخاس سنه ۱۳۰۱ هجرى مطبوع گرديد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتعالي عن التشبيه والتمثيل المنزّه عن النقص والتعطيل البري عن معارضة ندٍّ وعديل المقدّس عن شوائب الافتياق والتعليل الواحد الفرد الصّمد المتعاظم عن التركيب والتحليل فَهم كلّ من الاكياس واصحاب الابلاس عن ادراك كنه ذاته كليل وامكان الجائزات على وجوب وجوده وعلوّه عن سِمات الحدوث دليل ومن اراد ان ينظر الى كمل صنعه الجميل وافضل ابداعه الجليل فلينظر الى اصفيائهم المخصوصين بكلّ فضل جزيل واوليائه المعصومين الشافين بهداياتهم داءَ كلّ عليل والمروين بغدير ارشاداتهم غُلّةَ كلّ غليل وصلّى الله على نبيّه النبيه وصفيّه الوجيه وآله الحائزين لكلّ تبجيل وبعدُ فيقول العبدُ القاصر الذّليل الخاطئ القمّي

النبيل حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلي

النيسابوري صانه الله عن شرّ التمويه والتسويل ان هذا هو المجلد

السادس من المنهج الثاني من كتاب **عبقات الانوار في امامة**

الائمة الاطهار المبنيّ لنقض ما ابدى علامة السنية السنيّ

الفخاره ومحدّثهم عمدة الكبار المولوي عبد العزيز بن ولي الله

نزيل دهلي المشهور فضله في شاسعة الاصقاع والاقطار السائر

نبله في نازحة البقاع والامصار من الشبه المجتثة التي ما لها

من قرار والوساوس الواضحة السقوط عند ارباب زكاء

الاحلام وذكاء الافكار والشكوك اللائحة الهبوط لدى اولي

ثواقب الافهام ونوافذ الابصار في جواب الحديث السادس

من الاحاديث الاثني عشر المذكورة في باب الامامة التي اجاب

عنها بكلمات ناكبة عن الاستقامة في كتاب التحفة المثقوبة

بسهام الانظار المصنوعة بالانتهاب لما نمّقه وزوّقه وهمهم

به ولفّقه المختال الفخور والمحتال العثور والمغتال النفور

عن الحق والنور نصر الحجى بالهضم المتواني الاسر المضطلع باعباء

الاصر الحامل للاواء الوزر المقتحم في غشاء الحجر المتهجم على بدائع النكر

والنكر المفصح عن غرائب العجر والبجر المعقبة للزجر الكابلي الكائب

الاناء اللدين والكابلي لحبائل الاب عن اليقين الحريّ بالهجر المولع المتهالك

بالصدّ والانكار لصحاح الآثار وصوادق الاخبار في كتاب

الصواعق الذی کان فی حجب الاستتار • وصلد بعد صدور الاغارة

والانتحال من هذا المنطیق المتحذلق والمتشدق لتفهیق الکتاب

فی غایة الاشتهار • فانهتك خدار التلمیع وانخرق ستر الخداع

وعز الاعتذار • والله ولی التوفیق للانحیاز والاحتراز عما یورث

الغض والصغار • وهو المسدد بانزاع القشب والنهی عما یوجب

الاتسام بالعوار والشنار • ومنه الاستعانة فی الثبات علی

التمسك بحبل اقتفاء المعصومین الاطهار • صلوات الله وسلامه

علیهم ما غسق اللیل وتبلج النهار • **قال المحدث النحریر**

حدیث ششم حدیثی ست که آن را امامیه روایت میکنند مرفوعا انه قال

من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی

حلمه والی موسی فی بطشه والی عیسی فی عبادته فلینظر الی

علی بن ابی طالب طریق تمسك آنکه ازین حدیث مساوات حضرت امیر

با انبیاء در صفات ایشان معلوم شد وانبیا افضل اند از غیر خود والمساوی للافضل

افضل فکان علی افضل من غیره والافضل متعین للامامة دون غیره وفساد

مبادی این تمسك و مقدمات آن از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهر است اول

این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده

و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حالانکه در تصانیف

هردو ازان اثری موجود نیست با فترا و بهتان الزام دادن اهلسنت میسر نمی آید

و قاعده مقرره اهلسنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی

روایت کنند و صحت ما فی الکتاب التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین
ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست زیرا که جماعهٔ از محدثین اهلسنت که
در طبقه متاخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث
صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کرده رفته اند و جاے کسے در انها نمانده مائل شدند
بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبة الاسانید و المتون تا بطریق بیاض
بکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند
بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود انها را این مهم سرانجام نشد اما متاخرین
که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات را جدا ساخت
و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنه علی حده نوشت و سیوطی در تفسیر
در منثور خبیث را و خود ان جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف
گفته اند با وجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنفین آنها دریافته باشیم احتجاج
بآن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که
خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعه روایت کرده است
بهمین غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که اصلی دارند
یا نه بالجمله این حدیث خود از آن قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود
باشد و لو بطریق ضعیف دوم آنکه این کلام محض تشبیه است بعض صفات
امیر را با بعضی صفات انبیاء مذکورین و تشبیه چنانچه بادات متعارفه
تشبیه میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو با این اسلوب نیز می آید چنانچه در علم

بیان مقررست که من اراد ان ینظر الی القمر لیلة البدر فلینظر الی وجه فلان
نیز تشبیه داخل ست و لهذا شعر مشهور را که ؛ لا تعجبوا من بلی غلالته
قد زرّ ازراره علی القمر و این دو بیت متنبی را ؛ نشرت ثلث ذوائب
من شعرها فی لیلة فارت لیالی اربعا ؛ واستقبلت قمر السماء بوجهها
فارتنی القمرین فی وقت معا ؛ داخل تشبیه ساخته اند و اگر ازینهم درگذریم استعاره
خواهد بود که مبنای او بر تشبیه ست و در تشبیه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به
فهمیدن کمال سفاهت ست و در اشعار رائج و مشهور ست که خاک صحن بادشاهان
بمشک و سنگریزه های آنجا را بمروارید و یاقوت تشبیه میدهند و هیچکس مساوات
نمیفهمد قال الشاعر ؛ اری بارقا بالابرق الفرد یومض ؛ فیکشف جلباب
الدجی ثم یغمض ؛ کان سلیمی من اعالیه اشرقت ؛ تمد لنا کفا
خضیبا و تقبض ؛ و از مضمون این شعر لازم نمی آید که پنجه حنائی سلیمی در لمعان
و درخشندگی برابر برق باشد و در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابی بکر
بابراهیم و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه ابوذر بعیسی مروی شده
امّا چون این فرقه بهره از عقل خداداد ندارند هرگز بر مساوات این اشخاص
با انبیاء مذکورین حمل نموده مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود دانستند
بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود وصفی ست درین شخص از
اوصاف مختصه آن پیغمبر گو بآن مرتبه نباشد عن عبدالله بن مسعود فی
قصة مشاورة النبی صلی الله علیه وسلم مع ابی بکر و عمر فی اساری
بدر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تقولون فی هؤلاء

ان مثل هؤلاء کمثل اخوة لهم کانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا وقال موسی ربنا اطمس علی اموالهم
واشدد علی قلوبهم الآیة وقال ابراهیم فمن تبعنی فانه منی ومن
عصانی فانک غفور رحیم وقال عیسی ان تعذبهم فانهم عبادک
وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم رواه الحاکم وصححه عن ابی
موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یا ابا موسی لقد اعطیت
مزمارا من مزامیر آل داود رواه البخاری و مسلم وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم
فلینظر الی ابی ذر کذا فی الاستیعاب و رواه الترمذی بلفظ آخر قال
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر شبه
عیسی بن مریم یعنی فی الزهد سوم آنکه مساوات با افضل در صفتی
موجب افضلیت نمیشود زیرا که آن افضل در صفات دیگر اند که بسبب آنها افضل
شده است و نیز افضلیت موجب امامت کبری نیست کما مر غیر مرة چهارم
آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها
مساوی نباشند با انبیاء مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات
مذکوره و دون هذا النفی خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهلسنت تفحص واقع
شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است
در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست ولهذا محققین صوفیه نوشته اند
که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت

ولهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت است
از شیخین خوبتر سرانجام یافت و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال
و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر
بیشتر مروی گشت و عقلاً ثابت است که استدلال بر ملکات نفسانیه بصدور
افعال مختصه بآن ملکات میتوان کرد مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات میکند
و در مقابله اقران در صعت سیف و سنان کار از پیش میبرد دلیل صریح بر شجاعت
نفسانیه اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجا و دیگر امور باطنیه از همین راه
افعال و معاملات معلوم توان کرد بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنیه
شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارحیه او در یکی ازین
دو کارخانه عمده حاصل میشود و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند
وهو قوله صلعم انک یا علی تقاتل الناس علی تاویل القران کما قاتلتهم
علی تنزیله نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیاز است زیرا که مقاتلات
شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود و
زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولایت شد و لهذا شیوخ طریقت و ارباب
معرفت و حقیقت آنجناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه
انبیا نوشته اند و ازین است که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی
میشود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب میگردد و چنانچه سلاسل تلامذ فقهای
شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و کتاب ایشان مثل عبدالله بن مسعود و معاذ
بن جبل و زید بن ثابت و عبدالله بن عمر میرسد و رشحه از علوم ایشان

میگیرد و معنی امامت کہ در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن
میساخت ہمین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لہذا التزام
این امر بر کافۂ خلائق از ائمۂ اطہار مروی نشدہ بلکہ یاران چیدہ و مصاحبان
برگزیدہ خود را بآن فیض خاص مشرف میساختند و ہر یکی را بقدر استعداد
او باین دولت مینواختند این فرقہ بسبب فہم آنکہ اشارات ایشان را بر ریاست
عامہ و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آوردہ در ورطۂ ضلالت
افتادہ اند و نیز از ینجاست کہ حضرت امیر و ذریت طاہرہ او را تمام امت مثل
پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیہ را بایشان وابستہ میدانند
و فاتحہ و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیدہ چنانچہ
با جمیع اولیاء اللہ ہمین معاملہ است و نام شیخین را درین مقامات کسی بر زبان
نمی آرد و فاتحہ و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمیکند و امور
تکوینیہ را وابستہ بایشان نمیداند گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد
بر مثال انبیا مثل حضرت ابراہیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا کہ کمال
ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفضیل و مغایرت است و کمالات اولیا ہمہ
ناشی از وحدت و جمع و عینیت است پس اولیا را مرآت ملاحظۂ فعل الہی بلکہ صفات
او تعالی میتوانند کرد و انبیا و وارثان کمالات شان را بغیر از علاقۂ عبدیت
و رسالت و جارحیت علاقۂ دیگر در فہم مردم حاصل نیست و بانجہت ایشان را
مرآت ملاحظۂ او تعالی نمی توانند کرد **اقول مستعینا بلطف
الملہم الخبیر** از غرائب طریفہ و عجائب ظریفہ کہ عاقل ہوشیار را

تحیر و سراسیمه میسازد و ناظر متامل را بوادی غایت استعجاب و استغراب می اندازد آنست
که شاهصاحب با اینهمه جلالت شان و غایت اتقان و نهایت عرفان و سمو منزلت
و علو مرتبت و مزید اشتهار باقصای تدین و ورع و انصاف و مجانبت از هزل
و مجون و جزاف و مجانبت از مکابرت و معاندت و اعتساف و تصدی مقام امامت
و ریاست و تصدر مسند ارشاد و هدایت و تزیین مجلس افاضت و افادت
و خوض در معارک مقابله و مناضله اجله فحول و غوص در دقائق معقول و منقول
و حیازت قصب سبق در مضمار تحقیق و تنقید فروع و اصول چندان در گرداب
تقلید غیر سدید کابلی حمید امعان فرموده و بمشابه خلع ربقه تثبت و تانی و تبیین
نموده که از رد و ابطال و تکذیب و توهین و تهجین فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه آلاف
سلام رب العالمین پا را فراتر نهاده و درین مقام انکار محض و ابای بحت ازان بوده
این حدیث شریف از احادیث اهلسنت آغاز نهاده و داد اظهار کمال صدق و امانت
و خدا ترسی و حق پرستی و خوف از مواخذه دنیا و آخرت داده زبان حقائق ترجمان را
بانواع ترهات رائقه و خزعبلات معجبه و طامات مزخرفه و تلفیقات ممو هه و تشکیکات
موهونه و تخیلات مطعونه واکشاده و کسیکه اندک بهره از تتبع کتب حدیث
و مناقب برداشته و نوری از انوار ممارست اخبار و آثار بر جبینش تافته بر وی مخفی
و محتجب نیست که اکابر اساطین و اعاظم معتمدین و اجله منقدین و افاخم محدثین و سایر
ماهرین و اماثل بارعین و افاضل سابقین و ثقات معظمین و اثبات معروفین
حدیث تشبیه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را بانبیا علیهم السلام باسالیب متنوعه
و طرق متعدده ذکر فرموده بنشر و اشاعت و ترویج و اذاعت آن ذخیره ذکر جمیل

اندوخته وقلوب جاحدين جائدين ومنكرين ومعاندين را باتش شرربار

سوخته اند واین ست اسامی جمعی از ناقلین این حدیث شریف — اسامی بعض روات حدیث تشبیه

ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع الحمیری مولاهم الصنعانی شیخ البخاری — ۲۱۱ھ مائه ثانیه وثالثه

واحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی احد ائمتهم الاربعة — ۲۴۱ھ

وابوحاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی المجاری للبخاری ومسلم — ۲۷۷ھ

وابوحفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهینی المعروف بابن شاهین المحدث المفسر — ۳۸۵ھ مائه رابعه

وابوعبدالله عبیدالله بن محمد بن احمد البطی العکبری المعروف بابن بطة — ۳۸۷ھ

وابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه الضبی الطهمانی المعروف بالحاکم — ۴۰۵ھ مائه خامسه

وابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی طراز المحدثین وملاذ المفسرین — ۴۱۰ھ

وابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی الاصبهانی — ۴۳۰ھ

وابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبدالله بن موسی البیهقی الخسروجردی — ۴۵۸ھ

وابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی — ۴۸۳ھ

وابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی — ۵۰۹ھ مائه سادسه

وابومحمد احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورة هل اتی

وابوالفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی صاحب الخصائص العلویة

وابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی المحدث المشهور — ۵۵۸ھ

وابوالمؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب خوارزم — ۵۶۸ھ

وابوالخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوینی الحاکمی — ۵۹۰ھ

والشیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملا الاردبیلی صاحب وسیلة المتعبدین

سنین وفات	راویان حدیث تشبیہ
مائۃ سابعہ	۱۸ ونور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصابحانی تلمیذ ابی موسی المدینی
۶۵۲ھ	۱۹ وکمال الدین ابو سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی صاحب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول
۶۵۸ھ	۲۰ وابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایۃ الطالب
۶۹۴ھ	۲۱ ومحب الدین احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری الشافعی صاحب الریاض النضرۃ
مائۃ ثامنہ ۷۸۶ھ	۲۲ وسید علی بن شہاب الدین الہمدانی مصنف مودۃ القربی
	۲۳ ونور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفۃ السید علی الہمدانی
	۲۴ وسید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل
مائۃ تاسعہ ۸۴۹ھ	۲۵ وشہاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی الملقب بملک العلماء
۸۵۵ھ	۲۶ ونور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی صاحب الفصول المہمۃ
۸۹۳ھ	۲۷ وکمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی صاحب الفواتح
	۲۸ وعبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی
مائۃ عاشرہ	۲۹ وابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفا
۱۰۰۰ھ	۳۰ وجمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری
مائۃ حادی عشر ۱۰۴۷ھ	۳۱ والشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی صاحب وسیلۃ المآل
	۳۲ ومرزا محمد بن معتمد خان بن رستم الحارثی البدخشی صاحب مفتاح النجا
	۳۳ ومحمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی مناقب المرتضی
مائۃ ثانی عشر ۱۱۸۲ھ	۳۴ ومحمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی صاحب الروضۃ الندیۃ
	۳۵ واحمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی صاحب ذخیرۃ المآل
مائۃ ثالث عشر ۱۲۸۶ھ	۳۶ ومولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ السہالوی اللکھنوی صاحب مرآۃ المؤمنین فی مناقب اہل بیت سید المرسلین

و تعجب نماند که چون صحت این حدیث شریف در ما بعد از کلام بلاغت نظام
والد علام مخاطب بمقام ثابت مینمایم و هم جمعی از معتمدین اعلام و اساطین
فخام که مشایخ اجازهٔ والد ماجد او هستند نقل آن کرده‌اند و هم جمعی از ناقلین
آن کسانی هستند که خود مخاطب در مدح و ستایش و تبجیل و تعظیم شان بلسان الحمد
و لو بلاغت و فصاحت و شیرین زبانی که اتصاف او بآن شهرهٔ آفاق است او
و هم جابجا در تفسیر و درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات و افادات شان
آغاز نهاده پس باید که معتقدین والد ماجد مخاطب و هواخواهان و مقلدین خود
او از رد و ابطال رد این حدیث شریف دل آزرده نشوند و ملالی نبرند و چین
بجبین نشکنند و سرکه برو نمالند بلکه چون این رد صحیح صریح موافقت والد ماجد
او و هم موافقت خود او حسب مدح و ستایش او در حق ناقلین این حدیث شریف
و استدلال و احتجاج او بافادات و روایات شان است باید که شکرگزار و منت
بردار این خاکسار بیمقدار شوند و نیز ظاهر است که این رد و ابطال موافقت
و اصحت با جمیع ناقلین و مثبتین حدیث تشبیه که همه از اساطین مجددین و اسلاف
مقبولین سنیه اند پس باین نظر این رد و ابطال بلکه علی الاطلاق هر رد و ابطال
که موافق ارشادات اسلاف سنیه باکمال و مستند بافادات متقدمین اقبال است
مقام شکایت و ملال و جای آزردگی و کلال نیست پس اگر بعوض شکرگزاری و منت
برداری شکایت و بیزاری و گریه و زاری و اضطراب و بیقراری آغاز نهند
مخاطب باین شعر لطیف خواهند شد ؎ هردم آزردگی غیر سبب را چه علاج ٭ با کرم
ز لطف تو غضب را چه علاج ٭ و نیز مخاطب در متن این کتاب و حاشیهٔ آن و محافل

درعوة الراشدین و ایضاح افتخار بتصنیف علمای سنیه کتب مناقب اهلبیت علیهم السلام
آغاز نهاده اند و باین وسیله دفع وصمت انحراف از اهلبیت علیهم السلام و ترک
تمسک بحضرات از اسلاف خود خواسته و از جمله این علما اسامی جمعی که از ایشان این حدیث
شریف و دیگر احادیث که مخاطب در رد آن کوشیده ذکر کرده و آن احادیث مثل
حدیث و لایت ست و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم و حدیث نور و احادیث
نزول آیه انما ولیکم الله در حق جناب امیر المومنین علیه السلام و احادیث نزول
آیه مودت در حق صفوة نجبا علیهم آلاف التحیة و الثنا و احادیث نزول آیه تطهیر
در حق اهلبیت علیهم السلام و روایات داله بر اراده جناب امیر المومنین از لفظ
انفسنا در آیه مباهله و روایات داله بر اراده جناب امیر المومنین علیه السلام
از لفظ هادی در آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد و روایات داله
بر نزول آیه وقفوهم انهم مسئولون در شان جناب امیر المومنین علیه السلام
و روایات داله بر نزول آیه کریمه السابقون السابقون در سبق اسلام
جناب امیر المومنین علیه السلام پس بنابرین هم رد جمیع این مقامات عین مخالفت
مخاطب وحید و صین از رضای خاطر فاضل رشید ست پس در هیچ مقامی ازین مقامات
و امثال آن در موافقت و مساعدت و موازرت و معاونت مخاطب نحریر
و رشید عدیم النظیر تهاون و تقصیر نکرده ام و نکایت و ازرا و تعییر متوجه
بجاحدین و منکرین و مبطلین این فضائل جلیله و مناقب جمیله که در حقیقت
مخالفین مخاطب حاذق و فاضل رشید فائق اند متوجه ست گو مخاطب
هم بسبب انکار و مخالفت تحقیق و افتخار خود در مخالفین خود محسوب باشد

و باین سبب مورد تشنیع گردد لکن حاشا که تشنیع بخدام عالی مقام او متوجه
باشد بحیثیت اولی که آن حیثیت اصلیه است پس مخاطب منکر و جاحد غیر
مخاطب مثبت و ناقد است پس اتباع مخاطب مطاع از ردّ این فضول
نامقبول برنجیده دل ملول و مبتلای سورش و قلق فضول نشوند بلکه
می باید بسبب موافقت حضرت مخاطب رشید با کمال در ردّ بلیغ ابطال
فضائل آل صلوات الله و سلامه علیهم ما اختلف النهر و اللیال نهایت
مبتهج و مسرور و منبسط و محبور و شکرگزار و ممنون بسبب این ردّ صدق مقرون
شوند **الحاصل** کمال متانت و رزانت تمسک اهل حق بالحدیث شریف
یعنی حدیث تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بانبیا صلوات الله و سلامه
علیهم و نهایت شناعت و فظاعت ردّ و ابطال احتجاج و استدلال بآن
و غایت بشاعت و سماجت انکار بودن آن از احادیث اهلسنت ظاهر
و واضح و باهر و لائح است بوجوه عدیده **اوّل** آنکه عبدالرزّاق که از محدثین
حذاق و بارعین سبّاق و جهرهٔ آفاق است حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه
ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین
در کتاب معجم الادبا که نسخهٔ عتیقهٔ آن که بنظر سیوطی گذشته و بعض جا بر آن
حواشی نوشته بحمد الله تعالی بدست حقیر افتاده در ترجمهٔ محمد بن احمد بن
عبیدالله الکاتب المعروف بابن المنجم میفرماید و له قصیدة ذات
الاشباه و سمّیت بذات الاشباه لقصده فیما ذکره الخبر الذی
رواه عبدالرزّاق عن معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن

حرف المیم

نقل روایت عبدالرزاق حدیث تشبیه را از معجم الادبا یاقوت حموی از نسخهٔ که بنظر سیوطی رسیده و بر آن بعض حواشی نوشته

ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في محفل

من اصحابه ان تنظروا الى آدم في علمه ونوح في همه وابراهيم في

خلقه وموسى في مناجاته وعيسى في سنته ومحمد في هديه

وحلمه فانظروا الى هذا المقبل فتطاول الناس فاذا هو علي بن ابي طالب

فاورد المقنع ذلك في قصيدته وفيها مناقب كثيرة واولها

ايها اللائمي لحبي عليا ، قم ذميما الى الجحيم خزيا ، ابخير الانام عرضت

لا زلت مذودا عن الهدى مزويا ، اشبه الانبياء كهلا وزولا

وفطيما وراضعا وغذيا ، كان في علمه كآدم اذ علم شرح الاسماء

والمكنيا ، وكنوح نجا من الهلك من سير في الفلك اذ علا الجوديا

وجفا في رضى الاله اباه واجتواه وعده اجنبيا ، كاعتزال الخليل

آزر في الله وهجرانه اباه مليا ، ودعا قومه فآمن لوط اقرب الناس

منه رحما ورئيا ، وعلي لما دعاه اخوه سبق الحاضرين والبدويا

وله من ابيه ذي الايد اسمعيل شبه ما كان عني خفيا ، انه عاون

الخليل على الكعبة اذ شاد ركنها المبنيا ، ولقد عاون الوصي حبيب الله

اذ يغسلان منها الصفيا ، رام حمل النبي كي يقطع الاصنام من

سطحها المثول الحنيا ، فحناه ثقل النبوة حتى كاد ينآد تحته مثنيا

فارتقى منكب النبي علي ، صنوه ما اجل ذا المرتقيا ، فاماط الاوثان

عن ظاهر الكعبة ينفي الرجاس عنها نفيا ، ولو ان الوصي حاول مس النجم

بالكف لم يجده قصيا ، افهل تعرفون غير علي وابنه استرحل النبي مطيا

مطیا وللہ الحمد والمنہ کہ از ینجا صحت اینحدیث وانہم باسناد رجال شیخین کالنار علی العلم فی الظلم واضح و روشن و ظاہر و مبرہن میکردد زیرا کہ بنص یاقوت حموی ثابت شدہ کہ اینحدیث شریف را عبدالرزاق از معمر از زہری از سعید بن المسیب از ابی ہریرہ روایت کردہ و اینہمہ رواۃ ثقہ و عدول و اہل ضبط و اتقان اند بلکہ ائمہ جلیل الشان و ارکان اسلام و ایمان سنیان اند مجال دارند کہ در مقابلہ اہل حق حرف قدح و جرح ایشان بر زبان آرند کہ ہمہ از رواۃ اصح صحاح ایشان اند و بافادات و روایات اینحضرات انبانہای ایشان پر ست اگر قدح ایشان کنند قدح صحیح صحاح ایشان لازم آید حالا بالاجمال پارہ از تراجم این بزرگان باید شنید اما عبدالرزاق بن ہمام پس حافظ ہمام و متبحر قمقام و محدث عالیمقام و از اکابر حذاق اعلام و اماثل مشایخ عظام بلکہ امام ائمہ فخام و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح ستہ از روایات او صحاح خود را مشحون ساختہ اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانستہ بافادات او دامنہای خود پر نمودہ و اکابر منقدین بمدائح عظیمہ و جلائل اوصاف حمیدہ او را می ستایند تا آنکہ میگویند کہ رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبدالرزاق ابو محمد عبداللہ بن اسعد بن علی الیمنی الیافعی در مرآۃ الجنان و عبرۃ الیقظان فی معرفۃ حوادث الزمان گفتہ و فی السنۃ المذکورۃ ای سنۃ احدی عشرۃ وماتئین توفی الحافظ العلامۃ المرتحل الیہ من الآفاق الشیخ الامام عبدالرزاق بن ہمام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن

مراۃ الجنان صفحہ ۱۰۵ / ۳۶۰

سنة ست وثمانين روى عن معمر وابن جريج والاوزاعي وطبقتهم ورحل اليه الائمة الى اليمن قيل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما رحلوا اليه روى عنه خلائق من ائمة الاسلام منهم الامام سفين بن عيينة والامام احمد ويحيى بن معين واسحق بن راهويه وعلى المدينى ومحمود بن غيلان وعبدالكريم بن محمد السمعانى در انساب گفته ابوبكر عبد الله الرزاق بن همام الصنعانى قيل ما رحل الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما رحل اليه شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلكان البرمكى الاربلى در وفيات الاعيان فى انباء ابناء الزمان گفته ابوبكر عبدالرزاق بن همام بن نافع الصنعانى مولى حمير قال ابو سعد السمعانى قيل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما رحلوا اليه يروى عن معمر بن راشد الازدى مولاهم البصرى والاوزاعى وابن جريج وغيرهم وروى عنه الائمة فى ذلك العصر منهم سفين بن عيينة وهو من شيوخه واحمد بن حنبل ويحيى بن معين وغيرهم وكانت ولادته فى سنة ست وعشرين ومائة وتوفى فى شوال سنة احدى عشرة ومائتين باليمن رحمه الله تعالى والصنعانى بفتح الصاد المهملة وسكون النون وفتح العين المهملة وبعد الالف نون هذه النسبة الى مدينة صنعاء وهى من اكبر مدن اليمن وزادوا النون فى النسبة اليها وهى نسبة شاذة كما قالوا فى بهراء بهرانى وقال ابو محمد عبد الله بن الحارث الصنعانى سمعت عبد الرزاق

ص ۱۴۲ ج ۱ / ۹۰ ج ۳ نسبت صنعانى

ص ۳۰ ج ۲ / ۴۵۳ حرف العين

یقول من یصحب الزمان یری الهوان قال فی سمعته ینشد شعرا فذا او

الزمان لعبنا به، وهذا الزمان بنا یلعب و علامه وحید عبد الغنی

بن سعید که غنی از مدح ثنا و وصف و اطراست و جلال الدین سیوطی فی کر بندی از

مناقب فاخره و مدائح باهره او در طبقات الحفاظ باین عنوان نموده عبد الغنی

بن عبد الواحد بن علی بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر الحافظ الامام

محدث الاسلام تقی الدین ابو محمد المقدسی الجماعیلی ثم الدمشقی الصالحی

الحنبلی صاحب التصانیف ولد سنة ٥٤١ وسمع ابن البطی و اباموسی المدینی

والسلفی و کتب عنه الفجر و خلقا و روی عنه ابن خلیل و ابو عبد الله

محمد بن مهلهل الحسینی و هو آخر من سمع منه ولقی بعده بالاجازة

احمد بن ابی الخیر و حدث بالکثیر و صنف فی الحدیث کتبا منها المصباح

ونهایة المراد والکمال فی معرفة غیر ذلک و کان غزیر الحفظ والاتقان قیما

بجمع کثیر الفنون کثیر العبادة و رعا ماشیا علی قانون السلف کان

لا یساله احد عن حدیث الا ذکره له ولا عن رجل الا قال هو فلان

بن فلان و نسبه قیل له ان رجلا حلف بالطلاق انک تحفظ مائة الف

حدیث فقال لو قال اکثر من ذلک لصدق قال التاج الکندی لم یر الحافظ

عبد الغنی مثل نفسه ولم یکن بعد الدارقطنی مثله و کان یامر

بالمعروف وینهی عن المنکر لا تاخذه فی الله لومة لائم مات بمصر یوم

الاثنین ثالث عشر ربیع الاول سنة ٦٠٠ در کتاب الکمال از محمد بن اسماعیل فزاری نقل کرده

بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان یحیی بن معین و احمد بن حنبل

حاشیه: ترجمه عبد الغنی — صفحه ۷۷ الطبقة السابعة عشر — (حاشیه دستنویس ناخوانا) — حرف العین

حج عبد الرزاق

وغيرهما تركوا حديث عبد الرزاق وكرهوه فدخلنا من ذلك غم شديد
فقلنا قد انفقنا وتعبنا واخر ذلك سقط حديثه فلم ازل في غم
من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صنعاء الى مكة فوافقت بها يحيى بن
معين فقلت يا ابا زكريا ما الذي بلغنا عنكم في عبد الرزاق فقال ما هو
فقلنا بلغنا انكم تركتم حديثه ورغبتم عنه فقال يا ابا صالح لو ارتد
عن الاسلام عبد الرزاق ما تركنا حديثه وروينا عن عبد الرزاق انه
قال قدمت مكة فمكثت ثلثة ايام لا يجيئني اصحاب الحديث فمضيت
وطفت وتعلقت باستار الكعبة فقلت يا رب ما لي اكذاب مدلس
انا فرجعت الى البيت فجاؤني قال ابن خيثمة سئل يحيى بن معين عن
اصحاب الثوري فقال اما عبد الرزاق والفريابي وعبيد الله بن موسى
وابو احمد الزبيري وابو عاصم وطبقتهم كلهم في سفين قريب بعضهم
من بعض وهم دون يحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدي ووكيع
وابن نمير وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل ارايت احدا احسن
حديثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت
حديثه قال البخاري مات سنة احدى عشرة ومائتين روى له
الجماعة انتهى نقلا عن اصل الكمال من نسخة عتيقة صحيحة عليها خط بعض اهل
الكمال والحمد والمنة للرب المتعال ومحمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین
که از کتب خانه بعض فضلای حیدرآباد نقل آن گرفتم گفته عبد الرزاق بن همام
بن نافع ابو بكر الحميري مولاهم الصنعاني سمع معمرا وابن جريج والثوري

تضرع عبد الرزاق در حرم

ص ٢١٣ ص ١٢٢ من تقاريب اسماء المعتمدين عندهما من باب العين

سماع عبد الرزاق

وغیر واحد عند هما روی عنه اسحق بن ابراهیم الحنظلی واسحق بن
منصور ومحمود بن غیلان عند هما واسحق بن ابراهیم بن نصر وعلی بن
المدینی وعبد الله المسندی ویحیی بن جعفر البخاری ویحیی بن موسی
البلخی ومحمد بن رافع وعبد بن حمید وحسن الحلوانی وابن ابی عمر وحجاج
بن الشاعر وعبد الرحمن بن بشیر ومحمد بن مهران وعمرو الناقد واحمد
بن حنبل واحمد بن یوسف وسلمة بن شبیب عند مسلم قال احمد
بن حنبل عنه قال ولدت سنة ست وماثة وقال البخاری وابو عیسی
مات سنة احدی عشرة ومائتین وقال محمد بن سعد مثله وزاد فی
النصف من شوال اخبرنا ابو القاسم بنیسابور انا ابو الحسن الخفاف
ثنا ابو العباس السراج قال سمعت محمد بن سهل بن عسکر یقول سمعت
احمد بن حنبل یقول اذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقول ما قال
عبد الرزاق واز صدر کتاب رجال صحیحین مقدسی که حفاظ حدیث مثل ابن
عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین
تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین
اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخین از او
در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او
و مولد او و سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنابرین یقینا و قطعا ظاهر
میشود که حدیث عبد الرزاق نزد ائمه سنیه که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر
بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجت است خود او ثقه

احمد بن حنبل یقول اذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقول ما قال عبد الرزاق

بلاغ عبد الله فقیہ بجایِ ابن طاہر

عبارت صفوۃ رجال ابن طاہر در شرح رجال صحیحین که دلالت بر صحت جمیع روایات صحیحین دارد

وعدل و حافظست و هذه عبارة ابن طاهر فی صفوة رجال الصحیحین اما بعد

وفقنا الله عز وجل للعمل الصالح کما وفقنا السلوك سنة رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنا ممن ابتدع بعده بدعة ندعو الیها

او عصبیة نحث علیها اذ کان قد نص صلی الله علیه وسلم فی

مقالات شتی علی فضل هذه الطائفة المنصورة ودعا لهم فاستجاب له

صلی الله علیه وسلم فبعث الله عز وجل فی کل وقت و زمان من

یقوم بهذا الشان و یبینه للناس حق البیان الی الامامین الحافظین

ابی عبد الله البخاری و ابی الحسین مسلم بن الحجاج النیسابوری فمیزا

صحیح الحدیث من سقیمه و حصرا منه جملة علی ما فی کتابیهما الصحیحین

فصارا حجة لاهل الاسلام لما علم الله عز وجل من صدق نیتهما و صحة

عقیدتهما فیما قصداه اذ کان فی عصرهما من الائمة شرقا و غربا

فی هذا الشان من یکون منزلته من الفضل فی انواع شتی من

علوم الشریعة منزلتهما و منهم من هو من مشایخهما الذین

اخرجا عنهم فی هذین الکتابین ثم من بعدهما دالائمة کل

عصر الی یومنا هذا شرحوا ما اشکل من حدیثهما و خرجوا علی تراجمهما

اذ لم یمکن الزیادة فی الصنعة علیهما ثم طائفة من حفاظ الحدیث

مثل ابی احمد بن عدی و ابی الحسن الدارقطنی و ابی عبد الله بن منده

و ابی عبد الله الحاکم ثم من بعدهم الی یومنا هذا لما صح عندهم

ان کل من اخرجا حدیثه فی هذین الکتابین و ان تکلم فیه بعض الناس

یکون حدیثه حجة لروایتهما عنه فی الصحیح اذ کانا رحمه الله علیهما لم یخرجا الا عن ثقة عدل حافظ یحتمل سنه ومولده السماع ممن تقدمه علی هذه الوتیرة الی ان یصل الاسناد الی الصحابی المشهور الا احرفا ابینها فی مواضعها ان شاء الله تعالی علی حسب ما انتهی الینا علم ذلك صنفوا فی ذلك تصانیف کثیرة مختصرة بحیث لا یقف الطالب المبتدی علی کثیر فائدة منها ومشروحة بحیث یغیب المقصود فی کثرة الشرح فالذی اختصر اشار الی الاسماء فقط والذی شرح ذکر اسم الذی فی الترجمة وذکر طائفة ممن سمع منهم وطائفة ممن سمع منه فی الصحیح وخارج الصحیح کما صنف ابو القاسم اللالکائی وغیره ووقفت علی کثیر من تصانیف هؤلاء المتقدمین والمتاخرین فی هذا الفن فلم ار احدا شفی فی تصنیفه الا رجلان سلکا فی تصنیفهما الطریق بین الطریقین ذکرا الاسم طرفا من مشایخه الذین حدث عنهم فی الکتاب ومن روی عنه فی الکتاب فقط وربما استقصیا هذا المعنی فی المحدث والمحدث عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل علیه کتاب الامام ابی عبدالله البخاری وهو ابو نصر احمد بن محمد بن الحسین الکلاباذی البخاری وصنف الاخر بعده اسماء ما اشتمل علیه کتاب الامام ابی الحسین مسلم النیسابوری وهو ابو بکر احمد بن علی الاصبهانی فاحسنا فی تصانیفهما واجملا ولما رأیت اکثر الاسماء ما اتفقا علیه واقلها ما انفردا به حدانی ذلك علی ان جمعت

ترجمه عبد الرزاق

بين الكتابين ليخفّ حجمه ويكثر نفعه ثم اورد ما اورداه واستدرك
ما اغفلاه واختصر ما يستغنى عنه من التطويل واشير عند ذكر
الراوي الذي له حديث واحد عندهما او عند احدهما الى ذلك الحديث
امّا باسناده او علوّ فيه وامّا بمتنه ان وقع نازلا وكذلك ابيّن ما تكلّم
فيه الحفّاظ من علل احاديث دخلاها في الصحيحين عند ذكر الراوي
المشهور بتلك الرّواية واذكر محل ما علّل به ذلك الحديث جملة
وابيّن من اورد احاديثه استشهادا به ومن اورده مقرونا بغيره
قبل متن الحديث او بعده مردوفا به ومن اورد له حديثا في موضع
واورد له في غير ذلك الباب حديثا آخر فنسباه الى غير النسبة الاولى
لئلّا يظن انهما اثنان ومن اورداه غير منسوب فقالا او احدهما حدّثنا
فلان ونسبه غيره ومن اورداه غير منسوب فقالا او احدهما
حدّثنا فلان ونسبه غيره ومن حدّثا عن رجل عنه ووقع
لاحدهما عاليا وللآخر نازلا وارتّب على نسق حروف المعجم ما اتفقا
عليه وما انفرد به فقدّمنا من اسمه احمد ليجمع معنيين احدهما
تبرّكا بالابتداء باسم رسول الله صلّى الله عليه وسلّم والثاني
انّه اوّل باب الالف والله الموفق لجميع ما ذكرته والمعين عليه بمنّه
وفضله و ابو المؤيد محمد بن محمود خوارزمی در جامع المسانید در باب اربعین گفته
قال البخاري في تاريخه عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بكر مولى
حمزة اليماني سمع معمرا والثوري وابن جريج مات سنة احدى عشر

ترجمه عبد الرزاق

احوال عبدالرزاق

ومائتین قال البخاری ما حدث عن کتبه فهو اصح یقول الضعیف عباد الله
هو من مشاهیر المحدثین و شیوخ احمد وامثاله نحو یحیی بن معین
وغیرهما و یروی عنه الامام ابو حنیفة فی هذه المسانید ازین عبارت
پیداست که عبدالرزاق از مشاهیر محدثین ست و از جمله شیوخ احمد و امثال او مثل
یحیی بن معین و غیر ایشان می باشد و ابو حنیفه که امام اعظم اهل سنت ست از و
درین مسانید روایت می کند و نهایت عظمت و جلالت و غایت ثقت
و نبالت کسانیکه امام اعظم از ایشان در مسند خود روایت می کند کالصبح اذا استنار
بر متتبع افادات سنیه عالی تبار واضح و لائح ست عبدالوهاب شعرانی در میزان
گفته وقد منّ الله تعالی علیّ بمطالعة مسانید الامام ابی حنیفة
الثلاثة من نسخة علیها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدّمیاطی
فرأیته لا یروی حدیثا الّا عن خیار التابعین العدول الثقات الّذین هم
من خیر القرون بشهادة رسول الله ﷺ کالاسود وعلقمة وعطاء وعکرمة
ومجاهد ومکحول والحسن البصری واضرابهم رضی الله عنهم اجمعین فکلّ
الرّواة الّذین بینه وبین رسول الله صلّی الله وسلّم عدول ثقات اعلام
اخیار لیس فیهم کذّاب ولا متّهم بکذب وناهیك یا اخی بعدالة من ارتضاهم
الامام ابو حنیفة رضی الله عنه لان یاخذ عنهم احکام دینه مع شدّة
تورّعه وتحرّزه وشفقته علی الامّة المحمدیة وقد بلغنا انّه سئل
یوما عن الاسود وعطاء وعلقمة ایّهم افضل فقال والله ما نحن باهل
ان نذکرهم فکیف نفاضل بینهم انتهی ازین عبارت مصرّح ست که امام اعظم در مسند خود

حدیثی روایت نمیکند مگر از اخیار تابعین که عدول و ثقات اند و از خیر قرون بشهادت
جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم می باشند پس جمیع رواة که در میان ابو حنیفه
و میان جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم هستند عدول و ثقات و اعلام اخیار اند
و کسی از ایشان کذاب و متهم بکذب نیست و کافی ست برای ثبوت عدالت ایشان پسندیدن
امام اعظم ایشان را برای اخذ احکام دین خود از ایشان و چگونه می تواند که با وصف اینهمه
شدت تورع و تحرز و شفقت جنابش بر امت مرحومه از مجروحین و مقدوحین و کذابین
و وضاعین احکام دینیه و مسائل شرعیه اخذ کند پس از عبارت شعرانی بتاکید اکید
و اهتمام تمام ثابت گردید که عبد الرزاق نزد امام اعظم و اتباع و اشیاع ایشان بالاتر
از علماء اخیار و مقتدایان ابرار و عدول ثقات و فحول اثبات و اعلام کبار و ائمه
عالی فخار بوده و چسان چنین نباشد که امام اعظم او را مقتدای خود گردانیده
او را مثل دیگر علما برای اخذ احکام دین پسندیده و ابن تیمیه که مولوی صدیق حسن خان معاصر
او را بمدائح عظیمه و محامد فخیمه ستوده حیث قال فی اتحاف النبلاء احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام
بن عبد الله بن ابی القاسم بن الخضر بن محمد بن الخضر بن علی بن عبد الله بن تیمیة الحرانی
ثم الدمشقی تقی الدین ابو العباس الحافظ العلامة المجتهد الحجة المفسر نادرة العصر الخ
بجواب بعض احادیث در منهاج گفته و اصحاب السیر کابن اسحق و غیره
یذکرون من فضائله ای فضائل علی علیه السلام شیئا ضعیفا و لم یذکروا
مثل هذا و لا رووا و اما نقلنا من قولنا فیه انه موضوع باتفاق اهل النقل
من ائمة التفسیر الذین ینقلونه بالاسانید المعروفة کتفسیر
ابن جریج و سعید بن ابی عروبة و عبد الرزاق و عبد بن حمید

والامام احمد و اسحق بن راهویه وبقی بن مخلد وابن جریر الطبری ومحمد
بن اسلم الطوسی و عبدالرحمن بن ابی حاتم وابن المنذر وغیرهم من
العلمآء الاکابر السادة الذین لهم فی الامة لسان صدق و تفاسیرهم
متضمنه للمنقولات التی یعتمد علیها فی التفسیر وازافادهٔ ذهبی که معتدای
متقدمین قوم ست و بنابرافادهٔ صاحب معرکة الآرا نقلا عن السید جمال الدین المحدث
محک رجال ست و مخاطب و صاحب صواقع اورا امام محدثین میدانند در میزان الاعتدال
ظاهرست که اگر حدیث علی بن المدینی و صاحب بخاری و شیخ او عبدالرزاق
وامثال ایشان ترک کرده شود دروازه حدیث بسته شود و گفت و شنید درین
فن منقطع گردد و احادیث واخبار سرور انام علیه وآله الصلوة والسلام مآل تحصیل
اللیل بالنهار بیرد وشوکت زنادقه باستیلای ایشان ترقی گیرد و دجالین
وکذابین از استتار سر بیرون آرند و بتضلیل و تخدیع عالم همت گمارند و ذکر
این مردم در میزان بمتابعت عقیلی برای ذب حریم ایشان و دفع طعن طاعنین ست
واینها از عقیلی موثوق تراند بدرجات بلکه اوثق اند از ثقات بسیار که عقیلی
ایشان را در کتاب خود ذکر نه کرده و در بعضی هیچ محدثی شک نمیکند قال فی
میزان الاعتدال فی ترجمة علی بن عبدالله المعروف بابن المدینی
اخبار ابن المدینی مستقصاة فی تاریخ بغداد وقد بدت منه هفوة
ثم تاب منها وهذا ابوعبدالله البخاری وناهیك به قد شحن
صحیحه بحدیث علی بن المدینی وقال ما استصغرت نفسی بین
یدی احد الا بین یدی علی بن المدینی ولو ترك حدیث علی و صاحبه

محمد وشیخہ عبد الرزاق وعثمان بن ابی شیبۃ وابراہیم بن سعد
وعفان وابان العطار واسرائیل وازہر السمان وبہز بن اسد وثابت البنانی
وجریر بن عبد الحمید لتغلقنا الباب وانقطع الخطاب ولماتت الآثار
واستولت الزنادقۃ ولخرج الدجالون افمالک عقل یا عقیلی اتدری
فیمن تتکلم وانما اتبعناک فی ہذا النمط لنذب عنہم ولنزیف ما قیل فیہم کانک
لا تدری ان کل واحد من ہؤلاء اوثق منک بطبقات بل واوثق من
ثقات کثیرین لم توردہم فی کتابک وہذا مما لا یرتاب فیہ محدث
ونیز ذہبی در کاشف گفتہ عبد الرزاق بن ہمام بن نافع ابو بکر احد الاعلام
عن ابن جریج ومعمر وثور وعنہ احمد واسحق والرمادی والزہری صنف
الکتب توفی عن خمس وثمانین سنۃ وابو الوفا ابراہیم بن محمد بن خلیل البرہان
الطرابلسی در کشف حثیث عمن رمی بوضع الحدیث گفتہ داود بن الحصین
ابو سلیمان محدث مشہور رسم ما شاء ذکر الذہبی فی میزانہ
کلام من تکلم فیہ وقد صحح علیہ فالعمل علی توثیقہ اذا کما شرحہ
ہو فی حاشیۃ المیزان وکیف لا یکون ثقۃ وقد روی لہ الائمۃ الستۃ
فضلا عن الشیخین ومن روی لہ الشیخان فقد جاز القنطرۃ کما قال
علی بن المفضل المقدسی انتہی ما فی الکشف الحثیث اقول فعلی ہذا عبد الرزاق
ایضا ممن جاز القنطرۃ وکیف لا یکون ثقۃ وقد روی لہ الائمۃ الستۃ
وابو الحسن علی بن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب گفتہ فضیل بن عیاض روایت کند
کہ ما با ہارون الرشید بمکہ شدیم چون حج کردیم مرا گفت اینجا ہیچ مردی ہست

از مردان خدا تا وی را زیارت کنیم گفتیم بلے عبد الرزاق صنعانی اینجاست گفت مرا نزدیک وی بر چون نزدیک او شدیم زمانی سخن گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم ہارون بمن اشارت کرد کہ تا از وی بپرس تا ہیچ وام وارد پرسیدم گفت بلے بفرمود تا وامش بگذارند و از انجا بیرون آمد گفت یا فضیل ہنوز تقاضا میکند کہ مرد را ببینم بزرگتر ازین گفتم سفین بن عیینہ اینجا الخ و شاہ ولی اللہ والد ماجد

ص ۵

مخاطب در رسالہ انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفتہ باب اسباب الاختلاف بین اہل الحدیث واصحاب الرای اعلم انہ کان من العلماء فی عصر سعید بن المسیب وابراہیم والزہری وفی عصر مالک وسفین وبعد ذلک قوم یکرہون الخوض بالرای ویہابون الفتیا والاستنباط الا لضرورۃ لا یجدون منہا بدا وکان اکبر ہمہم روایۃ حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل عبد اللہ بن مسعود عن شئ فقال انی لاکرہ ان احل لک شیئا حرمہ اللہ علیک او احرم ما احلہ اللہ لک وقال معاذ بن جبل یا ایہا الناس لا تعجلوا بالبلاء قبل نزولہ فانہ لم ینفک المسلمون ان یکون فیہم من اذا سئل سدد وروی نحو ذلک عن عمر وعلی وابن عباس وابن مسعود فی کراہۃ التکلم فیما لم ینزل وقال ابن عمر لجابر بن زید انک من فقہاء البصرۃ فلا تفت الا بقرآن ناطق او بسنۃ ماضیۃ فانک ان فعلت غیر ذلک ہلکت واہلکت وقال ابو النضر لما قدم ابو سلمۃ البصرۃ اتیتہ انا والحسن فقال للحسن انت الحسن ما کان احد بالبصرۃ احب الینا لقاء منک

وذلك انه بلغني انك تفتي برايك فلا تفت برايك الا ان يكون سنة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم او كتاب منزل قال ابن المنكدر
ان العالم يدخل فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج
وسئل الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتم قال على الخبير وقعت
كان اذا سئل الرجل قال لصاحبه افتهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول
وقال الشعبي ما حدثوك هؤلاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
فخذ به وما قالوه برايهم فالقه في الحش اخرج هذه الآثار الدارمي
فوقع شيوع تدوين الحديث والاثر في بلدان الاسلام وكتابة
الصحف والنسخ حتى قل من يكون من اهل الرواية الا كان له تدوين
صحيفة او نسخة من حاجتهم بموقع عظيم فطاف من ادرك من
عظمائهم ذلك الزمان بلاد الحجاز والشام والعراق والمصر واليمن
والخراسان وجمعوا الكتب وتتبعوا النسخ وامعنوا في التفحص عن غريب
الاحاديث ونوادر الاثر فاجتمع باهتمام اولئك من الحديث والآثار
ما لم يجتمع لاحد قبلهم وتيسر لهم ما لم يتيسر لاحد قبلهم وخلص اليهم
شئ كثير من طرق الاحاديث حتى كان لكثير من الاحاديث عندهم
مائة طريق فما فوقها فكشف بعض الطرق ما استتر في بعضها
الاخر وعرفوا محل كل حديث من الغرابة والاستفاضة وامكن لهم
النظر في المتابعات والشواهد وظهر لهم احاديث صحيحة كثيرة لم تظهر
على اهل الفتوى من قبل قال الشافعي لاحمد انتم اعلم بالاخبار الصحيحة

باب عبد الرزاق

مع ۱۱ ائمتی و حضرت ابن ... ذکر ... و ... نسان و ... نسان

روایۃ عبدالرزاق

منا فاذا کان خبر صحیح فاعلمونی حتی اذھب الیہ کوفیا کان او بصریا او شامیا حکاہ ابن الھمام وذلک لانہ کم من حدیث صحیح لا یرویہ الا اھل بلد خاصۃ کافراد الشامیین والعراقیین او اھل بیت خاصۃ کنسخۃ برید عن ابی بردۃ عن ابی موسی ونسخۃ عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ او کان الصحابی مقلا خاملا لم یحمل عنہ الا شرذمۃ قلیلون فمثل ھذہ الاحادیث یغفل عنھا عامۃ اھل الفتوی واجتمعت عندھم آثار فقہاء کل بلد من الصحابۃ والتابعین وکان الرجل فیما قبلھم لا یتمکن الا من جمع حدیث بلدہ واصحابہ وکان من قبلھم یعتمدون فی معرفۃ اسماء الرجال ومراتب عدالتھم علی ما یخلص الیھم من مشاھدۃ الحال وتتبع القرائن وامعن ھذہ الطبقۃ فی ھذا الفن وجعلوہ شیئا مستقلا بالتدوین والبحث وناظروا فی الحکم بالصحۃ وغیرھا فانکشف علیھم بھذا التدوین والمناظرۃ ما کان خفیا من حال الاتصال والانقطاع وکان سفین ووکیع وامثالھما یجتھدون غایۃ الاجتھاد فلا یتمکنون من الحدیث المرفوع المتصل الا من دون الف حدیث کما ذکرہ ابوداود السجستانی فی رسالتہ الی اھل مکۃ وکان اھل ھذہ الطبقۃ یروون اربعین الف حدیث فما یقرب منھا بل صح عن البخاری انہ اختصر صحیحہ من ستمائۃ الف حدیث وعن ابی داود انہ اختصر سننہ من خمسمائۃ الف حدیث وجعل احمد مسندہ میزانا یعرف بہ

قال من آپ نے ... الاحادیث ... سندہ صحیح ... رسول اللہ

حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فما وجد فیه ولو بطریق
واحد من طرق فله اصل والا فلا اصل له وکان رؤس هؤلاء عبد الرحمن
بن مهدی ویحیی القطان ویزید بن هارون وعبد الرزاق وابوبکر بن ابی شیبة
ومسدد وهناد واحمد بن حنبل واسحاق بن راهویه والفضل بن دکین
وعلی المدینی واقرانهم وهذه الطبقة هی الطراز الاول من طبقات المحدثین
فرجع المحققون منهم بعد احکام فن الروایة ومعرفة مراتب الاحادیث
الی الفقه فلم یکن عندهم من الرای ان یجمع علی تقلید رجل ممن مضی
مع ما یرون من الاحادیث والآثار المناقضة لکل مذهب من تلک
المذاهب فاخذوا یتبعون احادیث النبی صلی الله علیه وسلم وآثار
الصحابة والتابعین والمجتهدین علی قواعد احکموها فی نفوسهم ازین عبارت
کالصبح المسفر والبدر المنجلی روشن است که کاره بودند از فتوی برای واکبر همم ایشان
روایت حدیث نبوی بود وطواف بلدان در زمان خود نمودند وجمع کتب
وتتبع نسخ ومعاجم وتفحص از غریب حدیث ونوادر اثر پرداختند که باهتمام اینها
مجتمع شد از احادیث وآثار آنچه مجتمع نشد برای کسی قبل ایشان میسر شد برای
ایشان آنچه میسر نشد برای کسی قبل ایشان رسید بایشان چیزی کثیر از طرق احادیث
تا آنکه برای بسیاری از احادیث نزد ایشان صد طریق موجود گردید پس ما فوق آن
وکشف کرد بعض طرق چیزی را که مستتر بود در بعض آخر وبشناختند اینها محل هر حدیث را
از غرابت واستفاضه وممکن شد برای ایشان نظر در متابعات وشواهد ظاهر شد
برایشان احادیث صحیحه کثیره که ظاهر نشد برای اهل فتوی مجتمع شد نزد این حضرات

ما وجد فیه ولو بطریق واحد من طرق فله اصل والا فلا اصل له

ذکر عبد الرزاق در طراز اول من طبقات المحدثین

آثار فقهای هر بلد از صحابه و تابعین و قبل ایشان آدمی تنها در نمی شد مگر جمیع حدیث
بلد خود و اصحاب آن و نیز قبل این حضرات اعتماد می کردند در معرفت اسماء رجال
و مراتب عدالت شان برانچه می رسید بسوی ایشان از مشاهده و تتبع قرائن
و حضرات این طبقه امعان درین فن بهم کردند و آنرا شیئی مستقل گردانیدند و بتدوین
و بحث و مناظره کردند در حکم بصحت و غیران پس منکشف شد برایشان بآن تدوین
و مناظره آنچه مخفی بود از حال اتصال و انقطاع و عبد الرزاق از روس
این حفاظ و اعالی این کبرست و این طبقه که عبد الرزاق از روس آنست طراز
اول از طبقات محدثین ست فیا للعجب کیف یمکن ان یکون من هو موصوف
بهذا المدح والثناء الجلی و معدود من روس الطراز الاول لذا روی
حدیثا فی فضل نفس الرسول صلی الله علیه و آله وسلم و عظم جلیل
غیر معتمد لیس علیه معول هل هذا الا جور و حیف غیر معلل
و از همه لطیف تر و نغز تر سخنی دیگر خاتمه کلام است در مدح عبد الرزاق بن همام بعرض
ارباب احلام و اصحاب افهام این عبد مستهام می رساند و آن این است که حضرات
سنیه بطرق متعدده تصدیق رب منعام ابن همام را در روایت حدیث حضرت
خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام بخطاب شیخ الاسلام و مقتدای اعلام خود یعنی
یحیی بن اکثم رفیع المقام نقل می نمایند جلال الدین سیوطی در شرح الصدور
بشرح حال الموتی و القبور گفته اخرج الخطیب فی تاریخ بغداد عن محمد بن
سالم الخواص الصالح قال رایت یحیی بن اکثم القاضی فی النوم فقلت
ما فعل الله بک قال وقفنی بین یدیه و قال لی یا شیخ السوء

فصل فیه نبذ من اخبار من رای الموتی فی نومه و سواله عن حاله فاخبره و من باب تلاقی ارواح الموتی

شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور لجلال الدین السیوطی

لولا شیبتك لاحرقتك بالنار فاخذنی ما یاخذ العبد بین یدی
مولاه فلما افقت قال لی یا شیخ السوء فذکر الثالثة مثل الاولین
فلما افقت قلت یا رب ما هکذا حدثت عنك فقال الله تعالی
وما حدثت عنی وهو اعلم بذلك قال حدثنی عبد الرزاق بن همام
قال حدثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهری عن انس بن مالك
عن نبیك صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل عنك یا عظیم انك قلت
ما شاب لی عبد فی الاسلام شیبة الا استحییت منه ان اعذبه
بالنار فقال الله تعالی صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق
الزهری وصدق انس وصدق نبیی وصدق جبرئیل انا قلت ذلك
انطلقوا به الی الجنة ونیز سیوطی در لآلی مصنوعه گفته اخرج الخطیب فی
تاریخه عن محمد بن مسلم الخواص الشیخ الصالح قال رایت یحیی بن اکثم
القاضی فی المنام فقلت له ما فعل الله بك قال اوقفنی بین یدیه
ثم قال یا شیخ السوء لولا شیبتك لاحرقتك بالنار فقلت یا رب
ما هکذا حدثت عنك قال وما حدثت عنی قلت حدثنی عبد الرزاق
بن همام ثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهری عن انس بن مالك
عن نبیك عن جبرئیل عنك یا عظیم انك قلت ما شاب لی
عبد فی الاسلام شیبة الا استحییت منه ان اعذبه بالنار
فقال صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق الزهری وصدق
انس وصدق نبیی وصدق جبرئیل انا قلت ذلك انطلقوا به

الی الجنۃ" واخرج زاہر بن طاہر الشحامی فی الالٰہیات عن ابی علی الحسن
بن عبد اللہ بن سعید قال کان یحیی بن اکثم لی صدیقا فمات
فرایتہ فی المنام فقلت ما فعل اللہ بک قال وبّخنی وقال خلطت
من التوبیخ
علیّ فی دار الدنیا فقلت یا ربّ اتکلت علی حدیث حدثنی ابو معاویۃ
الضریر عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلّی اللہ علیہ وسلم انک قلت انّی لاستحیی ان اعذّب بذا شیبۃ
بالنّار قال قد غفرت لک واخرج ایضا عن احمد بن سہل الزاہد
قال رایت یحیی بن اکثم فی المنام فقلت لہ ما فعل اللہ بک قال
اوقفنی بین یدیہ وقال لی یا شیخ السوء ما ذا جئت بہ فقلت
حدیث حدّثت بہ قال ما ہو قلت ثنا عبد الرزّاق عن معمر عن الزہری
عن عروۃ عن عائشۃ عن رسولک عن جبرئیل عنک انک قلت
انّی لاستحیی من عبدی وامتی یشیبان فی الاسلام ان اعذّبہما
بالنار فقال لی صدقت صدق عبد الرزّاق صدق معمر صدق
الزہری صدق عروۃ صدقت عائشۃ وصدق رسولی وصدق
جبرئیل ہذا من حدیثی ثم امر بی ذات الیمین الی الجنۃ واخرج ایضا
عن محمد بن نجیح الصّائغ قال سمعت یحیی بن اکثم یقول رایت فی
المنام کانی واقف بین یدی اللہ تعالی فقال لی الرّبّ یا شیخ السوء
حتی خفت ان اُلقی فی النّار ثم قال اتعرف الحدیث قلت نعم یا ربّ
ثنا عبد الرزّاق انا معمر عن الزہری عن سعید بن المسیب عن

ابی هریرة عن نبیك انك قلت اذا شاب لحیة عبد او راس امة فی
الاسلام لا اعذبه فقال الرب عز وجل صدق نبیی صدق
ابو هریرة صدق سعید صدق الزهری صدق معمر صدق عبد الرزاق
صدق خ اخرج ابن ابی الفراتی فی جزئه عن ابی جعفر بن یزید البغدادی
قال کنت فی مجلس یحیی بن اکثم القاضی قال رایت هذه اللیلة کان
القیامة قد قامت فنودی این یحیی بن اکثم ابن قاضی المسلمین
لاعذبنك عذابا شدیدا بالنار فقلت الهی وسیدی حدثنی
عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن سالم عن ابن عمر عن نبیك عن جبرئیل
عنك انك تستحیی ان تعذب ذا شیبة شابت لك فی الاسلام فقال
صدق عبدی صدق حبیبی صدق ابن عمر صدق سالم صدق الزهری
صدق معمر صدق عبد الرزاق انی لاستحیی ان اعذب ذا شیبة شابت
فی الاسلام والله اعلم نمی دانم کہ بعد تصدیق ایزد خلاق علامہ عبد الرزاق را
بخطاب شیخ آفاق یعنی ابن اکثم رضی الفعال حمید الاخلاق چسان حضرات سنیہ
بمزید انہماک و اغراق در مسابلہ و مجازفہ و ارسال و اطلاق روایت این مرضی
خالق رزاق را بمقابلہ اہل حق و ارباب احقاق العیاذ باللہ موسوم بکذب و وضع
و افترا و اختلاق می سازند مگر اینکہ پناہ بخدا از تصدیق تصدیق اصدق الصادقین
دست بردارند و مثل تجویز دیگر قبائح و فظائع بتجویز بلکہ اثبات کذب ہم ہمت
گمارند اما شیخ استاد عبد الرزاق ناقد ابو عروہ معمر بن راشد پس حالش از حوالۂ معالم کافی
نقادش مغنی از حمایۂ عروہ ثقۂ عالی اعتماد ارباب صحاح و حاوی فضل مصاص و نبل

صراحت رياح اسفار سنيه بمحاسن و مدائح او معمور و جلائل فضائل او بر السنه اساطين
مذكور و چسان چنين نباشد كه او از ثقات رجال و ارباب كمال و ائمه متقنين و حفاظ
متورعين و محدثين متبحرين ست و جميع ارباب صحاح سته بر اخراج حديث او اتفاق
دارند و غايت مدح او آنست كه امام احمد در حق او گفته كه معمر را با كسي ضم نكني مگر اينكه
معمر را بر او متقدم مي يابي عبد الكريم بن محمد السمعاني در انساب گفته و من
القدماء ابو عروة معمر بن راشد البصري المهلبي مولى آل ازد من اهل
البصرة سكن اليمن و هو معمر بن ابي عمرو و كان من ثقات العلماء يروي عن
الزهري و قتادة و يحيى بن ابي كثير و ابي اسحق الهمداني و الاعمش روى
عنه الثوري و شعبة و ابن ابي عروبة و ابن عيينة و ابن المبارك
و اسمعيل بن علية و مروان الفزاري و رباح الصنعاني و هشام بن يوسف
و محمد بن ثور و عبد الرزاق بن همام قال ابن جريج عليكم بهذا الرجل
يعني معمرا فانه لم يبق من اهل زمانه اعلم منه و سئل ابن جريج عن شيء
من التفسير فاجابني فقلت له ان معمرا قال كذا و كذا فقال ان معمرا اشرب
من العلم بانقع قال معمر جلست الى قتادة و انا ابن اربع عشرة سنة
فما سمعت منه حديثا الا كانه منقش في صدري قال معمر خرجت
مع الصبيان و انا غلام الى جنازة الحسن و طلبت العلم سنة مات
الحسن قال علي بن المديني نظرت فاذا الاسناد يدور على ستة فلاهل
البصرة شعبة و سعيد بن ابي عروبة و حماد بن سلمة و معمر بن راشد و
يكنى ابا عروة مولى حدان و مات باليمن سنة اربع و خمسين و مائة

قال ابو حاتم الرازی انتهى الاسناد الى ستة نفر ادركهم معمر وكتب عنهم لا اعلم اجتمع لاحد غير معمر من الحجاز الزهری و عمرو بن دينار و من الكوفة ابو اسحاق والاعمش ومن البصرة قتادة ومن اليمامة يحيى بن ابی كثير و قال احمد بن حنبل لا تضم احدا الى معمر الا وجدت معمرا اطلب للعلم منه و يحيى بن شرف النووی در تهذيب الاسما گفته معمر بن راشد الامام المحدث المشهور مذكور فی مواضع من المختصر منها نكاح المشرك ثم اجل العنين ثم الاشربة وهو صاحب الزهری وشيخ عبد الرزاق وهو ابو عروة معمر بفتح الميم واسكان العين بن راشد بن ابی عمرو البصری مولى عبد السلام بن صالح و عبد السلام مولى عبد الرحمن بن قيس اخی المهلب بن ابی صفرة الا انه سكن اليمن ادرك الحسن وحضر جنازته وسمع عمرو بن دينار الزهری وثابتا البنانی وسليمان التيمی و زياد بن علاقة والسبيعی قتادة والسختيانی وهمام بن منبه ومحمد بن منكدر وزيد بن اسلم وعبيد الله العمری وعاصما الاحول وعاصم بن ابی النجود وهشام بن عروة ومنصور بن المعتمر واسمعيل بن امية وخالد الحذاء وسهيل بن ابی صالح وخلائق من الائمة روى عنه عمرو بن دينار و السبيعی وايوب السختيانی ويحيى بن كثير وهم من شيوخه وابن جريج وسعيد بن ابی عروبة والثوری وابن عيينة وشعبة وحماد بن زيد وابن المبارك وابن علية ومروان بن معوية ووهيب بن خالد ويزيد بن زريع وعبد الاعلى بن عبد الاعلى وعبد الواحد بن زياد وغنه

وعیسیٰ بن یونس وعبد الرزّاق بن همام وخلائق من الائمة وغیرهم
قال معمر جلست الی قتادة وانا ابن اربع عشر سنة فما سمعت منه
حدیثا الّا کانّه ینقش فی صدری وقال احمد بن حنبل لا یضم معمر الی
احد الّا وجد معمر اطلب للعلم منه وهو اول من رحل الی الیمن قال ابن معین
معمر اثبت فی الزهری من ابن عیینة وقال اثبت النّاس فی الزهری
مالك ومعمر ویونس وقال ابن جریج ان معمرا شرب من العلم بانقع و
قال احمد بن عبد الله سکن معمر صنعاء الیمن وتزوّج بها رحل الیه
سفین وسمع منه هناك وسمع هو من سفین لما دخل معمر صنعاء
کرهوا خروجه من عندهم فزوّجوه واتفقوا علی توثیقه وجلالته
روی له البخاری ومسلم وتوفی سنة ثلاث وقیل اربع وخمسین ومائة
وهو ابن ثمان وخمسین سنة وذهبی در تذکرة الحفاظ گفته معمر بن راشد
الامام الحجّة ابو عروة الازدی مولاهم البصری احد الاعلام عالم
الیمن حدّث عن الزهری وقتادة وعمرو بن دینار وزیاد بن علاقة
ویحیی بن ابی کثیر ومحمد بن ابی زیاد الجمحی وطبقتهم حدث عنه
السفیانان وابن المبارك وغندر وابن علیّة ویزید بن زریع
وعبد الاعلی وهشام بن یوسف وعبد الرزّاق وخلق وقد حدّث
عنه من شیوخه ایوب وابو اسحٰق قال احمد لیس تضم معمر الی احد
الّا وجدته فوقه وقال یحیی بن معین هو من اثبت النّاس فی الزهری
وقال عبد الرزّاق کتبت عن معمر عشرة آلاف حدیث وقال عبد الواحد

بن زیاد قلت لمعمر کیف سمعت من ابن شهاب قال کنت مملوکا لقوم من
طاحیة فبعثونی بزّ ابیعه فقدمت المدینة فرأیت دارا فرأیت
شیخا والنّاس یعرضون علیه العلم فعرضت معهم وعن معمر قال
طلبت العلم سنة مات الحسن وسمعت من قتادة ولی اربع عشرة سنة
فما سمعته اذ ذاک کانّه مکتوب فی صدری ولقیت الزهری بالرصافة
قال سفین بن عیینة قال لی سعید بن ابی عروبة روینا عن معمرکم
فشرّفناه وعن ابن جریج قال علیکم بمعمر فانّه لم یبق فی زمانه اعلم منه
وقال عبد الرزّاق بعث معن بن زائدة الی معمر بذهب فردّه وکلّمه
قال ابراهیم بن خالد وجماعة مات معمر سنة ثلاث وخمسین ومائة
زاد ابراهیم فی رمضان وصلّیت علیه وقال احمد ویحیی مات سنة
اربع والاوّل اصحّ ولم یبلغ ستّین وکان اوّل من صنّف بالیمن ذهبی در
کاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الازدی مولاهم عالم الیمن عن
الزهری وهمام وعنه غندر وابن المبارک وعبد الرزّاق قال معمر طلبت
العلم سنة مات الحسن ولی اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضمّ معمرا الی احد
الّا وجدته یتقدّمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال عبد الرزّاق
سمعت منه عشرة آلاف حدیث توفی فی رمضان سنة ثلث وخمسین
ومائة بالیمن وولی الدین محمّد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة گفته معمر بن راشد
هو معمر بن راشد یکنی ابا عروة الازدی مولاهم عالم الیمن سمع عن
الزهری وهمّام رضی الله عنهما وعن الثوری وابن عیینة وغیرهما قال

عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حديث مات سنة ثلاث و
خمسين ومائة وله ثمانون وخمسون سنة رحمه الله عبد الحق در كتاب رجال
مشكوة گفته معمر بفتح ميمين وسكون عين مهملة بينهما ذكر المولف معمرا
مطلقا من غير نسبة الى ابيه في باب الاحتكار وذكر في باب الريا
معمر بن عبد الله وكلاهما رواية مسلم ولا يدري المراد بالمذكور
مطلقا هو معمر بن عبد الله او غيره ومعمر كثير ذكر في جامع الاصول
منهم في الصحابة معمر بن عبد الله القرشي العدوي يقال له معمر بن
ابي معمر اسلم قديما وهاجر الى الحبشة وتأخرت هجرته الى المدينة
ثم هاجر اليها وسكنها وعاش عمرا طويلا وهو معدود في اهل المدينة
وحديثه فيهم روى عنه ابن المسيب وبسر بن سعيد بضم الموحدة
وسكون المهملة وفي التابعين معمر بن راشد وهو ابو عروة من ابي عمرو
البصري سكن اليمن وسمع الزهري وقتادة وروى عنه الثوري وابن
عيينة وعبد الرزاق وابن المبارك كذا في جامع الاصول وفي الكاشف
معمر بن راشد ابو عروة الازدي مولاهم عالم اليمن عن الزهري وهمام
وعنه غندر وابن المبارك وعبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنة مات
الحسن ولي اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم معمرا الى احد الا وجدته
يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال عبد الرزاق سمعت
منه عشرة آلاف حديث توفي في رمضان سنة ثلاث وخمسين
ومائة انتهى پس هرگاه که معمر ازو حدیث تشبیه روایت کرده پس صاحب فضائل

۱۵۳ معمر را که ازو عبدالرزاق حدیث تشبیه روایت کرده

ترجمه معمر از رجال مشکوة عبدالحق دهلوی

زاهر و حاوی مناقب باهره و از ائمه تابعین و فضلاء مفسرین اهل سنت ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحرث بن زهرة بن کلاب الزهری القرشی کنیته ابو بکر رای عشرة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سیاقا لمتون الاخبار وکان فقیها فاضلا روی عنه الناس مات لیلة الثلثاء لسبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرین ومائة وقبره من ناحیة الشام ببیداء شعب مشهور یزار علی قارعة الطریق اوصی ان یدفن علی قارعة الطریق حتی یمر به مار فیدعو له واخوه عبد الله بن مسلم کان اسن منه کنیته ابو محمد سمع ابن عمر وانسا ومات قبل الزهری بایام رحمهما الله و عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته الزهری بضم الزای وسکون الهاء وکسر الراء هذه النسبة الی زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی و من قریش والمشهور بها ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب بن زهرة القرشی المعروف بالزهری من تابعی المدینة رای عشرة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سیاقا لمتون الاخبار وکان فقیها فاضلا روی عنه الناس مات لیلة الثلثاء لسبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرین ومائة فی ناحیة الشام وقبره ببیداء شعب مشهور یزار و ذهبی در کاشف گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب الزهری ابو بکر

احد الاعلام عن ابی عمر و سهل و ابن المسیب و حدیثه عن ابی هریرة
فی الترمذی و عن رافع بن خدیج فی النسائی و عنه یونس و معمر و مالک
قال ابن المدینی له نحو الف حدیث و قال ابو داود اسند اکثر من الف
و حدیثه الفان و مائة حدیث نصفها مسند توفی ۱۲۴ فی رمضان
و در حاشیهٔ کاشف که ماخوذ است از تهذیب الکمال مرقوم است . بر نسخهٔ کاشف
بخط پسر ذهبی و شیخ عبد الحق رحمه الله این حاشیه در رجال مشکوة نقلها می آرد و مسطور است
قال عمرو بن دینار ما رایت احدا اعلم من الزهری فقیل له و لا الحسن
فقال ما رایت احدا اعلم من الزهری و قال ابو بکر الهذلی قد جالست
الحسن و ابن سیرین فما رایت اعلم من الزهری و قال معمر ما رایت
مثل حماد بن ابی سلیمان فی الفن الذی هو فیه و لا رایت مثل الزهری
فی الفن الذی هو فیه و قال ابو بکر بن منجویه رای عشرة من اصحاب النبی
صلی الله علیه و سلم و کان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سیاقا للمتون
الاحادیث و کان فقیها فاضلا و قال ابن سعد کان الزهری ثقة
کثیر الحدیث و العلم و الروایة فقیها جامعا و یافعی در مرآة الجنان گفته
و فیها ای فی سنة اربع و عشرین و مائة توفی فی رمضان الامام ابو بکر
محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهری احد الفقهاء و المحدثین
و الاعلام التابعین حفظ علم الفقهاء السبعة و روی عن عشرة
من الصحابة رضی الله عنهم و سمع سهل بن سعد و انس بن مالک
و خلائق و روی عنه جماعة من الائمة منهم مالک بن انس و

سفین الثوری و سفین بن عیینة قال ابن المدائنی له نحو الفی حدیث
وکان قد حفظ علم الفقهاء السبعة وقال عمر بن عبد العزیز لم یبق
اعلم بسنة ماضیة من الزهری وکذا قال مکحول و قال اللیث قال ابن
شهاب ما استودعت قلبی علما فنسیته وقال غیره من اهل العلم کان
معظما وافر الحرمة عند هشام بن عبد الملك اعطاه مرة سبعة آلاف
دینار و قال عمرو بن دینار ما رایت الدینار والدرهم عند احد اهون منه عند الزهری
کانها عنده بمنزلة البعر و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة
گفته الزهری منسوب الی زهرة بن کلاب بن مرة اشتهر بالنسب الیه هو
ابو بکر محمد بن عبد الله بن شهاب احد الفقهاء والمحدثین والعلماء
الاعلام من التابعین بالمدینة المشار الیه فی فنون علوم الشریعة
سمع نفرا من الصحابة روی عنه خلق کثیر منهم قتادة و مالك بن انس
قال عمر بن عبد العزیز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضیة منه قیل لمکحول
من اعلم من رایت قال ابن شهاب قیل له ثم من قال ابن شهاب قیل له ثم من
قال ابن شهاب مات فی شهر رمضان سنة اربع وعشرین ومائة و ابن
حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن
شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی الزهری و کنیته
ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته واتقانه وهو من رؤس
الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرین وقیل قبل ذلك بسنة او سنتین
و جلال الدین السیوطی در اسعاف المبطا برجال الموطا گفته محمد بن مسلم



بن عبید اللہ بن عبد اللہ بن شہاب الزہری ابو بکر المدنی احد الاعلام نزل الشام وروی عن سہل بن سعد و ابن عمر وجابر وانس وغیرہم من الصحابۃ وخلق ممن بعدہم وعنہ ابو حنیفۃ ومالک وعطاء بن ابی رباح وعمر بن عبد العزیز وہما من شیوخہ وعمرو بن دینار وابن عیینۃ والاوزاعی و اللیث وابن جریج وخلق کثیر قال ابو بکر بن منجویہ رای عشرۃ من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان احفظ اہل زمانہ واحسنہم لمتون الاخبار وکان فقیہا فاضلا وقال اللیث ما رایت عالما قط اجمع من ابن شہاب واکثر علما منہ قال وکان ابن شہاب یقول ما استودعت قلبی شیئا قط فنسیتہ مات سنۃ اربع وعشرین ومائۃ وعبد الحق در رجال مشکوۃ گفتہ الزہری ابن شہاب ہو ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید اللہ بن شہاب بن عبد اللہ بن الحارث بن زہرۃ الزہری منسوب الی زہرۃ بن کلاب بن مرۃ بن کعب بن لوی واشتہر بہذہ النسبۃ المدنی الامام المعروف احد الفقہاء والمحدثین والعلماء الاعلام من التابعین بالمدینۃ المشار الیہ فی فنون علم الشریعۃ روی عن ابن عمر وانس وسہل وابی الطفیل وابن المسیب وروی لہ الجماعۃ وحدیثہ عن ابی ہریرۃ فی الترمذی وعن رافع بن خدیج فی النسائی وذلک مرسل وروی عنہ یونس وعقیل ومعمر والزبیدی وشعیب ومالک وابن عیینۃ ویحیی بن سعید وقتادۃ وعمرو بن دینار وخلائق آخرون قال ابن المدینی لہ نحو الفی حدیث وقال اسند اکثر من الف قال

ترجمۂ زہری کہ از ثقات عمدۂ تقریب و ایجاز ۱۲۳

اسماعیل

ترجمۂ زہری از رجال مشکوۃ عبد الحق

عمر بن عبد العزیز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضیة من الزهری و قیل لمکحول من اعلم من رأیت قال ابن شهاب قیل له ثم من قال ابن شهاب قیل له ثم من قال ابن شهاب و روی ان عمرو بن دینار قال ای شیء عند الزهری انا لقیت ابن عمر و لم یلقه و لقیت ابن عباس و لم یلقه فقدم الزهری مکة قال احملونی الیه و قد اقعد فحمل الیه فقالوا کیف رایت فقال و الله ما رایت مثل هذا القرشی قط قال وهیب بن خالد ما رایت احدا اعلم من الزهری فقیل له و لا الحسن فقال قد جالست الحسن و ابن سیرین فما رایت اعلم من الزهری و کان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سیاقا لمتون الاحادیث و کان فقیها فاضلا جامعا کثیر الحدیث و العلم و الروایة الی ان قال مات فی شهر رمضان سنة اربع و عشرین و مائة و هو ابن ثنتین و سبعین سنة رحمه الله و اما سعید بن المسیب پس امام سعید مهذب و جذیل محکک و عذیق مرجب ست و کمال عظمت و جلالت و نهایت فضل و نبالت او مصداق عیان را چه بیان ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته سعید بن المسیب بن حزن بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن نقطة المخزومی القرشی کنیته ابو محمد ولد لسنتین مضتا من خلافة عمر و ام سعید بن المسیب بنت عثمان بن حکیم بن امیة بن حارثة بن الاوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان السلمی و کان من سادات التابعین فقها و دینا و ورعا

ترجمه سعید بن المسیب از ثقات ابن حبان

و باب السین من کتاب الطبقات

۹۳ مدح سعید بن جبیر کرده و نیز حدیث تشبیه روایت کرده

وعلما وعبادة وفضلا وكان ابوه يتجر في الزيت وكان سعيد سيد التابعين
وافقه اهل الحجاز واعبر الناس للرؤيا ما نودي للصلوة اربعين سنة
الا وسعيد في المسجد ينتظرها ويقال انه ممن اصلح بين عثمان وعلي
فلما بويع عبد الملك وبايع للوليد وسليمان من بعده واخذ البيعة
من الناس ابى سعيد ذلك فلم يبايعه فقال عبد الرحمن بن عبد القاري
انك تصلي بحيث يراك هشام بن اسمعيل فلو غيرت مقامك حتى
لا يراك وكان هشام واليا على المدينة لعبد الملك فقال سعيد
اني لم اغير مقاما قمته منذ اربعين سنة قال فخرج معتمرا فقال
لم اكن لاجهد بدني وانفق مالي في شئ ليس لي فيه نية قال فبايع اذا
قال ارايت ان كان الله اعمى قلبك كما اعمى بصرك مما علي وابى
ان يبايع فكتب هشام بن اسمعيل الى عبد الملك فكتب عبد الملك
اليه ما دعاك الى سعيد ما كان علينا منه شئ نكرهه فاما اذا
فعلت فادعه فان بايع والا فاضربه ثلثين سوطا واوقفه للناس
فدعاه هشام فابى وقال لست ابايع لاثنين فضربه ثلثين سوطا
ثم البسه ثيابا من شعر وامر به فطيف به حتى بلغوا الخياطين ثم
رده وامر به الى السجن فقال سعيد لولا اني ظننت انه القتل
ما لبسته قلت لستر عورتي عند الموتمات سنة ثلاث او اربع
وتسعين وقد قيل انه مات سنة خمس ومائة وذهبي در تذكرة
الحفاظ گفته سعيد بن المسيب الامام شيخ الاسلام فقيه المدينة ابو محمد



حدیث تشبیہ سعید بن المسیب نیز روایت کردہ ازو ابوبکر

الخ و هو اجل التابعين و احد المسلمين مضتا من خلافة عمر و سمع من عمر شيئاً و هو يخطب و سمع من عثمان و زيد بن ثابت و عائشة و سعد و ابي هريرة و خلق و كان واسع العلم وافر الحرمة متين الديانة قوالاً بالحق فقيه النفس روى اسامة بن زيد عن نافع عن ابن عمر قال سعيد بن المسيب احد المفتين و قال احمد بن حنبل و غيره مرسلات سعيد صحاح و قال قتادة ما رايت احدا اعلم من سعيد بن المسيب و كذا قال الزهري و مكحول و غير واحد قال علي بن المديني لا اعلم في التابعين اوسع علما من سعيد هو عندي اجل التابعين و قال العجلي و غيره كان لا يقبل جوائز السلطان و له اربعمائة دينار يتجر بالزيت و غيره قال سعد بن ابراهيم سمعت سعيد بن المسيب يقول ما احد اعلم بقضاء قضاه رسول الله صلى الله عليه وسلم و لا ابو بكر و عمر مني قال الواقدي حدثني هشام بن سعد سمعت الزهري و سئل عمن اخذ سعيد بن المسيب علمه قال عن زيد بن ثابت و سعد بن ابي وقاص و ابن عباس و ابن عمر و قد سمع من عثمن و علي و صهيب و جل روايته المسند عن ابي هريرة كان زوج بنته و كان يقال ليس احد اعلم بقضاء عمر و عثمان منه و روى معمر عن الزهري كان سعيد اعلم الناس بقضاء عمر و عثمان عن قتادة قال كان الحسن اذا اشكل عليه شيء كتب الى سعيد بن المسيب يسأله حماد بن زيد عن يزيد بن حازم ان ابن المسيب كان يسرد الصوم و قال عبد الرحمن بن حرملة سمعت سعيدا يقول حججت اربعين حجة يوسف بن يعقوب الماجشون عن المطلب بن السائب

قال احمد بن حنبل و غیرہ مرسلات سعید صحاح

قال كنت جالسا مع سعيد بن المسيّب في السّوق فمرّ بريد لبني مروان
فقال له سعيد من رسل بني مروان انت قال نعم قال كيف تركت بني مروان
قال بخير قال تركتهم يجيعون النّاس و يشبعون الكلاب فاشرأبّ الرسول
فقمت اليه فلم ازل ارجئه حتى انطلق فقلت لسعيد يغفر الله لك
تشيط بدم نفسك فقال اسكت يا احمق فوالله لا يسلمني الله ما اخذت
بحقوقه عن مكحول من وجه ضعيف انه قال لما بلغه موت ابن
المسيّب استوى الناس قال مالك بلغني ان سعيد بن المسيّب قال ان
كنت لاسير الايام و الليالي في طلب الحديث الواحد قال مصعب عن
عبد الله حدثني مصعب بن عثمان ان الذي شهد لسعيد بن المسيّب
حين اراد مسلم بن عقبة قتله عمرو بن عثمان و مروان بن الحكم شهدا انه
مجنون فخلّى سبيله قال ابو يونس القوي دخلت المسجد فاذا سعيد بن المسيّب
جالس وحده قلت ما شانه قال نهي ان يجالسه احد قلت قد افردت
سيرة سعيد في مؤلف و قد اختلفوا في وفاته على اقوال اقواها سنة اربع
و تسعين ارّخها الهيثم بن عدي و سعيد بن عفير و ابن نمير و غيرهم قال
قتادة سنة تسع و ثمانين و قال يحيى القطان سنة احدى و تسعين و قال
ضمرة سنة احدى او اثنتين و تسعين و قال علي بن المديني و ابن معين
و المدني سنة خمس و مائة قال الحاكم اكثر ائمة الحديث على هذا
و نيز ذهبی در کاشف گفته سعيد بن المسيّب بن حزن الامام ابو محمد
المخزومي احد الاعلام و سيد التابعين عن عمر و عثمان و سعد و عنه

الزهری و قتادة ویحیی بن سعید ثقة حجة فقیه رفیع الذکر راس
فی العلم والعمل عاش تسعا وسبعین سنة مات سنة اربع وتسعین
وولی الدین محمد بن عبدالله الخطیب در رجال مشکوة گفته سعید بن المسیب هو سعید بن المسیب
یکنی ابا محمد القرشی المخزومی المدنی ولد لسنتین مضتا من خلافة عمر
بن الخطاب رضی الله عنه کان سید التابعین من الطراز الاول جمع بین
الفقه والحدیث والزهد والعبادة والورع وهو المشار الیه المنصوص
علیه کان اعلم بحدیث ابی هریرة وبقضایا عمر لقی جماعة کثیرة من
الصحابة رضی الله عنهم وروی عنهم وعنه الزهری وکثیر من التابعین
وغیرهم قال مکحول طفت الارض کلها فی طلب العلم فما لقیت اعلم من
ابن المسیب وقال ابن المسیب حججت اربعین حجة مات سنة ثلث وتسعین رحمه الله
تعالی و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته سعید بن المسیب بن حزن
بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومی روی
عن ابی بکر مرسلا وعن عمر وعثمان وعلی وسعد بن ابی وقاص
وابن عباس وابن عمر وابن عاص و ابیه المسیب ومعمر بن
عبدالله بن فضلة وابی ذر وابی الدرداء وحسان بن ثابت وحکیم
بن حزام وزید بن ثابت وعبدالله بن زید المازنی وعتاب بن اسید
وعثمان بن ابی العاص وابی ثعلبة الخشنی وابی قتادة وابی موسی
وابن سعید وابی هریرة وکان زوج ابنته وعائشة واسماء بنت عمیس
وخولة بنت حکیم وفاطمة بنت قیس وام سلیم وام شریک

ترجمہ سعید بن المسیب از رجال مشکوة ولی الدین الخطیب

ترجمہ سعید بن المسیب از تهذیب التهذیب ابن حجر العسقلانی

وخلق وعنه ابنه محمد و سالم بن عبد الله بن عمر والزهري وقتادة وشريك بن ابي نمير وابو الزناد وسمي وسعد بن ابراهيم وعمرو بن مرة ويحيى بن سعيد الانصاري وداود بن ابي هند وطارق بن عبد الرحمن وعبد الحميد بن جبير بن شيبة وعبد الخالق بن سلمة وعبد المجيد بن سهيل وعمرو بن مسلم بن عمارة بن اكيمة وابو جعفر الباقر وابن المنكدر وهاشم بن هاشم بن عتبة ويونس بن يوسف وجماعة قال نافع عن ابن عمر هو والله احد المفتين وعن عمرو بن ميمون بن مهران عن ابيه قال قدمت المدينة فسالت عن اعلم اهل المدينة فدفعت الى سعيد بن المسيب وقال ابن شهاب قال لى عبد الله بن ثعلبة بن ابي صعير ان كنت تريد هذا يعني الفقه فعليك بهذا الشيخ سعيد بن المسيب وقال قتادة ما رايت احدا قط اعلم بالحلال والحرام منه وقال محمد بن اسحق عن مكحول طفت الارض كلها في طلب العلم فما لقيت اعلم منه وقال سليمن بن موسى كان افقه التابعين وقال البخاري قال لي علي عن ابي داود عن شعبة عن اياس بن معوية قال لي سعيد بن المسيب ممن انت قلت من مزينة قال اني لاذكر يوم نعى عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن على المنبر قال وقال لنا سليمان بن حرب ثنا سلام بن مسكين عن عمران بن عبد الله الخزاعي عن ابن المسيب قال انا اصلحت بين علي وعثمان قال وقال لنا سليمان عن حماد بن زيد عن غيلان بن جرير عن سعيد مثله وقال الدوري عن ابن معين

مراد از سعید بن کہ کیسے راوی زہری حدیث تشبیہ روایت کردہ

ثعلبۃ بن صُعیر ابن ابی صعیر بصیغۂ مصغر تقریب التہذیب

ههنا قوم يقولون انه اصلح بين على وعثمان وهذا باطل وقال ايضا قد
رأى عمر وكنت صغيرا قلت يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافة
عمر فقال يحيى ابن ثمان سنين يحفظ شيئا قال وسمعته يقول مرسلات ابن
المسيب احب الى من مرسلات الحسن ومرسلات ابراهيم صحيحة الا حديث
الضحك فى الصلوة وحديث تاجر البحرين وقال ابو طالب قلت لاحمد
سعيد بن المسيب فقال ومن مثل سعيد ثقة من اهل الخير فقلت له
سعيد عن عمر حجة قال هو عندنا حجة قد راى عمر وسمع منه واذا
لم يقبل سعيد عن عمر فمن يقبل وقال الميمونى واحمد بن حنبل مرسلات
سعيد صحاح لا يرى اصح من مرسلاته وقال عثمان الحارثى عن احمد
افضل التابعين سعيد بن المسيب وقال ابن المدينى لا اعلم فى التابعين
اوسع علما من سعيد بن المسيب قال واذا قال سعيد مضت السنة
فحسبك قال هو عندى اجل التابعين وقال الربيع عن الشافعى ارسال
ابن المسيب عندنا حسن وقال الليث عن يحيى بن سعيد كان ابن المسيب
يسمى راوية عمر كان احفظ الناس لاحكامه واقضيته وقال ابراهيم بن
سعد عن ابيه عن سعيد ما بقى احد اعلم بكل قضاء قضاه رسول الله
صلى الله عليه وسلم وكل قضاء قضاه ابو بكر وكل قضاء قضاه عمر منى
قال ابراهيم عن ابيه واحسبه قال وعثمن وقال مالك بلغنى ان عبد الله
بن عمر كان يرسل الى ابن المسيب يسأله عن بعض شان عمر وامره وقال
مالك ولم يدرك عمر ولكن لما كبر اكب على المسألة عن شانه وامره وقال

سعید بن مسیب کہ از تابعین کبار است حدیث تشبیہ روایت کردہ

قتادة كان الحسن اذا اشكل عليه شئ كتب الى سعيد بن المسيب وقال العجلى
كان رجلا صالحا فقيها وكان لا ياخذ العطاء وكانت له بضاعة يتجر بها
فى الزيت وقال ابو زرعة مدنى قرشى ثقة امام وقال ابو حاتم ليس فى
التابعين انبل منه وهو اثبتهم فى ابى هريرة قال الواقدى مات سنة ۹۴ فى خلافة
الوليد وهو ابن خمس وسبعين سنة قال ابو نعيم مات سنة ۹۳ قلت على تقدير ما
ذكروا عنه ان مولده لسنتين مضتا من خلافة عمر والاسناد اليه صحيح يكون
مبلغ عمره ثمانين سنة الا سنة كما قال الواقدى ومما يؤيده ما ذكره ابن
ابى شيبة عنه انه قال بلغت ثمانين سنة وان اخوف ما اخاف على النساء
وحكى ابو بكر بن ابى خيثمة عن ابن معين انه مات سنة ۱۰۰ قال ابن ابى حاتم
ثنا على بن الحسن ثنا احمد بن حنبل ثنا سفين عن يحيى ان شاء الله سمعت
سعيد بن المسيب يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافة عمر قال وسمعت
ابى وقيل له يصح لسعيد سماع من عمر قال لا الا رؤية رآه على المنبر ينعى
النعمان بن مقرن وروى ابن مندة فى الوصية من طريق يزيد بن ابى مالك
قال كنت عند سعيد بن المسيب فحدثنى بحديث فقلت له من حدثك
يا ابا محمد بهذا فقال يا اخا اهل الشام خذ ولا تسأل فانا لا ناخذ الا
عن الثقات قال وسمعت ابى يقول سعيد عن عمر مرسل يدخل فى
المسند على سبيل المجاز وقال يحيى بن سعيد عن مالك لم يسمع سعيد
من زيد بن ثابت وقال المدينى لم يسمع من عمرو بن العاص وقال عبد الحق
تكلموا فى سماع سعيد من صفوان بن المعطل وقال البيهقى لم يسمع من

عبد اللہ بن زید صاحب الاذان وقال ابن حبان فی الثقات کان من سادات
التابعین فقھا ودینا وورعا وعبادة وفضلا وکان افقه اهل الحجاز
واعبر الناس للرؤیا ما نودی بالصلوة من اربعین سنة الا وسعید فی المسجد
فلما بایع عبد الملک للولید وسلیمن ابی سعید ذلک فضربه هشام بن
اسمعیل المخزومی ثلثین سوطا والبسه ثیابا من الشعر وامر به فطیف به ثم
سجن وقال ابن سعد عن الواقدی لم ار اهل العلم یصححون سماعه عن عمر وان کانوا
قد رووه قلت وقد وقع فی حدیث باسناد صحیح لا مطعن فیه تصریح سعید
بسماعه من عمر قرأته علی خدیجة بنت السلطان انبأکم القسم بن مظفر
شفاها عن عبد العزیز بن دلف انا علی بن المبارک بن تغوبا اخبرهم انا ابو نعیم
محمد بن ابی البرکات الجماری انا احمد بن المظفر بن یزداد انا الحافظ ابو محمد
بن عبید اللہ بن محمد بن عثمان السقا ثنا ابن خلیفة ثنا مسدد فی مسنده
عن ابن ابی عدی ثنا ابو داود وهو ابن ابی هود عن سعید بن المسیب قال
سمعت عمر بن الخطاب علی هذا المنبر یقول عسی ان یکون بعدی اقوام یکذبون
بالرجم یقولون لا نجده فی کتاب اللہ لولا ان ازید فی کتاب اللہ ما لیس فیه لکتبت
انه حق قد رجم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ورجم ابو بکر وامّا حدیثه
عن بلال وعتاب بن اسید فظاهر الانقطاع بالنسبة الی وفاتیهما ومولده
واللہ اعلم ونیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته سعید بن المسیّب بن حزن
بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومی احد
العلماء الثمانیة اتفقوا علی ان مرسلاته اصح المراسیل وقال ابن المدینی

مدائح سعید بن المسیب راوی دوم حدیث تشبیہ و ایراده

لا اعلم فی التابعین اوسع علما منه مات بعد التسعین و قد ناهز الثمانین

وسیوطی در اسعاف المبطا برجال الموطا گفته سعید بن المسیب بن حزن بن ابی

وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ابو محمد المخزومی المدنی سید

فقهاء التابعین روی عن ابیه و عن عمر و اختلف فی سماعه منه و عن

عثمان و علی و ابی موسی و آخرین و عنه الزهری و یحیی بن سعید الانصاری

و آخرون قال قتادة ما رایت احدا قط اعلم بالحلال و الحرام منه و

قال مکحول ما لقیت اعلم منه و قال سلیمان بن موسی انه افقه

التابعین و قال احمد انه افضل التابعین و قال ابن المدینی لا اعلم احدا

فی التابعین اوسع علما منه و هو عندی اجل التابعین و قال ابو حاتم

لیس فی التابعین انبل منه و قال ابن حبان هو سید التابعین و

قال الشافعی و احمد و غیر واحد مراسیل ابن المسیب صحاح مات سنة

ثلاث و قیل اربع و تسعین و مولده سنة خمس عشرة و قیل سبع

عشرة و قیل احدی و عشرین و شیخ عبدالحق در رجال مشکوة گفته سعید بن

المسیب بن حزن القرشی الامام ابو محمد المخزومی المدنی من الفقهاء السبعة الذین

کانوا بالمدینة ولد سنة خمس عشرة من الهجرة لسنتین و قیل لاربع

مضتا من خلافة عمر بن الخطاب احد الاعلام سید التابعین جمع

بین الفقه و الحدیث و الزهد و العبادة و الورع ثقة حجة فقیه

رفیع الذکر راس فی العلم و العمل و یروی عن الامام زین العابدین

انه قال سعید بن المسیب اعلم الناس و یقال انه لم یکن فی التابعین

مدائح سعید بن المسیب از اسعاف المبطا سیوطی

مدائح سعید بن المسیب از رجال مشکوة شیخ عبدالحق دہلوی

اکثر منه علما و فی جامع الاصول کان اعلم الناس بحدیث ابی هریرة
وبقضایا عمر لقی جماعة کثیرة من الصحابة و روی عنهم و روی عن عثمان و علی و عائشة
وام سلمة و روی عنه الزهری و قتادة و یحیی بن سعید و کثیر من التابعین
قال مکحول طفت الارض کلها فی طلب العلم فما لقیت اعلم من ابن
المسیب و مثل هذا نقل عن ابی اسحق و سئل عن الزهری و مکحول من افقه
قالا سعید بن المسیب و قال یحیی مرسلات سعید بن المسیب احب الی من
مرسلات الحسن و ابراهیم و قال الشافعی لا اقبل الا مراسیل ابن المسیب
فانی تتبعتها و وجدتها مسانید و قال ابن المدینی ما اعلم فی التابعین
احدا اوسع علما منه و قال ابن المسیب حججت اربعین حجة و فی روایة
خمسا و اربعین حجة و لم یفت منه مدة خمسین سنة التکبیرة الاولی
والصف الاول و کان یحضر المسجد قبل الاذان مدة ثلثین سنة و روی
انه کان یسمع الاذان من حجرة النبی صلی الله علیه و سلم فی وقعة الحرة
ایاما مات سنة اربع و تسعین من ولید بن عبد الملك و عاش
تسعا و سبعین سنة و قیل ثمانین و اما حضرت ابو هریره پس از
صحابه کبار و ائمه عالیمقدار اهلسنت احتیاج بتعدیل و توثیق احدی ندارد
چه ضرورست که ترجمهٔ او از کلام مخلوقین نوشته آید که بزعم اهلسنت قران ناطق ست
بمدح کل صحابه و اگر ازین هم فروتر آییم باحادیث عامه و خاصه جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم شرف و فضیلت ابی هریره حسب مزعوم سنیه ظاهر است
و معهذا بنا بر مزید ایضاح بعض عبارات ترجمه او مذکور میشود ابو عمر یوسف

بن عبد اللہ المعروف بابن عبد البر النمری در استیعاب گفتہ ابو ہریرۃ الدوسی
صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ودوس ھو ابن عدنان بن عبد اللہ
بن زہران بن کعب بن الحرث بن کعب بن مالک بن نصر بن الازد بن الغوث
الی ان قال بعد ذکر الاختلاف الکثیر فی اسمہ اسلم ابو ہریرۃ عام خیبر
وشہدھا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم لزمہ وواظب علیہ
رغبۃ فی العلم راضیا بشبع بطنہ وکانت یدہ مع ید رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وکان یدور معہ حیثما دار وکان من احفظ اصحاب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان یحضر مالا یحضر سائر المہاجرین والانصار
لاشتغال المہاجرین بالتجارۃ والانصار بحوائطہم وقد شہد لہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بانہ حریص علی العلم والحدیث
وقال لہ یا رسول اللہ انی قد سمعت منک حدیثا کثیرا وانی
اخشی ان انسی قال ابسط رداءک قال فبسطتہ فغرف بیدہ ثم قال
ضمہ فضممتہ فما نسیت شیئا بعد وقال البخاری روی عنہ اکثر
من ثمانمائۃ رجل من بین صاحب وتابع وممن روی عنہ من الصحابۃ
ابن عباس وابن عمر وجابر وانس وواثلۃ بن الاسقع وعائشۃ استعملہ
عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ علی البحرین ثم عزلہ ثم ارادہ علی العمل
فابی علیہ فلم یزل یسکن المدینۃ وبہا کانت وفاتہ حدثنا ابو شاکر
حدثنا ابو محمد الاصیلی حدثنا ابو علی الصواف ببغداد حدثنا عبد اللہ
بن احمد بن حنبل حدثنا ابی حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابی صالح قال

کان ابو هریرة من احفظ اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ولم یکن
من افضلهم قال خلیفة بن خیّاط توفی سنة سبع وخمسین وهو ابن ثمان
وسبعین وکذلك قال ابن نمیر انه توفی سنة تسع وخمسین وقال غیره
مات بالعقیق وصلّی علیه الولید بن عتبة بن ابی سفین وکان یومئذ
امیرا علی المدینة ومروان معزول و ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر
در اسد الغابہ گفتہ ب دع ابو هریرة الدّوسی صاحب رسول الله صلی الله علیه
وسلم واکثرهم حدیثا عنه وهو دوسی من دوس بن عدنان بن عبدالله
بن زهران بن کعب بن الحارث بن کعب بن مالك بن نصر بن الازد قال
خلیفة بن خیّاط وهشام بن الکلبی اسمه عمیر بن عامر بن عبد ذی الشری
بن طریف بن عتاب بن ابی صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبة بن سلیم
بن فهم بن غنم بن دوس وقد اختلف فی اسمه اختلافا کثیرا لم یختلف فی
اسم آخر مثله ولا ما یقاربه فقیل عبدالله بن عامر وقیل بریر بن عشرقة
ویقال سکین بن دومة وقیل عبدالله بن عبد شمس وقیل عبد شمس قاله
یحیی بن معین و ابو نعیم وقیل عبد نهم وقیل عبد غنم وقال المحرر بن ابی
هریرة اسم ابی عبد عمرو بن عبد غنم وقال عمرو بن علی الفلاس اصح شیء قیل
فیه عبد عمرو بن غنم وبالجملة فکل ما فی هذه الاسماء من التعبید فلا
شبهة انها غیّرت فی الاسلام فلم یکن النبی صلی الله علیه وسلم یترك
اسم احد عبد شمس او عبد غنم او عبد العزّی او غیر ذلك فقیل کان اسمه
فی الاسلام عبدالله وقیل عبدالرحمن قال الهیثم بن عدیّ کان اسمه

ص ۳۱۵ ج ۵
حرف الهاء
من القسم الثانی
فی الکنی

شرح ما كان يتكلم السيد عبد الله بن رزين ... [illegible]

فی الجاهلية عبد شمس وفی الاسلام عبد الله وقال ابن اسحق قال لی بعض اصحابنا عن ابی هريرة كان اسمی فی الجاهلية عبد شمس فسمانی رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن وانما كنيت بابی هريرة لانی وجدت هرة فحملتها فی كمی فقيل لی انت ابو هريرة وقيل رآه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفی كمه هرة فقال يا ابا هريرة واخبرنا غير واحد باسنادهم عن الترمذی قال حدثنا احمد بن اسمعيل المرابطی حدثنا روح بن عبادة حدثنا اسامة بن زيد عن عبد الله بن رافع قال قلت لابی هريرة لم اكتنيت بابی هريرة قال اما تفرق منی قلت بلی والله انی لاهابك قال كنت ارعی غنم اهلی وكانت لی هريرة صغيرة فكنت اضعها بالليل فی شجرة فاذا كان النهار ذهبت بها معی فلعبت بها فكنونی ابا هريرة وكان من اصحاب الصفة وقال البخاری اسمه فی الاسلام عبد الله ولولا الاقتداء بهم لتركنا هذه الاسماء فانها كالمعدوم لا تفيد تعريفا وانما هو مشهور بكنيته واسلم ابو هريرة عام خيبر وشهدها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لزمه واظب عليه رغبة فی العلم فدعا له رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا ابراهيم وغيره عن ابی عيسى اخبرنا ابو موسى اخبرنا عثمان بن عمر اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعيد المقبری عن ابی هريرة قال قلت يا رسول الله اسمع منك اشياء فلا احفظها قال ابسط رداءك فبسطته فحدث حديثا كثيرا فما نسيت شيئا حدثنی به قال وحدثنا الترمذی اخبرنا

ابو منیع اخبرنا هشیم اخبرنا یعلی بن عطاء عن الولید بن عبد الرحمن عن
ابن عمر انه قال لابی هریرة انت کنت الزمنا لرسول الله صلی الله علیه
وسلم واحفظنا لحدیثه اخبرنا ابو الفرج بن ابی الرجاء اخبرنا ابو الفتح
اسمعیل بن الفضل بن احمد بن الاخشید اخبرنا ابو طاهر محمد بن احمد
بن عبد الرحیم اخبرنا ابو حفص الکنانی اخبرنا ابو القسم البغوی اخبرنا
زهیر بن حرب اخبرنا سفین بن عیینة عن الزهری عن الاعرج قال سمعت
اباهریرة قال انکم تقولون ان اباهریرة یکثر الحدیث عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم والله الموعد کنت رجلا مسکینا اخدم رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی ملء بطنی وکان المهاجرون یشغلهم القیام علی
اموالهم وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یبسط ثوبه فلن ینسی
شیئا سمعه منی فبسطت ثوبی حتی قضی حدیثه ثم ضممته الی فما نسیت
شیئا سمعته بعد اخبرنا عمر بن طبرزد وغیر واحد اخبرنا ابو الحسین
اخبرنا ابن غیلان اخبرنا ابو بکر حدثنا جعفر بن محمد بن شاکر الصائغ
اخبرنا عفان اخبرنا حماد بن سلمة اخبرنا ابو سنان عن عثمان ابی سودة
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا عاد الرجل اخاه
او زاره قال الله عز وجل طبت وطاب ممشاك وتبوأت من الجنة منزلا
قال البخاری روی عن ابی هریرة اکثر من ثمانمائة رجل من صاحب وتابع
فمن الصحابة ابن عباس وابن عمر وجابر وانس وواثلة بن الاسقع واستعمله
عمر علی البحرین ثم عزله ثم اراده علی العمل فامتنع وسکن المدینة بها کانت

الصفق بالاسواق وكانت الانصار يشغلهم

وفاته قال خليفة توفي ابو هريرة سنة سبع وخمسين وقال الهيثم بن عدي توفي سنة ثمان وخمسين وهو ابن ثمان وسبعين سنة قيل مات بالعقيق وحمل الى المدينة وصلى عليه الوليد بن عتبة بن ابي سفيان وكان اميرا على المدينة لعمه معاوية بن ابي سفيان اخرجه ابو نعيم وابو موسى مختصرا واخرجه ابو عمر مطولا واحمد بن محمد الذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابو هريرة الدوسي اليماني الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن بن صخر على الاشهر وكان اسمه في الجاهلية عبد شمس وقال كنانى ابي بابي هريرة لاني كنت ارعى غنما فوجدت اولاد هرة وحشية فلما ابصرهن وسمع اصواتهن اخبرته فقال انت ابو هر وكان اسمي عبد شمس قدم ابو هريرة مهاجرا ليالي فتح خيبر حفظ عن النبي صلى الله عليه وسلم الكثير وعن ابي بكر وعمر وابي بن كعب وكعب وعنه الاغر ابو مسلم وسعيد بن المسيب وبشير بن نهيك وحفص بن عاصم وحميد بن عبد الرحمن الزهري وحميد بن عبد الرحمن الحميري وابو صالح السمان وخلاس بن عمرو وسالم ابو الغيث وسعيد المقبري وابوه ابو سعيد وسعد بن مرجانة وسلمان الاغر وابو حازم سلمان الاشجعي وابو يونس جبير وسليمان بن يسار وشهر بن حوشب وصالح مولى التوأمة وضمضم بن جوس وطاؤس والشعبي وابو ادريس الخولاني وابو عثمان النهدي وعبد الرحمن الاعرج وعراك بن مالك وعكرمة وعروة وعطا ومجاهد وابن سيرين ومحمد بن زياد الجمحي ومحمد بن موسى بن مردان ونعيم المجمر ونافع مولى ابن عمر وهمام بن منبه وخلق كثير

مؤلف ابی ہریرہ کہ از صحیحین است عبد الرزاق روایت کردہ

ص الطبقة الاولى في مشاهير الصحابة

وكان من اوعية العلم ومن كبار أئمة الفتوى مع الجلالة والعبادة والتواضع
قال البخاري روى عنه ثمانمائة نفس او اكثر وقيل كان آدم بعيد ما بين
المنكبين افرق الثنيتين له ضفيرتان تخضب بالحمرة وكان من اصحاب
الصفّة فقيرا اذاق جوعا وفاقة ثم بعد النبي صلى الله عليه وسلم صلح
حاله وكثر ماله كان كثير التعبد والذكر ولي امرة المدينة وناب ايضا
عن مروان في امرتها وكان يمر في السوق يحمل الحزمة وهو يقول اوسعوا الطريق
للامير كان فيه دعابة رضي الله عنه قال ابو القسم بن النحاس سمعت
ابا بكر بن ابي داود يقول رأيت في النوم وانا بسجستان اصنف حديث ابي هريرة
ابا هريرة كث اللحية اسمر عليه ثياب غلاظ فقلت له اني احبك فقال انا
مفعول ثابت ۱۲
اول صاحب حديث كان في الدنيا اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي
هريرة قال لما قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم قلت في الطريق بالليلة
من طولها وعنائها على انها من دارة الكفر نجت قال وابق لي غلام فلما
قدمت وبايعته اطلع الغلام فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا غلامك
يا ابا هريرة فقلت هو حر لوجه الله فاعتقته ايوب عن محمد ان ابا هريرة
كان يقول لبنته لا تلبسي الذهب فاني اخشى عليك اللهب سليم بن
حبان عن ابيه عن ابي هريرة قال نشأت يتيما وهاجرت مسكينا وكنت
اجيرا لابنة غزوان بطعام بطني وعقبة رجلي احدو بهم اذا ركبوا واحتطب
اذا نزلوا فالحمد لله الذي جعل الدين قواما وابا هريرة اماما الزهري
عن سالم سمع ابا هريرة قال سألني قوم محرمون عن محلين اهدوا لهم صيدا

مراتب علم ابی ہریرہ و شمردن سعید بن المسیب عبد از زمرہ روایت

فامرتہم بالکلمہ ثم لقیت عمر فاخبرتہ فقال لو افتیتہم بغیر ہذا لاوجعتک و
ابوبکر الحنفی نا عبد اللہ بن ابی یحیی سمعت سعید بن ابی ہند یحدث
عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الا تسالنی
من ہذہ الغنائم فقلت اسالک ان تعلمنی مما علمک اللہ فنزع
نمرۃ علی ظہری فبسطہا بینی و بینہ کانی انظر الی القمل تدب علیہا
فحدثنی حتی اذا استوعبت حدیثہ قال اجمعہا فصرہا الیک قال
فاصبحت لا اسقط حرفا مما حدثنی خالد الحذاء عن عکرمۃ قال
قال ابوہریرۃ انی لاستغفر اللہ واتوب الیہ کل یوم اثنتی عشر الف
مرۃ وذلک علی قدر ذنبی روی یزید بن الحباب عن عبد الواحد
بن موسی انا ابو نعیم بن المحرر بن ابی ہریرۃ عن جدہ انہ کان لہ خیط فیہا
الفا عقدۃ لاینام حتی یسبح بہ قیس بن ابی حازم عن ابی ہریرۃ قال جئت
یوم خیبر بعد ما فرغوا من القتال قال ابن سیرین قال ابو ہریرۃ لقد رایتنی
اصرع بین القبر والمنبر من الجوع حتی یقولوا مجنون فیجلس الرجل علی صدری
فارفع راسی فاقول لیس الذی تری انما ہو الجوع روی احمد فی مسندہ
عن ابی کثیر الخثعمی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اللہم حبب عبیدک ہذا یعنی اباہریرۃ وامہ الی عبادک المومنین
وحببہم الیہما قال ابو نضرۃ العبدی عن الطفاوی قال نزلت علی ابی ہریرۃ
بالمدینۃ ستۃ اشہر فلم ار رجلا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اشد تشمیرا ولا اقوم علی ضیف منہ ابن ابی ذئب عن المقبری

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما
فبثثته في الناس واما الاخر فلو بثثته لقطع هذا البلعوم وقال الاعمش
عن ابي صالح السمان كان ابو هريرة من احفظ اصحاب محمد رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقال الشافعي ابو هريرة احفظ من روى الحديث في دهره وروى
كهمس عن عبد الله بن شقيق قال قال ابو هريرة لا اعرف احدا من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احفظ لحديثه مني ابو داود الطيالسي
نا عمران القطان عن بكر بن عبد الله عن ابي رافع عن ابي هريرة انه لقي
كعبا فجعل يحدثه ويسأله فقال كعب ما رايت احدا لم يقرأ التورية
اعلم بما فيها من ابي هريرة هشيم عن يعلى بن عطاء عن الوليد بن
عبد الرحمن عن ابن عمر انه قال يا ابا هريرة انت كنت الزمنا لرسول الله
صلى الله عليه وسلم واعلمنا بحديثه حماد بن زيد عن عباس الجريري
سمعت ابا عثمان النهدي قال تضيفت ابا هريرة سبعا فكان هو وامرأته
وخادمه يعتقبون الليل اثلاثا يصلي هذا ثم يوقظ الاخر فيصلي ثم
يوقظ الثالث اخبرنا ابراهيم بن يوسف انا ابن رواحة انا السلفي انا
ابن البسري انا السكري انا الصفار انا الرمادي نا عبد الرزاق انا معمر
عن محمد بن زياد قال كان معوية يبعث ابا هريرة على المدينة فاذا غضب
عليه بعث مروان وعزله فلم يلبث ان بعث ابا هريرة ونزع مروان
فقال لغلام اسود قف على الباب فلا تمنع الا مروان ففعل الغلام ثم جاء
مروان نوبة فدخل وقال حجبنا قال ان احق من انكر هذا انت توفي

ابو هریرة سنة ثمان و خمسین قاله جماعة وقال آخرون سنة تسع وقیل
سنة سبع و خمسین ازین بیان متانت بنیان رفعت عنوان بعون الله الملک المنان ارباب
انصاف و ایقان بوضوح انجامید که حدیث تشبیه حدیثی است نهایت صحیح زیرا که باسنادی مروی است
که همه رجال آن از مبتدای سند تا منقطع آن کسانی اند که ارباب صحاح سته از روایات
و افادات شان خوشه چین میباشند و احادیث ایشان را حجت و سند صحیح میدانند
و بران اعتبار میکنند و ائمه رجال و ناقدین باکمال توثیق و تعدیل ایشان نموده
در مدح و ستایش و تبجیل و تعظیم ایشان مبالغه بکار برده اند و بعد اینهمه اگر صحت
این حدیث و اعتماد و اعتبار آن باذهان عالیه سنیه راسخ نشود و اقرار و اعتراف
بآن نسازند بلکه از تعصب آنچه مکابره و لجلج دست نکشند و طریقه قدیمه خود را
پی سپر کنند و بخرافات و توهمات و افترا آت دست زنند پس جوابش
جز این نیست تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی القوم الکاذبین و بالجملة
بعد استکشاف ما ذکره العبد القاصر لا یرتاب منصف وجیه فی صحة
حدیث التشبیه و یعلم قطعا و بتا ان ابطاله و انکار روایة السنیة
ایاه کذب کریه و الحکم علیه بالوضع افظع بهت و تمویه و لا یشک
فی سماجة ابطاله وضیع و لا نبیه و انهتاک ستر المتعصبین الراسخین
لا یفتقر الی بیان و تنبیه فلیحث اولیاء المخاطب الجلیل الفخار علی
رؤسهم تراب الخیاب و القفار حیث ظهر ان ابلیسهم و عمادهم و کهفهم
و سنادهم قد جال فی مضمار الکذب الجالب للصغار و الخسار

وانکر وجود مثل هذا الحديث الصحيح في كتب السنية بالاعلان والاجهار

وهل يجسر مخلد عاقل اريب وفاضل لبيب ان هولاء الائمة الجهابذة

الثقات والاساطين الاساتذة الاثبات الذين يدور عليهم رحى

الرواية والتحديث وهم مقبولون عندهم في القديم والحديث

يمكن غاية الركون اليهم ويعتمد اقصى الاعتماد عليهم ويستضاء

بانوارهم ويسار على نهج الدين باثارهم ويستند في الاصول والفروع الى

اخبارهم اذا رووا احاديثا في فضل علي عليه السلام ينقلب شريعة النقد

ظهرا لبطن ويتغير طريقة السبر للسند والمتن ويظهر للمسيرة القويمة

في تعديلهم الانعكاس ويبدو في الالتجاء والاستشفاء بجدايهم واذيالهم

والتشبث بذيولهم واهدابهم الانتكاس فيصير الثقات جفاة و

الاثبات عراة من الفضل حفاة والمعدلون موصوفين بالقدح

والتجريح والمقبولون مرميين بالطرح والتقبيح فالحمد لله المنان

الخلاق المنعام المفضال على كل مجتد مشتاق في الاصيل والاشراق

حيث اشرق شمس الصدق غاية الاشراق وائتلق نور الصواب ابلغ

الائتلاق وتبلج نور اليقين تبلجا ماله محاق وبلغ الحق الابلج حمادى الاحقاق

وضرب له افسح رواق وشد له اطول نطاق وازيح سراب الخلاف

والشقاق بهذا البيان الذي افحم كل مكثار ومهذار مسلاق والقم

الحجر في كل فخ وانطلاق وابهت كل متدرب شاق وقاد ارباب الصدود

والجحود الى الحق المهموم وساق واعجب كل ناظر وراق واكفأ كاس الباطل

وارّاق واحرق قلوب المنكرين الصّادّين ايّ احراق ۞ وازعج المجتوين
الرّادّين واقلقهم غاية الاقلاق ۞ وارمى المتعصّبين المتعسفين
واوبقهم انكر ايباق ۞ وعنّى المتشدّقين المتصلّفين وارهقهم نهاية
الارهاق ۞ وازهق تلبيسات المتنطّعين المسوّلين ومكرهم ابلغ
ازهاق ۞ ومرارة الخجل والنّدم وحرارة الوجل والسّدم اياهم اذاق ۞
ومن كوارث العلز والمضض ومنهكات الجرض وحشارج المرض
دهمهم ما دهمهم وحاق بهم ما حاق ۞ فصاروا مبهوتين ممقوتين سكارى
ما صحا احد منهم وما افاق ۞ واجروا سيلا اتيّا جارفا من اجاج عيون
الاماق ۞ وسقوا نقيع التنكيل والتقريع وصديد التعيير والتّانيب
بالكاس الدّهاق ۞ وجرّعوا من الاسكات والبخع والجبه امرّ حميم و
اوبى غسّاق ۞ وانجذم لهم كلّ حبل فتلوه لتخديع الاغمار الفسّاق
وانخرم ما هم من الشباك والفخاخ والمصايد الاوهاق ۞ وربطوا
باسرهم من حبال الالزام والافحام باشدّ وثاق ۞ وما التاط شيء
من شقرهم وبقرهم وبجرهم وهذرهم بصفر احد من العقلاء
والالاق ۞ فانّه ثبت الحديث الشريف برواية جهبذ الكبار ومنتجع
اهل الآثار الحبر النّدس الملاذ للبارعين الحذّاق ۞ البصير الاروع
الناقد النّطاسي المتقدّم على الاساطين السّبّاق ۞ الّذى بذّ وشقّ
على شيوخ الاسلام وفاق ۞ وشاع وذاع علوّ رتبته وسموّ منزلته
في نافخة البقاع والاصقاع وشاسعة الآفاق ۞ وما حجزه حاجز

فی العلو و ما عنف عاسف و حیف حائف و جنف جانف و زیغ زائف ظهور فضله عاق فلا یثنی بوجهه عن الانقیاد لروایته والانضواء الی درایته الا کل معاند عاق اعنی الشیخ عبد الرزاق المدعن لبراعته وتصدره ونهایة تنقیبه وتبحره واقصی تنقیره وتمهره اصحاب الافلاق المدوخ صیت فضله و براعته الحجاز والعراق وقد رواه بسند قد حصل علی صحته الاجماع والاتفاق و وقع علی وثاقته الاصفاق والاطباق فلا ریب فی هذا الحدیث الشریف الملیح السیاق الذی هو شهد حالی المذاق لاهل الایمان والوفاق و سم ناقع زعاق لاهل المراء والنفاق فحصل المبطلون المدغلون فی سعیهم علی افظع الاخفاق و رجعوا و لکزهم وجرهم و عجرهم و بجرهم بخفی حنین لیس لهم خلاق و ما لهم من الله من واق کلا اذا بلغت التراق و قیل من راق و ظن انه الفراق والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق و مخفی نماند که یاقوت حموی که حتما و جزما اثبات روایت عبد الرزاق این حدیث شریف را نموده از مشاهیر مصنفین و ملجا و ملاذ اکابر اساطین سنیه است و ابن خلکان بتعصب او بر جناب امیر المومنین علیه السلام تصریح کرده پس نقل او این حدیث شریف را با وصف این تعصب دلیل مزید وثوق و اعتماد آنست چه هرگاه یاقوت حموی با وصف حمایت خوارج و نواصب حدیث تشبیه را بالجاء حق ذکر کرده و قصیده متضمنه آنرا باستبشار و ابتهاج نقل نموده و روایت آن بعبد الرزاق حتما و جزما نسبت کرده پس ثبوت و تحقق آن برای نواصب معاندین اهل لجاج هم بمقام ارتیاب

مراد از یاقوت حموی که روایت عبد الرزاق ذکر نموده

والختلاج باقی نماند پس قدح و جرح آن بیش نظر دشمن و نور ایمان و ایقان با ابطال
آن کاستن بحقیقت خود را از خوارج و نواصب هم دورتر انداختن ست عبد الکریم
بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو الدر یاقوت بن عبد الله الرومی التاجر عتیق عبد الله
البخاری حذاء التجار المعروف فیج کان سافر الی بلاد الیمن و الشام و مصر
سمع ابا محمد عبد الله بن محمد بن هزارمرد الصریفینی قرأت علیه ببغداد
امالی ابی طاهر المخلص بروایته عن ابن هزارمرد عنه وکان شیخا صالحا
الشیبة لطیفا ظاهره الخیر والصلاح وتوفی فی سنة ثلاث واربعین
وخمسمائة بمصر و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو عبد الله یاقوت
بن عبد الله الرومی الجنس والمولد الحموی المولی البغدادی الدار الملقب
شهاب الدین اسر من بلاده صغیرا فابتاعه ببغداد رجل تاجر یعرف
بعسکر بن ابی نصر بن ابراهیم الحموی وجعله فی الکتاب لینتفع به فی ضبط
متاجره وکان مولاه عسکر لا یحسن الخط ولا یعرف شیئا سوی التجارة
وکان ساکنا ببغداد و تزوج بها و اولد عدة اولاد ولما کبر یاقوت المذکور
قرأ شیئا من النحو واللغة وشغله مولاه بالاسفار فی متاجره فکان یتردد
الی کیش و عمان و تلک النواحی یعود الی الشام ثم جرت بینه وبین
مولاه نبوة اوجبت عتقه وابعده عنه وذلک فی سنة ست و تسعین
وخمسمائة فاشتغل بالنسخ بالاجرة وحصلت له بالمطالعة فوائد
ثم ان مولاه بعد مدة مدیدة لوی علیه واعطاه شیئا وسفره
الی کیش ولما عاد کان مولاه قد مات فحصل شیئا مما کان فی یده واعطی

له ای بلاد الترک ۱۲ منه
بکسر کاف و سکون یا ۱۲ منه
عطف علیه
۱۲ منه

ملیح آبادی حسبمکی زاویه عبد الرزاق ذکر نموده

اولاد مولاه و زوجته ما ارضاهم به و بقیت فی یده بقیة جعلها
راس ماله و سافر بها و جعل بعض تجارته کتبا و کان متعصبا علی علی
بن ابی طالب رضی الله عنه و قد کان طالع شیئا من کتب الخوارج فاشتبك
فی ذهنه منه طرف قوی و توجه الی دمشق فی سنة ثلاث عشرة
و ستمائة و قعد فی بعض اسواقها و ناظر بعض من یتعصب لعلی رضی الله
عنه و جری بینهما کلام ادی الی ذکره علیا رضی الله عنه بما لا یسوغ فثار
الناس علیه و کادوا یقتلونه فسلم منهم و خرج من دمشق منهزما بعد ان
بلغت القصة الی والی البلد فطلبه فلم یقدر علیه و وصل الی حلب
خائفا یترقب و خرج عنها فی العشر الاول من جمادی الآخرة سنة
ثلاث عشرة و ستمائة و توصل الی الموصل ثم انتقل الی اربل و سلك منها الی
خراسان و تحامی دخول بغداد لان المناظر له بدمشق کان بغدادیا و خشی
ان ینقل قوله فیقتل فلما انتهی الی خراسان اقام بها یتجر فی بلادها
و استوطن مدینة مرو مدة و خرج منها الی نسا و مضی الی خوارزم
و صادفه و هو بخوارزم خروج التتر و ذلك سنة ست عشرة و ستمائة
فانهزم بنفسه کبعثه یوم الحشر من رمسه و قاسی فی طریقه من المضایقة
و التعب ما کان یکل عن شرحه اذا ذکره و وصل الی الموصل و قد تقطعت
به الاسباب و اعوزه دنی الماکل و خشن الثیاب و اقام بالموصل مدة

ثم انتقل الی سنجار و ارتحل منها الی حلب و اقام بظاهرها فی الخان الی
ان مات فی التاریخ الآتی ذکره ان شاء الله تعالی و نقلت من تاریخ اربل

حاشیه: قیل صح — مدیدة

الذہبی عنی بجمعہ ابو البرکات بن المستوفی المقدام ذکرہ ان یاقوت المذکور قدم اربل فی رجب سنۃ سبع عشرۃ وستمائۃ وکان مقیما بخوارزم وفارقہا للواقعۃ التی جرت فیہا بین التتر والسلطان محمد بن تکش خوارزم شاہ وکان قد تتبع التواریخ وصنف کتابا سماہ ارشاد الالباء الی معرفۃ الادباء یدخل فی اربع مجلدات کبار وذکر فی اولہ قال وجمعت فی ہذا الکتاب ما وقع لی من اخبار النحویین واللغویین والنسابین والقراء المشہورین والاخباریین المورخین والوراقین والکتاب المشہورین واصحاب الرسائل المدونۃ وارباب الخطوط المنسوبۃ المعینۃ وکل من صنف فی الادب تصنیفا او جمع فی فنہ تالیفا مع ایثار الاختصار والاعجاز فی نہایۃ الایجاز ولم آل جہدا فی اثبات الوفیات وتبیین الموالید والاوقات وذکر تصانیفہم ومستحسن اخبارہم والاخبار بانسابہم وشیء من اشعارہم فی تردادی الی البلاد ومخالطتی للعباد وحذفت الاسانید الا ما قل رجالہ وقرب منالہ مع الاستطاعۃ لاثباتہا سماعا واجازۃ الا انی قصدت صغر الحجم وکبر النفع واثبت مواضع نقلی ومواطن اخذی من کتب العلماء المعول فی ہذا الشان علیہم والمرجوع فی صحۃ النقل الیہم ثم ذکر انہ جمع کتابا فی اخبار الشعراء المتاخرین والقدماء ومن تصانیفہ ایضا کتاب معجم البلدان وکتاب معجم الادباء وکتاب معجم الشعراء وکتاب المشترک وضعا المختلف صقعا وہو من الکتب النافعۃ وکتاب المبدأ والمآل فی التاریخ وکتاب الدول ومجموع کلام

مدح یاقوت حموی کہ روایت عبد الرزاق ذکر نمودہ

ابی علی الفارسی و عنوان کتاب الاغانی والمقتضب فی النسب یذکر فیہ انساب العرب و کتاب اخبار المتنبی و کانت لہ ہمۃ عالیۃ فی تحصیل المعارف انتہی و در کتاب العبر فی خبر من غبر در احوال سنہ ست و عشرین وستمائۃ گفتہ یاقوت الرومی الحموی ثم البغدادی التاجر شہاب الدین الادیب الاخباری صاحب التصانیف الادبیۃ فی التاریخ والانساب و البلدان و غیر ذلک توفی فی رمضان و یافعی در مرآۃ الجنان در سنہ مسطورہ گفتہ یاقوت الرومی الحموی ثم البغدادی التاجر شہاب الدین الادیب الاخباری صاحب التصانیف الادبیۃ فی التاریخ والانساب والبلدان وغیر ذلک اسر من بلادہ صغیرا فابتاعہ ببغداد رجل تاجر و لما کبر یاقوت المذکور قرأ شیئا من النحو واللغۃ و شغلہ مولاہ بالاسفار فی متاجرہ ثم جرت بینہ و بین مولاہ قضیۃ اوجبت عتقہ فابعدہ عنہ فاشتغل بالفقہ و حصلت لہ بالمطالعۃ فوائد و صنف کتابا سماہ ارشاد الالباء الی معرفۃ الادباء فی اربع مجلدات و کتابا فی اخبار الشعراء المتاخرین و القدماء و کتبا اخری علمیۃ و کانت لہ ہمۃ عالیۃ فی تحصیل المعارف و نیز یافعی بعد ذکر بعض رسالہ یاقوت کہ بصاحب حلب نوشتہ گفتہ و ہذا ما اقتصرت علیہ من رسالتہ الطویلۃ الجلیلۃ الفاظہا الجمیلۃ المؤذنۃ لہ بتمام البلاغۃ والفضیلۃ و ہو لعمری فیما یستحقہ من النعوت من نفیس الجواہر کاسمہ یاقوت توفی رحمہ اللہ فی شہر رمضان بظاہر مدینۃ حلب و کان قد اوقف کتبہ و لما تمیز سمی نفسہ یعقوب

ملخص یاقوت حموی کہ روایت عبد الرزاق در مجمع البلدان آوردہ

وفات یاقوت در سنہ ۶۲۶

یاقوت حموی صاحب معجم حرف الیاء عبد الرزاق ذکر نموده

وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته یاقوت الرومی الکاتب الحموی قال
ابن النجار کان ذکیا حسن الفهم رحل فی طلب النسب الی البلاد الشام و مصر
والجزیرة و خراسان وسمع الحدیث وصنف معجم البلدان و معجم الادباء
واسماء الجبال و الانهار والاماکن قال ابن النجار کان غزیر الفضل و کان
حسن الصحبة طیب الاخلاق حریصا علی الطلب و مات بحلب سنة ۶۲۶ و لم یبلغ
الستین قال ابن خلکان فی ترجمته کان یلقب شهاب الدین و ذکر انه
سُبی صغیرا من بلاد الروم فاشتراه تاجر حموی فربّاه واقرأه القرآن و
علمه الخط وصرفه فی التجارة فی سنة ۵۹۶ وله نحو عشرین سنة و وقع
بینه وبین شخص بغدادی فی دمشق منازعة فی علی بن ابی طالب
فبدت من یاقوت ما لزم منه انه نسب الی رای الخوارج فی التعصب علی
علی فثاروا علیه فهرب و خرج عن بغداد خشیة ان یوخذ فیقتل حتی
وصل الی خراسان فاقام بمرو مدة الی ان کانت قصة التتار فرجع
الی بلاد الشام فارا فقاسی شدائد و اهوالا و کانت الکائنة فی
فی سنة ۶۱۱ و عاش الی سنة ۶۲۶ فمات فی رمضان منها قلت ولم ار فی شیء
من تصنیفه التصریح بالتعصب بل یحکی فیها فضائل علی علی ما یتفق
ذکره و مخفی نماند که علامه ابن النجار که عسقلانی از و غایت مدح و ثنا
و نهایت وصف و اطرا یاقوت حموی نقل کرده از علمای کبار عالی تبار
و نبهای احبار جلیل الفخار است مناقب عالیه و فضائل سنیه و سوابق ذرج
طیر شنیدی بعض عبارات در ینجا مذکور می شود محمد بن شاکر بن احمد الکتبی

جزو ثانی حرف المیم صفحہ ۱۲۰ ۳۲۶

مایح ابن النجار از فوات الوفیات

مدح ابن النجار کہ عسقلانی ہم در تعدیل او کوشیدہ

در فوات الوفیات گفتہ محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن الحافظ الكبير محب الدين بن النجار البغدادي صاحب التاريخ ولد في ذي القعدة سنة ثمان وسبعين وخمسمائة سمع من ابن كليب وابن الجوزي واصحاب ابن الحصين جماعة وله الرحلة الواسعة الى الشام ومصر والحجاز واصبهان وخراسان ومرو وهراة ونيسابور وسمع الكثير وحصل الاصول والمسانيد وصنف التاريخ الذي ذيل به على تاريخ الخطيب واستدرك فيه على الخطيب فجاء في ثلثين مجلدا دل على تبحره في هذا الشان وسعة حفظه وكان اماما ثقة حجة مقرئا مجودا حسن المحاضرة كيسا متواضعا اشتملت مشيخته على ثلثة الاف شيخ ورحل سبعا وعشرين سنة يقال انه حضر مع تاج الدين الكندي في مجلس المعظم عيسى والاشرف موسى لانه ذكره واثنى عليه فقال له الاشرف احضره فساله السلطان عن وفاة الشافعي متى كانت فبهت وهذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير المقدار فسبحان من له الكمال وله كتاب القمر المنير في المسند الكبير ذكر كل صحابي وماله من الحديث وله كتاب كنز الامام في معرفة السنن والاحكام والمختلف والموتلف ذيل به على ابن ماكولا والمتفق والمفترق ونسبة المحدثين الى الاباء والبلدان كتاب عواليه كتاب معجمه جنة الناظرين في معرفة التابعين الكمال في معرفة الرجال العقد الفائق في عيون اخبار الدنيا ومحاسن تواريخ الخلائق الدرة الثمينة في اخبار المدينة نزهة الورى في اخبار ام القرى روضة الاولياء في مسجد ايليا

الازهار فی انواع الاشعار سلوة الوحید غرر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعی والزهر فی محاسن شعراء اهل العصر كتاب نحا فيه نحو نشوان المحاضرة مما التقطه من افواه الرجال نزهة الطرف فی اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الى اخبار العشاق الشافی فی الطب الخ ونهایت عظمت وجلالت وتصدر ونبالت یاقوت حموی بمثابه رسیده که علمای اعلام واساطین فخام سنیه بروا اعتماد دارند وجابجا در افادات خود ازو نقلها می‌آرند جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة گفته محمد بن محمد بن یونس اللغوی ابو عبد الله یعرف بصاحب ابی بكر بن السراج روی عن ابن درید وغیره قاله یاقوت ونیز سیوطی در بغیة الوعاة گفته محمد بن بركات بن هلال بن عبد الواحد السعیدی النحوی ابو عبد الله قال یاقوت عالی المحل فی النحو واللغة والادب احد فضلاء المصریین واعیانهم المبرزین اخذ النحو والادب عن ابن بابشا ونیز سیوطی در بغیه گفته محمد بن احمد ابو الندی الغندجانی قال یاقوت واسع العلم راجح المعرفة باللغة واخبار العرب واشعارها ونیز سیوطی در بغیة الوعاة در ترجمه محمد بن احمد ابو الریحان الخوارزمی گفته قال یاقوت واما تصانیفه فی النجوم والهیئة والمنطق والحكمة فانها تفوت الحصر رایت فهرستها فی وقف الجامع بمرو فی ستین ورقة بخط مكتنف كان حیا بغزنة سنة اثنتین وعشرین واربعمائة ومن شعره فلا یغررك منی لین مس ✽ نراه فی دروسی واقتباسی ✽ فانی اسرع الثقلین طرا ✽

بدایع احمد بن حنبل

الی حوض الردی فوقت باش وجہ دوم از وجوہ ابطال نفی و انکار حدیث تشبیہ آنکہ این حدیث شریف را امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی بطریق صحیح روایت نمودہ
چنانچہ ابو جعفر محمد بن علی بن شہر آشوب المازندرانی سقی تربتہ الشریفۃ بشآبیب الرضوان الربانی و حف مرقدہ بانواع اللطف الصمدانی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام فرمودہ احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن معمر عن الزہری عن ابن المسیب عن ابی ہریرۃ و ابن بطۃ فی الابانۃ باسنادہ عن ابن عباس کلاہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی فہمہ والی موسی فی مناجاتہ والی عیسی فی سمتہ والی محمد فی تمامہ وکمالہ وجمالہ فینظر الی ہذا الرجل المقبل قال فتطاول الناس اعناقہم فاذا ہم بعلی کانما ینقلب فی صبب وینحط عن جبل تابعہما انس الا انہ قال والی ابراہیم فی خلتہ والی یحیی فی زہدہ والی موسی فی بطشہ فلینظر الی علی بن ابی طالب و جلائل فضائل و عقائل فواضل و محاسن مفاخر و زواہر مآثر ابن شہر آشوب طاب ثراہ سابقا در جزو اول مجلد حدیث غدیر از افادات اماثل و اکابر سنیہ دریافتی و شنیدی لکن دریں جا بسبب بعد عہد مع زیادۃ مفیدۃ باز مذکور می شود تا مصداق ع ہو المسک ما کررتہ یتضوع ظاہر شود و نیز ناظر را حاجت مراجعت بمجلد دیگر نافتد و عمدہ اسباب تکرار بعض فوائد و تراجم ہمین ست کہ چون مجلدات این کتاب متعدد ست و ہر یکی ازان بعنایت ربانی کتابی مستقل گردیدہ پس اگر بمحض حوالہ اکتفا کردہ شود محتمل ست کہ ناظر از رجوع

مدح ابن شهر آشوب علیه الرحمه که روایت احمد بن حنبل نقل نموده

بآن مقام قاصر گردد و از استفاده مراد محروم شود و در صورت تکرار و اعاده
باین فائده قطعا متمتع و بخلاص از حرمان و حیرت منتفع خواهد شد صلاح الدین
خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن شهر آشوب
الثانیة سین مهملة ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین
الشیعی احد شیوخ الشیعة حفظ اکثر القرآن و له ثمان سنین و بلغ
النهایة فی اصول الشیعة کان یرحل الیه من البلاد ثم تقدم فی
علم القرآن و الغریب و النحو و وعظ علی المنبر ایام المقتفی ببغداد فاعجبه
و خلع علیه و کان بهی المنظر حسن الوجه و الشیبة صدوق اللهجة
ملیح المحاورة واسع العلم کثیر الخشوع و العبادة و التهجد لا یکون
الا علی وضوء اثنی علیه ابن ابی طی فی تاریخه ثناء کثیرا توفی فی سنة
ثمان و ثمانین و خمسمائة و شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی
در کتاب البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة گفته محمد بن علی بن شهر آشوب
ابو جعفر المازندرانی رشید الدین الشیعی بلغ النهایة فی اصول
الشیعة تقدم فی علم القرآن و اللغة و النحو و وعظ ایام المقتفی فاعجبه
و خلع علیه کان واسع العلم کثیر العبادة دائم الوضوء له کتاب
الفصول فی النحو و کتاب المکنون و المخزون و کتاب اسباب نزول القرآن
و کتاب متشابه القرآن و کتاب الاعلام و الطرائق فی الحدود و الحقائق
و کتاب الجدیدة جمع فیها فوائد و فرائد جمة عاش مائة سنة الا عشرة
اشهر مات سنة ۵۸۸ ثمان و ثمانین و خمسمائة و جلال الدین عبد الرحمن

بن ابی بکر السیوطی در بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة گفته محمد بن علی بن شهر آشوب ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین الشیعی قال الصفدی کان مقدما فی علم القرآن و الغریب و النحو واسع العلم کثیر العبادة و الخشوع الف الفصول فی النحو اسباب نزول القرآن متشابه القرآن مناقب علی بن ابی طالب المکنون لمائدة و الفائدة فی النوادر و الفوائد مات سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة و شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی تلمیذ علامه سیوطی در طبقات المفسرین که نسخه آن از کتبخانه بعض فضلای حیدرآباد درین ایام برکت نظام بسعی موفور وجد و جهد تمام استکتاب نمودم گفته محمد بن علی بن شهر اشوب بن ابی نصر ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین احد شیوخ الشیعة اشتغل بالحدیث و لقی الرجال ثم تفقه و بلغ النهایة فی فقه اهل مذهبه و نبغ فی الاصول حتی صار رحلة ثم تقدم فی علم القرآن و القراءات و التفسیر و النحو و کان امام عصره و واحد دهره و التالیف و غلب علیه علم القرآن و الحدیث و هو عند الشیعة کالخطیب البغدادی لاهل السنة فی تصانیفه و تعلیقات الحدیث و رجاله و مراسیله و متفقه و مفترقه الی غیر ذلک من انواعه واسع العلم کثیر الفنون مات فی شعبان سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة قال ابن ابی طی ما زال الناس بحلب لا یعرفون الفرق بین ابن بطة الحنبلی و ابن بطة الشیعی حتی قدم الرشید فقال ابن بطة الحنبلی بالفتح و الشیعی بالضم هرگاه بحمد الله ربانی تایید یزدانی نهایت عظمت و جلالت و کمال براعت و نبالت

مدح ابن شهر آشوب از بغیة الوعاة سیوطی

مدح ابن شهر آشوب از طبقات المفسرین داودی

ابن شهر اشوب مازندرانی بر السنه اعلام و اساطین قوم شائع کالصبح المسفر و
الشمس المضیئة علی القاصی و الدانی ظاهر و واضح گردید و لامع و ساطع گشت
که آنجناب بحدی ذکی و فطین و قوی الحافظه بوده که در سن هشت سالگی اکثر قرآن
شریف را حفظ فرموده و صدوق اللهجه و واسع العلم و کثیر الفنون و کثیر الخشوع
والعبادة و التهجد و در علم قرآن و تفسیر و غریب و لغت و قراآت و نحو سابق و
متقدم و امام عصر و واحد دهر بوده و در علم حدیث نزد شیعه مثل خطیب بغدادی
برای اہلسنت بوده پس هیچ عاقل نصفت شعار که بکجروی و تعسف و تعصب لایح
العیب و الصغار گرفتار نباشد تجویز نتوان کرد که العیاذ باهد نقل آنجناب حدیث
تشبیه را از احمد بن حنبل صحیح و برای واقع مطابق نیست فان ذلک ازراء
عظیم و غض کبیر من اعاظم الاساطین الاماثل و جهابذة المحققین
الافاضل الذین تثنی علیهم الخناصر و تعقد علیهم الانامل حیث مدحوا
مدحا عظیما و اثنوا ثناء بلیغا بلا شائبة الجاء و اضطرار هائل
علی ابن شهر اشوب الشائب مفارقه فی تزییل الحق من الباطل
علاوه برین روایت کردن احمد بن حنبل این حدیث شریف را از افادات
ائمه عالی درجات سنیه هم ظاهر و واضح ست پس باین سبب هم
مجال تشکیک و ارتیاب در نقل ابن شهراشوب عالی جناب نگذارند که همت بغایت
مکابره و مجادله برگمارند ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در کتاب
هدایة السعداء در تقریر شیعه که از صحائف نقل کرده می آرد روی احمد البیهقی
فی فضائل الصحابة انه قال صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر

ص ۲۴ / ۳۶۸ الجلوة السابعة من جلوات الهداية الاولى من هدايات الكتاب

الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی وجه علی و صاحب صحائف در مقام جواب انکار
بر نقل این حدیث از احمد و بیهقی کلامی در صحت آن ننموده و السکوت فی دلیل التسلیم
عند المخاطب الفهیم و تلمیذ الرشید السلیم کما بیّنا فی مجلد حدیث الولایة
بلکه صاحب صحائف در مقام جواب گفته که هر یکی از خلفاء اربعه بلکه جمیع صحابه بلکه همه
نزدیک الله تعالی موصوف اند بفضائل حمیده و بنا بر مزید ایضاح تمام عبارت
هدایة السعداء مذکور میشود که از آن عدم رد و ابطال این حدیث شریف و عدم در روایت
احمد بن حنبل و بیهقی آن واضح شود قال فی هدایة السعداء فی الهدایة الاولی الجلوة
السابعة فیما یصیر به الرجل رافضیا فی التمهید من قال ان علیا کان نبیا او
افضل من النبی و اعلم منه او انکر خلافة الشیخین او سبّهما او لعنهما او قال ان
ابا بکر لیس من الصحابة فهو رافضی کافر و فی تفسیر الطیبی عند قوله تعالی
اذ هما فی الغار قالوا من انکر صحبة ابی بکر مع النبی صلی الله علیه وسلم
فقد کفر عن الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی فی الحوض و فی التشریح من
قال حب علی کفر و رفض فهو خارجی کافر لان الله احبه النبی و الصحابة و المومنون
اجمعون فانه یسب هؤلاء الکل فی کتاب الشفاء من قال لاحد من الخلفاء
الاربعة انه کان علی الضلال و کان کافرا یقتل لانه کفر و ان سبّهم بغیر
هذا من مشاتمة الناس نکّل نکالا شدیدا و من قال لغیرهم من الصحابة ان
فلانا من اهل الضلالة نکّل نکالا شدیدا حاصله هر که بگوید که علی ولی خدا

بوده و یا نبی بوده و یا از نبی افضل بوده و یا ابوبکر و عمر را بد گوید و یا لعنت بر ایشان
فرستد یا بگوید ابوبکر از صحابه نبوده رافضی و کافر باشد و هر که بگوید دوستی
علی ولی فرض و یا کفر است کافر شود از آنکه خدا و رسول خدا و صحابه و تابعین و اتباع
اجمعین او را دوست داشته. فی العقائد من اهل السنة والجماعة تفضیل
الشیخین و حب الختنین پس مر این جمله را بد بگوید و فی الصحائف فی الفصل
الثالث فی افضل الناس بعد النبی المراد بالافضل ههنا ان یکون اکثر
ثوابا عند الله واختلفوا فیه فقال اهل السنة وقدماء المعتزلة انه
ابوبکر وقال الشیعة واکثر المتاخرین من المعتزلة هو علی واستدل اهل السنة
بوجهین الاول قوله تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله السورة
والمراد هو ابوبکر رضی الله عنه عند اکثر المفسرین والاتقی اکرم عند الله
تعالی لقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم والاکرم عند الله افضل
الثانی قوله صلی الله علیه وسلم والله ما طلعت شمس ولا غربت علی احد
بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر واجاب الشیعة بان هذا لا یدل
علی انه افضل بل بان غیره لیس افضل منه واحتجت الشیعة بان
الفضیلة اما عقلیة او نقلیة والعقلیة اما بالنسب او بالحسب وکان
علی اکمل الصحابة فی جمیع ذلک فهو افضل اما النسب فلانه اقرب الی رسول الله
والعباس وان کان عم رسول الله لکنه کان اخا عبد الله من الاب وکان
ابو طالب اخا منهما وکان علی هاشمیا من الاب والام لانه علی بن ابی طالب
بن عبد المطلب بن هاشم وعلی بن فاطمة بنت اسد بن هاشم والهاشمی افضل

لقوله صلى الله عليه وسلم اصطفى من ولد اسمعيل قريشا واصطفى من قريش
هاشما واما الحسب فلان اشرف الصفات الحميدة الزهد والعلم والشجاعة
وهو فيه اتم واكمل من الصحابة اما العلم فلانه ذكر فى خطبة من اسرار
التوحيد والعدل والنبوة والقضاء والقدر واحوال المعاد ما لم يوجد
فى الكلام لاحد من الصحابة وجميع الفرق ينتهى نسبتهم فى علم الاصول
اليه فان المعتزلة ينسبون انفسهم اليه والاشعرى ايضا منتسب اليه لانه كان
تلميذ الجبائى المنتسب الى على وانتساب الشيعة بين والخوارج مع كونهم ابعد
الناس عنه اكابرهم تلامذته وابن عباس رئيس المفسرين كان تلميذ
له وعلم منه تفسير كثير من المواضع التى تتعلق بعلوم دقيقة مثل الحكمة
والحساب والشعر والنجوم والرمل واسرار الغيب وكان فى علم الفقه والفصاحة
فى الدرجة العليا وعلم النحو منه وارشد ابا الاسود الدئلى اليه وكان
عالما بعلم السلوك وتصفية الباطن الذى لا يعرفه الا الانبياء والاولياء
حتى اخذ جميع المشايخ منه او من اولاده او من تلامذتهم وروى انه قال
لو كسرت الوسادة ثم جلست عليها لقضيت بين اهل التوراة بتوراتهم
وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل الزبور بزبورهم وبين اهل الفرقان
بفرقانهم والله ما من اية انزلت فى بر او بحر او سهل او جبل او سماء او ارض
او ليل او نهار الا وانا اعلم فيمن نزلت وروى انه قال لو كشف الغطاء ما ازددت
يقينا وقال صلى الله عليه وسلم اقضاكم على والقضاء يحتاج الى جميع العلوم
واما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترك اللذات الدنياوية والاحتراز

عن المحظورات من اول العمر الی آخره مع القدرة وکان زهاد الصحابة کابی ذر و سلمان الفارسی و ابی الدرداء تلامذته واما الشجاعة فغنیة عن الشرح حتی قال النبی صلی الله علیه وسلم لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار وقال صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب لضربة علی خیر من عبادة الثقلین وکذا السخاوة فانه بلغ فیها الدرجة القصوی حتی اعطی ثلثة اقراص ما کان له ولا ولده غیرها عند الافطار فانزل الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا وکان اولاده افضل اولاد الصحابة کالحسن والحسین و قال النبی صلی الله علیه وسلم هما سیدا شباب اهل الجنة ثم اولاد الحسن مثل الحسن المثنی والحسن المثلث وعبد الله بن المثنی والنفس الزکیة واولاد الحسین مثل الائمة المشهورة وهم اثنا عشر وکان ابو حنیفة ومالک رحمهما الله اخذ الفقه من جعفر الصادق والباقون منهما وکان ابو یزید البسطامی من مشایخ الاسلام سقاء فی دار جعفر الصادق والمعروف الکرخی اسلم علی ید علی الرضا وکان بواب داره وایضا اجتماع الاکابر وعلمائها علی شیعیته دال علی انه افضل و لا عبرة بقول العوام واما الفضائل النقلیة فما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم الاول خبر الطیر وهو قوله صلی الله علیه وسلم اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی واکل معه الثانیة خبر المنزلة وهو قوله صلی الله علیه وسلم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وهذا اقوی من قوله فی حق ابی بکر والله

تمت الامثلة

ماطلعت شمس ولا غربت بعد النبی علی افضل من ابی بکر لانه انما یدل
علی ان غیره لیس افضل منه لا علی انه افضل من غیره وایضا یدل
علی ان الغیر ماکان افضل منه لا علی انه مایکون فجاز ان لا یکون عند
ورود هذا الخبر ویکون بعده وایضا خبر المنزلة یدل علی ان له
مرتبة الانبیاء لقوله صلی الله علیه وسلم الا انه لا نبی بعدی وخبر ابی بکر
انما یدل علی ان غیره ممن هو ادون من مراتب الانبیاء لیس افضل منه
لقوله صلی الله علیه وسلم بعد النبیین والمرسلین فجاز ان یکون علی
افضل منه الثالثة خبر الرایة روی انه صلی الله علیه وسلم بعث
ابابکر الی خیبر فرجع منهزما ثم بعث عمر فرجع منهزما فبات رسول الله
صلی الله علیه وسلم مغتما فلما اصبح خرج الی الناس ومعه الرایة فقال
لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرارا
غیر فرار فتعرض له المهاجرون والانصار فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم این علی فقیل انه ارمد العینین فتفل فی عینیه ثم دفع
الیه الرایة الرابعة خبر السیادة قالت عائشة کنت جالسة عند
النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علی فقال هذا سید العرب فقلت بابی
انت وامی الست سید العرب فقال انا سید العالمین وهو سید العرب
الخامسة خبر المولی قال النبی صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه
فعلی مولاه وروی احمد والبیهقی فی فضائل الصحابة انه قال صلی الله
علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی یوشع فی تقواه والی

ابراهیم فی حلمه والی موسیٰ فی هیبته والی عیسیٰ فی عبادته فلینظر الی
وجه علی السادسة روی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال
صلی الله علیه وسلم ان اخی ووزیری وخیر من اترکه بعدی یقضی دینی و
ینجز وعدی علی بن ابی طالب السابعة روی عن ابن مسعود انه
قال صلی الله علیه وسلم علی خیر البشر من ابی فقد کفر الثامنة روی انه
قال صلی الله علیه وسلم فی ذی الثدیة کان رجلا منافقا یقتله خیر
الخلق وفی روایة خیر هذه الامة وکان قاتله علی بن ابی طالب وقال
صلی الله علیه وسلم لفاطمة ان الله تعالی اطلع علی اهل الدنیا واختار منهم
اباک واتخذه نبیا ثم اطلع ثانیا فاختار منهم بعلک هذا ماقالوا والحق
ان کل واحد من الخلفاء الاربعة بل جمیع الصحابة مکرم عند الله
موصوف بالفضائل الحمیدة ولا یجوز الطعن فیهم اذا الطعن فیهم یوجب الکفر
والصواب ان امامة کل الخلفاء الاربعة حق وفی المشکوة حدیث علی
انت منی بمنزلة هرون من موسیٰ متفق علیه وفی الله الاتقی الذی یوتی
ماله یتزکی قیل فی ابی بکر رضی الله عنه وقیل فی ابی الدحداح وفی ستوالحقائق
قالت الشیعة اذا تعارضا تساقطا فان قیل علم بهذا الحدیث ان بعد
النبی لیس احد افضل من ابی بکر ولا نفهم من الحدیث
انه افضل من غیره قیل فهم باللغة ان غیره لیس افضل منه وعلم بالعرف
ان ابا بکر افضل بعد النبیین علی کافة الناس واذا عارض اللغة رجح العرف
فان قیل علم بالحدیث ان غیره لیس افضل منه ولا یفهم ان لا یکون غیره

مستوطن به قلنا لفظ افضل یمنع المماثلة و فضل الغیر فی شرح عقائد النسفی عند قوله افضل البشر بعد نبینا والاحسن ان یقال بعد الانبیاء لکنه اراد البعدیة الزمانیة ولیس بعد نبینا نبی و مع ذلک لابد من تخصیص عیسی علیه السلام اذ لو ارید کل بشر یوجد بعد نبینا انتقض بعیسی علیه السلام ولو ارید کل بشر یولد بعد نبینا لم یفد التفضیل علی الصحابة ولو ارید کل بشر هو موجود علی وجه الارض لم یفد التفضیل علی ... ینتقض بعیسی علیه السلام و فیه ایضا نحو ج... دلائل الجانبین متعارضة ولم نجد هذه المسئلة مما یتعلق به شیء من الاعمال ولا یکون التوقف فیه مخلا بشیء من الواجبات از ملاحظه این عبارت ظاهر و واضح ست که صاحب صحائف بعد نقل احتجاجات متینه و استدلالات رزینه اهل حق بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام که از جمله آن استدلال است بحدیث تشبیه بروایت احمد و بیهقی اصلا بجرح و انکار حدیث زبان نکشاده و نه جرح و تشکیکی در روایت احمد و بیهقی این حدیث را بوجه من الوجوه ولو کان بعیدا راه داده بلکه چون ابواب تضعیف سخیف و تمریض مریض مسدود یافته و اختراع علالات و تمویهات و ابتداع تسویلات و تاویلات علیلات را موجب ظهور تعصب فاحش العوار و مجاز فت و اضحة الشنار و سبب کمال لوم و ملام صغار و کبار و باعث توجه غایت عذل و مواخذه و احتقار یافته ناچار بر اعتراف و اقرار بثبوت فضائل حمیده برای جمیع خلفا اکتفا و اقتصار فرموده و این دلالت واضحه و اشارت لائحه دارد بر آنکه این فضائل حمیده و مناقب سدیده که الحق

علامات اثبات الخصین ... تعین بعیسی علیه السلام اذا ... کل بشر ... وجه الارض

برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت می کنند و از جمله آن حدیث تشبیه است که بعون الهی
صحیح و ثابت و محقق و امواج بحار زاخره عظمت و جلالت آن متدفق فالحمد و الشکر
الجلیل المستبین علی ثبوت هذا الحدیث الشریف بالقطع و الیقین حسب اعتراف هذا
الفاضل المتین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و ملک العلما
هم بعد نقل عبارت صاحب صحائف کلامی را اعتراف و اقرار آن عالی تبار نموده
بلکه بتایید و تسدید اثبات اولیه افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام حدیث
منزلت را از مشکوة نقل نموده و از شرح عقائد نسفی اعتراف صریح بتعارض دلائل
جانبین یعنی تعارض دلائل افضلیت ابی بکر با دلائل افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام نقل کرده و پر ظاهرست که تعارض در دلائل دو جانب وقتی متحقق می شود
که دلائل هر دو جانب در قوت و صحت و دلالت و وضوح ظهور متماثل و متقابل و
متکافی و متعادل باشد و ظاهرست که بزعم سنیه دلائل افضلیت ابی بکر از آیات
قرآن شریف و احادیث صحیحه ثابته متکاثره و آثار معروفه متظافره ظاهرست
پس معلوم شد که بحمد الله و حسن توفیقه دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام
هم از آیات قرآن شریف و احادیث صحیحه کثیره و روایات مقبوله وفیره ثابت و
متحقق است و پر ظاهرست که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود پس
اعتراف شارح عقائد بثبوت افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از آیات
و احادیث معلول و مدخول با آنکه اگر بالفرض در طرق سنیه این دلائل متماثل و متقابل
هم باشد باز هم بنظر آنکه دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام متفق علیها
بین الشیعة و السنیة است مقدم خواهد بود بر دلائل افضلیت ابی بکر و علاوه برین

عقل رزین و رای متین حاکم ست بتقدم دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام که دواعی وضع واختلاق دران جتما وجزما واجماعا مفقودست و درباب ابی بکر اسباب و دواعی کثیره وضع وافترا وانتحال واختلاق واختراع وابتداع بسبب شیوع شوکت و صولت بکریه و عمریه و عثمانیه در اکثر احیان وازمان وانقهار واستتار اهل حق و تزاید ایام خمول وابتلا بانواع محن وفتن بحدیکه اهل حیف صدوان موجود و هذا الحمد که شارح عقائد استعفا و فرار محظی صریح از دعوی افضلیت ابی بکر دلوه زبان بلاغت ترجمان بابن نغمه خوش آهنگ کشاده که نیافتم این مسئله یعنی مسئله افضلیت ابی بکر از ان قبیل که متعلق باشد بان چیزی از اعمال نیست توقف درین باب محل چیزی از واجبات پس هرگاه مسئله افضلیت ابی بکر از متعلقات اعمال و توقف دران قادح جوانب از واجبات نباشد این همه تجشم اهتمام که متعصبین و متعسفین عالی مقام در اثبات آن دارند محض عبث و لغو بی کار و محض اجهار و اظهار غلو فاحش و تعنت صریح العوار والشنار باشد و مخفی نماند که صاحب صحائف فاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی ست چنانچه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته اما بالفاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی الحکیم المحقق صاحب الصحائف والقسطاس المتوفی فی حدود سنة ستمائة و نیز در کشف الظنون گفته صحائف فی الکلام اوله الحمد لله الذی استحق الوجود والوحدة الخ وهو علی مقدمة و ستة صحائف و خاتمة و نیز در کشف الظنون گفته قسطاس المیزان ای المنطق وهو علی مقدمة و مقالتین الاولی فی التصورات الثانیة فی التصدیقات لشمس الدین محمد السمرقندی المتوفی فی سنة ... وهو متن

له صحائف کشف الظنون

الصحائف و صاحب معارف شرح صحائف کتاب صحائف را بمحامد و محاسن عظیمه و مناقب و فضائل فخیمه ستوده و زبان بلاغت ترجمان را باین غرر درر کلمات جواهر زواهر فقرات کشوده و کتاب الصحائف جامع لما ثبت بالحجج القطعية والدلائل اليقينية على ما شهد به صريح العقل من حجج المخالفين على الفلاسفة وغيرهم والمطالب انما تبنى على اصولهم وقواعدهم نيلغي حسبان المريبين ويقوى ايمان المصيبين اذ الحق لا يتميز ولا يقرب الا بابانة الحجة وازالة الشبهة فالتمس جماعة من العلماء وطائفة من الفضلاء ان اكتب له شرحا وافيا لبيانه كافيا لتبيانه مع زيادة ما يتوقف عليه الاتقان و افادة ما يفتقر اليه الايقان فالتزمته وسميته كتاب المعارف فى شرح الصحائف و معارف شرح صحائف از کتب مشهوره معروفه سنیه مثل شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح طوالع ست و متکلمین سنیه اعتماد و اعتبار تمام بران دارند و بکلیه احتجاج و استدلال بان مقابله اهل حق می آرند در کشف الظنون بعد ذکر صحائف گفته و من شروحه المعارف فى شرح الصحائف اوله الحمد لله الذى ليس لوجوده بداية الخ و هو شرح يقال للسمرقندى نيز شیخ نجدی هوا و حامی جاہلی مخاطب بلقب ثانی متلبس بلباس سیف مقدر بن اسد اسد ملتانی در کتاب تهویل السفیه که از مزید جسارت و خسارت به تنبیه السفیه موسوم و باین تجهم و تهور و دیگر هفوات و مجازفات خود را باظهار کمال اسائت ادب مقتدای واجب التعظیم حسب افاده رشید سدید موصوم ساخته میگوید در جمیع کتب کلامیه عدالت را از شروط متفق علیها امامت کردانیده اند چنانچه کتب کلامیه

استشهاد مخاطب بشرح صحائف

اهل سنت مثل شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح طوالع و شرح صحائف موجود اند بلکه در مختصرات کلام نیز این معنی مصرّح به است انتهی. الحاصل نهایت حیرت است که اولیای مخاطب جاشد المحاج ناقد السالم من المفاسد بعد روایت احمد بن حنبل چگونه نفی بودن این حدیث شریف از روایات اهلسنت خواهند کرد مگر آنکه ارشاد فرمایند که احمد بن حنبل چون از ائمه اهلسنت است لهذا روایت او از روایات ائمه اهلسنت باشد نه از روایات اهلسنت و هذا مما یضحک الثکلان و سیتوقف العجلان و یا آنکه بفرمایند که امام احمد قائم مقام انبیا و افضل وارجح از اول اصفیا بوده لهذا او از اهلسنت خارج بوده پس او حاکی این معنی گردید حدیث از روایات اهلسنت نیست راست باشد. بالجمله فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائح زاهره و مآثر متکاثره و مفاخر متوافره امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه سنیان است از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفدا اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و تتمة المختصر ابن الوردی و رجال مشکوة ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و روض باسم محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمانی و طبقات الحفاظ سیوطی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله و منتهی الکلام مولوی حیدر علی فیض آبادی و غیر آن ظاهر و باهر است و غایت

مدحش همین ست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند و بر خلیفه اول علیه او را ترجیح می دهند

بعض فضائل احمد در مجلد حدیث غدیر و حدیث طیر شنیدی و بعض آن درین مقام

مذکور می شود ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن محمد بن

حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله

بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن

عكابة بن صعب بن علي بن بكر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصى بن دعمي

بن جديلة بن اسد بن ربيعة بن نزار بن معد بن عدنان كنيته ابو عبد الله

اصله من مرو ومولده ببغداد يروي عن ابن عيينة وهشيم وابراهيم

بن سعد روى عنه اهل العراق والغرباء مات سنة احدى واربعين

ومائتين وكان حافظا متقنا فقيها لازما للورع الخفي مواظبا على

العبادة الدائمة به اغاث الله عز وجل امة محمد صلى الله عليه

وسلم وذلك انه ثبت في المحنة وبذل نفسه لله عز وجل حتى ضرب

بالسياط للقتل وعصمه الله عن الكفر وجعله علما يقتدى به

وملجأ يلتجأ اليه سمعت احمد بن محمد بن احمد السندي يقول سمعت

محمد بن النضر الفراء يقول سمعت احمد بن حنبل يقول طلبت الحديث سنة

تسع وسبعين وانا ابن ست عشرة سنة و احمد بن عبد الله الاصفهانی در

حلية الاولیا گفته ومنهم الامام المبجل والهمام المفضل ابو عبد الله احمد بن

حنبل لزم الاقتداء وظفر بالاهتداء علم الزهاد علم النقاد امتحن في

المحنة فصبر واجتبي فكان في النعمة شكورا كان للعلم والحكم واعيا

مدائح احمد بن حنبل

صح ۳۰۲ / ۳۳۰ باب الف من کتاب تبع اتباع التابعین

مدائح احمد بن حنبل از کتاب الثقات ابن حبان بستی

[illegible]

مدائح احمد بن حنبل از حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی

تاریخ احمد بن حنبل

وللفهم والفكر داعيًا الى آخر ما ساق وابو نصر علی بن هبة الله بن ماكولا در اكمال گفته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علی بن بكر بن وائل امام فی النقل وعلم فی الزهد والورع وكان اعلم الناس بمذاهب الصحابة والتابعين اصله مروزی وقد منت به امه ببغداد وهو حمل ولدته بها سمع ابن عيينة وابن علية وهشيم بن بشير وخلقا كثيرا من الكوفيين والبصريين والحرميين واليمن والشام والجزيرة ومحيی الدين يحيی بن شرف النووی در تهذيب الاسماء واللغات گفته احمد بن حنبل الامام رضی الله عنه تكرر فی المهذب والوسيط والروضة هو الامام البارع المجمع على امامته وجلالته وورعه وزهادته وحفظه ووفور علمه وسيادته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بالمثناة بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علی بن بكر بن وائل بن قاسط بن هنب بكسر الهاء واسكان النون بعدها موحدة بن افصى بالفاء والصاد المهملة بن دعمی بن جديلة بن اسد بن ربيعة بن نزار بن معد بن عدنان الشيبانی المروزی ثم البغدادی ابو عبد الله خرج من مرو حملا وولد ببغداد ونشأ بها الى ان توفی بها ودخل مكة والمدينة والشام

تاریخ احمد بن حنبل از اکمال ابن ماکولا

ص ۱۳۸ باب احمد

تاریخ احمد بن حنبل از تهذیب الاسماء نووی

والیمن والکوفۃ والبصرۃ والجزیرۃ سمع سفین بن عُیَیْنَۃ و ابراھیم بن سعد و یحیی بن سَعْد و یحیی القطّان و ھشیما و وکیعا و ابن علیۃ و ابن مھدی و عبد الرزاق و خلائق روی عنہ شیخہ عبد الرزاق و یحیی بن آدم وابو الولید و ابن مھدی و یزید بن ھرون و علی بن المدینی و البخاری و مسلم و ابو داود والذھلی و ابو زرعۃ الرازی و الدمشقی و ابراھیم الحربی و ابو بکر احمد بن محمد بن ھانی الطائی الاثرم و البغوی و ابن ابی الدنیا و محمد بن اسحق الصّاغانی و ابو حاتم الرازی و احمد بن ابی الحواری و موسی بن ھرون و حنبل بن اسحق و عثمن بن سعید الدارمی و حجاج بن الشاعر و عبد الملک بن عبد الحمید المیمونی و بقی بن مخلد الاندلسی و یعقوب بن شیبۃ و خلائق روینا من طرق عن ابراھیم الحربی قال رایت ثلاثۃ لم ترمثلھم ابدا اباعبید القسم ما مثلتہ الا بجبل نفخ فیہ الروح و بشر بن الحرث ما شبھتہ الا برجل عجن من قرنہ الی قدمہ عقلا و احمد بن حنبل کان اللہ عز و جل جمع لہ علم الاولین من کل صنف و روینا عن ابی مسھر قال ما اعلم احدا یحفظ علی ھذہ الامۃ امر دینھا الا شابا بالمشرق یعنی احمد بن حنبل و روینا عن علی بن المدینی قال قال لی سیدی احمد بن حنبل لا تحدث الا من کتاب و روینا عن ابراھیم بن جابر قال کنا نجالس احمد فیذکر الحدیث و نحفظہ و نتقنہ فاذا اردنا ان نکتبہ قال الکتاب احفظ فیثب و یجئ بالکتاب و روینا عن الھیثم بن جمیل قال وددت انہ نقص من عمری و زید فی عمر احمد بن حنبل و روینا عن ابی زرعۃ قال

ما رایت من المشایخ احفظ من احمد بن حنبل حزرت کتبه اثنی عشر حملا وعدلا کل ذلک کان یحفظ عن ظهر قلبه وذکر ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل ابوابا من مناقب احمد رحمه الله فیما جل من فضائل احواله منها عن عبد الرحمن بن مهدی قال احمد اعلم الناس بحدیث سفیان الثوری وعن ابی عبید قال انتهی العلم الی اربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فیه وعلی بن المدینی وهو اعلمهم به ویحیی بن معین وهو اکتبهم له وابو بکر بن ابی شیبة وهو احفظهم له وسئل ابو حاتم عن احمد وعلی بن المدینی فقال کانا فی الحفظ متقاربین وکان احمد افقه وقال ابو زرعة ما رایت احدا اجمع من احمد بن حنبل وما رایت احدا اکمل منه اجتمع فیه زهد وفقه وفضل واشیاء کثیرة وقال قتیبة احمد امام الدنیا وعن الهیثم بن جمیل قال ان عاش هذا الفتی یعنی احمد بن حنبل فسیکون حجة علی اهل زمانه وقال ابن المدینی لیس فی اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل وقال عمرو بن محمد الناقد اذا وافقنی احمد علی حدیث لا ابالی من خالفنی وقال الشافعی ما رایت اعقل من احمد بن حنبل وسلیمن بن داود الهاشمی قال ابن ابی حاتم کان احمد بن حنبل بارع الفهم بمعرفة صحیح الحدیث وسقیمه وقال صالح بن احمد بن حنبل قال ابی حججت خمس حجج ثلاث منها راجلا وانفقت فی احدهن ثلثین درهما قال وما رایت ابی قط اشتری رمانا ولا سفرجلا ولا شیئا من الفاکهة الا ان یشتری بطیخة فیاکلها بخبز او عنبا او تمرا قال وکثیرا ما کان یاتدم بالخل قال وامسک ابی عن مکاتبة اسحق بن راهویه لما

فضائل احمد بن حنبل

من کتاب الجرح والتعدیل لابن ابی حاتم

وایضا من کتاب تهذیب الاسماء واللغات للنووی

ادخل کتابه الی عبدالله بن طاهر و قراه قال و قال ابو داؤد لم یکن عندی
قطعه اقرح قال و ربما اشترینا الشیٔ نستره عنه لئلا یوبخنا علیه و قال
المیمونی ما رایت مصلیاً قط احسن صلوة من احمد بن حنبل ولا اتبع
للسنن منه و عن الحسین بن الحسن الرازی قال حضرت بمصر عند بقال
فسألنی عن احمد بن حنبل فقلت کتبت عنه فلم یاخذ ثمن المتاع منی
وقال لا اخذ ثمناً ممن یعرف احمد بن حنبل و قال قتیبة و ابو حاتم اذا
رایت الرجل یحب احمد فاعلم انه صاحب سنة و قال ابراهیم بن الحرث من
ولد عبادة بن الصامت قیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل فی
المحنة لو قمت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام
الانبیاء و قال ابن ابی حاتم سمعت ابا زرعة یقول بلغنی ان المتوکل امر ان
یمسح الموضع الذی وقف الناس فیه للصلوة علی احمد بن حنبل فبلغ مقامهم
الفی الف و خمس مائة الف قال و قال لو کان اسلم یوم وفاة احمد عشرون
الفا من الیهود و النصاری و المجوس و وقع الماتم فی اربعة اصناف المسلمین
و الیهود و النصاری و المجوس و احوال احمد بن حنبل رح و مناقبه اکثر من
ان تحصر قد صنف فیها جماعة و مقصودی فی هذا الکتاب الاشارة الی اطراف
المقاصد ولد رح فی شهر ربیع الاول سنة اربع و ستین و مائة و توفی
فی ضحوة یوم الجمعة الثانی عشر من ربیع الاول سنة احدی و اربعین و
مائتین و دفن ببغداد و قبره مشهور معروف یتبرک به رحمه الله
و روینا فی تاریخ دمشق جملا متکاثرات مما رئی له قبل وفاته و بعدها

مدائح احمد بن حنبل

قال بشر الحافی ان احمد قام مقام الانبیاء
ذکره النووی فی تهذیب الاسماء

حنبلی
ترجمہ احمد بن حنبل از وفیات الاعیان ابن خلکان

من المنامات الصالحات بہ وابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ الامام ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن ہلال بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حیان بن عبد اللہ بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذہل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن ہنب بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان الشیبانی المروزی الاصل ہذا ہو الصحیح فی نسبه وقیل انہ من بنی مازن بن ذہل بن شیبان بن ثعلبة بن عکابة وہو غلط لانہ من بنی شیبان بن ذہل لا من بنی ذہل بن شیبان وذہل بن ثعلبة المذکور ہو عم ذہل بن شیبان فلیعلم ذلک واللہ اعلم خرجت امہ من مرو وہی حامل بہ فولدتہ فی بغداد فی شہر ربیع الاول سنة اربع وستین ومائة وقیل انہ ولد بمرو وحمل الی بغداد وہو رضیع وکان امام المحدثین صنف کتابہ المسند وجمع فیہ من الحدیث مالم یتفق لغیرہ وقیل انہ کان یحفظ الف الف حدیث وکان من اصحاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ وخواصہ ولم یزل مصاحبہ الی ان ارتحل الشافعی الی مصر وقال فی حقہ خرجت من بغداد وما خلفت بہا اتقی ولا افقہ من ابن حنبل ودعی الی القول بخلق القرآن فلم یجب فضرب وحبس وہو مصر علی الامتناع وکان ضربہ فی العشر الاخیر من شہر رمضان سنة عشرین ومائتین وکان حسن الوجہ ربعة یخضب بالحناء خضابا لیس بالقانی فی لحیتہ شعرات سود اخذ عنہ الحدیث جماعة من الاماثل منہم محمد بن اسمعیل البخاری ومسلم بن الحجاج النیسابوری ولم یکن فی آخر

ملا علی احمد بن حنبل

عصرہ مثلہ فی العلم والورع توفی ضحوۃ نہار الجمعۃ لثنتی عشرۃ لیلۃ خلت
من شہر ربیع الاول وقیل بل لثلاث عشرۃ لیلۃ بقین من الشہر المذکور وقیل
من ربیع الاخر سنۃ احدی واربعین ومائتین ببغداد ودفن بمقبرۃ باب
حرب وباب حرب منسوب الی حرب بن عبد اللہ احد اصحاب ابی جعفر المنصور والی
حرب ھذا ینسب المحلۃ المعروفۃ بالحربیۃ وقبر احمد بن حنبل مشہور بہا
یزار رحمہ اللہ تعالی وحزر من حضر جنازتہ من الرجال فکانوا ثمانمائۃ الف
ومن النساء ستین الفا وقیل انہ اسلم یوم مات عشرون الفا من النصاری
والیہود والمجوس ذکر ابو الفرج ابن الجوزی فی کتابہ الذی صنفہ فی
اخبار بشر بن الحارث الحافی رضی اللہ عنہ فی الباب السادس والاربعین
ما صورتہ حدثنا ابراھیم الحربی قال رایت بشر بن الحارث الحافی فی المنام
کانہ خارج من باب مسجد الرصافۃ وفی کمہ شئ یتحرک فقلت ما فعل اللہ
بک فقال غفر لی واکرمنی فقلت ما ھذا الذی فی کمک قال قدم علینا
البارحۃ روح احمد بن حنبل فنثر علیہ الدر والیاقوت فھذا مما التقطت
قلت فما فعل یحیی بن معین واحمد بن حنبل قال ترکتھما وقد زارا رب العالمین
ووضعت لھما الموائد قلت فلم لم تاکل معھما انت قال قد عرف ھوان
الطعام علی فاباحنی النظر الی وجھہ الکریم وفی اجدادہ حیان بفتح الحاء
المھملۃ وتشدید الیاء المثناۃ من تحتھا وبعد الالف نون وبقیۃ الاجداد
لا حاجۃ الی ضبط اسمائھم لشہرتھا وکثرتھا ولولا خوف الاطالۃ
لقیدتھا ورایت فی نسبہ اختلافا وھذا اصح الطرق التی وجدتھا

تاریخ احمد بن حنبل

اسماء اولاد

وکان له ولدان عالمان وهما صالح وعبد الله فامّا صالح فتقدمت وفاته فی شهر رمضان سنة ست وستین وکان قاضی اصبهان فمات بها ومولده سنة ثلث ومائتین وامّا عبد الله فانه بقی الی سنة تسعین ومائتین وتوفی یوم الاحد لثمان بقین من جمادی الاولی وقیل الاخرة وله سبع وسبعون سنة وکنیته ابو عبد الرحمن وبه کان یکنی الامام احمد رحمهم الله اجمعین و محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته احمد بن حنبل شیخ الاسلام وسید المسلمین فی عصره الحافظ الحجة ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الذهلی الشیبانی المروزی ثم البغدادی وله سنة اربع وستین ومائة سمع هشیمًا وابراهیم بن سعد وسفیان بن عیینة وعباد بن عباد ویحیی بن ابی زائدة وطبقتهم وعنه البخاری ومسلم وابو داود وابو زرعة ومطین وعبد الله بن احمد وابو القسم البغوی وخلق عظیم وکان ابوه جندیا من ابناء الدعوة ومات شابًا قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة یقول کان ابوك یحفظ الف الف حدیث ذاکرته الابواب وقال حنبل سمعت ابا عبد الله یقول حفظت کل شئ سمعته من هشیم فی حیاته وقال ابراهیم الحربی رایت احمد کان الله قد جمع له علم الاولین والاخرین اخبرنا یوسف بن احمد و عبد الحافظ بن بدران قالا انا موسی بن عبد القادر انا سعید بن احمد انا علی بن احمد انا ابو طاهر المخلص نا عبد الله البغوی نا احمد بن حنبل وعبید الله القواریری قالا ثنا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن قتادة عن عکرمة

الطبقة الثامنة

مدائح احمد بن حنبل از تذکرۂ ذہبی

ترجمهٔ امام احمد بن حنبل

عن ابن رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله اني شيخ كبير يشق على القيام فمرني بليلة لعل الله يوفقني فيها لليلة القدر فقال عليك بالسابعة لفظ احمد تفرد به معاذ قال حرملة سمعت الشافعي يقول خرجت من بغداد فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه من احمد بن حنبل وقال علي بن المديني ان الله ايد هذا الدين بابي بكر الصديق يوم الردة واحمد بن حنبل يوم المحنة وقال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة افقههم احمد وقال ابن معين من طريق ابن عياش عنه ارادوا ان اكون مثل احمد والله لا اكون مثله ابدا وقال ابو همام السكوني ما رأى احمد بن حنبل مثل نفسه وقال محمد بن حماد الطهراني سمعت ابا ثور يقول لاحمد اعلم او قال افقه من الثوري قلت سيرة ابي عبد الله قد افردها البيهقي في مجلد وافردها ابن الجوزي في مجلد وافردها شيخ الاسلام الانصاري في مجلد لطيف توفي رضوان الله تعالى يوم الجمعة ثاني عشر ربيع الاول سنة احدى واربعين ومائتين وله سبع وسبعون سنة عندي من عواليه حديثان وحكاية فاما بالاجازة فالمسند كله

و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه احدی واربعین ومائتین گفته فيها توفي في ثمان عشر ربيع الاول بكرة النهار يوم الجمعة شيخ الامة وعالم اهل العصر ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي احد الاعلام ببغداد وقد تجاوز سبعا وسبعين سنة بايام وكان ابوه جنديا فمات شابا اول طلب احمد العلم في سنة تسع وسبعين ومائة فسمع من هشيم وابراهيم بن سعد وطبقتهما وكان شيخا اسمر مديدا

ص ۹۳

ترجمهٔ احمد بن حنبل از عبر ذهبی

القامة مخضوبا علیه سکینة و وقار و قد جمع ابن الجوزی اخباره فی مجلد
و کذلک البیهقی و شیخ الاسلام الهروی و کان اماما فی الحدیث و ضروبه اماما
فی الفقه و دقائقه اماما فی السنة و طرائقها اماما فی الورع و غوامضه
اماما فی الزهد و حقائقه و عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی در طبقات
شافعیه کبری گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن
عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان
بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل هکذا
نسبه ولده عبد الله و اعتمده الحافظ ابو بکر الخطیب و غیره الی ان قال هو
الامام الجلیل ابو عبد الله الشیبانی المروزی ثم البغدادی صاحب المذهب
الصابر علی المحنة الناصر للسنة شیخ العصابة و مقتدی الطائفة و
من قال فیه الشافعی فیما رواه حرملة خرجت من بغداد و ما خلفت
بها افقه و لا اورع و لا ازهد و لا اعلم من احمد و قال المزنی ابو بکر یوم الردة
و عمر یوم السقیفة و عثمن یوم الدار و علی یوم صفین و احمد بن حنبل یوم
المحنة و قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة یقول کان ابوک یحفظ الف
الف حدیث فقلت و ما یدریک فقال ذاکرته فاخذت علیه الابواب و عن
ابی زرعة حزر کتب احمد یوم مات فبلغت اثنی عشر حملا و عدلا ما کان علی
ظهر کتاب منها حدیث فلان و لا فی بطنه ثنا فلان الا و کل ذلک کان یحفظ
علی ظهر قلبه و قال قتیبة بن سعید کان وکیع اذا کانت العتمة ینصرف
معه احمد بن حنبل فیقف علی الباب فیذاکره فاخذ لیلة بعضادتی الباب

مدایح احمد بن حنبل

صــ الطبقة الاولی فی الذین جالسوا الشافعی الخ

مدایح احمد بن حنبل از طبقات ابن عبد السبکی

مدح احمد بن حنبل

ثم قال یا ابا عبد الله ارید ان القی علیک حدیث سفین قال هات قال تحفظ عن سفین عن سلمة بن کهیل کذا قال نعم ثنا یحیی عن سلمة کذا کذا فیقول وکیع لا ثم یاخذ فی حدیث شیخ شیخ قال فلم یزل قائما حتی جاءت الجاریة فقالت قد طلع الکوکب او قالت الزهرة وقال عبد الله قال لی ابی خذ لی کتاب شئت من کتب وکیع فان شئت ان تسالنی عن الکلام حتی اخبرک بالاسناد وان شئت بالاسناد حتی اخبرک عن الکلام وقال الخلال سمعت ابا القسم ابن الختلی وکفاک به یقول اکثر الناس یظنون ان احمد اذا سئل کان علم الدنیا بین عینیه قال ابراهیم الحربی رایت احمد کان الله جمع له علم الاولین والاخرین وقال عبد الرزاق ما رایت افقه من احمد بن حنبل ولا اورع وقال عبد الرحمن بن مهدی ما نظرت الی احمد بن حنبل الا تذکرت به سفین الثوری وقال قتیبة خیر اهل زماننا ابن المبارک ثم هذا الشاب یعنی احمد بن حنبل وقال ایضا اذا رایت الرجل یحب احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ایضا وقد قیل له تضم احمد الی التابعین فقال الی کبار التابعین وقال ایضا لولا الثوری لمات الورع ولولا احمد لاحدثوا فی الدین وقال ایضا احمد امام الدنیا وقال ایضا کما رواه الدارقطنی فی اسماء من روی عن الشافعی مات الثوری ومات الورع ومات الشافعی ومات السنن ویموت احمد بن حنبل تظهر البدع وقال ابو مسهر وقد قیل له هل تعرف احدا یحفظ علی هذه الامة امر دینها قال لا اعلمه الا شاب فی ناحیة

ترجمہ احمد بن حنبل

المشرق یعنی احمد بن حنبل و عن اسحٰق احمد حجة بین اللہ و خلقه وقال ابو ثور وقد سئل عن مسئلة قال ابو عبداللہ احمد بن حنبل شیخنا وامامنا فیہا کذا وکذا فهذا یسیر من ثناء الائمة علیه رضی اللہ عنه الخ و احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در تہذیب التہذیب گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی ابو عبداللہ المروزی ثم البغدادی خرجت به امه من مرو وهی حامل فولدته ببغداد وبها طلب العلم ثم طاف البلاد فروی عن بشر بن المفضل واسمعیل بن علیة وسفین بن عیینة وجریر بن عبدالحمید ویحیی بن سعید القطان وابی داود الطیالسی وعبداللہ بن نمیر وعبدالرزاق وعلی بن عیاش الحمصی والشافعی وغندر ومعتمر بن سلیمان وجماعة کثیرة روی عنه البخاری ومسلم وابو داود والباقون مع البخاری ایضا بواسطة واسود بن عامر شاذان وابن مهدی والشافعی وابو الولید وعبدالرزاق ووکیع ویحیی بن آدم ویزید بن هرون وهم من شیوخه وقتیبة وداود بن عمرو وخلف بن هشام وهم اکبر منه واحمد بن ابی الحواری ویحیی بن معین وعلی بن المدینی والحسین بن منصور وزیاد بن ایوب ودحیم وابو قدامة السرخسی ومحمد بن رافع ومحمد بن یحیی بن ابی سعینة وهؤلاء من اقرانه وابناه عبداللہ وصالح وتلامذته ابو بکر الاثرم وحرب الکرمانی وبقی بن مخلد وحنبل بن اسحٰق وشاهین بن السمیدع والمیمونی وغیرهم و آخر من حدث عنه ابو القسم البغوی قال ابن معین ما رایت خیرا من احمد ما افتخر علینا بالعربیة قط وقال عارم قلت له یوما یا ابا عبداللہ

حرف الالف ص

ترجمہ احمد بن حنبل از تہذیب التہذیب ابن حجر عسقلانی

علامہ احمد بن حنبل

بلغنی انک من العرب فقال یا ابا النعمان نحن قوم مساکین و قال صالح سمعت
ابی یقول ولدت سنة ۱۶۴ فی اولها فی ربیع الاول و قال عبداللہ سمعت ابی یقول
مات هشیم سنة ۱۸۳ و خرجت الی الکوفة فی تلک الایام و دخلت البصرة
سنة ۱۸۶ و قال ایضا سمعته یقول سمعت من علی بن هاشم بن البرید
سنة ۱۷۹ فی اول سنة طلبت و هی السنة التی مات فیها مالک و قال ایضا
حججت سنة ۱۸۷ و قد مات فضیل و رایت ابن وهب و لم اکتب عنه قال و حججت
خمس حجج منها ثلث حجج راجلا انفقت فی احدی هذه الحجج ثلثین درهما
و قال ابراهیم بن شماس سمعت وکیع بن الجراح و حفص بن غیاث یقولان
ما قدم الکوفة مثل ذلک الفتی یعنیان احمد و قال القطان ما قدم
علی مثل احمد و قال فیه مرة حبر من احبار هذه الامة و قال احمد بن
سنان ما رایت یزید بن هرون لاحد اشد تعظیما منه لاحمد بن حنبل
و قال عبد الرزاق ما رایت افقه منه و لا اورع و قال ابو عاصم احمد
اماما و قال الشافعی خرجت من بغداد و ما خلفت بها افقه و لا
ازهد و لا اورع و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال عبداللہ الخریبی کان
افضل اهل زمانه و قال ابو الولید ما بالمصر من احب الی من احمد و لا
ارفع قدرا فی نفسی منه و قال العباس العنبری حجة و قال ابن المدینی
لیس فی اصحابنا احفظ منه و قال قتیبة احمد امام الدنیا و قال ابو عبید
لست اعلم فی الاسلام مثله و قال یحیی بن معین لو جلسنا مجلسا
بالثناء علیه ما ذکرنا فضائله بکمالها و قال العجلی ثقة ثبت فی

تاریخ احمد بن حنبل

الحديث نزه النفس فقيه في الحديث متبع الآثار صاحب سنة وخير وقال
ابو ثور احمد شيخنا وامامنا وقال العباس بن الوليد بن مزيد قلت لابي
مسهر هل تعرف احدا يحفظ على هذه الامة امر دينها قال لا الا شاب في
ناحية المشرق يعني احمد وقال بشر بن الحارث ادخل الكير فخرج ذهبا
احمر وقال حجاج بن الشاعر ما رأت عيناي روحانيا في جسد افضل من احمد
بن حنبل وقال احمد الدورقي من سمعتموه يذكر احمد بسوء فاتهموه على الاسلام
وقال ابو زرعة الرازي كان احمد يحفظ الف الف حديث فقيل له وما يدريك
قال ذاكرته عليه الابواب وقال نوح بن حبيب رأيت احمد في مسجد الخيف
سنة ۹۸ مستندا الى المنارة فجاءه اصحاب الحديث فجعل يعلمهم الفقه والحديث
ويفتي الناس وقال عبد الله كان ابي يصلي في كل يوم وليلة ثلثمائة ركعة
وقال هلال بن العلاء من الله على هذه الامة باربعة في زمانهم
بالشافعي تفقه بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وباحمد ثبت
في المحنة ولولا ذلك لكفر الناس وبيحيى بن معين نفى الكذب عن حديث
رسول الله صلى الله عليه وسلم وبابي عبيد فسر الغريب قال عباس الدوري
ومطين والفضل بن زياد وغيرهم مات يوم الجمعة لثنتي عشرة خلت
من ربيع الاول سنة ۲۴۱ لكن قال الفضل في ربيع الآخر وكذلك قال عبد الله
بن احمد وقيل حزر من صلى عليه فكانوا ثمانمائة الف رجل وستين الف امرأة
وقيل اكثر من ذلك وقال عبد الله كان ابي يقول قولوا لاهل البدع بيننا
وبينكم الجنائز قلت لم يستوف المؤلف قصة المحنة وقد استوفاها ابن الجوزي

مدائح احمد بن حنبل

فی مناقبہ فی مجلد و قبلہ شیخ الاسلام الہروی و ترجمتہ فی تاریخ بغداد مستوفاۃ قال ابن ابی حاتم سئل ابی عنہ فقال ہو امام و حجۃ و قال النسائی الثقۃ المامون احد الائمۃ و قال ابن ماکولا کان اعلم الناس بمذاہب الصحابۃ والتابعین و قال الخلیلی کان افقہ اقرانہ واورعہم واکفہم عن الکلام فی المحدثین الا فی الاضطرار و قد کان امسک عن الروایۃ من وقت الامتحان فما کان یروی الا لبنیہ فی بیتہ و قال ابن حبان فی الثقات کان حافظا متقنا فقیہا ملازما للورع الخفی مواظبا علی العبادۃ الدائمۃ اغاث اللہ بہ امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ذالک انہ ثبت فی المحنۃ و بذل نفسہ للہ حتی ضرب بالسیاط للقتل فعصمہ اللہ تعالی عن الکفر و جعلہ علما یقتدی بہ و ملجأ یلجأ الیہ و قال سلیمان بن حرب لرجل سالہ عن مسئلۃ سل عنہا احمد فانہ امام و قال محمد بن ابراہیم البوشنجی ما رأیت اجمع فی کل شیء من احمد و لا اعقل و ہو عندی افضل و افقہ من الثوری و قال ابن سعید ثقۃ ثبت صدوق کثیر الحدیث و قال ابو الحسن بن الزاغونی کشف قبر احمد حین فی الشریف ابو جعفر بن ابی موسی الی جانبہ فوجد کفنہ صحیحا لم یبل و جثتہ لم تتغیر و ذالک بعد موتہ بمائتین و ثلاثین سنۃ و ولی الدین ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الخطیب در اسماء رجال مشکوۃ گفتہ احمد بن حنبل ہو الامام ابو عبد اللہ احمد بن حنبل الشیبانی المروزی ولد ببغداد سنۃ اربع و ستین و مائۃ و مات بہا سنۃ احدی و اربعین و مائتین و لہ سبع و سبعون سنۃ کان

ص ۱۳۴ / ۱۳۵
الباب الثانی فی ذکر الائمۃ و اصحاب الاصول

مدائح احمد بن حنبل از رجال مشکوۃ ولی الدین الخطیب

روایت احمد بن حنبل

اماماً فی الفقه و الحدیث و الزهد و الورع و العبادة و به عرف الصحیح و السقیم و المجروح من المعدّل نشأ ببغداد و طلب العلم و سمع الحدیث من شیوخها ثم رحل الی مکة و الکوفة و البصرة و المدینة و الیمن و الشام و الجزیرة و کتب من علماء ذلک العصر فسمع من یزید بن هرون و یحیی بن سعید القطان و سفیان بن عیینة و محمد بن ادریس الشافعی و عبد الرزاق بن همام و خلق کثیر سواهم روی عنه ابناه صالح و عبد الله و ابن عمه حنبل بن اسحق و محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن حجاج النیسابوری و ابو زرعة و ابو داود السجستانی و خلق کثیر الا ان البخاری لم یذکر فی صحیحه عنه الا حدیثاً واحداً فی آخر کتاب الصدقات تعلیقا و روی احمد بن الحسن الترمذی عنه حدیثا آخر و فضائله کثیرة و مناقبه جمة و آثاره فی الاسلام مشهورة و مقاماته فی الدنیا مذکورة انتشر ذکره فی الآفاق و سار حمده فی البلاد و هو احد المجتهدین المعمول بقوله و رایه و مذهبه فی کثیر من البلاد قال اسحق بن راهویه احمد بن حنبل حجة بین الله و عبیده فی ارضه و قال الشافعی خرجت من بغداد و ما خلفت بها احداً اتقی و اورع و لا افقه و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال احمد بن سعید الدارمی ما رایت اسود الراس احفظ لحدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا اعلم بفقهه و معانیه من ابی عبد الله احمد بن حنبل و قال ابو زرعة کان احمد بن حنبل یحفظ الف الف حدیث فقیل له ما یدریک قال ذاکرته فاخذت علیه الابواب و قال ابراهیم الحربی رایت احمد بن حنبل کان الله جمع له علم الاولین و الآخرین من کل صنف یقول ما شاء

مدائح احمد بن حنبل

ویمسك ماشاء وقال ابوداود السجستانی کان مجالسة احمد بن حنبل
مجالسة الاخرة لایذکر فیها شیئ من امر الدنیا وما رایت ذکر الدنیا قط و
قال محمد بن موسی حمل الی الحسن بن عبد العزیز میراثه من مصر مائة الف
دینار فحمل الی احمد بن حنبل ثلاثة اکیاس فی کل کیس الف دینار فقال
یا ابا عبد الله هذا من میراث حلال فخذها واستعن بها علی عائلتك
قال لا حاجة لی فیها انا فی کفایة فردها ولم یقبل منها شیئا وقال عبد الله
بن احمد کنت اسمع ابی کثیرا یقول فی دبر صلوته اللهم کما صنت وجهی
عن السجود لغیرك فصن وجهی عن المسئلة لغیرك وقال میمون بن الاصبغ
کنت ببغداد فسمعت ضجة فقلت ما هذا فقالوا احمد بن حنبل یمتحن
فدخلت فلما ضرب سوطا قال بسم الله فلما ضرب الثانی قال لا حول
ولا قوة الا بالله فلما ضرب الثالثة قال القرآن کلام الله غیر مخلوق فلما
ضرب الرابع قال لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا فضرب تسعة وعشرین
سوطا وکانت تکة احمد حاشیة ثوب فانقطعت فنزل السراویل الی عانته
فرمی احمد طرفه الی السماء فحرك شفتیه فما کان باسرع من ان بقاء
السراویل لم ینزل فدخلت علیه بعد سبعة ایام فقلت یا ابا عبد الله
رایتك تحرك شفتیك فای شیئ قلت قال اللهم انی اسألك باسمك
الذی ملات به العرش ان کنت تعلم انی علی الصواب فلا تهتك لی سترا
وقال احمد بن محمد بن الکندی رایت احمد بن حنبل فی النوم فقلت ما صنع الله
بك قال غفر لی ثم قال یا احمد ضربت فی قال قلت نعم یا رب قال

مدایح احمد بن حنبل

یا احمد هذا وجهی فانظر الیه فانّ حقک النظر الیه رحمه الله و محمود بن سلیمان الکفوی در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته و احد الائمة الاربعة احمد بن حنبل بن هلال ابو عبد الله الشیبانی قال المولی الشهیر بابی ربعة شکیری فی مناقب الاخیار و نوادر الاخبار عن احمد بن حنبل انه قال ولدت سنة اربعین و ستین و مائة فی ربیع الاول و اول سماعی من هشیم سنة تسع و ستین و مائة و کان ابن المبارک قدم فی هذه السنة یعنی بغداد و هی آخر قدامة قدمها و ذهبت الی مجلسه فقالوا اخرج الی طرطوس ثم توفی سنة احدی و ثمانین و مائة قال ابنه عبد الله بن احمد بن حنبل توفی ابی رحمه الله یوم الجمعة ضحوة و دفناه العصر لثنتی عشرة لیلة خلت من شهر ربیع الاول سنة احدی و اربعین و مائتین و سنه سبع و سبعون سنة و عن ابی داود السجستانی لقیت مائتین من مشایخ العلم فما رأیت مثل احمد بن حنبل لم یکن یخوض فی شیء مما یخوض فیه الناس من امر الدنیا فاذا ذکر العلم تکلم و قال ابو زرعة ما رأت عینی مثل احمد بن حنبل فقلت له فی العلم فقال فی العلم و الزهد و الفقه و المعرفة و قال عبد الله جمیع ما حدث به الشافعی فی کتابه و قال حدثنی الفقیه الثقة فهو ابی رحمه الله و سمعت ابی یقول استفاد منا الشافعی ما لم نستفد منه و کان احمد اصغر منه باربع عشرة سنة قال حج ابی خمس حجج ثلاثا ماشیا و ثلثین راکبا و کان سرق ثیابه فبقی فی بیته ایاما فعرض علیه الدنانیر و الثیاب فابی ان یأخذ فعرض علیه ان ینسخ شیئا فنسخ کتابا بدینار فاشتری

مدایح احمد بن حنبل از اعلام الاخیار کفوی

حال احمد بن حنبل

ثوبا فشققه نصفين فاتزر بنصفه وارتدى بنصفه وعن المزنى انه قال سمعت
الشافعى يقول ثلاثة من العلماء من عجائب الدنيا عربى لا يعرب كلمة وهو
ابو ثور وعجمى لا يخطئ فى كلمة وهو حسن بن محمد الزعفرانى وصغير كلما قال
شيئا صدقه الكبار وهو احمد بن حنبل ولما ظهر القول بخلق القرآن فى
ايام المامون وحمل الناس على القول بخلق القرآن حمل الى المامون مقيدا
فمات المامون قبل وصوله ولما ولى الخلافة ابراهيم المعتصم بن هرون
الرشيد طلبه وكان فى سجن المامون وكان المامون لما توفى عهد
الى اخيه المعتصم بالخلافة واوصاه بان يحمل الناس على القول
بخلق القرآن فاستمر الامام محبوسا وروى انه مكث فى السجن ثمانية
وعشرين شهرا ولم يزل ذلك يحضر الجماعات فاحضره المعتصم وعقد له
مجلسا للمناظرة فيه ابراهيم بن عبد الرحمن بن اسحاق والقاضى احمد
بن ابى داود وغيرهما فناظرهم ثلثة ايام ولم يزل معهم فى جدال الى
اليوم الرابع فامر بضربه فضرب بالسياط ولم يزل على الصبر الى ان اغمى
عليه ثم حمل وصار الى منزله ثم ولى الخلافة الواثق فاظهر ما اظهره
المامون والمعتصم وكان احمد بن حنبل يحضر الجماعة ويفتى الى ان مات
المعتصم وفى زمان الواثق صار مختفيا لا يخرج الى الصلوة ولا الى غيرها
ولا يفتى لما قال له الواثق ونبهه بان لا تجمعن اليك احدا ولا تسكن فى
بلد انا فيه فاقام مختفيا الى ان مات الواثق وولى الخلافة المتوكل
فرفع المحنة وامر باحضار الامام احمد بن حنبل فاكرمه واطلق له

مالا كثيرًا فلم يقبله وفرقه على الفقراء والمساكين واجرى المتوكل على اهله وولده فى كل شهر اربعة آلاف درهم فلم يرض الامام احمد بذلك الخ

عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علی بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادی المناوی الشافعی در فيض القدير گفته حم لاحمد فى مسنده بفتح النون يقال اسندا لكتاب جمع فيه ما اسنده الصحابة اى رووه بالاسناد كمسند الشهاب ومسند الفردوس اى اسناد حديثهما ولم يكتف فى الرمز اليه بحرف واحد كما فعل فى اولئك لئلا يتصحف بعلامة البخارى والامام احمد هو ابن محمد بن حنبل الناصر للسنة الصابر على المحنة التى قال فيه الشافعى ما بقى ببغداد افقه ولا ازهد منه وقال امام الحرمين غسل وجه السنة من غبار البدعة وكشف الغمة عن عقيدة الامة ولد ببغداد سنة اربع وخمسين ومائة وروى عن الشافعى وابن مهدى وخلق وعنه الشيخان وغيرهما ومات سنة احدى واربعين ومائتين وارتجت الدنيا بموته وشهاب الدين احمد القسطلانى در مواهب لدنيه در مقصد اول در مقام تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله گفته عن العرباض بن سارية عن النبى صلى الله عليه وسلم قال انى عند الله فى ام الكتاب لخاتم النبيين وان آدم لمنجدل فى طينته رواه احمد والبيهقى والحاكم وقال صحيح الاسناد وقوله لمنجدل يعنى طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه

ومحمد بن عبد الباقى الزرقانى المالكى در شرح مواهب لدنيه بشرح قول مصنف رواه احمد گفته الامام احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى ابو عبد الله المروزى

مدایح احمد بن حنبل

مدایح احمد بن حنبل از فيض القدير مناوى

... مواهب لدنيه ...

مدایح احمد بن حنبل از شرح مواهب لدنيه زرقانى

ثم البغدادی احد الکبار الائمة الحفاظ الطوافین الصابر علی البلوی الذی قد من الله به علی الامة ولولاه لکفر الناس فی المحنة ذو المناقب الشهیرة وحسبک قول الشافعی شیخه خرجت من بغداد فما خلفت بها افقه ولا ازهد ولا اورع ولا اعلم منه وقال ابو زرعة الرازی کان احمد یحفظ الف الف حدیث قیل وما یدریک قال ذاکرته ولد سنة اربع وستین ومائة ومات سنة احدی واربعین ومائتین قال ابن خلکان وحزر من حضر جنازته من الرجال فکانوا ثمانمائة الف ومن النساء ستین الفا واسلم یوم موته عشرون الفا من الیهود والنصاری والمجوس انتهی وفی تهذیب النووی امر المتوکل ان یقاس الموضع الذی وقف للصلوة فیه علی احمد فبلغ مقام الفی الف وخمسمائة ووقع المآتم فی اربعة اصناف فی المسلمین والیهود والنصاری والمجوس و ولی الله دہلوی والد ماجد مخاطب در رسالۂ الانصاف فی بیان سبب الاختلاف بعد ذکر تمہید علماء حدیث فقہ ارقوام گفتہ وکان اعظمهم شانا واوسعهم روایة واعرفهم للحدیث رتبة واعمقهم فقها احمد بن محمد بن حنبل ثم اسحاق بن راهویه الخ ومولوی حیدر علی فیض آبادی در منتہی الکلام گفتہ احمد بن حنبل کہ بظواہر حدیث میرود و در فن منیف حدیث شریف پایگاہی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذہبش موافق تصریح محقق دہلوی مطابق فتاوای امام ست الخ

فمن اعجب العجائب واغرب الغرائب ان هذا الجاحظ الحاذق العالی المناصب الفاخر المناقب کیف ینکر کون هذه الروایة الشریفة من روایات السنیة

مدح احمد بن حنبل

مدح احمد بن حنبل از انصاف ولی الله

مدح احمد بن حنبل از منتہی الکلام حیدر علی

وينادي جهاراً بانّه ليس في كتاب من كتب اهل السنّة ولو بطريق ضعيف
مع ان الامام احمد يرويه بطريق صحيح فضلاً عن حسن فضلاً عن ضعيف فليت
شعري بماذا يحتال اولياءه في تصديق انكاره وتوجيه الطاطلة وتصويب
ابطاله وتحقيق مقاله وتقرير محاله واثبات مطاله يقولون جلاعة
وجسارة ووقاحة وخسارة انّ احمد بن حنبل ليس من السنية بل هو
مع كونه قام مقام الانبياء وشفّ وبلّ ودرج على الاول الملتزم للوفاء
من المبتدعين الهالكين الخارجين من اهل السنة وانه ليس من اتّباع
الكتاب والحديث جنّة وانّه في طريق الصواب فاقد المكنة والمنّة وانّه
ليس علينا في تشييد بنايه لائمة ولا لنا في ذمّه ولومه وقصبه
قلبه جرح حدّ وا زرايه والغضّ منه ضنّة لو يحتشمون من هذا التجري
والتهجم ويانفون من هذا التمطّي والتقحم فيعترفون بالالجاء والاضطرار
بخروج الخاطب المتهور الجليل الفخار الجالب على نفسه واتباعه اشيا صنوف البوار
والتبار عن زمرة الملتزمين للصدق والحياء والديانة والعاكفين على التحرّي
والتثبت والامانة في تصنيف الاسفار فيقولون انّه اعطى زمامه وقياده
الكابل المكبول بحبايل التعصّب المردي القائد الى العار والشنار فلم يحم
حول الاطلاع والعثور على افادات المحققين الكبار ولم يحظ بالفحص والتنقيب
والنقد والسبر والاختبار ولم يستسعد بمطالعة كتب الآثار ولم يجس خلال
ديار الاخبار ولم يقتطف اثمار تلك الاشجار ولم يجتن ازهار هذه الدوحات
الناضحة الانوار المشرقة الانوار العزيزة المنار العالية الاقدار الغالية الاسعار

ابوحاتم رازی

روایت ابوحاتم رازی حدیث
تشبیه را از انس بن مالک

فخفوه بما نفوه من الرد والنفی والابطال والجحود والانکار والله العاصم
من زلل الاقدام وعثار الافکار وجه سوم از وجوه ابطال نفی وانکار حدیث
تشبیه آنست که ابوحاتم محمد بن ادریس الحنظلی نیز ابوجه اکمل وابلغ از قدریکه
مخاطب ذکر کرده روایت نموده چنانچه ابومحمد احمد بن محمد العاصمی در زین الفتی
فی شرح سورة هل اتی گفته اخبرنا الحسین بن محمد البستی قال حدثنا عبد الله
بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادریس
الحنظلی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنی الانصاری قال حدثنی حمید
عن انس قال کنا فی بعض حجرات مکة نتذاکر علیا فدخل علینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ایها الناس من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی
فی شدته والی عیسی فی زهادته والی محمد وبهائه والی
جبرئیل وامانته والی الکوکب الدری والشمس الضحی والقمر المضی
فلیتطاول ولینظر الی هذا الرجل واشار الی علی بن ابی طالب انتهی فهذا
ابوحاتم محمد بن ادریس امام اهل التنقید والتدریس نضا الحجاب
عن وجه التخدیع والتدلیس واماط اشواک العضیهة والتلبیس
وازاح وساوس ارباب التشکیک والتعییش وذر القذی فی عین کل من
رام الازلال والتدسیس حیث روی الحدیث الشریف موضحا السبیل
الحق لکل طالب علم نفیس فلا یروج بعد ذلک انکار جاحد خسیس
ولا ینفع ولا ینجع احتیال من تشبث بالحشیش وفی قلبه حب الباطل

ترجمه ابوحاتم

وسیئ فلتبدت بحمد الله ضوضاء المکابرین فلا یسمع لهم همس ولا حسیس
ولم یبق للمعاندین الحائدین سمیر ولا انیس فضائل و محامد ابوحاتم
که از حفاظ ثقات اعاظم و اعلام اثبات افاخم و اساطین کبار ذوی المکارم
و مشاهیر حذّاق عارفین حقائق معالم و نحاریر جهابذه راسخین شرائف مراسم
بالاتر از انست که استیفا توان کرد نبذی از ان از ملاحظه کتاب الانساب عبد الکریم
بن محمد السمعانی و کامل ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ
و تذهیب التهذیب و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام و کاشف محمد بن احمد الذهبی
و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن
اسعد الیافعی و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ
جلال الدین سیوطی و غیر آن ظاهر است سمعانی در انساب گفته الجزّی بفتح الجیم و کسر الزاء

دلائل ابوحاتم رازی از انساب سمعانی

المشدّدة هذه النسبة الی جزّ قریة من قری اصبهان منها ابوحاتم محمد
بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی و کان یقول نحن من اهل اصبهان من
قریة جزّ قال و کان اهلها یقدمون علینا حیوة ابی ثم انقطعوا عنّا
و ابوحاتم کان اماما حافظا فهما من مشاهیر العلماء له رحلة الی الشام
و مصر و العراق روی عنه ابو عمرو بن حکیم و عالم لا یحصون کثرة
توفی سنة سبع و سبعین و مائتین و نیز سمعانی در انساب نسبت حنظلی گفته
و بالرّی درب مشهور یقال له درب حنظلة منها ابوحاتم محمد بن ادریس
بن المنذر بن داود بن مهران الرازی الحنظلی امام عصره و المرجوع الیه فی
مشکلات الحدیث و هو من هذا الدرب و کان من مشاهیر العلماء

مراتب ابو حاتم

المذکورین الموصوفین بالفضل والحفظ والرحلة ولقی العلماء منهم محمد بن
عبد الله الانصاری و ابا زید النحوی و عبید الله بن موسی وهوذة بن خلیفة
وابا مسهر الدمشقی وعثمان بن الهیثم المؤذن و سعید بن ابی مریم المصری وابا
الیمان الحمصی وامثالهم وکان اول کتبه الحدیث فی سنة تسع مائتین
روی عنه الاعلام الائمة مثل یونس بن عبد الاعلی والربیع بن سلیمان
المصریان و هما اکبر منه سنا واقدم سماعا وابو زرعة الرازی
والدمشقی ومحمد بن عوف الحمصی هولاء من اقرانه وعالم لا یحصون
وذکر ابو حاتم و قال اول سنة خرجت فی طلب الحدیث اقمت سنین
احصیت ما مشیت علی قدمی زیادة علی الف فرسخ لم ازل احصی حتی
لما زاد علی الف فرسخ ترکته وقال ابو حاتم قلت علی باب ابی الولید الطیالسی
من اغرب علی حدیثا غریبا مسندا صحیحا لم اسمع به فله علی درهم
یتصدق به وقد حضر علی باب ابی الولید خلق ابو زرعة
فمن دونه وانما کان مرادی ان یلقی علی ما لم اسمع به لیقولوا هو
عند فلان فاذهب فاسمع وکان مرادی ان استخرج منهم ما لیس عندی فما تهیا
لاحد منهم ان یغرب علی حدیثا وکان احمد بن سلمة یقول ما رایت بعد
اسحاق یعنی ابن راهویه ومحمد بن یحیی احفظ للحدیث ولا اعلم بمعانیه
من ابی حاتم محمد بن ادریس قال ابو حاتم قال لی هشام بن عمار یوما ای
شیء تحفظ من الاذواء قلت له ذو الاصابع وذو الجوشن وذو الزوائد
وذو الیدین وذو اللحیة الکلابی وعددت له ستة فضحک وقال

حفظنا عن ثلثة وزرت نت ثلثة مات ابوحاتم بالري في شعبان
سنة سبع وسبعين ومائتين وابوالحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير در تاریخ
کامل در سنه سبع وسبعين ومائتين گفته وفيها توفي ابوحاتم الرازي واسمه
محمد بن ادريس بن المنذر وهو من اقران البخاري ومسلم وشمس الدين محمد
بن احمد الذهبي در سير النبلاء گفته ابوحاتم الرازي واسمه محمد بن ادريس بن المنذر
بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شيخ المحدثين الحنظلي الغطفاني
من تميم بن حنظلة بن يربوع وقيل عرف بالحنظلي لانه كان يسكن في درب
حنظلة بمدينة الري كان من بحور العلم طوف البلاد وبرع في المتن
والاسناد وجمع وصنف وجرح وعدل وصحح وعلل مولده سنة خمس و
تسعين ومائة واول كتابته للحديث كان في سنة تسع ومائتين وهو
من نظراء البخاري ومن طبقته ولكنه عمر بعده ازيد من عشرين سنة
سمع عبيد الله بن موسى ومحمد بن عبد الله الانصاري والاصمعي
وقبيصة وابا نعيم وعفان وعثمان بن الهيثم المؤذن وابا مسهر الغساني
وابا اليمان وسعيد بن ابي مريم وزهير بن عباد ويحيى بن بكير وابا الوليد
وآدم بن ابي اياس وثابت بن محمد الزاهد وابا زيد الانصاري النحوي
وعبيد الله بن صالح العجلي وعبد الله بن صالح الكاتب وابا الجماهر محمد بن
عثمان وهوذة بن خليفة ويحيى الوحاظي وابا توبة الحلبي وخلقا كثيرا
وتنزل الى بندار وابي حفص الفلاس والربيع المرادي ثم الى ابن وارة
ومحمد بن عوف ويتعذر استقصاء سائر مشايخه فقد قال الخليلي قال لي

ترجمۂ ابوحاتم

ابوحاتم اللبان الحافظ قد جمعت من روی عنه ابوحاتم الرازی فبلغوا قریبا من ثلاثة آلاف حدث عنه ولده الحافظ الامام ابومحمد عبد الرحمن بن ابی حاتم ویونس بن عبد الاعلی والربیع بن سلیمان المؤذن شیخاه وابوزرعة الرازی فیقه وقرابته وابوزرعة الدمشقی وابراهیم الحربی واحمد بن سلمة وموسی بن اسحق الانصاری وابوبکر بن ابی الدنیا وابوعبد الله البخاری فیما قیل وابوداود وابوعبد الرحمن النسائی فی سننهما وابن صاعد وابوعوانة الاسفرائنی وحاجب بن حکین ومحمد بن ابراهیم الکنانی وزکریا بن احمد البلخی والقاضی المحاملی ومحمد بن مخلد بن ابراهیم العطار وابوالحسن علی بن ابراهیم القطان وابوعمرو محمد بن احمد بن حکیم وسلیمان بن یزید الفامی والقاسم بن صفوان وابوبشر الدولابی وابوحامد بن حسنویه وخلق کثیر وقد حدث فی رحلاته باماکن وارتحل بابنه ولقی به اصحاب ابن عیینة ووکیع قال الحافظ ابونعیم عبد الملک بن محمد بن عدی ثنا الربیع المرادی ثنا ابوحاتم الرازی ثنا داود الجعفری ثنا عبد العزیز بن محمد عن ابراهیم بن عقبة عن کریب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر نساء العالمین مریم وآسیة امراة فرعون وخدیجة وفاطمة ثم قال ابن عدی رواه ابوحاتم قال صالح بن احمد الهمدانی الحافظ ثنا القاسم بن ابی صالح و سلیمان بن یزید قالا انبا ابونعیم قال حدثنی ابوزرعة عن ابی الجماهر انبا اسمعیل بن عیاش عن عبد العزیز بن عبید الله عن مجاهد عن

ابن عباس یرضعه قال دفع القلوعن ثلاثه قال ابوحاتم کان عندی
هذا فی قرطاس فضاع رواه الحافظ ابوبکر الخطیب انبا علی بن طلحة
ثنا صالح قال عبدالرحمن بن ابی حاتم سمعت موسی بن اسحاق القاضی
یقول ما رایت احفظ من والدك وکان قد لقی ابابکر بن ابی شیبة وابن
نمیر وابن معین ویحیی الحمانی قال الخطیب کان ابوحاتم احد الائمة الحفاظ
الاثبات اول سماعه سنة تسع ومائتین قال ابوالشیخ الحافظ حکی لنا
عبدالله بن محمد بن یعقوب سمعت اباحاتم یقول نحن من اهل اصبهان من
قوية جرو کان اهلها کانوا یقدمون علینا فی حیاة ابی ثم انقطعوا عنا قال
الخلیلی کان ابوحاتم عالما باختلاف الصحابة وفقه التابعین ومن بعدهم
سمعت جدی وجماعة سمعوا علی بن ابراهیم القطان یقول ما رایت مثل
ابی حاتم فقلنا له قد رایت الحربی واسمعیل القاضی قال ما رایت اجمع من ابی
حاتم ولا افضل منه علی بن ابراهیم الرازی انبا احمد بن علی الرقام سمعت
الحسن بن الحسین الدارستنی قال سمعت اباحاتم یقول قال لی ابوزرعة ما
رایت احرص علی الحدیث منك فقلت له ان عبدالرحمن ابنی لحریص
فقال من اشبه اباه فما ظلم قال الرقام فسألت عبدالرحمن عن اتفاق کثرة
السماع له وسؤالاته لابیه فقال ربما کان یاکل واقرأ علیه ویمشی واقرأ
علیه ویدخل الخلاء واقرأ علیه ویدخل البیت فی طلب شئ واقرأ علیه
قال احمد بن سلمة النیسابوری ما رایت بعد اسحق ومحمد بن یحیی احفظ
للحدیث من ابی حاتم الرازی ولا اعلم بمعانیه قال ابن عدی سمعت القاسم

مدائح ابو حاتم

بن صفوان سمعت ابا حاتم يقول اورع من رأيت اربعة آدم واحمد بن
حنبل و ثابت بن محمد الزاهد وابو زرعة الرازي قال القاسم فذكرته
لعثمان بن خرزاد فقال انا اقول احفظ من رأيت اربعة محمد بن المنهال
الضرير وابراهيم بن عرعرة وابو زرعة وابو حاتم قال ابن ابي حاتم سمعت
يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة وابو حاتم اماما خراسان و دعا لهما
وقال بقاؤهما اصلاح للمسلمين و قال محمد بن الحسين بن مكرم سمعت
حجاج بن الشاعر و ذكرت له ابا زرعة وابن وارة وابا جعفر الدارمي فقال
ما بالمشرق انبل من ابن ابي حاتم سمعت ابي قال لي هشام بن عمار اي شيء
تحفظ من الاذواء قلت ذو الاصابع وذو الجوشن و ذو الزوائد و
ذو اليدين وذو اللحية الكلابي وعددت له ستة فضحك و قال
حفظنا نحن ثلاثة وزدت انت ثلاثة قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش
كان ابو حاتم من اهل الامانة والمعرفة وقال هبة الله اللالكائي كان
ابو حاتم اماما حافظا متقنا وذكره اللالكائي في شيوخ البخاري و قال
النسائي ثقة قال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول جرى بيني و بين ابي زرعة
يوما تمييز الحديث و معرفته فجعل يذكر احاديث و عللها و كذلك
كنت اذكر خطأ احاديث و خطأ عللها و خطأ الشيوخ فقال لي يا ابا حاتم
قل من يفهم هذا ما اعز هذا اذا رفعت هذا من واحد واثنين فما اقل
من يحسن هذا وربما اشك في شيء او يتخالجني في حديث فالى ان التقي
معك لا اجد من يشفيني قال ابي و كذلك كان امري صالح بن احمد

الحافظ انبانا القاسم بن ابی صالح سمعت ابا حاتم يقول قال لی ابو زرعة
ترفع يديك فی القنوت قلت لا فترفع انت قال نعم قلت فما حجتك قال
حديث ابن مسعود قلت رواه ليث ابن ابی سليم قلت فحديث ابی هريرة قال
رواه ابن لهيعة قال حديث ابن عباس قلت رواه عوف قال فما حجتك
فی تركه قلت حديث انس بن مالك ان رسول الله صلی الله عليه وسلم
كان لا يرفع يديه فی شیء من الدنيا الا فی الاستسقاء فسكت وقال ابن ابی حاتم
فی اول كتاب الجرح والتعديل له سمعت ابی يقول جاءنی رجل من اجلة
اصحاب الرای من اهل الفهم منهم ومعه دفتر فعرضه علی فقلت فی بعضه
هذا حديث خطا قد دخل لصاحبه حديث فی حديث وهذا باطل
وهذا منكر وسائر ذلك صحاح فقال من اين علمت ان هذا خطا وذاك
باطل وذاك كذب ا اخبرك راوی هذا الكتاب بانی غلطت او بانی كذبت
فی حديث كذا فقلت لا ما ادری هذا من راويه غير انی اعلم ان هذا
خطاء وان هذا باطل فقال تدعی الغيب قلت ما هذا ادعاء غيب قال
فما الدليل علی ما قلت قلت سل عما قلت من يحسن مثل ما احسن فان اتفقنا
علمت انا لم نجازف قال و يقول ابو زرعة كقولك قلت نعم قال هذا
عجب قال فكتب فی كاغذ الفاظی فی تلك الاحاديث فقال ما قلت انه
كذب قال ابو زرعة هو باطل قلت الكذب والباطل واحد قال وما قلت انه
منكر قال هو منكر كما قلت وما قلت انه صحيح قال هو صحيح ثم قال ما اعجب هذا
تتفقان من غير مواطاة فيما بينكما فقلت فعند ذلك علمت انا لم نجازف

وانا قلنا بعلم ومعرفة قد اوتيناه والدليل على صحة ما نقوله ان دينارا
بهرجا يحمل الى الناقد فيقول هذا بهرج وان قيل اخبرك
الذي بهرجه قال لا قيل فمن اين قلت قال علما رزقته وكذلك نحن رزقنا
معرفة ذلك وكذلك اذا حمل الى جوهري فص ياقوت وفص زجاج يعرف
ذا من ذا ويقول كذلك وكذلك نحن رزقنا علما لا يتهيأ له ان نخبر كيف علمنا
بان هذا كذب وهذا منكر فنعلم صحة الحديث بعدالة ناقليه وان يكون
كلاما يصلح ان يكون كلام النبوة ونعرف سقمه وانكاره بتفرد من لم تصح عدالته
قال وسمعت ابي يقول غلبت على بابي الوليد الطيالسي من اغرب علي حديثا
صحيحا فله علي درهم يتصدق به وكان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه وانما
كان مرادي ان يلقى علي ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب واسمعه فلم يتهيأ
لاحد ان يغرب علي حديثا وسمعت ابي يقول كان محمد بن يزيد الاسفاطي قد ولع
بالتفسير وبحفظه فقال يوما ما تحفظون في قوله تعالى فنقبوا في البلاد فبقي
اصحاب الحديث ينظر بعضهم الى بعض فقلت انبا ابو صالح عن معوية بن صالح
عن علي بن ابي طلحة عن ابن عباس قال ضربوا في البلاد سمعت ابي يقول قدم
محمد بن يحيى النيسابوري الري فالقيت عليه ثلثة عشر حديثا من حديث الزهري
فلم يعرف منها الا ثلثة احاديث وسائر ذلك لم يكن عنده ولم يعرفها سمعت
ابي يقول اول سنة خرجت في طلب الحديث اقمت سبع سنين احصيت
ما مشيت على قدمي زيادة على الف فرسخ قلت مسافة ذلك نحو اربعة
اشهر سيرا جادة قال ثم تركت العدد بعد ذلك وخرجت من البحرين

تاریخ ابو حاتم

الی مصر ماشیا ثم الی الرملة ماشیا ثم الی دمشق ثم الی انطاکیه وطرسوس ثم
رجعت الی حمص ثم الی الرقة ثم رکبت الی العراق کل هذا فی سفری الاول و
انا ابن عشرین سنة خرجت من الری فدخلت الکوفة رمضان سنة ثلث
عشرة وجاءنا نعی المقری وانا بالکوفة ثم رحلت ثانیا سنة اثنین واربعین
ثم رجعت الی الری سنة خمس واربعین وحججت رابع حجة فی سنة خمس و
خمسین وحج فیها عبد الرحمن ابنه سمعت ابی یقول کتبت عن محمد بن مصفی
جزءا انتخبه وکلمنی دحیم فی حدیث اهل طبریة وکانوا یسألونی التحدیث
فقلت بلدة یکون فیها مثل دحیم القاضی احدث انا بها فکلمنی دحیم فقال
ان هذه بلدة نائیة عن جادة الطریق فقل من یقدم علیهم فحدثهم
سمعت ابی یقول بقیت فی سنة اربع عشرة ثمانیة اشهر بالبصرة
وکان فی نفسی ان اقیم سنة فانقطعت نفقتی فجعلت ابیع ثیابی حتی نفدت
وبقیت بلا نفقة ومضیت اطوف مع صدیق لی الی المشیخة واسمع
الی المساء فانصرف رفیقی ورجعت الی بیتی فجعلت اشرب الماء من الجوع
ثم اصبحت غدا علی رفیقی فجعلت اطوف معه علی جوع شدید وانصرفت
جائعا فلما کان من الغد غدا علی فقال مر بنا الی المشایخ قلت انا ضعیف
لا یمکننی قال ما ضعفک قلت لا اکتمک مضی یومان ما طعمت فیهما شیئا
فقال قد بقی معی دینار فنصفه لک ونجعل لک النصف الآخر فی الکراء
فخرجنا من البصرة واخذت منه نصف دینار وسمعت ابی یقول خرجنا
من المدینة من عند داود الجعفری وصرنا الی الجار ورکبنا البحر فکانت

حکایت ابو حاتم

الریح فی وجوهنا فبقینا فی البحر ثلثة اشهر و ضاقت صدورنا و فنی ما کان معنا و خرجنا الی البر نمشی ایاما حتی فنی ما بقی معنا من الزاد والماء فمشینا یوما لم ناکل و لم نشرب و الیوم الثانی کمثله و الیوم الثالث فلما کان المساء صلینا و کنا نلقی بانفسنا فلما اصبحنا فی الیوم الثالث جعلنا نمشی علی قدر طاقتنا و کنا ثلاثة انفس شیخ نیسابوری و ابو زهیر المروزی فسقط الشیخ مغشیا علیه فجئنا نحرکه و هو لا یعقل فترکناه و مشینا قدر فرسخ فضعفت و سقطت مغشیا علی و مضی صاحبی یمشی فبصر من بعد قوما قربوا سفینتهم من البر و نزلوا علی بئر موسی فلما عاینهم لوح بثوبه الیهم فجاؤه معهم ماء فی اداوة فسقوه و اخذوا بیده فقال لهم الحقوا رفیقین فما شعرت الا برجل یصب الماء علی وجهی ففتحت عینی فقلت اسقنی فصب من الماء مشربة قلیلا فشربت و رجعت الی نفسی ثم سقانی قلیلا و اخذ بیدی فقلت و رای شیخ ملقی فذهب جماعة الیه و اخذ بیدی و انا امشی و اجر رجلی حتی بلغت عند سفینتهم اتوا بالشیخ و احسنوا الینا فبقینا ایاما حتی رجعت الینا انفسنا ثم کتبوا لنا کتابا الی مدینة یقال لها رایة الی والیهم و زودونا من الکعک و السویق و الماء فلم نزل نمشی حتی نفد ما کان معنا من الماء و القوت فجعلنا نمشی جیاعا علی شط البحر حتی دفعنا الی سلحفاة مثل الترس فعمدنا الی حجر کبیر فضربنا علی ظهرها فانفلق فاذا فیها مثل صفرة البیض فحسیناه حتی سکن عنا الجوع ثم وصلنا الی مدینة راية و اوصلنا الکتاب الی عاملها فانزلنا فی داره فکان یقدم

ماجرای ابو حاتم

لنا کل یوم القرع ویقول لخادمه هات لهم الیقطین المبارک فیقدمه مع
الخبز ایاما فقال واحد منا الا تدعو باللحم المشوی فسمع صاحب الدار فقال انا
احسن بالفارسیة فان جدتی کانت هرویة وانا نا بعد ذلک باللحم ثم زودنا
الی مصره وسمعت ابی یقول کتبت الحدیث سنة تسع وانا ابن اربع عشرة
سنة وکتبت عن عتاب بن حمید الهروی سنة عشر لما قدم علینا حاجا
وکنت افید الناس عن ابی عبد الرحمن المقری وانا بالری فیخرج اناس الیه
فیسمعون منه ویرجعون وانا بالری وسمعت ابی یقول کتبت عند عارم وهو
یقرأ وکتبت عند عمرو بن مرزوق وهو یقرأ وسرت من الکوفة الی بغداد ما لا احصی
کم مرة ابن حبان اخبرنی محمد بن المنذر ثنا محمد بن ادریس
قال کان ابو نعیم یوما جالسا ورجل فی ناحیة المجلس یقول انا ابو نعیم قال انا
ابن جریج قال فنظر الیه ابو نعیم وقال کذب الدجال ما سمعت من ابن جریج
شیأ ابن حبان اخبرنی محمد بن المنذر انا محمد بن ادریس ثنا مومل بن نهاب
عن یزید بن هرون قال کان بواسط رجل یروی عن انس بن مالک احرفا
ثم قیل انه اخرج کتابا عن انس فاتیناه فقلنا له هل عندک شئ من تلک
الاحرف فقال نعم عندی کتاب عن انس فقلنا اخرجه فاخرجه فنظرنا فاذا هی
احادیث شریک بن عبد الله فجعل یقول انا انس فقلنا هذه احادیث
شریک فقال صدقتم انا انس بن مالک عن شریک قال فانتشد علینا
تلک الاحرف التی سمعناها منه وقمنا عنه قال عبد الرحمن بن ابی حاتم فی
کتاب الرد علی الجهمیة له حدثنا ابی وابو زرعة قال کان یحکی لنا ان هنا رجلا

من قصته هذا فحدثني ابو زرعة قال كان بالبصرة رجل وانا مقيم سنة ثلثين ومائتين فحدثني عثمان بن عمرو بن الضحاك عنه انه قال ان لم يكن القران مخلوقا فمحا الله ما في صدري من القرآن وكان قرأ القران فنسي القران حتى كان يقال له قل بسم الله الرحمن الرحيم فيقول معروف معروف ولا يتكلم به قال ابو زرعة فجهد ان يراه فلم اره وقال الحافظ ابو القاسم اللالكائي وجدت في كتاب ابي حاتم محمد بن ادريس الحنظلي مما سمع منه يقول مذهبنا واختيارنا اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه والتابعين والتمسك بمذاهب اهل الاثر مثل الشافعي واحمد واسحق وابي عبيد ولزوم الكتاب والسنة ونعتقد ان الله عز وجل على عرشه ليس كمثله شئ وهو السميع البصير وان الايمان يزيد وينقص ونومن بعذاب القبر وبالحوض وبالمسئلة في القبر وبالشفاعة ونترحم على جميع الصحابة وذكر اشياء اذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسك بقوله فانه لا يوثق الا رجلا صحيح الحديث واذا لين رجلا او قال فيه لا يحتج به فتوقف حتى ترى ما قال غيره فيه فان وثقه احد فلا تبن على تجريح ابي حاتم فانه متعنت في الرجال قد قال في طائفة من رجال الصحاح ليس بحجة ليس بقوي او نحو ذلك واخر من حدث عنه هو محمد بن اسمعيل بن موسى الرازي عاش الى بعد سنة احدى وخمسين وثلثمائة الى ان قال الذهبي مات الحافظ ابو حاتم في شعبان سنة سبع وسبعين ومائتين وقيل عاش ثلثا وثمانين سنة

امام ابو حاتم کو حدیث تشبیہ روایت کردہ

[illegible]

ولاسی محمد الایادی الشاعر مرثیة طویلة فی ابی حاتم رواها عنه ابن
ابی حاتم اولها انفسی مالک لا تجزعینا و عینی مالک لا تدمعینا الم تسمعی
بکسر العلوم فی شهر شعبان محقا مدینا الم تسمعی خبر المرتضی ابی حاتم اعلم العالمینا
و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو حاتم الرازی الامام الحافظ الکبیر محمد بن
ادریس بن المنذر الحنظلی احد الاعلام ولد سنة خمس و تسعین و مائة
قال کتبت الحدیث سنة تسع و مائتین قلت رحل و هو امرد فسمع عبید الله
بن موسی و محمد بن عبد الله الانصاری و الاصمعی و ابا نعیم و هوذة بن خلیفة
و عفان و ابا مسهر و امما سواهم و بقی فی الرحلة زمانا فقال اول ما رحلت اقمت
سبع سنین احصیت ما مشیت علی قدمی زیادة علی الف فرسخ ثم ترکت العدد
و خرجت من البحرین الی مصر ماشیا ثم الی الرملة ماشیا ثم الی طرسوس
ولی عشرون سنة قلت لحق عبید الله قبل موته بشهرین قال و کتبت عن
النفیلی نحو اربعة عشر الفا و سمع منی محمد بن مصفی احادیث قلت و حدث
عنه یونس بن عبد الاعلی و محمد بن عوف الطائی و ابو داود و النسائی
و ابو عوانة الاسفرائنی و ابو الحسن علی بن ابراهیم القطان و ابو عمرو احمد بن
محمد بن حکیم و عبد الرحمن بن حمدان الجلاب و عبد المومن بن خلف
النسفی و خلق کثیر قال موسی بن اسحق الانصاری القاضی ما رایت احفظ من
ابی حاتم و قال محمد بن سلمة الحافظ ما رایت بعد محمد بن یحیی احفظ للحدیث
و لا اعلم بمعانیه من ابی حاتم و قال النسائی ثقة و قال ابن ابی حاتم سمعت
ابی یقول قلت علی باب ابی الولید الطیالسی من اغرب علی حدیثا صحیحا

مدائح ابی حاتم رازی از تذکرة الحفاظ ذہبی

فله درهم وكان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه وانما كان مرادى ان يلقى من لم
اسمع به لاذهب به الى راويه فاسمعه فلم يتهيأ لاحد ان يغرب على الخ ونيز
ذہبی در عبر فی خبر من غبر در سنہ اسبع سبعین و مائتین گفتہ فیہا توفی حافظ المشرق
ابوحاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى فى شعبان و هو فى عشر التسعين
وكان بارع الحفظ واسع الرحلة من اوعية العلم سمع محمد بن عبد الله
الانصارى وابا مسهر و خلقا لا يحصون و كان جاريا فى مضمار البخارى
وابى زرعة الرازى و نیز ذہبی در دول الاسلام گفتہ و فی سنة سبع ای سبع
و سبعين و مائتين مات حافظ زمانه ابوحاتم محمد بن ادريس الحنظلى
الرازى فى شعبان و هو فى عشر التسعين و كان جاريا فى مضمار ابى زرعة
والبخارى و نیز ذہبی در کاشف گفتہ محمد بن ادريس بن المنذر ابى حاتم الرازى
الحافظ عن عبد الله بن موسى الانصارى و خلائق وعنه د س ق
ولده والمحاملى وخلق قال موسى بن اسحق الانصارى ما رأيت احفظ
منه وقال احمد بن سلمة ما رأيت بعد ابن راهويه والذهلى احفظ
للحديث و لا اعلم بمعانيه من ابى حاتم مات فى شعبان ۲۷۷ سنه
و عبد الوهاب بن على السبكى در طبقات شافعیہ گفتہ محمد بن ادريس بن
المنذر بن داود بن مهران الغطفانى الحنظلى ابوحاتم الرازى احد الائمة
الاعلام ولد سنة خمس و تسعين و مائة سمع عبيد الله بن موسى
و ابا نعيم و طبقتهما بالكوفة و محمد بن عبد الله الانصارى و الاصمعى
و طبقتهما بالبصرة و عفان و هوذة بن خليفة و طبقتهما ببغداد و ابا مسهر

مدائح ابو حاتم کہ حدیث تشبیہ روایت کردہ

۱ مدائح ابی حاتم رازی از عبر ذہبی

۲ مدائح ابی حاتم رازی از دول الاسلام

۳ مدائح ابی حاتم رازی از کاشف
۱۹۵
۳۵۳
ص
حرف المیم

۴ مدائح ابی حاتم رازی از طبقات سبکی

بیان حال ابو حاتم رازی و ابن ابی حاتم

وابا الجماہر محمد بن عثمان وطبقتہما بدمشق وابا الیمان ویحیی الوحاظی وطبقتہما بحمص وسعید ابن ابی مریم وطبقتہ بمصر وخلقا بالنواحی والثغور وتردد فی الرحلۃ زمانا قال ابنہ سمعت ابی یقول اول سنۃ خرجت فی طلب الحدیث اقمت سبع سنین احصیت ما مشیت علی قدمی زیادۃ علی الف فرسخ ثم ترکت العدد بعد ذلک وخرجت من البحرین الی مصر ماشیا ثم الی الرملۃ ثم الی دمشق ثم الی انطاکیۃ ثم الی طرسوس ثم رجعت الی حمص ثم منہا الی الرقۃ ثم رکبت الی العراق کل ھذا وانا ابن عشرین سنۃ حدث عنہ من شیوخہ الصفار ویونس بن عبد الاعلی وعبدۃ بن سلیمان المروزی والربیع بن سلیمان المرادی ومن اقرانہ ابو زرعۃ الرازی والدمشقی ومن اصحاب السنن ابو داود والنسائی وقیل ان البخاری وابن ماجۃ رویا عنہ ولم یثبت ذلک وروی عنہ ایضا ابو بکر بن ابی الدنیا وابن صاعد وابو عوانۃ والقاضی المحاملی وابو الحسن علی بن ابراھیم القطان صاحب ابن ماجۃ وخلق کثیر قال عبد الرحمن بن ابی حاتم قال موسی بن اسحق القاضی ما رأیت احفظ من ذلک وقال احمد بن سلمۃ الحافظ ما رأیت بعد اسحق بن راہویہ ومحمد بن یحیی احفظ للحدیث من ابی حاتم ولا اعلم بمعانیہ وقال ابن ابی حاتم سمعت یونس بن عبد الاعلی یقول ابو زرعۃ وابو حاتم اماما خراسان بقاؤھما صلاح للمسلمین وقال ابن ابی حاتم سمعت ابی یقول قلت علی باب ابی الولید الطیالسی من اغرب علی حدیثا صحیحا فلہ درھم وکان ثم خلق ابو زرعۃ فمن دونہ وانما کان مرادی ان یلقی علی ما لم اسمع بہ فیقولون ھو عند فلان فاذھب

مدح ابوحاتم که حدیث تشبیه روایت کرده

یا سمعه فلم یتهیأ لاحد ان یغرب علی حدیثا وسمعت ابی یقول کان محمد بن یزید الاسفاطی قد ولع بالتفسیر وبحفظه فقال یوما ما تحفظون فی قوله تعالی فنقبوا فی البلاد فسکتوا فقلت ثنا ابو صالح عن معویة بن صالح عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس قال ضربوا فی البلاد وسمعت ابی یقول قدم محمد بن یحیی النیسابوری الری فالقیت علیه ثلثة عشر حدیثا من حدیث الزهری فلم یعرف منها الا ثلثة احادیث قال شیخنا الذهبی انما القی علیه من حدیث الزهری لان محمدا کان الیه المنتهی فی معرفة حدیث الزهری قد جمعه وصنفه وتتبعه حتی کان یقال له الزهری لی ان قال السبکی وقال ابو محمد الایادی یرثی ابا حاتم من قصیدة ❊ انفسی مالک لا تجزعینا ❊ وعینی مالک لا تدمعینا ❊ الم تسمعی بکسف العلوم فی شهر شعبان محقا مبینا ❊ الم تسمعی خبر المرتضی ❊ ابی حاتم اعلم العالمینا ❊ توفی ابو حاتم الرازی فی شعبان سنة سبع وسبعین ومائتین وله اثنتان وثمانون سنة ❊ ابو محمد عبد الله بن اسعد یمنی یافعی در مرآة الجنان گفته سنة سبع وسبعین ومائتین فیها توفی حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلی الرازی فی شعبان وکان بارع الحفظ واسع الرحلة من اوعیة العلم جاریا فی مضمار البخاری وابی زرعة الرازی ❊ و ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی ابو حاتم الرازی احد الحفاظ من الحادیة عشر مات سنة سبع وسبعین ❊ و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر

۱ مدائح ابی حاتم رازی از مرآة الجنان

۲ مدح ابی حاتم رازی از تقریب التهذیب

۳ مدائح ابی حاتم رازی از طبقات الحفاظ

بن داود الحنظلی الرازی احد الائمة الحفاظ روی عن احمد و آدم ابی ایاس و ابن خیثمة و قتیبة و خلق و عنه ابو داود و النسائی و ابن ماجة و آخرون قال الخطیب کان احد الائمة الحفاظ الاثبات مشہورا بالعلم مذکورا بالفضل و ثقه النسائی و غیره و قال ابن یونس قدم مصر قدیما و کتب بها و کتب عنه مات بالری سنة خمس و قیل سنة سبع و سبعین و مائتین

وجہ چہارم از وجوہ ابطال نفی و انکار حدیث تشبیہ آنست کہ ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهینی المعروف بابن شاہین آنرا روایت کرده چنانچہ در کتاب السنة کہ از جملہ تصانیف ممدوحہ نغیده او ست و تصنیفات مثل تصنیف سائر تصانیف او حسب افاده علامہ سیوطی برکت ماثور و ثہ از معجزه لیلة الاسرا و کرامت لیلة القدر واقع شده کما سیظهر عن قریب گفته ثنا محمد بن الحسین بن حمید بن الربیع ثنا محمد بن عمران بن حجاج ثنا عبید الله بن موسی عن ابی راشد یعنی الحبرانی عن ابی هرون العبدی عن ابی سعید الخدری قال کنا حول النبی صلی الله علیه و سلم فاقبل علی بن ابی طالب فادام رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر الیه ثم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمه و الی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی هذا انتهی فالحمد لله رب العالمین حیث شاهت بروایة ابن شاهین وجوه المنکرین و هدمت عارض المکابرین و سکنت قعاقع المتابرین علی التوهین و التهجین و ظهر الحق الابلج المبین و لم یبق مجال لنفاق جحود المخاطب الفطین و لا مساغ لرواج تسویل هذا الفاضل الرزین و ابن شاهین از اجلہ اساطین و اکابر ثقات محدثین معتبرین و اعاظم مفسرین

حدیث تشبیہ بروایت ابن شاہین

مدائح ابن شاہین

معتمدین و افاخم حذاق بکثرین و اماثل حفاظ معروفین و نبلای کملای مشہورین ست و مدائح غزیرہ و محامد وفیرہ او از انساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و اسماء رجال مسند ابی حنیفہ محمد بن محمود الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد الجزری و عبر فی خبر من غبر محمد بن احمد الذہبی و مرآۃ الجنان ابو محمد عبداللہ بن اسعد الیافعی و طبقات الحفاظ و منتہی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداودی المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیار بکری و شرح مواہب لدنیہ محمد بن عبدالباقی الزرقانی و رسالہ اسانید محمد بن محمد الامیر و جنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاہر و باہر ست و در باب کثرت تصانیف و تعدد توالیف بر جمیع ائمہ و جہابذہ سنیہ متقدمین و متاخرین سابق و در حیازت خصل سبق درین فضیلت جمیلہ و مکرمت جلیلہ بر کل ماہرین و بارعین این حضرات فائق ست تا آنکہ ائمہ قوم این کثرت تصانیف او را کہ بوصف افادہ آن موصوف می سازند از قبیل کرامت طی زمان مثل کرامت و معجزہ طی مکان می دانند و گمان می برند کہ این کرامت او را بوراثت از لیلۃ الاسراء و لیلۃ القدر بہم رسیدہ و در زن بدادی کہ با وجود این بزرگ تصانیف مفیدہ در اشاعت سنت نوشتہ بہزار و ہفت و بست قنطار رسیدہ و بہمین سبب منتہای کثرت تصانیف برای ابن شاہین بالخصوص ثابت می سازند و دیگری را از اساطین و ائمہ خود این شرف عظیم و مجد فخیم نمی نوازند ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در تاریخ کامل در وقائع ۳۸۵ھ سنۃ خمس و ثمانین و ثلاثمائۃ گفتہ فی ہذہ السنۃ فی ذی الحجۃ

تاریخ ابن شاہین

توفی ابو حفص عمر بن احمد بن محمد بن ایوب المعروف بابن شاهین الواعظ
مولده فی صفر سنة سبع وتسعین ومائتین وکان مکثرا من الحدیث
ثقة و ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته

تاریخ ابن شاہین از مرآۃ الجنان یافعی

فی السنة المذکورة الحافظ المفسر الواعظ صاحب التصانیف ابو حفص بن
شاهین عمر بن احمد البغدادی قال الحسین بن المهتدی بالله قال ابن شاهین
صنفت ثلثمائة وثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء والمسند
الف وثلثمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزء وقال ابن ابی الفوارس
ابن شاهین ثقة مامون جمع وصنف ما لم یصنفه احد و شمس الدین محمد
بن محمد الجزری الشافعی در طبقات القراء گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین

تاریخ ابن شاہین از طبقات القراء جزری

ابو حفص البغدادی الواعظ الحافظ المفسر ولد سنة سبع وسبعین
ومائتین روی الحروف عن ابی بکر بن ابی داود وعلی بکر بن مجاهد وابی بکر
النقاش واحمد بن مسعود الزهری بمصر روی القراءة عنه الحسین بن علی
الطناجیری کان اماما کبیرا ثقة مشهورا له توالیف فی السنة وغیرها
مفیدة وتوفی فی الیوم الثانی من یوم النحر سنة خمس وثمانین وثلثمائة
و ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه گفته عمر بن احمد بن عثمان

تاریخ ابن شاہین از رجال مسند ابی حنیفہ

بن احمد بن احمد بن محمد بن ایوب ابو حفص الواعظ المعروف بابن شاهین
قال الخطیب فی تاریخه سمع شعیب بن محمد الزراع وابا جنب البرتی
ومحمد بن محمد بن المغلس روی عنه العتیقی والشیخ الجوهری وخلق کثیر
قال ابن شاهین ولدت سنة سبع وتسعین ومائتین واول ما کتبت

سنة ثمان و ثلثمائة وصنف ثلثين مصنفا احدها التفسير الف جزء والمسند الف و خمسمائة جزء وقال سمعت ابن ابی الساجی القاضی يقول سمعت من ابن شاهين شيئا كثيرا و كان يقول يوما حسبت ما اشتريت به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قال الداودی كنت اشتری الحبر اربعة ارطال بدرهم قال و مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب ما اناما حكاه بشئ توفی سنة خمس و ثمانين و ثلثمائة وعلامہ نحریر صاحب فضائل بارعہ مجدد دین سنیہ در مائۂ تاسعہ جلال الدین سیوطی در رسالہ منتہی العقول کہ در کتب وقفیہ جناب والد ماجد علامہ احلہ اللہ دار الکرامہ موجود ست گفتہ منتهى الامم هذه الامة المحمدية علماءها كانبياء بنى اسرائيل وكفى منهم الخلفاء الاربعة وهم ابوبكر و عمر و عثمان و على و عمر بن عبد العزيز رضى الله عنهم والائمة الاربعة الذين اخترعوا العلوم كاختراع على علم النحو والخليل العروض والشافعى اصول الفقه والجرجانى المعانى والبيان منتهى الحفظ لابن جرير الطبرى ودرايته فى علم التفسير كان يحفظ كتبا احمال ثمانين بعيرا وحفظ ابن الانبارى فى كل جمعة الف كراس و حفظ ثلثمائة الف بيت من الشعر استشهادا للنحو وكان الشافعى يحفظ من مرة او نظرة وابن سينا الحكيم حفظ القرآن فى ليلة واحدة وابو زرعة كان يحفظ الف الف حديث والكل من بحر محفوظ احمد بن حنبل والبخارى حفظ عشرة اى مائة الف حديث ومسلم وحسين محمد الديار بكری در شہ ۳۸۵ خمس و ثمانين و ثلثمائة در تاریخ خمیس گفتہ الحافظ ابو حفص عمر بن احمد بن شاهين البغدادى الحافظ المفسر صاحب التاليف و من كتبه التفسير

مآثر ابن شاہین

ابن شاہین نے پانچ کتب تصنیف کی ہیں اول التفسیر دوم المسند سوم التاریخ ... [illegible]

شاہ عبد العزیز ... ابن شاہین ...

[illegible]

ابن شاہین

ص۱۲۳ باب وفاۃ امہ صلعم من المقصد الاول

الف جزء والمسند الف وثلثمائۃ جزء وقسطلانی در مواہب لدنیہ گفتہ وقد روی ان
امنۃ امنت بہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہا فروی الطبری بسندہ عن عائشۃ
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون کئیبا حزینا فاقام بہ ما شاء اللہ عز وجل
ثم رجع مسرورا وقال سالت ربی فاحیی لی امی فامنت بی ثم ردہا ورواہ
ابو حفص بن شاہین فی کتاب الناسخ والمنسوخ لہ ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی

ص ۱۰۱/۱۶۵ من اول

المالکی در شرح مواہب لدنیہ گفتہ ورواہ ای حدیث عائشۃ ہذا بنحوہ ابو
حفص بن شاہین الحافظ الکبیر الامام المفید عمر بن احمد بن عثمان
البغدادی الثقۃ المامون سنۃ ثلثمائۃ وثلثین مصنفاتہ منہا التفسیر
الکبیر الف جزء والمسند الف جزء وثلثمائۃ جزء مات فی ذی الحجۃ سنۃ
خمس وثمانین وثلثمائۃ فی کتاب الناسخ والمنسوخ لہ بعد ان اورد قبلہ
حدیث الزیارۃ والنہی عن الاستغفار وجعلہ منسوخا وروی بعدہ ہذا
الحدیث فقال حدثنا محمد بن الحسین بن زیاد مولی الانصار حدثنا
احمد بن یحیی الحضرمی بمکۃ حدثنا ابو غزیۃ محمد بن یحیی الزہری حدثنا
عبد الوہاب بن موسی الزہری عن عبد الرحمن بن ابی الزناد عن ہشام
بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الی
الحجون کئیبا حزینا فاقام بہ ما شاء اللہ عز وجل ثم رجع مسرورا
فقلت یا رسول اللہ نزلت الی الحجون کئیبا حزینا فاقمت بہ ما شاء اللہ
ثم رجعت مسرورا قال سالت اللہ ربی فاحیی امی فامنت بی ثم ردہا
ہذا لفظ ابن شاہین کما فی کتب السیوطی وغیرہا ومحمد بن محمد الامیر در رسالہ

مراد ابن شاہین

اسانید خود گفتہ اما تالیف ابن شاہین فمن طریق ابن حجر عن ابی محمد عبداللہ بن محمد بن محمود البعلی عن سالبی عبداللہ محمد بن ابراہیم بن المظفر الحسینی عن شمس الدین ابی الفرج بن ابی عمر عن ابی الیمن الکندی عن ابی محمد عبداللہ بن عمر بن احمد بن شاہین عن ابیہ ابی حفص عمر بن شاہین البغدادی المتوفی سنۃ (۳۸۵ھ) قال السیوطی فی منتہی العقول ما نصہ منتہی التصانیف فی الکثرۃ لابن شاہین صنف ثلاثمائۃ وثلثین مصنفا منہا التفسیر الف جزء والمسند خمسۃ عشر مائۃ والتاریخ خمسون مجلدات ومداد التصانیف الف قنطار وثمانمائۃ قنطار وسبعۃ وسبعون قنطارا قال السیوطی ہذا من کرامات طی الزمان کالمکان من روایۃ الاسماء ولیلۃ القدر ومولوی صدیق حسن خان در کتاب الجنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ گفتہ فصل لم یختم الاجتہاد المطلق علی الائمۃ الاربعۃ رح بل وجد بعدہم ایضا من بلغ رتبۃ الاجتہاد بالاطلاق عند السیوطی والرازی والیافعی والذہبی والنسائی وابن حبان وابی مصعب وقتیبۃ بن سعید وقتادۃ وابن خلکان وابن طرازی والخطیب وابی زرعۃ والعراقی والسبکی والطبری وداود الظاہری وابی ثور واللقانی المالکی والشعرانی وعلی الخواص والشیخ الجیلانی وابن العربی والفقیہ بن زیاد الشافعی والامام محمد بن علی الشوکانی رح وغیرہم من العلماء کما تدل علیہ کتبہم وانک لو جہرت بما فی قلبک ولم تخف فی اللہ لومۃ لائم لقلت ان ہولاء العلماء من اتباع الائمۃ الذین یثبتون مذاہبہم بانواع

مدائح ابن شاہین

من الاقیسة والاجتہادات کلہم مجتہدون کالائمة الاربعة وامثالہم ویؤید ذلک ماقال محمد بن مالک فیما نقل عنه الشعرانی انه اذا کانت العلوم منحا الٰہیة واختصاصات لدنیة فلا بدع ان یدخر الله لبعض المتاخرین مالم یطلع علیه احد من المتقدمین انتہی ولا شک ان العلوم والفنون المتداولة کانت ناقصة فی ذلک الزمان بالنسبة الی کمالہا الیوم لاجتماع ہذہ التالیفات الغیر المحصورة والتحقیقات الغیر المعدودة التی لم تکن فی عہدہم فلا بد ان یکون علم المتاخر اوسع من علم المتقدم ویکون الاجتہاد فی ہذا الزمان ایسر منه فی ذلک الزمان کما صرح به جماعة من اہل العلم حتی ادعی بعض الاکابر من الحنفیة ان ثلث علمه جمیع علم الشافعی قال ابن الامیر رح وانما لم یدعوا ذلک لان المطلوب ہو الاجتہاد وقد فعلوہ لا دعواہ بلسانه فلا حاجة الیه مع ان فی ادعائه الیوم فسادا عظیما من حیث ان المتعصبین لا یدعونه ولو کان ملاقوته فلذلک ترکه کثیر ممن بلغ رتبة الاجتہاد ولم یعدوا انفسہم من المجتہدین بل انتسبوا الی الائمة وتزیوا بزی المقلدین ولکن من لم یرہب من ان یلقی علیه الدہر دوائرہ او یجر علیه شرا شرہ جہر به وادعاہ فمنہم ابو ثور کان اماما مجتہدا مستقلا قال النووی فی تہذیب الاسماء ہو صاحب مذہب مستقل وقال الیافعی فی مرآة الجنان انه احد الاعلام برع فی العلم ولم یقلد احدا وقال الذہبی ہو الامام المجتہد المستقل وفی اسماء الفقہاء کان اولا علی مذہب ابی حنیفة ثم انتقل الی مذہب الشافعی ثم بلغ درجة الاجتہاد المستقل وشاع مذہبه

مرح ابن شاہین

وکثر اتباعه وکان جنید البغدادی وکان علی مذهبه وکان اتباعه الی القرن الخامس ومنهم محمد بن اسمعیل البخاری عده الرملی وغیره مجتهدا مستقلا وماذکروه فی اوصافه یدل علی استقلاله ومنهم داود الظاهری ذکره اللقانی فی شرح الجوهرة من المجتهدین المستقلین وعده العینی فی شرح البخاری من اصحاب المذاهب المتبوعة قال القاضی ابن خلکان انه کان صاحب مذهب مستقل وتبعه جمع کثیر یعرفون بالظاهریة ونحوه فی تاریخ الیافعی وذکره ابو اسحاق الشیرازی فی طبقاته من الائمة المتبوعین فی الفروع ومنهم ابن المنذر الحافظ النیسابوری کان علامة مجتهدا لا یقلد احدا وکان غایته فی معرفة الاختلاف والدلیل واحتاج الی کتبه الموافق والمخالف ومنهم الحسن بن سعد الحافظ الکبیر کان علامة مجتهدا لا یقلد احدا ویمیل الی اقوال الشافعی ومنهم عبدالله بن وهب الفهری کان ثقة حجة حافظا مجتهدا لا یقلد احدا ومنهم بقی بن مخلد القرطبی صاحب التفسیر کان اماما علما قدوة مجتهدا لا یقلد احدا تعصبوا علیه لاظهاره مذهب اهل الاثر فدفع عنه امیر الاندلس محمد بن عبدالرحمن المروانی واستنسخ کتبه وقال لبقی انشر علمک قال بقی لقد غرست للمسلمین غرسا بالاندلس لا یقلع الا بخروج الدجال ومنهم قاسم بن محمد بن سیار مصنف کتاب الایضاح فی الرد علی المقلدین کان بارعا فی الفقه اماما مجتهدا لا یقلد احدا وکان مذهبه الحجة والنظر ویمیل الی مذهب الشافعی ولم یکن بالاندلس مثله فی حسن النظر

ابن شاهین

والبصر کذا فی تذکرة الحفاظ و منهم الامام المفید الکبیر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد البغدادی الواعظ المعروف بابن شاهین قال ابن ماکولا وغیره ثقة مامون صنف ثلثمائة مصنف کان لا یعرف الفقه وکان اذا ذکر له مذهب یقول انا محمدی المذهب مات سنة خمس و ثمانین و ثلثمائة و منهم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال ابن خلکان کان من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابن طرازی علی مذهبه و قال الیافعی کان مجتهدا لا یقلد احدا قال السیوطی بلغ رتبة الاجتهاد و دوّن لنفسه مذهبا مستقلا وله اتباع قلدوه و افتوا بمذهبه یسمون الجریریة

از ملاحظه این عبارت ظاهرست که ابن شاهین صاحب اجتهاد مطلق بوده و مثل دیگر اکابر اساطین و اجله ائمه دین یعنی ابو ثور و بخاری و داود ظاهری و ابن المنذر و حسن بن سعید و عبد الله بن وهب فهری و بقی بن مخلد و قاسم بن محمد بن سیار و محمد بن جریر طبری بوده و در اظهار حیازت این فضیلت جمیله و مرتبت جلیله از لوم لائمین و عذل عاذلین خوفی و در دل جسارت منزل نیاورده و او امام مفید کبیر و محدث عراق و ثقه و مامون ست و اجتهاد او از ارشاد او که می فرمود که من محمدی المذهب ام ثابت ست یعنی تابع احادیث و آثار مرویه از سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار و معرض از اختیار عار تقلید و اتباع

ترجمۂ ابن شاہین

نسبت شاہینی

فقہاء سنیہ عالی فخار بوده و عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان لجبلی بن محمد بن ایوب بن ازداد بن سراج بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین وکان اصله من مروالرود ونسب الی جده لامه احمد بن محمد بن یوسف بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان ثقة صدوق مکثرا من الحدیث له رحلة الی العراقین و الحجاز سمع ابا القاسم البغوی و ابا حبیب البرتی و ابا بکر بن ابی داؤد و ابا بکر بن ابی داود و ابا عبد الله بن عمر و طبقتهم روی عنه ابنه عبید الله و هلال بن محمد الحفار و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم الازهری و ابو محمد الخلال و عبد العزیز الازجی و ابو القاسم التنوخی و ابو محمد الجوهری و آخر من حدث عنه القاضی ابو الحسین بن المهتدی بالله الهاشمی قال کتبت الحدیث و انا ابن احد عشر سنة و کانت ولادته فی صفر سنة سبع و تسعین و مائتین قال و اول سماعی فی سنة ثمان و ثلثمائة و صنف ثلثمائة مصنف و ثلاثین مصنفا احدها التفسیر الکبیر الف جزء و المسند الف و خمسمائة جزء و التاریخ مائة و خمسون جزءا و الزهد مائة جزء و اول ما حدث بالبصرة سنة اثنتین و ثلاثین و ثلاثمائة و قال کتبت باربعمائة رطل حبر و قال حسبت ما اشتریت به الحبر الی هذا الوقت فکان سبعمائة درهم قال الراوی و هو ابو بکر محمد بن بن عمر الداودی کنا نشتری الحبر اربعة ارطال بدرهم قال قد

تاریخ ابن شاهین

مکث ابن شاهین بعد ذلک یکتب زمانا وکان لحانا لا یعرف من الفقه
قلیلا ولا کثیرا ومات فی ذی الحجة سنة خمس وثمانین وثلثمائه انتهی ما فی
الانساب ولا یخفی ان ما فی هذه العبارة وغیرها مما سیاتی من عدم
معرفة ابن شاهین للفقه انما المراد به عدم معرفة فقه ابی حنیفة
والشافعی وامثالهما لا عدم معرفة فقه الحدیث فلا عائبة فیه وکیف
یظن عدم معرفة فقه الحدیث بمثل هذا المحدث الجلیل ویدل علی
ما قلنا قوله انا محمدی المذهب کما سبق نقله بل هو صاحب الاجتهاد
المطلق کما صرح به الفاضل المعاصر فی الاسوة الحسنة واما کونه لحانا
فلیس ذلک طعنا فی وثوقه واعتماده وعظمة شانه فان اللحن فی المحاورات
کثیرا ما یتعمده العلماء بل ربما استنکروا التکلم علی طریقة النحو اذا کان
مخالفا للشائع المتداول علی لسان العامة قال الیافعی فی مراة الجنان ترجمة
الفراء قال قطرب دخل الفراء علی الرشید فتکلم بکلام لحن فیه مرات فقال
جعفر بن یحیی البرمکی انه قد لحن یا امیر المومنین فقال الرشید اتلحن
فقال الفراء یا امیر المومنین ان طبائع اهل البدو الاعراب وطباع اهل
الحضر اللحن فاذا تحفظت لم الحن واذا رجعت الی الطبع لحنت فاستحسن
الرشید قوله قلت وایضا فان عادة المنتهین فی النحو لا یتشدقون بالمحافظة
علی اعراب کل کلمة عند کل احد بل قد یتکلمون بالکلام الملحون تعمدا
علی جاری عادة الناس وانما یبالغ فی التحرز والتحفظ عن اللحن فی
سائر الاحوال المبتدؤن اظهارا لمعرفتهم بالنحو وکذلک یکثرون

قال الیافعی فی مراة الجنان ان عادة المنتهین فی النحو لا یتشدقون بالمحافظة علی اعراب کل کلمة عند کل احد بل قد یتکلمون بالکلام الملحون تعمدا علی جاری عادة الناس

مدائح ابن شاہین

البحث والتكلم عاهم مترسمون به من بعض فنون العلم ويضرب لهم
في ذلك مثل فيقال الاناء اذا كان ملآن كان عند حمله ساكنا واذا
كان ناقصا اضطرب و تخضخض ما فيه و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد
الذهبي در عبر في خبر من غبر در سنه خمس و ثمانين و ثلثمائة گفته ابو حفص بن
شاهين عمر بن احمد بن عثمن البغدادي الواعظ المفسر الحافظ صاحب التصانيف
واحد اوعية العلم توفي بعد الدار قطني بشهر و كان اكبر من الدار قطني
بتسع سنين فسمع من الباغندي و محمد بن محمد بن سليمان الكبار و رحل الى الشام
والبصرة و فارس قال ابو الحسين بن المهتدي بالله قال لنا ابن شاهين
صنفت ثلثمائة و ثلثين تصنيفا منها التفسير الكبير الف جزء و المسند
الف و ثلثمائة جزء والتاريخ مائة و خمسون جزءا قال ابن ابي الفوارس
ابن شاهين ثقة مامون جمع و صنف ما لم يصنفه احد و قال محمد بن
عمر الداودي كان ثقة لحانا و كان لا يعرف الفقه و يقول انا محمدي
المذهب و جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي در طبقات الحفاظ گفته
ابن شاهين الحافظ الامام المفيد الكبير محدث العراق ابو حفص
عمر بن احمد بن عثمان البغدادي صاحب الترغيب والتفسير الكبير
الف جزء والمسند الف و ثلثمائة جزء والتاريخ والزهد وغير ذلك سمع
الباغندي والبغوي و منه الماليني والبرقاني وجمع الابواب والشيوخ
و صنف ثلثمائة و ثلثين مصنفا قال ابن ماكولا و غيره ثقة مامون
صنف ما لم يصنفه احد الا انه كان لحانا و لا يعرف الفقه مات

ص ۱۸۰ / ۴۳۵
مدائح ابن شاہین از عبر ذہبی

ص
الطبقة الثانية عشر
مدائح ابن شاہین از طبقات الحفاظ سیوطی

ترجمه ابن شاهین

في ذي الحجة سنة و شمس الدين محمد بن علي الداودي المالكي تلميذ سيوطي در طبقات المفسرين گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهين الامام الحافظ المفيد الواعظ محدث العراق ابو حفص البغدادي صاحب الترغيب والتفسير الكبير الف جزء والمسند الف وثلاثمائة جزء والتاريخ والزهد مائة جزء وغير ذلك ولد سنة سبع وسبعين ومائتين وروى الحروف عن ابي بكر بن ابي داود وابي بكر بن مجاهد وابي بكر النقاش واحمد بن مسعود الزهري بمصر سمع الباغندي والبغوي ومنه المالينى والبرقاني وجمع الابواب والشيوخ وصنف ثلثمائة وثلثين مصنفا قال ابن ماكولا وغيره ثقة مامون صنف ما لم يصنفه احد الا انه لحان ولا يعرف الفقه روى القرآن عنه الحسين بن علي الطناجيري مات في ذي الحجة سنة خمس وسبعين وثلثمائة ذكره شيخنا في طبقات الحفاظ نهايت متحيرم كه آيا اوليای مخاطب وحيد بعد سماع روايت ابن شاهين و ادراك فضائل محيّره و مناقب مبهره آن شيخ الاساطين چاره و ناچار اعتراف بمزيد صدق و ديانت و ورع و امانت و نهايت است بازي و مجانبت از سقيفه سازي و آتش اندازي و حيله بازي مخاطب بازي مي نمايند يا آنكه دست از تسنن بر داشته بغرض سراسر علو و مضض تصديق و تائيد تصوف و تسديد آن تحرير حين خرق عادت و كرامت ابن شاهين با جلالت را ستدل بخرق و نزق و ملامت مي سازند و حضرت او را الاعرج منتهاي كثرت تصنيف بمنتهاي غفلت و ذهول سخيف مي اندازند فنعوذ بالله من الحور بعد الكور ومن الانهماك في الحيف والجور والايغال في تهامة العسف البعيد الغور

والا یضلع فی سباسب التهمه والتعنت الذی طوره وراء کل طور ؛ وجه پنجم

از وجوه رد و ابطال توهین عوم چهین مخاطب فطین آنکه ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن

حمدان بن بطه العکبری الحنبلی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف

الکنجی الشافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب که بعنایت منعم خلاق

نسخه آن در سفر عراق بدست عبد مشتاق افتاده و از آن بسیاری از احادیث

انتخاب کردم و درین زمان میمنت اقتران نسخه آن از سر من رای بعض اجله

مروجین آثار اهل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیة والثنا نویسانیده فرستادند

و منت عظیم برین حقیر نهادند گفته الباب الثالث والعشرون فی تشبیه النبی صلی الله

علیه وسلم علی بن ابی طالب بآدم علیه السلام فی علمه انه مثله بنوح فی حکمته

ومثله بابراهیم خلیل الرحمن فی حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقیر البغدادی

بدمشق سنة اربع وثلثین وستمائة عن المبارک بن الحسن الشهرزوری

اخبرنا ابو القاسم بن البسری اخبرنا ابو عبدالله العکبری اخبرنا ابو ذر

احمد بن محمد الباغندی حدثنا ابی عن مسعر بن یحیی النهدی حدثنا شریک

عن ابن اسحق عن ابیه عن ابن عباس قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی حکمته والی ابراهیم فی حلمه

فلینظر الی علی بن ابی طالب انتهی فثبت بروایة ابن بطة بتة ان الانکار والجحود

ناش من قلة الحیاء وعدم الخفر المحمود وان هذا الصنیع الفظیع

من غرائب الدهر وعجائب الشرع زمعدود وان نفی کون هذا الحدیث

من روایات السنیة کذب بلیس لشنا عنه حد محدود فلا عجب ع

ما جاء فی علی من اعطایه اذا قیل علی ما قال

بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

علیه الا المتوغل فی الجلع الجحود والمتعصب المتحامل الشاحی العنود
والمکابر المجادل الضاغن الکنود و مخفی نماند که ابن بطه از اکابر محدثین مشهورین
واجله فقهاء محققین و مهره حذاق سابقین و افاخم زهاد و اعاظم عباد بارعین است
و تصانیف او را ائمه قوم بحسن و افاده موصوف می سازند و کرامت استجابت
دعوت برای او ثابت می سازند ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی
در کتاب الانساب بنسبت بطی گفته ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان
بن بطة العکبری البطی من اهل عکبرا کان اماما فاضلا عالما بالحدیث
وفقهه اکثر من الحدیث وسمع جماعة من اهل العراق وکان من فقهاء
الحنابلة صنف التصانیف الحسنة المفیدة حدث عن ابی القسم البغوی
وابی محمد بن صاعد وابی بکر عبد الله بن زیاد النیسابوری وابی طالب
احمد بن نصر الحافظ وابی ذر بن الباغندی وجماعة کثیرة من العراقیین
والغرباء وسافر الکثیر الی الشام والبصرة وغیرهما من البلاد روی
عنه ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس الحافظ وابو علی الحسن بن شهاب
العکبری وعبد العزیز بن علی الازجی وابراهیم بن عمر البرمکی وجماعة
سواهم من اهل بلده والغرباء وحکی انه لما رجع من الرحلة لزم
بیته اربعین سنة فلم یر یوما فی سوق ولا رئی مفطرا الا فی یوم
الاضحی والفطر وکان امارا بالمعروف ولم یبلغه خبر منکر الا غیره
وتکلم ابو الحسن الدارقطنی فی سماعه کتاب السنن لرجاء بن المرجا فان
ابن بطة کان یرویها عن حفص بن عمر الاردبیلی وحکی ابن حفص ان اباه

لم یسمع من جاء شیا وکان یصغر عن السماع عنه وتکلموا فی روایته عن ابی القسم البغوی المعجم ایضا ومات بعکبرا فی المحرم سنة سبع وثمانین وثلثمائة ودفن یوم عاشورا **قلت** وزرت قبره بعکبرا

ونیز سمعانی در انساب در نسبت حنبلی گفته واشتهر بهذه النسبة جماعة منهم ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری الحنبلی من اهل عکبرا صنف التصانیف وکان فاضلاً زاهداً حدث عن ابی القسم البغوی وابی بکر بن ابی داود وروی عنه ابو محمد الحسن بن علی الجوهری وابو اسحق ابراهیم بن احمد البرمکی وغیرهما زرت قبره بعکبرا

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان العکبری المعروف بابن بطة ذکره فی نسبة البطی وقال بفتح الباء الموحدة والطاء المشددة المکسورة هذه النسبة الی بطة وهو لقب لبعض اجداد المنتسب الیه وهو ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری البطی من اهل عکبرا کان اماماً فاضلاً عالماً بالحدیث وفقهه اکثر من الحدیث وسمع جماعة من اهل العراق وکان من فقهاء الحنابلة صنف التصانیف الحسنة المفیدة حدث عن ابی القسم البغوی وابی محمد بن صاعد وابی بکر عبد الله بن زیاد النیسابوری وابی طالب احمد بن نصر الحافظ وابی ذر بن الباغندی وجماعة کثیرة من العراقیین والغرباء وسافر الکثیر الی البصرة والشام وغیرهما من البلاد روی

ماخذ ابن بطه عکبری

ماخذ ابن بطه از انساب سمعانی

ماخذ ابن بطه از تراجم الحفاظ بدخشانی
ص ۲۱۵/۲
حرف العین

حال ابن بطہ عکبری

عنه ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس الحافظ و ابو علی الحسن بن شہاب العکبری و عبد العزیز بن علی الازجی و ابراهیم بن عمر البرمکی و جماعة سواهم من اهل بلده و الغرباء و حکی انه لما رجع من الرحلة لزم بیته اربعین سنة فلم یر یوماً منها فی سوق ولا رئی مفطراً الا فی یوم الاضحی و الفطر و کان اماراً بالمعروف و لم یبلغه خبر منکر الا غیره و تکلم ابو الحسن الدارقطنی فی سماعه کتاب السنن لرجاء بن مرجا فان ابن بطة کان یرویها عن حفص بن عمر الاردبیلی و حکی ابن حفص ان اباه لم یسمع من رجاء شیئاً و کان یصغر عنه و تکلموا فی روایته عن ابی القاسم البغوی المعجم ایضاً و مات بعکبرا فی المحرم سنة سبع و ثمانین و ثلثمائة و دفن یوم عاشوراء **قلت** زرت قبره بعکبرا انتهی کلامه فی نسبة البطی ثم اعاد ذکره فی نسبة الحنبلی و قد حقیقها فی ترجمة الامام احمد بن محمد بن حنبل فقال و اشتهر بهذه النسبة جماعة منهم ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری الحنبلی من اهل عکبرا صنف التصانیف و کان فاضلاً زاهداً حدث عن ابی القاسم البغوی و ابی بکر بن ابی داود و روی عنه ابو محمد الحسن بن علی الجوهری و ابو اسحق ابراهیم بن احمد البرمکی و غیرهما انتهی **قلت** ذکره ابن ناصر الدین فی طبقات الحفاظ و لم یذکره الذهبی و علاوه برین مناقب و مفاخر و محامد و مآثر ابن بطه که امام فاضل و عالم بالحدیث و فقیه زاهد و صاحب تصانیف حسنه مفیده بهت حضرت او از مشایخ اجازه علامه سیوطی که مجدد سنیه رمانه

مراد اجازه ابن بطه عکبری

تاسعه است می باشد چنانچه سیوطی در رساله زاد المسیر فی الفهرست الصغیر که نسخه آن در کتب خانهٔ جناب والد ماجد اعلی الله مقامه فی دار الکرامة موجودست گفته

ص ۲۴

مختصر الجزء انبانی به قاضی الحنابلة عز الدین ابراهیم بن نصر الله الکنانی وابن خالة الشهاب احمد بن الجمال عبد الله الحنبلی والبدر محمد بن شیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و ابو بکر بن علی بن موسی الحادی المکی والکمال محمد بن عبد الرحمن القلیوبی کلهم عن ابی بکر بن الحسین المراغی عن ابی العباس الحجار عن احمد بن یعقوب المارستانی عن ابی المعالی محمد بن النحاس عن ابی القسم علی بن احمد البسری عن ابی عبد الله عبید الله بن محمد بن حمدان بن بطة اجازة انا المولف سماعا تصانیف ابن بطة بهذا السند الیه اجازة واضح وظاهرست که علامه سیوطی از شایخ اجازه والد مخاطب ناقدست که حضرت او افتخارا و ابتهاجا حمد الهی باتصال سند خود بمشایخ سبعه که سند شان منتهی ست بسیوطی وشیخ زکریا الجامی آرده پس ابن بطه از مشایخ شیخ اجازه والد مخاطب جامع المحامد باشد اما اینکه سیوطی از مشایخ اجازه شیخ والد مخاطب ست پس بیانش آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد الی مهمات الاسناد گفته فصل قد اتصل سندی والحمد لله بسبعة من المشایخ الجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی والشیخ ابراهیم بن حسن الکردی المدنی

والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی المکی والشیخ عبدالله
بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منهم رسالة جمع هو فیها او جمع له
فیها اسانیده المتنوعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجمیع ما فی
منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین
ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی عن ابیه وعن مشایخه الثلثة الذین
سردنا اسماءهم بعد ابیه کلهم عن البابلی واما الشیخ عیسی فناولنی
مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابوطاهر واجازنی بجمیع ما فیه
ابوطاهر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی بجمیع
ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابوطاهر مشافهة عن المصنف مکاتبة
ح واجازنی بجمیع ما فیه ولده محمد حفظه الله عنه ح واجازنی بجمیعه
السید عمر ابن بنت الشیخ عبدالله بن سالم عن جده عنه واما الکردی
فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سماعا علیه ابوطاهر بقراءته علی ابیه المذکور
واما العجیمی فالف الشیخ تاج الدین الدهان رسالة بسط فیها اسانیده
اجازنی بجمیع ما رواه العجیمی ابوطاهر عنه وکان ابوطاهر قاری
درسه واخص تلامذته وقرأ علیه الستة بکمالها ح سمعت
من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل الستة وشیئا من
مسند الدارمی موطا محمد وآثاره واجازنی بسائرها وبجمیع ما تصح
له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رسالة جمع فیها اسانیده اجازنی
بها ابوطاهر عنه ح ناولنیها الشیخ عبدالرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور

واجازنی بها عن ابیه واما البصری فالف ولده الشیخ سالم رسالة اجازنی بها وبجمیع ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت عنه اوائل الکتب ح اجازنی ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بکماله عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم وقرأ علیه شمائل الترمذی بکماله الا احادیث من النساء فانه سمعه منه فصل سند هؤلاء المشایخ السبعة ینتهی الی الامامین الحافظین القدوتین الشهیدین بشیخ الاسلام زین الدین زکریا والشیخ جلال الدین السیوطی اما البابلی فروی عن جماعة منهم السالم السنهوری عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنهم سلیمان بن عبد الدائم البابلی عن الجمال یوسف بن زکریا عن الده الزین زکریا ومنهم الفور علی بن یحیی الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا ومنهم الشیخ محمد حجازی الواعظ عن الغیطی عن الزین زکریا ومنهم البرهان اللقانی عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملی عن والده عن الزین زکریا ومنهم احمد بن عیسی بن جمیل عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی ومنهم ابو بکر بن اسمعیل عن ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی وللبابلی مشایخ کثیرون غیر هؤلاء ینتهون الی هذین الامامین واما الشیخ عیسی فروی عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدین علی بن محمد الاجهوری عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی

تمامی سند مشایخ سبعہ بزین الدین زکریا و جلال الدین سیوطی

ومنہم شہاب الدین احمد بن محمد الشہیر بالخفاجی عن البرہان ابراهیم
بن ابی بکر العلقمی عن الجلال السیوطی ومنہم ابو الحسن علی بن محمد البصری
وھو غیر الاجہوری عن سالم السنہوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام الزین
زکریا ومنہم الشیخ سلطان المزاحی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم
الغیطی عن الزین زکریا واما ابن سلیمان فروی عن جماعۃ منہم شیخ الاسلام
ابو عثمان سعید بن ابراهیم الجزائری عرف بقدورۃ عن ابی عثمان
سعید بن احمد المقری عن الحافظ ابی الحسن علی بن هرون عن ابی زید
عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشہیر بسفیین عن الشیخ الزین زکریا
وهذا اسناد مغربی ومنہم شیخہ المعمر ابو مہدی السجستانی عن المنجور
عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنہم ابو الارشاد علی بن محمد الاجہوری
وقاضی القضاۃ احمد بن محمد الخفاجی کلاھما عن الشمس محمد بن احمد
الرملی عن الشیخ زکریا ومنہم السراج عمر الجامعی والشیخ بدر الدین الکرخی
والشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعا عن الزین زکریا والجلال السیوطی
واما الکردی فعن الشیخ احمد القشاشی روی بالاجازۃ العامۃ عن الشمس
الرملی عن الزین زکریا واکثر اخذہ قراءۃ وسماعا ومشافہۃ علی الشیخ
احمد الشناوی روی عن جماعۃ منہم ابوہ علی بن عبد القدوس عن
الشیخ احمد بن حجر المکی والشیخ عبد الوهاب الشعراوی کلاھما عن الزین
زکریا وعن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری عن والدہ عن الزین زکریا
وعن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والدہ عن الزین زکریا وعن الزین

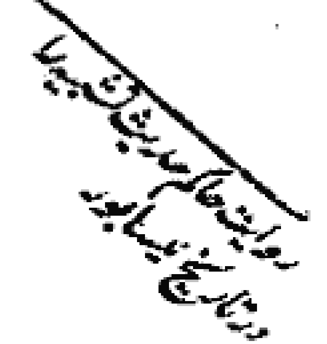
ذکریا بلا واسطة وعن الشیخ حسین لہ یحیی عن الجلال السیوطی و بر
الکردی ایضا عن الشیخ سلطان بن احمد بن سلامة اخذ عن جماعة
منہم الشیخ نور الدین علی الزیادی و شہاب الدین خلیل السبکی
وسالم السنہودی وھو من اقران البابلی واما العجیمی فلہ مشایخ
کثیرون سماہم لی بو طاہر ولنکتف منہا علی اشہرہم منہم
القشاشی عن الشناوی عن عم الدہ عن الشعراوی عن زکریا عن
الشناوی عن الحسن الاجہی عن الجلال السیوطی و منہم البابلی
والشیخ عیسی المغربی والامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری
واما النخلی فروی عن جماعة منہم البابلی و عیسی والکردی و قد
ذکرنا اسانیدہم ومنہم المنصور الطوخی المصری عن الشیخ سلطان
المزاحی و منہم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعة من اہل مکة
وغیرہم واما البصری فمشایخہم مشایخ النخلی واکثر الاخذ عن
البابلی و عیسی و ابن سلیمان و الکردی و قد سردنا اسانیدہم و نیز
شاہ صاحب در رسالہ اصول حدیث گفتہ باید دانست کہ این فقیر این
علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کردہ است
و بعضے کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوٰة و مسوی شرح موطا کہ از
تصانیف ایشانست و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان
قراءة و سماعا بتحقیق و تفتیش اخذ نمودہ و قدری از اوائل صحیح البخاری
نیز بطریق درایت از ایشان شنیدہ و صحیح مسلم و دیگر صحاح ستہ از ایشان

سماع غیر منتظم دارد باین نحو که بحضور ایشان طلبهٔ علم میخواندند و این فقیر هم حاضر
می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکهٔ معتدبها در فهم معانی
احادیث و در ادراک حقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد از ان بنا بر
رسم اجازت از یاران عمدهٔ ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلتی و خواجه محمد امین
ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلتی در سماع و قراءة بر شیخ ابوطاهر
قدس سره و دیگر مشایخ حرمین محترمین شریک و رفیق حضرت ایشان بودند
و حضرت ایشان اول در دیار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری
بخدمت والد بزرگوار خود گزرانیده بطریق درایت اخذ این علم نموده بودند
و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی میرسد و سند حدیث
ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز حضرت والد ماجد فقیر
از حاجی محمد فضل که صاحب السند ایرج یار بودند اجازت حاصل نموده بودند
و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور است اخر حضرت والد ماجد در مدینهٔ
منوره و در مکهٔ معظمه از اجلهٔ مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند
و بیشتر استفادهٔ ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود که
که یگانهٔ عصر خود بودند درین باب رحمة الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان
و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ
ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی
و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن الشیخ محمد بن

ابو الحسن البکری و ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضاً عن الشیخ
عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء کلّهم من اجلّة المشایخ
العارفین باللّه و الشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ
عبد الوهّاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا
الانصاری و الشیخ محمد بن البکری عن والده العارف باللّه ابی الحسن
البکری و هو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذلک الشیخ محمد الرملی عن والده
و عن الزین زکریا و امّا الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن
عمّه جار اللّه بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی و نیز شیخ ابو طاهر
قدس سره از شیخ حسن عجیمی اخذ و استفاده نموده و شیخ عجیمی شاگرد شیخ عیسی
مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد شیخ سالم سنهوری و سالم سنهوری
از شیخ نجم الدین غیطی فرا گرفته و نجم الدین غیطی از شیخ الاسلام زین الدین زکریا
انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسی مغربی بوسائط بسیار از شیخ جلال الدین
سیوطی اخذ کرده و نیز حضرت ابو طاهر از شیخ احمد نخلی که اعلم عصر خود در مکه
بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شهاب الدین
خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیز حضرت
شیخ ابو طاهر از شیخ عبد اللّه بن سالم بصری اخذ نموده اند و ایشان از اقران
شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز شیخ ابو طاهر از
شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجمله هر یک ازین عزیزان بیک دو واسطه
یا سه واسطه بطرق کثیره و شجره ملتفه بشیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین

سیوطی و شمس الدین سخاوی و شیخ عبد الحق سنباطی و سید کمال الدین محمد بن حمزه الحسینی
میر سند و هر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها
دائر و سائر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروفست **وجه ششم** از وجوه
ابطال زعم مخاطب باکمال آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم
الضبی الطهمانی المعروف بالحاکم حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه موفق
بن احمد ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد
العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا
احمد بن حسین البیهقی گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا
اخبرنا ابو عبد الله الحافظ (هو الحاکم) فی التاریخ حدثنا ابو جعفر محمد بن سعید
حدثنا محمد بن مسلم بن وارة حدثنا عبید الله بن موسی العبسی حدثنا
ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی
فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه
فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا
الاسناد والله اعلم فهذا نقل الناقد الحاکم و هو بحمد الله لعروق
الاشتباه والالتباس حاسم و لبنیان الانکار الجالب للخسار هادم و لظهور
المجترئین علی الابطال والادغال قاصم و لحبائل المسولین الخادعین
المماذقین فاصم و لاشراک الملبسین والمدلسین خاذم و لنفاخ المشککین

ص ۳۰۳ / ۵۳ الفصل السابع فی غزارة علمه وانه اقضی الاصحاب



مع تاریخ نیسابور تصنیف حاکم

والمموّهین جازم و مخفی نماند که تاریخ نیسابور حاکم که حدیث تشبیه را در آن
نقل نموده از کتب ممدوحه معتمده معتبره و اسفار جلیلة القدر معروفه مشهوره است
عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته قد کانت نیسابور من اجلّ
البلاد و اعظمها لم یکن بعد بغداد مثلها و قد عمل لها الحافظ ابو عبد الله
الحاکم تاریخا تخضع له جهابذة الحفّاظ و هو عندی سیّد التواریخ فتاریخ
الخطیب و ان کان ایضا من محاسن الکتب الاسلامیّة الّا انّ صاحبه
طال علیه الامر و ذلک لان بغداد و ان کانت فی الوجود بعد نیسابور
الا ان علماءها اقدم لانها کانت دار علم و بیت ریاسة قبل ان ترتفع
اعلام نیسابور ثم ان الحاکم قبل الخطیب بدهر و الخطیب جاء بعده فلم
یأت الّا و قد دخل بغداد من لا یحصی عددا فاحتاج الی نوع من الاختصار
فی تراجمهم و امّا الحاکم فاکثر من یذکره من شیوخه او شیوخ شیوخه
او ممن تقارب من عصره لتقدم الحاکم و تاخر علماء نیسابور فلما قلّ العدد
عنده کثر المقال و اطال فی التراجم و استوفاها و للخطیب واضح العذر الذی
ابدیناه و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون
گفته تواریخ نیسابور منها تاریخ الامام ابی عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم
النیسابوری المتوفی سنة خمس و اربعمائة و هو کبیر اوله الحمد لله الذی
اختار محمدا الخ قال ابن السبکی فی طبقاته و عندی سیّد الکتب الموضوعة
للبلاد فاکثر من یذکره من اشیاخه او اشیاخ اشیاخه و غایت فضل و
جلالت و نهایت نقد و مهارت و اقصای حذق و براعت و علو مقام و سمو

ص ۹۷ / ۲۹۹ ربع اول

مع تاریخ نیسابور حاکم از طبقات شافعیه سبکی

مع تاریخ نیسابور از کشف الظنون

ــه هو التاریخ الذی عز علی تاریخ اجل منه و هو

ترجمهٔ حاکم

ترجمهٔ حاکم از وفیات الاعیان

رتبه و عظمت محل و رفعت شان حاکم بسبب کمال وضوح و ظهور حاجت تبیین و توضیح
و فاقت ایضاح و تشریح ندارد و شمس الدین احمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان
گفته ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی
المعروف بالحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیع امام اهل الحدیث
فی عصره و المؤلف فیه الکتب التی لم یسبق الی مثلها کان عالما عارفا
واسع العلم تفقه علی ابی سهل محمد بن سلیمان الصعلوکی الفقیه الشافعی و قد
تقدم ذکره ثم انتقل الی العراق و قرأ علی ابی علی بن ابی هریرة الفقیه و قد
تقدم ذکره ایضا ثم طلب الحدیث و غلب علیه فاشتهر به و سمعه من جماعة
لا یحصون کثرة فان معجم شیوخه یقرب من الفی رجل حتی روی عمن
عاش بعده لسعة روایته و کثرة شیوخه و صنف فی علومه ما یبلغ
الفا و خمسمائة جزء منها الصحیحان و العلل و الامالی و فوائد الشیوخ و امالی
العشیات و تراجم الشیوخ و اما ما تفرد باخراجه فمعرفة علوم الحدیث
و تاریخ علماء نیسابور و المدخل الی علم الصحیح و المستدرک علی الصحیحین
و ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل الامام الشافعی رضی الله
عنه و له الی العراق و الحجاز رحلتان و کانت الرحلة الثانیة سنة ستین
و ثلثمائة و ناظر الحفاظ و ذاکر الشیوخ و کتب عنهم ایضا و باحث الدارقطنی
فرضیه و تقلد القضاء بنیسابور فی سنة تسع و خمسین و ثلثمائة
فی ایام الدولة السامانیة و وزارة ابی نصر محمد بن عبد الجبار العتبی و
قلد بعد ذلک قضاء جرجان فامتنع و کانوا ینفذونه فی رسائل الی

مولد حاکم

ملوک بنی بویه وکانت ولادته فی شهر ربیع الاوّل سنة احدی وعشرین وثلثمائة بنیسابور وتوفّی بها یوم الثلثاء ثالث صفر سنة خمس واربعمائة وقال الخلیلی فی کتاب الارشاد توفّی سنة ثلث واربعمائة رحمه الله تعالی وسمع الحدیث فی سنة ثلثین واملی بما وراء النّهر سنة خمس وخمسین و بالعراق سنة سبع وستّین ولازمه الدارقطنی وسمع منه ابوبکر القفّال الشاشی وانظارهما وحمدویه بفتح الحاء المهملة وسکون المیم وضمّ الدال المهملة وسکون الواو وفتح المثنّاة من تحتها وبعدها هاء ساکنة والبیّع بفتح الباء الموحّدة وکسر الیاء المثنّاة من تحتها وتشدیدها و بعدها عین مهملة وانّما عرف بالحاکم لتقلّده القضاء وعماد الدین ابوالفدا اسماعیل بن علی در تاریخ خود در وقائع سنهٔ خمس واربعمائة گفته وفیها توفّی الحافظ محمد بن عبدالله بن محمّد بن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی المعروف بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحدیث فی عصره والمؤلّف فیه الکتب التی لم یسبق الی مثلها سافر فی طلب الحدیث وبلغت عدّة شیوخه نحو الفین وصنّف عدّة مصنّفات منها الصحیحان والامالی وفضائل الشافعی وانّما عرف ابوه بالحاکم لانّه تولّی القضاء بنیسابور وعمر بن مظفّر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنهٔ اربع واربعمائة گفته وفیها توفّی الحافظ محمّد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی المعروف بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحدیث فی عصره و المؤلّف فیه مالم یسبق الیه سافر فی طلب الحدیث وبلغت شیوخه

مدائح حاکم از تاریخ ابوالفدا

مدائح حاکم از تتمة المختصر ابن الوردی

الفین و له الصحیحان و الامالی و فضائل الشافعی عرف ابوه بالحاکم لتولیة القضاء بنیسابور و عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه خمس و اربعمائة گفته فیها الامام الکبیر الحافظ الشهیر ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ المعروف بالحاکم بن البیع النیسابوری امام اهل الحدیث فی وقته کتب عن نحو الفی شیخ و برع فی معرفة الحدیث و فنونه و صنف التصانیف و تفقه علی الامام ابی سهل الصعلوکی الفقیه الشافعی و لازمه الدارقطنی و سمع منه الامام ابو بکر القفال الشاشی و غیره من الائمة و عبد الغافر بعد اطناب در مدح حاکم و ذکر فضائل و محاسن او در ذیل تاریخ نیسابور علی ما نقل عنه گفته مضی الی رحمة اللہ تعالی و لم یخلف بعده مثله فی ثامن صفر سنة خمس و اربعمائة و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه گفته الحاکم الامام الحافظ الکبیر محمد بن عبد اللہ الضبی ابو عبد اللہ النیسابوری الثقة الثبت المجمع علی صدقه و معرفته بالحدیث حق معرفته اکثر الرحلة و السماع حتی سمع بنیسابور من نحو الفی شیخ و فی غیرها اکثر ولد سنة احدی و عشرین و ثلثمائة و مات بنیسابور سنة خمس و اربعمائة و تصانیفه نحو خمسمائة قاله الذهبی او الف قاله عبد الغافر الفارسی و قال غیرهما الف و خمسمائة و عنه شربت ماء زمزم و سألت اللہ ان یرزقنی حسن التصنیف و شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته الحاکم هو ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمدون بن نعیم بن الحکم الضبی النیسابوری

المعروف بابن البیع من اهل الفضل والعلم والمعرفة فی العلوم المتنوعة کان فرید عصره و وحید وقته خاصة فی علوم الحدیث وله فیها المصنفات الکبیرة والغریبة العجیبة قدم بغداد فی شبیبته وکتب بها عن علی بن السماك واحمد بن سلیمان النجاد وابن سهل بن زیاد ودعلج بن احمد وغیرهم ثم وردها وقد علت سنه فحدث بها عن ابی العباس الاصم وابی علی الحافظ ومحمد بن صالح بن هانی وغیرهم روی عنه الدارقطنی ومحمد بن الفوارس وکان ثقة ولد سنة احدی وعشرین وثلثمائة واول سماعه سنة ثلثین وثلثمائة ومات بنیسابور سنة خمس واربعمائة رحمة الله علیه ، و مولوی صدیق حسن معاصر در اتحاف النبلا گفته محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن الحکم الضبی الطهمانی الحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیع امام اہل حدیث بود در عصر خود و دران کتابها تالیف کرده که مثل آن مسبوق نشده عالم عارف واسع العلم ست تفقه برابی سهل محمد بن سلیمان صعلوکی کرده بعراق آمد و برابی علی بن ابی هریرة فقیه قراءت نمود و طلب حدیث فرمود و حدیث بروی غالب شد و بدان شهرت یافت حدیث را از جماعتی کثیر لا یحصی شنیده معجم شیوخ او بدو هزار کس میرسد او کسیکه بعد او زنده ماند هم راوی ست بنابر سعت روایت و کثرت شیوخ تصانیفش در علوم بیکهزار و پانصد جزء میرسد منها الصحیحان والعلل والامالی وفوائد الشیوخ وامالی العشیات و تراجم الشیوخ وانچه باخراج آن متفرد گشته معرفت حدیث و تاریخ

مدح حاکم

مدح حاکم از اتحاف النبلاء صدیق حسن خان

علماء نیسابور و المدخل الی علم الصحیح و المستدرک علی الصحیحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل امام شافعی ست و او را بسوی حجاز و عراق دو رحلت ست رحلت ثانیه در سنه ستین و ثلثمائه بود با حفاظ مناظره کرده و با شیوخ مذاکره نموده و از آنها نوشته و با دارقطنی مباحثه نموده و وی آنرا پسندیده خلیلی در کتاب الارشاد گفته حدیث در سنه ثلثین و ثلثمائه شنید و املا در ماوراء النهر در سنه خمس و خمسین نموده و در عراق بسنه سبع و ستین و دارقطنی لازم او گردیده ابو بکر قفال شاشی و انظار او از وی ادب اندوخته قاضی نیسابور شده بود در سنه تسع و خمسین در ایام دولت سامانیه و وزارت ابی النصر محمد بن عبد الجبار العتبی بعده قاضی جرجان گشته ممتنع شد در بستان المحدثین گفته حاکم او را از آن گویند که قاضی شده بود و طهمانی نسبت بیکی از اجداد اوست که طهمان نام داشت و ابن البیع بفتح موحده و تشدید تحتیه از آن خوانند که یکی از اجداد او بیع بود و بیع را در لغت هندی بیوپاری نامند تولد او در سنه ۳۲۱ احدی و عشرین و ثلثمائه در نیسابور بوده در صغر سن طلب علم حدیث نمود پدر و ماموی او او را برین کار ترغیب و تقید میکردند پدرش مسلم را دیده بود و او از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم و ابو العباس بن محبوب و ابو عمرو بن السماک و ابو علی نیسابوری و دیگر اجلهٔ علمای این فن و ابو ذر هروی صاحب روایت بخاری و ابو یعلی خلیلی و ابو القاسم قشیری و بیهقی و دیگر اساتذهٔ این صنعت از وی روایت نموده اند گویند در زمان وی چهار کس در مملکت اسلام سرآمد محدثین بودند دارقطنی در بغداد

وحاکم در نیسابور و ابن منده در اصفهان و عبد الغنی در مصر در میان اینها محققین اہل حدیث چنین حکم کرده اند که دارقطنی در معرفت علل ممتاز و مستثنی بود و حاکم در فن تصنیف و ترتیب فضل تمام داشت و ابن منده در کثرت احادیث و معرفت واسعه متفوق بود و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبحر زائدست و فاتش عجیب طور واقع شد روزی در حمام در آمد و غسل بر آورد و چون از آنجا بر آمد آہی کشید و جان داد ہنوز لنگ بسته بود و جامہا نپوشیده و این واقعه در ماه صفر سنه خمس و اربعمائة رو داده بعد از وفات بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند در چه چیز گفت در نوشتن حدیث انتہی آری حدیث ہمچنین چیز ست که نوشتن او نجات می بخشد تا بخواندن و روایت کردن و رسانیدنش بمردم و خود بران عمل نمودن چه رسد اللّٰهم اجعلنا منهم واحشرنا في زمرتهم بجاه صاحب الحديث صلى الله عليه وسلم وارزقنا شفاعته يوم القيامة آمین حمدویه بفتح حا و سکون میم و ضم دال و سکون واو و فتح یاست قاله ابن خلکان و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در جامع الاصول گفته القسم الاول في الصحيح وينقسم الى عشرة انواع خمسة منها متفق على صحتها وخمسة مختلف في صحتها النوع الاول من المتفق عليه اختيار الامامين ابي عبد الله البخاري وابي الحسين مسلم وهي الدرجة العليا من الصحيح وهو الذي يرويه الصحابي المشهور بالرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وله راويان ثقتان ثم يرويه عنه التابعي المشهور بالرواية عن الصحابة وله راويان ثقتان ثم يرويه عنه من اتباع التابعين الحافظ المتقن

مرتبۂ حاکم

المشهور وله رواة من الطبقة الرابعة ثم يكون شيخ البخاري ومسلم حافظا متقنا مشهورا بالعدالة في روايته فهذه الدرجة العليا من الصحيح وبعد فاصلۂ یسیره گفته وهذا الشرط الذي ذكرناه قد ذكره الحاكم ابو عبد الله النيسابوري وقد قال غيره ان هذا الشرط غير مطرد في كتابي البخاري ومسلم فانهما قد اخرجا فيهما احاديث على غير هذا الشرط والظن بالحاكم غير هذا فانه كان عالما بهذا الفن خبيرا بغوامضه عارفا باسراره وما قال هذا القول وحكم على الكتابين بهذا الحكم الا بعد التفتيش والاختبار والتيقن لما حكم به عليهما ثم غاية ما يدعيه هذا القائل انه تتبع الاحاديث التي في الكتابين فوجد فيهما احاديث لم ترد على الشرط الذي ذكره الحاكم وهذا منتهى ما امكنه ان ينقض به وليس ناقضا ولا يصلح ان يكون دافعا لقول الحاكم فان الحاكم مثبت وهذا ناف والمثبت يقدم على النافي وكيف يجوز له ان يقضي بانتفاء هذا الحكم بكونه لم يجده ولعل غيره قد وجده ولم يبلغه وبلغ سواه وحسن الظن بالعلماء احسن والتوسل في تصديق اقوالهم اولى ازين عبارت ظاهرست که حاکم عالم بفن حدیث وخبیر بغوامض ان وعارف باسرار آن بوده نمی گوید آنچه می گوید مگر بعد تفتیش واختبار وتیقن بآنچه حکم می کند واثبات حاکم بر نفی دیگران مقدم ست وحسن ظن بحاکم احسن ست وتصدیق قول او اولی است و فی كل ذلك من المدح الجليل والثناء الجميل ما يروي الغليل ويشفي العليل ويستأصل شأفة القال والقيل ويحتاج اس الارتياب والتشكك

حاکم از جامع الاصول ابن الاثیر

الوکیک فی شان هذا الحبر النبیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و فخر رازی در رساله فضائل شافعی و ترجیح مذهب او گفته واما المتاخرون من المحدثین فاکثرهم علما واقواهم قوة واشدهم تحقیقا فی علم الحدیث هؤلاء وهم ابو الحسن الدارقطنی والحاکم ابو عبد الله الحافظ والشیخ ابو نعیم الاصفهانی والحافظ ابو بکر البیهقی والامام ابو بکر عبد الله بن محمد بن زکریا الجوزقی صاحب کتاب المتفق والامام الخطیب صاحب تاریخ بغداد والامام ابو سلیمن الخطابی الذی کان بحرا فی علم الحدیث واللغة وقیل فی وصفه جعل الحدیث لابی سلیمن کما جعل الحدید لابی سلیمن یعنون داود النبی صلی الله علیه وسلم حیث قال تعالی فیه والناله الحدید فهؤلاء العلماء صدور هذا العلم بعد الشیخین وهم باسرهم متفقون علی تعظیم الشافعی والمبالغة فی الثناء علیه ولکل واحد منهم تصنیف مفرد فی مناقبه وفضائله وماثره وکل ما ذکرناه یدل علی ان علماء الحدیث قدیما وحدیثا کانوا معظمین للشافعی معترفین بتقدمه وتفرده ازین عبارت ظاهرست که حاکم از جمله اکثر محدثین متاخرین از روی علم و اقوای شان از روی قوت و اشد ایشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل ابو داود صاحب سنن و امثالش از صدور این علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالت شان شافعی بمدح و تعظیم و تبجیل حاکم و امثال او شافعی را می نماید و نووی در تهذیب الاسما گفته فاضبط انشاء الله تعالی من اسماء الاشخاص واللغات والمواضع کلما یحتاج الیه

مدح حاکم

صفحه ۱۴۱ الوجه الثالث من الباب الرابع

مدح حاکم از مناقب شافعی تصنیف رازی

ضبط بتقییدہ بالحرکات والتخفیف والتشدید وان ہذا الحرف بالعین المہملۃ او الغین المعجمۃ وما اشبہہ وانقل کل ذلک انشاء اللہ تعالی محققا مہذبا من مظانّہ المعتمدۃ وکتب اہل التحقیق فیہ فما کان مشہورا لا اضیفہ غالبا الی قائلہ لکثرتہم وعدم الحاجۃ الیہ وما کان غریبا اضیفہ الی قائلہ او ناقلہ وما کان من الاسماء و بیان احوال اصحابہا نقلتہ من کتب الائمۃ الحفاظ الاعلام المشہورین بالامامۃ فی ذلک والمعتمدین عند جمیع العلماء کتاریخ البخاری و ابن ابی خیثمۃ وخلیفۃ بن خیاط المعروف بشباب والطبقات الصغیر والطبقات الکبیر لمحمد بن سعد کاتب الواقدی وہو ثقۃ وان کان شیخہ الواقدی ضعیفا ومن الجرح والتعدیل لابن ابی حاتم والثقات لابی حاتم بن حبان بکسر الحاء وتاریخ نیسابور للحاکم ابی عبد اللہ وتاریخ بغداد للخطیب وتاریخ دمشق للحافظ ابی القسم بن عساکر و غیرہا من کتب التواریخ الکبار وغیرہا ومن کتب اسماء الصحابۃ کالاستیعاب لابن عبد البر وکتاب ابن مندۃ وابی نعیم وابی موسی وابن الاثیر وغیرہا ومن کتب المغازی والسیر ومن کتب ضبط الاسماء کالمؤتلف والمختلف للدارقطنی وعبد الغنی بن سعید والخطیب البغدادی وابن ماکولا وغیرہا الخ ازین عبارت ظاہرست کہ حاکم از ائمہ حفاظ اعلام ست کہ مشہوراند بامامت در بیان احوال رجال و معتمد اند نزد جمیع علما و نیز بنا بر افادہ نووی در تہذیب الاسما بترجمہ بخاری حاکم از اعلام مسلمین و اصحاب

مدح حاکم

فضل و ورع و دین و حفاظ ثقات متقنین ست که مجازفت در عبارات
نمی کنند بلکه تامل در آن می نمایند و حرز آن می کنند و محافظت بر صیانت آن
می کنند اشد محافظت قال فی تهذیب الاسماء بعد ذکر مدح البخاری
عن جمع منهم الحاکم فهذه احرف من عیون مناقبه وصفاته
ودرر شمائله وحالاته اشرت الیها اشارات لکونها من المعروفات الواضحات
ومناقبه لا تستقصی لخروجها عن ان تحصی وهی منقسمة الی حفظ و
درایة واجتهاد فی التحصیل وروایة ونسک وافادة وورع وزهادة
وتحقیق واتقان وتمکن وعرفان واحوال وکرامات وغیرها من انواع المکرمات
ویوضح ذلک ما اشرت الیه من اقوال اعلام المسلمین واولی الفضل والورع
والدین الحفاظ النقاد المتقنین الذین لا یجازفون فی العبارات بل
یتاملونها ویحررونها ویحافظون علی صیانتها اشد المحافظات و
اقاویلهم بنحو ما ذکرته غیر منحصرة وفیما اشرت الیه ابلغ کفایة
للمستبصر رضی الله عنه وارضاه وجمع بینی وبینه وجمیع احبائنا
فی دار کرامته مع من اصطفاه وجزاه عنی وعن سائر المسلمین اکمل
الجزاء وحباه من فضله ابلغ الحباء ونیز نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته
ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی اول مقدمة صحیحه انه یقسم الاحادیث
ثلثة اقسام الاول ما رواه الحفاظ المتقنون والثانی ما رواه المستورون
المتوسطون فی الحفظ والاتقان والثالث ما رواه الضعفاء والمتروکون
وانه اذا فرغ من القسم الاول اتبعه الثانی واما الثالث فلا یعرج علیه

مدح حاکم از تهذیب الاسماء نووی

مدائح حاکم

مدح حاکم از منہاج نووی شرح صحیح مسلم

ثم اختلف العلماء فی مراده بهذا التقسیم فقال الامامان الحافظان
ابو عبد الله الحاکم و صاحبه ابو بکر البیهقی رحمهما الله ان المنیة اخترمت
مسلماً رحمه الله قبل اخراج القسم الثانی وانه انما ذکر القسم الاول قال
القاضی عیاض و هذا مما قبله الشیوخ والناس من الحاکم ابی عبد الله
وتابعوه علیه و ولی الدین الخطیب در رجال مشکوة گفته البیهقی هو ابو بکر
احمد بن الحسین البیهقی کان اوحد دهره فی الحدیث والتصانیف و معرفة
الفقه و هو من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله قالوا اسعد من الحفاظ

مدح حاکم از رجال مشکوة ولی الدین الخطیب

احسنوا التصنیف و عظم الانتفاع بتصانیفهم ابو الحسن علی بن عمر الدار قطنی
ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری الخ و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات
شافعیه گفته و کذلک لا یستقل حامل هذه الطبقات ما اشتملت
علیه من کثرة الاسانید فهی لعمر الله بهجة هذا الکتاب و زینة
هذا الجامع لمحاسن الاصحاب و واسطة هذا العقد الآخذ بعقول
اولی الالباب و لقد یعز علی ابناء الزمان جمعها و یبعد منهم و قد
رکبوا الهوینا و رکنوا الی الدنیا و ضعها و یتعذر علیهم و هم الذین
قنع الفاضل منهم بحاجة فی نفسه من اسم التصنیف قضاها صنعها
فانهم رفضوا طلب الحدیث بالکلیة فضلاً عن جمعه بالاسانید
ونقضوا قواعد الائمة الذین قال منهم سفیان الثوری رضی الله عنه
الاسناد زین الحدیث فمن اعتنی به فهو السعید و رفضوا قول عبد الله
بن المبارک الاسناد الدین و قول الثوری قبله الاسناد سلاح المؤمن

روایت حاکم

واحمد بن حنبل بعده طلب علو الاسناد من الدين فباؤا باثم
عظيم وعذاب شديد فالحق قول ابن المبارك لولا الاسناد لقال
من شاء ما شاء وطريق حفاظ هذا الحديث الذين قال منهم
قائل مثل الذى يطلب دينه بلا اسناد مثل الذى يرتقى السطح
بلا سلم فانى يبلغ السماء وقال منهم الاوزاعى ما ذهاب العلم
الا ذهاب الاسناد وقال زائد بن زريع لكل دين فرسان و فرسان هذا
الدين اصحاب الاسانيد فرضى الله عنهم هم القوم بهم كمل الله النعماء
فاين اهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعة ابى بكر الصديق و عمر
الفاروق وعثمان ذى النورين وعلى المرتضى والزبير وطلحة وسعد
وعبد الرحمن بن عوف وابى عبيدة بن الجراح وابن مسعود وابى بن كعب
وسعد بن معاذ وبلال بن رباح وزيد بن ثابت وعائشة وابى
هريرة وعبدالله بن عمرو بن العاص وابن عمر وابن عباس وابى موسى
الاشعرى ومن طبقة اخرى من التابعين اويس القرنى وعلقمة بن
قيس والاسود بن يزيد ومسروق بن الاجدع وابن المسيب وابى
العالية وشقيق ابى وائل وقيس بن ابى حازم وابراهيم النخعى وابى
الشعثاء والحسن البصرى وابن سيرين وسعيد بن جبير وطاوس
والاعرج وعبدالله بن عبدالله بن عتبة وعروة بن الزبير وعطاء بن
ابى رباح وعطاء بن يسار والقسم بن محمد وابى سلمة بن عبد الرحمن
وثابت البنانى وابى الزناد وعمرو بن دينار وابى اسحق السبيعى والزهرى

ومنصور بن المعتمر ویزید بن حبیب وایوب السختیانی ویحیی بن سعید
وسلیمن التیمی وجعفر بن محمد وعبداللہ بن عون وسعید بن ابی عروبہ
وابن جریج وھمام الدستوائی **طبقۃ اخری** والاوزاعی والثوری
ومعمر بن راشد وشعبۃ بن الحجاج وابن ابی ذیب ومالک وابو حسن
بن صالح والحماد بن زید وزائدۃ بن قدامۃ وسفین بن عیینۃ وعبداللہ
بن المبارک وابن وھب ومعتمر بن سلیمان ووکیع بن الجراح ویزید بن زریع
ویزید بن ھرون وابی بکر بن عیاش **اخری** والشافعی وعفان بن
مسلم وآدم بن ابی ایاس وابی الیمان وابی داود الطیالسی وسعید بن منصور
وابی عاصم النبیل والقعنبی وابی مسہر وعبدالرزاق بن ھمام **اخری**
واحمد بن محمد حنبل واحمد بن ابراھیم الدورقی واحمد بن صالح المصری
واحمد بن منیع واسحق بن راھویہ والحرث بن مسکین وحیوۃ بن شریح
الحمصی وخلیفۃ بن خیاط وزھیر بن حرب وشیبان بن فروخ وابی بکر
بن ابی شیبۃ وعلی بن المدینی وعمرو بن محمد الناقد وقتیبۃ بن سعید
ومحمد بن بشار بندار ومحمد بن المثنی ومسدد بن مسرھد وھشام بن
عمار ویحیی بن معین ویحیی بن یحیی النیسابوری **اخری** ومحمد بن یحیی
الذھلی والبخاری وابی حاتم الرازی واحمد بن شیبان المروزی وابی بکر الاثرم
وعبد بن حمید الکشی وعمر بن شبۃ **اخری** وابی داود السجستانی
صالح جزرۃ والترمذی وابن ماجۃ **اخری** وعبدان وعبداللہ بن احمد
الاھوازی والحسن بن سفین وجعفر الفریابی والنسائی وابی یعلی واحمد بن

المثنى و محمد بن جرير و ابى خزيمة و ابى القاسم البغوى و ابى بكر عبد الله
بن ابى داود و ابى عروبة الحرانى و ابى عوانة الاسفرائنى و يحيى بن محمد
بن صاعد اخرى و ابى بكر بن زياد النيسابورى و ابى حامد احمد بن محمد
بن الشرقى و ابى جعفر محمد بن عمرو العقيلى و ابى العباس الدغولى و عبد الرحمن
بن ابى حاتم و ابى العباس بن عقدة و خيثمة بن سليمان الطرابلسى و عبد الباقى
بن قانع و ابى على النيسابورى اخرى و ابى القسم الطبرانى و ابى حاتم
محمد بن حبان و ابى على بن السكن و ابى بكر الجعابى و ابى بكر احمد بن محمد
السنى الدينورى و ابى احمد عبد الله بن عدى الجرجانى و ابى الشيخ عبد الله
بن محمد بن حيان و ابى بكر احمد بن ابراهيم الاسماعيلى و ابى الحسين محمد
بن المظفر و ابى احمد الحاكم و ابى الحسن الدارقطنى و ابى بكر الجوزقى و ابى
حفص بن شاهين اخرى و ابى عبد الله بن مندة و ابى عبد الله الحسين
بن احمد بن بكير و ابى عبد الله الحاكم و عبد الغنى بن سعيد الازدى
و ابى بكر بن مردويه و ابى عبد الله محمد بن احمد غنجار و ابى بكر البرقانى
و ابى حازم العبدوى و حمزة السهمى و ابى نعيم الاصبهانى اخرى و ابى
عبد الله الصورى و الخطيب و البيهقى و ابن حزم و ابن عبد البر و ابى الوليد
الباجى و ابى صالح المؤذن اخرى و ابى اسحاق الحبال و ابى نصر بن ماكولا
و ابى عبد الله الحميدى و ابى على الغسانى و ابى الفضل محمد بن طاهر المقدسى
و ابى على بن سكرة اخرى و ابى عامر محمد بن سعدون العبدرى
و ابى القاسم التيمى و ابى الفضل بن ناصر و ابى العلاء الهمدانى و ابى طاهر

السلفی وابن القسم بن عساکر وابی سعد السمعانی وابی موسی المدینی
وخلف بن بشکوال وابی بکر الحازمی اخری وعبد الغنی المقدسی وابن الاخضر
وعبد القادر الرهاوی اخری وابی بکر بن نقطۃ
وابن المدینی وابی عبد اللہ محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسی وابن
الصلاح وابراھیم الصریفینی والحافظ یوسف بن خلیل اخری وعبد
العظیم المنذری ورشید الدین العطار وابن مسدی اخری والنووی
والدمیاطی وابن الظاهری وعبید الاشعری ومحب الدین الطبری وشیخ
الاسلام بن دقیق العید اخری والقاضی سعد الدین الحارثی والحافظ
ابی الحجاج المزی والشیخ تقی الدین بن تیمیۃ والشیخ فتح الدین بن سید الناس
والحافظ قطب الدین عبد الکریم الحلبی والحافظ علم الدین البرزالی
وشیخنا الذھبی والشیخ الوالد اخری والحافظ ابی العباس بن المظفر
والحافظ صلاح الدین العلائی فھؤلاء مھرۃ ھذا الفن وقد اغفلنا
کثیرا من الائمۃ واھملنا عدداصالحا من المحدثین وانما ذکرنا من
ذکرناہ لینتبہ بھم علی من عداھم ثم افضی الامر الی طی بساط الاسانید
راسا وعدم الاکثار منھا جھالۃ ووسواسا از ملاحظہ این عبارت بچند
وجہ جلالت منزلت وعظمت مرتبت وعلو قدر وسمو فخر حاکم عمدۃ الاعاظم
ظاہر ست اول آنکہ ازان واضح ست کہ حاکم مثل دیگر حضرات کہ سبکی اسمای سامیۂ
شان درین عبارت ذکر کردہ از اہل عصر او نہایت بالاتر و فائق تر و سابق تر
در جلالت و عظمت و حفظ و اتقان بودند و اہل عصر سبکی بپایہ و مایۂ شان

هرگز نمی سند و انّ ذلك و ابن خان ادعاء مسا و انهم له فضلاً عن تفضيلهم كذب بلا مين دوم آنکه از آن ظاهرست که حاکم از حفاظ شریعت مقدسه بوده سوم آنکه از ان واضح است که حاکم از طبقهٔ جلیله ابو عبد الله بن منده و ابی عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر و عبد الغنی بن سعید الازدی و ابی بکر بن مردویه و ابی عبد الله محمد بن احمد غنجار و ابی بکر البرقانی و ابی حازم العبدوی و حمزة السهمی و ابی نعیم اصبهانی بوده و ظاهرست که این حضرات از اساطین دین و ائمهٔ منقدین و مشایخ مقبولین و اسلاف معظمین سنیه اند چهارم آنکه از قول او فهؤلاء مهرة هذا الفن هویداست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین از مهرهٔ فن حدیث و حذاق این علم شریف ست و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می نازد پنجم آنکه از آن ظاهرست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین بالاترست از بسیاری از ائمهٔ سنیه که سبکی اغفال ذکر شان کرده و بابداء ادای بذکر حاکم و دیگران تنبه بر دیگران حاصل ساز و ششم آنکه ازین عبارت بکمال وضوح و ظهور لائح ست که حاکم در صفت جمیله حفظ شریعت و مدحت جلیله مهارت در فن حدیث مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابهٔ مکرمین داشته و علم مساهمت شان و لو بعد عدة طبقات بر افراخته هفتم آنکه بنا بر افاده یزید بن زریع که در صدر این عبارت مذکورست ظاهرست که برای هر دینی فرسان هستند و فرسان این دین اصحاب اسانید می باشند و چون حاکم بنص سبکی از اصحاب اسانید بلکه از حفاظ شریعت و مهرهٔ فن حدیث ست پس حاکم از فرسان این دین و روساء حکام شرع مبین باشد هشتم آنکه ازین عبارت هویداست که سبکی

در حق اصحاب اسانید رضای پروردگار را از ته دل خواستگار و بگفتن کلمهٔ هم
القوم مثبت کمال جلالت شان و علوّ فخار این ائمه کبار ست و از عبارت
ما بعد ظاهر ست که حاکم را از جمله همین حضرات اصحاب اسانید و ارباب حفظ
و تنقید شمار می نماید و نیز آنکه از قول سبکی بهم کمل الله الخ ظاهر ست
که حق تعالی با اصحاب اسانید تکمیل نعماء و اسباغ آلاء فرموده و واضح ست
که حاکم را از اجلهٔ همین حضرات شمار نموده پس حاکم هم از جمله کسانی باشد که حق تعالی
بسبب او تکمیل نعم و حفظ از نقم فرموده و ششم آنکه چون بتصریح سبکی حاکم
از اصحاب اسانید و حفاظ شریعت و جهرهٔ فن حدیث معدود ست پس
مدائح اسناد که سبکی آن از ائمه خود نقل کرده مثل اینکه اسناد از دین ست
پس سبکی اعتنا بآن کرد بیان نسبت سعید و اینکه اسناد عین دین ست و اینکه اسناد
سلاح مومن ست و اینکه مثل شخصی که دین خود را بغیر اسناد طلب نماید مثل
کسی ست که بر سطح بلند شود بغیر سلم و غیران بجمیعها برای حاکم که از اجلهٔ اصحاب
اسانید ست ثابت خواهد شد و ثالث عشرة کاملة و عبد الرحیم بن حسن
الاسنوی در شروع طبقات شافعیه گفته و بعد فان الشافعی رضی الله عنه و ارضاه
ونفعنا به وبسائر ائمة المسلمين اجمعين قد حيز له ولاصحابه من
السعادة امور لم يتفق لاصحاب غيره منها انهم المقدمون فى
المساجد الثلثة الشريفة شرّفها الله تعالى ومنها ان الكلمة لهم
فى الاقاليم الفاضلة المشار اليها وغالب الاقاليم الكبار العامرة المتوسطة
فى الدنيا المتاصلة التى دين الاسلام وشعار الاسلام بها ظاهر

منتظم کالحجاز والیمن و مصر والشام والعراقین و خراسان و دیار بکر و قلیم الروم و منها ازدیاد علمائهم فی کل عصر الی زماننا بالنسبة الی غیرهم وسببه ما اشرنا الیه من ظهورهم علی غیرهم فی الاقالیم السابق وصفها ومنها ان کبار ائمة الحدیث امّا من جملة اصحابه الآخذین عنه او من اتباعه کالامام احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة وابن المنذر وابن حبّان وابن خزیمة والبیهقی والحاکم والخطابی والخطیب وابی نعیم

ازین عبارت واضح ست که حاکم از کبار ائمه حدیث ست و از جمله اصحاب شافعی ست که آخذ اند ازو و بودن حاکم و امثال او از اصحاب شافعی از جمله امور دالّه بر سعادت شافعی ست که مثل آن در اصحاب دیگران اتفاق نیفتاده

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحاکم لقب به جماعة من اهل الحدیث فمنهم من لقب به لاجل ریاسة دنیویة کالحاکم الشهید ابی الفضل محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله المروزی ولی القضاء ببخارا مدة ثم استوزره الامیر الحمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل الساماني صاحب خراسان و ما وراء النهر والحاکم ابی نصر منصور بن محمد بن احمد البخاری کان محتسب بخارا مدة طویلة والحاکم ابی الفضل محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن مهران الحدادی المروزی کان قاضیا بمرو و بخارا و منهم من لقب به لاجل الریاسة فی الحدیث وهما رجلان فاقا اهل عصرهما فی معرفة الحدیث احدهما الحاکم ابو احمد محمد بن محمد بن احمد بن اسحق النیسابوری و لیس

مدح حاکم
مدح حاکم از طبقات شافعیه اسنوی
مدح حاکم از تراجم الحفاظ

ذکر فی هذا الکتاب و هو الاکبر و الثانی الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
بن محمد بن حمدویه النیسابوری صاحب المستدرک علی الصحیحین و تاریخ
نیسابور و غیر ذلک من المصنفات و هو الاشهر و حسب افاده والد مخاطب
حاکم از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین است
و در مائه رابعه احیاء دین و احکام علم حدیث نموده چنانچه در قرة العینین گفته
و خبر داده اند از ینکه بر راس هر مائه مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شده
بر سر هر مائه مجددی که از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر مائه اول عمر بن عبد العزیز
جور ملک را بر انداخت و رسوم صالحه نهاد و بر مائه ثانیه شافعی تاسیس اصول
و تفریع فقه کرد و بر مائه ثالثه ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت کرده
و با مبتدعان مناظرها نمود و در مائه رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام
علم حدیث نمودند و ابو حامد و غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائه
خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و تصوف و کلام بر هم آمیخت و از میان
حقائق این فنون نزاع برخاست و در مائه سادسه امام رازی اشاعت علم
کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر سر مائه مجددی پیدا
شده آمده است انتهی کمال حیرت است که مخاطب با وجود روایت چنین امام جلیل الشان
که حسب افاده والد ماجدش از مجددین دین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
که آنحضرت بوجود شان بشارت داده می باشد و احیاء دین آنحضرت و احکام
و اتقان علم حدیث در مائه رابعه نموده و بر بیهقی و غیره مقدم بوده انکار بحت
نمود کمال و نیز ولی الله پدر مخاطب در فتح الرحمن فی ترجمة القرآن گفته و استمداد

این کتاب در آنچه متعلق بنقل ست از اصح تفاسیر محدثین که تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی و حاکم ست کرده شده انتهی ازین عبارت ظاهرست که تفسیر حاکم از اصح تفاسیر و قرین تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی ست و ناهیک به جلالة و ثوقا و خود مخاطب جابجا بروایات حاکم و انهم بمقابله اهل حق تمسک نموده است بجواب طعن یازدهم از مطاعن ابی بکر گفته جواب ازین دلیل آنست که قطع دست چپ سارق از ابو بکر دو بار بوقوع آمده یکبار در دزدی سوم چنانچه نسائی مفصل از حارث بن حاطب لخمی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند و حاکم گفته است که صحیح الاسناد و همین ست حکم شریعت نزد اکثر علما انتهی و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته و بر بنو فزاره نیز امیر لشکر ابو بکر صدیق بود چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت میکند امر رسول الله صلی الله علیه و سلم ابا بکر فغزونا ناسا من بنی فزارة فلما دنونا من الماء امرنا ابو بکر فعرسنا فلما صلینا الصبح امرنا ابو بکر فشننا الغارة الی آخر الحدیث و در کید صد و دوم گفته و چون روایت حذیفه نیز صحیح ست رجوع کردیم بروایات صحابه دیگر از ابو هریره و این حدیث را مفسر یافتیم و اشکال سند دفع شد اخرج الحاکم و البیهقی عن ابی هریرة قال انما بال قائما لجرح کان فی مابضه پس ازینجا وجه قیام معلوم شد انتهی و در کید نود و یکم گفته و اهلسنت چه قسم دشمنان اهلبیت را دوست دارند حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صریحه باین مضمون صحیح شده اند که من صام و هو مبغض لآل محمد صلی الله علیه و سلم دخل النار و ان صلی و صام این روایت

استناد خود مخاطب بحاکم در بعض کتاب تحفه

ص ۱۳۰

طبرانی و حاکم آورده اند انتهی ازین عبارت ظاهر ست که حاکم از اهلسنت ست و مخالفت اهلسنت روایت او را مثل روایات دیگر سنیه ناممکن ست عجب که جای مخالفت روایت حاکم از اهلسنت ناممکن داند و جای روایت او را اصلا اصغا نکند بلکه آنرا بر ملا انکار و ابطال نماید و نفی روایت آن از اهل سنت فرماید ان هذا لشئ عجاب و در حقیقت خود باین ابطال از اهلسنت باعتراف خویش خارج گردید چه هرگاه باعتراف او مخالفت اهلسنت با روایات کتب خویش ناممکن باشد و در ذکر این روایات روایت حاکم را ذکر کند و باز خود درین مقام و مقامات دیگر مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم مخالفت روایات کتب کثیره از اهل سنت که حاکم نیز از جمله ایشانست نماید بلا شبه او از اهلسنت خارج باشد وجه هفتم از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب باکمال حدیث تشبیه را آنکه ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخبرنا شهردار هذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی اجازة عن الشریف ابی طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورك الاصبهانی قال حدثنا احمد بن احمد بن ابراهیم قال حدثنا الحسین بن علی بن الحسین السکونی قال حدثنی سوید بن مسعر بن یحیی بن حجاج النهدی حدثنا ابی حدثنا شریك عن ابی اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رایة

مناقب خوارزمی

علی بن ابی طالب قال بلغنا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان فی جمع من اصحابہ فقال اریکم آدم فی علمہ ونوحاً فی فہمہ وابراہیم فی حکمتہ فلم یکن باسرع من ان طلع علی فقال ابو بکر یا رسول اللہ اقست رجلا بثلثۃ من الرسل بخ بخ لہذا الرجل من ہو یا رسول اللہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الا تعرفہ یا ابا بکر قال اللہ ورسولہ اعلم قال ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر بخ بخ لک یا ابا الحسن واین مثلک یا ابا الحسن فہذہ روایۃ ابن مردویہ الذی لا یجحد جلالۃ شانہ وجلاء امرہ الا المارد المعاند لہذا الحدیث الشریف المحکم المعاقد الطیب المصادر والعذب الموارد والعالی المطاوی والنفیس المعاہد فلیمت غیظاً وحنقاً کل منکر جاحد وجحوج حاقد وعنود حاسد وکنود غیر راشد وقد اخذ اولیاء الحاطب المقیم المقعد بکتہم وسکتہم المذیب المکمد حیث ظہر مزید صدقہ مرۃ بعد اخری وارسلنا علیہ شہباً ثاقبۃ راجمۃ تدثتی و عظمت شان و رفعت قدر و جلالت مرتبہ و تبحر و تمہر و نبالت و مہارت و براعت و کمال اعتماد و اعتبار و نہایت فضل و نبل و سمو فخار ابن مردویہ عالی تبار بر ممارسین فن رجال و آثار مخفی و محتجب نیست اما بنا بر ازالۂ اوہام و تنبیہ ذاہلین عوام نبذی از محامد سنیہ و برخی از فضائل جلیۂ او مذکور میشود شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ ابن مردویہ الحافظ الثبت العلامۃ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی صاحب التفسیر والتاریخ وغیر

خلائق روى عن ابى سهل بن زياد القطان وميمون بن اسحق الخراسانى و
محمد بن عبد الله بن علم الصفار واسمعيل الخطبى ومحمد بن على بن
دحيم الشيبانى واحمد بن عبد الله بن جبلل واسحق بن محمد بن على
الكوفى ومحمد بن احمد بن على الاسوارى واحمد بن عيسى الخفاف واحمد
بن محمد بن عاصم الكرانى وطبقتهم وروى عنه ابو القاسم عبد الرحمن
بن منده واخوه عبد الوهاب وابو الخير محمد بن احمد وابو منصور محمد
بن سكرويه وابو بكر محمد بن الحسن بن محمد بن سليم وابو عبد الله الثقفى
الرئيس وابو مطيع محمد بن عبد الواحد المصرى وخلق كثير وعمل المستخرج
على صحيح البخارى وكان قيما بمعرفة هذا الشان بصيرا بالرجال طويل
الباع مليح التصانيف ولد سنة ۳۲۳ ثلث وعشرين وثلث مائة ومات
لست بقين من رمضان سنة ۴۱۰ عشر واربع مائة يقع عواليه
فى الثقفيات وغيرها الخ ازين عبارت واضح ست كه ابن مردويه حافظ
وعلامه صاحب ثقت ست وازاكابر واعاظم شيوخ محدثين مثل ابى سهل بن
زياد وديگر اكابر نقاد روايت ميكند واجله اساطين سنيه مثل عبد الرحمن
بن منده وغير او خلق كثير وجم غفير ازو روايت ميكنند يعنى معالم دينيه وآثار
نبويه ازو فرا ميگيرند واو قيم بود بمعرفت اين شان وبصير برجال وطويل الباع
ومليح التصانيف وناهيك بواحدة من هذه المحامد الزاهرة والمدائح
الفاخرة فكيف اذا اجتمعت واتسقت واينعت دوحة مناقبه وبسقت
ونيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در سنة ۴۱۰ عشر واربعمائة گفته فيها توفى احمد

تاريخ ابن مردويه

وفات ابن مردويه در عبر ذهبى

بن موسی بن مردویه ابو بکر الحافظ الاصبهانی صاحب التفسیر والتاریخ
والتصانیف لست بقین من رمضان وقد قارب التسعین سمع باصبهان
والعراق وروی عن ابی سهل بن زیاد القطان وطبقته ونیز ذهبی در عبر گفته
ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصحاف التاجر عاش
بضعاً وتسعین سنة انتهی الیه علو الاسناد باصبهان روی عن ابی بکر
بن مردویه والنقاش وابن عقیل الباوردی وطائفة ازین عبارت واضحست
که ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی که جلالت و عظمت او از فقرهٔ انتهی الیه
علو الاسناد باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از
عبارت تذکرة الحفاظ ذهبی دریافتی که ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخ او
عبد الوهاب و ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکرویه و ابو بکر محمد بن الحسن
بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقفی و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند و روایت
شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل وثوق و
جلالت و عدالت مروی عنه میباشد کما سبق و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم
الجوزیة الحنبلی در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته
هذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالته وفخامته وعظمته علی انه قد
خرج من مشکوة النبوة لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیرة بن
عبد الرحمن المدنی رواه عنه ابراهیم بن ضمرة الزبیری وهما من کبار اهل المدینة
ثقتان یحتج بهما فی الصحیح احتج بهما امام اهل الحدیث محمد بن اسمعیل البخاری ورواه
ائمة السنة فی کتبهم وتلقوه بالقبول وقابلوه بالتسلیم والانقیاد ولم یطعن

مدائح ابن مردویه

احد منهم فيه ولا في احد من رواته فممن رواه الامام احمد بن حنبل في مسند
ابيه وفي كتاب السنة وقال كتب الى ابراهيم بن ضمرة بن محمد بن ضمرة بن
مصعب بن الزبير الزبيري كتبت اليك بهذا الحديث وقد عرفته وسمعته
على ما كتبت به اليك فحدث به عني ومنهم الفاضل الجليل ابو بكر
احمد بن عمرو بن عاصم النبيل في كتاب السنة له ومنهم الحافظ ابو احمد
محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمن العسال في كتاب المعرفة ومنهم
حافظ زمانه ومحدث اوانه ابو القسم سليمن بن احمد بن ايوب الطبراني
في كثير من كتبه ومنهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن اسحق بن محمد
بن يحيى بن منده حافظ اصبهان ومنهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى
بن مردويه ومنهم حافظ عصره ابو نعيم احمد بن عبد الله بن اسحق
الاصبهاني وجماعة من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم ازين عبارت كالشمس
في كبد السما متجلی ست که ابن مردویه از کبار ائمه سنت واجله شیوخ ملت و
اماثل حفاظ آثار وافاخم خدام اخبارست که ابن القیم بروایت او این حدیث را
در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین احتجاج واستدلال بر اعتماد واعتبار
وثبوت وتحقق وخروج آن از مشکوة نبوت مینماید وحسبك هذا دلالة
على كمال الاعتماد والوثوق وغاية الاعتبار والقبول وآنفا در ذکر مدائح
حاکم دریافتی که سبکی ابن مردویه را هم از طبقه حاکم معدود وشمرده پس چنانچه
ازان عبارت علو منزلت وسمو مرتبت حاکم بوجوه عشره ثابت شد
همچنان بوجوه عشره جلالت وعظمت ابن مردویه ظاهرست و جلال الدین

مدائح ابن مردویہ

عبدالرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مردویہ الحافظ
الکبیر العلّامة ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی صاحب
التفسیر والتّاریخ والمستخرج علی البخاری سمع ابا سہل بن زیاد القطان
وخلقا وکان قیما بهذا الشّان بصیرا بالرّجال طویل الباع ملیح التصانیف
ولد سنة ۳۲۳ ومات لستّ بقین من رمضان سنة ۴۱۰ ازین عبارت
توان دانست که ابن مردویہ حافظ کبیر و علّامہ جلیل و صاحب تصانیف
ملیحہ مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیّم بشان حدیث و بصیر برجال و صاحب
کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاع ست و شہاب الدین قسطلانی در مواہب
لدنیّہ گفته عن انس قال قرأ النبیّ صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم
رسول من انفسکم بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا
لیس فی اباءی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح رواه ابن مردویہ و محمد
بن عبدالباقی بن یوسف الزرقانی المالکیّ المصریّ در شرح مواہب لدنیّہ
بشرح لفظ رواه ابن مردویہ گفته ابوبکر الحافظ احمد بن موسی بن مردویہ
الاصبہانی الثّبت العلّامة ولد سنة ثلث وعشرین وثلثمائة وصنّف
التاریخ والتّفسیر والمسند والمستخرج علی البخاری وکان قیّما بهذا الشّان
بصیرا بالرّجال طویل الباع ملیح التّصانیف مات لستّ بقین من رمضان
سنة عشر واربعمائة قال الحافظ ابن ناصر فی مشتبه النّسبة مردویہ
بفتح المیم وحکی ابن نقطة کسرها عن بعض الاصبہانیین والرّاء
ساکنة والدّال المهملة مضمومة والواو ساکنة والمثنّاة من تحت

مدائح ابن مردویہ از شرح مواہب زرقانی

مفتوحة تلي ساحاتہ انتہی ازین عبارت کالشمس فی رابعة النہار ہویدا و آشکارست کہ ابن مردویہ حافظ ثبت علامہ صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و طویل الباع و ملیح التصنیف ست و حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی در انساب بترجمہ حمزة بن الحسین المؤدب الاصبہانی گفتہ روی عنہ ابوبکر بن مردویہ الحافظ و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر در تاریخ خود در ذکر حدیث طیر گفتہ وقد جمع الناس فی هذا الحدیث مصنفات مفردة منہم ابوبکر بن مردویہ الحافظ و ابو طاهر محمد بن احمد بن حمدان فیما رواہ شیخنا الذہبی و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی الجلبی در کشف الظنون گفتہ تفسیر ابن مردویہ هو الحافظ ابوبکر احمد بن موسی الاصبہانی المتوفی سنة عشر و اربعمائة ازین عبارات ظاہرست کہ سمعانی و ابن کثیر و کاتب چلپی ابن مردویہ را بلقب حافظ ستودہ اند و جلالت شان لقب حافظ بر واقفین اصطلاحات فن رجال و درایت مخفی نیست نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح الشمائل گفتہ الحافظ المراد بہ حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکرہ میرك و یحتمل انہ کان حافظا للکتاب والسنة ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمہ بمائة الف حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدی الراغب فیہ والمحدث والشیخ والامام هو الاستاد الکامل والحجة من احاط علمہ بثلثمائة الف حدیث متنا و اسنادا و احوال الرواة جرحا و تعدیلا و تاریخا والحاکم هو الذی احاط علمہ بجمیع الاحادیث

علو شأن ابن مردویه

المرویة کذلک و قال ابن الجوزی الراوی ناقل الحدیث بالاسناد والمحدث
من تحمل روایته واعتنی بدرایته والحافظ من روی ما یصل الیه
ووعی ما یحتاج لدیه ازین عبارت واضحست که در اصطلاح محدثین
حافظ کسی ست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حدیث را از روی متن
واسناد و کفی به شرفا و جلالة الشیخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی که
از اجلهٔ مشایخ اجازهٔ شاه صاحب ست و محامد فضائل او در مجلد حدیث مدینة العلم
شنیدی در کتاب لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار که نسخهٔ عتیقه
آن که یکی از آن محشی ست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار
نزد این خاکسار موجودست بترجمهٔ جلال الدین سیوطی گفته وکان الحافظ ابن
حجر یقول الشروط التی اذا اجتمعت فی الانسان سمی حافظا هی الشهرة
بالطلب والاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعدیل لطبقات
الرواة ومراتبهم وتمییز الصحیح من السقیم حتی یکون ما یستحضره من
ذلک اکثر مما لا یستحضره مع استحضار الکثیر من المتون فهذه الشروط
من جمعها فهو حافظ پس بنابرین عبارت ابن مردویه از اکابر مشهورین
بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعدیل طبقات روات و مراتب
شان و تمییز صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب زیاده از غیر مستحضرات او بوده
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحافظ یطلق هذا الاسم
علی من هو فی فن الحدیث بخلاف المحدث حسب این عبارت هم ظاهرست
که ابن مردویه از ماهرین در فن حدیث بوده و شمس الدین محمد بن محمد الجزری

درحصن حصین گفته اما بعد حمد الله الذی جعل الدعاء لرد القضاء والصلوة والسلام علی سید الانبیاء وعلی آله وصحبه الاتقیاء والاصفیاء فان هذا الحصن الحصین من کلام سید المرسلین وسلاح المومنین من خزانة النبی الامین والهیکل العظیم من قول الرسول الکریم والحرز المکنون من لفظ المعصوم المامون بذلت فیه النصیحة واخرجته من الاحادیث الصحیحة ابرزته عدة عند کل شدة وجردته جنة تقی من شر الناس والجنة تحصنت به فیما دهم من المصیبة واعتصمت من کل ظالم بما حوی من السهام المصیبة وقلت الا قولوا الشخص قد تقوی علی ضعفی ولم یخش رقیبه * خبأت له سهاما فی اللیالی وارجوان تکون له مصیبه * اسأل الله العظیم ان ینفع به وان یفرج عن کل مسلم بسببه علی انه مع اقتصاره واختصاره لم یدع حدیثا صحیحا فی بابه الا استحضره واتی به ولما اکملت ترتیبه وتهذیبه طلبنی عدو لا یمکن ان یدفعه الا الله تعالی فهربت منه مختفیا وتحصنت بهذا الحصن فرایت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وانا جالس علی یساره وکانه صلی الله علیه وسلم یقول ما ترید فقلت له یا رسول الله ادع الله لی وللمسلمین فرفع صلی الله علیه وسلم یدیه الکریمتین وانا انظر الیهما فدعا ثم مسح بهما وجهه الکریم وکان ذلک لیلة الخمیس فهرب العدو لیلة الاحد وفرج الله عنی وعن المسلمین ببرکة ما فی هذا الکتاب عنه صلی الله علیه وسلم وقد رمزت الکتب التی خرجت

منہا هذه الاحادیث بحروف تدل علی ذلك سلكت فیما المختصر المسالك
فجعلت علامة صحیح البخاری خ و مسلم م و سنن ابی داود د والترمذی
ت والنسائی س وابن ماجة القزوینی ق وهذه الاربعة عة
وهذه الستة ع وصحیح ابن حبان حب وصحیح المستدرك مس وابی عوانة
عو وابن خزیمة مه والموطا طا وسنن الدارقطنی قط ومصنف
ابن ابی شیبة مص و مسند الامام احمد آ والبزار ر وابی یعلی
الموصلی ص والدارمی ی ومعجم الطبرانی الکبیر ط والاوسط
طس والصغیر صط والدعاء له طب ولابن مردویه مر وللبیهقی
فی والسنن الکبیر له سنی وعمل الیوم واللیلة لابن السنی نی واقدم
رمز من له اللفظ وان کان الحدیث موقوفا جعلت قبل رمزه مو
لیعلم انه موقوف لما بعده من الکتب وذلك قلیل حیث عدم
المتصل واختلف فیه علی انی لم اجعل هذه الرموز الا تعالوبا
بنفسه علی التقلیل ولمتعلم یتعرف صحیح الکتب والمسانید والا ففی
الحقیقة فلا احتیاج الیها العموم الناس فلیعلم انی ارجو ان یکون
جمیع ما فیه صحیحا فزال الالتباس قد جمع بحمد الله تعالی هذا
المختصر اللطیف ما لم تجمعه مجلدات من التوالیف انتہی عبارت ظاہر ست
کہ محمد بن محمد الجزری کتاب ابن مردویہ را از ماخذ کتب خود کہ نہایت عظمت
وجلالت آں بیان کردہ گردانیدہ و مثل دیگر کتب اساطین معتمدین و ائمہ
محدثین نحاریر خود مثل بخاری و مسلم و ابن ابی شیبة و امام احمد و ابو داود

و ترمذی و نسائی و ابن ماجة القزوینی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن جوانه و ابن خزیمه و مالک و غیرهم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهرست که روایات ابن مردویه را صحیح دانسته حیث قال فلیعلم ان ارجوان یکون جمیع ما فیه صحیحا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و آحادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند ازین عبارت هویداست که تفسیر ابن مردویه از مشاهیر تفاسیر حدیث ست و شاهصاحب در ذکر تفاسیر مشهوره تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسیر گذاشته اند وجه هشتم از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه حدیث تشبیه را ابونعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابونعیم فی فضائل الصحابة مرفوعا ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من سره ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن ابی طالب انتهی فهذه روایة ابی نعیم الذی هو تاج المحدثین الاثبات و فخر الحفاظ المنقدین الثقات لهذا الحدیث الحاسم لشبهات المنکرین النفاة فهل بعد ذلک یمکن لاحد من اهل الخبرة والاستبصار الا لظالم واللجاج فی الرد والانکار و هل یمکن لاحد وان بالغ فی التعصب والاعوجاج والشماس والاستکبار ان ینکر فضل ابی نعیم العالی الفخار او یخرجه من اساطین السنیة الکبار و یلحقه بالهالکین الاشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و استنفدوا

روایت نمودن ابونعیم حدیث تشبیه را از معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم

لا تستحق ان یستفرغوا الا ستغراب من المخاطب المفاخر الجاحد الرادّ المبطل لصحاح الآثار و فضائل زاہره و محامد باہره و مناقب فاخره و مآثر منیفه و مفاخر شریفه و مدائح لطیفه و جلائل ساطعه و عوالی لامعه ابو نعیم بالاتر ازانست که احصا توان نمود و نبذی ازان بر ناظر کتاب فضائل الشافعی فخر الدین محمد بن عمر الرازی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منهاج ابن تیمیه حنبلی و زاد المعاد محمد بن ابی المعروف بابن القیم الحنبلی و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه ابو محمد بن محمود الخوارزمی و عبر فی خبر من غبر محمد بن احمد الذہبی و طبقات الشافعیه عبد الوہاب بن علی السبکی و وافی بالوفیات خلیل بن ایبک الصفدی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه جمال الدین عبد الرحیم الاسنوی و اسماء رجال مشکوة ولی الدین الخطیب و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین السیوطی و لواقح الانوار عبد الوہاب الشعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیار بکری و مقالید الاسانید ابو مہدی عیسی بن محمد الثعالبی و بستان المحدثین خود شاہصاحب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و غیر آن ظاہر ست فخر الدین محمد بن عمر الرازی در کتاب فضائل شافعی گفته و اما المتاخرون من المحدثین فاکثرهم علما و اقواهم قوة و اشدهم تحقیقا فی علم الحدیث هولاء وهم ابو الحسن الدار قطنی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و الشیخ ابو نعیم الاصبهانی و الحافظ ابو بکر احمد البیہقی و الامام ابو بکر عبد الله بن محمد بن زکریا الجوزقی صاحب کتاب المتفق و الامام الخطیب صاحب تاریخ بغداد و الامام ابو سلیمان الخطابی الذی کان بحرا فی علم الحدیث

ترجمۂ ابو نعیم

فخر رازی

واللغة وقيل في وصفه جعل الحديث لابي سليمان كما جعل الحديد
لابي سليمان يعنون داود النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال تعالى
فيه والنا له الحديد فهؤلاء صدور هذا العلم بعد الشيخين وهم باسرهم
متفقون على تعظيم الشافعي والمبالغة في الثناء عليه وابن خلكان در وفيات
الاعيان گفته الحافظ ابونعيم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى
بن مهران الاصبهاني الحافظ المشهور صاحب كتاب حلية الاولياء كان من
اعلام المحدثين واكابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل واخذوا
عنه وانتفعوا به وكتابه الحلية من احسن الكتب وله كتاب تاريخ
اصبهان نقلت منه في ترجمة والده عبد الله نسبه على هذه الصورة
وذكر ان جده مهران اسلم اشارة الى انه اول من اسلم من اجداده
وانه مولى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
رضي الله عنه وسياتي ذكر عبد الله بن معاوية ان شاء الله تعالى
وذكر ان والده توفي في رجب سنة خمس وستين وثلثمائة ودفن
عند جده من قبل امه ولد في رجب سنة ست وثلثين وثلثمائة
وقيل اربع وثلثين وتوفي في صفر وقيل يوم الاثنين الحادي والعشرين
من المحرم سنة ثلثين واربعمائة باصبهان رحمه الله تعالى وابن تيميه در
منهاج گفته ولكل علم رجال يعرفون به والعلماء بالحديث اجل
هؤلاء واعلم قدرا واعظم صدقا واعلاهم منزلة واكثرهم دينا
فانهم من اعظم الناس صدقا ودينا وامانة وعلما وخبرة بما يذكرونه

تعظیم محدثین شافعی را

عبارت ابن خلکان از وفیات الاعیان

من الجرح والتعديل مثل مالك وشعبة وسفين الثوري ويحيى بن
سعيد القطان وعبد الرحمن بن مهدي وعبد الله بن المبارك ووكيع
الجراح والشافعي واحمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وابي عبيد
ويحيى بن معين وعلي بن المديني والبخاري ومسلم وابي داود و
ابي زرعة وابي حاتم والنسائي والعجلي وابي احمد بن عدي وابي حاتم
البستي وابي الحسن الدارقطني وامثال هؤلاء خلق كثير لا يحصى
عددهم من اهل العلم بالرجال والجرح والتعديل وان كان بعضهم
اعلم من بعض في ذلك وبعضهم اعدل من بعض في وزن كلامه
كما ان الناس في سائر العلوم كذلك وقد صنف الناس كتبا في الاخبار
صغارا وكبارا مثل الطبقات لابن سعد وتاريخ البخاري والكتب المنقولة
عن احمد بن حنبل ويحيى بن معين وغيرهما وقبلهما يحيى بن سعيد
القطان وغيره وكتاب يعقوب بن سفين وابن ابي خيثمة وابن ابي حاتم
وكتاب ابن عدي وكتب ابي حاتم وامثال ذلك وصنف كتب الحديث
تارة على المسانيد فيذكر ما اسنده الصاحب عن رسول الله كمسند
احمد واسحق وابي داود الطيالسي وابي بكر بن ابي شيبة ومحمد بن عمر العدني
واحمد بن منيع وابي يعلي الموصلي وابي بكر البزار البصري وغيرهم وتارة
على الابواب فمنهم من قصد الصحيح كالبخاري ومسلم وابن خزيمة وابي حاتم
وغيرهم ومن خرج على الصحيحين كالاسماعيلي والبرقاني وابي نعيم وغيرهم
ومنهم من خرج احاديث السنن كابي داود والنسائي وابن ماجة وغيرهم

مراتب ابن مردويه

ومنہم من خرج احادیث السنن کابی داود والنسائی وابن ماجۃ وغیرہم
ومنہم من خرج الجامع الذی یذکر فیہ الفضائل وغیرہا کالترمذی
وغیرہ وہذا علم عظیم من اعظم علوم الاسلام و محمد بن ابی بکر المعروف
بابن قیم الجوزیۃ الحنبلی در زاد المعاد فی ہدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی
المنتفق گفتہ ہذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالتہ وفخامتہ و
عظمتہ علی انہ قد خرج من مشکوۃ النبوۃ لا یعرف الا من حدیث
عبد الرحمن بن المغیرۃ بن عبد الرحمن المدنی رواہ عنہ ابراہیم بن
حمزۃ الزبیری وہما من کبار اہل المدینۃ ثقتان یحتج بہما فی
الصحیح احتج بہما امام اہل الحدیث محمد بن اسمعیل البخاری رواہ ائمۃ
السنۃ فی کتبہم وتلقوہ بالقبول وقابلوہ بالتسلیم والانقیاد ولم یطعن
احد منہم فیہ ولا فی احد من رواتہ فممن رواہ الامام ابن الامام ابو
عبد الرحمن عبد اللہ بن احمد بن حنبل فی مسند ابیہ وفی کتاب السنۃ
وقال کتب الی ابراہیم بن حمزۃ بن محمد بن حمزۃ بن مصعب بن الزبیر الزبیری
کتبت الیک بہذا الحدیث وقد عرضتہ وسمعتہ علی ما کتبت بہ
الیک فحدث بہ عنی ومنہم الحافظ الجلیل ابوبکر احمد بن عمرو بن عاصم
النبیل فی کتاب السنۃ لہ ومنہم الحافظ ابو محمد بن احمد بن ابراہیم بن
سلیمان العسال فی کتاب المعرفۃ ومنہم حافظ زمانہ ومحدث اوانہ
ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبہ ومنہم
الحافظ ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن حیان ابو الشیخ الاصبہانی فی کتاب السنۃ

مدائح ابونعیم

ومنہم الحافظ ابن الحافظ ابو عبداللہ محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی
بن مندۃ حافظ اصبہان و منہم الحافظ ابوبکر احمد بن موسیٰ بن
مردویہ و منہم حافظ عصرہ ابونعیم احمد بن عبداللہ بن اسحاق
الاصبہانی وجماعۃ من الحفاظ سواہم یطول ذکرہم ازین عبارت کالشمس
فی کبد السماء منجلی ست کہ ابونعیم از کبار ائمہ سنیت و اجلہ شیوخ ملت و اماثل
حفاظ آثار و افاخم خدام اخبار ست کہ ابن القیم بروایت او اینحدیث را در
کتاب خود مثل روایت دیگر ائمہ مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار
و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکوۃ نبوت می نماید و ابوالمؤید محمد بن
محمود الخوارزمی در اسماء رجال جامع مسانید ابوحنیفہ گفتہ احمد بن عبداللہ

مدائح ابونعیم از رجال ابی حنیفہ

بن احمد بن اسحاق بن موسیٰ بن مہران ابونعیم الحافظ صاحب المسند
الرابع الاصفہانی سبط محمد بن یوسف الفریابی الزاہد قال الحافظ
ابو عبداللہ النجار فی تاریخہ ہو تاج المحدثین واحد الاعلام و من
جمع لہ العلو فی الروایات و الحفظ و الفہم و الدرایۃ و کان تشد الیہ
الرجال و تہاجر الی بابہ الرجال و کتب فی الحدیث کتبا سارت فی البلاد
و انتفعت بہا العباد و اسعدت و امتدت ایامہ حتی الحق الاحفاد
بالاجداد و سمع فی بلدہ ابا محمد عبداللہ بن جعفر بن احمد بن فارس
الی ان قال بعد ذکر اسماء کثیرۃ و روی عنہ الائمۃ الاعلام و سئل عن
مولدہ فقال ولدت فی رجب سنۃ ست و ثلاثین و ثلثمائۃ و توفی
فی محرم سنۃ ثلثین و اربعمائۃ و ہو ابن ثلاث و تسعین سنۃ و ستۃ

مدایح ذهبی

اثنی بقول اضعف عباد الله وهو صاحب المسند الرابع الذی ذکرناه فی
اول الکتب و محمد بن احمد الذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنة ثلثین واربعمائة
گفته وفیها توفی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ
الصوفی الاحول سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البنا باصبهان فی المحرم
وله اربع وتسعون سنة اعتنی به ابوه واسمعه فی سنة اربع و
اربعین و ثلثمائة وبعدها استجاز له خیثمة الاطرابلسی والاصم
وطبقتهما وتفرد بالدنیا بعلو الاسناد مع الحفظ والاستبحار من الحدیث
وفنونه روی عن ابن فارس و العسال و احمد بن سعید السمسار وابی
علی بن الصواف وابی بکر بن خلاد وطبقتهم بالعراق والحجاز وخراسان
وصنف التصانیف الکبار المشهورة فی الاقطار و عبد الوهاب سبکی در طبقات

مدایح ابونعیم از ذهبی

شافعیه گفته الحافظ ابو نعیم الاصبهانی الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف
والنهایة فی الحفظ والضبط واحد اعلام الدین جمع الله له بین العلو
فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار ولد فی
رجب سنة ست و ثلثین و ثلثمائة باصبهان و هو سبط الزاهد محمد
بن یوسف البنا احد مشایخ الصوفیة استجاز له ابوه طائفة من
شیوخ العصر تفرد فی الدنیا عنهم اجاز له من الشام خیثمة بن سلیمان
ومن بغداد جعفر الخلدی ومن واسط عبد الله بن عمر بن شوذب و من
نیسابور الاصم وسمع سنة اربع واربعین و ثلثمائة من عبد الله بن جعفر
بن احمد بن فارس و القاضی ابی احمد محمد بن احمد العسال و احمد بن سعید السمسار

مراجع ابونعیم

واحمد بن محمد القصار واحمد بن بندار السعار و عبد الله بن الحسن بن بندار والطبرانی والطبرانی وابی الشیخ والجعابی و رحل سنة ست وخمسین و ثلثمائة فسمع ببغداد ابا علی بن الصواف وابا بکر بن الهیثم الانباری و ابا بحر البربهاری و عیسے بن محمد الطوماری و عبد الرحمن والد المخلص و ابن خلاد النصیبی و حبیبا القزاز و طائفة کثیرة و سمع بمکة ابا بکر الاجری و احمد بن ابراهیم الکندی و بالبصرة فاروق بن عبد الکریم الخطابی و محمد بن علی بن مسلم العامری و جماعة و بالکوفة ابا بکر عبد الله بن یحیی الطلحی و جماعة و بنیسابور ابا احمد الحاکم و حسنک التمیمی واصحاب السراج فممن بعدهم روی عنه کوسیار بن ابی البرکة الحلبی و توفی قبله ببضع و ثلثین سنة وابو سعد المالینی و توفی قبله بثانی عشرة سنة وابو بکر بن علی الذکوانی و توفی قبله باحدی عشرة سنة والحافظ ابو بکر الخطیب و هو من اخص تلامذته وقد رحل الیه واکثر عنه ومع ذلک لم یذکره فی تاریخ بغداد ولا یخفی علیه انه دخلها ولکن النسیان طبیعة الانسان و لذلک اغفله الحافظ ابو سعد بن السمعانی فلم یذکره فی الذیل و ممن روی عن ابی نعیم ایضا الحافظ ابو صالح المؤذن و القاضی ابو علی الوحشی و مستملیه ابو بکر محمد بن ابراهیم العطار وسلیمن بن ابراهیم الحافظ و هبة الله بن محمد الشیرازی و ابو الفضل احمد وابو علی الحسن ابنا احمد الحداد و خلق کثیر اخرهم وفاة ابو طاهر عبد الواحد بن محمد الدسیطی الذهبی و قد مر ابو عبد الرحمن السلمی

مع تقدمہ عن واحد عن ابن نعیم فقال فی کتاب طبقات الصوفیۃ ثنا عبد الواحد بن احمد الهاشمی ثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله انا محمد بن علی بن حبیش المقری ببغداد انبا احمد بن محمد بن سہل الادمی ذکر حدیثا قال ابو محمد بن السمرقندی سمعت ابا بکر الخطیب یقول لم ار احدا اطلق علیہ اسم الحفظ غیر رجلین ابو نعیم الاصبہانی و ابو حازم العبدوی الاعرج و قال احمد بن محمد بن مردویہ کان ابو نعیم فی وقتہ مرحولا الیہ ولم یکن فی افق من الآفاق اسند ولا احفظ منہ کان حفاظ الدنیا قد اجتمعوا عندہ و کان کل یوم نوبۃ واحد منہم یقرأ ما یریدہ الی قریب الظہر فاذا قام الی دارہ ربما کان یقرأ علیہ فی الطریق جزء و کان لا یضجر لم یکن لہ غذاء سوی التصنیف او التسمیع و قال حمزۃ بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث یقولون بقی ابو نعیم اربع عشرۃ سنۃ بلا نظیر لا یوجد شرقا ولا غربا اعلی اسنادا منہ ولا احفظ و کانوا یقولون لما صنف کتاب الحلیۃ حمل الی نیسابور حال حیاتہ فاشتروہ باربعمائۃ دینار و قال ابن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا السلفی اخبار ابی نعیم و ذکر من حدث عنہ وہم نحو ثمانین رجلا و قال لم یصنف مثل کتابہ حلیۃ الاولیاء سمعناہ علی ابی المظفر القاسانی عنہ سوی فوت عنہ یسیر و قال ابن النجار ہو تاج المحدثین و احد اعلام الدین قلت و من کراماتہ المذکورۃ ان السلطان محمود سبکتکین لما استولی علی اصبہان و لی علیہا والیا من قبلہ و رحل عنہا فوثب اہل اصبہان و قتلوا الوالی فرجع محمود الیہا

ترجمہ ابونعیم

وامنهم حتى اطمانوا ثم قصدهم يوم الجمعة في الجامع وقتل منهم مقتلة
عظيمة وكانوا قبل ذلك قد منعوا ابا نعيم الحافظ من الجلوس في الجامع
فحصلت له كرامة ان السلامة مما جرى عليهم اذ لو كان جالسا القتل
وانتقم الله تعالى لهم منهم سريعا ومن مصنفاته حلية الاولياء وهي
من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمه الله كثيرا بحثنا عليها وتحبب
تسميعها وله ايضا كتاب معرفة الصحابة وكتاب دلائل النبوة وكتاب
المستخرج على البخاري وكتاب المستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصبهان
وكتاب صفة الجنة وكتاب فضائل الصحابة وصنف شيئا كثيرا من
المصنفات الصغار توفي في العشرين من المحرم سنة ثلثين واربعمائة

وله اربعون وتسعون سنة ذكر البحث عن واقعة جزء محمد بن عاصم

الى لقد هام بال من ابي نعيم رحمه الله ذريعة الى ذلك قد حدث ابو نعيم
بهذا الجزء ورواه عنه الاثبات والرجل ثقة ثبت امام صادق واذا قال
هذا سماعي جاز الاعتماد عليه وطعن بعض الجهال الطاعنين في ائمة الدين
فقال ان الرجل لم يوجد له سماع بهذا الجزء وهذا الكلام سبة على
قائله فان عدم وجدانه لسماعه لا يكون سبب عدم موجوده واخبار
الثقة بسماع نفسه كاف ثم ذكر شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي
ان شيخنا الحافظ ابا الحجاج المزي حدثه انه رای بخط الحافظ ضياء الدين
المقدسي انه وجد بخط الحافظ ابي الحجاج يوسف بن خليل انه قال رأيت
اصل سماع الحافظ ابي نعيم لجزء محمد بن عاصم فبطل ما اعتقده

ریبة ثم قال الطاعنون ثانیا وهذا الخطیب ابوبکر البغدادی و هو
الحبر الذی یخضع له الاثبات له الخصوصیة الزائدة بصحبة ابی نعیم قال
فیما کتب الی به احمد بن ابی طالب من دمشق قال کتب الی الحافظ ابو عبد الله
بن النجار من بغداد قال اخبرنی ابو عبد الله الحافظ باصبهان انا ابو القاسم
بن اسمعیل الصیرفی انا یحیی بن عبد الوهاب بن مندة قال سمعت ابا
الفضل المقدسی یقول سمعت عبد الوهاب الانماطی یذکر انه وجد
بخط الخطیب سألت محمد بن ابراهیم العطار مستملی ابی نعیم عن جزء
محمد بن عاصم کیف قراته علی ابی نعیم وکیف رأیت سماعه فقال اخرج
الی کتابا وقال هو سماعی فقرأته علیه قلنا لیس فی هذه الحکایة
طعن علی ابی نعیم بل حاصلها ان الخطیب لم یجد سماعه بهذا الجزء
فاراد استفادة ذلک من مستملیه فاخبره بانه اعتمد فی القرأة علی
اخبار الشیخ و ذلک کاف ثم قال الطاعنون ثالثا وقد قال الخطیب
ایضا رأیت لابی نعیم اشیاء یتساهل فیها منها ان یقول فی الاجازة
اخبرنا من غیر ان یبین قلت هذا لم یثبت عن الخطیب و بتقدیر ثبوته
فلیس بقدح ثم اطلاق اخبرنا فی الاجازة مختلف فیه فاذا راه هذا
الحبر الجلیل اعنی ابا نعیم فکیف یعد منه تساهلا وان عد فلیس من
التساهل المستقبح لو حجرنا علی العلماء ان لا یروا الا بصیغة یجمع علیها
لضیعنا کثیرا من السنة وقد دفع الحافظ ابو عبد الله بن النجار قضیة جزء
محمد بن عاصم بان الحفاظ الاثبات رووه عن ابی نعیم وحکینا ذلک نحو ان

مراسیل ابونعیم

اصل سماعه وجد فظاحت هذه الخيالات ونحن لا نحفظ احداً تكلم في ابي نعيم بقادح ولم يذكر غير هذه اللفظة التي عزيت الى الخطيب وقلنا انها لو تثبت عنه والعمل على امامته وجلالته وانه لا عبرة بهذيان المعادين اكاذيب المفترين على انا لا نحفظ عن احد فيه كلاماً صريحاً في جرح ولا حط ولو حفظ لكان سبة على قائله وقد برأ الله ابا نعيم من معرته وقال الحافظ ابن النجار في اسناد ما حكى عن الخطيب غير واحد ممن يتحامل على ابي نعيم لمخالفته لمذهبه وعقيدته فلا يقبل قال شيخنا الذهبي والتساهل الذي اشير اليه شيء كان يفعله في الاجازة نادراً قال فانه كثيراً ما يقول كتب الي جعفر الخلدي وكتب الي ابو العباس الاصم انا ابو الميمون بن راشد في كتابه قال ولكن رايته يقول انا عبد الله بن جعفر فيما قرئ عليه قال والظاهر ان هذا اجازة قلت ان كان شيخنا الذهبي يقول ذلك في مكان غلب على ظنه ان ابا نعيم لم يسمعه بخصوصه من عبد الله بن جعفر فالامر مسلم اليه فانه اعني شيخنا الحبر الذي لا يلحق شاوه في الحفظ والا فابو نعيم قد سمع من عبد الله بن جعفر فمن اين لنا انه يطلق هذه العبارة حيث لا يكون سماع ثم ان اطلق ذلك فغايته تدليس جائز قد اغتفر اشد منه لاعظم من ابي نعيم ثم قال الطاعنون ايضاً قال يحيى بن منده الحافظ سمعت ابا الحسين القاضي يقول سمعت عبد العزيز النخشبي يقول لم يسمع ابو نعيم مسند الحرث بن ابي اسامة بتمامه

من ابن خلاد فحدث به كله قلنا قال الحافظ ابن النجار وهم عبد العزيز فى هذا فانا رايت نسخة من الكتاب عتيقة وعليها خط ابى نعيم يقول سمع منى فلان الى آخر سماعى من هذا المسند من ابن خلاد فلعله روى الباقى بالاجازة وخليل بن ايبك صفدى در وافى بالوفيات گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسى بن مهران ابو نعيم الحافظ سبط محمد بن يوسف بن البناء الاصبهانى تاج المحدثين واحد اعلام الدين له العلو فى الرواية والحفظ والفهم والدراية وكانت الرحال تشد اليه اصلى فى فنون الحديث كتبا سارت فى البلاد وانتفع بها العباد وامتدت ايامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد وتفرد بعلو الاسناد سمع باصبهان اباه وعبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس وسليمان بن احمد الطبرانى وجماعة كثيرة الى ان قال بعد ذكر اسماء كثيرة وكان ابو نعيم اماما فى العلم والزهد والديانة وصنف مصنفات كثيرة منها حلية الاولياء والمستخرج على الصحيحين ذكر فيهما احاديث ساوى فيها البخارى ومسلما واحاديث علا عليهما فيها كانهما سمعاها منه وذكر فيهما حديثا كان البخارى ومسلم سمعاه ممن سمعه منه ودلائل النبوة ومعرفة الصحابة وتاريخ بلده وفضائل الجنة وصفة الجنة وكثيرا من المصنفات الصغار وبقى اربعة عشر سنة بلا نظير لا يوجد شرقا ولا غربا اعلى اسنادا منه ولا احفظ ولما كتب كتاب الحلية وحمل الى نيسابور بيع باربعمائة دينار الخ وابو محمد عبد الله بن اسعد بن على

مدائح ابونعیم

الیمنی المعروف بالیافعی در مرآة الجنان و عبرة الیقظان در سنه ثلثین واربعمائة گفته فیها توفی الامام الحافظ الشیخ العارف ابونعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی الصوفی صاحب کتاب حلیة الاولیاء وکان من اعلام المحدثین واکابر الحفاظ المفیدین اخذ عن الافاضل واخذوا عنه وانتفعوا به وکتاب الحلیة من احسن الکتب قلت اما طعن ابن الجوزی فیها وتنقیصه لها فهو من باب قولی سه لئن ختمها جاراتها وضرائر * وعاب جمالا فی حلاها وفی الحلی * فما سلمت حسناء من ذم حاسد * وصاحب حق من عداوة مبطل * مع ابیات اخری فی مدح الامام ابی حامد الغزالی وتصانیفه وکلامه العالی وله کتاب تاریخ اصفهان تفرد فی الدنیا بعلو الاسناد مع الحفظ روی عن المشایخ بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانیف المشهورة فی الاقطار و شیخ جمال الدین اسنوی در طبقات فقهای شافعیه گفته الحافظ ابونعیم بضم النون احمد بن عبد الله الاصفهانی صاحب الحلیة وغیرها الجامع بین الفقه والحدیث والتصوف قال الخطیب لم ألق فی شیوخی احفظ منه ومن ابی حازم الاعرج ولد فی رجب سنة ست وثلثین وثلثمائة وتوفی یوم الاحد الحادی والعشرین من المحرم سنة ثلثین واربعمائة وذکر ابن خلکان فی السنة مثلها نقل عنه فی الروضة فی اثناء کتاب القضاء فی الکلام علی الروایة بالاجازة الجاز یجوز له ان یجیز کما هو المعروف و نیز اسنوی در شرح طبقات گفته وبعد فان الشافعی رضی الله عنه وارضاه ونفعنا

مدائح ابونعیم از مرآة الجنان یافعی

مدائح ابونعیم از طبقات شافعیه اسنوی

ای سنه وفاة ابی نعیم ۱۲

کذا فی نسخة المطبوعة ۱۲

ترجمه ابونعیم

وسائر أئمة المسلمين اجمعين قد حيز له في اصحابه من السعادة امور
لم يتفق في اصحاب غيره منها انهم المقدمون في المساجد الثلثة
الشريفة شرفها الله تعالى ومنها ان الكلمة لهم في الاقاليم الفاضلة
المشار اليها الكبار العامرة المتوسطة في الدنيا المتاصلة التي
دين الاسلام وشعار الاسلام بها ظاهر منتظم كالحجاز واليمن و
مصر والشام والعراقين و خراسان و ديار بكر واقليم الروم ومنها
ازدياد علمائهم في كل عصر الى زماننا بالنسبة الى غيرهم وبسببه
ما اشرنا اليه من ظهورهم على غيرهم في الاقاليم السابق وصفها و
منها ان كبار ائمة الحديث اما من جملة اصحابه الآخذين عنه
او عن اتباعه كالامام احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة وابن المنذر
وابن حبان و ابن خزيمة والبيهقي و الحاكم والخطابي و الخطيب وابي
نعيم وغيرهم الى زماننا هذا و ولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب در
اسماء رجال مشكوة گفته ابونعيم الاصفهاني هو ابونعيم احمد بن
عبد الله الاصفهاني صاحب الحلية هو من مشايخ الحديث الثقات
المعمول بحديثهم المرجوع الى قولهم كبير القدر ولد سنة ٣٣٤ اربع وثلثين
وثلثمائة ومات في صفر سنة ٤٣٠ ثلثين واربعمائة وله من العمر ست
وتسعون سنة وقاضي تقي الدين ابو بكر اسدي در طبقات فقهاى شافعيه
گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسى بن مهران الحافظ الكبير
ابونعيم الاصفهاني الجامع بين الفقه والتصوف والنهاية في الحديث



ولہ التصانیف المشہورۃ منہا کتاب الحلیۃ وھو کتاب جلیل حفیل وکتاب معرفۃ الصحابۃ وکتاب دلائل النبوۃ وکتاب تاریخ اصفہان قال الخطیب البغدادی لم ار فی شیوخی احفظ منہ ومن ابی حازم الاعرج ولد فی رجب سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ توفی فی المحرم سنۃ ثلثین واربعمائۃ نقل عنہ فی الروضۃ فی اثناء کتاب القضاء فی الکلام علی الروایۃ بالاجازۃ ان المجاز یجوز لہ ان یجیز کما ھو المعروف وجلال الدین عبد الرحمن السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابونعیم الحافظ الکبیر محدث العصر احمد بن عبد اللہ بن احمد بن اسحق بن موسی بن مہران المہران الاصبہانی الصوفی الاحول سبط الزاہد محمد بن یوسف البنا ولد سنۃ ۳۳۶ واجاز لہ مشایخ الدنیا وتفرد بہ فی دہرہ رحلت الحفاظ الی بابہ لعلمہ وضبطہ وعلو اسنادہ قال الخطیب لم ار احدا اطلق علیہ اسم الحفظ غیر ابی نعیم وابی حازم وقال ابن مردویہ لم یکن فی افق من الآفاق احفظ ولا اسند منہ صنف الحلیۃ والمستخرج علی البخاری والمستخرج علی مسلم ودلائل النبوۃ ومعرفۃ الصحابۃ وتاریخ اصبہان وفضائل الصحابۃ وصفۃ الجنۃ والطب وغیرھا مات فی المحرم سنۃ ۴۳۰ وعبد الوہاب شعرانی در لواقح الانوار فی طبقات السادۃ الاخیار گفتہ ومنہم ابونعیم الاصفہانی رضی اللہ عنہ صاحب الحلیۃ والطبقات وغیرھما ولد رضی اللہ عنہ سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ وتوفی باصبہان سنۃ ثلثین

مدائح ابونعیم

مدائح ابونعیم از طبقات الحفاظ سیوطی

مدائح ابونعیم از لواقح الانوار

واربعمائة عن اربع وتسعين سنة اخرجه اهل اصفهان ومنعوه
الجلوس في الجامع فتولى على اصفهان السلطان محمود بن سبكتكين
وولى عليهم واليا من قبله ورحل عنهم فوثب اهل اصفهان وقتلوه
فرجع محمود اليها وآمنهم حتى اطمانوا ثم قتلهم حتى اتى على اكثر من نصفهم
وكانوا بعد ذلك من كرامات ابى نعيم رضي الله عنه واملأ
كتابه الحلية من صدره بعد ان نيف على ثمانين سنة وحسين دیار
بکری در تاریخ خمیس گفته وفي سنة ثلاثين واربعمائة مات حافظ اصبهان ابو نعيم
احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهاني الصوفي الاحول صاحب الحلية
في المحرم وله اربع وتسعون سنة وابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبي الجعفري
در مقالید الاسانید بعد ذکر مستخرج صحیح مسلم از ابونعیم وذکر سند آن واول
آن گفته طرّاز من تعریفه قال الذهبي هو الامام الحافظ الكبير محدث
العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسى بن مهران المهراني
الاصبهاني الصوفي ولد سنة ست وثلاثين وثلثمائة واجاز له مشايخ
الدنيا سنة نيف واربعين وثلثمائة وله ست سنين ابو العباس الاصم
وخيثمة بن سليمان الاطرابلسي جعفر الخالدي وابو منهال بن زياد والمعمر
عبد الله بن عمر شوذب وطائفة تفرد في الدنيا باجازتهم كما تفرد بالسماع
من خلق كثير سمع الطبراني وابا الشيخ والجعابي وابا علي بن الصواف
وابن خلاد النصيبي وابا بكر الآجري وفاروق بن عبد الكبير الخطابي
وخلائق ورحلت الحفاظ الى بابه لعلمه وحفظه وعلو اسانيده

تاریخ ابونعیم

[illegible] ابونعیم [illegible] حبیب

ترجمہ ابونعیم [illegible] الاسانید

مدائح ابو نعیم

وتهیا له من لقی الکبار ما لم یقع لحافظ روی عنه الخطیب البغدادی وهو اخص تلامذته به ورحل الیه واکثر عنه وابو سعد المالینی وابو صالح المؤذن وابو علی الحسن بن احمد الحداد وابو سعد محمد بن محمد المطرز وابو منصور محمد بن عبد الله الشهرطی وغانم البرجی وخلائق آخرهم وفاة ابو طاهر عبد الواحد بن احمد الذهبی قال الخطیب لم ار احدا اطلق علیه اسم الحفظ غیر ابی نعیم وابی حازم العبدی وقال علی بن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا السلفی اخبار ابی نعیم فسمی نحوا من مائتی نفس حدثوا عنه قال ع لم یصنف مثل کتابه حلیة الاولیاء وقال ابن مردویه کان ابو نعیم فی وقته مرحولا الیه لم یکن فی افق من الافاق احد احفظ ولا اسند منه کان حفاظ الدنیا قد اجتمعوا عنه وکل یوم نوبة واحد منهم یقرأ ما یریده الی قرب الظهر واذا قام الی داره ربما کان یقرأ علیه فی الطریق جزء وکان لا یضجر لم یکن له غذاء سوی التسمیع والتصنیف وقال حمزة بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث یقولون بقی الحافظ اربع عشرة سنة بلا نظیر لا یوجد شرقا ولا غربا اعلی اسنادا منه ولا احفظ منه وکانوا یقولون لما صنف کتاب الحلیة حمل الکتاب فی حیاته الی نیسابور فاشتروه باربعمائة دینار وفی وفیات ابن خلکان ان مهران اول من اسلم من اجداده وانه مولی عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب نقله عن ابی نعیم فی تاریخ اصبهان له قال واصبهان بکسر الهمزة

وفتحها وسکون الصاد المهملة وفتح الموحدة ویقال بالفاء ایضا وفی القاموس اصلها اصبت بهان ای سمنت الملیحة سمیت لحسن هوائها وعذوبة مائها وتخفف والصواب انها اعجمیة واصلها اسپاهان ای الاجناد لانهم کانوا سکانها انتهی وله التصانیف المشهورة ککتاب معرفة الصحابة وکتاب دلائل النبوة فی مجلدین وکتاب المستخرج علی البخاری والمستخرج علی مسلم وکتاب تاریخ اصبهان وصفة الجنة وکتاب الطب وکتاب فضائل الصحابة وکتاب المعتقد واشیاء صغار مات فی العشرین من المحرم سنة ثلاثین واربعمائة عن اربع وتسعین سنة وخود شاه صاحب دربستان المحدثین میفرماید کتاب مستخرج علی صحیح مسلم لابی نعیم الاصفهانی اول کتاب الایمان ست داول آن حدیث جبرئیل ست میگوید حدثنا احمد بن یوسف بن خلاد قال ثنا الحارث بن ابی اسامة قال ثنا ابو عبد الرحمن بن یزید المقری وحدثنا ابو علی بن الصواف قال ثنا عبد الرحمن المقری قال ثنا کهمس بن الحسن عن عبد الله بن بریدة الاسلمی عن یحیی بن یعمر القرسینی قال کان من اول من قال فی القدر معبد الجهنی بالبصرة فانطلقت انا وحمید بن عبد الرحمن الحمیری حاجا الی اخر الحدیث المذکور فی اوائل صحیح مسلم و نام و نسب او احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن وائل بن مهران اصفهانی صوفی ست در سال سیصد و سی و شش متولد شده و شش ساله بود که او را بطریق تبرک مشایخ عمده حدیث اجازت دادند که از جمله آنها ابو العباس اصم و خیثمه بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالدی و شیخ معمر بن عبد الله بن عمر شوذب ست

تاریخ وفات ابونعیم
تذکره ابونعیم از بستان المحدثین
روایت ابونعیم حدیث جبرئیل را

مدح ابونعیم

علو باین خصوصیت متفرد است بعد از انکه چون جوان شد سماع کثیر از اجله
مشایخ حدیث حاصل کرده و تخمی که در زمین استعداد او از طفلی افشانده
بود بار آورده واز طبرانی واز ابو الشیخ واز جعابی وابو علی الصواف وابو بکر آجری
وابن خلاد نصیبی و فاروق بن عبد الکبیر خطابی استفاده تامه نموده وبعد
از ان چون بمرتبه شیخوخت وافاده رسید حفاظ فن حدیث نبوی او قصد
آوردند و بر در او هجوم نمودند و استفاده کردند و بجهت علو اسانید و وفور
علم و حفظ او رغبت این مردم بجناب او زیاده از اقران بود و خطیب بغداد
از اخص تلامذه اوست وابو سعید مالینی وابو صالح موذن وابو علی حسن
بن احمد حداد وابو سعید محمد بن محمد بن المطرز وابو منصور محمد بن عبد الله
شروطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان او بیند واز نوادر کتب او کتاب حلیة الاولیاست
که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده واز صبح تا وقت ظهر بحضور او قرات
حدیث میکردند و چون از مجلس برمیخواست و بخانه میرفت در راه نیز بقدر
یک جزو مردم پیش رو میخواندند و هرگز ملول و تنگدل نمیشد و نوبت او
در اشتغال علم حدیث بحدی رسیده بود که او را غذا غیر از اسماع حدیث
و تصنیف آن نبود و کتاب حلیة الاولیاء در حضور او آن شهرت و رواج پیدا
کرد که در نیسابور بچهار صد دینار خریده شد الی ان قال بعد ذکر اسلام جد
و تحقیق لفظ اصبهان و ابو نعیم را تصانیف بسیارست از انجمله است کتاب معرفة
الصحابة و کتاب دلائل النبوة در دو جلد و کتاب المستخرج علی مسلم و کتاب تاریخ
اصفهان و کتاب صفة الجنة و کتاب الطب و کتاب فضائل الصحابة و کتاب المعتقد

حلیة الاولیاء کتاب مشهور

پانزدہم ابونعیم

و رسائل مختصره دیگر هم دارد در سنه چهار صد و سی ہشتم محرم رحلت دار آخرت

کرد و ہفتاد و چهار سال عمر داشت و مولوی حسن زمان محمد بن قاسم الترکمانی

در قول مستحسن گفته اما الحافظ ابونعیم فقال السبکی فی الطبقات الکبری

الامام الجلیل الحافظ الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف والنهایة فی

الحفظ والضبط واحد الاعلام الذین جمع الله لهم بین العلو فی الروایة

والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار الی قوله قال ابو

محمد السمرقندی سمعت ابابکر الخطیب یقول لم ار احدا اطلق علیه

اسم الحفظ غیر رجلین ابونعیم الاصبهانی وابوحازم العبدوی الاعرج

وقال احمد بن محمد بن مردویه کان ابونعیم فی وقته مرحولا الیه لم یکن

فی افق من الآفاق اسند ولا احفظ منه وقال حمزة بن العباس العلوی کان

اصحاب الحدیث یقولون بقی ابونعیم اربع عشرة سنة بلا نظیر لا یوجد

شرقا وغربا اعلی اسنادا منه ولا احفظ منه وقال الحافظ ابن النجار

هو تاج المحدثین احد اعلام الدین ثم بسط السبکی فی الرد علی من نال

منه حسدا و مخفی نماند که جلالت قدر و عظمت فخر ابونعیم بمثابه رسیده که ابوالمعالی

امام الحرمین جوینی با آنهمه فضائل و محامد که شهره آفاق و مسلم اکابر جهره حذاق ست

یکے از مستفیدین و تلامذه اوست ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابوالمعالی

عبدالملک بن الشیخ ابی محمد عبدالله بن ابی یعقوب یوسف بن عبدالله

بن یوسف بن حیویه الجوینی الفقیه الشافعی الملقب ضیاء الدین

المعروف بامام الحرمین اعلم المتاخرین من اصحاب الامام الشافعی

مدایح ابونعیم بنقل مولوی حسن زمان

تلمذ امام الحرمین جوینی بر ابونعیم بنقل ابن خلکان

مدح امام الحرمین تلمیذ ابونعیم

علے الاطلاق المجمع علے امامته المتفق علی غزارة مادّته وتفنّنه
فی العلوم من الاصول و الفروع والادب و غیر ذلک و قد تقدّم الکلام
علے ذکر والده فی العبادلة و رزق من التوسّع فی العبارة ما لم یعهد
فی غیره وکان یذکر دروسًا یقع کل واحد منها فی عدّة اوراق و لا
یتلعثم فی کلمة منها و تفقّه فی صباه علے والده ابی محمّد و کان یعجب بطبعه
و تحصیله و جودة قریحته و ما یظهر علیه من مخائل الاقبال فاتی علے
جمیع مصنّفات والده و تصرّف فیها حتّے زاد علیه فی التحقیق و التدقیق
و لمّا توفّی والده قعد مکانه للتدریس و اذا فرغ منه مضے الی الاستاذ ابی
القاسم الاسکاف الاسفرائنی بمدرسة البیهقی حتے حصّل علیه علم الاصول
ثم سافر الی بغداد و لقی بها جماعة من العلماء ثم خرج الی الحجاز و جاور
بمکّة اربع سنین و بالمدینة یدرّس و یفتے و یجمع طرق المذهب
فلهذا قیل له امام الحرمین ثم عاد الی نیسابور فی اوائل ولایة السلطان
الب ارسلان السّلجوقی و الوزیر یومئذ نظام الملک فبنی له المدرسة
النظامیّة بمدینة نیسابور و تولّی الخطابة بها و کان یجلس للوعظ
و المناظرة و ظهرت تصانیفه و حضر درسه الاکابر من الائمّة و انتهت
الیه ریاسة الاصحاب و فوّض الیه امور الاوقاف و بقی علے ذلک قریبًا
من ثلثین سنة غیر مزاحم و لا مدافع مسلّمًا الیه المحراب و المنبر و الخطابة
و التدریس و مجلس التذکیر یوم الجمعة و صنّف فی کل فنّ منها کتاب
نهایة المطلب فی درایة المذهب الّذی ما صنّف فی الاسلام مثله قال

حاشیہ: ہمارے امام الحرمین … ابونعیم

ابو جعفر الحافظ سمعت الشیخ ابا اسحاق الشیرازی یقول لامام الحرمین یا مفید اهل المشرق والمغرب انت الیوم امام الائمة وسمع الحدیث من جماعة کثیرة من علمائه وله اجازة من الحافظ ابی نعیم الاصبهانی صاحب حلیة الاولیاء ومن تصانیفه الشامل فی اصول الدین والبرهان فی اصول الفقه وتلخیص التقریب والارشاد والعقیدة النظامیة ومدارك العقول لم یتمه وکتاب تلخیص نهایة المطلب لم یتمه وغیاث الامم فی الامامة ومغیث الخلق فی اختیار الاحق وغنیة المسترشدین فی الخلاف وغیر ذلك من الکتب وکان اذا شرع فی علوم الصوفیة وشرح الاحوال ابکی الحاضرین ولم یزل علی طریقة حمیدة مرضیة من اول عمره الی آخره اخبرنی بعض المشایخ انه وقف علی جلیة امره فی بعض الکتب وان والده الشیخ ابا محمد رحمه الله تعالی کان فی اول عمره ینسخ بالاجرة فاجتمع له من کسب یده شئ اشتری به جاریة موصوفة بالخیر والصلاح ولم یزل یطعمها من کسب یده ایضا الی ان حبلت بامام الحرمین وهو مشتمل علی تربیتها بکسب الحل فلما وضعته اوصاها ان لا تمکن احدا من ارضاعه فاتفق انه دخل علیها یوما وهی متألمة والصغیر یبکی وقد اخذته امرأة من جیرانهم وشاغلته بثدیها فرضع منها قلیلا فلما راٰه شق علیه ونکس راسه ومسح علی بطنه وادخل اصبعه فی فیه ولم یزل یفعل به ذلك حتی قاء جمیع ما شربه وهو یقول یسهل علی ان یموت ولا یفسد طبعه بشرب لبن غیر امه ویحکی

عن امام الحرمین انّه کان یلحقه بعض الاحیان فترة فی مجلس المناظرة فیقول
هذا من بقایا تلک الرضعة و مولده ثامن عشر المحرّم سنة تسع عشرة
و اربعمائة و لمّا مرض حمل الی قریة من اعمال نیسابور یقال لها بشنقان
موصوفة باعتدال الهواء و خفّة الماء فمات بها لیلة الاربعاء وقت
العشاء الاخرة الخامس و العشرین من شهر ربیع الاخر سنة ثمان و
سبعین و اربعمائة و نقل الی نیسابور تلک اللیلة و دفن من الغد
فی داره ثم نقل بعد سنین الی مقبرة الحسین فدفن بجنب ابیه
رحمه الله تعالی و صلّی علیه ولده ابو القسم و اغلقت الاسواق
یوم موته و کسر منبره فی الجامع و قعد الناس لعزائه و اکثروا فیه
المراثی الخ **وجه نهم** از وجوه ابطال و ردّ نفی و انکار مخاطب الاتبار آنست
که حدیث تشبیه را احمد بن الحسین البیهقی روایت کرده چنانچه از عبارت
صحائف متضمن نقل تقریر شیعه که آنرا در هدایة السعداء آورده و دران نقل این روایت
از احمد و بیهقی مذکور ست واضحست هم از عبارت اخطب خوارزم که آنفا گذشته
ظاهر ست که بیهقی این حدیث شریف را از حاکم روایت کرده و دیگر اجلّه علما
هم نقل این حدیث از بیهقی کرده اند مثل ابو سالم محمّد بن طلحه القرشی النصیبی و نور الدین
علی بن محمد المعروف بابن الصباغ و حسین بن معین الدین الیزدی المیبدی
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و احمد بن عبد القادر العجیلی کما ستسمعه
عن قریب بعون الله المجیب فهذا امام بیهقی ابان عن الحقّ و
تناول رؤس الجاحدین بالکسر و الدقّ و صدع رهم بالبقر و الشقّ

وازال سواسهم وازاح انتکاسهم واستاصل التباسهم واکفا کاسهم وقلع اساسهم وابطل انکارهم وصغر فخارهم وهدم دارهم وهتك استارهم واوضح خسارهم وکشف بوارهم وخذل اعوانهم وانصارهم وعفا رسومهم وآثارهم فلله درّه وعلیه اجره وایراد بیهقی اینحدیث را کافی ست در اعتبار آن چه بیهقی از جمله محدثانی ست که صاحب مشکوة درحق ایشان گفته انّی اذا اسندت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبیّ پس چگونه ممکن ست که اینحدیث با وصف روایت بیهقی معتبر نباشد حالانکه بقول صاحب مشکوة اسناد حدیث باو مثل اسناد آن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلّم ست فما للمجادل بعد ذلك علی الکلام والاشتباه کما هو غیر خاف علی اولی الافهام والانتباه حالا عبارت ولی الدین ابو عبد الله الخطیب در مشکوة بسمع اصغا باید شنید قال فی صدر مشکوة المصابیح اما بعد فان التمسّك بهدیه صلی الله علیه وسلم لا یستتب الا بالاقتفاء لما صدر من مشکوته والاعتصام بحبل الله لا یتمّ الا ببیان کشفه وکان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام محیی السنة قامع البدعة ابو محمد الحسین بن مسعود الفرّاء البغوی رفع الله درجته اجمع کتاب صنّف فی بابه واضبط لشوارد الاحادیث واوابدها ولما سلك رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد وان کان نقله من الثقات کالاسناد لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال فاستخرت الله تعالی واستوفقت کل حدیث منه فی مصره فاعلمت ما اغفل

واودعت کل حدیث منہ فی مقرہ کما رواہ الائمۃ المتقنون والثقات الراسخون

مثل ابی عبداللہ محمد بن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

وابی عبداللہ مالک بن انس الاصبحی وابی عبداللہ محمد بن ادریس الشافعی

وابی عبداللہ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی

الترمذی وابی داود سلیمن بن الاشعث السجستانی وابی عبدالرحمن احمد

بن شعیب النسائی وابی عبداللہ محمد بن یزید بن ماجۃ القزوینی

وابی محمد عبداللہ بن عبدالرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدار قطنی

وابی بکر احمد بن الحسین البیہقی وابی الحسن رزین بن معاویۃ العبدری

وغیرہم وقلیل ما ہو وانی اذا نسبت الحدیث الیہم کانی اسندت

الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانہم قد فرغوا منہ واغنونا عنہ

وسردت الکتب والابواب کما سردہا واقتفیت اثرہ فیہا وقسمت

کل باب غالبا علی فصول ثلثۃ اولہا ما اخرجہ الشیخان او احدہما

واکتفیت بہما وان اشترک فیہ الغیر لعلو درجتہما فی الروایۃ وثانیہا

ما اوردہ غیرہما من الائمۃ المذکورین وثالثہا ما اشتمل علی معنی الباب

من ملحقات مناسبۃ مع محافظۃ علی الشریطۃ وان کان ماثورا

عن السلف والخلف ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب فذلک عن

تکریر اسقطہ وان وجدت اخر بعضہ متروکا علی اختصارہ او

مضموما الیہ تمامہ فعن داعی اہتمام اترکہ والحقہ وان عثرت علی

اختلاف فی الفصلین من ذکر غیر الشیخین فی الاول وذکرہما فی الثانی

صاحب مشکوۃ نسبت حدیث را بہیقی وامثال او مثل اسناد کردن بجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میداند

فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی وجامع الاصول
اعتمدت علی صحیحی الشیخین ومتنیهما وان رایت اختلافا فی نفس الحدیث
فذلک من تشعب طرق الاحادیث ولعلی ما اطلعت علی تلک
الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله عنه وقلیلا ما تجد اقول ما وجدت
هذه الروایة فی کتب الاصول او وجدت خلافها فیها فاذا وقفت علیه
فانسب القصور الی لقلة الدرایة لا الی جناب الشیخ رفع الله قدره فی
الدارین حاشا لله من ذلک رحم الله من اذا وقف علی ذلک نبهنا علیه
وارشدنا طریق الصواب ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش بقدر الوسع
والطاقة ونقلت هذا الاختلاف کما وجدت وما اشار الیه رضی الله
عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا وما لم یشر الیه مما فی
الاصول فقد قفیته فی ترکه الا فی مواضع لغرض ۱ مهملة وذلک حیث
لم اطلع علی راویه فترکت البیاض فان عثرت علیه فالحقه به
احسن الله جزاک ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته ای اذا نسبت
الحدیث ای کل حدیث الیهم ای الی بعض الائمة المذکورین المعروفة کتبهم
باسانیدهم بین العلماء المشهورین کانی اسندت ای الحدیث برجاله
الی النبی صلی الله علیه وسلم ای فیما اذا کان الحدیث مرفوعا وهو
الغالب والی الصحابة اذا کان موقوفا وهو المرفوع حکما لانهم ای الائمة
قد فرغوا منه ای من الاسناد الکافل بذکرهم قال ابن حجر ای من
الاسناد المفهوم من اسندت علی حد وان تعفوا اقرب للتقوی انتهی

۱ وربما تجد مواضع

ولا یخفی ان قوله وان تعفوا بتاویل المصدر مبتدأ خبره اقرب للتقوی و التقدیر
وعفوکم اقرب الی التقوی نحو ان تصوموا خیر لکم فالصواب انه علی حذف
اعدلوا هو اقرب للتقوی ثم فی اصله علی حده وان تعفوا هو اقرب
للتقوی و هو اما سهو من الکاتب او وهم من مصنف الکتاب والله اعلم
بالصواب و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکوة گفته کما رواه الائمة
المتقنون و الثقات الراسخون چنانچه روایت کرده اند آنرا در مصنفات خود
امامان که استوار کنندگان کارند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و مستوی
و پای برجای اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری
و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالك بن انس الاصبحی
و ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد حنبل الشیبانی
و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
و ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة
القزوینی و ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن
عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة
العبدری این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید که دارند
در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت
کرده و اندکی است که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانچه گفت و غیرهم و قلیل
ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی
گوید سخن نقاد بر مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز

باقی ست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد و ذکر نیافت از برای دفع این توهم میگوید و انی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه و سلم یعنی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت انتهی و قطع نظر ازین همه بیهقی التزام کرده که در کتب خویش حدیثی را که وضع آن بداند روایت نکند و سیوطی مجدد دین سنیه در مائه تاسعه در لآلی مصنوعه جابجا حکم ابن الجوزی را بوضع احادیث تعقب نموده بآنکه این حدیث را بیهقی روایت نموده قال فی اللآلی ابن شاهین ثنا علی بن محمد البصری انا مالک بن یحیی ابو غسان ثنا علی بن عاصم عن الفضل بن عیسی الرقاشی عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما کلم الله موسی یوم الطور کلمه بغیر الکلام الذی کلمه یوم ناداه فقال له موسی یا رب هذا کلامک الذی کلمتنی به قال یا موسی انما کلمتک بقوة عشرة آلاف لسان و لی قوة الالسن کلها و انا اقوی من ذلک فلما رجع موسی الی بنی اسرائیل قالوا یا موسی صف لنا کلام الرحمن قال سبحان الله اذا لا استطیعه قالوا فشبهه لنا قال الم تروا الی اصوات الصواعق التی تقبل فانه قریب منه لیس به لیس بصحیح و الفضل متروک انتهی قول ابن الجوزی ۱۲ قلت فی الحکم بوضعه نظر فان الفضل لم یتهم بکذب و اکثر ما عیب علیه القدر و هو من رجال ابن ماجة و هذا الحدیث اخرجه البزار فی مسنده ثنا سلیمان بن موسی ثنا علی بن عاصم به و اخرجه البیهقی فی کتاب الاسماء و الصفات و هو قد التزم ان لا یخرج فی تصانیفه حدیثا

صفحہ ۱۳۳ شش الفصل الثانی من کتاب المعتمد

یعلم انہ موضوع واخرجہ ابن ابی حاتم فی تفسیرہ وقد التزم ان یخرج فیہ اصح ما ورد ولم یخرج فیہ حدیثا موضوعا البتۃ و شیخ رحمۃ اللہ در مختصر تنزیہ الشریعہ بعد ذکر حکم بوضع حدیثی در بارہ سوال عثمان از تفسیر مقالید السموات والارض گفتہ تعقب بان البیہقی اخرجہ فی الاسماء والصفات وقد التزم ان لا یخرج فی کتبہ حدیثا یعلم انہ موضوع وفضائل فاخرہ ومناقب باہرہ وبدائع زاہرہ بیہقی بالاتر از آنست کہ استیفار آن توان کرد ونبذی از ان در ما بعد انشاء اللہ تعالی از معجم الادبار یاقوت حموی وکتاب الانساب عبد الکریم سمعانی وکامل ابن اثیر جزری ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل صاحب حماۃ ورجال مشکوۃ ولی الدین الخطیب وسیر النبلاء وتذکرۃ الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام ذہبی وتتمۃ المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی ومرآۃ الجنان یافعی وطبقات شافعیہ کبری عبد الوہاب سبکی وطبقات شافعیہ عبد الرحیم اسنوی وطبقات شافعیہ تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شہبہ وطبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی وفیض القدیر عبد الرؤف مناوی ورجال مشکوۃ ومقدمہ شرح فارسی مشکوۃ ومرقاۃ ملا علی قاری وشرح مواہب لدنیہ عبد الباقی زرقانی ومقالید الاسانید ابو مہدی ثعالبی وقرۃ العینین والد ماجد شاہ صاحب وبستان المحدثین خود مخاطب ومعرکۃ الآراء شاہ سلامت اللہ وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر خواہی شنید وجہ دہم از وجوہ ابطال وتوہین انکار مخاطب

اوّل

مخفی نیست کہ ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیرالمومنین علیہ السلام گفتہ قولہ علیہ السلام من اراد ان ینظر الی علم آدم وفقہ نوح فلینظر الی علی اخبرنا احمد بن محمد بن عبدالوہاب نا الحسین بن محمد بن الحسین العدل العلوی الواسطی ثنا محمد بن محمود ثنا ابراھیم بن مہدی الایلی ثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی علم آدم وفقہ نوح فلینظر الی علی بن ابی طالب انتہی نقلاً عن اصل المناقب الموجود عند العبد الکثیر العثار فہذا الجلابی الجلیل الفخار اوضح الحق بالاعلان والاجہار وجلب علی ارباب الجحد والانکار انکر ردی وامر البوار وادق عنق السباق وعلا التباب واظہر غایة الاظہار ان المبطلین المدغلین لیس لہم من الانصاف خلاق وان دینہم نفاق وعہدہم شقاق حیث اثبت الحدیث الشریف بکتابة العنوان واماط عنہ شکوک اہل الشنان والعدوان واللہ الموفق وھو المستعان و ابن المغازلی از اکابر محدثین معروفین واجلہ عارفین واعاظم مصنفین مشہورین وافاخم معتمدین ہست علامہ نحریر حاوی ملکات انسانی عبدالکریم بن محمد سمعانی شذی از فضائل ومحامد فاخرہ ومناقب مدائح زاہرہ او یاد کردہ چنانچہ در انساب گفتہ الجلابی بضم الجیم وتشدید اللام وفی آخرہا الباء المنقوطة بواحدة ہذہ النسبة الی الجلاب والمشہور بہذہ النسبة ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی من اہل واسط العراق

حدیث تشبیہ از کتاب مناقب جناب امیرالمومنین علیہ السلام تصنیف ابن المغازلی

مدائح ابن المغازلی از کتاب انساب سمعانی

مراتب ابن المغازلی

کان فاضلا عارفا برجالات واسط وحدیثهم و کان حریصاً علی سماع الحدیث وطلبه رأیت له ذیل التاریخ بواسط وطالعته و انتخبت منه سمع ابا الحسن علی بن عبد الهاشمی و ابا بکر احمد بن محمد الخطیب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار و غیرهم روی لنا عنه ابنه بواسط و ابو القاسم علی بن طراد الوزیر و غرق ببغداد فی الدجلة فی صفر سنة ثلاث و ثمانین و اربعمائة و حمل میتا الی واسط فدفن بها و ابنه ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد الجلابی کان ولی القضاء والحکومة بواسط نیابة عن ابی العباس احمد بن بختیار المندائی و کان شیخا عالما فاضلا سمع اباه و ابا الحسن محمد بن محمد بن مخلد الازدی و ابا علی اسمعیل بن احمد بن کماری القاضی و غیرهم سمعت منه الکثیر بواسط فی النوبتین جمیعاً و کنت ألازمه مدة مقامی بواسط و قرات علیه الکثیر بالاجازة له عن ابی غالب محمد بن احمد بن بشران النحوی الواسطی ازین عبارت واضحست که ابو الحسن بن المغازلی عالم معروف و فاضل عارف برجال واسط و حدیث ایشانست و حریص بوده بر سماع حدیث و طلب آن و علامه سمعانی ذیل تاریخ واسط تصنیف او را دیده و بمطالعه آن مشرف گردیده و باعتماد و اعتبار بران انتخاب ازان نموده و برای سمعانی پسر ابن المغازلی و علی بن طراد الوزیر روایت احادیث از ابن المغازلی کردند پس ابن المغازلی شیخ سمعانی ست بیک واسطه و پسر ابن المغازلی شیخ سمعانی ست بلا واسطه که روایت احادیث برای

ر بغداد

مدح سمعانی ابن المغازلی

سمعانی از والد ماجد ش نموده و بتصریح سمعانی شیخ عالم و فاضل بوده و سمعانی
از و احادیث بسیار در واسط شنیده و ملازمت و عدم مفارقت او در مدت
اقامت واسط اختیار کرده و بسیاری از احادیث بر او با جازه از ابی غالب
نحوی خوانده و فی کل ذلک من الدلالة علی مزید العظمة وجلالة الشان
وجلاء الامر ووضوح الرفعة والسناء وسطوع الفضل والبهاء
مما لا یخفی علی اولی الفهم والذکاء وکتاب ذیل ابن المغازلی که سمعانی
ذکر دیدن خود آن را و انتخاب خود از آن کرده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی هم
ذکر نموده چنانچه در کشف الظنون گفته تواریخ واسط منها تاریخ ابی
عبد الله محمد بن سعید بن الدبیثی الواسطی المتوفی سنة ۶۳۷ سبع
وثلثین وستمائة والذیل علیه لابن الجلابی و مخفی نماند که علامه سمعانی
که محامد و مدائح ابن مغازلی ذکر کرده و تلمیذ ابن المغازلی بواسطه پسر او هست از
اکابر اساطین اعیان و اعاظم محققین جلیل الشان و افاخم نقاد حاوین درایت
و اتقان هست و بسبب کمال شرف و جلالت بین الاعلام ملقب بلقب جمیل
تاج الاسلام فضائل علیه و مناقب سنیه و محامد بهیه و مدائح رضیه او بر متتبعین
و ممارسین کتب رجال و ناظرین افادات معتمدین باکمال مخفی نیست ابن خلکان
در وفیات الاعیان گفته تاج الاسلام ابو سعد و یقال ابو سعید عبد الکریم
بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد
بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم
بن عبد الله بن عبد المجید التمیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی

مدائح سمعانی از وفیات الاعیان ابن خلکان

ملاح اسمعیا تاریخ ابن المغازلی ۶۳ ہ

الحافظ الملقب بقوام الدین ذکرہ الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن الاثیر الجزری فی اول مختصرہ فقال کان ابو سعد واسطۃ عقد البیت السمعانی وعینہم الباصرۃ ویدہم الناصرۃ والیہ انتہت ریاستہم وبہ کملت سیادتہم رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربہا وشمالہا وجنوبہا وسافر الی ما وراء النہر وسائر بلاد خراسان عدۃ دفعات والی قومس والری واصبہان وہمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرۃ والشام وغیرہا من البلاد التی یطول ذکرہا ویتعذر حصرہا ولقی العلماء واخذ عنہم وجالسہم وروی عنہم واقتدی بافعالہم الجمیلۃ وآثارہم الحمیدۃ وکان عدۃ شیوخہ تزید علی اربعۃ آلاف شیخ وذکر فی بعض امالیہ فقال ودعنی عبد اللہ بن محمد بن غالب ابو محمد الجیلی الفقیہ نزیل الانبار وبکی وانشدنی

ولما برزنا لتودیعہم، بکوا لؤلؤا وبکینا عقیقا، ادار وا علینا کؤس الفراق، وہیہات من سکرہا ان نفیقا، تولوا فاتبعتہم ادمعا، فصاحوا الغریق وصحت الحریقا، وصنف التصانیف الحسنۃ الغزیرۃ الفائدۃ فمن ذلک تذییل تاریخ بغداد الذی صنفہ الحافظ ابو بکر الخطیب وہو نحو خمسۃ عشر مجلدا ومن ذلک تاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا وکذلک الانساب نحو ثمان مجلدات وہو الذی اختصرہ عز الدین المذکور واستدرک علیہ وہو فی ثلاث مجلدات والمختصر ہو الموجود بایدی الناس والاصل قلیل الوجود وذکر

ابو سعد السمعانی المذکور فی ترجمة والده ان اباه حج سنة سبع وتسعین واربعمائة ثم عاد الی بغداد وسمع بها الحدیث من جماعة من المشایخ وکان یعظ الناس بالمدرسة النظامیة ویقرأ علیه الحدیث ویحصل علیه الکتب واقام کذلک مدة ثم رحل الی اصبهان فسمع بها من جماعة کثیرة ثم رجع الی خراسان واقام بمرو الی سنة تسع وخمسمائة وخرج الی نیسابور وقال ابو سعد وحملنی الیها وسمعنا الحدیث من ابی بکر عبد الغفار بن محمد الشیراوی وغیره من المشایخ وعاد الی مرو وادرکته المنیة وهو شاب ابن ثلاث واربعین سنة وکانت ولادة ابی سعد المذکور بمرو یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسین وتوفی بمرو فی لیلة غرة ربیع الاول سنة اثنتین وستین وخمسمائة رحمه الله تعالی وکان ابوه محمد اماما فاضلا مناظرا محدثا فقیها شافعیا حافظا وله الاملاء الذی لم یسبق الی مثله تکلم علی المتون والاسانید وابان مشکلاتها وله عدة تصانیف وکان له شعر غسله قبل موته وکانت ولادته فی جمادی الاولی سنة ست و ستین واربعمائة وتوفی وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانی صفر سنة عشر وخمسمائة ودفن یوم السبت عند والده ابی المظفر بسنجان احدی مقابر مرو رحمه الله تعالی وکان جده المنصور امام عصره بلا مدافعة اقر له بذلک الموافق والمخالف وکان حنفی المذهب

سمعتنا عند ائمتی حجّ فی سنة اثنتین و ستین و اربعمائة وظهر له
بالحجاز ما اقتضی انتقاله الی مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه
فلما عاد الی مرو لقی بسبب انتقاله محنا وتعصبا شدیدا فصبر علی
ذلك وصار امام الشافعیة بعد ذلك یدرّس و یفتی وصنّف فی
مذهب الشافعی رضی الله عنه وفی غیره من العلوم تصانیف
کثیرة منها منهاج اهل السنّة والانتصار والردّ علی القدریّة و
غیرها وصنّف فی الاصول القواطع وفی الخلاف البرهان یشتمل
علی قریب من الف مسئلة خلافیة والاوسط والاصطلام ردّ
فیه علی ابی زید الدبوسی واجابه عن الاسرار التی جمعها وله
تفسیر القران العزیز وهو کتاب نفیس وجمع فی الحدیث الف حدیث
عن مائة شیخ وتکلم علیها فاحسن فی له وعظ مشهور بالجودة
وکانت ولادته فی سنة ست وعشرین و اربعمائة فی ذی الحجة
وتوفی فی شهر ربیع الاوّل سنة تسع وثمانین و اربعمائة بمرو رحمه الله
تعالی وفی بیتهم جماعة کثیرة علماء ورؤساء والسمعانی بفتح السین
المهملة وسکون المیم وفتح العین المهملة وبعد الالف نون هذه
النسبة الی سمعان وهو بطن من تمیم وسمعت بعض العلماء یقول انه
یجوز بکسر السین ایضا وکان لابی سعد عبد الکریم ولد یقال له
ابو المظفر عبد الرحیم بکر به والده فی سماع الحدیث وطاف به فی بلاد
خراسان وما وراء النهر واسمعه الحدیث وحصل له النسخ وجمع

بیستم جامع سمعانی راوی ابن المغازلی

معجم المشايخه فی ثمانية عشر جزءً او عوالی فی مجلدین ضخمین وشغله بالفقه والادب والحديث حتی حصل من كل واحد طرفا صالحا وحدث بالكثير ورحل اليه الطلاب وكان محترما ببلده ومولده فی ليلة الجمعة لسبع عشرة ليلة خلت من ذی القعدة سنة سبع وثلثين وخمسمائة بنيسابور وتوفی بمرو ما بين سنة اربع عشرة وستمائة رحمه الله تعالى و ابن اثير در كامل در سنه اثنتين وستين وخمسمائة گفته وفی هذه السنة توفی عبد الكريم بن محمد بن منصور ابو سعيد بن ابی المظفر السمعانی المروزی الفقيه الشافعی وكان مكثرا من سماع الحديث سافر فی طلبه وسمع منه ما لم يسمعه غيره ورحل الی ما وراء النهر وخراسان دفعات ودخل الی بلاد الجبل والاصبهان والعراق والموصل والجزيرة والشام وغير ذلك من البلاد وله التصانيف المشهورة منها ذيل تاريخ بغداد وتاريخ مدينة مرو وكتاب النسب وغير ذلك احسن فيها ما شاء وقد جمع مشيخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزی فقطعه فمن جملة قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الی فوق نهر عيسى فيقول حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا فان الرجل سافر الی ما وراء النهر حقا وسمع فی عامة بلاده من عامة شيوخه فای حاجة به الی هذا التدليس البارد وانما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله اسوة بغيره فان ابن الجوزی لم يبق على احد الا مكثری لحنابلة وابو الفدا

بیست و یکم

جامع سمعانی ابن الاثیر

در کتاب المختصر در وقائع ہمین سنہ گفتہ عبد الکریم ابو سعید بن محمد بن منصور بن ابی بکر المظفر السمعانی المروزی الفقیہ الشافعی وکان مکثرا من سماع الحدیث سافر فی طلبہ الی ما وراء النہر وسمع منہ مالم یسمعہ غیرہ ولہ التصانیف الحسنۃ المشہورۃ منہا ذیل تاریخ بغداد وتاریخ مدینۃ مرو وکتاب الانساب فی ثمان مجلدات وقد اختصر کتاب الانساب المذکور الشیخ عز الدین علی بن الاثیر فی ثلثۃ مجلدات والمختصر المذکور ہو الموجود فی ایدی الناس والاصل قلیل الوجود ولہ غیر ذلک وقد جمع مشیختہ فزادت عدتہم علی اربعۃ آلاف شیخ وقد ذکرہ ابو الفرج ابن الجوزی فاوقع فیہ فمن جملۃ قولہ فیہ انہ کان یاخذ الشیخ ببغداد ویعبر بہ الی فوق نہر عیسی ویقول حدثنی فلان بما وراء النہر وہذا بارد جدا لان السمعانی المذکور سافر الی ما وراء النہر حقا فای حاجۃ بہ الی ہذا التدلیس وانما ذنبہ عند ابن الجوزی انہ شافعی ولہ اسوۃ بغیرہ فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلۃ وکانت ولادۃ ابی سعد السمعانی المذکور فی شعبان سنۃ ست وخمسمائۃ وکان ابوہ وجدہ فاضلین والسمعانی منسوب الی سمعان وہو بطن من تمیم وابن الوردی در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در وقائع ہمین سنہ گفتہ وفیہا توفی عبد الکریم ابو سعید بن محمد بن المنصور بن ابی بکر المظفر السمعانی الفقیہ المروزی الشافعی مکثر من سماع الحدیث

مدائح سمعانی از کتاب المختصر ابی الفدا

مدائح سمعانی از تتمۃ المختصر ابن الوردی

تاریخ سمعانی از ابن الغازی سنة

ترجمه سمعانى راوى ابن المغازلى

سافر فى طلبه الى بلاد يطول ذكرها تزيد شيوخه على اربعة الاف و
له كتاب الانساب ثمانية مجلدات وذيل تاريخ خطيب وكان ابن الجوزى يقول
انه كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى ما فوق نهر عيسى ويقول
حدثنى فلان بما وراء النهر وهذا بارد فانى حاجة للسمعانى الى هذا
التدليس وقد سافر الى ما وراء النهر وذنبه عند ابن الجوزى انه شافعى فابن
الجوزى لم يبق على احد غير الحنابلة ومولد السمعانى فى شعبان سنة
ست وخمسمائة وهو امام ابن امام ابن امام ابو امام فان ابنه ابا
المظفر عبد الرحيم كان له رحلة ايضا ونسبته الى سمعان
بطن من تميم و ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته السمعانى الحافظ البارع العلامة
تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن الحافظ تاج الاسلام
معين الدين ابى بكر محمد بن العلامة المجتهد ابى المظفر منصور
بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التميمى السمعانى المروزى صاحب
التصانيف ولد فى شعبان سنة ست وخمسمائة وحمله والده الى
نيسابور فى اخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد
الشيروى وعبيد بن محمد القشيرى وعدة وحضر بمرو على ابى منصور
محمد بن على الكراعى فمات ابوه سنة عشر وتولى مع اعمامه و
اهله وحفظ القران والفقه ثم حبب اليه هذا الشان وعنى به
ورحل الى الاقاليم النائية وسمع من ابى عبد الله الفراوى وزاهر
الشحامى وطبقتهما بنيسابور والحسين بن عبد الملك والخلال و

سعید بن ابی الرجاء و طبقتهما باصبهان و ابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری
و طبقته ببغداد و عمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة و ابی الفتح المصیصی
بدمشق و بخارا و سمرقند و بلخ و عمل المعجم فی عدة مجلدات و کان ذکیا فهما
سریع الکتابة ملیحها درس و افتی و وعظ و املی و کتب عمن دب
و درج و کان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدلا دینا جمیل
السیرة حسن الصحبة کثیر المحفوظ قال ابن النجار و سمعت من
یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ و هذا شئ لم یبلغه
احد و کان ملیح التصانیف کثیر الاناشید و الاسانید لطیف المزاح ظریفا
حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا سمع منه مشایخه
و اقرانه و حدث عنه جماعة قلت روی عنه ولده عبد الرحیم
مفتی مرو و ابو القاسم بن عساکر و ابنه القاسم و عبد الوهاب
بن سکینة و عبد الغفار بن مسلمة و ابو روح عبد المعز بن محمد الهروی
و ابو الضوء شهاب الشذانی و الافتخار عبد المطلب الحلبی و ابو الفتح
محمد بن محمد الصائغ و خلق و نیز ذهبی در کتاب عبر گفته و الحافظ ابو
سعد السمعانی تاج الاسلام عبد الکریم بن محمد بن منصور المروزی
محدث المشرق و صاحب التصانیف الکثیرة و الرحلة الواسعة عن
ستا و خمسین سنة سمع حضورا من السیوری و ابی منصور الکراعی
رحل بنفسه و له ثلث و عشرون سنة سمع من الفراوی و طبقته
بنیسابور و هراة و بغداد و اصبهان و دمشق و له معجم شیوخه

مدح ابن سمعانی ... ابن المغازلی

در سنه ...

فی عشر مجلدات وکان حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا مجلا نظیفا نبیلا شریفا توفی فی غرة ربیع الاول و

ونیز ذهبی در دول الاسلام در سنه اثنتین وستین وخمسمائة گفته وحافظ خراسان عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی وله ست وخمسون سنة وله تصانیف جمة ویافعی در مرآة الجنان گفته وفیها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن التمیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی ذکر الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن اثیر الجزری فی مختصره فقال ابو سعد واسطة عقد بیت السمعانی وعینهم الباصرة و یدهم الناصرة انتهت ریاستهم الیه وبه کملت سیادتهم رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربها وشمالها وجنوبها والی ماوراء النهر وسائر بلاد خراسان مرات والی قومس والری واصبهان وهمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرة والشام وغیرها من البلاد التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها ولقی العلماء وجالسهم واخذ عنهم واقتدی بافعالهم الجمیلة وآثارهم الحمیدة وروی عنهم وکانت عدة شیوخه تزید علی اربعة آلاف شیخ وکان حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا مجلا نظیفا نبیلا شریفا وصنف التصانیف الحسنة الغزیرة الفائدة من ذلک تذییل تاریخ بغداد الذی صنفه الفاضل ابو بکر الخطیب

در وفات ابو سعد سمعانی

خو خمسة عشر مجلدا و تاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا و الانساب
نحو ثمان مجلدات و هو الذی اختصره الشیخ عز الدین المذکور و استدرك
علیه و مختصره فی ثلث مجلدات و کانت ولادة ابی سعد یوم الاثنین
الحادی و العشرین من شعبان سنة ست و خمسمائة و کان ابوه
اماما فاضلا مناظرا فقیها محدثا حافظا شافعیا و له عدة
تصانیف و شعر غسله قبل موته و املاء لم یسبق الی مثله و توفی
ابوه المذکور وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانی عشر سنة
عشر و خمسمائة و عبد الرحیم اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو سعد
عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور السمعانی الملقب تاج الاسلام
سبق ذکر جده ابی المظفر فی الاسماء الاصلیة کان المذکور اماما
عالما فقیها محدثا ادیبا جمیل السیرة لطیف المزاج کثیر الاناشید
ولد بمرو فی یوم الاثنین الحادی و العشرین من شعبان سنة ست
و خمسمائة فسمعه ابوه ببلدة و نیسابور ثم مات ابوه و عمره
نحو اربع سنین نشأ بین اهله و بنی عمه و اقبل علی الاشتغال
فسمع الکثیر و طاف الاقلیم قال ابن النجار سمعته مرة یذکر ان
عدد شیوخه سبعة الاف شیخ و لم یتفق ذلك لاحد و درس
بالمدرسة العمیدیة و صنف التصانیف الکثیرة المفیدة الکبار
مع کونه لم یعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات و تاریخ مرو یزید
علی عشرین مجلدا و کتاب الذیل علی تاریخ الخطیب لبغداد نحو خمسة

ص ۱۹۱ / ۳۹۹

۶۸۲ ... ابن المغازلی

مدح ابن المغازلی

عشر مجلدا ومنها معجم شیوخه المشتمل علی العدة المتقدمة وروی عنه
جماعة ومات بمرو غرة ربیع الاول سنة اثنتین وستین وخمسمائة ذکره
ابن خلکان وعبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته عبد الکریم بن محمد
بن منصور بن محمد بن عبد الجبار الحافظ ابو سعد بن الامام ابی بکر بن الامام
ابی المظفر بن الامام ابی منصور ابن السمعانی تاج الاسلام بن تاج الاسلام محدث المشرق صاحب
التصانیف المفیدة الممتعة والریاسة والسودد والاصالة قال محمود
الخوارزمی بیته ارفع بیت فی بلاد الاسلام واعظمه واقدمه فی العلوم
الشرعیة والامور الدینیة قال واسلاف هذا البیت واخلافه
قدوة العلماء واسوة الفضلاء الامامة مرفوعة الیهم والریاسة
موقوفة علیهم تقدموا علی ائمة زمانهم فی الآفاق بالاستحقاق
ونبوا علیهم بالفضل والفقاهة لا بالدال والوقاحة انتهی ولد
فی الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسمائة بمرو وحمله
والده الامام ابو بکر الی نیسابور سنة تسع واحضره السماع علی
عبد الغفار الشیروی وابی العلاء عبید بن محمد بن القشیری وجماعة
وکان قد احضره بمرو علی ابی منصور محمد بن علی الکراعی وغیره ثم
مات ابوه سنة عشر واوصی الی الامام ابراهیم المروزی صاحب
التعلیقة فتفقه سعد علیه وتهذب باخلاقه وترقی بین اعمامه
واهله حتی راهق اقبل علی القرآن والفقه وعنی بالحدیث والسماع
واتسعت رحلته فعمت بلاد خراسان واصبهان وما وراء النهر والعراق

سمعانی در طبقات شافعیه

مدائح سمعانی مادح ابن المغازلی

والحجاز والشام وطبرستان و زار بیت المقدس وهو بایدی النصاری وحج مرتین سمع بنفسه من الفراوی و زاهر الشحامی وهبة الله السندی وتمیم الجرجانی وعبد الجبار الخواری و اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ وعبد المنعم بن القشیری و ابی بکر بن محمد بن عبد الباقی الانصاری وعبد الرحمن بن محمد الشیبانی القزاز وخلائق یطول سردهم والف معجم البلدان التی سمع بها و عاد الی وطنه بمرو سنة ثمان و ثلثین فتزوج وولد له ابو المظفر عبد الرحیم فرحل به الی نیسابور ونواحیها وهراة ونواحیها وبلخ وسمرقند و بخارا وخرج له معجما ثم عاد به الی مرو والقی عصی السفر بعد ما شق الارض شقا واقبل علی التصنیف والاملاء والوعظ والتدریس قال ابن النجار وسمعت من یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه احد سمع منه جماعة من مشایخه واقرانه وروی عنه الحافظ الاکبر ابو القاسم بن عساکر وابنه القاسم بن عساکر وابو احمد بن سکینة وعبد العزیز بن مینا وابو روح عبد العزیز الهروی وابنه ابو المظفر عبد الرحیم بن السمعانی ویوسف بن المبارک الخفاف و آخرون عاد بعد ان دوخ الارض سفرا الی بلده مرو واقام مشتغلا بالجمع والتصنیف والتحدیث والتدریس بالمدرسة العمیدیة ونشر العلم الی ان توفی اماما من ائمة المسلمین فی کثیر من العلوم امتنها به الحدیث علی اختلاف فنونه ومن تصانیفه الذیل فی اربعمائة طاقة تاریخ مرو کتب منه خمسمائة

طاقة طراز الذهب في ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار عن
الاسفار خمس وعشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشرة
طاقة التذكرة والتبصرة مائة وخمسون طاقة معجم البلدان
خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون
طاقة التحف والهدايا خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات
الكبيرة اربعون طاقة الدعوات المروية عن الحضرة النبوية خمس عشرة طاقة
الحث على غسل اليد خمس طاقات افانين البساتين خمس عشرة طاقة دخول
الحمام خمس عشرة طاقة وكان هذا بخطه في كتاب ابيه ابي بكر في دخول
الحمام فضائل صلوة التسبيح عشر طاقات التحبير في المعجم الكبير ثلثمائة طاقة
الانساب ثلثمائة وخمسون طاقة الامالي ستون طاقة صلوة الضحى
عشر طاقة المساواة والمصافحة مقام العلماء بين يدي الامراء بغية
المشتاق الى ساكني العراق سلوة الاحباب ورحمة الاصحاب الاخطار
في ركوب البحار النزوع الى الاوطان صوم ايام البيض تحفة العيدين
الهدايا والتحايا الرسائل لم تكمل فضائل الديك ذكرى حبيب
يرحل بشرى مشيب ينزل كتاب الحلاوة
تاريخ الوفاة للمتاخرين من الرواة تقديم
الجنان الى الضيفان الصدق في الصداقة الربح والخسارة في الكسب
والتجارة الارتياب من كتابة الكتاب حث الامام على تخفيف الصلوة
مع الاتمام فرط الغرام الى ساكني الشام الشدة العدل لمن اكتنى بابي سعد

نقل سمعانی از ابن المغازلی

فضائل سورة یس فضائل الشام وغیر ذلک من التصانیف والتخاریج
ذکره صاحبه ورفیقه الحافظ الکبیر ابو القاسم بن عساکر واثنی علیه
وقال هو الآن شیخ خراسان غیر مدافع عن صدق ومعرفة وکثرة
سماع للاجزاء وکتب مصنفة والله یبقیه لنشر السنة ویوفقه
لاعمال اهل الجنة توفی الحافظ ابو سعد فی الثلث الاخر من لیلة غرة
ربیع الاول سنة اثنتین وستین وخمسمائة بمدینة مرو ودفن بسنجدان
مقبرة مرو رحمه الله ورضی عنا وعنه وتقی الدین ابوبکر بن احمد بن
قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد
بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الکبیر الامام الشهیر
احد الاعلام من الشافعیة والمحدثین تاج الاسلام ابو سعد بن
الامام تاج الاسلام معین الدین ابی بکر بن الامام المجتهد ابی المظفر
التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف الکثیرة والفوائد الغزیرة
ولد فی شعبان سنة ست وخمسمائة وسمع الکثیر ورحل الی البلاد
وعمل معجما فی عشر مجلدات کما قال ابن النجار سمعت من یذکر ان عدد
شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه احد قال وکان ظریفا
حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا جمیل السیرة ملیح التصانیف
وسرد ابن النجار تصانیفه وذکر انه وجدها بخطه فمنها الذیل علی تاریخ
الخطیب اربعمائة مرو خمسمائة طاقة الانساب ثلثمائة وخمسون طاقة
طراز الذهب فی ادب الطلب مائة وخمسون طاقة تحفة المسافر مائة

ترجمه سمعانی از طبقات شافعیه ابوبکر اسدی

ترجمه تاج ...

وخمسون طاقة جزء العزلة سبعون طاقة المناسك ستون طاقة القبور
في المعجم الكبير ثلثون طاقة الامالي خمس مائة طاقة وسرد تصانيفه
قال الذهبي ويقع لي ان الطاقة كراس ولم ار ذكر كتاب الانساب
فيها توفي في غرة ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة وسيوطي
در طبقات الحفاظ گفته ابو سعد السمعاني الحافظ البارع العلامة تاج
الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدين ابي بكر محمد بن العلامة
المجتهد ابي المظفر منصور المروزي ولد سنة ٥٠٦ في شعبان وعنى بهذا الشان
ورحل الى الاقاليم وسمع من ابي عبد الله الفراوي وزاهر الشحامي وطبقتهما
وبلغت شيوخه سبعة آلاف شيخ وصنف الذيل على تاريخ الخطيب
وتاريخ مرو وادب الطلب الاملاء والاستملاء معجم الشيوخ ومعجم البلدان
الدعوات صلوة التسبيح المناسك الامالي الانساب فضل الشام من
كنيته ابو سعد وغير ذلك مات في جمادى الاولى سنة ٥٦٢ھ و ازنیقی
در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ ابو سعد السمعاني وهو تاج الاسلام
ابو سعد عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي المظفر المنصور السمعاني
المروزي الفقيه الشافعي رحل في طلب العلم والحديث الى اقطار الارض
وسافر الى ما وراء النهر والخراسان وغير ذلك من البلاد وصنف التصانيف
الحسنة منها ذيل تاريخ بغداد لابي بكر الخطيب نحو خمسة عشر
مجلدا وتاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا وكذلك الانساب
نحو ثمان مجلدات ولد ابو سعد يوم الاثنين الحادي والعشرين

ابو سعد ۵۶۲ھ

من شعبان سنۃ ست و خمسمائۃ و توفی بمرو فی لیلۃ غرۃ اثنتین
وستین و خمسمائۃ وکان ابوہ وجدہ ایضا من الفضلاء والعلماء
وحسین دیار بکری در خمیس گفتہ و فی سنۃ اثنتین و ستین و خمسمائۃ مات
حافظ خراسان ابو سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی
ولہ ست و خمسون سنۃ ولہ تصانیف جمۃ و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانی در تراجم الحفاظ در ترجمہ محمد بن منصور سمعانی گفتہ قد اطلنا فی ھذہ
الترجمۃ وذکرنا فی ضمن ترجمۃ ابی بکر محمد بن منصور السمعانی کل من ذکرہ ابو سعد
السمعانی من اھل بیتہ فی ھذہ النسبۃ ولم یبق منھم سوی ابی سعد
نفسہ و ھو واسطۃ عقد بیت السمعانی فاحببنا ان نذکرہ فی ذیل
ترجمۃ ابیہ فنقول ھو الامام الحافظ الرحال الجوال الخطیب الواعظ
تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور
بن ابی منصور محمد بن عبد الجبار التمیمی السمعانی المروزی ولد یوم الاثنین
الحادی و العشرین من شعبان سنۃ ست و خمسمائۃ بمرو واحضرہ
والدہ فی صغرہ علی ابی منصور محمد بن علی الکراعی و غیرہ ثم حملہ الی
نیسابور سنۃ تسع واحضرہ السماع علی ابی بکر عبد الغفار بن محمد
الشیروی وابی العلاء عبید بن محمد القشیری و جماعۃ ثم مات ابوہ
فی سنۃ عشر کما مر واوصی بہ الی الامام ابی اسحق ابراھیم بن احمد المروزی
صاحب التعلیقۃ فی مذھب الشافعی فتفقہ ابو سعد علیہ و تھذب
باخلاقہ فلما راھق اقبل علی القرآن و الفقہ وعنی بالحدیث و السماع

مولد سمعانی و ذکر ابن المغازلی

ترجمۂ ابن الاول سنۃ

سماع سمعانی از ابن المغازلی

واتبعت رحلته فعمّت بلاد خراسان و ماوراء النهر و خوارزم و طبرستان
و قومس و الري و اصبهان و همدان و الجبال و العراق و الحجاز و الشام و الجزيرة
و حج مرتين و زار بيت المقدس و هو بايدي النصارى فسمع بهذه البلاد
خلقاً كثيرا و اجاز له جماعة كثيرة و لنذكر هنا نفرا من مشاهير
شيوخه بالسماع و الاجازة الى ان قال مر ابو محمد و عدد شيوخه بالسماع
و الاجازة يبلغ سبعة آلاف شيخ و هذا شئ لم يبلغه سواه و لما رجع
من رحلته عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان و ثلثين فتزوج و ولد ابو المظفر
عبد الرحيم فرحل به الى نيسابور و نواحيها و هراة و نواحيها و بلخ و سمرقند
و بخارا و خرج له معجما ثم عاد به الى مرو و القى عصى السفر بعد ما شق
الارض شقا و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس بالمدرسة
العميدية و نشر العلم و سمع منه الحديث جماعة من مشايخه
و اقرانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير ابي القاسم علي بن الحسين بن
هبة الله بن عساكر و ابنه ابي محمد القاسم بن علي و الحافظ ابي بكر
محمد بن علي بن ياسر الاندلسي الجياني و الحافظ ابي عبد الوهاب
بن علي البغدادي المعروف بابن سكينة و ابي يعقوب يوسف بن
المبارك الخفاف و ابي روح عبد العزيز الهروي و عيسى بن عبد العزيز
اللخمي و ابنه ابي المظفر عبد الرحيم بن ابي سعد عبد الكريم السمعاني
و غيرهم من اهل خراسان و الغرباء و روى عنه بالاجازة الحافظ
ابو بكر محمد بن موسى الحازمي الهمداني و غيره و كانت بينه و بين

مدائح سمعانی ابن المغازلی

الحافظ ابی القاسم بن عساکر مودّة اکیدة واجتماع علی الطلب ولما تفارقا ولزم کل وطنه لم ینقطع کتب احدهما عن الآخر مع بعد الدیار و ذکره الحافظ فی تاریخ دمشق وقال کتب عنی وکتبت عنه وکان متصونا عفیفا ذیل تاریخ بغداد وقال وهو الآن شیخ خراسان غیر مدافع عن صدق ومعرفة وکثرة سماع الاجزاء وکتب مصنفة والله یبقیه لنشر السنّة ویوفقه لاعمال اهل الجنّة وارسل ابو سعد مرة کتابا الی الحافظ سمّاه فرط الغرام الی ساکنی الشام فی ثمانیة اجزاء وما زال ابو سعد بمرو علی الطریقة المحمودة علما وعبادة یملی ویعظ ویدرس ویصنف الی ان توفی وکان عالی الهمّة سریع الکتابة ملیحها مضبوط الاوقات حسن التصانیف فمن تصانیفه ذیل تاریخ بغداد للخطیب وتاریخ مرو ومعجم البلدان والتحبیر فی المعجم الکبیر والانساب وتاریخ الوفاة للمتاخرین من الرواة والتشدد العدلین الکنی بابی سعد وبغیة المشتاق الی ساکنی العراق وفرط الغرام الی ساکنی الشام وفضائل الشام والهروع الی الاوطان وطراز الذهب فی ادب الطلب والاخطار فی رکوب البحار والاسفار عن الاسفار وتحفة المسافر فی المسائل والربح والخسارة فی الکسب والتجارة والهدایا والتحایا والرسائل والوسائل والتذکرة والتبصرة والاملاء والاستملاء والامالی والمساواة والمصافحة والدعوات المرویة عن الحضرة النبویة والمناسک وعن العزلة وذکری حبیب وبشری مشیب وغیر ذلک من التصانیف

مدائح سمعانی ابن المغازلی

والتخاريج وهي نحو خمسين مصنفات وكانت وفاته بمرو في اول ليلة
من ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة ودفن بسنجدان مقبرة
مرو وقد ذكر الذهبي وابن ناصر الدين اياه وكذا اباه في طبقات الحفاظ
و مصطفی بن عبد الله کاتب چلپی در کشف الظنون در ذکر کتب انساب گفته انساب
السمعاني هو الامام ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي الشافعي الحافظ
المتوفى سنه ۵۶۲ اثنتين وستين وخمسمائة وهو كتاب عظيم في هذا الفن
وتمامه يكون في ثمان مجلدات لكنه قليل الوجود ولما كان كبير الحجم
لخصه عز الدين ابو الحسن علي بن محمد بن اثير الجزري المتوفى سنة ۶۳۰ ثلثين
وستمائة زاد فيه اشياء واستدرك على ما فاته وسماه اللباب الخ
واذا سمعت ذلك كله فلنرجع الى ترجمة المغازلي پس بدانکه میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانی که حسب افادهٔ فاضل رشید در ایضاح از عظمای اہلسنت نیز بذکر
محامد و فضائل جلیله و مناقب و مدائح جمیله ابن المغازلی که علامه سمعانی وارد
کرده رطب اللسان و عذب البیان میباشد حضرت او را از جمله حفاظ جلیل الشان
شمار میکند چنانچه در کتاب تراجم الحفاظ که آن را از انساب سمعانی استخراج کرده
و در شروع آن گفته الحمد لله على افضاله والصلوة والسلام على حبيبه
محمد وصحبه وآله وبعد فهذه تراجم حفاظ الحديث ونقاد الاثر
استخرجتها من كتاب الانساب للامام تاج الاسلام ابي سعد عبد الكريم
بن محمد بن منصور السمعاني المروزي تغمده الله بغفرانه واسكنه حدائق
جنانه دون غيره من الكتب مع اختصار في بعض التراجم دون

ترجمة ابن المغازلی

بعض وختمت عبارة صاحب الانساب فی کل ترجمة بقولی انتهی وزدت فی بعض
التراجم بعد تمام عبارة المؤلف ما فیه مزید فائدة مصدرا بقولی
قلت ثم انی اردفت الاسماء بذکر الکنی والانساب والالقاب لیسهل استخراجها
علی الطلاب والتوفیق من الله والتکلان علیه فانه تعالی جواد کریم وهاب
[illegible] علی بن محمد بن الطیب الواسطی ذکره ای السمعانی فی نسبة الجلابی
وقال بضم الجیم وتشدید اللام وفی آخرها الباء المنقوطة بواحدة هذه
النسبة الی الجلاب والمشهور بهذه النسبة ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب
الجلابی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق کان فاضلا عارفا
برجال واسط وحدیثهم وکان حریصا علی سماع الحدیث وطلبه رایت له
ذیل تاریخ واسط وطالعته وانتخبت منه سمع ابا الحسن علی بن
شبدا الهاشمی وابا بکر احمد بن محمد بن الخطیب وابا الحسن احمد بن المظفر العطار
وغیرهم روی لنا عنه ابنه بواسط وابو القاسم علی بن طراد الوزیر
ببغداد وغرق ببغداد فی الدجلة فی صفر سنة ثلث وثمانین واربعمائة
وحمل میتا الی واسط فدفن بها وابنه ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد
الجلابی کان ولی القضاء والحکومة بواسط نیابة عن ابی العباس
احمد بن بختیار المندائی وکان شیخا عالما فاضلا سمع اباه وغیره
سمعت منه الکثیر بواسط فی النوبتین جمیعا وکنت ملازمه مدة
مقامی بواسط و نیز باید دانست که اجله محققین و اکابر منقدین و اماثل [illegible]
و افاضل معتمدین سنیه از ابن المغازلی جابجا در کتب و اسفار دینیه نقل میکنند

ترجمة ابن المغازلی در [illegible] مرزا محمد بدخشانی

نقل علماء سنیہ از ابن المغازلی

در روایات و افادات او تشبث می نمایند ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد الواسطی الجوزی بمدح و ثناء ابن السقا و تعصب بل واسطہ بروایت مغازلی نقل فرموده و او را بالشیخنا تعبیر فرموده اظهار جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد او نموده چنانچہ ذہبی در تذکرة الحفاظ بترجمہ ابن السقا گفتہ قال السلفی سالت خمیسا الجوزی عن ابن السقا فقال هو من مرتبة مصر ولم یکن سقاء بل لقبه من وجوه الواسطیین و ذوی الثروة والحفظ و رحل به ابوه فاسمعه من ابی خلیفة و ابی یعلی و ابن زیدان البجلی والمفضل بن الجندی بارک الله فی سنه و علمه واتفق انه املی حدیث الطیر فلم تحمله نفوسهم فوثبوا به فاقاموه و غسلوا موضعه فمضی و لزم بیته و لم یحدث احدا من الواسطیین فلهذا قل حدیثه عندهم و توفی سنة احدی و سبعین و ثلثمائة حدثنی شیخنا ابو الحسن المغازلی و مخفی نماند که خمیس جوزی از اکابر حفاظ مشاهیر و اجله ایقاظ نحاریر و اعاظم محدثین منقدین اعیان و افاخم محققین و منقدین والا شان ست ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته الجوزی الحافظ الامام محدث واسط ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد الواسطی سمع علی بن محمد الندیم و ابا القاسم بن البسری و ابا نصر الزینبی و هبة الله بن الجلخة و طبقتهم بواسط و بغداد و کتب و جمع و جرح و عدل و روی عنه ابو الحوابن سعد بن عبد الکریم و احمد بن سالم المقری و عبد الوهاب بن الحسن الفرضی و ابو طاهر السلفی و ابو بکر عبد الله بن عمر ابن الباقلانی مقری العراق و آخرون قال السلفی سالت خمیسا الجوزی

مدح خمیس جوزی شیخ ابن المغازلی از تذکرة الحفاظ

عن اهل واسط المتاخرين فاجابني وكان السلفي يثني عليه ويقول كان
عالماً ثقة يملي من حفظه على كل حال من ساله عنه وكان لايعج
به والجوزقية شرقي واسط قال ابن نقطة سمع من عبد العزيز بن الاقطع(؟)
وطبقته وكان له معرفة بالحديث والادب قال ومولده في شعبان
سنة اثنتين واربعين واربعمائة ومات في شعبان ايضا سنة عشر
وخمسمائة و نيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر گفته وفيها اى فى سنة عشر
وخمسمائة توفى ابو الكرم خميس بن على الواسطى الجوزى الحافظ رحل
وسمع ببغداد من ابى القاسم بن البسرى وطبقته وكان عالماً فاضلاً
ويافعى در مرآة الجنان و عبرة اليقظان گفته سنة عشرة وخمسمائة فيها
توفى ابو الكرم خميس بن على الواسطى الجوزى الحافظ وكان عالماً
حافظاً شاعراً وجلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته خميس بن على
بن احمد بن على احمد الواسطى الجعدى ابو الكرم الحافظ محدث واسط سمع
ابن البسرى وابا نصر الزينبى والطبقة ومنه السلفى وخلق وكان عالماً
ثقة يملي من حفظه عارفاً بالحديث والادب جمع وجرح وعدل
ولد ٤٤٢ فى شعبان ومات ٥١٠ وعلامه شمس الدين ذهبى كه بنص
شاهصاحب بجواب حديث طير امام اهل حديث ست و مفاخر عليه ومناقب
سنيه او از طبقات شافعيه سبكى وطبقات شافعيه اسنوى و درر كامنه
ابن حجر عسقلانى وطبقات شافعيه تقى الدين المعروف بابن قاضى شهبه اسدى
و فوات الوفيات صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن وطبقات

نقل عكس سفينه از ابن المغازلى

(۱) مدح خميس حوزى از عبر ذهبى

(۲) مدح خميس حوزى از مرآة الجنان

(۳) مدائح خميس جوزى از طبقات الحفاظ سيوطى

الحفاظ سیوطی و روض باسم محمد بن ابراهیم الوزیر و قول منبی محمد بن عبدالرحمن سخاوی و حبیب السیر غیاث الدین المدعو بخواند امیر و مدینة العلوم ازنیقی و بدر طالع محمد بن علی بن محمد شوکانی الیمنی الصنعانی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر پیدا و هویداست نیز با فادات ابن المغازلی تشبث و تمسک نموده در تذکرة الحفاظ بترجمه ابن السقا کما سمعت سابقا فی مجلد حدیث الطیر گفته قال علی بن محمد بن الطیب الجلابی فی تاریخه ابن السقا من أئمة الواسطیین و الحفاظ المتقنین و نور الدین علی بن عبدالله بن احمد السمهودی که محاسن فاخره و محامد باهره او از ضوء لامع سخاوی و عجالة الراکب عبد الغفار بن ابراهیم العکی العدثانی و سبل الهدی والرشاد محمد بن یوسف شامی و جذب القلوب شیخ عبد الحق و عظمت و جلالت او از نواقض محمد بن عبد الرسول برزنجی و صراط سوی محمود بن محمد شیخانی قادری و بلغة المسیر ابراهیم کردی و وسیلة المال احمد بن فضل باکثیر مکی و تنضید العقود رضی الدین محمد حسینی و مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی و ذخیرة المال احمد بن عبد القادر عجیلی و ایضاح لطافة المقال رشید الدین خان تلمیذ مخاطب واضح و لائح ست در جواهر العقدین بعد ذکر اختلاف در وجوب صلوة بر آل نبی گفته و مما یدل علی ان الخلاف فی ذلک من قول الشافعی لا من اختلاف اصحابه کما اقتضی کلام الروضة و اصلها توجیه ان فی کلام الطحاوی فی مشکله ما یدل علی ان حرملة نقل

نقل عبارت تشبیه از ابن المغازلی

[illegible]

نقل روایت تذکرة الحفاظ از ابن المغازلی

نقل علماء سنيه از ابن المغازلی

الوجوب عن الشافعی واستدل ان تعليم النبی صلی الله عليه وسلم الكيفية
بعد السوال عنها قلت ويشهد له قول الحافظ ابی عبد الله محمد بن يوسف
الزرندی المدنی فی اول كتابه معراج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول
صلی الله عليه وسلم ما لفظه وقد قال الامام الشافعی رحمه الله هذا
المعنی مشيرا الی وصفهم منبها علی ما خصهم الله تعالی به من غاية
فضلهم يا اهل بيت رسول الله حبكم * فرض من الله فی القرآن انزله كفاكم
من عظيم القدر انكم * من لم يصل عليكم لا صلاة له وقد قال الحافظ
ابو عبد الله محمد المذكور فی كتابه نظم السمطين انه روی عن جعفر بن محمد
عن ابيه عن جده عن النبی صلی الله عليه وسلم انه قال لعلی ابن ابی طالب
رضی الله تعالی عنه اذا هالك امر فقل اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
اللهم انی اسالك بحق محمد وآل محمد ان تكفينی ما اخاف واحذر فانك
تكفی ذلك الامر ولم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه وقد روی فی مسند
الفردوس بغير اسناد عن علی رضی الله عنه مرفوعا من صلی علی محمد
وعلی آل محمد مائة مرة قضی الله له مائة حاجة واخرجه الفقيه
ابو الحسن بن المغازلی من طريق علی بن يونس العطار حدثنی محمد بن علی
الكندی حدثنی محمد بن مسلم حدثنی جعفر بن محمد الصادق عن ابيه
عن جده عن علی بن ابی طالب رفعه ونيز سمهودی در جواهر
العقدين گفته اخرج ابو الحسن بن المغازلی من طريق موسی بن القاسم عن
علی بن جعفر سالت الحسن عن قول الله تعالی كمشكوة فيها مصباح قال

نقل سمهودی از ابن المغازلی در جواهر العقدين و صفاء بعقيده

نقل عبارات از ابن المغازلی

المشکوٰة فاطمة والشجرة المبارکة لا شرقیة ولا غربیة لا یهودیة ولا نصرانیة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور قال منها امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء قال یهدی الله لولایتنا من یشاء وقوله امام بعد امام یعنی ائمة یقتدی بهم فی الدین ویتمسک فیه ویرجع الیهم و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته اخرج ابو الحسن المغازلی عن ابی جعفر هو الباقر فی قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله قال نحن الناس والله و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته اخرج ابو الحسن بن المغازلی من طریق عبد الله بن المثنی عن عمه ثمامة بن عبد الله بن انس عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیمة ونصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب رضی الله عنه و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته ومن طریق سماک بن حرب عن حبیش واخرجه ابو یعلی ایضا من حدیث ابی الطفیل عن ابی ذر رضی الله عنه بلفظ ان مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق وان مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة واخرجه البزار من طریق سعید بن المسیب عن ابی ذر نحوه وکذا اخرجه الفقیه ابو الحسن بن المغازلی وزاد من قاتلنا فی آخر الزمان فکانما قاتل مع الدجال و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته عن ابن الصهباء عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق

نقل علماء سنیہ از ابن المغازلی

اخرجه الطبرانی وابو نعیم فی الحلیة والبزار وغیرهم واخرجه الفقیه ابو الحسن ابن المغازلی فی المناقب من طریق بشر بن المفضل قال سمعت الرشید یقول سمعت المهدی یقول سمعت المنصور یقول حدثنی ابی عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما به الا انه قال ومن تأخر عنها هلک واخرجه ایضا من طریق ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ابیه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی و نیز سمهودی در جواهر العقدین در قسم ثانی کتاب که دران پانزده ذکر وارد نموده می فرماید التاسع ای الذکر السابع ذکر ان الله عز وجل وعد نبیه صلی الله علیه وسلم ان لا یعذب اهل بیته وان لا یدخلهم النیران وکلفه صلی الله علیه وسلم بادخالهم الجنان و بشارتهم بها وقوله یا بنی هاشم انی سألت الله عز وجل ان یجعلکم نجباء رحماء وسألته ان یهدی ضالکم ویؤمن خائفکم ویشبع جائعکم وما خصوا به من الکرامة بالشفاعة فی القیمة قال الله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی نقل القرطبی عن ابن عباس انه قال رضی محمد صلی الله علیه وسلم ان لا یدخل احد من اهل بیته النار قاله السدی انتهی واخرجه الفقیه ابو الحسن بن المغازلی فی المناقب عن السدی و نیز سمهودی در جواهر العقدین در قسم ثانی گفته التاسع ای الذکر التاسع ذکر الدلالة علی ما شرع من حبهم و وجوب ودهم من الکتاب العظیم قال الله تعالی فی سورة حم عسق خطابا لنبیه صلی الله علیه وسلم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی وروی الشیخ ابو حیان من طریق واحد من حدیث ابی هشام الرمانی
عن زاذان عن علی رضی الله عنه قال فینا آل حم آیة لا یحفظ مودتنا
الا کل مومن ثم قرأ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقد
یستشهد له ای نزول آیة المودة فی آل النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بما اخرجه الثعلبی فی تفسیره من طریق السدی عن ابی مالک عن ابن عباس
قال ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا قال المودة لآل محمد واخرجه
الفقیه ابو الحسن ابن المغازلی عن السدی ووجه الاستشهاد ان هذه الآیة
بأثر قوله قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وتفسیر الثانیة بذلک
یفهم ان ما قبلها کذلک من اجل التناسب بل هو مقتضی ما جزم الثعلبی
والبغوی بنقله عن ابن عباس فی تفسیره قوله بأثر ذلک ام یقولون
افتری علی الله کذبا الی قوله وهو الذی یقبل التوبة فقال قال ابن
عباس لما نزل قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی الآیة
قال قوم فی نفوسهم ما یرید الا ان یحثنا علی اقاربه من بعده واخبر
جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم انهم اتهموه فانزل ام یقولون افتری علی الله
کذبا الآیة فقال القوم یا رسول الله نشهد انک صادق فنزل وهو
الذی یقبل التوبة عن عباده وشهاب الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن
حجر مکی که فضائل شامخه ومناقب باذخه او واز لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی وریحانة الالبّا
شهاب الدین خفاجی ونور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس وتحفه
بهیه عبد الله بن حجازی شرقاوی وغیر آن واضح وآشکارست در صواعق گفته الآیة

نقل حدیث سادسہ از ابن المغازلی

السادسة قوله تعالیٰ ام یحسدون الناس علی ما اٰتٰهم الله من فضله اخرج ابو الحسن بن المغازلی عن الباقر رضی الله عنه انه قال فی هذه الاٰية نحن الناس والله و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در براہین قاطعہ گفتہ آیت ششم از آیات فضائل اہلبیت ام یحسدون الناس علی ما اٰتٰهم الله من فضله بلکہ حسد میبرند یہودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بر آنچہ خدای تعالیٰ دادہ ہست ایشان را از فضل خود کہ آن بعثت رسول اللہ ست صلی اللہ علیہ وسلم یا آنکہ مراد از ناس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب آنحضرت ست و مراد از اعطای فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز ست چنانچہ در تفسیر بیضاوی و جامع البیان آوردہ یعنی حسد میبرند بر نبوت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و بر اعزاز او و نصرت اصحاب رضی اللہ عنہم و ابو الحسن بن المغازلی از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ روایت کردہ ست کہ گفت واللہ کہ مراد بناس

نقل کمال الدین جہرمی در براہین از ابن المغازلی

دریں آیت ما ئیم کہ اہل بیت رسول خدا ایم و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی گفتہ اخرج ابو الحسن بن المغازلی من طریق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامة بن عبد الله بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كان يوم القيمة ونصب الصراط علی شفير جهنم لم يجز عليه الا من معه كتاب ولاية علی بن ابی طالب نیز سید محمود شیخانی در صراط سوی گفتہ عن ابی ذر رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح فی قومه من ركبها

نقل سید محمود شیخانی قادری از ابو الحسن بن المغازلی

نقل علمای سنیه از ابن المغازلی

نجی و من تخلف عنها غرق و مثل حطة لبنی اسرائیل اخرجه الحاکم هذا فی
لفظ و فی لفظ آخر الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح و زاد فی
روایة ابی الحسن بن المغازلی و من قاتلنا فی آخر الزمان فکانما قاتل مع الدجال

نقل محمد باکثیر ابن المغازلی در وسیلة المآل

و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل فی مناقب الآل گفته اخرج الفقیه
ابو الحسن بن المغازلی من طریق موسی بن القاسم عن علی بن جعفر قال
سألت الحسن رضی الله عنه قول الله تعالی کمشکوة فیها مصباح قال
المشکوة فاطمة و الشجرة المبارکة ابراهیم لا شرقیة و لا غربیة
لا یهودیة و لا نصرانیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی
نور منها امام بعد امام یهدی لنوره من یشاء قال یهدی لولایتنا
من یشاء و نیز احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل گفته اخرج ابو
الحسن بن المغازلی من طریق عبد الله بن المثنی عن عمه ثمامة بن عبد الله
بن انس عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان
یوم القیمة نصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من کان
معه کتاب ولایة علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مولوی ولی الله بن

نقل مولوی ولی الله لکهنوی از ابن المغازلی در مرآة المومنین

حبیب الله در مرآة المومنین گفته الآیة الرابعة قوله تعالی ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله اخرج ابو الحسن المغازلی عن الامام
الباقر انه قال فی هذه الآیة نحن الناس و خود شاه صاحب در حاشیه
تعصب سیزدهم از باب یازدهم همین کتاب گفته ابن یونس که از عمده مجتهدین
شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب

نقل علی رسیدہ از ابن المغازلی

یوم الغدیر را و ابن شاہین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل الحسن را
وابو نعیم اصفہانی کتاب منقبۃ المطہرین را وما انزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین
وابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را وموفق مکی کتاب الاربعین فی
فضائل امیر المومنین ع وابن مردویہ کتاب رد الشمس فی فضائل علی وشیرازی
نزول القرآن فی شان امیر المومنین ع امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اہل بیت را
ونسائی کتاب مناقب امیر المومنین را ونطنزی کتاب خصائص علویہ را
وابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین وسمی کتاب المراتب ایضا
وبصری کتاب درجات امیر المومنین را وخطیب کتاب حدائق را وسید
مرتضی گفتہ کہ از عمر بن شاہین شنیدم کہ میگفت جمع کردہ ام از فضائل
علی ہزار جزء انتہی نقلا عن ترجمۃ المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی

الاثنا عشریہ

الاثنا عشری مجلس انصاف باید داد کہ از شیعہ تصنیف این تصانیف و رجال کم نیست
کہ متضمن فضائل امیر المومنین و اہل بیت باشند بلکہ ہر کہ تتبع کتب شیعہ نماید
بیقین میداند کہ تمام علماء شیعہ در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زہرا
وحسنین علی کاسہ لیس وخوشہ چین اہلسنت اند در ہر جا ازہمین کتب نقل می آرند
اری در رجال ائمہ ما بعد اگر چیزی داشتہ باشند محتمل ست یدل علی ذلک
کتاب کشف الغمۃ والفصول المہمۃ وغیرہما من کتب ہذا الفن انتہی

ثبوت تسنن ابن المغازلی والخطیب از کلام صاحب تحفہ در حاشیہ باب یازدہم

ازین عبارت ظاہر ست کہ این تصانیف متضمن فضائل جناب امیر المومنین
واہلبیت علیہم السلام کہ ذکر کرد و تصانیف شیعہ نیست بلکہ تصانیف
اہلسنت ست کہ شیعہ را بسبب نقل از ان کاسہ لیس وخوشہ چین اہلسنت

قرار داده و حصر نقل شان در فضائل جناب امیر المومنین و حضرت فاطمه و حسنین
علیهم السلام ازین کتب نموده و این تصانیف را موجب افتخار سنیه و ثبوت ولای
شان و انسته و ظاهرست که از جمله این تصانیف ست کتاب مناقب ابن المغازلی
و کتاب الاربعین موفق که او اخطب خوارزم ست پس ثابت شد که ابن المغازلی
و اخطب هر دو حسب افاده خود شاهصاحب از اهلسنت اند و تصنیف شان
در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام مایه افتخار و استبشار و ابتهاج و استظهار
سنیه والاتبار و مثبت ولای شان با اهلبیت اطهار علیهم السلام نزد مخاطب
جلیل الفخارست و نقل شیعه از کتاب ابن مغازلی و اخطب مثبت کاسه لیسی
و خوشه چینی شیعه از سنیان جمیل الافتخارست پس حیرتست که بعد اثبات
این همه عظمت و جلالت برای ابن مغازلی و اخطب و تصنیف شان چگونه بجواب
اهل حق سر از قبول روایات و احتجاج باخبار شان می توانند پیچید و چگونه توهین
و تهجین این هر دو روا توانند داشت واما زعم کون الفصول المهمة من
کتب الشیعة فبطلانه مما لا یستریب فیه عاقل لما سیظهر من حال مصنفه
فیما بعد حیث ینقل عنه هذا الحدیث الشریف و در کتاب کشف الغمه هم اگر موضعی
نقل از سنیه نموده برای الزام واما کتب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام
و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام که شیعه از طرق خود فضائل را در ان وارد کرده اند
ا بغار از حصر و احصا ست شاهصاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب ست
برجوع بکتب رجالیه و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد که از ان حال
جمله ازین کتب واضح شود و غرابت نفی ظاهر گردد **وجه یازدهم** از وجوه رد

وابطال انکار مخاطب عالی تبار آنکه ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی
الهمدانی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخهٔ مستکتبهٔ آن
پیش فقیر کثیر العثار بعنایت پروردگار حاضرست گفته ابوالحمراء من اراد ان ینظر
الی آدم فی وقاره والی نوح فی فهمه والی موسی فی شدّة بطشه والی
عیسی فی زهده فلینظر الی علیّ بن ابی طالب فالحمد لله الواهب للنعم العظیمة
المقدار حیث ثبت بروایة شیرویه بن شهردار لهذا الحدیث الشریف
الواضح الاعتقاد والاعتبار ان الجاحدین المنکرین لیسوا من اهل صناعة
الاخبار وانّهم متحاملون مرتبکون فی التعصّب والمحایدة عن النقد والاعتبار
فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من هذا الشیخ الجلیل الفخار کیف
انهمك فی تقلید الکابلی الموضع فی مهامه الجلاعة المورثة للخسار
ولم یحظ بقسط من العثور والاطلاع علی افادات الاساطین الکبار
الذین علیهم المدار فی الاعصار والیهم یضرب آباط الابل فی نقد الآثار
وشیرویه بن شهردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام
محدثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشهورین فی الامصار و اجلّهٔ مشایخ معروفین
فی الاقطار و اماثل مروّجین احادیث و اخبار و افاضل خدّام روایات
و آثارست عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم الرّافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه
بن شهردار بن شیرویة بن فناخسرو الدّیلمی ابوشجاع الهمدانی الحافظ
من متأخّری اهل الحدیث المشهورین الموصوفین بالحفظ کان واثقا
بما رزقه الله تعالی من بیع املاکه سمع وجمع الکثیر ورحل فقال

ابو سعد السمعانی وتعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس وکتاب طبقات الهمدانیین وغیرهما وکان قدم ورد قزوین وسمع بها الاستاذ الشافعی بن داود المقری سنة ثمانین واربعمائة وسمع بهذا التاریخ سنن ابی عبد الله بن ماجة من ابی منصور المقومی وسمع ابا زید الواقد بن الخلیل بقرائته بهذا التاریخ

وشمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گفته شیرویه



بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی المحدث الحافظ مفید همدان ومصنف تاریخها ومصنف کتاب الفردوس سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستملی وسفیان بن الحسین بن فنجویه وعبد الحمید بن الحسن القضاعی وابا الفضل محمد بن عثمان القومسانی وابا الفرج علی بن محمد الجریری واحمد بن عیسی الدینوری وخلائق بهمدان وعبد الواحد بن مندة باصبهان وابا منصور عبد الباقی العطار وابا القاسم بن البسری وخلقا ببغداد وبقزوین واماکن قال یحیی بن مندة هو شاب کیس حسن الخلق والخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة وغیره اتقن منه روی عنه ابنه شهردار ومحمد بن الفضل الاسفرائنی ومحمد بن القسم البسری والحافظ ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل والحافظ ابو العلاء احمد بن الحسن العطار والحافظ ابو موسی المدینی وآخرون اخبرنا محمد بن قایماز انبانا الحسین بن المبارک وعبد الله بن عمر قالا ثنا ابو الفتوح ثنا شیرویه بن شهردار الدیلمی الحافظ انا ابراهیم بن محمد القفال انا ابراهیم بن عبد الله

مدائح دیلمی

بن خرشة انبأ ابو سعید بن الاعرابی بمکة انا احمد بن یحیی بن المنذر ثنا ابی ثنا ابو العطوف عن الزہری ان ابا سلمة اخبرہ عن ابی ہریرة سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر لہ ما تقدم من ذنبہ توفی فی تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسمائة

مدائح دیلمی از سیر النبلاء ذہبی

و نیز ذہبی در سیر النبلا گفتہ شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو بن خسرکان المحدث العالم الحافظ المورخ ابو شجاع الدیلمی الہمدانی مؤلف کتاب الفردوس و تاریخ ہمدان ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائة وطلب ہذا الشان و رحل فیہ سمع محمد بن عثمان القومسانی و یوسف بن محمد بن یوسف المستملی و سفین بن الحسین بن فنجویہ و عبد الحمید بن الحسن الفقاعی و ابا نصر الزینبی و ابا عمرو بن مندة و ابا الفرج علی بن محمد الجریری البجلی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الباقی بن علی العطار و ابا القاسم بن البسری و عددا کثیرا حدث عنہ ولدہ شہردار و محمد بن فضل العطار و ابو العلاء العطار المقری و ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل و ابو طاہر السلفی و ابو موسی المدینی و عدة قال یحیی بن مندة شاب کیس حسن الخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت ہو متوسط الحفظ و غیرہ ابرع منہ و اتقن مات فی تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسین و لہ اربع و ستون سنة و نیز ذہبی در عبر در وقائع

مدائح دیلمی از عبر ذہبی

سنة تسع و خمسمائة گفتہ ابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ الدیلمی الہمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ ہمدان

وغیر ذلک توفی فی رجب عن اربع وسبعین سنة وغیرہ اتقن منہ
سمع الکثیر من یوسف بن محمد المستملی وطبقتہ ورحل فسمع ببغداد
من ابی القاسم بن البسری وکان صلبا فی السنة ویافعی در مرآة الجنان
در وقائع سنہ تسع وخمسمائة گفتہ فیہا ابو شجاع الدیلمی الہمدانی الحافظ
صاحب کتاب الفردوس وتاریخ ہمدان وعبد الوہاب بن علی بن عبد الکافی
السبکی در طبقات شافعیہ کبری گفتہ شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن
فناخسرو الحافظ ابو شجاع الدیلمی مورخ ہمدان ومصنف کتاب الفردوس
ولد سنة خمس واربعین واربعمائة وسمع ابا الفضل محمد بن عثمان
القومسانی ویوسف بن محمد بن یوسف المستملی وابا الفرج علی بن محمد بن
علی الجریری البجلی واحمد بن عیسی بن عباد الدینوری وابا منصور
عبد الباقی بن علی العطار وابا القاسم بن البسری وابا عمرو بن مندة
وغیرہم ببلاد کثیرة روی عنہ ابنہ شہردار ومحمد بن الفضل الحافظ
وابو موسی المدینی وآخرون کان یلقب الکیامات تاسع شہر رجب
سنة تسع وخمسمائة وشیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی
الفقیہ الشافعی در طبقات شافعیہ گفتہ ابو شجاع شیرویہ بن شہردار
بن شیرویہ بالشین المعجمة بن فناخسرو بفاء ونون وخاء معجمة
وسین وراء مہملتین بعدہما واو الدیلمی ذکرہ ابن الصلاح فقال کان
محدثا واسع الرحلة حسن الخلق والخلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل
الکلام صنف تصانیف انتشرت عنہ منہا کتاب الفردوس وتاریخ

همدان فی لدسنة خمس و اربعین و اربعمائة و توفی فی رجب سنة تسع و خمسمائة و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو بفاء و نون و خاء معجمة و سین و راء مهملتین بعدهما واو ابو شجاع الدیلمی الهمدانی من ولد الضحاک بن فیروز الصحابی ذکره ابن الصلاح فقال کان محدثا واسع الرحلة حسن الخلق و الخلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل الکلام صنف تصانیف اشتهرت عنه منها کتاب الفردوس و کتاب فی حکایات المنامات و کتاب فی تاریخ همدان ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائة توفی فی رجب سنة تسع و خمسمائة و علی بن شهاب الدین الهمدانی در روضة الفردوس گفته اما بعد فیقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن شهاب الدین الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین حجة المحدثین شجاع الملة و الدین ناصر السنة ابی المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة الربانی الخ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الحافظ المحدث مفید همدان و مصنف تاریخها و کتاب الفردوس سمع عبد الوهاب بن منده و ابن البسری و الطبقة و هو حسن المعرفة و غیره اتقن منه روی عنه ابنه و الحافظ ابو موسی

مآخذ دیلمی

المدینی وابو الفتح الطائی وابو العلاء العطار مات فی تاسع رجب سنة ۵۰۹ھ
ومناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میفرماید مسند الفردوس المسمّی
بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشہاب والفردوس للامام عماد الاسلام
ابی شجاع الدیلمی الفه محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسہل حفظه
واعلم بازائها بالحروف للمخرجین کما مرّ ومسنده لولده الحافظ ابی منصور
شہردار بن شیرویه خرّج سند کل حدیث وسمّاه ابانة الشبهة فی
معرفة کیفیة الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامة الحروف
وشیخ ابو مهدی عیسی بن محمد در کتاب مقالید الاسانید بعد ذکر مسند فردوس
دیلمی گفته لمحة من خبره قال الذهبی هو الامام المحدث الحافظ شیرویه
بن شهردار بن شیرویه مفید همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب
الفردوس سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستملی و سفین بن الحسین
بن فنجویه و عبد الحمید بن الحسن الفقاعی واحمد بن عیسی الدینوری
وعبد الوهاب بن منده واباالقاسم بن البسری وخلقا بهمدان و
اصفهان و بغداد و قزوین واماکن قال یحیی بن منده هو شاب کیس
حسن الخلق والخُلق ذکی القلب صلب فی السّنة قلیل الکلام قلت هو
حسن المعرفة وغیره اتقن منه روی عنه ابنه شهردار والحافظ
ابو العلاء الحسن بن احمد العطار والحافظ ابو موسی المدینی وآخرون
توفی فی تاسع رجب سنة تسع وخمسمائة رحمه الله تعالی و مخفی نماند
که کتاب فردوس الاخبار تصنیف شیرویه بن شهردار از مشاهیر مقبولات

مدح دیلمی از فیض القدیر مناوی

مآخذ دیلمی از مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی

طرق دیلمی

اسفار و ممدوح بمدائح بسیار و موصوف بنهایت اعتماد و اعتبار ست و در اجل اجازات علمای کبار و مرویات اساطین جلیل الفخار ست خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته ان احسن ما نطق به الناطقون وتفوه به الصادقون و وله به الوامقون حمد الله عز وجل الی ان قال اما بعد فانی رأیت اهل ما ننا هذا خاصة اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث واسانیده وجهلوا معرفة الصحیح والسقیم وترکوا الکتب التی صنفها ائمة الدین قدیما وحدیثا والمسانید التی جمعوها فی الفرائض والسنن والحلال والحرام والآداب والوصایا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص والاحادیث المحذوفة عنها اسانیدها التی لم یعرفها نقلة الحدیث ولم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث وطلبوا الموضوعات التی وضعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث ونیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المرویة عن النبی لعلی بن موسی الرضا وعمرو بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی که محامد جلیله و مناقب جمیله او انشاء الله عنقریب بگوشت میخورد در اول مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنف نوشته شد بنظر قاصر عاشر در کتب‌خانه مدینه منوره علی مشرفها و آله الف الف صلوة و تحیة رسیده و ازان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه دران نسخه این سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السید لکیا الحافظ زین الدین

شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمة ناصر السنة ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی طول الله عمره و اعلی فی الدارین ذکره
گفته اما بعد حمد الله عز و جل الهادی الی اقوم الطرق و السبل و الصلوة
و السلام علی نبیه محمد خاتم الانبیاء و الرسل فان والدی الامام السعید
اباشجاع شیرویه قدس الله روحه و نور ضریحه حین جمع الاحادیث
التی سماها کتاب الفردوس ثم حذف منها اسانیدها تحمل منه و قصدا
لاسباب عدة اولها اقتداء و اتساء بمن تقدمه من اهل العلم و الزهد
و العبادة و ثانیها تخفیفا علی الطالبین و تسهیلا للناظرین فیه
و الحافظین له و ثالثها قلة رغبة جیل هذا الزمن فی المسندات و
عدم تعویله علی اسامی الرجال من الرواة و اقتصارهم علی اللب دون
القشر لانی ارید بقولی هذا انکار فضیلة الاسناد و موضعه من الدین
اذ هو من اهم الامور و لولا الاسناد لما عرف الصحیح من السقیم و لا الصدق
من الکذب بل یشبه الاسناد بالقشر من حیث ان القشر هو صوان
اللب و به یحفظ و یؤمن علیه من ان یلحقه الآفات فکذلک الاسناد للحدیث
صوان له فاذا فارقه تطرق الیه الخلل و الفساد رحم الله ابن المبارک
حیث قال الاسناد من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول
فی فضیلة الاسناد اکثر من ان تتضمنه اوراق و لیس هذا موضعه و رابعها
انه خرجها من مسموعاته و کان رحمه الله محققا متیقنا ان اکثرها بل
عامتها مسندة و فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة الاثبات

مدائح دیلمی

حذفها عن الاسناد اختصاراً کما بیّن عذره فی خطبة الکتاب وهو کتاب
نفیسٌ عزیز الوجود مفتون به جامع للغرر من الدرر النبویة والفوائد
الجمّة والمحاسن الکثیرة قد طنّت به الآفاق وتنافست فی تحفظه الرفاق
لم یصنّف فی الاسلام مثله تفصیلاً وتبویباً ولم یسبق الیه من سلافة
الایّام ترصیفاً وترتیباً کانّ کلّ فصل من فصوله حُقّةٌ لآلٍ مُلئت من
الدرر المنظومة واللآلی المکنونة او جُونَةُ عطّارٍ فتقت بفارات المسک
مشحونةٌ وکم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار وغرائب الاحادیث
ممّا لا یوجد فی کثیر من الکتب فهو فی الحقیقة کالفردوس التی وصفها الله
سبحانه وتعالی فقال وفیها ما تشتهی الانفس وتلذّ الاعین فامّا الیوم
فقد کثرت نسخه فی البلاد واشتهرت فیما بین العباد بحیث لم یبق بلدة
من بلاد العراق ولا کورة من اقطار الآفاق الّا وعلماءها صابرون
علی تحصیله وائمّتها مکبّون علی استماعه ونسخه وفضلاءها مواظبون
علی قراءته وحفظه یرتعون فی ریاض محاسنه ویجتنون من ثمار فوائده
فسار مسیر الشمس فی کلّ بلدة وهبّ هبوب الریح فی البرّ والبحر یستحسنه
الائمّة والحفّاظ ویستفید منه العلماء والوعّاظ وتستطیبه نحاریر
الفضلاء وترتضیه اکیاس البلغاء لنفاستها وتبذل الملوک الرغائب
فی استکتابه لخزانتها ولم اسمع احداً من اهل هذا الزمان عاب هذا الکتاب
او طعن فیه بسبب حذف الاسناد بل عدّ ذلک من احسن فوائده واعظم
منافعه لانّ تنقیة القشر من اللباب من شأن العلماء ذوی الالباب

مدائح فردوس دیلمی

و علی بن شهاب الدین الهمدانی در روضة الفردوس گفته اما بعد فیقول
اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن شهاب
الهمدانی عفی الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب الفردوس
من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین حجة المحدثین
شجاع الملة و الدین ناصر السنة ابو الحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی

مدائح فردوس دیلمی از روضة الفردوس علی همدانی

الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور
الفوائد و کنزا من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة
مخزونا فی حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفویة و مع کثرة فوائده
و شمول موائده کاد ان ینطفی انواره و ینطمس آثاره لما فیه من
التطویل و الزیادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر
اهل العصر عن معرفة الکتاب و السنة و اشتغالهم بالعلوم المزخرفة التی
یتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لولا رجال من اهل
هذا العلم فی کل عصر و زمان بمشیة رب العزة یحومون حول حمی السنة
و یذبون عن جناب قدسه شوائب زیغ اهل البدعة لقال من شاء
ما شاء فجزا الله ائمة هذا العلم عنا و عن المسلمین خیرا دعتنی بواعث
خاطری الی استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ
و تیسیرا لدرک الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و اجتنیت
من اغصان ریاضها انفس ازاهرها و سمیت کتابی هذا روضة الفردوس
و بوبته علی عشرین بابا کل باب منها بروایة صحابی لا غیر الا الباب

الآخر فانّه یحتوی علی روایات شتّی ونسأل اللّه تعالیٰ انّ یوفقنی فی
اتمامه لما یحبّه ویرضیٰ انّه خیر موفّق ومعین ومصطفی بن عبداللّه
القسطنطنی در کشف الظنون گفته فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المخرّج علی
کتاب الشّهاب فی الحدیث لابی شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا
خسرو الهمدانی الدّیلمی المتوفّی سنة اوّله انّ احسن ما نطق به النّاطقون
الخ ذکر فیه انّه اورد فیه عشرة آلاف حدیث وذکر انّه اورد القضاعی
ایضا عشرة آلاف حدیث ذکر فی الفردوس واتها ورتبها علی حروف
المعجم مجرّدة عن الاسانید ووضع علامات مخرّجه بجانبه وعدد
رموزه عشرون واقتفی السّیوطی اثره فی جامعه الصغیر ثم جمع ولده
الحافظ شهردار المتوفّی سنة ثمان وخمسین وخمسمائة اسانید کتاب
الفردوس ورتّبها ترتیبا حسنا فی اربع مجلّدات وسمّاه مسند الفردوس
وابو مهدی عیسی بن محمّد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته الفردوس
للدّیلمی اخبرنی به قراءة علیه ابی علی الشیخ نور الدّین علیّ بن محمّد
بن عبد الرّحمن الاجهوری فی حرف اللام من فصل لما خلق اللّه الجنّة
بالرّیحان وحفّ الرّیحان بالحنّا وما خلق اللّه شجرة احبّ الیه من الحنّا
الحدیث عن عبداللّه بن عمر الی تمام حدیث لمّا اسری بی اتیت علی قوم
یزرعون فی یوم ویحصدون فی یوم کلّما حصدوا اعاد کما کان قلت
لجبرئیل من هؤلاء قال هؤلاء المجاهدون فی سبیل اللّه الحدیث عن
ابی هریرة واجازة لسائره کلّ ذلک من ترتیب ولده الحافظ ابی منصور

للمسند علی الحروف بسنده الی الحافظ ابی الفضل الجلال السیوطی باجازته
من جلال الدین بن الملقن عن ابی اسحق التنوخی عن التقی سلیمن بن حمزة
عن الحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی عن الحافظ ابی
موسی المدینی عن مؤلفه فذکره ونیز اکابر ائمه سنیه عالی تبار باحادیث
فردوس الاخبار جابجا احتجاج واستناد می نمایند ابو الفضل جعفر بن تغلب
الادفوی در کتاب الامتاع باحکام السماع در مقام رد احتجاج محرمین
غنا بایه واستفزز من استطعت منهم بصوتك گفته وما ذکره به من
ان ابلیس اول من تغنی لو صح لم یکن فیه حجة فما کل ما فعله ابلیس
حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شیرویه فی کتابه المسمی
بالفردوس بمأثور الخطاب المرتب علی کتاب الشهاب بسنده ان ابلیس
اول من حدا ولیس الحدا حراما اتفاقا فان ادعوا ان الدلیل دل علی
علی اباحة الحداء فخرج بدلیل قلنا وقد دل الدلیل علی اباحة الغناء
ولم یثبت من طریق صحیح المنع عنه ومخفی نماند که ادفوی صاحب امتاع
از اکابر علمای اعلام واساطین فخام سنیه است شیخ جمال الدین عبد الرحیم
بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته کمال الدین ابو الفضل
جعفر وعد الله الادفوی وهذه الاربعة کانت اعلاما علیه بوضع
والده وکان یعرف بکل منها ولا یعرف احد من المصریین وقع له مثل
ذلك وادفو بلدة فی واخر الاعمال القوصیة قریبة من اسوان کان
المذکور فاضلا مشارکا فی علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما

طارحا للتکلّف ذا مروءة کبیرة صنّف فی احکام السّماع کتابا نفیسا سمّاه
بالامتاع انبأ فیه عن اطّلاع کثیر فانّه کان یمیل الی ذلک میلا کبیرا
ویحضره سمع وحدّث ودرّس قبل موته بایّام یسیرة بمدرس
الحدیث الذی انشاه الامیر جنکلی بن البابا بمسجده واعاد بالمدرسة
الصالحیة من القاهرة وکان مقیما بها لم یتزوّج ولم یتسرّ لفقدان
داعیة ذلک عنده الّا انّه عقد علی امرأة لغرض آخر مات مبطونا قبیل الطّاعون
الکبیر الواقع فی سنة تسع واربعین وسبعمائة وعمره ما بین السّتّین
والسّبعین ودفن بمقابر الصّوفیّة والّذی نعرفه فی ادفو انها بالدّال
المهملة ونقل الرّشاطی عن التعفوی انّ الّذی یلی الهمزة تاء مثنّاة من
فوق وبعضهم قال بذال معجمة وقیاس النّسبة الیها ادفوی واعجب عجائب آنست
که شاه صاحب بمقابلهٔ اهل حق ببعض موضوعات بی اصل و خرافات صریح
الهزل که دیلمی در فصل ثالث جلیل النّبل ذکر کرده تشبّث مینمایند و تصریح صریح
ببودن او از مشاهیر محدّثین میکنند بلکه بمزید جسارت و خلاعت اتّهام معتبر
دانستن او بر شیعیان کرام میفرمایند و قصبات سبق در ترویج اراجیف مسیلمه
وسجاح بایثار چنین صدق صراح میربایند چنانچه در باب مطاعن بعد ذکر
مناحی میفرمایند و ابو شجاع شیرویه دیلمی که از مشاهیر محدّثین سنّت و شیعه
نیز او را معتبر میدانند در کتاب منتقی از ابن عبّاس همین خواب را بهمین اسلوب
آورده و خواب حضرت امام حسن نیز مشهور و صحیح الرّوایة است و دیلمی در کتاب
منتقی آورده عن حسن بن علی قال ما کنت لا قاتل بعد رؤیا رأیتها رأیت

منک تحصیل ... روایت دیلمی

رسول الله صلى الله عليه وسلم واضعًا يده على العرش ورأيت ابابكر واضعًا يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورأيت عمر واضعًا يده على منكب ابي بكر ورأيت عثمان واضعًا يده على منكب عمر ورأيت دمًا دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله به وروى ابن السمان عن قيس بن عباد قال سمعت عليًا يوم الجمل يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤني للبيعة فقلت الا استحيي من الله ان ابايع قومًا قتلوا رجلًا قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكة واني لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل في الارض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس يسألون البيعة فقلت اللهم اني مشفق مما اقدم عليه ثم جاءت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكانما صدع قلبي وروى هو ايضًا عن محمد بن الحنفية ان عليًا قال يوم الجمل لعن الله قتلة عثمان في السهل والجبل وعنه ايضًا ان عليًا بلغه ان عائشة تلعن قتلة عثمان فرفع يديه حتى بلغ بهما وجهه فقال انا العن قتلة عثمان لعنهم الله في السهل والجبل مرتين او ثلثًا وروى هو عن عبد الله بن الحسن بن الحسن وقد ذكر عنده قتل عثمان فبكى حتى بل لحيته وعن جندب قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اراهم قاتليه فقال ان قتلوه كان في الجنة وكانوا في النار انتهى پس مقام نہایت تحیر ست کہ شاہ صاحب بمزید جور و جفا بمقام اثبات فضل ثالث کثیر الحیا

برچنین روایات شنیعه و حکایات فظیعه که دیلمی بنا بر ابتلا بحب خلفا روایت کرده و شابصاحب مشارکت کسی از محدثین ولو کان واحداً با دیلمی ابن اسلم در نقل آن سوای روایت خواب اوّل ثابت نکرده اند و دست انداز ند و حدیث تشبیه را که دیلمی روایت کرده و بسیاری از نحاریر مشاهیر حذّاق با او در روایت آن شریک اند بمثابه توهین نمایند که سراسر انکار بودن آن از احادیث سنّیه کنند و افاده کنند که در هیچ کتابی از کتب اهلسنّت موجود نیست و لو بسند ضعیف و نیز از قبول حدیث ولایت که دیلمی آنرا بدو طریق نقل کرده و جمّ غفیر و جمعی کثیر از اساطین محدّثین ارباب صحاح و مجامیع و مسانید و مناقب و منهم الشیخ المخاطب القمقام و والده العلّام در روایت آن با دیلمی مشارک اند بمفاد ما تاتیهم آیة من آیات ربّهم الّا کانوا عنها معرضین اعراض سازند بلکه گردن کبر بابطال و قدح و جرح آن بمصداق وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ افرازند قال الله تعالی و من اصدق من الله قیلاً و ان یروا کلّ آیة لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرّشد لا یتّخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغیّ یتّخذوه سبیلاً و از غرائب دهور آنست که سیف مسلول ملتانی حامی مخاطب ثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب قمقام در تمام این افاده محیّرة الافهام می نماید یعنی مخاطب اظهار می فرماید که دیلمی از مشاهیر محدّثین سنّیه است یعنی نزد سنّیه و شیعه هم او را معتبر میدانند یعنی نزد شیعه و سنّی هر دو معتبر است و ملتانی بعکس آن افاده می کند که احادیث دیلمی نزد شیعه و سنّی هر دو معتبر نیست و هذه عبارة الملتانی فی تمویه السّفیه الّذی سمّاه تنبیه السفیه قوله بس انصاف

نمایند که راکب سفینهٔ عترت شیعیان اند که در وقت خوف تقیه می نمایند یا مخالفین
که تقیه را حرام میدانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد اہلسنت
ہم معتبر نیست چه جائے آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمك الله الی هذا
التناقض الظاهر والتکاذب الواضح بین الاصل والفرع المقطوع
وتعجب من هذا التعاند الفاحش والتناکر اللائح بین التابع والمتبوع
وبطلان روایاتیکه شاهصاحب برای اثبات فضیلت ثالث از دیلمی وغیر او بنقل
فرموده اند از ملاحظه کتاب مستطاب تشیید المطاعن ظاہر و باہر است من
شاء فلیرجع الیه **وجه دوازدهم** از وجوه رد و ابطال انکار مخاطب با کمال
آنکه ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی این حدیث شریف را بالفاظ متنوعه و
اسانید متعدده روایت کرده چنانچه در زین الفتی فی شرح سورة هل اتی
که در اول آن گفته اما بعد فقد سألنی بعض من وجبت المودة فی الله سبحانه
حقه وذمامه والزمت نفسی اتحافه اکرامه ان اذکر نکتا من
شرح سورة الانسان واجعل ذلك الیه من غرر الصنائع والاحسان
بعد ما ان لخصت بعض فوائد سورة الرحمن واستخرجت اصولا
فی علوم القرآن ثم راجعنی فیه مرة بعد اخری لیکون ذلك له
عظة وذکری فرأیت الاشتغال باسعافه اولی واحری مراعاة لحقوقه
وحقوق اسلافه ومبادرة الی انعامه واتحافه ومحاماة
علی اولیائه واخلافه فابتدأت بعد الاستخارة معتصما بالله
سبحانه فانه نعم المولی ونعم النصیر وراغبا الیه فیما وعد من برّ اجر

فانّ ذلک علیہ یسیر و ھو علیٰ ما یشاء قدیر ولقد کان من اوکد ما دعانی الیہ واشدّ ما حدانی علیہ بعد الّذی قدّمت ذکرہ وبیّنت امرہ ظنّ بعض الجھلاء الاغشام والغفلۃ الذین ھم فی البلادۃ انعام بنا معاشر الکرام وجماعۃ اھل السّنۃ والجماعۃ بالاحکام انا نستجیز الوقیعۃ فی المرتضی رضوان اللہ علیہ وحباہ خیر ما لدیہ وفی اولادہ ثم شیعتہ واحفادہ وکیف نستجیز ذلک وھو الّذی قال النّبیّ صلّی اللہ علیہ وسلّم من کنت مولاہ فعلی مولاہ وھذا حدیث تلقتہ الائمۃ بالقبول وھو موافق للاصول فیما قد کنّا وعدنا ان نذکر طرفا من ذکر مشابہ المرتضی رضوان اللہ علیہ واشرنا الیہ حیث ذکرنا افتتاح اللہ سبحانہ ھذہ السورۃ بحدیث آدم علیہ السلام اذ فی المرتضی رضوان اللہ علیہ مشابھۃ من ابینا آدم علیہ السلام ثم من بعض الانبیاء علیہم السلام بعدہ فاوّلہم آدم علیہ السّلام ثم نوح الصفیّ علیہ السّلام ثم ابراھیم الخلیل علیہ السّلام ثم یوسف الصّدّیق علیہ السّلام ثم موسی الکلیم علیہ السّلام ثم داود ذو الاید علیہ السّلام ثم سلیمٰن الشّاکر علیہ السّلام ثم ایّوب الصّابر علیہ السّلام ثم یحیی بن زکریّا علیہ السّلام ثم عیسی الرّوح علیہ السّلام ثم محمّد المصطفی علیہ السّلام وانا افرد لکل واحد منہم فصلا مشتملا علی ما فیہ لینظر فیہ العاقل فیستدل بہ علی ما ورائہ واللہ الموفق للصّواب والّذی یؤیّد ما ذھبنا الیہ من ذکر المشابہ حدیث اخبرنیہ

حدثنی احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابوجعفر الرازی مستملی ابی یحیی البزاز قال حدثنا مسلم عن عبید الله بن موسی العبسی عن ابی عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقة قال اخبرنا ابوالحسین محمد بن احمد بن جعفر الخوری قال حدثنا ابوجعفر محمد بن احمد بن سعید الرازی و اخبرنی شیخی احمد بن محمد رحمه الله قال اخبرنا ابواحمد ابراهیم بن علی الهمدانی قال حدثنا ابوجعفر الرازی وسیاق الحدیث لابی الحسین قال حدثنا ابوعبدالله محمد بن مسلم قال حدثنا عبیدالله بن موسی العبسی قال حدثنا ابوعمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنا محمد بن یحیی الثقة قال اخبرنا ابوسهل العاصمی ببلخ بقرائتی علیه قال حدثنا ابوبکر بن طرخان قال حدثنا محمد بن مالک بن یحیی المکتب الکتبی قال حدثنا احمد بن اسد قال حدثنا عبیدالله بن موسی عن ابی عمر الازدی عن ابی راشد عن ابی الحمراء قال کنا حول النبی صلی الله علیه وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فقال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی آدم فی علمه و نوح فی فهمه

حدیث تشبیه بسند ابن المغازلی مع روایة او بطریق از تصنیف عاصمی

وابراهیم فی حلمه فلینظر الی علیّ بن ابی طالب واخبرنی جدّی احمد بن المهاجر
رحمه الله قال اخبرنا ابو علی الهروی عن ابی عروة قال حدّثنا الحسن بن عرفة
العبدی قال حدّثنا عمر یعنی اباحفص الابّار عن الحکم بن عبد الملک عن الحارث
بن حصیرة عن ابی طارق عن ابی ربیعة بن ناقد عن علیّ بن ابی طالب قال
قال لی رسول الله صلّی الله علیه وسلم فیک مثل عیسی بن مریم ابغضته یهود
حتی بهتوا امّه واحبّته النّصاری حتی انزلوه بالمنزل الذی لیس به ثم
قال علیّ بن ابی طالب یهلک فیّ رجلان محبّ مطر یعرّفنی بما لیس فیّ
ومبغض مفتر یحمله شنآنی علی ان یبهتنی فدلّت هذه الاخبار علی حسن
مذهبنا فی ذکر المشابه وعلی انا اقتدینا فی ذلک بالرسول علیه السّلام
وکفانا ذلک شرفاً وقدوة اذ جعله الله تعالی للمسلمین قدوةً واسوة
فلا یظنّ جاهل غبیّ او ناصب غویّ انا ارتکبنا مطایا العدوان
واعتدینا فی طریقنا هذا بعد هذا البیان والله المستعان من شرّ الزمان
وعلیه التکلان فی مصلح الحدث الثانی نیز در زین الفتی گفته اخبرنا الحسین بن محمد
البستی قال حدّثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدّثنا محمد بن بشر قال حدّثنا
محمد بن عبد الله بن المثنّی الانصاری قال حدّثنی حمید عن انس قال کنّا
فی بعض حجرات مکّة نتذاکر علیّاً فدخل علینا رسول الله صلّی
الله علیه فقال ایّها النّاس من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی شدّته والی عیسی فی زهادته
والی محمد وبهائه والی جبرئیل وامانته والی الکوکب الدّرّی والشمس

الابار یعنی المدوح
و تشبیه او الموصوفه
اخود از الی عن
الابار التی خط را با
ابن الی

محمد بن عبد الرحمن الخیاط قال حدثنا

الضحی والقمر المضیٔ فلیتطاول ولینظر الی هذا الرجل واشار الی علی بن
ابی طالب فهذا العاصم لاساس اثبات هذه الفضیلة الجلیلة راسم
وللنواصب المستبصرین بسمة المعرفة واسم وللبناء الانکار الجالب للخسار
هادم وبطرقة الحق ارض لراس کل متعصب غاشم ولاشراك الاضلال و
التسویل والازلال والتلمیع هاشم وبالعجز عن التفوه ببنت شفة لکل
مجادل متحامل واصم ومثبت ان الجاحد المتواقح علی الماء راقم وجه
سیزدهم از وجوه ابطال نفی وانکار مخاطب باکمال آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن
ابراهیم النطنزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب خصائص
علویه علی ما نقل عنه گفته عن ابی الحمراء مولی رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال کنا حول النبی صلی الله علیه وسلم فطلع علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن
ابی طالب انتهی فهذا ابو الفتح النطنزی الماهر فتح باب الحق الظاهر بروایة
هذا الحدیث الشریف الذی هو لظهر کل معاند مکابر کاسر فلم یبق لاحد
من ارباب الانصاف مجال للهمز ومساغ للطعن والطنز بعد سماع روایة
النطنزی البری من الغمز و نطنزی از اکابر علماء امجاد واجله فضلاء نقاد است
عبد الکریم سمعانی در انساب در نسبت نطنزی گفته ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم
النطنزی افضل من بخراسان والعراق فی اللغة والادب والقیام بصنعة
الشعر قدم علینا بمرو سنة احدی وعشرین وقرأت علیه طرفا صالحا

من الادب و استفدت منه واغترفت من بحره ثم لقیته بهمدان ثم قدم علینا بغداد غیر مرة فی مدة مقامی بها وما لقیته الا وکتبت عنه واقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز وابا علی الحداد وغانم بن نصر البرجی وببغداد ابا القاسم بن بیان الرزاز وابا علی بن نبهان الکاتب وطبقتهم سمعت منه اخبارا والحدیث ازین عبارت واضح ولائح است که نطنزی شیخ واستاد سمعانی ست واو افضل اهل خراسان است در لغت وادب وقیام بصنعت شعر و سمعانی بر او ادب خوانده واز او استفاده نموده ونیز ظاهر است که سمعانی گاهی با او ملاقات نکرده مگر اینکه از او کتابت و اقتباس نموده واخبار بروایت او سماع حدیث فرموده وکفی بذالک دلالة علی علو قدره وسمو فخره وعظمة شانه ورفعة مکانه وابن النجار عالی تبار بمدح نطنزی در تاریخ بغداد علی ما نقل السید علی بن طاوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته کان نادرة الفلک ونابغة الدهر وفاق اهل زمانه فی بعض فضائله وصلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی الفتح الکاتب النطنزی کان من بلغاء اهل النظم والنثر سافر البلاد ولقی الاکابر وکان کثیر المحفوظ محب العلم والسنة ومکثر الصدقة والصیام ونادم الملوک والسلاطین وکانت له وجاهة عظیمة عندهم وکان تیاها علیهم متواضعا لاهل العلم سمع الحدیث الکثیر باصبهان وخراسان وبغداد ولم یتمتع بالروایة وجه چهاردهم آنکه ابو المجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی بعض مضمون

عبارت نطنزی

۱ه ای الموشح بالفضل والنفث ۱۲

۲ه ای الشیخ ذا تجربة ابناء ۱۲

اتحاف

۳ه چهل پوش احمد ثعلبی ۱۲

بیان اسرار ذکر ۱۲

[illegible] از وجوه ابطال انکار [illegible]

اینحدیث شریف نظم نموده وآن دلالت صریحه بر ثبوت اینحدیث دارد چنانچه در
کتاب حدیقة الحقیقه وشریعة الطریقه بمدح جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته است عالمی بود همچو نوح استاخ * عالمی بود همچو روح فراخ * دل او عالم
معانی بود * لفظ او آب زندگانی بود * حدیث التشبیه حتما وجزما
واقلاق فاضرم نار الجوی والکمد فی قلوب الجاحدین المقتفین لآثار الذین
قالوا فی حق الوحی الصادق ان هذا الا اختلاق **ومخفی نماند** که بضیاء
مفاخر وسنا ماثر حکیم سنائی آفاق واکناف موتلق ومتابج وبنفحات محاسن
ومکارم او ارجاء واطراف متارج وبحار اسفار اعلام کبار بسیول مدائح او
متموج است عبد الرحمن بن احمد جامی در نفحات الانس گفته حکیم سنائی غزنوی
قدس سره کنیت ونام وی ابو المجد مجدود بن آدم است وی با پدر شیخ رضی الدین
علی لالا ابناء عم بوده‌اند از کبرای شعرای طائفه صوفیه است وسخنان وی را باستشهاد
در مصنفات خود آورده اند وکتاب حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر وبیان
اذواق ومواجید ارباب معرفت وتوحید دلیلی قاطع وبرهانی ساطع است از مریدان
خواجه یوسف همدانی است وسبب توبه وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل
زمستان بعزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار بیرون آمده بود واز غزنین وسنائی
در مدح وی قصیده گفته بود میرفت که بعرض رساند بدر گلخنی رسید که یکی از
مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود بلای خوار زیرا که پیوسته لای
شراب خوردی در آنجا بود آوازی شنید که با ساقی خود میگفت که پر کن قدحی
بکوری چشم محمود سبکتگین تا بخورم ساقی گفت محمود مردی غازیست وپادشاه اسلام

گفت مردکی بس ناخشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط
در نیاورده میرود که مملکت دیگر گیرد یک قدح گرفت و بخورد باز گفت پر کن
قدحی دیگر بکوری سنائی شاعر ساقی گفت سنائی مردی فاضل و لطیف طبع است
گفت وی اگر لطیف طبع بودی بکاری مشغول بودی که ویرا بکار آمدی گزافی
چند در کاغذی نوشته که هیچ کار وی نمی آید و نمیداند که ویرا برای چه کار
آفریده اند سنائی چون آنرا شنید حال بروی متغیر گشت و بتنبیه آن لای خوار
از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد
در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکور است که خواجه حکیم سنائی
در وقتی که محتضر بود در زیر زبان چیزی میگفت حاضران گوش پیش دهانش
بردند این بیت میخواند بیت بازگشتم زانچه گفتم زانکه نیست در سخن معنی و در معنی
سخن عزیزی آنرا شنید گفت عجب حالیست که در وقت بازگشتن از سخن
نیز بسخن مشغول بوده است وی همواره منزوی و منقطع بود و از مخالطت
اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت آن بود که بزیارت و
ملازمت وی رود شیخ مکتوبی بوی نوشته مشتمل بر بعضی لطائف الهی قال
تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده است
و بعضی تاریخ وفات را همین نوشته اند والله تعالی اعلم و از افاده خود
مخاطب با میر کمال جلالت و عظمت و مقبولیت و سنیت ظاهر است چنانچه در باب
دوم همین کتاب تحفه گفته که سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبراء سنیان
الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهلسنت و بهمان

وزن و قافیه و لغت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهلسنت بنا بر خفت و خجالت
خود این ابیات را حذف و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان
اهلسنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریزی و حکیم سنائی صوفی و مولانا روم
و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و
باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار امام شافعی
اینست ع یا راکبا قف بالمحصّب من منی * واهتف بساکن خیفها والناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی * فیضا کملتطم الفرات الفائض * ان کان رفضا حبّ
آل محمّد * فلیشهد الثقلان انّی رافضی * و غرض امام شافعی ازین ابیات
مقابله نواصب ست که بسبب حب اهلبیت مردم را نسبت برفض میکردند و حالا
در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بآنها ملحق ساخته نقل
کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته ع قف ثم ناد فانّنی لمحمّد * ووصیّه
وبنیه لست بباغض * اخبرهم انّی من النفر الذی * بولاء اهل البیت لیس
بناقض * وقل ابن ادریس بتقدیم الذی * قدمتموه علی علیّ ما رضی *
و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران شریعت و
طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست بیکدو شعر گدائی
ایشانرا شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید **وجه پانزدهم** از
وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه شهردار بن شیرویه بن شهردار
بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه
در کتاب مسند الفردوس گفته اخبرنا ابی حدثنا مکی بن دکین القاضی حدثنا

تصریح مخاطب بتصوف حکیم سنائی و غیره از اهلسنت

له چون نام کسی [illegible] ابیات [illegible] الفرات [illegible]

تصریح مخاطب بانکه بنای کار حکیم سنائی و امثال او بر شریعت و طریقت اهلسنت ست از سر تا قدم ایشان بر مذهب اهلسنت

علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندی حدثنا عبد الله بن
محمد بن الحسن مولی بنی هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا
احمد بن ابی هاشم النوفلی حدثنا عبد الله بن عبید الله بن موسی حدثنا
کامل ابو العلاء عن ابی اسحق السبیعی عن ابی داود عن نفیع عن ابی الحمراء
مولی النبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی
زهده فلینظر الی هذا المقبل فاقبل علی ویظهر روایة شهردار لهذا الحدیث
من عبارة اخطب خوارزم ایضا فانظر فالحمد لله اللطیف القدیر حیث
ثبت هذا الحدیث الشریف الشهیر بروایة هذا النحریر الکبیر ووضح
ان المبطلین والرادین انما اغتالهم وساوس الغرور المستکبر علی
العلیم الخبیر حیث اقدموا علی تکذیب مثل هذا الحق المستنیر وابو منصور
شهردار از ائمه کبار ومشاهیر حفاظ جلیل الاخطار واجله محدثین عظیم الاقدار
وموصوف بغایت اعتماد واعتبار است وفضل وجلالت او کالشمس فی رابعة النهار
هویدا وآشکار ومحامد ومدائح او شائع وذائع در اقطار وامصار ومذکور ومدون
در کتب واسفار ذهبی در عبر در سنه ثمان وخمسین وخمسمائة گفته شهردار بن الحافظ
شیرویه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی کان
حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا سمع اباه وعبدوس
بن عبد الله ومکی السلار وطائفة واجاز له ابوبکر بن خلف الشیرازی
وعاش خمسا وسبعین سنة وعبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه

کبریٰ گفته قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا
خفیفا لازما مسجده متبعا اثر والده فی کتابة الحدیث وسماعه وطلبه
رحل الی اصبهان مع والده ثم الی بغداد وسمع اباه وابا الفتح عبدوس
بن عبدالله ومکی بن منصور الکرخی واحمد بن نصر الاعمش الخ وجمال الدین
عبدالرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی در طبقات شافعیه بعد ذکر ترجمه شیرویه دیلمی
گفته واما ولده فیقال له شهردار ویکنی ابا منصور کان محدثا عارفا
بالادب ظریفا لازما مسجده خرج اسانید لکتاب والده المسمی
بالفردوس ورتبه ترتیبا حسنا ویسمی الفردوس الکبیر وولد سنة
ثلث وثمانین واربعمائة قاله ابن الصلاح ولم یذکر له وفاة وتقی الدین
ابوبکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار
بن شیرویه ابومنصور بن ابی شجاع الدیلمی کان محدثا عارفا بالادب
ظریفا خرج اسانید لکتاب والده المسمی بالفردوس فی ثلث مجلدات
ورتبه ترتیبا حسنا ویسمی الفردوس الکبیر ولد سنة ثمان وثلاثین
واربعمائة وتوفی فی رجب سنة ثمان وخمسین وخمسمائة وابومحمد عیسی
بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذهبی
هو الامام الحافظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی ینتهی
نسبه الی فیروز الدیلمی الصحابی قال ابن السمعانی کان ابو منصور
حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا خفیفا ملازما
مسجده متبعا اثر والده فی کتابة الحدیث وسماعه وطلبه رحل

الی اصبهان مع والده سنة خمس وخمسمائة ثم رحل الی بغداد سنة سبع و
ثلاثین سمع اباه ومکی بن منصور الکرخی وابا محمد الدونی وابا بکر بن نجویه وله
اجازة من ابی منصور بن الحسین المقری کان جمع اسانید کتاب الفردوس لوالده
ورتبه ترتیبا عجیبا حسنا وقد فرغ منه و [illegible] ونقحه روی عنه ابنه ابو مسلم
احمد و طائفة توفی سنة ثمان وخمسین وخمسمائة رحمه الله خود شاه صاحب
در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی باخذ و انتحال عبارت مقالید حسب داب خود گفته و آنکه
شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن
از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب را نیز
خوب میدانست و مرد سبک روح عابد بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالبا
بشغل استماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید و در طلب علم حدیث با والد خود شریک
بود و در سفر اصفهان سال پانصد و پنج همراه او بود و بغداد خود رفته در سال سی و هفت
بعد از موت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرخی
و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن نجویه و از بعضے محدثان اجازت حاصل کرده و ترتیب
کتاب فردوس بر وضع او داده و اسانید این کتاب را بمحنت تمام جمع کرده
و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی
و جماعت دیگر از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال
پانصد و پنجاه و هشت است و نسب این خاندان بفیروز دیلمی میرسد که قاتل
اسود عنسی بود در حق او جناب رسالت صلعم فرموده فاز فیروز و او صحابی است
وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال انکار مخاطب وجیه آنکه

ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المعروف باخطب خوارزم این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده چنانچه در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی الخ گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی التاریخ قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبید الله بن موسی العبسی قال حدثنا ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا الاسناد والله اعلم و نیز در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی از شهردار دیلمی گفته اخبرنی شهردار هذا اجازة اخبرنی ابی حدثنا مکی بن بحرکین القاضی حدثنا علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندی حدثنا عبد الله بن محمد بن الحسین مولی بنی هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا احمد بن ابی هاشم النوفلی حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا کامل ابو العلا عن ابی اسحاق السبیعی عن ابی داود عن نفیع عن ابی الحمراء مولی النبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی زهده فلینظر الی هذا المقبل

روایت خطیب خوارزم حدیث تشبیه را بطرق متعدده

فاقول على سوية اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته اخبرني شهردار هذا اجازة
قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني اجازة
عن الشريف ابي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفري باصبهان عن الحافظ
ابي بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فورك الاصبهاني قال حدثنا محمد بن احمد
بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن علي بن الحسين السلولي قال حدثني سويد بن
مسعر بن يحيى بن حجاج النهدي قال حدثنا ابي قال حدثنا شريك عن ابي
اسحق عن الحارث الاعور صاحب راية علي قال بلغنا ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان في جمع من اصحابه فقال اريكم آدم في علمه ونوحا في
فهمه وابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع علي فقال ابو بكر
يا رسول الله اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا الرجل من
هو يا رسول الله النبي صلى الله عليه وسلم الا تعرفه يا ابا بكر
قال الله ورسوله اعلم قال ابو الحسن علي بن ابي طالب فقال ابو بكر بخ
بخ لك يا ابا الحسن واين مثلك يا ابا الحسن انتهى فهذا ابو المؤيد موفق بن
احمد ايده الحق تاييدا ووفق لنصرة الصدق وسدد لذلك تسديدا
حيث روى هذا الحديث الشريف من ثلث طرائق عن خير الخلائق عليه
وآله الف سلام وتحية مادة شارق وعده من المناقب الفاخرة و
الفضائل الباهرة التي قال في صدر كتابه في حقها انها يسير من كثير
فهتك صلاءة الكذب والمين واقحم المنكرين في سكرات الحين وابان لمن
جحودهم عين الشطط والشين وانه ناش من تسلط الهوى والرين

مدح خطیب

واخطب خوارزم از اعاظم فقها واجلۀ نبها واعاظم فضلا وافاخم کملا واز ثقات مشاهیر واثبات نحاریر وصدور اکابر ومعروفین ذوی المفاخر ومعتمدین ارباب المآثر است واساطین اعیان وجهرۀ عالیشان مثل عماد الدین ابو عبد الله محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی وابو الفتح ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی ومحمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن المحاسن المعروف بابن النجار وابو الولید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی وابو الصفا صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی وابو الوفا عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشی وتقی الدین ابو الطیب محمد بن ابی العباس احمد بن علی الفاسی المکی وجلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی وشهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل ومحمود بن سلیمان الکفوی او را بمدائح عظیمه ومناقب فخیمه وفضائل باهره ومدائح فاخره ستوده اند وجمعی از اعلام احبار وافاضل عالی تبار از اخطب خوارزم در کتب خود نقلها آورده اند مثل محمد بن یوسف الکنجی ومحمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندی ومحمد بن ابراهیم بن علی المعروف بابن الوزیر الصنعانی ونور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ المالکی وابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی الحسنی وشهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی المکی وکمال الدین بن فخر الدین الجهرمی واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر وعبد الله بن محمد المطیری ومولوی ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی ومولوی حیدر علی المعاصر

اما مدح وثنای عماد الدین کاتب محمد بن محمد اصبهانی اخطب خوارزم را پس در کتاب خریدة القصر وجریدة اهل العصر علی ما نقل عنه گفته خطیب خوارزم ابو المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی من الافاضل الاکابر فقهاً وادباً

مدح عماد الدین کاتب خطیب را در خریدة القصر

مدایح اخطب

والاماثل الاکابر حسباً و نسباً و فضل و فقاهت و نبالت و مهارت و حذاقت و وثوق و اشتهار و اعتماد و اعتبار عماد کاتب عالی فخار مستغنی از تبیین و اظهار است و بعضی از فضائل او بر ناظر وفیات الاعیان ابن خلکان و عبر و دول الاسلام ذهبی و مختصر فی اخبار البشر ابوالفدا و تتمة المختصر ابن الوردی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه اسنوی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسدی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان مخفی نیست اما مدح و ثنا ابوالفتح ناصر بن عبد السید مطرزی حنفی اخطب خوارزم را پس در ایضاح شرح مقامات حریری تصنیف مطرزی مخفی نیست که گاهی او را بامام اجل علامه وصف مینماید و گاهی بمولانا الصدر السعید الشهید صدر الصدور و گاهی بصدر الائمه و اخطب خطباء خوارزم ملقب مینماید و گاهی مولای الصدر العلامه و گاهی مولای الصدر الکبیر در حق او اطلاق می‌کند و جابجا استناد و استدلال و احتجاج بروایات و افادات او مینماید در ایضاح گفته فمما یدل علی ان هذه ای اویس القرنی ما اخبرنی به الامام الاجل العلامة ابو المؤید موفق بن احمد المکی قال اخبرنا الشیخ ابو الغنائم محمد بن علی النرسی العدل نا الشریف ابو عبد الله محمد بن علی بن عبد الرحمن العلوی الحسینی نا احمد بن علی بن العطا المقری قرأة ثنا علی بن احمد بن عمرو ثنا محمد بن منصور المقری ثنا محمد بن علی بن خلف ثنا حسین الاشقر ثنا خلاد بن الحسین عن رجل عن اسید بن عمرو قال کان اویس القرنی اذا امسی اخذ قطیفة فغطی بها راسه و رجلیه و تصدق بفضلها و ینظر الی قوته فیعزله و یتصدق بفضله و یقول

ایضاح شرح مقامات حریری

روایت کردن مطرزی از اخطب و ذکر او بتعظیم و تبجیل

اللّهم من کان اصبح عاریا او جائعا فلیس له عندی فضل و نیز در ایضاح گفته
ومما یدلّ علی کثرة عبادته ما اخبرنی به مولای ایضاً بهذا الاسناد
الی محمّد بن منصور ثنا عبدالله بن ابی زیاد ثنا سیّار ثنا جعفر بن سلیمان
عن ابراهیم بن عیسی السّکونی قال قال اویس القرنی لاعبدنّ الله فی الارض
کما تعبده الملائکة فی السّمآء فکان اذا استقبل اللیل قال یا نفس اللیلة
القیام فیصفّ قدمیه حتی یصبح ثم یستقبل اللیلة الثانیة فیقول یا نفس
اللّیلة الرکوع فلا یزال راکعاً حتی یصبح ثم یستقبل اللّیلة الثالثة فیقول
یا نفس اللّیلة السجود فلا یزال ساجداً حتی یصبح و نیز در ایضاح گفته واما
قوله واحد جناحی الدّنیا فقد اخبرنی مولای الصدر السعید الشهید
صدر الصدور ابو المؤید موفق بن احمد المکی اجازة انا الشیخ ابو الغنائم
محمّد بن علی النرسی المعدّل انا الشریف ابو عبدالله محمّد بن علی بن عبدالله
العلوی الحسینی انا علی بن الفضل الدهقان انا محمّد بن یزید الرطّاب قال
قال ابراهیم بن محمّد الثقفی وسمعنا اهل البصرة افتخروا بما یذکر عن ابی هریرة
انّ الدّنیا مثّلت علی صورة طائر فالبصرة و مصر جناحان فاذا خربا
وقع الامر الخ و نیز در ایضاح گفته حدّثنا صدر الائمة اخطب خطباء خوارزم
موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی قال اخبرنی السیّد الامام المرتضی ابو الفضل
الحسینی فی کتابه الیّ من مدینة الرّی جزاه الله عنّی خیرا اخبرنا السیّد
ابو الحسن علی بن ابی طالب الحسینی السیبّی بقرائتی علیه اخبرنی الشیخ العالم
ابو النجم محمّد بن عبد الوهّاب بن عیسی السمّان الرازی اخبرنا الشیخ العالم

ملح اخطب

ابیسعید محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری اخبرنا محمد بن علی بن جعفر
الادیب بقرائتی علیه حدثنی المعافا بن زکریا ابو الفرج عن محمد بن احمد
بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطان عن
جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب و نیز در ایضاح گفته اخبرنی مولای الصدر عن فخر خوارزم
انه قال فی قولهم نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن قیل وقال هو من قولهم قیل
کذا وقال فلان کذا الخ و نیز در ایضاح گفته اخبرنی مولای الصدر العلامة
قال قال فخر خوارزم ضرب المزامیر مثلا لحسن صوت داود و حلاوة نغمته الخ
و نیز در ایضاح گفته سمعت مولای الصدر الکبیر العلامة یقول سمعت فخر
خوارزم یقول الما کان لیلة ولد فیها رسول الله ارتجس ایوان کسری فسقطت
منه اربع عشرة شرفة وخمدت نار فارس وغاصت بحیرة ساوة الخ
و نیز در ایضاح گفته و قوله اضاعونی وای فتی اضاعوا لیوم کریهة وسداد ثغر وهو لامیة
ابن ابی الصلت وتمامه لیوم کریهة وسداد ثغر ویروی انه کان
لابی حنیفة جار فاسق یتغنی کثیرا بهذا البیت فاتفق ان خرج ذات
لیلة سکران فاخذه العسس وحبس فلما سمع ذلک ابو حنیفة نهض الیه
مسرعا من الغد وتکلم فیه حتی اطلق من الحبس فلما ادخله منزله
قال هل اضعناک فاخذ بیده وتاب ببرکات سعیه وسمعت
هذه الحکایة علی مولای الصدر فی مناقب ابی حنیفة باسناده الی

ابی یوسف بلفظ قریب بما ذکرت و مدائح عظیمه و محامد فخیمه و مناقب جلیله و فضائل جمیله مسطرزی تحریر بر متتبع ناظر وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و اثمار جنیه علی قاری و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر محتجب نیست اما مدح و ثنا و وصف و اطرای عالم جلیل الفخار ابن النجار اخطب خوارزم را پس در تذییل خود بر تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السید الجلیل علی بن طاوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته موفق بن احمد المکی کان خطیب خوارزم وکان فقیها فاضلا ادیبا شاعرا بلیغا من تلامذة الزمخشری و ابن النجار از اساطین کبار و ائمه عالی نجار و جهابذه و الاتبار است و مناقب و محامد او سابقا در مجلد طیر مذکور شد اما تجلیل و تعظیم و تکریم و تفخیم ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی اخطب خوارزم را و احتجاج و استدلال و استناد بروایات و افادات او پس در جامع مسانید ابی حنیفه بعد ذکر قول امام شافعی الناس عیال لابی حنیفة فی الفقه گفته و قد نظم هذا المعنی اخطب الخطباء شرقا و غربا ابو المؤید المکی الخوارزمی علی ما انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن موفق المکی الخوارزمی قال انشد فی الصدر العلامة اخطب خطباء الشرق و الغرب صدر الائمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی لنفسه فی عدة ابیات له یمدح بها ابا حنیفة، ائمة هذه الدنیا جمیعا، بلا ریب عیال ابی حنیفة و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن موید بن موفق المکی الخوارزمی قال انشدنی جدی البدر العلامة اخطب خطباء الشرق و الغرب ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رحمه الله لنفسه

مدح خطیب خوارزم در تذییل تاریخ بغداد ابن نجار

استناد محمد بن محمود خوارزمی باخطب و تعظیم و تفخیم

ای ابا حنیفہ نعمان ان حصا کما لا تحصے ولا تقصے فضائل نعمان جلائل کتب الفقہ
طالع تجد بہا دقائق نعمان شقائق نعمان و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفتہ
وانشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن المؤید المکی الخوارزمی قال
انشدنی الصدر العلامۃ صدر الائمۃ ابو المؤید الموفق بن احمد المکی لنفسہ
رسول اللہ قال سراج دینی وامتی الہداۃ ابو حنیفۃ غدا بعد الصحابۃ
فی الفتاوی لاحمد فی شریعتہ خلیفۃ سدی دیباج فتیاہ اجتہادا ولحمتہ
من الرحمن خیفۃ و نیز خوارزمی گفتہ انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین
احمد بن مؤید قال انشدنی الصدر العلامۃ صدر الائمۃ ابو المؤید الموفق
بن احمد المکی الخوارزمی لنفسہ غدا مذہب النعمان خیر المذاہب کذا القمر
الوضاح خیر الکواکب تفقہ فی خیر القرون مع التقی فمذہبہ لا شک
خیر المذاہب و نیز در جامع مسانید گفتہ وقد ذکر خطیب خطباء خوارزم صدر
الائمۃ ابو المؤید موفق بن احمد المکی فی مناقب ابی حنیفۃ رضی اللہ عنہ
سبعمائۃ وثلاثین رجلا من مشایخ المسلمین فی الآفاق واقطار الارضین
ممن رووا عنہ رضی اللہ عنہ و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفتہ واما
النوع السادس من مناقبہ ای مناقب ابی حنیفۃ وفضائلہ التی تفرد بہا
التلمذ عند اربعۃ آلاف من شیوخ ائمۃ التابعین ومن بعدہم
فالدلیل علیہ ما اخبرنا جماعۃ من ثقات المشایخ عن الصدر العلامۃ
اخطب خطباء خوارزم صدر الائمۃ ابی المؤید موفق بن احمد المکی عن ابی
حفص عمر بن الامام ابی الحسن علی الزمخشری عن والدہ رحمہ اللہ انہ قال

وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابی حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعی رض ففضل كل طائفه صاحبها الخ ونیز خوارزمی در جامع مسانید گفته النوع السابع من مناقبه ای مناقب ابی حنيفة التی تفرد بها انما تفق له من الاصحاب مالم يتفق لاحد من بعده والدليل عليه ما ذكره صدر الائمة ابو المؤيد موفق بن احمد المكی قال اخبرنی الامام العلامة ركن الاسلام ابو الفضل عبد الرحمن بن اميرويه قال نا قاضی القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليمانی فی ترجيح مذهب ابی حنيفة رضی الله عنه علی سائر المذاهب فی كلام طويل فصيح بليغ الی ان قال هو امام الائمة سراج الامة ضياء الملة السابق الی تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالی بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالی لهذه الامة مالم يجتمع فی عصر من الاعصار فی الاطراف والاقطار ونیز خوارزمی در جامع مسانید گفته الباب الاول فی ذكر شیء من فضائله التی تفرد بها اجماعا فنقول وبالله التوفيق مناقبه وفضائله كالحصی لا تعد ولا تحصی ولا يمكن ان تستقصی لكن من فضائله خاصة التی تفرد بها ولم يشاركه احد اجماعا من بعده فيها يمكن احصاؤها وضبطها فی انواع عشرة الاول فی الاخبار والآثار المروية فی مدحه دون من بعده الثانی فی انه ولد فی زمان الصحابة والقرن الذی شهد مع رسول الله صلی الله عليه وسلم دون من بعده الخ ودر بیان نوع اول گفته اما الاول فقد اخبرنی الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكی سنی ان قال

الخوارزمی بعد نقل عدة اخبار موضوعة و روایات مصنوعة وقد انبأنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی الخوارزمی عن جده صدر الائمة ابی المؤید الموفق بن احمد المکی عن عبد الحمید بن الحسن البقال عن الامام محمد بن اسحاق السراجی الخوارزمی عن ابی جعفر عمر بن احمد الکرابیسی عن ابی الفتح محمد بن الحسن الناصحی عن الزاهد ابی محمد الحسن بن علی بن محمد عن ابی سهیل عبد الحمید بن محمد الطواقی عن ابیه عن ابی القاسم یونس بن طاهر البصری عن ابی النصر احمد بن الحسین الادیب عن ابی سعید احمد بن محمد بن بشر عن محمد بن یزید عن سعید بن بشر عن حماد عن رجل عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنه تبارك وتعالی وتقدس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یظهر من بعدی رجل یعرف بابی حنیفة یحیی الله سنتی علی یدیه و بعد این روایت مجهوله مفتعله روایات عدیده مختلقه باسناد اخطب در مدح ابی حنیفه نقل کرده از ین عبارات عدیده ظاهرست که ابو المؤید خوارزمی بلغادات روایات موفق بن احمد که اخطب خوارزم ست برای اثبات فضل ابو حنیفه احتجاج و استدلال نموده و جابجا مدح و ثنا و وصف اخطب بمدائح جلیله و مناقب جمیله وارد نموده و ابو المؤید محمد بن محمود باوصاف عظیمه و مناقب فخیمه ممدوح ست و محامد سنیه و مفاخر بهیه و مآثر علیه و مناقب رضیه او در کتب ائمه اعلام مسطور و نقل از ابو المؤید و استناد بافادات جلیله او در کتب اکابر سنیه موجود محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته الشیخ الامام ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد بن الحسن الخوارزمی الخطیب ولد سنة ثلاث وستمائة وتفقه علی منشی النظر الاستاد نجم الملة والدین

ترجمه محمد بن محمود خوارزمی

طاهر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم و قدم بغداد و سمع بها و حدث بدمشق و ولی قضاء
خوارزم و خطابتها بعد اخذ التتار لها ثم ترکها و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور
و رجع علی طریق دیار مصر و قدم دمشق ثم عاد الی بغداد و درس بها الی ان
مات سنة خمس و خمسین و ستمائة و عبد القادر بن محمد در جواهر مضیئه گفته محمد
بن محمود بن حسن الامام ابو المؤید الخوارزمی الخطیب مولده سنة ثلاث و تسعین
و خمسمائة تفقه علی الامام طاهر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم قدم بغداد
و سمع بها و حدث بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتها بعد اخذ التتار لها
ثم ترکها و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور و رجع علی طریق دیار مصر و قدم
دمشق ثم عاد الی بغداد و درس بها و مات بها سنة خمس و خمسین و ستمائة

ترجمه محمد بن محمود خوارزمی از جواهر مضیئه عبد القادر حنفی

و مصطفی بن عبد الله عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته مسند الامام الاعظم
ابی حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی المتوفی سنة خمسین و مائة رواه حسن بن زیاد
اللؤلؤی و رتب المسند المذکور الشیخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی بروایة الحارثی
علی ابواب الفقه و له علیه امالی فی مجلدین و مختصر المسند المسمی بالمعتمد
لجمال الدین محمود بن احمد القونوی الدمشقی المتوفی سنة سبعین و سبعمائة
ثم شرحه و سماه المستند و جمع زوائده ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی المتوفی
سنة خمس و ستین و ستمائة اوله الحمد لله الذی سقانا بطوله من اصفی
شرائع الشرائع الخ و نیز در کشف الظنون بعد ذکر اختصار اسماعیل بن عیسی الاوغانی
جامع مسانید خوارزمی گفته و اختصره ایضا الامام ابو البقاء احمد بن ابی
الضیاء محمد القرشی العدوی المکی المتوفی سنة اوله الحمد لله رب العالمین الخ

عدد السنین متروک فی الاصل ۱۲

فهذا مختصر مسند الامام الاعظم الذی جمعه الامام ابو المؤید الخوارزمی
حذفت الاسانید منه و ما كان مكررا عنه سميته المستند في مختصر المسند
و تاج الدین در کفایة المطلع گفته کتاب جمع المسانید للامام الاعظم ابی
حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی رضی الله تعالی عنه تالیف العلامة الخطیب
قاضی القضاة ابی المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی رحمه الله تعالی رویه
عن الفقهاء الحنفیین الخ امام مدح و ثنای عبد القادر بن محمد حنفی اخطب خوارزم را بین
کتاب جواهر مضیة فی طبقات الحنفیه که ذکر آن در کشف الظنون باین نهج نموده طبقات
الحنفیة اول من صنف فیه الشیخ عبد القادر بن محمد القرشی المتوفی سنة
خمس و سبعین و سبعمائة صاحب الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیة کما
قال فی خطبته و لم ار احدا جمع طبقات اصحابنا و هم امم لا یحصون فجمعتها
بامداد الشیخ قطب الدین عبد الکریم الحلبی و ابی العلاء البخاری و ابی الحسن السبکی
و ابی الحسن علی المار دینی فصار شیئا کثیرا من التراجم و الفوائد الفقهیة
سفر ما یاید الموفق بن احمد بن محمد المکی خطیب خوارزم استاذ ناصر بن عبد الله
صاحب المغرب ابو المؤید مولده فی حدود سنة اربع و ثمانین و اربعمائة ذکره
القفطی فی اخبار النحاة ادیب فاضل له معرفة فی الفقه و الادب روی مصنفات
محمد بن الحسن عن عمر بن محمد بن احمد النسفی و مات رحمه الله تعالی سنة
ثمان و ستین و خمسمائة و اخذ علم العربیة عن الزمخشری و عبد القادر صاحب
فضل زاهر و نبل باهر و حائز جلائل مآثر و حاوی معالی مفاخر است محمود بن سلیمان
الکفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل و النحریر الکامل عبد القادر

ترجمهٔ عبد القادر از تاریخ اخطب خوارزم

ن محمد بن نصر الله بن سالم ابی الوفا القرشی کان عالماً فاضلاً جامعاً للعلوم له مجموعات تصانیف و تواریخ و محاضرات و تالیف ولد سنة ست و سبعین و سبعمائة واخذ العلوم عن جماعة کثیرة منهم علاء الدین الترکمانی و والده قاضی القضاة شمس الدین و فخر الدین عثمن المارديني الترکمانی و الد علاء الدين الترکمانی وهبة الله الترکمانی و غیر ذلک و سمع و حدث و افتی و درس و صنف کتاب العنایة فی تخریج احادیث الهدایة و الطرق و الوسائل فی تخریج احادیث خلاصة الدلائل و یسمیه ایضا المجموع و شرح معانی الآثار للطحاوی و کتاب الکنز المنیفة فی الرد علی ابی شیبة عن الامام ابی حنیفة و کتاب ترتیب تهذیب الاسماء و اللغات و کتاب البستان فی فضائل النعمان و کتاب الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة و مختصر فی علوم الحدیث و مسائل مجموع فی الفقه و قطعة من شرح الخلاصة فی مجلدین و تفسیر آیات و فوائد سمع منه و اخذ عنه العالم الفاضل قاسم بن قطلوبغا صاحب تلخیص التراجم مات سنة خمس و سبعین و سبعمائة رحمه الله تعالی و عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة گفته عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محیی الدین ابو محمد بن ابی الوفا القرشی درس و افتی و صنف شرح معانی الآثار و طبقات الحنفیة و شرح الخلاصة و تخریج احادیث الهدایة و غیر ذلک ولد سنة ست و سبعین و ستمائة و مات فی ربیع الاول سنة خمس و سبعین و سبعمائة و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محیی الدین ابو محمد بن ابی الوفا القرشی درس گفت

ترجمهٔ عبد القادر حنفی از حسن المحاضرهٔ سیوطی

ترجمهٔ عبد القادر حنفی از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر

مدائح اخطب

وفتوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الآثار و شرح خلاصه نوشت طبقات الحنفیة
و تخریج احادیث الهدایة و غیر ذلک از تالیف و ست مات فی سنة خمس و سبعین
و سبعمائة و علامه قفطی که عبد القادر افاده کرده که او اخطب را در اخبار النحاة
ذکر نموده نحریر عظیم القدر و جهبذ جلیل الفخر و عالم جم الفضل و فاضل کثیر النبل است
سیوطی در حسن المحاضره گفته القفطی الوزیر جمال الدین علی بن یوسف بن
ابراهیم الشیبانی وزیر حلب صاحب تاریخ النحاة و تاریخ الیمن و تاریخ مصر و
تاریخ بنی بویه و تاریخ بنی سلجوق ولد بقفط سنة ثمان و ستین و خمسمائة
و مات بحلب سنة ست و اربعین و ستمائة و نیز سیوطی در بغیة الوعاة گفته
علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الواحد بن موسی بن احمد بن محمد بن
اسحق بن محمد بن ربیعة بن الحارث ابو الحسن القفطی یعرف بالقاضی الاکرم
صاحب تاریخ النحاة قال یاقوت ولد فی ربیع سنة ثمان و ستین و خمسمائة
بقفط و کان جم الفضل کثیر النبل عظیم القدر اذا تکلم فی فن من الفنون
کالنحو واللغة والقراءة والفقه والحدیث والاصول والمنطق والریاضیة
والنجوم والهندسة والتاریخ والجرح والتعدیل قام به احسن قیام
کان سمح الکف طلق الوجه صنف الاصلاح للخلل الواقع فی الصحاح للجوهری
الضاد والظاء تاریخ النحاة تاریخ مصر المحلی فی استیعاب وجوه کلا اما
مدح و ثنای حافظ تقی الدین ابو الطیب محمد بن احمد الفاسی اخطب خوارزم را پس در
کتاب العقد الثمین فی تاریخ بلد الله الامین گفته الموفق بن احمد بن محمد المکی ابو المؤید
العلامة خطیب خوارزم کان ادیبا فصیحا مفوها خطب بخوارزم دهرا

(۱) مدائح قفطی که اخطب را در اخبار النحاة ذکر کرده از حسن المحاضره سیوطی

(۲) مدائح قفطی از بغیة الوعاة سیوطی

(۳) مدائح اخطب از عقد ثمین تقی الدین فاسی

وانشاء الخطب واقوال الناس وتخرج به جماعة وتوفى بخوارزم فى صفر سنة ثمان وستين وخمسمائة ذكره هكذا الذهبى فى تاريخ الاسلام وذكره الشيخ محيى الدين بن عبد القادر الحنفى فى طبقات الحنفية وقال ذكره القفطى فى اخبار النحاة اديب فاضل له معرفة بالفقه والادب وروى مصنفات محمد بن الحسن عن عمر بن محمد بن احمد عن النسفى انتهى نقلا عن نسخة بخط العرب وقعت الى العبد الحميد بلطف الرب المجيد بعد الفحص المديد والطلب الشديد

وفضل وجلالت وحذق ونبالت وتبحر واتقان وبراعت وعلوشان ومهارت علامۂ فاسی بالاتر از انست كه محتاج بكشف قناع باشد شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی شافعی در ضوء لامع لاہل القرن التاسع كه نسخۂ آن كه مزین ست بخط مصنف نزد این خاكسار حاضرست گفته محمد بن احمد بن علی بن ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن بن سعيد بن عبد الملك التقى ابو عبد الله وابو الطيب وبها اشتهر ابن الشهاب ابى العباس بن ابى الحسن الحسنى الفاسى المكى المالكى شيخ الحرم والماضى ابوه ويعرف بالتقى الفاسى ولد فى ربيع الاول سنة خمس وسبعين وسبعمائة بمكة ونشأ بها وبالمدينة لتحوله اليها مع امه فى سنة ثلاث وثمانين وقتا الى ان قال وعنى بعلم الحديث اتم عناية وكتب الكثير وافاد وانتفع الناس به واخذ عنه ودرس وافتى وحدث بالحرمين والقاهرة ودمشق وبلاد اليمن بجملة من مروياته ومولفاته سمع منه الائمة وفى الاحياء بمكة جماعة ممن اخذ عنه قال شيخنا فى معجمه حدثنى من لفظه باحاديث

ماتع تقى الدین فاسی بادعای اخطب بنص ضوء لامع سخاوی

مدائح تقی الدین فاسی مادح خطیب

والجازۃ ولاد بی امر یخلف بالحجاز مثلہ وقد وصل لہ شیخنا غیر ما تصنیف وکان هو یعترف بالتلمذ لشیخنا وتقدّمہ علیٰ سائر الجماعۃ حتی شیخنا العراقی کما اثبت ذلک فی الجواهر وخرّج لہ الجمال بن موسیٰ معجما مات قبل کمالہ وکان ذاید طولیٰ فی الحدیث والتاریخ والسّیر واسع الحفظ واعتنی باخبار بلدہ فاحیی معالمها واوضح مجاهلها وجدّد مآثرها وترجم اعیانها فکتب لها تاریخا حافلا سمّاہ شفاء الغرام باخبار البلد الحرام فی مجلدین جمع فیہ ما ذکرہ الازرقی وزاد علیہ ما تجدّد بعدہ بل وما قبلہ واختصرہ مرارا وعمل العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین فی اربع مجلدات ترجم فیہ جماعۃ من حکّام مکۃ وولاتها وقضاتها وخطبائها وائمتها ومؤذنیها وجماعۃ من العلماء والرّواۃ من اهلها وکذا من سکنها سنین او مات بها وجماعۃ لهم مآثر فیها او فیما اضیف لہ رتبہ علی المعجم ثم اختصرہ وکذا ذیّل علیٰ سیر النبلاء وعلی التقیید لابن نقطۃ وکتابا فی الاخریات سوّد غالبہ وفی الاذکار والدعوات وفی المناسک علیٰ مذهب الشافعی ومالک واختصر حیوۃ الحیوان للدمیری وخرّج الاربعین المتباینات والفهرست کلاهما لنفسہ وکذا خرّج لجماعۃ من شیوخہ الخ وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ الفاسی الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن الشریف المکی ابو الطیب ولد سنۃ خمس وسبعین وسبعمائۃ واجاز لہ ابو بکر بن احمد المحب وابراهیم بن السلار ورحل وبرع وخرّج وافن لہ الشیخ زین الدین العراقی باقراء الحدیث ودرّس وافتی وصنّف کتبا منها

مدائح فاسی از طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی

تاریخ مکة وولی قضاء المالکیة بها مات فی شوال سنة اثنتین وثلاثین
وثمانمائة قال ابن حجر ولم یخلف فی الحجاز مثله وشیخ قطب الدین نهروالی مکی که مناقب و
فضائل زاهره او از ریحانة الالباء خفاجی و خلاصة الاثر محبی ظاهرست در کتاب الاعلام
باعلام بیت الله الحرام که نسخه عتیقه آن در خزانه حرم مکه زادها الله تشریفا دیدم و یک نسخه آن
پیش فقیر هم الحال حاضرست گفته اعلم ان من برکة العلم نسبته الی قائله ومالم یکن
هناک سند یبین لنا ناقل الراوی ومن ینقل عنه فلا اعتماد علی ذلک النقل
ولا بد ان یکون رجال السند موثوقا بهم والا فلا اعتبار لتلک الروایة واقدم
مؤرخی مکة هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الازرقی ثم الامام ابو
عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاکهی المکی ثم قاضی القضاة السید
تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین عمر بن
محمد بن فهد الهاشمی العلوی المکی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر
بن فهد وهذا الاخیر ممن ادرکناه ولنا عنه روایة واما الاولون فنذکر
سندنا الیهم لیعتمد علی نقلنا عنهم فاما ابو الولید الازرقی فروینا مؤلفاته
عن جماعة اجلاء اخیار وعلماء کبار منهم والدی المرحوم مولانا علاء الدین
احمد بن محمد بن قاضی بن بهاء الدین بن یعقوب الحنفی القادری الخرقانی النهروانی
ثم المکی رحمه الله تعالی ولیس جدنا قاضی خان هذا صاحب الفتاوی المشهور من
علماء مذهبنا بل هذا غیر ذلک من علماء نهروالة رحمهم الله قال اخبرنا بها
العز عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ نجم الدین عمر بن فهد عن شیخه قاضی القضاة
السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الفاسی المؤرخ نحو تاج الدین برهان مکی حنفی م

مدائح اخطب

کفایة المتطلع گفته تواریخ مکة المشرفة لقاضی القضاة الحافظ تقی الدین
محمد بن احمد بن علی الحسینی الفاسی المکی المالکی منها شفاء الغرام باخبار البلد
الحرام ومختصراته السبعة والعقد الثمین فی تاریخ البلد الامین ومختصره
الثلثة وغیرها اخبرنی بها عن الشیخ احمد العجلی انتهی ومادح ثنا ووصف
واطرای سید شهاب الدین احمد اخطب خوارزم را ایضا در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح
الفضائل گفته ولم یزل اصحاب العلم والعرفان لا یبرحون عن ظل مولانا
فی القرون والاعصار وارباب الحق والایقان یبوحون بفضل صفاته
فی البلدان والامصار ویجهرون بتخصیصه بالمدائح والمناقب نثرا
ونظما ویشیرون الی ماله من المدائح والمراتب ارغاما للاناف وهضما
کالامام الهمام والعالم القمقام والحبر الفاضل الزکی الحافظ الخطیب
والناقد النجیب ضیاء الدین موفق بن احمد المکی فانه اندرج فی سلک مادحیه
بنظام نظمه اندرج وفی فلک ناصحیه بعصام عزمه حیث قال فیه ونثر
الله من فیه اسد الاله وسیفه وقناته کالظفر یوم صیاله والناب
جاء النداء من السماء وسیفه بدم الکماة یلح فی التسکاب لا سیف الا
ذو الفقار ولا فتی الا علی هازم الاحزاب انتهی ازین عبارت واضحست که اخطب
خوارزم از اصحاب علم وعرفان وارباب حق وایقانست که اظهار تخصیص جناب
امیر المؤمنین علیه السلام بمدائح ومناقب نثرا ونظما میکنند وباشاره سوی
مدائح ومراتب آنحضرت ارغام آناف خصام وهضم این جماعه لئام می نمایند
واخطب امام همام وعالم قمقام وحبر فاضل زکی وحافظ خطیب وناقد نجیبست

مدح اخطب خوارزم از شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل

وبنظام خود در سلک مادحین جناب امیر المومنین مندرج شده وبعصام عزم خود در فلک ناصحین آنحضرت مندمج گردیده وبگفتن اشعار بلاغت شعار در مدح آنحضرت نثر در از زبان خود فرموده ونیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن ابی سعید رضی الله عنه قال ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم لعلی رضوان الله تعالی علیه ما یلقی من بعده فبکی وقال سألک بحق قرابتی وصحبتی الا دعوت الله تعالی ان یقبضنی قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم یا علی تسألنی ان ادعو الله لاجل مؤجل فقال یا رسول الله علی ما اقاتل القوم قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم علی الاحداث فی الدین وعن ابی سعید رضی الله تعالی عنه عن علی کرم الله تعالی وجهه قال عهد الی رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم ان اقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین فقیل یا امیر المومنین من الناکثون قال کرم الله تعالی وجهه الناکثون اهل الجمل والقاسطون اهل الشام والمارقون الخوارج رواهما الصالحانی وقال رواهما الامام المطلق روایة ودرایة ابوبکر بن مردویه وخطیب خوارزم الموفق ابو المؤید دام الله جمال العلم بمأثور اسانیدهما ومشهود مسانیدهما ازین عبارت ظاهرست که اخطب خوارزم مثل حافظ ابن مردویه امام مطلق ست از روی روایت ودرایت ومحتاج ست که جمال علم بمأثور اسانید ومشهور مسانید او حاصل ست وشهاب الدین دوامست این جمال از رب ذو الجلال مطلوب ساخته ومع ذلک جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی اخطب خوارزم را در بغیة الوعاة

مدائح اخطب
مدائح اخطب از تحفۃ الرواۃ
سیوطی

فی طبقات اللغویین والنحاۃ گفتہ الموفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق ابوالمؤید المعروف باخطب خوارزم قال الصفدی کان متمکنا فی العربیۃ غزیر العلم فقیہا فاضلا ادیبا شاعرا قرأ علی الزمخشری وله خطب وشعر قال القفطی وقرأ علیه ناصر المطرزی ولد فی حدود سنۃ اربع وثمانین واربعمائۃ و مات سنۃ ثمان وستین وخمسمائۃ وفضائل شامخہ ومناقب باذخہ معالی طاہرہ ومحامد فاخرہ علامہ سیوطی کہ مجدد دین سنیہ در مائۃ تاسعۃ بالاثر از انست کہ استیفای آن نتوانکرد ونبذی از آن در مجلد حدیث ولایت شنیدی اما مدح وثنای محمود بن سلیمان کفوی اخطب خوارزم راپس در کتاب اعلام الاخیار من فقہاء مذہب النعمان المختار کہ در اول آن گفتہ وبعد فان سنۃ الله الجلیلۃ الجاریۃ فی بریتہ ونعمتہ اللطیفۃ الجاریۃ علی خلیقتہ ان یحدث فی کل عصر من الاعصار طائفۃ من العلماء فی المدائن والامصار یتجاولون تجاول فرسان الطراد فی مضمار النظار ویتصاولون تصاول آساد الجلاد فی معترک النظار لله درہم لا ذال کرہم وفرہم فجعل توفیقہ رفیقہم وسہل الی اقتباس العلوم طریقہم بحیث یجمع فی کل منہم العلم والعمل ویشاہد فیہم حلاوۃ الفہم والامل فیفوض الیہم خدامۃ القضاء والفتوی ویفاض علیہم نعمۃ الدنیا والعقبی اذ یتم بحکمہم علیہم حکم الدین وتمام الامۃ وینتظم برایہم وقلمہم مصلحۃ الخاصۃ والعامۃ فان الله تعالی فی قضائہ السابق وقدرہ اللاحق وقائع عجیبۃ ترد فی اوقاتہا قضایا غریبۃ

تجری الی غایاتها ولولا وجود تلک الطائفة العلیّة المتحلیة بالفضائل
الجلیّة من یقوم بکشف قناع هذه الوقائع من یلتزم بحل مشکلات
هذه البدائع وهذا هدایة من الله تعالی والحمد لله الذی هدانا لهذا
ثم الحمد لله علی ما اسبغ من نعمائه المتوافرة والائه المتکاثرة علی هذا
العبد الذلیل الفقیر الی رحمة الله الجلیل القدیر خادم دیوان الشرع
المصطفوی محمود بن سلیمان الشهیر بالکفوی بصره الله بعیوب نفسه
وختم له بالخیر اخر نفسه وجعل یومه خیرا من امسه حیث وفقه فی
العقائد احقها وانقیها ویسره من المذاهب اصوبها واوزنها واعطاه من
العلوم اشرفها واولاه من الفنون الطفها ومن لطائف تلک النعم الجلیلة
وجلائل هاتیک الالاء الجزیلة ما ساقه الی جمع اخبار فقهاء الاعصار
من ذوی الفتیا وقضاة الامصار من لدن نبینا محمد صلی الله علیه وسلم
الی مشایخنا فی تلک الاوان حسبما قضوا وافتوا وافادوا واستفادوا فی دور
من ادوار الزمان الخ ومصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین نهج
نموده کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار للمولی محمود بن
سلیمن الکفوی المتوفی سنة ۹۹۰ تسعین وتسعمائة میفرماید الموفق بن احمد بن محمد
المکی خطیب خوارزم استاذ الامام ناصر بن عبد السید صاحب المغرب ابو المؤید
مولده فی حدود سنة اربع وثمانین واربعمائة کان ادیبا فاضلا له معرفة
تامة بالفقه والادب اخذ عن نجم الدین عمر النسفی عن صدر الاسلام ابی
الیسر البزدوی عن یوسف السیاری عن الحاکم النوقدی عن ابی جعفر الهندوانی

مآثر اخطب

مآثر اخطب از کتاب اعلام الاخیار کفوی

مولف اخطب

عن ابی بکر الاعمش عن ابی بکر الاسکاف عن ابی سلیمان الجوزجانی عن محمد عن ابی
حنیفة واخذ علم العربیة عن الزمخشری واخذ عنه الفقه والعربیة ناصر
بن عبد السید صاحب المغرب مات سنة ثمان و تسعین و خمسمائة و محجوب نماند
که محمود بن سلیمان عالم جلیل الشان است و کتاب او از مشاهیر کتب است و ائمه سنیه جا بجا
در کتب خود نقل از آن مینمایند ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمه
زین الدین عراقی گفته و قال الکفوی فی کتائبه اجتمع علی راس القرن الثامن
رؤس انفرد کل واحد منهم بفضل فاق فیه اقرانه فابن الملقن بکثرة التصانیف
والمجد اللغوی باللغة والزین العراقی بعلوم الحدیث والشمس محمد بن حمزة
الفناری بالاطلاع علی العلوم العقلیة والشیخ عبد الله بن عرفة فی فقه
المالکیة وسائر العلوم قال و اعظمهم الفناری و نیز ابو مهدی عیسی در
مقالید الاسانید بترجمه تفتازانی گفته و قال الکفوی فی کتائبه کان من کبار
علماء الشافعیة ومع ذلک فله آثار جلیلة فی اصول الحنفیة توفی ب
سمرقند یوم الاثنین الثانی والعشرین من محرم سنة اثنتین و تسعین و
سبعمائة ونقل الی سرخس و دفن بها فی جمادی الاولی من السنة و کتب علی
صندوق قبره الا ایها الزوار زوروا و سلموا علی روضة الحبر الامام
المحقق * و نیز ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمه طحاوی گفته و قال
الکفوی فی طبقات الحنفیة کتاب احکام القرآن یزید علی عشرین جزءً وله
کتاب مشکل الآثار وشرح الجامع الکبیر وشرح الجامع الصغیر وکتاب
الشروط الکبیر والشروط الصغیر والاوسط والسجلات والوصایا والفرائض

نقل حکایت تشبیه از اخطب

وتاریخ کبیر و کتاب مناقب ابی حنیفة رحمه الله تعالی والنوادر الفقهیة والنوادر
والحکایات و کتاب اختلاف الروایات علی مذهب الکوفیین و ملا علی آزاد در
سبحة المرجان گفته قال مولانا محمود بن سلیمن الشهیر بالکفوی فی کتابه المسمی بکتاب
اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار روی لی الشیخ الامام العالم
الربانی والعارف بالاحکام والمعانی الحسن بن محمد بن حسن بن حیدر
الصغانی کان من نسل عمر بن الخطاب رضی الله عنه الخ و شاه ولی الله
در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و غجدوان بغین معجمه مکسوره و سکون
جیم نام موضعیست از توابع بخارا هذا هو المشهور و کفوی در طبقات حنفیه
گفته است بضم الغین المعجمة و سکون الجیم و ضم الدال المهملة قریة کبیرة علی ستة
فراسخ من بخارا و مخاطب در کتاب بستان المحدثین بترجمه ابوجعفر احمد بن محمد بن
سلامة الطحاوی گفته و کفوی در طبقات الحنفیه نوشته است که کتاب احکام
القرآن او در بست جزو است و مولوی حیدر علی در ازالة الغین در ذکر علمای
سنیه که لاعن یزید اند گفته از انجمله محمود بن سلیمان کفوی که در کتاب اعلام الاخیار
من فقهاء مذهب النعمان المختار بعد تذکار این بر سیر ماید والحق ان لعن یزید
بناء علی اشتهار کفره و تواتره و ظاهر سره علی ما عرف تفاصیله الخ اما
نقل محمد یوسف گنجی از اخطب خوارزم پس در کتاب کفایة الطالب گفته اخبرنا
المقری ابواسحق بن برکة الکتبی فی مسجده بمدینة الموصل عن الحافظ
ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن الهمدانی عن ابی الفتح عبدوس عن الشریف
ابوطالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری فی داره باصبهان اخبرنا الحافظ

۱ توصیف علامه و تبجیل بلیغ از کفوی و وصف او بلفظ مولانا

۲ نقل شاه ولی الله از کفوی

۳ نقل قول مخاطب در بستان المحدثین از کفوی

تتمه

ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اخبرنا احمد بن محمد بن السری حدثنا المنذر حدثنی ابی حدثنی علی الحسین بن سعید عن ابیه عن اسماعیل بن زیاد البزاز عن ابراهیم بن مهاجر حدثنی یزید بن شراحیل الانصاری کاتب علی قال سمعت علیا یقول حدثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا مسنده الی صدری فقال ای علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة انت وشیعتک وموعدی وموعدکم الحوض اذا جاءت الامم للحساب تدعون غرا محجلین قلت هکذا ذکره الحافظ ابو المؤید موفق بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی ازین عبارت وا ضحست که کنجی اخطب را بوصف حافظی ستایده و جلالت و عظمت شان حافظ بر ممارسین فن روایت و رجال مخفی نیست کما سبق و نیز محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایة الطالب گفته و بهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن بن احمد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر

نقل حدیث تسمیه از اخطب خوارزم

نقل محمد بن یوسف کنجی از اخطب خوارزم و توصیف او بحافظ

نقل عبارت سابق از اخطب

الی وجه علی عبادة و ذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه قلت ما کتبناه الا من حدیث ابن شاذان بروایة الحافظ الهمدانی و تابعه الخوارزمی اما نقل محمد بن یوسف زرندی از اخطب خوارزم پس در کتاب نظم درر السمطین گفته انشد الخطیب ضیاء الدین اخطب خوارزم الموفق بن احمد المکی رحمه اسد الاله و سیفه و قناته * کالظفر یوم صیاله و الناب جاء النداء من السماء و سیفه * بدم الکماة یلج فی التسکاب لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی * الا علی هازم الاحزاب اما نقل محمد بن ابراهیم بن علی الیمانی الصنعانی از اخطب خوارزم پس در کتاب خود مسمی بالروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم که نسخه عتیقه آن وقت رجوع از حج در حدیده خرید کردم گفته

نقل محمد بن یوسف زرندی از اخطب خوارزم

و تولی حمل الراس ای راس الحسین بشر بن مالک الکندی و دخل به علی ابن زیاد و هو یقول املأ رکابی فضة و ذهبا * انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا * ولقد صدق هذا القائل الفاسق فی الحدیث و تقریظ هذا السید الذبیح ولقی الله بفعله القبیح و امر عبید الله بن زیاد من فوره راس الحسین حتی ینصب فی الرمح فتحاماه الناس فقام طارق بن المبارک فاجابه الی ذلک و فعله و نادی فی الناس و جمعهم فی المسجد الجامع و صعد المنبر و خطب خطبة لا یحل ذکرها ثم دعا عبید الله بن زیاد زحر بن قیس الجعفی فسلم الیه راس الحسین من رؤس اهله و اصحابه فحملها حتی قدم دمشق و خطب جریر خطبة فیها کذب و زور ثم احضر الراس و وضع بین یدی یزید فتکلم بکلام قبیح فذکره الحاکم والبیهقی و غیر واحد اشیاخ

نقل علمای سنیہ از اخطب

نقل محمد بن ابراہیم المعروف بابن الوزیر از اخطب خوارزم

اہل النقل بطریق ضعیف و صحیح و قد ذکرہ اخطب الخطباء ضیاء الدین ابو المؤید
موفق الدین بن احمد الخوارزمی فی تالیفہ فی مقتل الحسین و ہو عندی فی جلالت
و جلالت شان و علو مقدار و سمو فخار و غایت اعتماد و اشتہار و نہایت وثوق و اعتبار
محمد بن ابراہیم المعروف بابن الوزیر بر متتبعین کتب ائمہ کبار مخفی نیست سخاوی در ضوء
لامع گفتہ محمد بن ابراہیم بن علی المرتضی بن الہادی بن یحیی بن الحسین بن القاسم بن
ابراہیم بن اسمعیل بن ابراہیم بن الحسن بن علی بن ابی طالب العز ابو عبد اللہ
الحسنی الیمانی الصنعانی اخو الہادی الآتی ولد تقریبا سنۃ خمس و ستین و سبعمائۃ
و تعانی النظم فبرع فیہ و صنف فی الرد علی الزیدیۃ العواصم و القواصم فی الذب
عن سنۃ ابی القاسم اختصرہ فی الروض الباسم عن سنۃ ابی القاسم و غیرہ و
ذکرہ التقی بن فہد الہاشمی فی معجمہ الخ اما نقل نور الدین علی بن محمد بن احمد بن
عبد اللہ المعروف بابن الصباغ از اخطب خوارزم پس در کتاب فصول مہمہ فی معرفۃ
الائمہ گفتہ عن کتاب الآل لابن خالویہ و رواہ ابو بکر الخوارزمی فی کتاب
المناقب عن بلال بن حمامۃ قال طلع علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم
ذات یوم متبسما ضاحکا و وجہہ مشرق کدائرۃ القمر فقام الیہ عبد الرحمن
بن عوف فقال یا رسول اللہ ما ہذا النور قال بشارۃ اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی
و ابنتی فان اللہ زوج علیا من فاطمۃ و امر رضوان خازن الجنان فہز شجرۃ طوبی
فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اہل البیت و انشأ تحتہا ملائکۃ من
نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیامۃ باہلہا نادت الملائکۃ
فی الخلائق فلا یبقی محب لاہل البیت الا دفعت الیہ صکا فیہ

نقل ابن الصباغ المالکی از اخطب خوارزم

نقل حدیث مواخات از اخطب

فکاکه من النار فصار حب اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء و نیز در فصول مهمه گفته عن مناقب ضیاء الدین الخوارزمی عن ابن عباس قال لما آخی رسول الله صلی الله علیه و سلم بین اصحابه من المهاجرین و الانصار و هو انه صلی الله علیه و سلم آخی بین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و آخی بین عثمن و عبد الرحمن بن عوف و آخی بین طلحة و الزبیر و آخی بین ابی ذر الغفاری و المقداد رضوان الله علیهم اجمعین و لم یواخ بین علی بن ابی طالب و بین احد منهم خرج علی مغضبا حتی اتی جدولا من الارض و توسد ذراعه و نام فیه تسفی الریح علیه التراب فطلبه النبی صلی الله علیه و سلم فوجده علی تلک الصفة فوکزه برجله و قال له قم فما صلحت ان تکون الا ابا تراب اغضبت حین آخیت بین المهاجرین و الانصار و لم اواخ بینک و بین احد منهم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی الا من احبک فقد حف بالامن و الایمان و من ابغضک اماته الله میتة جاهلیة و نیز در آن گفته و من کتاب المناقب لابی المؤید عن ابی برزة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن جلوس ذات یوم و الذی نفسی بیده لا تزول قدم عبد یوم القیمة حتی یسال الله تبارک و تعالی الرجل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما ابلاه و عن ماله مما کسب و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت فقال له عمر ما آیة حبکم فوضع یده علی راس علی و هو جالس الی جانبه و قال آیة حبی حب هذا من بعدی اما نقل ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی الحسنی از اخطب خوارزم پس در جواهر العقدین اولا از زرندی نقل کرده که او بعد ذکر حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه گفته

حدیث عدم زوال قدم

فی تکملۃ سفینۃ</br>

قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلی الله علیه وسلم مسئول عنها یوم القیمة وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة علی واهل البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق انه لا یسألهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم ام اضاعوها واهملوها فیکون علیهم المطالبة والتبعة و خود سمهودی بعد نقل این عبارت متصلا بآن گفته ویشهد لذلک ما اخرجه ابو المؤید فی کتاب المناقب فیما نقله ابو الحسن علی السفاقسی ثم المکی فی الفصول المهمة عن ابی بردة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن جلوس ذات یوم والذی نفسی بیده لا تزول قدم عن قدم یوم القیمة حتی یسأل الله تعالی الرجل عن اربع عن عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه وعن ماله مما اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت فقال له عمر رضی الله عنه یا نبی الله ما آیة حبکم فوضع یده علی راس علی و هو جالس الی جانبه وقال آیة حبی حب هذا من بعدی الخ و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته فی کتاب الآل لابن خالویة و رواه ابو بکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن بلال بن حمامة رضی الله عنه قال طلع علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم متبسما ضاحکا و وجهه مشرق کدائرة القمر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما هذا النور فقال بشارة اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وابنتی بان الله تعالی زوج

نقل سمہودی این حدیث را در جواہر العقدین

علیا من فاطمة امر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا یعنی صکاکا
بعدد محبی اهل البیت وانشأ تحتها ملائکة من نور ودفع الی کل ملك صکا
فاذا استوت القیامة باهلها نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب
لاهل البیت الا دفعت الیه صکا فیه فکاکه من النار فصار اخی وابن عمی وابنتی
فکاك رقاب رجال ونساء من امتی من النار **اما نقل** شهاب الدین احمد بن
حجر الهیتمی المکی از اخطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرقه گفته اخرج ابو بکر الخوارزمی
انه صلی الله علیه وسلم خرج علیهم ووجهه مشرق کدائرة القمر فسأله
عبد الرحمن بن عوف فقال بشارة اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وابنتی بان الله
زوج علیا من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا
یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت وانشأ تحتها ملائکة من نور دفع
الی کل ملك صکا فاذا استوت القیامة باهلها نادت الملائکة فی الخلائق
فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه صکا فیه فکاکه من النار فصار
اخی وابن عمی وابنتی فکاك رقاب رجال ونساء من امتی من النار **اما نقل**
کمال الدین بن فخر الدین جهرمی از اخطب خوارزم پس در کتاب براهین قاطعه ترجمه
صواعق محرقه گفته ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
روزی بیرون آمد وروی مبارك آنحضرت نورانی بود مثل دائره قمر یعنی مستبشر
وخوشحال بود آنگاه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه از سبب این پرسید
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار
من در باب برادر وابن عم من ودر باب دختر من که خدای عز وجل تزویج علی با فاطمه

نقل حدیث از اخطب

نقل ابن حجر این حدیث از اخطب

نقل کمال الدین جهرمی از اخطب

رضی الله عنها و رضوان خازن جنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید الحکایت
درخت نوشته چند بار آورد بعدد دوستان اهلبیت و در زیر آن درخت فرشتها
از نور آفرید و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتها داد پس چون قیامت قائم شود
آن فرشتها در میان خلائق منادی کنند و هیچکس از دوستان اهل بیت نماند مگر آنکه
آن نامه آزادی او از آتش دوزخ بدست وی دهند پس برادر و ابن عم و دختر من باعث
خلاصی بسیاری از مردان و زنان امت من خواهند بود از آتش دوزخ اما نقل
احمد بن الفضل بن محمد باکثیر از اخطب خوارزم پس در کتاب وسیلة المآل گفته حدثنا
ابو بکر الخوارزمی عن ابی القاسم بن محمد انه قال کنت بالمسجد الحرام فرأیت
الناس مجتمعین حول مقام ابراهیم الخلیل علی نبینا و علیه افضل الصلوة
والسلام فقلت ما هذا فقالوا راهب قد اسلم و جاء الی مکة و هو یحدث
بحدیث عجیب فاشرفت علیه فاذا هو شیخ کبیر علیه جبة صوف و قلنسوة
صوف عظیم الجثة و هو قاعد عند المقام یحدث الناس و هم یستمعون الیه
قال بینا انا قاعد فی صومعتی فی بعض الایام اذ اشرفت منها اشرافة فاذا
بطائر کالنسر الکبیر قد سقط علی صخرة علی شاطئ البحر فتقایا فرمی من فیه
بربع انسان ثم طار و غاب یسیرا ثم عاد فتقایا ربعا آخر ثم طار فدنت
الاجزاء بعضها من بعض فالتأمت فقام منها انسان کامل و انا اتعجب
مما رأیت فاذا بالطائر قد انقض علیه فاختطف ربعه ثم طار ثم عاد
فاختطف ربعا آخر و هکذا یفعل الی ان اختطفه جمیعه فبقیت اتفکر و تحسرت
من عدم سؤالی عن قصته فلما کان الیوم الثانی فاذا انا بالطائر قد اقبل

نقل علاء سمنانی از اخطب

نقل احمد باکثیر از خطیب و وسیلة المآل

نقل حکایت مذکور از اخطب

وفعل کفعلہ بالامس فلما التأمت الاجزاء وصارت شخصاً کاملاً نزلت من صومعتی مبادراً الیہ فسألتہ باللّٰہ من انت یا ہذا فسکت فقلت بحق من خلقک الا ما اخبرتنی من انت فقال انا ابن ملجم قلت فما قصتک مع ہذا الطائر قال انی قتلت علی بن ابی طالب فوکل اللّٰہ بی ہذا الطائر یفعل بی ما تری کل یوم فخرجت من صومعتی وسألت عن علی بن ابی طالب من ہو فقیل لی انہ ابن عم رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم فاسلمت واتیت ماتاً ہذا الی بیت اللّٰہ الحرام قاصداً للحج وزیارۃ النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم ونیز در وسیلۃ المآل گفتہ اخرج ابو المؤید فی کتاب المناقب فیما نقلہ ابو الحسن علی السفاقسی ثم المکی فی الفصول المہمۃ عن ابی برزۃ رضی اللّٰہ عنہ قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم ونحن جلوس ذات یوم والذی نفسی بیدہ لا تزول قدم عن قدم یوم القیمۃ حتی یسأل اللّٰہ الرجل عن اربع عن عمرہ فیما افناہ وعن جسدہ فیما ابلاہ وعن مالہ مما اکتسبہ وفیما انفقہ وعن حبنا اہل البیت فقال عمر رضی اللّٰہ عنہ ما آیۃ حبکم فوضع یدہ علی راس علی وہو جالس الی جانبہ وقال آیۃ حبی حب ہذا من بعدی اما نقل عبد اللّٰہ بن محمد المطیری از اخطب خوارزم پس در کتاب ریاض زاہرہ فی فضل آل بیت النبی وعترتہ الطاہرہ گفتہ الحدیث الرابع والستون من کتاب الآل لابن خالویہ ورواہ ابو بکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن بلال بن حمامۃ رضی اللّٰہ عنہ قال طلع علینا رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم ذات یوم متبسماً ضاحکاً ووجہہ مشرق کدائرۃ القمر فقام الیہ عبد الرحمن بن عوف

نقل عبد اللّٰہ بن محمد مطیری از اخطب در ریاض زاہرہ

نقل علماء سنیہ از اخطب

فقال یا رسول الله ما هذا النور قال بشارة اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی
و ابنتی فان الله زوج علیا من فاطمة رضی الله عنها و امر رضوان خازن الجنان
فهز شجرة طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت و انشأ تحتها
ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیمة باهلها
نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه
صکا فیه فکاکه من النار فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال
و نساء من امتی من النار اما نقل مولوی ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی
از اخطب خوارزم پس در کتاب مرآة المومنین گفته اخرج ابوبکر الخوارزمی
انه صلی الله علیه و سلم خرج علیهم و وجهه مشرق کدائرة القمر
فساله عبدالرحمن بن عوف فقال بشارة اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی
و ابنتی بان الله زوج علیا من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهز
شجرة طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت و انشأ
تحتها ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکا فیه فکاکه من النار
فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من النار قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یحبنا اهل البیت الا مومن تقی و لا یبغضنا الا
منافق شقی و بالاتر از همه آنست که خود مخاطب عالیشان با این همه مجازفت
و عدوان و اباء و استنکاف از قبول روایات فضائل جلیلة الشان نقل اہلسنت
از اخطب خوارزم ثابت کرده و حمایت روایت او مثل روایت دیگر اساطین
سنیه در باب کسر اصنام براءت آن از فقره که سبب رد و ابطال عم او تواند شد

نقل مولوی ولی الله و حبیب الله لکهنوی از اخطب در مرآة المومنین

واضح ساخته چنانچه در کید هشتاد و چهارم میگوید و قصه برآمدن امیر المومنین بمشابهت آنجناب بنوعیکه روایت کردند هرچند زبانزد عوام است لیکن در احادیث صحیح اهلسنت یافته نمیشود انتهی و در حاشیه میفرمایند و اهل سنت این قصه را از کتاب اخطب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الالقاب و شیرازی و ابن منده و ابن مردویه و ثعلبی و جبر جانی روایت میکنند لیکن دران روایات این لفظ واقع نیست که تو بار مرا نتوانی برداشت والله اعلم بحقیقة الحال و نیز شاه صاحب در حاشیه باب یازدهم چنانچه سابقا شنیدی فرموده اند ابن یونس که از عمده مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را و ابونعیم اصفهانی کتاب منقبة المطهرین و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین و ابوالمحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل البیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین و سیمی کتاب المراتب ایضا و کبصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدیث الطیر و سید مرتضی گفته که از محمد بن شاهین شنیدم که میگفت جمع کردم از فضائل علی هزار جزو انتهی نقلا عن ترجمة المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المومنین و اهل بیت باشند بلکه کسیکه تتبع کتب شیعه نماید بیقین میداند

نقل حاشیه شاه صاحب از اخطب

اعتراف شاه صاحب بروایت اخطب

[illegible]

نقل علمای سنیه از اخطب

که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیرالمؤمنین و زهرا و حسنین ع کاسه لیس و
خوشه چین اهلسنت اند در هر جا از همین کتب نقل می آرند آری در رجال ائمه ما بعد اگر
چیزی می انگاشته باشند محتمل ست یدل علی ذلک کتاب کشف الغمة و الفصول المهمة
و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین عبارت ظاهرست که شاه صاحب بعد ذکر
عبارت انوار العرفان که مشتمل ست بر ذکر تصنیف موفق مکی که همین اخطب خوارزم ست
کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین مثل اشتمال آن بر ذکر تصانیف دیگر اساطین
فخام و ائمه اعلام سنیه افاده میفرمایند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب
امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و حسنین علی جمیعهم افضل التحیة والسلام کاسه لیس
و خوشه چین اهلسنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می آرند پس معلوم شد که حسب
اعتراف شاه صاحب اخطب خوارزم مثل دیگر ائمه و اساطین مذکورین از اهلسنت ست
که علمای شیعه بسبب نقل ازو و امثال او بزعم شاه صاحب کاسه لیس و خوشه چین
اهلسنت گردیدند و مورد طعن معکوس و تشنیع منکوس و تعریض مدسوس و تعییب
منحوس و غمز مغشوش و لمز مخدوش حضرت مخاطب دقیق النظر شدند و هر چند
بحمد الله و حسن توفیقه بعد سماع افادهٔ شاه صاحب احدیرا از مشککین و مجادلین
جای دم زدن باقی نماند و افحام و اسکات و تقریع و تبکیت بمقام بس عالی رسید
لیکن ازین همه سخن نغزتر آنست که بحمد الله مدح جلالت و عظمت و اعتبار
و اعتماد اخطب خوارزم از کلام عمدة المتعصبین و رئیس المجادلین و فخر المتعنتین
مولوی حیدر علی معاصر که مرتبهٔ او در تحقیق و تنقید و احاطهٔ جوانب و اطراف
و خوض در دقائق و تمیز حقائق بالاتر از مرتبهٔ شاه صاحب می نهند بسبب آنکه

شاه صاحب در چاه استراق و انتحال گرفتار اند و معاصر مذکور خود در الذین نقیصه
دور دور میکشد کما یظهر من صدر منتهی الکلام ثابت مینمایم پس باید دانست که
معاصر مذکور در ازالة الغین گفته فکیف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب الامام ابی
حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی مصنف کتاب ضخیم
یعنی سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او نزیل بر فوقیه نیز ثبت
میکنند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم عربیه یکی
فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب نیز بوضوح
می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود و قال بعض من صنف فی المناقب
کان ابو حنیفة رحمه الله اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام
فقد تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع و ناهیک به
انه سلم الیه علم النظر و القیاس و اصابة الرای حتی قالوا فیه ابو حنیفة
امام اهل الرای و اما علم الادب و النحو فبلغ فیه الغایات و لا التفات
الی ما قاله بعض اعدائه فقد ذکر الملک المعظم عیسی بن ایوب
فی الرد علیه من المسائل الفقهیة التی بنی ابو حنیفة اقواله فیها
علی علوم العربیة ما لو وقفت علیه لرایت العجب العجاب من تمکنه
فی هذا العلم و حسن استنباطه و اما الشعر فقد روا عنه من نظمه
اشیاء عظیمة قلت و سیاتی جملة منها فی باب حکمه و اما القرأة
فقد تواترت الیه قراءات نخرج بها و رواها عنه بالاسانید و هی
مذکورة مشهورة فی کتب التفاسیر و غیرها و ممن افردها ابا القاسم

ان الزمخشري وغيره قلت وسيأتي عليك ذلك في بابه فتنا على من زعم انه كان
لا يحفظ القرآن فقد صح عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين
ختمة قلت وقرأ القرآن كله في ركعة واحدة كما سيأتي في بابه ولابي المؤيد
الموفق بن احمد من اشعاره لابي حنيفة ذي الفخار قراءة مشهورة
سهولة غراء عرضت على القراء في ايامه فتعجبت من حسنها القراء
لله در ابي حنيفة انه خضعت له القراء والفقهاء خلف
الصحابة كلهم في علمهم فتضاءلت لجلالة الخلفاء وسلطان من في
الارض من فقهائهم وهم اذا افتوا له اصداء وكان اصداء جمع
صدى بالقصر وهو الذي يجيبك بمثل صوتك في الجبال وغيرها
اشارة الى ان الاصل منه نشا وعنه اخذ لانه كان كافل الفقهاء
ومربيهم ولانهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رح وحكى الطحاوي
ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة
كما روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال
ابو يوسف رح ما رأيت احدا اعلم بتفسير الحديث من ابي حنيفة
وقد علمت انه رأى خلائق من المحدثين قال ايضا كان ابو حنيفة
ابصر بالحديث الصحيح مني وانكر ابن المبارك على من قال انه ليس يعرف الحديث
كما سيأتي بيان ذلك في محله وكان رح بصيرا بعلل الاحاديث والتعديل
والتجريح مقبول القول في ذلك وروى ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل

فتضاءلت لجلالة الخلفاء

من جامعة عن الحمان قال سمعت ابا حنيفة يقول ما رأيت اكذب من جابر الجعفي ولا افضل من عطا بن ابي رباح روى البيهقي في المدخل عن عبد الحميد قال سمعت ابا سعيد الصنعاني يقول سألت الامام ابا حنيفة ما تقول في الاخذ عن الثوري قال اكتب عنه فانه ثقة ما خلا احاديث ابي اسحاق عن جابر واحاديث جابر الجعفي وروى الخطيب عن سفين بن عيينة قال اول من اقعدني للحديث ابو حنيفة ان هذا اعلم الناس بحديث عمرو بن دينار واجتمعوا علي فحدثتهم فناهيك بمن بيتامر في الحديث الثوري ويجلس ابن عيينة وسيأتي لهذا مزيد بيان وانشد ابو المؤيد رحمه الله تعالى نعمان قد نشر العلوم باسرها ❊ علامتي (؟) ها ذرى لا طواد ❊ ثم انتهى منها الى الفقه الذي ❊ قد راح في الاغوار والانجاد ❊ ثم انتهى من بعد يفتي الورى ❊ حقا برغم شاطس الحساد ❊ لقد ارتقى في فقهه في قلة ❊ مذهب مصاعدها قوى الحساد ❊ فوقى الضلال حدوا لبه مطهر ❊ فهذا هو ولكل قوم هاد ❊ بعد ازین نصوص قاطعہ کہ از فقہائے متبحرین و ائمہ محدثین دربارہ اعلمیت ابو حنیفہ و مزید اتصاف او بعلوم دینیہ منقول افتادہ ہیچکس را بہ باندکہ قادحین را جز جہل و حسد چیزی دیگر باعث شدہ باشد انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ فاضل معاصر برائے اثبات تبحر ابو حنیفہ در علوم عربیت و دیگر فنون از علامہ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی نقل کردہ کہ او از بعض مصنفین عبارتی نقل کردہ کہ در آن جا از ابو المؤید موفق کہ ہمین اخطب خوارزم است اشعار عدیدہ در مدح ابی حنیفہ مذکورست پس کمال اعتماد و اعتبار و نہایت وثوق و اشتہار اخطب خوارزم و بودن او بمحل

استناد و اعتماد و انصاف او بسیت و سلامت اعتقاد ظاهر و باهر گردید که مثل علامه محمد بن یوسف شامی استناد و تمسک باشعار بلاغت شعار اخطب علامه النحار برای اثبات مدح ابی حنیفه میکند و فاضل معاصر نحریر که محقق معدوم النظیر ست نیز بکمال ابتهاج و نشاط و استبشار و نهایت سرور و انبساط و افتخار آنرا ذکر میکند و بقول خود بعد از ین بنصوص کبرا از فقهای متبحرین و ائمه محدثین الخ بودن اخطب خوارزم از فقهای متبحرین و ائمه محدثین ثابت میگرداند و لله الحمد علی ذلک و لا یحیق المکر السیء الا باهله وجه سیزدهم از وجوه رد و ابطال نفی مخاطب باکمال حدیث تشبیه آنکه ابو الخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوینی الحاکمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محب الدین احمد بن عبد الله الطبری در ریاض النضره گفته ذکر شبهه بخمسة من الانبیاء علیهم السلام فی مناقب لهم عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه القزوینی الحاکمی و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو الخیر الحاکمی فهذا احمد بن اسمعیل الحبر الجلیل و البحر النبیل ثم قد هتک ستر

روایت نمودن طالقانی حدیث تشبیه

والتسویل وشق عصے الخدع والتزویر والتهویل وابان سبیل الحق الجلیل
واقام علیه احسن دلیل وذب القذی فی عین کل منکر علیل و مخفی نماند
که ابوالخیر حاکمی طالقانی از نبلای محدثین و کملای مفسرین و اعاظم معروفین
معتمدین و افاخم مشهورین مستندین و اجلهٔ مقبولین و اماثل ممدوحین ست عبدالکریم
بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین که نسخه عتیقه آن بحمد المنعم
المعین پیش این عبد شجین حاضرست گفته احمد بن اسمعیل بن یوسف
بن محمد بن العباس ابوالخیر الطالقانی القزوینی امام کثیر الخیر والبرکة
نشأ فی طاعة الله تعالے وحفظ القرآن وهو ابن سبع علے ما بلغنی وحصل
بالطلب الحثیث العلوم الشرعیة حتے برع فیها روایة ودرایة وتعلیما و
وتذکیرا وتصنیفا وعظمت برکته وفائدته وکان مدیما للذکر
وتلاوة القرآن فی مجیئه وذهابه وقیامه وقعوده وعامة احواله و
سمعت غیر واحد ممن حضر عنده بعد ما قضے نحبه عند تعبیته للمغتسل
وقبل ان ینقل الیه ان شفتیه کانتا تتحرکان کما کان تحرکهما طول عمره
بذکر الله تعالے وکان یقرأ علیه العلم وهو یصلے ویقرأ القرآن ینتهی مع ذلک
الی القرأة وقد ینبه القاری علے زلته وصنف الکثیر فی التفسیر والحدیث
والفقه وغیرها مطولا ومختصرا وانتفع بعلمه اهل العلم وعوام المسلمین
وسمع الکثیر بقزوین ونیسابور وبغداد وغیرها وفهرست مسموعاته تتداول
وتکلم بعض الحجاز فیلن فی سماعه من ابی عبد الله محمد الفراوی بظن فاسد ووهم
وقد شاهدت سماعاته منه لکتب منها الوجیز للواحدی سمعه منه بقرأة

تاریخ طالقانی

تاریخ طالقانی از کتاب التدوین رافعی

الحافظ عبد الرزاق الطبسی فی ستة مجالس و تمت فی شعبان و رمضان سنة ثلثین و خمسمائة نقلت معناه من خط الامام ابی البرکات الفراوی و ذکر انه نقله من خط تاج الاسلام ابی سعد السمعانی و سمع منه الترغیب لحمید بن زنجویه بقراءة تاج الاسلام ابی سعد فی ذی الحجة سنة تسع و عشرین و خمسمائة و سمع من الفراوی جزءًا من حدیث یحیی بن یحیی بروایته عن عبد الغافر الفارسی عن ابی سهل بن احمد الاسفرائنی عن داود بن الحسین البیهقی عن یحیی بن یحیی بقراءة الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی سنة تسع و عشرین و خمسمائة و سمع منه الاربعین تخریج محمد بن ایزدیار الغزنوی من مسموعاته بقراءة السید ابی الفضل محمد بن علی بن محمد الحسینی فی رجب سنة تسع و عشرین نقلت السماعین من خط مذکور بن محمد الشیبانی البغدادی و رأیت بخط تاج الاسلام ابی سعد السمعانی انه رحمه الله سمع من الفراوی دلائل النبوة و کتاب البعث والنشور و کتاب الاسماء والصفات و کتاب الاعتقاد کلها من تصانیف ابی بکر الحافظ البیهقی بروایته عن المصنف فی شهور سنة ثلثین و خمسمائة بقراءة تاج الاسلام و جد مع علمه و عبادته الوافی القبول التام عند الخواص والعوام و ارتفع قدره و انتشر صیته فی اقطار الارض و تولی تدریس النظامیة ببغداد قریبا من خمسة عشر سنة مکرما فی حرم الخلافة مرجوعًا الیه فاضلا مقبول فتواه فی مواقع الاختلاف و هو رحمه الله خال والدتی و جدتی لامی من الرضاع و لبست من یده الخرقة بکرة یوم الخمیس الثانی من شهر الله

رجب سنة اثنتين وثمانين وخمسمائة بهمدان وشيخه في الطريقة الامام ابو سعيد
هبة الرحمن بن عبد الواحد القشيري لبس الخرقة بيده بنيسابور في رباط
جده الاستاذ ابي علي الدقاق ومشهد الامام محمد بن يحيى رحمهم الله وسمعت
منه الحديث الكثير وكان يعجبه قولي ويامر الحاضرين بالاصغاء اليها
وكان رحمه الله ماهرا في التفسير حافظا لاسباب النزول واقوال المفسرين
كامل النظر في معاني القرآن ومعاني الحديث الخ وشمس الدين محمد بن احمد الذهبي در عبر
في خبر من غبر در سنه تسعين وخمسمائة گفته وفيها توفي القزويني العلامة رضي الدين
ابو الخير احمد بن اسمعيل بن يوسف الطالقاني الفقيه الشافعي الواعظ ولد سنة
اثنتي عشرة وخمسمائة وتفقه على الفقيه ملكداد العمركي ثم بنيسابور على
محمد بن يحيى حتى فاق الاقران وسمع من الفراوي وزاهر وخلق ثم قدم بغداد
قبل الستين ودرس بها ووعظ ثم قدمها قبل السبعين ودرس بها ووعظ
ثم قدمها قبل التسعين ودرس بالنظامية وكان اماما في المذهب والخلاف
والاصول والتفسير والوعظ وروى كتبا كبارا ونفق كلامه على الناس لحسن
سمته وحلاوة منطقه وكثرة محفوظاته وكان صاحب قدم راسخ في العبادة
عديم النظير كبير الشان رجع الى قزوين سنة ثمانين ولزم العبادة الى ان
مات في المحرم رحمه الله وابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي در مرآة الجنان
در سنه مذكوره گفته وفيها توفي الفقيه العلامة الشافعي القزويني
الواعظ ابو الخير احمد بن اسمعيل الطالقاني قدم بغداد ودرس بالنظامية
وكان اماما في المذهب والخلاف والاصول والوعظ وروى كتبا كبارا

مدائح طالقانی

مدائح طالقانی ... مرآة الجنان یافعی

ونفق كلامه لحسن سمته وحلاوة منطقه وكثرة محفوظاته وكان صاحب
قدم راسخ في العبادة كبير الشان عديم النظير رجع الى قزوين سنة ثمانين
ولزم العبادة الى ان مات في محرم السنة المذكورة رحمه الله شيخ شمس الدين
ابو الخير محمد بن محمد الجزري در طبقات القراء گفته احمد بن اسمعيل بن يوسف بن
محمد بن العباس ابو الخير الحاكمي الطالقاني الشافعي القزويني مقرئ متصدر
صالح خير له معرفة بعلوم كثيرة وله كتاب التبيان في مسائل القرآن
ردا على الحلولية والجهمية اقرأ الغاية لابي مهران عن زاهر بن طاهر الشحامي
وقرأ بالروايات على ابراهيم بن عبد الملك القزويني صاحب ابي معشر
قرأ عليه ابنه محمد ومحمد بن مسعود بن ابي الفوارس القزويني والياس بن
جامع عبدان بن سعيد القصري توفي في ذي الحجة سنة تسعين وخمسمائة
عن نحو تسعين سنة و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي در طبقات
شافعيه گفته الشيخ ابو الخير احمد بن اسمعيل بن يوسف القزويني الطالقاني
كان عالما بعلوم متعددة قرأ على محمد بن يحيى ثم صار معيده على ملكداد
على القزويني السابق ذكره في الاصل ثم سمع وحدث ولد بقزوين سنة
ثنتي عشرة وخمسمائة او احدى عشرة ذكره الرافعي في الامالي فقال كان
اماما كثير الخير وافر الحظ من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعليم
والتذكير والتصنيف وكان لسانه لا يزال رطبا من ذكر الله تعالى ومن
تلاوة القرآن وكان يعقد مجلس الوعظ للعامة في ثلثة ايام من الاسبوع
منها يوم الجمعة فتكلم يوما فيها على عادته وكان اليوم الثاني عشر من

المحرم سنة تسعین و خمسمائة واستطرد الی قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله و ذکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عاش بعد نزول هذه الآیة الا سبعة ایام فلما نزل من المنبر حم و لم یعش بعدها الا سبعة ایام فانه مات یوم الجمعة و دفن یوم السبت و ذلک من عجیب الاتفاق و کانه اعلم بالحال فی انه حان وقت الارتحال قال و لقد خرجت من البلد بکرة ذلک الیوم علی قصد التعزیة و انا فی شانه متفکر و مما اصابه منکسر اذ وقع فی خاطری من غیر نیة و فکر رویة بیت من شعر و هو بکت العلوم بویلها و عویلها . لوفاة احدها ابن اسمعیلها . کان قائلا یلقنی بذلک ثم اضفت الیه ابیاتا بالروية انتهی کلام الرافعی و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس رضی الدین ابو الخیر القزوینی الطالقانی ولد سنة اثنتی عشرة او احدی عشرة و خمسمائة و قرأ علی محمد بن یحیی و صار معید درسه علی ملکداد القزوینی و قرأ بالروایات علی ابراهیم بن عبد الملک القزوینی و صنف کتاب البیان فی مسائل القرآن ردا علی الحلولیة و الجهمیة و صار رئیس الاصحاب و قدم بغداد فوعظ بها و حصل له قبول تام و کان یتکلم یوما و ابن الجوزی یوما و یحضر الخلیفة وراء الاستار و یحضر الخلائق و الامم و ولی تدریس النظامیة ببغداد سنة تسع و ستین الی سنة ثمانین ثم عاد الی بلده ذکره الامام الرافعی فی الامالی قال کان اماما کثیر الخیر وافر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعلیم و التذکیر و التصنیف و قال الحافظ عبد العظیم المنذری

رابع طالقانی از طبقات شافعیه قاضی شهبه

مدائح طالقانی

مدح طالقانی از طبقات شافعیه سبکی

وحکی عنه غیر واحد انه کان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله تعالی ومن
تلاوة القرآن توفی فی المحرم سنة تسعین وخمسمائة وقیل سنة تسع وثمانین
قال السبکی فی شرح المنهاج ذکر ابو الخیر فی کتابه حظائر القدس لرمضان
اربعة وستین اسما وعبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد
بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس الشیخ ابو الخیر القزوینی الطالقانی
الشیخ الامام الصوفی الواعظ الملقب رضی الدین احد الاعلام ولد فی سنة
اثنتی عشرة وخمسمائة بقزوین وقیل سنة احدی عشرة وتفقه علی محمد
بن یحیی وسمع الکثیر من ابیه وابی عبد الله محمد بن الفضل الفراوی وزاهر
الشحامی وعبد المنعم بن القشیری وعبد الغافر الفارسی وعبد الجبار الخواری
وهبة الله بن البسری ووجیه بن طاهر وابی الفتح بن البطی وغیرهم بنیسابور
وبغداد وغیرهما روی عنه ابن القرشی ومحمد بن علی بن ابی النهد الواسطی
والموفق عبد اللطیف بن یوسف والامام الرافعی وغیرهم ودرس ببلده
مدة ثم ببغداد ثم عاد الی بلده ثم الی بغداد ودرس بالنظامیة وحدث
بکبار الکتب کتاریخ الحاکم وسنن ابی داود وصحیح مسلم ومسند اسحق و
غیرها واملی عدة مجالس قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی وکان
اماما فی المذهب والخلاف والاصول والتفسیر والوعظ والزهد وحدث
عنه الامام الرافعی فی امالیه وقال فیه امام کثیر الخیر موفر الحظ
من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعلیم والتذکیر والتصنیف
وکان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله وتلاوة القرآن وربما قرئ علیه

الحديث وهو يصلي ويصغي الى ما يقول القارى وينبّهه اذا زل قلت وقال ابن

النجار في ترجمته في الثناء على علمه ودينه وروى باسناده حكاية مبسوطة ذكر انه

عبّرها من العجمية الى العربية حاصلها ان الطالقاني حكى عن نفسه انه كان

بليد الذهن في الحفظ وانه كان عند الامام محمد بن يحيى في المدرسة وكان من

عادة ابن يحيى ان يستعرض الفقهاء كل جمعة ويأخذ عليهم ما حفظوه فمن

وجده مقصّرا اخرجه فوجد الطالقاني مقصّرا فاخرجه فخرج في الليل وهو لا يدري

اين يذهب فنام في اتون حمّام فرأى النبي صلى الله عليه وسلم فتفل في فمه مرتين

وامره بالعود الى المدرسة فعاد ووجد الماضي محفوظا واحتدّ ذهنه جدا قال

فلما كان يوم الجمعة وكان من عادة الامام محمد بن يحيى ان يمضي الى صلوة الجمعة

فجمع من طلبته فيصلي عند الشيخ عبد الرحمن الاسكاف الزاهد قال فمضيت

معه فلما جلس مع الشيخ عبد الرحمن تكلم الشيخ عبد الرحمن في شيء من مسائل

الخلاف والجماعة ساكتون تأدبا معه لصغر سني وحدّة ذهني اعترض عليه

وانا نازعه والفقهاء يشيرون اليّ بالامساك وانا لا التفت فقال الحمو(؟) الشيخ

عبد الرحمن دعوه فلان هذا الذي يقوله ليس هو منه انما هو من الذي علّمه

قال ولم يعلم الجماعة ما اراد وفهمت وعلمت انه مكاشفة قال ابن النجار

وقيل انه كان مع كثرة اشتغاله بدوام الصيام يفطر كل ليلة على قرص

واحد وحكى انه لما دعى الى تدريس النظامية جاء بالخلعة وحوله الفقهاء

وهناك المدرسون والصدور والاعيان فلما استقر على كرسي التدريس دعا

دعاء الختمة التفت الى الجماعة قبل الشروع في القاء الدرس وقال من اي

مرتبۂ طالقانی

كتب في درس التفاسير يحبّون ان يذكر فصيّنوا كتابا فقال من اي سورة تريدون
فعيّنوا وذكر لهم ما ارادوا وكذلك فصل في الفقه والخلاف فلم يكن الا ما عيّن
الجماعة له فعجبوا لكثرة استحضاره قال ابن النجار حدّثني شيخنا ابو القاسم
الصوفي قال صلّى شيخنا القزويني بالناس التراويح في ليالي شهر رمضان
وكان يحضر عنده خلق كثير فلمّا كان ليلة الختم دعا وشرع في تفسير القرآن
من اوّله ولم يزل يفسّر سورة حتى طلع الفجر فصلّى بالناس صلوة الفجر بوضوء
العشاء وخرج من بغداد الى المدرسة النظاميّة وكان نوبته في الجلوس
بها فلمّا تكلّم في المنبر على عادته كان في المجلس الامير قطب الدين قيماز
والاعيان فذكر لهم ان الشيخ ليلتين فسّر القرآن كله في مجلس واحد فقال
قطب الدين الغرامة على الشيخ واجبة فالتفت اليه الشيخ وقال ان الامير اوجب
علينا شيئا فان كان لا يشق عليكم وفينا به فقالوا لا بل نؤثر ذلك فشرع
وفسّر القرآن من اوّله الى آخره من غير ان يعيد كلمة مما ذكر ليلا فابلس
الناس من قوّة حفظه وغزارة علمه قال ابو احمد بن سكينة لما اظهر
ابن الصاحب الرفض ببغداد جاء الى القزويني ليلا فودّعني وذكر انّه
متوجّه الى بلاده فقلت انك ههنا طيّب وتنفع الناس فقال معاذ الله
ان اقيم ببلدة يجهر فيها بسبّ اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وسلّم
ثم خرج من بغداد الى قزوين وكان آخر العهد به قلت اقام بقزوين معظما
محترما الى ان توفي بها قال الرافعي في الامالي كان يعقد المجالس للعامّة
ثلاث مرّات في الاسبوع احدها صبيحة يوم الجمعة فتكلّم على عادته

یوم الجمعة ثانی عشر المحرم سنة تسعین وخمسمائة فی قوله تعالی فان تولوا

فقل حسبی الله لا اله الا هو وذکر انهما من اواخر ما نزل حد الآیات المنزلة

آخر منها الیوم اکملت لکم دینکم واتممت ومنها سورة النصر وقوله تعالی

واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله وذکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما عاش بعد نزول هذه الآیة الا سبعة ایام قال الرافعی ولما نزل من المنبر

حم ومات فی الجمعة الاخری ولم یعش بعد ذلك الا سبعة ایام قال و

ذلك من عجیب الاتفاقات قال وکانه اعلم بالحال وانه حان وقت الارتحال

ودفن یوم السبت قال لقد خرجت من الدار بکرة ذلك الیوم علی قصد

التعزیة وانا فی شانه متفکر ومما اصابه متکسر اذ وقع فی خلدی من غیر نیة

وفکر ورویة بکت العلوم بویلها وعویلها لوفاة احمدها ابن اسمعیلها

کان لا احدا یکلمنی بذلك ثم اضفت الیه ابیاتا بالرویة ذهبت عنی

انتهی والله اعلم وشمس الدین محمد بن علی بن داود مالکی تلمیذ سیوطی در طبقات

المفسرین گفته احمد بن اسمعیل بن یوسف ابو الخیر الطالقانی القزوینی

الشافعی رضی الدین احد الاعلام قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی

وکان اماما فی المذهب والخلاف والاصول والتفسیر والوعظ کثیر

المحفوظ اصلی الحدیث وعظ وسمع الکثیر من ابی عبد الله الفراوی وزاهر

الشحامی وهبة الله السیدی وابی الفتح بن البطی وتفقه علی ملکداد ومحمد بن

یحیی ودرس ببلده وببغداد وحدث بالکتب الکبار وولی تدریس

النظامیة وکان کثیر العبادة والصلوة دائم الذکر دائم الصوم له

تاریخ طالقانی حدیث

طبقات المفسرین

فی کل یوم ختمة وقال ابن المدینی کان له ید باسطة فی النظر واطلاع علی العلوم ومعرفة الحدیث وقال الموفق عبد اللطیف البغدادی کان جعل فی الیوم واللیل مالا یحتمله المجتهد عن عمله فی شهر ولد سنة اثنتی عشرة و خمسمائة ومات فی المحرم سنة تسعین اگر بعد سماع این ہمہ فضائل فاخرہ ومدائح زاہرہ طالقانی کہ محیر عقول اولی الالباب ومورث عجب عجاب ست نیز روایت اورا در فضیلت جناب امیر المومنین علیہ السلام مقبول طبائع بدائع اولیای مخاطب محذوم الفحول نشود بلکہ برای تصدیق افادہ متینہ وتحقیق مقالہ رزینہ طالقانی نزاع از اہل سنت وجماعت وارباب فضل وبراعت خارج سازند واورا بزمرہ مبتدعین وہالکین اندازند کرا تاب وطاقت ست کہ دست از اتباع وتقلید واقتفای اثر حمید شان بردارد یا دست رد بر سینہ حقائق گنجینہ شان گزارد وکہ حامی کامل علی الاطلاق اند ومؤید مقتدای آفاق ہرچہ از زبان گہرفشان شان برآمد لائق آفرین وتحسین ست نہ سزاوار تہجین وجہ بیجدہم از وجوہ ابطال مزعوم مخاطب آنکہ شیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملا الاردبیلی حدیث تشبیہ را در کتاب وسیلة المتعبدین روایت نمودہ چنانچہ حسن بن محمد بن علی السمی الحلی طاب ثراہ در کتاب انوار بدریہ فرمودہ ومما اخرجه ایضا فی خصائصه لا خصائص علی صاحب الوسیلة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب وروایت نمودن عمر ملا این حدیث شریف را از عبارت محب طبری ہم ظاہر خواہد شد

ع آن بطلع الملا اللطیف الجلیل م

ع بکشف الظنون م

ع در کشف الظنون فرمودہ وسیلة المتعبدین فی سیرة سید المرسلین للشیخ عمر بن محمد بن خضر الاردبیلی المعروف بالملا المتوفی سنہ ۵۷۰ سبعین وخمس مأة الذی کان یعتقد بہ نور الدین الشہید ۱۲

انشاء الله تعالی فهذا الحفص الملا الملیح بالفضل والبراعة الماهر الحاذق في
الصناعة المفلح من الكمال قلاعه روى الحديث الشريف المشهور بين أئمة السنة
والجماعة فسود وجوه المنكرين المتمكنين في الفظاعة الغير المعهودة لا بداء صنوف
الشناعة و محتجب نماند که ملا عمر بن محمد از اجلهٔ صالحین مشهورین و اکابر مشایخ معروفین
ست و تعیید بعید ولادت سراپا سعادت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
اول آن را بعمل آورده و بسیاری از اساطین فخام و ائمهٔ اعلام سنیه باو درین باب
اقتدا کرده اند مولوی سلامت الله در اشباع الکلام فی اثبات عمل المولد والقیام
گفته و علامه محمد بن یوسف شامی رحمة الله علیه در سبل الهدی والرشاد فی سیرة
خیر العباد که مشهور به سیرت شامی است آنچه در اثبات عمل مولد شریف رقم زده اند یکی
از آن هم بحیاذهٔ التقاط میرسد الباب الثانی عشر فی اقاویل العلماء فی عمل
المولد الشریف واجتماع الناس له و ما یحمد من ذلك و ما یذم قال الحافظ
ابو الخیر السخاوی فی فتاواه عمل المولد الشریف لم ینقل عن احد من السلف
الصالح فی القرون الثلثة الفاضلة وانما حدث بعدها ثم لا زال اهل
الاسلام فی سائر الاقطار والمدن الكبار يحتفلون في شهر مولده صلى الله
عليه وسلم بعمل الولائم البديعة المشتملة على الامور البهجة الرفيعة
ويتصدقون في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون
في المبرات ويعتنون بقراءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته كل فضل
عظيم الى ان نقل في الاشباع عن السيرة الشامية قال الامام الحافظ
ابو محمد عبد الرحمن بن اسمعيل المعروف بابي شامة في كتابه الباعث

على انكار البدع والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله تعالى المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا
فهذه البدعة الضلالة والثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لاحد
من هذا فهي محدثة غير مذمومة قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى
فالبدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب
لمن حسنت نيته فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشرعية غير
مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله محذور شرعي وذلك نحو بناء الكتب
والربط والمدارس وخانات السبيل وغير ذلك من انواع البر التي لم تعهد
في الصدر الاول فانه موافق لما جاءت به السنة من اصطناع المعروف
والمعاونة على البر والتقوى ومن احسن البدع ما ابتدع في زماننا
هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام في اليوم الموافق
ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار
الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه واجلاله في قلب فاعله و
شكر الله تعالى على ما من به من ايجاد رسوله الذي هو رحمة للعالمين
صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحين
المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب اربل وغيره رحمهم الله تعالى الى ما قال
في الاشباع و ازینجاست قول شیخ نصیر الدین که اتفاق بر این روز و اظهار

مرقاة شرح

و شیخ عمر ملا حسب تصریح حافظ ابو شامه عمر ملا از صالحین مشهورین است

سرور بفرح حلول آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وجود و اتخاذ سماع خالی از مستنکرات شرعیه و انشاد امور مشوقه آخرت این اجتماع حسن موجب ثواب قاصد عامل آنست بعد ازین آنچه از امام حافظ ابو محمد عبد الرحمن المعروف بابو شامه منقول ست دلیل قاطع و برهان ساطع برای دفع انکار منکرین ست که از تصریح امام شافعی علیه الرحمه نیز بتقسیم بدعت بحسنه و سیئه ثابت و متحقق و بعد ازین آنچه گفته که از احسن بدعات ست آنچه در مدینه اربل هر سال موافق روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از صدقات و اظهار زینت و سرور و احسان بافقرا معمول و مرسوم ست که اینهمه مشعر بمحبت آنحضرت علیه الصلوة و التحیة و تعظیم و تکریم نزد فاعل و نادریه شکر ایجاد ... مقبول صلی الله علیه و سلم است و اول کسی که ابتدا باین فعل در موصل کرد شیخ عمر بن محمد ست که یکی از صلحای مشهور بوده و صاحب اربل و غیر آن اقتدا فعل باین بزرگ نموده اند باید دانست که این قول مشعر بآنست که ابتدای این عمل از شیخ عمر بن محمد ست در موصل و صاحب اربل و غیر آن مقتدی باین شیخ بوده اند و از کلام دیگر اجله خاصه مولانا جلال الدین سیوطی چنانکه تصریحش گذشت چنان مستفاد میشود که بانی این فعل حسن صاحب اربل ملک مظفر ست که شیخ وقت ابو الخطاب بن دحیه تصنیف مجلد در بیان مولد برای او فرموده و آن سلطان زمان بجلدوی آن هزار دینار بشیخ ممدوح انعام نموده بلکه خود در کلام صاحب سیرت تهافت و تعارض صریح موجود ست که اول خودش نوشته است که اول کسی که احداث این عمل از ملوک کرد صاحب اربل ست و بعد از آن گفته که فاعل اول این فعل در موصل عمر بن محمد ست و صاحب اربل و غیر آن مقتدی بشیخ ممدوح

بوده اند و جواب این شبهه آنست که مراد از اوّلیت صاحب اربل درین عمل خیر اوّلیت
اضافی نسبت بملوک ست یعنی در سلاطین بار اوّل کسی که ابتدا باین عمل کرد صاحب
اربل ست و مراد از اوّلیت این فعل در موصل که فاعل آن عمر بن محمد ست اوّلیت
حقیقی پس اقتدای صاحب اربل و غیر آن از ملوک و دیگر عوام و خواص بشیخ ممدوح
صحیح و درست ست و لهذا در بیان استنباط قول اوّل از رسالهٔ سیوطی که مبدأ
کلام ست یعنی و اوّل من احدث فعل ذلک مقیّد بقید ملوک و سلاطین کرده شد
و قید ملوک در عبارت اوّل صاحب سیرت خود موجود ست و آنچه از شیخ امام
علّامه صدر الدّین منقول ست نیز مقیّد بآن ست که این عمل مولد اگرچه بدعت ست
لیکن بدعت حسنه که مشتمل بر محاسن و خالی از ضدّ آنهاست بعد ازین نقل فتوای
شیخ خود و بیان تخریج اصل دیگر روایت بیهقی از انس در خصوص تکرار عقیقه
و نقل عبارت شرح سنن ابن ماجه مصرح باینکه عمل مولد از بدع حسنه است
بشرطیکه خالی از منکرات شرعیّه باشد بوضعی که مشیّد ارکان استحسان و استحباب
عمل مولدست محتاج بیان نیست بالجمله از تصریح صاحب سیرت شامی که اقوال
علمای سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده باوج تحقیق فایز که حافظ
ابو الخیر سخاوی و حافظ ابو الخیر جزری و حافظ ابو شامه و علّامه ابن ظغربل صاحب
درّ منتظم و شیخ ابن فضل و یوسف حجار و علّامه ابن البطّاح و امام جمال الدین
و امام ظهیر الدّین و شیخ نصیر الدّین و امام حافظ ابو محمّد و شیخ عمر موصلی و ملک عالم
عادل صاحب اربل و امام علّامه صدر الدّین و علّامه جلال الدین سیوطی صاحب
فتوی و شارح سنن ابن ماجه این جمله سلف صالحین قائل باستحسان و استحباب

عمل مولد بتصریح مولوی سلامت الله از سلف صالحین ست

عمل مولد شریف بوده اند و پوشیده نخواهد بود که صاحب سیرت شامی در تحقیق
فائز بمرتبه الیست که منکرین عمل مولد هم تشبث بذیل کلامش نموده اند پس این
توضیح و تفصیل که فی الجمله شائبه از تکرار هم داشته است برای ارغام آناف منکرین
درکار است انتهی ما فی الاشباع و کتاب سیرت ملا عمر از مشاهیر کتب است چنانچه
خود شاه صاحب در رساله اصول حدیث گفته اند و آنچه متعلق بوجود باجود
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام و آل عظام اوست از ابتدای تولد
آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحاق و سیرت ابن هشام
و سیرت ملا عمر و دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده و بالفعل نسخه
صحیحه روضة الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد که خالی
از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب است و مولوی صدیق حسن خان
معاصر در حطه ما فی ذکر الصحاح الستة گفته و اما احادیث التواریخ والسیر
فی قسمان قسم یتعلق بخلق السماء والارض والحیوانات والجن والشیاطین
والملائکة والانبیاء الماضین و الامم السابقین ویسمی بدأ الخلق
وقسم یتعلق بوجود النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه الکرام
وآله العظام من بدأ ولادته الی وفاته ویسمی سیرة کسیرة ابن
اسحق وسیرة ابن هشام وسیرة ملا عمر والکتب المصنفة فی هذا
الباب ایضا کثیرة جدا قلت وجلها مذکورة فی کشف الظنون انتهی
و خواجه نصر الله کابلی بروایت ملا برای اثبات وجوب حب ثلثه استدلال احتجاج
نموده چنانچه در صواقع بجواب آیه مودت گفته و لکن نفی وجوب محبة غیر علی

ذکر شاه صاحب سیرت ملا عمر را در رساله اصول حدیث

ذکر مولوی صدیق حسن خان سیرت ملا عمر را در حطه

احتجاج کابلی و شاہصاحب بروایت عمر ملا و وصف او بحافظ

من الصحابة کذب مفتری فقد روی الحافظ ابو طاهر السلفی فی مشیخته عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب ابی بکر و شکره واجب علی کل امتی واخرج ابن عساکر عنه نحوه ومن طریق اخر عن سعد بن سهل الساعدی

احتجاج کابلی در صواقع بروایت عمر ملا و وصف بحافظ

واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیرته عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله فرض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوة والزکوة والصوم والحج وخود شاهصاحب هم بتقلید کابلی برین روایت منحوسه دست انداخته اند چنانچه در جواب آیه مودت گفته جواب دیگر لانسلم که وجوب محبت منحصرست در چهار شخص مذکور بلکه در دیگران نیز یافته میشود روی الحافظ ابو طاهر السلفی فی مشیخته عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب ابی بکر و شکره واجب علی کل امتی وروی ابن عساکر عنه نحوه ومن طریق آخر عن سهل بن سعد الساعدی

احتجاج خود شاهصاحب درهمین کتاب درهمین باب بروایت عمر ملا و وصف او بحافظ

واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیرته عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله تعالی فرض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوة والزکوة والصوم والحج وروی ابن عدی عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما نفاق وروی ابن عساکر عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال حب ابی بکر و عمر من الایمان و بغضهما کفر وروی الترمذی انه اتی بجنازة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یصل علیه وقال انه کان یبغض عثمان فابغضه الله وهر چند این روایات در کتب اهل سنت لیکن

چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظور است بدون ملاحظه جمیع روایات
ایشان این مقصود حاصل نمیشود و بهیک روایت ایشان الزام نمی خورند انتهی و دیگر
اکابر سنیه نیز از ملا جا بجا نقل می کنند چنانچه از ملاحظه ریاض النضره ظاهر ست
و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین گفته عن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحبنا اهل البیت الا مومن تقی ولا یبغضنا
الا منافق شقی اخرجه الملا قاله المحب و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته اخرج
ابو سعید و الملا فی سیرته حدیث استوصوا باهلی خیرا فانی اخاصمکم
عنهم غدا و من اکن خصیمه اخصمه و من اخصمه دخل النار و حدیث من حفظنی
فی اهل بیتی فقد اتخذ عند الله عهدا و اخرج الاول فقط حدیث انا و اهل بیتی
شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنیا فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و اخرج
الملا حدیث فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین
تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین الا وان ائمتکم وفدکم
الی الله عز وجل فانظروا من توفدون و محتجب نماند که ملک نور الدین حسب
تصریح صاحب کشف الظنون معتقد ملا عمر بوده و حسب تصریح حافظ ابو شامه
اقتدا بملا در عمل مولد نموده از اجله اعاظم سلاطین ممدوح اکابر و اعاظم علمای
سنیه است ابن اثیر در کامل در سنه تسع و ستین و خمسمائه گفته ذکر وفاة
نور الدین محمود بن زنکی رحمه الله فی هذه السنة توفی نور الدین محمود
بن زنکی بن اقسنقر صاحب الشام و دیار الجزیرة و مصر یوم الاربعاء
حادی عشر شوال بعلة الخوانیق و دفن بقلعة دمشق و نقل منها

نقل نور الدین سمهودی در جواهر العقدین از ملا

رابع ملک نور الدین که معتقد عمر ملا بوده و در تشیید مبانی سنیه جد بلیغ داشته

ملک ملک نور الدین معتقد عمر ملا

الی المدرسة التی انشأها بدمشق عند سوق الخواصین و من عجیب الاتفاق انه رکب ثانی شوال الی جانبه بعض الامراء الاخیار فقال الامیر سبحان من یعلم هل نجتمع هنا فی العام المقبل ام لا فقال نور الدین لا تقل هکذا بل سبحان من یعلم هل نجتمع بعد شهر ام لا فمات نور الدین رحمه الله بعد احد عشر یوما و مات الامیر قبل الحول فاخذ کل منهما بما قاله الی ان قال و کان قد اتسع ملکه جدا و خطب له بالحرمین الشریفین و بالیمن لما دخلها شمس الدولة بن ایوب و ملکها و کان مولده سنة احدی عشرة و خمسمائة و طبق ذکره الارض بحسن سیرته و عدله و قد طالعت سیر الملوک المتقدمین فلم ار فیها بعد الخلفاء الراشدین و عمر بن عبد العزیز احسن من سیرته و لا اکثر تحریا منه للعدل و قد اتینا علی کثیر من ذلک فی کتاب الباهر من اخبار دولتهم و لنذکر هنا نبذة لعله یقف علیها من له حکم فیقتدی به فمن ذلک زهده و عبادته و علمه فانه کان لا یأکل و لا یلبس و لا یتصرف الا فی الذی یخصه من ملک کان له قد اشتراه من سهمه من الغنیمة و من الاموال المرصدة لمصالح المسلمین و لقد شکت الیه زوجته من الضائقة فاعطاها ثلاث دکاکین فی حمص کانت له یحصل له منها فی السنة نحو العشرین دینارا فلما استقلتها قال لیس لی الا هذا و جمیع ما بیدی انا فیه خازن للمسلمین لا اخونهم فیه و لا اخوض نار جهنم لاجلک و کان یصلی کثیرا باللیل و له فیه اوراد حسنة و کان کما قیل جمع

الشجاعة والخشوع لربه . ما احسن المحراب في المحراب وكان عارفاً بالفقه
على مذهب ابي حنيفة ليس عنده فيه تعصب وسمع الحديث واسمعه
طلباً للاجر واما عدله فانه لم يترك في بلاده على سعتها مكساً ولا
عشراً بل اطلقها جميعها في مصر والشام والجزيرة والموصل وكان
يعظم الشريعة ويقف عند احكامها واحضره انسان الى مجلس الحكم
فمضى معه اليه وارسل الى القاضي كمال الدين بن الشهرزوري فقال قد جئت
حاكماً فاسلك معي ما تسلك مع الخصوم فظهر له الحق فوهبه للخصم الذي
احضره وقال اردت ان اترك له ما يدعيه انما خفت ان يكون الباعث
لي على ذلك الكبر والانفة من الحضور الى مجلس الشريعة فحضرت ثم وهبته
ما يدعيه وبنى دار العدل في بلاده وكان يجلس هو والقاضي فيها ينصف
المظلوم ولو انه يهودي من الظالم ولو انه ولده او اكبر امير عنده الى ان
قال في الكامل وكان يكرم العلماء واهل الدين ويعظمهم ويقوم اليهم ويجلسهم معه
وينبسط معهم ولا يرد لهم قولاً ويكاتبهم بخط يده وكان وقوراً مهيباً مع
تواضعه وبالجملة فحسناته كثيرة ومناقبه غزيرة لا يحتملها هذا الكتاب
وذهبی در عبر در سنه مذکوره گفته السلطان نور الدين الملك العادل
ابو القاسم محمود بن اتابك زنكي بن اقسنقر تملك حلب بعد ابيه ثم اخذ دمشق
فملكها عشرين سنة وكان مولده في شوال سنة احدى عشرة وخمسمائة
وكان اجل ملوك زمانه واعدلهم وادينهم واكثرهم جهاداً واسعدهم
في دنياه وآخرته هزم الفرنج غير مرة واخافهم وجرعهم المر وفي الجملة

مدایح نور الدین از عبر ذہبی

محاسنہ ابین من الشمس واحسن من القمر کان اسمر طویلا املیحا ذکی اللحیۃ نقی الخد شدید المہابۃ حسن التواضع طاہر اللسان کامل العقل والعلم سلیما من التکبر خائفا من اللہ قل ان یوجد فی الصلحاء الکبار مثلہ فضلا عن الملوک ختم اللہ لہ بالشہادۃ وتولہ الحسنی ان شاء اللہ وزیادۃ فمات بالخوانیق فی حادی عشر شوال وجہ نوزدہم از وجوہ ابطال مرحوم مخاطب باکمال آنکہ نور الدین ابو حامد محمود بن محمد الصالحانی حدیث تشبیہ را روایت نمودہ چنانچہ سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ عن الحارث الاعور صاحب رایۃ امیر المومنین کرم اللہ وجہہ قال بلغنا ان النبی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم کان فی جمع من الصحابۃ فقال اریکم آدم فی علمہ ونوحا فی فہمہ وابراہیم فی حلمہ فلم یکن باسرع من ان طلع علی کرم اللہ تعالی وجہہ فقال ابو بکر رضی اللہ عنہ یا رسول اللہ قست رجلا بثلثۃ من الرسل بخ بخ لہذا من ہو یا رسول اللہ قال النبی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم یا ابا بکر الا تعرفہ قال اللہ تعالی ورسولہ اعلم قال صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر رضی اللہ تعالی عنہ بخ بخ لک یا ابا الحسن واین مثلک یا ابا الحسن رواہ الصالحانی وفی اسنادہ ابو سلیمان الحافظ ثم قال فہذا الامام الحافظ الصالح الحبر والنحریر الواضح المستغنی عن مدح مادح والذی ہو فی بحار الفضل والکمال سابح ولزناد الکمال والبراعۃ قادح قد روی ہذا الحدیث الشریف الی غیر

بکل معاند قادح * اظهر الحق الواضح * والصدق اللائح * فلم یبق مجال الارتیاب
لجادل غیر ناصح * ولا مساغ لتشکیک متحامل فی البهت کادح *
فوجه کل منکر جاحد مسود کالح * ورده وابطاله تعصب فاضح *
ولیس الا کنباح نابح * فالحمد الجمیل لله الذی هو لکل فضل مانح * وابو
حامد محمود صالحانی از اجلۂ محمودین صالحین جانب ثانی واکابر معروفین حائزین
ملکات نوع انسانی وجلالت ونبالت وریاست ومهارت او معلوم هر قاصی
ودانی ست سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
قال الامام العالم الادیب الاریب بحبایا المکارم الملقب بین الاجلة الائمة
الاعلام محیی السنة وناصر الحدیث ومجدد الاسلام العالم الربانی والعارف
السبحانی سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
فی عباراته الفائقة واشاراته الرائقة من کتابه شکر الله تعالی مسعاه
واکرم بفضله مثواه واجزل له من ثوابه اصبح رضی الله عنه ونیز در
توضیح الدلائل گفته عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم کنت انا وعلی نورا بین
یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام فلما
خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی
صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله
وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی من احبه
فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وعن جابر رضی الله تعالی

مدح صالحانی

مدح صالحانی از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد

الجلیة مح

و معلوم شد از ینجا ... [illegible]

روایة صالحانی

عنه ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم کان بعرفات و علی کرم الله
وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک فی خمسی یا علی خلقت انا و انت
من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من تعلق بغصن منها
ادخله الله الجنة روی الحدیث الاول سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد الله
شاغی و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع صنف فی کل فن و روی عنه
خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته
باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا
و الحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی و روی الاول
ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرندی
المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما و نیز در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها
مقیل الجنة عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و علی
آله و بارک و سلم انه لما خلق الله تعالی آدم و نفخ فیه من روحه عطس آدم
علیه السلام فقال علیه السلام الحمد لله رب العالمین فاوحی الله تعالی
الیه بشره بالمغفرة و فی هذا الحدیث ان الله تعالی قال یا آدم ارفع راسک
فانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة
علی مقیل الجنة و من عرف حق علی زکا و طاب و من انکر حقه لعن
و خاب اقسمت بعزتی و جلالی ان ادخل الجنة من احبه و ان عصانی
و اقسمت بعزتی و جلالی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی

روا احمد محيي السنة الصالحاني من كتاب الاربعين في مناقب امير المؤمنين
تصنيف اخطب الخطباء ابي المؤيد الموفق بن احمد المكي ثم الخوارزمي نيز در توضيح
الدلائل گفته قوله تعالى وكفى الله المؤمنين القتال وبالاسناد المذكور
عن سفين الثوري عن زبيد عن مرة وكان مرضيا قال كان ابن مسعود رضي الله
تعالى عنه يقرأ هذا الحرف وكفى الله المؤمنين القتال بعلي بن ابيطالب وفي
رواية الاعمش عن ابي وائل قال كان عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى
عنه يقرأ هذه الاية التي في الاحزاب وكفى الله المؤمنين القتال بعلي بن
ابيطالب وكان الله قويا عزيزا رواها الامام الصالحاني وحسن صالحانی
و مقبولیت روایت او و تادب او بادب جمیل تعظیم و تبجیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از افادهٔ شاه سلامة الله معاصر که از اجلهٔ اکابر متکلمین ذوی المفاخر ست
نیز ظاهر ست کما لا یخفی علی من راجع معرکة الآراء وجه بستم از وجوه نفی رد
و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه فرید الدین محمد العطار النیسابوری حدیث
تشبیه را در نظم بلیغ خود بقطع و حتم و یقین و جزم ثابت نموده چنانچه در مصیبت نامه گفته

ای پسر تو بی نشانی از علی * عین و لام و یا بدانی از علی * از دم عیسی
کسی گر زنده خاست * او بدم دست بریده کرد راست * مصطفی گفتش
قوی آدم بعلم * نوح فهم انگاه ابراهیم حلم * همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست
گر نمیدانی شجاع دین علی ست * پس محمد چون جمال دوست دید * هر کجا
که آن او دست دید * گفت با او سی هزار و شش هزار * جمله اسرار سرش بیشمار
سی هزار اسرار گفته این بگو * سی هزار دیگرش گفت این مگو * بر علی سی کرد

اشکار * کو درین اسرار بانی پایدار * چون محمد باز جای خود رسید * هر دو عالم
اندرون خویش دید * محو گشته فانی مطلق شده * در بحار علم مستغرق شده
خویش را کل دید کل را خویش دید * همچنان کز پیش بد از پیش دید * سی هزار
اسرار از سر کلام * در میان آورد از بهر نظام * سی هزار اسرار با حیدر بگفت
باز حیدر رفت تا چه باز گفت * صاحب زوج بتول مرتضی است *
بر یقین او پیشوای اولیاست * در دل او بود مکنونات غیب * زان بهاورد
او ید بیضا ز جیب * راز خود با هیچکس هرگز نگفت * در شب و روزی یکی ساعت
نخفت * موج میزد در دلش دریای راز * بود او سر حقیقی نی مجاز * گر نه او
بودی نبودی اصلی * کار ما بودی همه بی حاصلی * و نیز عطار در اسرار نامه
گفته سه امیر المؤمنین ست جان آدم * امیر المؤمنین ست عیسی مریم * امیر المؤمنین
باب نبوت * امیر المؤمنین نور ولایت * امیر المؤمنین چون باب حکمت * امیر المؤمنین
با نوح همدست * فهذا فرید الدین العطار فرید الاعصار و وحید
الادوار الذی تعطرت بفوائح مدائحه اسفار الکبار و اطبقت علی
اکرامه و تفخیمه و تبجیله و تعظیمه کلمة الاحبار ما اثبت الحدیث الشریف
قطعا و حتما علی رغم اهل الجحود و الانکار قد سیم وجوههم بسمة الصغار
و الخسار و جلب علیهم انکاره الدمار و الحش البوار و اثبت انهم اختاروا
النار علی العار بل جمعوا بین العار و النار بانکار مثل هذا الحدیث الثابت
الشهیر غایة الاشتهار و اسمهم و ابا العناد و اللجاج نهایة الاستکبار اما
الشیخ فرید الدین عطار از اکابر علمای عالی تبار و اجله کملای جلیل الفخار است

نور الدین عبد الرحمن بن احمد الدشتی الجامی در نفحات الانس گفته که شیخ فرید الدین
نیشاپوری عطار قدس سره وی مرید شیخ مجد الدین بغدادیست و در دیباچه کتاب
تذکرة الاولیا که بوی منسوبست میگوید که یک روز پیش امام مجد الدین بغدادی
درآمدم ویرا دیدم که میگریست گفتم خیرست گفت زهی سپه سالاران که درین
امت بوده اند بمثابه انبیا علیهم السلام که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
پس گفت از آن میگریم که دوش گفته بودم که خداوندا کار تو بعلت نیست مرا
ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم
که مستجاب شود و بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است و در سخنان مولانا جلال الدین
رومی قدس سره مذکورست که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین
عطار تجلی کرد و مربی او شد الی ان قال گفته اند که مولانا جلال الدین رومی قدس سره
در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشابور به صحبت وی رسیده در حال کبر سن رسیده است
و کتاب اسرار نامه بوی داده و وی دائما آن را با خود میداشته و در بیان حقائق و معارف
اقتدا بوی میکرده چنانکه میگویند سه گرد عطار گشت مولانا شربت از دست
شمس بودش نوش نوش و در موضع دیگر گفته ؏ عطار روح بود سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم ؛ و آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید
که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیکی ازین طائفه یافت
نمی شود جزاه الله سبحانه عن الطالبین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفة
ای روی در کشیده ببازار آمده ؛ خلقی باین طلسم گرفتار آمده ؛ الی ان قال الجامی
حضرت شیخ در تاریخ سنه سبع و عشرین و ستمائة بر دست کفار تتار شهادت

[illegible] عطار

یافته و سن مبارک وی در آن وقت میگویند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی
در نیسابور است رحمه الله تعالی انتهی و دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه در تذکرة الشعرا
گفته ذکر سلطان المحققین شیخ فریدالدین عطار قدس سره و هو محمد بن ابراهیم العطار
النیسابوری مرتبه او عالیست و مشرب او صافی و سخن او را تازیانه اهل سلوک گفته اند
و در شریعت و طریقت یگانه بوده و در شوق و نیاز و سوز و گداز شمع زمانه مستغرق
بحر عرفان و غواص دریای ایقان است شاعری شیوه او نیست بلکه سخن او واردات
غیبست و این سخن را بدو منسوب کردن عجیبست اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیسابور
و شیخ عمر دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت و ولادت مبارکش در روزگار
سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در ماه شعبان المعظم سنه ثلث عشرة و خمسمائة هشتاد
و پنج سال در شهر نیسابور بوده و بیست و نه سال در شهر شادیاخ و بعد از قتل شیخ بیست
سال شهر شادیاخ خراب شد و شیخ بسیاری از اکابر و مشایخ را دریافته و با عارفان صحبت
داشته و چهارصد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال
بمرتبه حال فنا رسیده و منزوی و معتکف شده و عزیزی در باب زلزله که در نیسابور بکرات
واقع شده گفته، اندر سنه آن زلزله نازل گشت * بد پانصد و اند آنگه شد شهر [illegible] گشت
و آن زلزله بار دوم ششصد و [illegible] * و آن زلزله بار سوم ششصد و هشت الی ان قال [illegible]
مدت هفتاد سال بجمع نمودن حکایات صوفیه و مشایخ مشغول بودی و هیچ کس را از
اهل طریقت این باده میسر نشده و بر رموز و اشارات و حقایق و دقایق مثل عطار
صاحب وقوف نگذشته در نهایت تجرد بود و ناخن همت او مصروف بر نفی خاطر در گوشه
نشسته و در بر روی غیر بسته هزاران ابکار اسرار در خلوت سرای او جلوه ساز بودند

بوده شبستان عروسان حقائق و دقائق محرم راز و اشعار او از ان مشهور تر است که در کتاب
شرح توان داد و در رموز و اشارات او از ان حالی تر که شمه از ان در حیز کتابت توان درآورد و از
عبارت خود مخاطب سابقا گذشته بودن شیخ فرید عطار از کبرا و مقبولین اهل سنت
و بودن او از جمله بزرگوارانی که بنای کار شان و مدار تمسکه شریعت و طریقت شان از سر تا قدم
بر مذهب اهل سنت ست ظاهر و واضح ست **وجه بست و یکم** از وجوه اثبات حدیث
تشبیه و ابطال انکار مخاطب نبیه آنکه ابو سالم محمد بن طلحة بن محمد القرشی النصیبی الملقب
بکمال الدین این حدیث شریف را بروایت بیهقی آورده و در تبیین معانی آن داد
بلاغت و فصاحت داده حیث قال فی مطالب السئول فی فضائل علی علیه السلام
من ذلک ما رواه الامام البیهقی فی کتابه المصنف فی فضائل الصحابة
یرفعه بسنده الی رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال من اراد
ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی
فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فقد اثبت النبی
صلی الله علیه و سلم لعلی رضی الله عنه بهذا الحدیث علما یشبه علم
آدم و تقوی تشبه تقوی نوح و حلما یشبه حلم ابراهیم و هیبة تشبه
هیبة موسی و عبادة تشبه عبادة عیسی و فی هذا تصریح لعلی رضی الله
عنه بعلمه و تقواه و حلمه و هیبته و عبادته و بعلو هذه الصفات الی
اوج العلی حیث شبهها بهولاء الانبیاء المرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین من الصفات المذکورة و المناقب المعدودة فهذا ابو سالم
محمد بن طلحة النصیبی المسالم الصالح قد نصب نفسه لا نصاب کل ناصب

حدیث تشبیه از ابن طلحه در مطالب السئول

فقیه
لهم

معاند جارح، وانتدب للذب عن حماد الحق وقطع لسان كل مكابر قادح

حيث اثبت الحديث الشريف حتما واظهر كونه مثبتا لجلائل المدائح،

فلا يصغى بعد ذلك الى صياح صائح، ونباح نابح، ولا يجترى على الانكار

والرد الا الجلع المتواقح، والعنود الكنود الذي هو في بحار العدوان

سابح، وبهته وكذبه وفريته وجلحه ظاهر واضح، ومرامه محال

وتعصبه وشماسه جلي لائح، ومحتجب نماند كه محمد بن طلحه از اجله صدور

واركان، واساطين معتمدين اعيان، وفقهاى نحارير عالى‌شان، ومحققين منقدين عالى

مكان است، ومناقب فخيمه وفضائل عظيمه ومحامد جميله ومدائح جليله او

حاجت اظهار وبيان ندارد، وازجمله مادحين ابن طلحه محمد عبد الله بن اسعد

اليافعى است كه در مرآة الجنان در سنه اثنتين وخمسين وستمائة گفته وفيها الكمال

محمد بن طلحة النصيبي المفتي الشافعي وكان رئيسا محتشما بارعا في الفقه

والخلاف ولي الوزارة مرة ثم زهد وجمع نفسه توفي بحلب في شهر

رجب وقد جاوز السبعين وله دائرة الحروف قلت وابن طلحة المذكور

لعله الذي روى السيد الجليل المقدار الشيخ المشكور عبد الغفار

صاحب الرواية في مدينة قوص اخبرني الرضي بن الاصمع قال طلعت

جبل لبنان فوجدت فقيرا فقال لي رأيت البارحة في المنام قائلا يقول

لله درك يا ابن طلحة ماجدا ترك الوزارة عامدا فتسلطنا به

لا تعجبوا من زهده، في دهرنا اصعب المعدنا، قال فلما

اصبحت ذهبت الى الشيخ ابن طلحة فوجدت السلطان الملك الاشرف على بابه

مدائح ابن طلحه

وهو يطلب الاذن عليه فقعدت حتى خرج السلطان فدخلت عليه فعرفته بما قال الفقير فقال ان صدقت رؤياه فانا اموت الى احد عشر يوما وكان كذلك قلت و قد يتعجب من تعبيره ذلك بموته و تاجيله بالايام المذكورة والظاهر والله اعلم انه اخذ ذلك من حروف بعض كلمات النظم المذكور واظنها والله اعلم قوله اصاب المعدنا فانها احد عشر حرفا وذلك مناسب من جهة المعنى فان المعدن الذي هو الغنى المطلق والملك المحقق ما يلقونه من السعادة الكبرى والنعمة العظمى بعد الموت و فضائل کثیره و محامد غزیره علامه یافعی از طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و درر کامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و طبقات الخواص احمد بن احمد عبد اللطیف الشرجی الیمانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهر ست بنا بر اختصار اکتفا و اقتصار بر بعض عبارات میرود جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته عبد الله بن اسعد الیمنی ثم المکی الملقب عفیف الدین المشهور بالیافعی بیاء نقطتین من تحت و بالفاء والعین المهملة و یافع قبیلة بالیمن من قبائل حمیر کان اماما یسترشد بعلومه ویقتدی وعلما یستضاء بانواره ویهتدی ولد قبل السبعمائة وبلغ بالاحتلام سنة احدی عشرة وکان فی ذلک السن ملازما لبيته تاركا لما يشتغل الاطفال به من اللعب فلما راى والده آثار الفلاح عليه ظاهرة بعث به الى عدن فقرأ القرآن واشتغل بالعلم

مدائح یافعی از طبقات شافعیه اسنوی

من ابیات یافعی مادح ابن طلحه

وحجّ الفرض سنة اثنتي عشرة وعاد الى بلده وحبّب الله اليه الخلوة والانقطاع والسياحة في الجبال وصحب شيخه الشيخ على المعروف بالطواشي وهو الّذي سلكه الطّريق قال وتردّدت هل انقطع الى العلم او العبادة وحصل لي بسبب ذلك همّ كبير وفكر شديد ففتحت كتابا على قصد التبرّك و التّفاؤل بما يطلع لي فرأيت فيه ورقة لم ارها فيه قبل ذلك مع كثرة نظري فيه وفيه هذه الابيات

كن عن همومك معرضاً • وكل الامور الى القضا • فلربّما اتّسع المضيق • وربّما ضاق الفضا • ولربّ امر متعبٍ لك في عواقبه الرّضا • الله يفعل ما يشاء فلا تكن متعرّضاً •

قال فسكن ما عندي وشرح الله صدري لملازمة العلم ثمّ عاد الى مكة سنة ثمان عشرة وجاور بها وتزوّج وقرأ الحاوي الصغير على القاضي نجم الدّين الطّبري واقام بها مدّة ملازماً للعلم ثمّ ترك التزوّج و تجرّد نحو عشر سنين يتردّد في تلك المدّة بين الحرمين الشريفين ورحل الى الشّام سنة اثنتين وثلثين وزار المقدس والخليل واقام بالخليل نحو مائة يوم ثمّ قصد الديار المصريّة في تلك السّنة مختفياً امره فزار الامام وغيره من المشاهير الى ان قال وعكف على التّصنيف والاقراء والاسماع وصنّف تصانيف كثيرة في انواع من العلوم الّا انّ غالبها صغير الحجم معقود لمسائل مفردة ومن تصانيفه قصيدة تشتمل على قريب من عشرين علماً على ما ذكر الّا انّ بعضها متداخل كالتصريف مع النّحو والقوافي مع العروض ونحو ذلك وكان يصرف اوقاته في وجوه البرّ

عبدالله یافعی

مادح ابن طلحه

واغلبها في العلم والصّدقة مع الاحتياج متواضعًا مع الفقراء مترفّعًا
على اغنياء الدّنيا مُعرِضًا عمّا في ايديهم نحيفًا ربعة من الرّجال مربيًا
للطلبة والمريدين فنعق بهم غراب التّفريق وشتّت شمل سالكي الطّريق
فتنكّرت طباعه وبدت اوجاعه فشكى راسه المًا وجسمه سقمًا واقام
ايامًا قلائل وتوفّى ونحو اذ ذاك فُضَيل مكّة وافضلها وعالم الاباطح وعاملها
الخ واز جمله مادحين ابن طلحه شيخ جمال الدّين عبد الرّحيم بن الحسن بن علي الاسنوي
الفقيه الشّافعي ست چنانچه در طبقات فقهاي شافعيه گفته ابو سالم محمّد بن
طلحة بن محمّد القرشيّ النصيبي الملقّب كمال الدّين كان اماما بارعًا
في الفقه والخلاف عارفًا بالاصلين رئيسًا كبيرًا معظّمًا ترسّل عن
الملوك واقام بدمشق بالمدرسة الامينية واجلسه الملك النّاصر
صاحب دمشق لوزارته وكتب تقليده بذلك فتنصّل منه واعتذر
فلم يقبل منه فباشرها يومين ثمّ ترك امواله وموجوده وغير ملبوسه
وذهب فلم يعرف موضعه سمع وحدّث وتوفّى بحلب في السابع والعشرين
من رجب سنة اثنتين و ستّين وخمسمائة وقد جاوز السبعين ذكره في العبر
مختصرا وعبد الرّحيم اسنوي مادح ابن طلحه صاحب نبل باهر وفضل فاخر
وحاوي جلائل مآثر وحائز معالي مفاخر ست تقي الدين ابو بكر بن احمد
بن قاضي شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد الرّحيم بن الحسن بن علي بن عمر
بن عليّ بن ابراهيم الامام العلّامة منقّح الالفاظ محقّق المعاني ذو التصانيف
المشهورة المفيدة جمال الدّين ابو محمّد القرشي الاسنويّ الاموي

مادح ابن طلحه از طبقات
شافعيه اسنوی

مادح اسنوی مادح ابن
طلحه از طبقات شافعيه
اسدی

ترجمہ عبدالرحیم اسنوی مادح ابن طلحہ

المصری ولد باسنا فی رجب سنة اربع وسبعمائة وقدم القاهرة سنة احدی وعشرین وسبعمائة وسمع الحدیث واشتغل فی انواع العلوم واخذ الفقه عن الزنکلونی والسنباطی والسبکی وجلال الدین القزوینی والوجیزی وغیرهم واخذ النحو عن ابی حیان وقرأ علیه التسهیل قال المذکور فی الطبقات وکنت ابحث علی الشیخ فلان الی آخر التسهیل ثم قال لی لم اشیخ احدا فی سنك واخذ العلوم العقلیة عن القونوی والتستری وغیرهما وانتصب للاقراء والافادة من سنة سبع وعشرین ودرس بالاقبغاویة والملکیة والفارسیة والفاضلیة ودرس التفسیر بجامع ابن طولون وولی وکالة بیت المال ثم الحسبة ثم ترکها وعزل من الوکالة وتصدی للاشتغال والتصنیف وصار احد مشایخ القاهرة المشار الیه ثم شرع فی التصنیف بعد الثلثین ذکره تلمیذه سراج الدین بن الملقن فی طبقات الفقهاء وقال شیخ الشافعیة ومفتیهم ومصنفهم ومدرسهم ذو الفنون الاصول والفقه والعربیة وغیر ذلك وقال الحافظ ولی الدین ابو زرعة فی وفیاته اشتغل فی العلوم حتی صار اوحد زمانه وشیخ الشافعیة فی اوانه وصنف التصانیف النافعة السائرة کالمهمات وفی ذلك یقول الذی

من ابیات ابدت مهماته اذ ذاك رتبته ❊ ان المهمات فیها یعرف الرجل

وتخرج به خلق کثیر واکثر علماء الدیار المصریة طلبته وکان حسن الشکل حسن التصنیف لین الجانب کثیر الاحسان للطلبة ملازما للافادة و التصنیف واورد له الوالد ترجمة وحکی عنه فیها کشف ظاهر نور فجاءة

فی جمادی الآخرة سنة اثنتین و سبعین و سبعمائة ودفن بتربته بقرب
مقابر الصوفیّة ومن تصانیفه جواهر البحرین فی تناقض الحبرین فرغ منه
فی سنة خمس وثلثین والتنقیح علی التصحیح فرغ منه فی سنة سبع وثلثین
وشرح المنهاج للبیضاوی وهو احسن شروحه وانفعها فرغ منه فی آخر سنة
اربعین والهدایة فی اوهام الکفایة فرغ منه سنة ستّ واربعین
والمهمّات فرغ منها سنة ستّین والتمهید فرغ منه سنة ثمان وستّین
وطبقات الفقهاء فرغ منه سنة تسع وستّین وطراز المحافل فی الغاز
المسائل فرغ منه فی سنة سبعین ومن تصانیفه ایضا کافی المحتاج
فی شرح المنهاج للنووی فی ثلث مجلّدات وصل فیه الی المساقاة وهو شرح
حسن مفید منقّح انفع شروح المنهاج الکوکب الدّرّی فی تخریج مسائل الفقه
علی النحو وتصحیح التنبیه والفتاوی الحمویّة هذه تصانیفه المشهورة
وله اللوامع والبوارق والجوامع والفوارق ومسوّدة فی الاشباه
والنظائر وشرح عروض ابن الحاجب وقطعة من مختصر الشرح الصغیر قیل
انّه وصل فیه الی البیع وشرح التنبیه کتب منه نحو مجلّد وکتاب البحر
المحیط کتب منه مجلّدا و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته عبد الرحیم بن الحسن
بن علیّ بن عمر بن علیّ بن ابراهیم الاموی الاسنوی نزیل القاهرة الشیخ
جمال الدین ابو محمّد ولد فی العشر الاخیر من ذی الحجّة سنة اربع وسبعمائة
علی ما ذکر هو فی الطبقات الشافعیّة له باسنا من صعید مصر الی
ان قال المستکثر الافراد له شیخنا العراقی ترجمة ذکر فیها کثیرا من فضائله

مدائح اسنوی از تاریخ ابن حجر

ومناقبه ومن نظمه ایضاً وبالغ فی الثناء علیه وکان هو یحب شیخنا و یعظّمه وذکره فی الطبقات الشافعیة فی اثناء ترجمة ابن سیّد الناس ووصفه بانّه حافظ عصره وذکره فی موضع آخر من المهمّات قال ابن حبیب امام بمّ علمه عجاج وماء فضله ثجّاج ولسان قلمه عن المشکلات فجّاج کان بحراً فی الفروع والاصول محققاً لما یقول من المنقول تخرج به الفضلاء وانتفع به العلماء وذکر ان فراغه من تصنیف جواهر البحرین ۷۳۶ من المهمّات سنة ستّین وقرأت بخط القاضی تقی الدّین الاسدی تصدّی للاشتغال من سنة سبع وعشرین وشرع فی التّصنیف بعد الثّلثین له شرح للمنهاج مهذّب منقح وهو انفع شروح المنهاج مع کثرتها قال شیخنا ابن الملقن الشیخ جمال الدّین شیخ الشافعیّة ومفتیهم ومصنّفهم ومدرسهم ذو الفنون وقال شیخنا العراقی اشتغل فی العلوم حتّی صار اوحد اهل زمانه وشیخ الشافعیّة فی اوانه وصنّف التّصانیف النّافعة السّائرة وتخرج به طلبة الدّیار المصریّة وکان حسن الشکل والتّصنیف لیّن الجانب کثیر الاحسان الخ وسیوطی در حسن المحاضره بعد ترجمه محمد بن ضیاء الدّین احمد بن عبد القوی بن الاسنوی گفته اخوه الشیخ جمال الدّین عبد الرّحیم شیخ الشافعیّة وصاحب التصانیف السائرة ولد سنة اربع وسبعمائة واخذ عن التقی السّبکی والزنکلونی والقونوی وابی حیّان وغیرهم وبرع فی الاصول والعربیّة والعروض فی الفقه فصار امام زمانه وانتهت الیه ریاسة الشافعیّة الی ان قال مات فی جمادی الاولی سنة سبع وسبعین وسبعمائة ورثاه

مدائح اسنوی از حسن المحاضره سیوطی

البرهان القیراطی بقوله نعم قضت دوح العلی والفضائل بموت جمال الدین صدر الافاضل الخ و مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته عبد الرحیم الاسنوی شیخ شافعیه و صاحب تصنیف سائره است در سنه اربع و سبعمائه متولد شده و از تقی سبکی و زنکلونی و قونوی و ابی حیان و غیرهم اخذ نموده و در اصول و عربیت و عروض بارع شده و در فقه متقدم گردیده امام زمانه شد و بکبر ریاست شافعیه انتها پذیرفت الخ و از جمله مادحین ابن طلحه تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبه است چنانچه در طبقات شافعیه گفته محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن الشیخ کمال الدین ابو سالم الطوسی القرشی العدوی النصیبی صنف کتاب العقد الفرید احد الصدور والرؤساء المعظمین ولد سنة اثنتین و ثمانین و خمسمائه و تفقه و شارك فی العلوم و کان فقیها بارعا عارفا بالمذهب والاصول والخلاف ترسل عن الملوك و ساد و تقدم و سمع الحدیث و حدث ببلاد کثیرة فی سنة ثمان و اربعین و ستمائه کتب له التقلید بالوزارة فاعتذر و تنصل فلم یقبل منه فتولاها یومین ثم انسل خفیة و ترك الاموال والموجود و لبس ثوبا قطنیا و ذهب فلم یدر این ذهب و قد نسب الی الاشتغال بعلم الحروف والاوفاق و انه یستخرج من ذلك اشیاء من المغیبات و قیل انه رجع عنه قال السید عز الدین افتی و صنف و کان احد العلماء المشهورین والرؤساء المذکورین و تقدم عند الملوك و ترسل عنهم ثم تزهد فی آخر و ترك التقدم فی الدنیا و اقبل علی ما یعنیه و مضی علی سداد و امر جمیل توفی بحلب فی رجب

مدایح ابن طلحه

الطبقة العشرون فیمن توفی فی العشرین الثالثة من المائة السابعة
مدایح ابن طلحه از طبقات شافعیه تقی الدین ابن قاضی شهبه

مدح اسدی مادح ابن طلحه

سنة اثنتین وخمسین وستمائة ودفن بالمقام وابوبکر اسدی امام بارع وفاضل کامل صاحب فضل رائع ونبل ناصع ومتقن فائق ومنقد حاذق است عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی الشافعی در عجالة الراکب گفته فصل ذکرنا فیه جماعة من اهل المائة التاسعة وافرادا من اهل المائة العاشرة فمنهم قاضی القضاة تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی الدمشقی الشهیر بابن قاضی شهبة صاحب الطبقات التی نقلنا تراجم الائمة المذکورین منها کان اماما فاضلا بارعا متقنا وبنو شهبة لهم اصالة من العلم والریاسة ولی القضاء منهم جماعة وکان للمذکور مصنفات مفیدة منها شرحان علی منهاج النواوی ومعلقات علی تتمات الاسنوی وطبقات الشافعیة انتهی نقلا عن نسخة کانت فی خزانة کتب حرم مکة المعظمة رأیتها لما فزت بالحج وابو الیمن مجیر الدین عبد الرحمن العلیمی در انس جلیل بتاریخ القدس والخلیل در ترجمهٔ مجد الدین طاهر بن نصر الله بن جهبل الحلبی الشافعی گفته قال العلامة قاضی القضاة تقی الدین بن شهبة فی ترجمته فی طبقات الشافعیة هو اول من درس بالمدرسة الصلاحیة بالقدس الشریف هو والد بنی جهبل الفقهاء الدمشقیین توفی بالقدس فی سنة ست وتسعین وخمسمائة عن اربع وستین سنة رحمه الله تعالی وشمس الدین سخاوی ابوبکر اسدی را در ترجمهٔ پسرش که او هم مثل پدر خود از اجله واعلام کبار ومشهور بغایت اعتماد واعتبار است ذکر نموده واو را بوصف فقیه الشام ستوده چنانچه در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن ابی بکر بن احمد بن محمد بن محمد بن عبد الوهاب الفقیه

مدح اسدی از عجالة الراکب علے مدح ثانی

تعریف مجیر الدین علیمی از تقی الدین اسدی بوصف بعلامه قاضی القضاة

مانع اسکات حافظ عاصم

وصف سخاوی در ضوء اللامع تقی الدین ابو بکر الفقیہ ابن قاضی شہبہ را

البدر ابو الفضل بن فقیہ الشام التقی الاسدی الدمشقی الشافعی ویعرف کسلفہ بابن قاضی شہبۃ ولد فی طلوع فجر الاربعاء ثانی صفر سنۃ ثمان وتسعین وسبعمائۃ ونشاء فحفظ کتبا منہا المنہاج لرویا راہا ابوہ وتفقہ بابیہ وغیرہ واسمعہ ابوہ علی عائشۃ ابنۃ ابن عبد الہادی الشہاب ابن حجی وابی الشرائحی وغیرہ فیما قالہ ابن عذیبۃ وقرأ علی شیخنا فی سنۃ ست وثلاثین بدمشق الاربعین المتباینات لہ وارتحل الی القاہرۃ بعد ابیہ وحضر مجلس شیخنا وتناظر ہو والبرہان ابن ظہیرۃ بین یدیہ فکان الظفر للبرہان واستنابہ السفطی وبرع فی الفقہ استحضارا ونقلا وشرح المنہاج بشرحین یسمی اکبرہما ارشاد المحتاج الی توجیہ المنہاج والاخر بدایۃ المحتاج وعمل سیرۃ نور الدین الشہید وصنف غیر ذلک وتصدی للاقراء فانتفع بہ الفضلاء ودرس بالظاہریۃ والناصریۃ والتقویۃ والمجاہدیۃ الجوانیۃ والفارسیۃ وکذا فی الشامیۃ البرانیۃ نیابۃ عن النجم بن حجی وولی افتاء دار العدل وناب فی القضاء من سنۃ تسع وثلاثین حتی مات وصار باخرہ فقیہ الشام بغیر مدافع علیہ بدار الفتیا والمہم من الاحکام وعرض علیہ قضاء بلدہ فابی لقیتہ بدمشق وسمعت کلامہ وکان من سروات رجال العالم علما وکرما واصالۃ وعراقۃ ودیانۃ ومہابۃ وحزانۃ ولطافۃ وسوددا وللشامیین بہ غایۃ الفخر مات فی لیلۃ الخمیس ثانی عشر رمضان سنۃ اربع وسبعین ودفن من الغد بمقبرۃ الباب الصغیر عند اسلافہ بعد الصلوۃ علیہ بعدۃ اماکن وکانت جنازتہ

مدح ابن طلحه

حافظاً وکثر الثناء علیه لم یخلف بدمشق فی محاسنه مثله رحمه الله تعالی
وایانا و از جمله مادحین ابن طلحه عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی
الشافعی ست چنانچه در عجالة الراکب و بلغة الطالب گفته محمد بن طلحة کمال الدین
ابو سالم القرشی العدوی النصیبی مصنف کتاب العقد الفرید کان احد
العلماء المشهورین و محمد بن یوسف گنجی هم ابن طلحه را بمدح عظیم و مزید تبجیل و تفخیم
یاد کرده چنانچه در کفایة الطالب در اسناد روایت اول ما بدئ به رسول الله صلی الله
علیه وسلم من الوحی ذکر او بایں عنوان نموده حجة الاسلام شافعی
الوقت ابو سالم محمد بن طلحة النصیبی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی
هم ابن طلحه را بمدح وثنا ذکر کرده چنانچه در مفتاح النجا در ذکر اولاد جناب امام
حسن علیه السلام گفته وقال الشیخ العالم محمد بن طلحة الشامی کانوا خمسة
عشر نفراً وعد سوی الاربعة الاولی قاسماً وحسیناً ومحمداً وابا بکر و
حمزة وجعفر وطلحة واسمعیل ویعقوب وعبد الرحمن وعبد الله الثانی
ومحمد محبوب عالم که از اکابر اولیا و عرفا و مشاهیر علما و فضلای سنیه ست در تفسیر
خود که مشهور ست بتفسیر شاهی جناب شاه صاحب ذکر آن در باب سوم کرده اند
وافاده نموده که روایات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر ائمه
علیهم السلام درین تفسیر مجموع و مضبوط ست و فاضل رشید در ایضاح [illegible]
تفسیر مذکور بروایات وآثار حضرت امام رضا علیه السلام استدلال بر استحاله
اعتقاد سنیه باتحاد اعتقاد آن حضرت با اعتقاد اهل حق ورشاد نموده فناهیک
به دلیلاً واضحاً علی مزید اعتباره وغایة اعتماده عند السنیة ارباب اللب

مدح ابن طلحه از عجالة الراکب علی مدثا [illegible]

[illegible]

السؤل نقلهای بسیار آورده و عبارت شاه صاحب که حواله بآن کرده ایم در باب
سوم این کتاب که ذکر کتب الحق این ست و اما تفاسیر پس از آنجمله ست تفسیری که
منسوب میکنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه
باسناده و رواه عنه غیره باسناده مع زیادة ونقصان و اهلسنت نیز
از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایت دارند چنانچه در در منثور
مبسوط اند و در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت میکنند
هرگز با آن مطابق نمیشود انتهی از این عبارت لائح ست که روایاتیکه از ائمه
علیهم السلام در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط ست از روایات معتبره و اخبار معتمده
اهل سنت ست که شاه صاحب بمبالغه در نفی مطابقت روایات اهل حق با آن
روایات بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خود راسخ میسازند و
فاضل رشید در ایضاح گفته و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه
با جناب امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حالانکه حضرت امام از ائمه اهلسنت
و معتقد فیه ایشان بودند کما یدل علیه ما مرّ نبذ من فضائله الجلیلة التی
کادان لا یکون له نسبة الذرة الی البیضاء و القطرة الی الدأماء و اکثر
ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانچه صاحب
مفتاح النجاة در ترجمه آنجناب میفرماید روی عنه اسحق بن راهویه و یحیی
بن یحیی و عبد الله بن عباس القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن حرب
و محمد بن اسلم و خلق غیرهم و روی له ابن ماجة انتهی ما اردنا نقله و مثل شقیق
بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنت ست از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف

عبارات تفسیر شاهی متضمن نقل از مطالب السئول ابن طلحه

کرخی از موالی آنجناب باشد و کتب تفسیر اہل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاہی وغیرہما از روایات و آثار آنجناب مملو باشد و ظاہرست کہ ہرگاہ جناب امام رضا باعتقاد اہلسنت منجملۂ ائمہ ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب دینیۂ اہل سنت مملو باشد باز توہّم اعتقاد اہل سنت باتّحادِ عقیدۂ شیعۂ متعارفہ با عقیدۂ امام علیہ السلام از واقع بعید تر و حیرت افزای اہل نظر انتہی این عبارت صحیح است کہ فاضل رشید بمملو بودن تفسیر شاہی و امثال آن بروایات امام رضا علیہ السّلام استدلال کردہ بر امتناع و بطلان توہّم اعتقاد اہل سنت باتحاد عقیدۂ شیعۂ متعارفہ بعقیدۂ امام رضا علیہ السّلام پس ثابت شد کہ روایات تفسیر شاہی روایات معتبرہ و اخبار معتمدہ نزد اہل سنت است نہ روایات واہیۂ بی اصل و ہرگاہ این را دانستی پس جملۂ از مقامات کہ دران نقل از مطالب السّئول در تفسیر شاہی واقع ست باید شنید پس باید دانست کہ در تفسیر شاہی مذکورست فی مطالب السئول قصّة سودة بنت عمارة الهمدانية لما قدمت على معاوية بعد موت علی کرم اللہ تعالی وجهه الخ و نیز در تفسیر شاہی مذکورست فی مطالب السئول ما نقله الامام البیہقی باسناده عن الشافعی عن یحیی بن سلیم عن الامام جعفر بن محمّد عن عبد اللہ بن جعفر رضی اللہ تعالی عنہم عن امیر المؤمنین علی کرم اللہ تعالی وجهه انه قال یوما اعجب ما فی الانسان قلبه فیه مواد من الحکمة واضداد لها من خلافها فان سنح له الرجاء و لهه الطمع الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطورست فی مطالب السئول قال علی کرم اللہ تعالی وجهه وانظروا

عبارت تفسیر شاهی متضمن نقل از مطالب السئول

الى الدنيا نظر الزاهدين فيها فانها والله عن قليل تشقى المترف و تحرك الساكن وتزيل الثاوى الخ ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول قال على كرم الله تعالى وجهه الجنة التى اعدها الله تعالى للمؤمنين خطافة الابصار الناظرين فيها درجات متفاضلات ومنازل متعاليات الخ ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول قال على كرم الله تعالى وجهه فى كلام طويل يذم المفتين بغير علم الههم واحد ونبيهم واحد وكتابهم واحد الخ ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول فى مناقب آل الرسول صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال له بعض من حضر لديه من الوارديين متى كان ربنا فقال له على كرم الله تعالى وجهه متى لم يكن هو كان بلا كينونة كائن كان قبله هو قبل القبل بلا غاية ولا منتهى انقطعت الغايات دونه فهو غاية كل غاية وسع كل شئ علما ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول قال على كرم الله تعالى وجهه فى تمجيد الله وتحميده وتوحيده و هو الذى لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصى نعماءه العادون ولا يؤدى حقه المجتهدون الذى لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الخ ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول قال على رضى الله تعالى عنه انظروا الى الدنيا نظر الزاهدين فانها عن قليل تزيل الساكن وتفجع المترف لا يغرنكم كثرة ما يعجبكم منها لقلة ما يصحبكم منها الخ ونيز در تفسير شاهى مسطور است فى مطالب السئول فى بعض مصافاته خرج العباس بن ربيعة بن الحرث الهاشمى فابلى وخرج اليه من اصحاب معاوية فارس معروف يقال له عرار

عبارات تفسیر شاہی نقل از مطالب السؤل

ادھم فقال یا عباس ھل لك فی البراز فقال له العباس ھل لك فی الموضوع الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول فی خطبة علی بن ابی طالب علیه السلام کرم الله تعالی وجهه یصف فیها الدنیا و یحذر منها انه قال اعملوا و انتم تعلمون انکم تارکوها فانما هی کما نعتها الله تعالی لهو و لعب الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی وجهه اللهو یسخط الرحمن و یرضی الشیطان و ینسی القرآن علیکم بالصدق فان الله مع الصادقین و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول من کلامه رضی الله تعالی عنه کتاب کتبه الی معاویة بعد وفاة امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه وقد بایعه الناس ای الحسن وهو بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله الحسن بن امیر المؤمنین الی معاویة بن صخر اما بعد فان الله تعالی بعث محمدا صلی الله علیه وسلم رحمة للعالمین الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول فی خطبة علی رضی الله تعالی عنه یصف فیها الدنیا و یحذر منها سلطانها دول و عیشها رنق الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی رضی الله تعالی عنه ان الدنیا قد ادبرت و آذنت بوداع و ان الآخرة قد اقبلت و آذنت باطلاع الخ و ابن طلحه سوای مطالب السئول تصانیف دیگر ہم دارد کہ بعض آنرا مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر کردہ چنانچہ در کشف الظنون گفتہ العقد الفرید للملك السعید لابی سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی الوزیر المتوفی سنة ۶۵۲

اثنتین وخمسین وستمائة اوله الحمد لله الحامی حوزة بلاده بملوکه جعله علی اربعة قواعد الاول فی مهمات الاخلاق والصفات الثانی فی السلطنة والولایات الثالث فی الشرائع والدیانات الرابع فی تکمیل المطلوب بانواع من الزیادات ونیز در کشف الظنون گفته نفائس العناصر لمجالس الملک الناصر اعنی صلاح الدین وهو کتاب مشتمل علی مقدمة وقواعد لمحمد بن طلحة النصیبی المتوفی سنة ۶۵۲ اثنتین وخمسین وستمائة ذکر انه اشار الیه بتالیفه فالفه ورتبه علی مقدمة واربع قواعد المقدمة فی الغرض المطلوب منه القاعدة الاولی فی الاخلاق والثانیة فی السلطنة والثالثة فی الشروط والرابعة فی تکملة المطلوب وجه بست و دوم از وجوه اثبات حدیث تشبیه وابطال مزعوم مخاطب وجیه آنکه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی بابی خاص برای این حدیث شریف منعقد نموده وعنوان صدق بیان برای آن نوشته وبعد روایت آن بسند متصل در تبیین دلالت آن بر کمال فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام داد فصیح ونهایت ظریف وملیح بسمط تحریر کشیده چنانچه در کفایة الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفته الباب الثالث والعشرون فی تشبیه النبی صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب بادم فی علمه وانه شبهه بنوح فی حکمته وشبهه بابراهیم خلیل الرحمن فی حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقیر البغدادی بدمشق سنة ۶۳۴ اربع وثلثین وستمائة عن المبارک بن الحسن الشهرزوری اخبرنا ابو القاسم بن البسری اخبرنا ابو عبد الله العکبری اخبرنا ابو ذر احمد بن محمد الباغندی حدثنا ابی عن

مسعر بن یحیی النهدی حدثنا شریک عن ابی اسحاق عن ابیه عن ابن عباس
قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس فی جماعة من اصحابه اذ اقبل
علی فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی حکمته والی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی بن
ابی طالب قلت تشبیهه لعلی بآدم فی علمه لان الله علم آدم صفة کل شیء
وما من حادثة ولا واقعة الا وعند علی فیها علم وله فی استنباط معناها
فهم وشبهه بنوح فی حکمته وفی روایة فی حکمه وکانه اصح لان علیا کان
شدیدا علی الکافرین رؤفا بالمؤمنین کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم واخبر الله عز وجل عن
جرأة نوح علی الکافرین بقوله لا تذر علی الکافرین دیارا وشبهه فی الحلم
بابراهیم خلیل الرحمن کما وصفه الله عز وجل بقوله ان ابراهیم لاواه
حلیم فکان متخلقا باخلاق الانبیاء متصفا بصفات الاصفیاء فهذا الکنجی
النحریر اثبت هذا الحدیث الشهیر وابان لقم الحق للناقد البصیر واوضح سنن
الصدق للمتدرب الخبیر واستاصل شافة لجاج کل ذی عزیز وهد اساس
عناد کل ذی حرص قصیر ولا ینبئک مثل خبیر و گنجی از مشاهیر حفاظ فضلا
وثقات ایقاظ علما و اثبات کملا و معاریف نجبا و صاحب فضل وافر
و نبل باهر ست نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن صباغ در فصول
مهمه فی معرفة الائمة از کتاب او کفایة الطالب نقل نموده واو را بلفظ امام حافظ
ستوده چنانچه گفته و من کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

حدیث تشبیه از کفایة الطالب محمد بن یوسف گنجی

تالیف الامام الحافظ ابی عبدالله محمّد بن یوسف الکنجی الشافعی عن عبدالله بن عبّاس رضی الله عنهما انّ سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبدالله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیّت او مثل ابن الصبّاغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبدالله محمّد بن یوسف بن محمّد الکنجی الشافعی المتوفی سنة ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبدالله محمّد بن یوسف الکنجی المتوفی سنة ۶۵۸ ثمان و خمسین و ستمائة و لقب حافظ که ابن صباغ و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را بآن ملقب ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیم ست سابقاً عظمت و جلالت این لقب در ترجمهٔ ابن مردویه شنیدی و ذهبی در تذکرة الحفّاظ بترجمهٔ ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجرایا گفته و الحافظ اعلی من المفید فی العرف کما انّ الحجّة فوق الثقة و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون کنجی را ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را میگویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفهٔ سیّد علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشیخ الحافظ گفت شیخی که حافظ ست و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را میگویند و حافظ کسی را میگویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از اجلّهٔ مشاهیر و اکابر نحاریر سنّت اعظم سنّیه بافادات او جابجا تمسّک مینمایند غلام علی آزاد بلگرامی که فضائل و مناقب و محامد او از اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان و غیره ظاهر ست در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی الله مراتبهم قال صاحب

کشف الظنون و هو الفاضل الحاج المعروف بالکاتب الجلبی الاستنبولی المتوفی سنة
سبع و ستین و الف من الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی
علوم الشرعیة و العقلیة اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی
نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهی الکلام
گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بوضوح
می انجامد که جمعی از متبحرین تخریج احادیث کتاب مذکور یعنی هدایه کمر همت بر میان جان
بستند حیث قال و خرج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها حافظ
عصره و وحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی المحدث الحافظ
المتوفی سنة اثنین و خمسین و ثمانمائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه بالدرایة
فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیه انه استوعب ما وجد فیه من
الاحادیث و الآثار و نظر و اسانیده و کان شافعی المذهب منصفا قلیل
الاعتراض یرجح دلیل مذهبه فی دلیل مذهب الحنفیة و ذکر ما وقع فیه
الخلاف بین الائمة الکرام الاسلاف من غیر اعتراض و لا تشنیع بل
بطریق الانصاف و بوبه ابوابا و ذکر فی کل باب ما یناسبه من الآثار
الی غیر ذلک و هذا مؤلف مقبول علق المولی ابو السعود بن محمد العمادی
علیه حاشیة ذکر فیها جل الاحادیث التی اخذ بها الامام الاعظم
الهمام الافخم ابو حنیفة النعمان العلم الربانی فرغ من تالیفها سنة اثنتین
و تسعمائة و لقد اجاد فیها و افاد و سلک طریق السداد من غیر تعنت
و عناد و قال فیه ایضا و خرج احادیثه الشیخ محیی الدین عبد القادر

انتهی فی کشف الظنون

محمد القرشی المصری المتوفی سنۃ سبع و ثلاثین و سبعمائۃ فی مؤلف لطیف سماہ التقریبات لاحادیث الہدایۃ البینات و شتہر اسمہ بالعنایۃ فی معرفۃ احادیث الہدایۃ انتہی و قال فیہ ایضا و خرج احادیثہ محی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنۃ خمس و سبعین و سبعمائۃ فی مؤلف ضخم الحجم سماہ العنایۃ و نیز در منتہی الکلام گفتہ اما ابعا پس از آنکہ درین ایام خجستہ آغاز خندہ انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحیح بخاری کہ در صحت و اعتبار آن ہرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمیگردد خاصۃً مجلدی از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بہم رسید کہ از نظر شارح مؤلف جزاہ اللہ خیر الجزاء و اوصلہ الی احسن ما تمناہ گذشتہ و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشتہ اند ہرگاہ بمطالعہ آن مشرف شدم معلوم شد کہ شارح علام در شرح این حدیث جا بجا تحقیق علامہ خطابی را کہ شرح او مسمی با علام السنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر دیگر شروح متقدم است و فاتش در سنہ سہ صد و ہشتاد و ہشت اتفاق افتادہ مطمح نظر دارد و در مقامات متعددہ عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول کہ متعلق بغرض ست آنکہ قال الخطابی لم یرد بقولہ مرتدین الردۃ عن الاسلام و لذلک قیدہ علی اعقابہم و معناہ التخلف عن الحقوق الواجبۃ کقولہ ارتد فلان علی عقبیہ اذا رجع الی ورائہ و لم یرتد بحمد اللہ احد من الصحابۃ انما ارتد قوم من جفاۃ الاعراب الذین دخلوا فی الاسلام رغبۃ و رہبۃ کعیینۃ بن حصین و نحوہ انتہی و عبد اللہ بن محمد المطیری ہم تمسک با فادات گنجی نمودہ و او را بلقب شیخ یاد نمودہ چنانچہ در ریاض زاہرہ

فی فضل آل بیت النبی و عترتہ الطاہرۃ گفتہ قال الشیخ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف
بن محمد الکنجی الشافعی فی کتابہ البیان فی اخبار صاحب الزمان من الدلالۃ
علی کون المہدی حیا باقیا من غیبتہ الی الآن وانہ لا امتناع فی بقائہ بقاء
عیسی بن مریم والخضر والیاس و ابلیس اللعین من اعداء اللہ تعالی وھو لاء
قد ثبت بقاؤھم بالکتاب والسنۃ و نیز محب طبری در ریاض ناضرہ گفتہ وجمع
الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثا فی المہدی وصنف الشیخ ابو عبد اللہ محمد بن
یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی ذلک کتابا سماہ بالبیان فی اخبار صاحب
الزمان **وجہ نسبت سوم** از وجوہ ابطال انکار مخاطب جلیل الفخار آنکہ محب الدین
احمد بن عبد اللہ بن محمد طبری حدیث تشبیہ را روایت نمودہ چنانچہ در ریاض النضرۃ
فی فضائل العشرۃ کہ در اول آن گفتہ اما بعد فان اللہ عز وجل قد اختار لرسولہ
صلی اللہ علیہ وسلم اصحابا فجعلھم خیر الانام واصطفی من اصحابہ
رضی اللہ تعالی عنہم جملۃ العشرۃ الکرام فوضعہم لعشرتہ وموالاتہ و
فضلھم بالانضمام الیہ مدۃ حیاتہ وانعم علیہم عاما والاعم من اصناف
موجبات کریم کرمہ واسعدھم بما سلف لھم فی سابق قدیم قدمہ واشقی
قوما بادتکار اھویتہم فی الخوض فی امرھم فیما لا یعنیہم واجترائہم علی
الاقدام علی التنقص بھم ووصفھم بما لیس فیہم الی ان قال فما للجاھل
الغبی ولھم قد اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ سیغفر لھم ما
للمتعاطی تاویل ما ورد فی شانھم وتحریفہ بعد قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لو انفق احدکم مثل احد ذھبا ما بلغ مد احدھم ولا نصیفہ فالحمد للہ ان

عصمنا من هذه الورطة العظيمة ووفقنا بحب جملتهم الى سلوك الطريقة
المستقيمة ثم الحمد لله ان الهم جمع هذا المؤلف في مناقبهم والاعلام بما وجب
من التعريف بشرف قدرهم وعلو مراتبهم وتدوين بعض ما روي من عظيم مآثرهم
وابراز طرف مما ذكر من عليم مناقبهم من كتب ذوات عدد على الاختصار و
حذف السند ليسهل على الناظر تناوله ويقرب على الطالب فيه ما يحاوله
عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه منبها على مؤلفه ومن اخذ عنه
تفصيا عن عهدة الارتياب في النقل واعتمادا على اولى السابقة من اهل العلم
والفضل مبتديا بذكر ما شملهم على طريقة التضمن ثم بما اختص بهم على وجه
المطابقة والتعين ثم بما ورد فيما دون العشرة وان انضم اليهم من ليس منهم
ثم بما اختص بالاربعة الخلفاء ولم يخرج عنهم ثم بما زاد على الاربعة على واحد
ثم بما ورد في فضائل كل واحد واحد ادرجت جملة ذلك في قسمين در مناقب جناب
امير المؤمنين عليه السلام ميفرمايد ذكر شبهه اي شبه علي عليه السلام لخمسة
من الانبياء عليهم السلام في مناقبهم عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم
في حلمه والى يحيى بن زكريا في زهده والى موسى بن عمران في بطشه فلينظر
الى علي بن ابي طالب اخرجه القزويني الحاكمي وعن ابن عباس رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اراد ان ينظر الى ابراهيم في
حلمه والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه الملا
في سيرته فهذا المحب الطبري يقدس الله سره يجز راس كل منكر منكر اشنع

حدیث تشبیه از ریاض النضره محب طبری

اعتماد و اعتبار کتاب ریاض النضره

واظهر الجاحد وقح من نكث وغدر واصفق من اخفر فصدق عليه قوله تعالى انه فكر وقدر فقتل كيف قدر ثم قتل كيف قدر ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستكبر فقال ان هذا الا سحر يؤثر ان هذا الا قول البشر ساصليه سقر وما ادريك ما سقر لا تبقي ولا تذر لواحة للبشر عليها تسعة عشر

و باید دانست که کتاب ریاض النضرة فی فضائل العشره از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین نهج نموده ریاض النضرة فی فضائل العشرة لمحب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی المتوفی سنة ۶۹۴ اربع وتسعین وستمائة اوله الحمد لله الذي يختص برحمته من يشاء الخ ذكر انه جمع ما روى فيهم في مجلد نحو فى الاسانيد من كتب عديدة وشرح غريب الحديث في خلاله عازيا كل حديث الى كتاب وقدم مقدمة في اسماء وكنى وذكر اولا الاحاديث الجامعة ثم ما اختص بالاربعة ثم سماه كما ورد واورد فضل كل واحد وادرج جملة ذلك في قسمين الاول في مناقب الاعداد والثاني في مناقب الآحاد ومنه انتقى الشيخ زين الدين عمر بن احمد الشماع الحلبي المتوفى سنة ۹۳۶ ست وثلثين وتسعمائة كتابا سماه بالله الملتقط و حسین بن محمد بن حسن دیاربکری ریاض النضره را از کتب معتبره که ماخذ کتاب او که آنرا تحفهٔ اخوان سره گردانیده می باشد شمرده چنانچه در خمیس فی احوال النفس النفیس گفته اما بعد فيقول المستوهب من الله ذي المنن العبد الضعيف حسين بن محمد بن الحسن الديار بكري غفر الله له ولوالديه ونولهم كرامة لديه هذه مجموعة في سير سيد المرسلين وشمائل خاتم النبيين

اعتماد و اعتناء کاتب بریاض النضره

صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین انتخبتها من الکتب المعتبرة
تحفة للاخوان الکرام البررة وهی التفسیر الکبیر والکشاف الی ان قال وذخائر العقبی
لمحب الدین الطبری والسمط الثمین له وخلاصة السیر له والریاض النضرة له انتهی و نیز
مخاطب در رسالهٔ اصول حدیث ذکر ریاض النضره نموده چنانچه گفته و احادیث مناقب
و مثالب را علم مناقب گویند و درین باب نیز تصانیف متعدده متنوعه واقع شده و بعضی
محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد
بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف محب طبری ست
مسمی بریاض النضرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و نیز مخاطب
نبیل در مقام اثبات رضای حضرت فاطمه از ابی بکر خلافا لما فی صحیح البخاری و غیره دست
بروایت ریاض النضره و امثال آن زده چنانچه بجواب هجران حضرت فاطمه علیها السلام
ابی بکر را بسبب منع فدک در همین کتاب تحفه گفته اما روایات اهلسنت پس در مدارج النبوة
و کتاب الوفا بیهقی و شرح مشکوة موجودست بلکه در شرح مشکوة شیخ عبدالحق نوشته
که ابوبکر صدیق بعد ازین قضیه بخانه زهرا رضی الله عنها رفت و در گرمی آفتاب
بر در بایستاد و عذرخواهی کرد و حضرت زهرا راضی شد و در ریاض النضره نیز این
قصه بتفصیل مذکورست و در فصل الخطاب بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه
مرویست و ولی الله والد ماجد مخاطب از ریاض النضره در ازالة الخفا جابجا نقل
میکند و استدلال و احتجاج بروایات آن مینماید چنانچه در مناقب ابی بکر گفته و از آنجمله
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند
تا کدام یک از ایشان بسعادت نصرت فائز شوند صدیق اکبر در هر عرضه رفیق آنحضرت

احتجاج شاه ولی الله صاحب بروایات کتاب ریاض النضره محب طبری

صلی الله علیه وسلم و متولی جواب سوال بوده است در ریاض نضره این قصه را بروایت
حضرت مرتضی مذکورست و نیز در ازالة الخفا گفته از انجمله آنست که چون نازل شد
فاصدع بما تؤمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که در جماعت قریش
اظهار توحید و ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق التماس نمود که تعصب قریش
بمرتبه ایست که بمجرد سماع این کلمات بایذا خواهند برخاست این خطبه را بمن باید گذاشت
بعد ازان بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه عجیبه برخواند و کفار باین سبب چه
ایذاها که ندادند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دست آنها خلاصی یافت و این قصه
در ریاض النضره بطول هرچه خوبتر مذکورست و این اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد
و خواندن این قصه با جریات عشق را شرح سینه است و نیز در ازالة الخفا در مناقب عمر گفته
و از انجمله رعایت صلهٔ اقارب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بابلغ وجوه میفرمود فی
الریاض عن الزهری قال کان عمر اذا اتاه مال العراق او خمس العراق لم یدع رجلا
من بنی هاشم عزبا الا زوّجه و لا رجلا لیس له خادم الا اخدمه و نیز در ازالة الخفا
در مناقب عمر گفته و از انجمله آنکه تفحص خانهای مسلمانان میکرد و اگر در تدبیر منزلی خللی
میدید اصلاح آن میفرمود فی الریاض النضرة ان رجلا من الموالی خطب الی رجل
من قریش اخته و اعطاها مالا جزیلا فابی القرشی من تزویجها فقال عمر
ما منعک ان تزوّجه فان له صلاحا و قد احسن عطیة اختک فقال القرشی
یا امیر المومنین ان لنا حسبا لیس له بکفو فقال عمر لقد جاءکم بحسب الدنیا
و الاخرة اما حسب الدنیا فالمال و اما حسب الاخرة فالتقوی زوّج الرجل ان
کانت المرأة راضیة فراجعها اخوها فرضیت فزوّجها منه فاصبح

مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد نقل روایتی از ما ثبت بالسنة گفته ومشاهده روایات صاحب
ریاض النضرة فی مناقب العشرة از اهلبیت نبوی تاکید مبانی این مدعا میکند ونیز در
منتهی الکلام ریاض النضرة را مثل صحیح بخاری شاهد عادل قرار داده چنانچه گفته
بالجمله مبنای اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردیم بر آنست که نعت صدیق رضی الله عنه
از روایات فریقین بر ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت
گریه و زاری بکا میگفتند چنانچه مطالعه صحیح بخاری و دیگر کتب احادیث مثل ریاض النضرة
شاهد عدل بر آنست ونیز در منتهی الکلام گفته واگر از دیگر کتب اهل حق که تالیف
آن برای مناقب اصحاب و اهلبیت و موافقت و مصافات میانه ایشان خاصةً واقع شده
مثل کتاب الموافقة و ریاض النضرة و تالیفات محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات
صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار جزو میباید پرداخت
ونیز محب طبری در ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی که در
اول آن گفته اما بعد فان الله تعالی قد اصطفی محمداً صلی الله علیه وسلم
علی جمیع من سواه وخصه بما انعم به من فضله الباهر وحباه واعلی
منزلة لم یرتق الیه سبباً ونسبةً ورفع مرتبة من انطوی علیه نصرةً
وصحبةً والزم مودة قرباه کافة بریته وفرض محبة جمیع اهل بیته المعظم
وذریته لاجرم سنح بالخاطر تدوین ما ورد فی مناقبهم وتبیین ما روی فی شریف
قدرهم وعلو مراتبهم وتتبع ما نقل فی عظیم فخرهم الفاخر وجمع ما ظفرت
به من عمیم فضلهم الباهر ولم لا وهم هالة قمر الکون وطفاوة شمس البریة
واغصان دوحة الشرف وفروع اصل الانوار النبویة اعاد علینا من جلیل

اعتقاد و اعتبار کتاب ذخائر العقبی محب طبری

دیباچه

سنا برکتهم کما اعاذنا من جهل غلو دخیلهم وعمر فی غفرانه ذنوبنا بمحبتهم کما غمر باحسانه قلوبنا بمحبتهم واحسن مآلنا بجاههم علیه کما علق آمالنا بالتوسل الیه وسمیته کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی وجمعت فیه کتبا ذوات اعداد علی وجه الاختصار وحذف الاسناد عازیا کل حدیث الی کتابه تفصیا عن عهدة الارتیاب وتسهیلا علی طلابه والله اسأل ان یجعل ذلک وسیلة الی جنات النعیم وذریعة الی درک الفوز العظیم وتحقیق الامل فیه لدیه فانه ولی ذلک والقادر علیه ورتبته علی قسمین قسم یتضمن ما جاء فیهم علی وجه العموم والاجمال وقسم یتضمن ذلک علی وجه التخصیص وتفصیل الاحوال روایت نموده چنانچه سفر باید ذکر شبه علی رضی الله عنه بخمسة من الانبیاء عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو الخیر الحاکمی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته

حدیث تشبیه از ذخائر العقبی محب طبری

ومخفی نماند که ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی از کتب شهیره ممدوحه ومؤلفات حمیده مقبوله است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی مجلد لمحب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنه ۶۹۴ اربع وتسعین وستمائة ومولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته ذخائر العقبی

فی مناقب ذوی القربی مجلد سیت از محب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنة اربع
وتسعین وستمائة وکاشف از نامش پدید است ومحمد بن علی بن محمد شوکانی در اتحاف الاکابر
باسناد الدفاتر گفته ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی للطبری ارویه
بالاسناد المتقدم فی تفسیر الثعلبی ومحمد عابد بن علی السندی در حصر الشارد گفته
واما ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی فارویه بالسند المتقدم فی
انوار التنزیل الی الحافظ ابن الربیع عن الزین الشرجی عن نفیس الدین سلیمن
بن ابراهیم بن عمر العلوی عن ابیه عن احمد بن ابی الخیر بن منصور الشماخی
عن مؤلفها ابی العباس محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر الطبری
وحسین بن محمد بن حسن دیار بکری آنرا از کتب معتبره شمرده کما سبق ومحمد بن اسماعیل
الامیر ذخائر العقبی را اجل معتمد خود دانسته چنانچه در روضه ندیه گفته وبعد فان
من اشرقت علی ذهنه شمس الآثار النبویة فسرح طرف فکره فی ریاض حدائقها
الوردیة اهتدی بما فاض من مصباح مشکوة النبوة من انوار معارفها التی
هی للعارفین مجلوة الی معرفة ما فضل الله به بعض عباده علی الجماهیر وخص
بعض افرادهم بما لم ینله الجم الغفیر کما خص امیر المؤمنین ابا الحسن
کرم الله وجهه بفضائل قد عرفها کل ذی عقل فضلا عمن شارف علی العلم
او سلک نهجه وانه لما کان حبه علامة اهل الایمان کما ثبتت به صحاح
الاخبار عند ائمة ذلک الشان وکان مدحه مما تحلی به صحائف الحسنات
وینال به رفیع الدرجات احببت ان اعد من مادحی ذلک الجناب وان
انسلک الیه بابیات لانال جزیل الثواب فطفقت بابیات اشتملت علی قطرة

اعتماد و اعتبار ذخائر العقبى محب طبری

من فضائله بل الحق من القطرة وهيهات ان يحيط ناظم او ناثر باحصائها
وفكره فقد ثبت عن أئمة الآثار انه لم يرد في حق احد من الصحابة رضي الله
عنهم بالاسانيد الخيار اكثر مما ورد في حق امام الابرار فاحصاؤها يعجز عنه
بطون الاسفار الى ان قال واجل معتمدي ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى
للامام السنة وحافظها محب الدين احمد بن عبد الله الطبري رح وجمع
الجوامع للامام الحافظ جلال الدين السيوطي رحمه الله وربما انقل عن غيرها
من كتب الحديث ونقلت شيئا يسيرا من محاسن الازهار للعلامة الفقيه
الشهيد حميد بن احمد المحلي رحمه الله وسميته الروضة الندية شرح التحفة
العلوية ومن الله نستمد الهداية في كل بداية ونهاية وخود مخاطب ذخائر العقبى را
در رساله اصول حدیث ذکر نموده چنانچه گذشته و بالاتر از همه آنست که احمد بن الفضل
بن محمد باكثير در وسيلة المآل في عدّ مناقب الآل گفته وقد كثرت العلماء في هذا
الشان وجمعت من جواهر مناقبهم الشريفة ما يحلي به جيد الزمان ومن
اخرجها جمعت في ذلك التاليف وانفع ما نقلت منه في هذا التصنيف كتاب
جواهر العقدين في فضل الشرفين للعلامة السمهودي بن السيد علي السمهودي
تغمده الله برحمته فمن ذخائر العقبى في فضل ذوي القربى يحق له ان يكتب
بماء العين للعلامة الحجاز الشريف محقق دهره وحافظ عصره المحب الطبري
لازال الثناء عليه يحيي ذكره وقدس الله سره وكتاب استجلاء ارتقاء الغرف
بحب اقرباء الرسول ذوي الشرف لحافظ عصره السخاوي نعم الله ضريحه
واحله في غرف الجنان بروحه وكتاب حسن السريرة في حسن السيرة لصاحبنا

وعمدتنا سیبویه زمانه مفرد وقته واوانه محقق العصر نادرة الدهر علامة ذوی الفخر الغنی عن الاطناب بتعداد الالقاب والصفات بما خصه الله تعالی به من نعوت الکمال وجزیل الهبات مولانا الامام العلامة عبد القادر بن محمد الطبری الحسینی الخطیب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشکلات تنجلی بوجوده ولا برح جید العلوم یتحلی بجواهر عقوده ازین عبارت ظاهرست که حقیق آنست که نوشته شود ذخائر العقبی بماء عین و نیز ذخائر العقبی از جمله مصنفات علماست که جمع کرده اند دران از جواهر مناقب اهلبیت علیهم السلام آنچه تحصیل جید زمان باحاصل شود و باید دانست که محب الدین طبری عالم جلیل القدر و محدث عظیم الفخار و عارف آثار و خبیر اخبار و امام صالح و زاهد کبیر الشان و مدرس منیع المرتبه و مفتی رفیع المکان ست آنفا دریافتی که محمد بن اسماعیل او را بامام السنه و حافظان ملقب نموده و احمد بن الفضل باکثیر او را علامه حجاز شریف و محقق دهر و حافظ عصر خود و ناشر السنه و فقره بلیغه لا یزال الثناء یحیی فخره وقدس الله سره در مقام دعا در حق او بر زبان آورده و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته المحب الامام المحدث المفتی فقیه الحرم محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام ولد سنة خمس عشرة وستمائة وسمع من ابی الحسن بن المقیر وابن الجمیزی وشعیب الزعفرانی وعبد الرحمن بن ابی حرمی وجماعة وتفقه ودرس وافتی وصنف وکان شیخ الشافعیة ومحدث الحجاز روی عنه الدمیاطی من نظمه وابو الحسن بن العطار وابو محمد بن البرزالی وآخرون وکان اماما صالحا زاهدا کبیر الشان روی عنه ایضا ولده قاضی مکة جمال الدین محمد وحفیده الامام مجد الدین

مدائح محب طبری از تذکرهٔ ذهبی

مدائح محب طبری

قاضی مکّة و الّف بمرویاته توفی فی جمادی الاولی سنة اربع و تسعین و ستمائة

و نیز ذهبی در معجم مختص گفته احمد بن عبد الله بن محمد الامام الحافظ المفتی

محامد محب طبری از معجم مختص ذهبی

شیخ الحرم محب الدّین ابو العباس الطبری ثم المکی الشافعی مصنّف الاحکام

الکبری کان عالما عاملا جلیل القدر عارفا بالآثار و من نظر فی احکامه

عرف محلّه من العلم و الفقه عاش ثمانین سنة و کتب الیّ بمرویاته توفی

سنة ثلاث و سبعین و کان جدّ ابیه الشیخ ابو بکر بن محمد بن ابراهیم الطبری

هو الّذی جاور فی حدود الثمانین و خمسمائة فجاءه سبعة اولاد و تناسلوا

و فیهم علماء و فضلاء و کان للمحب ولد و هو الفقیه جمال الدّین محمد

سمعه من ابن الجمیزی و اجاز لی مرویاته مع والده و مات عام موت الوالد

و المحب سمع من ابی الحسن بن المقیّر و شعیب الزعفرانی و بهاء الدّین بن الجمیزی

و طائفة اخذ عنه اولاده و ابو الحسن بن العطار و ابو محمد البرزالی و جماعة

توفی فی رمضان سنه ۶۹۴ و قیل بل فی جمادی الآخرة منها و نیز ذهبی در عبر فی خبر

مدائح محب طبری از عبر ذهبی

من غبر در سنه اربع و تسعین و ستمائة گفته و المحب الطبری شیخ الحرم ابو العباس

احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم المکی الشافعی الحافظ

ولد سنة خمس عشرة و ستمائة و سمع من ابن المقیر و جماعة و صنّف کتابا

حافلا فی الاحکام فی عدة مجلّدات توفی فی ذی القعدة و نیز ذهبی در دول الاسلام

در سنه مذکوره گفته و شیخ الحرم الحافظ الفقیه محب الدّین احمد بن عبد الله

مدح محب طبری از کتاب دول الاسلام ذهبی

الطبری مصنّف الاحکام عن سبع و سبعین سنة و عمر بن مظفر الشهیر بابن

الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته و شیخ الحرم الحافظ

ماخذ محب طبری

محب الدین احمد بن عبد الله الطبری مصنف الاحکام وله تسع وسبعون سنه
وعبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته محب الدین ابو العباس احمد
بن عبد الله بن محمد الطبری ثم المکی شیخ الحجاز کان عالما عاملا جلیل القدر
عالما بالآثار والفقه اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری وشرح
التنبیه والف کتابا فی المناسك وکتابا فی الالغاز وکتابا نفیسا فی احادیث
الاحکام ولد یوم الخمیس سابع عشر من جمادی الآخرة سنة خمس عشرة
وستمائة وتوفی فی سنة اربع وتسعین وقیل فی ذی القعدة وقیل غیر ذلك

ماخذ محب طبری از طبقات شافعیه اسنوی

وعبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن عبد الله بن محمد بن
ابی بکر بن محمد بن ابراهیم الحافظ ابو العباس محب الدین الطبری ثم المکی
شیخ الحرم وحافظ الحجاز بلا مدافعة مولده سنة خمس عشرة وستمائة
فی جمادی الآخرة سمع ابن المقیر وابن الجمیزی وغیرهما روی عنه البرزالی
وغیره وتفقه بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری والد شیخ الاسلام تقی الدین
وصنف التصانیف الجیدة منها فی المذهب وفی الاحکام الکتاب المشهور المبسوط
دل علی فضل کبیر وله مختصر فی الحدیث ایضا رتبه علی ابواب التنبیه وله
کتاب فی فضل مکة حافل وله شرح علی التنبیه مبسوط فیه علوم کثیرة استدعاه
المظفر صاحب الیمن لیسمع منه الحدیث فتوجه الیه من مکة واقام عنده
مدة وفی تلك المدة نظم قصیدة التشوق الی مکة الخ وخلیل بن ایبک صفدی

ماخذ محب طبری از طبقات شافعیه سبکی

در وافی بالوفیات گفته احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم شیخ
الحرم محب الدین ابو العباس الطبری المکی الشافعی الفقیه الزاهد المحدث

ماخذ محب طبری از وافی بالوفیات صفدی

ولد سنة خمس عشرة وسمع من ابن المقير وشعيب الزعفراني وابن الجميزي
والمديني وعبد الرحمن بن ابي حرمي العطار وجماعة ودرس وافتى وكان
شيخ الشافعية ومحدث الحجاز وصنف كتابا كبيرا الى الغاية في الاحكام
في ست مجلدات وتعب عليه مدة الخ وعبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي در طبقات
الحفاظ گفته المحب الطبري الامام المحدث فقيه الحرم ابو العباس احمد بن
عبد الله بن محمد بن ابي بكر المكي الشافعي مصنف الاحكام الكبرى شيخ الشافعية
ومحدث الحجاز ولد سنة ٦١٥ وسمع من ابن المقير وابن الجميزي وشعيب الزعفراني
وكان اماما زاهدا صالحا كبير الشان مات في جمادى الآخرة سنة ٦٩٤ وشهاب الدين
احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل بعد ذكر روايتى كه آخرش اينست وكان علي
عليه السلام والرحمة والرضوان اصغر من جعفر بعشر سنين وكان جعفر اصغر
من عقيل بعشر سنين گفته رواه شيخ الحرم والامام المحترم الحافظ المحدث المفتي
الفقيه البارع الورع المدرس النبيه مقدم الشافعية في الحجاز وكان
ذا جاه عظيم واعزاز ذو التصانيف الكثيرة والفضائل الشهيرة محب الدين
ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابي بكر المكي الطبري في كتابه ذخائر العقبى
في مناقب ذوي القربى وعبد الغفار بن ابراهيم العكي العدثاني الشافعي در عجالة الراكب
گفته احمد بن عبد الله شيخ الحرم محب الدين الطبري المكي درس وافتى ومن
تصانيفه الاحكام المبسوط ورتب كتاب جامع الاسانيد وشرح التنبيه والف
كتابا في المناسك وكتابا في الالفاظ والرياض النضرة في فضائل العشرة والسمط
الثمين في فضائل امهات المومنين وذخائر العقبى في فضائل ذوي القربى

مدارج محب طبری

مدارج محب طبری از طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی

مدارج محب طبری از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد

مدارج محب طبری از عجالة الراکب عبد الغفار عدثانی

ومحمد بن اسمعیل الامیر در آخر روضہ ندیہ گفتہ ولعلہ یقول قائل قد اکثرتم من النقل
عن الطبری و من الطبری و یشتاق الی معرفة شیء من اوصافه لیکون اقوی
لعینه فی قبول ما اسند الیه قال الحافظ الذهبی فی تذکرة الحفاظ ما لفظه
المحب الطبری هو الامام المحدث الفقیه فقیه الحرم محب الدین ابو العباس احمد بن
عبد الله بن محمد بن ابی بکر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری ولد
سنة خمس عشرة وستمائة وسمع من ابی الحسن بن المقیر و ابن الجمیزی و شعیب
الزعفرانی و عبد الرحمن بن ابی حرمی و جماعة و تفقه و درس و افتی و صنف
وکان شیخ الشافعیة و محدث الحجاز و روی عنه الدمیاطی من نظمه و ابو الحسن
بن العطار و ابو محمد البرزالی و آخرون و کان اماما صالحا زاهدا کبیر الشان
روی عنه ایضا ولده قاضی مکة جمال الدین محمد و حفیده الامام نجم الدین
قاضی مکة و کتب الی بمرویاته توفی فی جمادی الآخرة سنة اربع و تسعین و ستمائة
و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته هذا الذی
قرره الاجلة + والمقتضی و لازم الادلة + و ذلک ان اجلة العلماء لما صحت
لهم الادلة بهذه الخصوصیات لاهل البیت الشریف قرروا ذلک و حرروه
مثل السید علی السمهودی امام اهل السنة فی جواهره والحافظ الطبری الشافعی
فی ذخائره و الحجة الزرندی الشافعی فی معالمه و شیخ الاسلام ابن حجر
الشافعی فی صواعقه و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة
فی مناقب السیدة فاطمة و احیاء المیت فی ذکر اهل البیت و السمطین فی
السبطین و اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب

وجہ بست و چہارم از وجوہ

ابطال دوّم انکار مخاطب عمدة الاخیار آنکه سیّد علی بن شهاب الهمدانی حدیث تشبیه را
بوجه اوفی و ابلغ و اعلی و اسبغ و اسنی و اکمل و ابهی و اجمل که از آن اجتماع نود خصلت
از خصال جمیله و خلال جلیله انبیای کرام علیهم السلام در ذات قدسی صفات
جناب امیر المومنین علیه آلاف التحیة و السلام من الله الملک العلام ظاهر و باهر است
روایت نموده چنانچه در کتاب مودّة القربی که عظمت و جلالت مرویات آن از
خطبه اش ظاهرست که آن را از جواهر اخبار و لآلی آثار و السنة و از حق تعالی امید نموده
که آن را وسیله او باهلبیت علیهم السلام و نجات او و سبب مغفرات گرداند و نیز دعای
حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی ما لم ینقل نموده حیث
قال الحمد لله علی ما انعمنی اولی النعم و الهمنی مودّة
حبیبه جامع الفضائل و الکرم الذی بعثه الله رسولا الی کافة الامم محمّد
الامّی العربیّ صلّی الله علیه و سلّم و بعد فقد قال الله تعالی قل لا اسألکم
علیه اجراً الا المودّة فی القربی و قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم
احبّوا الله لما یرفدکم من نعمه احبّونی لحبّ الله و احبّوا اهل بیتی لحبّی
فلمّا کان مودّة آل النبیّ مسئولا عنها حیث امر الله تعالی حبیبه العربیّ بان
لا یسأل عن قومه سوی المودّة فی القربی و انّ ذلک سبب النجاة للمحبّین و موجب
وصولهم الیه و الی آله علیهم السلام کما قال علیه السلام من احبّ قوما حشر
فی زمرتهم و ایضا قال علیه السلام المرء مع من احبّ فوجب علی من طلب طریق
الوصول و منهج القبول محبّة الرّسول و مودّة اهل بیت البتول و هذه لا تحصل
الا بمعرفة فضائله و فضائل آله علیهم السلام و هی موقوفة علی معرفة ما ورد فیه

فیهم من اخباره علیه السلام ولقد جمعت الاخیار فی فضائل العلماء والفقراء
اربعینات کثیرة ولم تجمع فی فضائل اهل البیت الا قلیلا فلذا وانا الفقیر
الجانی علی العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جوامع اخباره وکلی اثاره مما ورد
فیهم مختصراً موسوماً بکتاب المودة فی القربی تبرکاً بالکلام القدیم کما فی آیه
ان یجعل الله ذلک وسیلتی الیهم وبخالی بهم طوبیته علی اربعة عشر مودة
والله یعصمنی من الخبط والخلل فی القول والعمل ولم یحول قلبی لی ما لم ینقل بحق محمد
ومن اتبعه من اصحاب الله فی سیفر ما یدعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته
والی جبرئیل فی جلالته والی آدم فی سلمه والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی
خلته والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته والی
ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سننه والی یونس فی ورعه
والی محمد فی جسمه وخلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصلة من خصال
الانبیاء جمعها الله فیه ولم یجمع فی احد غیره وصح جمیع ذلک فی کتاب جواهر
الاخبار وهذا مقتدی القاصی والدانی شهاب الدین الهمدانی قد رجم
کل معاند خائب بالشهاب الثاقب وجلب الهم الواصب والغم الناصب
علی کل جاحد ناصب واوضح الحق الصائب واوری لاحراق کل مبطل
مدغل القبس اللاهب واقحمه فی اضیق المسالک وسد علیه المهارب
واعمی علیه المذاهب ودماه بزعزع حاصب فی جزر اسه بصارم قاضب
ومحتجب نماند که سید علی همدانی نزد سنیه از اکابر اساطین و اجله معتمدین اعاظم

حدیث شریف از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

مدائح سید علی همدانی

اولیای عارفین و افاخم مشایخ مکرمین ست نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصة المناقب گفته در بیان بعضی از فضائل آن عروه وثقی شاهباز بلند پرواز آشیان لاهوت سلطان جهانی شمس سمای قدسی نور فضای قدسی کیمیای وجود انسانی مختار خیار حضرة الرحمن الشکور الفخور بجناب الدیان قرة عین محمد رسول الله ثمرة فواد المرتضی والبتول المطلع علی حقائق الاحادیث والتفاسیر الممعن فی اسرار البصیرة والتبصیر المرشد للطالبین فی الطریق السبحانی الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی خصه الله اللطیف باللطف الصمدانی ورزقنا الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ

مدائح سید علی همدانی از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی

و عبد الرحمن بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی وی را در علوم باطن مصنفات مشهور است چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود و اما کسب طریقت پیش صاحب السر بین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد و چون تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین کرد و گفت فرمان چیست وی را توجه کرد و فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی پس نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد ولی را در یک مجلس دریافت

مدائح سید علی همدانی از نفحات الانس جامی

و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الهیاکل الناسوتیة والمتوسل الی السبحات اللاهوتیة الشیخ العارف

مدائح سید علی همدانی از کتاب اعلام الاخیار

الربانی والعالم الصمدانی میر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی
قدس الله تعالی سره کان جامعا بین العلوم الظاهرة والباطنة وله مصنفات
کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطة وشرح اسماء الله الحسنی
وشرح فصوص الحکم وشرح قصیدة خمریة فارضیة وغیرها قال المولی
العارف الربانی عبدالرحمن الجامی فی نفحاته وی مرید شیخ شرف الدین محمود
بن عبدالله المزدقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب السر بدن الا قطاب تقی الدین
علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین
محمود کرد گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی
سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی دریافت چهار
صد را در یک مجلس دریافت بساوس فی حجه سنه ست وثمانین وسبعمائة نزدیک
بولایت کیر وسواد فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کردند الی ان قال وکان السید
علی الهمدانی جمع الاوراد واختارها من المشایخ الذین کانوا فی عصره و
تشرف بصحبتهم وباس ایادیهم الشریفة واقتبس من انوارهم القدسیة
وانتخبها من جوامع کلماتهم الانسیة وسماها الاوراد الفتحیة وهی الیوم
اوراد الاخوان الکبرویة والشیخ الجلیل السید علی الهمدانی اخذ الطریقة
عن تقی الدین علی دوستی والشیخ محمود المزدقانی وهما عن علاء الدولة
السمنانی ثم قال سمعت شیخنا وسیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف
العوکنی السمرقندی یحکی عن شیخه المخدوم عبداللطیف الجامی عن شیخه
المخدوم الاعظم حاجی محمد الجبوشانی عن شیخه شاه بیداوادی عن شیخه

مدح امیر سید علی همدانی

محمد الملقب بالرشید عن شیخه السید الامیر عبد الله برزشابادی عن
شیخه المرشد الکامل و الشیخ المکمل اسحاق الختلانی عن قدوة العارفین
دلیل السالکین منبع المعارف الربانیة معدن اللطائف السبحانیة
السید علی الهمدانی انه لما جمع الاوراد الفتحیة و انتخبها من جوامع
کلماتهم القدسیة علی حسب ملکاتهم الانسیة رای فی منامه ان الملائکة
یقرؤنها فی شعبة جارکاه و یطوفون حول العرش و فی ایدیهم طبق من
نور مملو من اللآلی و الجواهر ینثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا
مشایخنا کانوا یقرؤنها فی شعبة جارکاه و من تصانیفه ذخیرة الملوک
و هو کتاب لطیف و انشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنة
الصوری و المعنوی و مبنی علی ذکر احکام الحکومة و الولایة و تحصیل
السعادة الدنیوی و الاخروی مرتب علی عشرة ابواب و مجد الدین علی بن
ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر طبقه همدانیه علی ثانی
امیر سید علی همدانی قدس الله سره علی ثانی لقب او ست و مشایخ زمان
در توصیف او چنین نوشته اند سلطان الاولیا برهان الاصفیا قدوة العارفین
زبدة المحققین مستجمع الاسماء و الصفات جامع جمیع التجلیات محی الشریعة و الطریقة
و الحقیقة ختم المتقدمین زبدة المتاخرین وارث الانبیاء و المرسلین مرشد الاولیاء
الی طریق الحق و الیقین مرکز دائرة الوجود الهادی الی المقصود قطب الاقطاب
الکامل المکمل الصمدانی علی ثانی امیر کبیر سید علی همدانی ایشان سر حلقه مشایخ طبقه
همدانیه اند و سر دفتر اصحاب شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند مخدومی الاعظم

مدائح سید علی همدانی از جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی

یعنی شیخ حاجی محمد خبوشانی در رسالہ خود در خاتمہ در ذکر نسبت ایشان چنین آوردہ اند ذکر نسبت سیدنا و سندنا عمدۃ الواصلین زبدۃ الکاملین والمکملین الحنفی الامیر الکبیر سید علی ہمدانی المعروف بعلی ثانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ و افاض علینا برہ الخ و شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفتہ عن عبد اللہ بن سلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی قولہ ومن عندہ علم الکتاب قال سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم فقال انما ذلک علی بن ابی طالب اوردہ الشیخ الامام العارف الربانی السید شرف الدین علی الہمدانی فی کتابہ قال رواہ الثعلبی و نیز شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفتہ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم لما اسری بی لیلۃ المعراج اجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی اللہ الی سلہم یا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وعلی الاقرار بنبوتک والولایۃ لعلی بن ابی طالب اوردہ الشیخ العالم العارف الربانی السید شرف الدین علی الہمدانی فی بعض تصانیفہ قال رواہ الحافظ ابو نعیم و حسین بن معین الدین المیبذی در فواتح گفتہ و حضرت سلطان المحققین علی الثانی امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ در حل فصوص میفرماید خاتم ولایت مقیدہ محمدی بمرتبہ قلب محمد رسید و خاتم ولایت مطلقہ بمرتبہ روح و خاتم ولایت عامہ عیسیٰ ست علی نبینا وعلیہ السلام و شیخ احمد قشاشی کہ از مشایخ اجازہ والد ماجد مخاطب ست کما فی رسالۃ اصول الحدیث للمخاطب مناقب و مفاخر او از خلاصۃ الاثر ظاہر و واضح ست در کتاب سمط مجید گفتہ شجرۃ خلافۃ المشایخ الہمدانیۃ اتباع الشیخ سید علی الہمدانی الموحد الفردانی قدس اللہ اسرارہم

[حاشیہ:] مدح علی ہمدانی

[حاشیہ:] مدح سید علی ہمدانی از توضیح الدلائل شہاب الدین احمد

[حاشیہ:] مدح سید علی ہمدانی از فواتح میبذی

[حاشیہ:] مدح سید علی ہمدانی از سمط مجید قشاشی

تلقن الفقیر المسکین من ولیه ونقطة دائرة الوجود سیدنا احمد بن الشناوی
وهو من السید الامجد صبغة الله وهو من العالم الربانی وجیه الدین وهو
من جمال الملکة الغوثیة السید محمد غوث وهو من سلطان الموحدین
الحاج حضور وهو من ابی المعالی هدایة الله سرمست وهو من الشیخ عبد الله
الشناوی وهو من شیخ الشیوخ السید علی الهمدانی ونیز در سمط مجید گفته قلنا
سبق اتصال سند التلقین بالسید علی الهمدانی قدس سره وهو اخذ
عن الشیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی وقد ساح الهمدانی الربع
المسکون ثلاث مرات بامر شیخه المزدقانی وقد اوضحت هذا فی سیاحته
وصحب الفا واربعمائة ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سره وشاه ولی الله
در رسالهٔ انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته انبأنی شیخی الوالد اجازة قال انبأنی
الشیخ عظمة الله الاکبرآبادی اجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز
الدهلوی انه قال منقول است از حضرت مولانا نور الحق والدین جعفر نور الله مرقده
قلت ومولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی همدانی بودند که کیفیت اوراد
و وظائف اوقات سلسلة الکامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی همدانی
قدس الله سره العزیز آنست که چون سپیدهٔ صبح صادق بدمد دو رکعت سنت نماز
بامداد بگزارد و چون سلام دهد این تسبیح را صد بار بخواند که سبحان الله وبحمده
سبحان العظیم وبحمده استغفر الله الی ان قال و چون سلام دهد یعنی سلام
فریضهٔ صبح باوراد فتحیه خواندن مشغول شود که از برکات انفاس هزار و چهار
صد ولی کامل جمع شده است وفتح هریک ازان در کلمه بوده است هرکه از حضور

طریق سید علی همدانی از انتباه شاه ولی الله

ملازمت نماید برکت و صفای آن را مشاهده خواهد نمود و از ولایت هزار و چهار
صد ولی نصیب یابد والله ولی التوفیق اکنون اگر فضائل و خواص این اوراد گفته شود
بتطویل انجامد چرا که آنحضرت مدت عمر خود معموره عالم را سه نوبت سیر کرده اند
و هزار و چهار صد ولی کامل را دریافته اند و چهار صد را از ایشان در یک مجلس
سلطان محمد خدابنده دیده اند و از هر ولی در وقت وداع دعائی و رقعه التماس
نموده اند و آن رقعها را بر جامه خود مرقع کرده اند و آن ادعیه و اذکار را که بی اختیار
بر زبان ایشان جاری میشد جمع ساخته اند این اوراد شده است منقولست
از همان حضرت که چون دوازدهم بار بزیارت کعبه رفتم بمسجد اقصی سید حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم را در واقعه دیدم که بجانب این درویش می آیند
برخاستم پیش رفتم و سلام کردم از آستین مبارک خود جزوی بیرون آورده
این درویش را فرمود خذ هذه الفتحیة یعنی بگیر این فتحیه را چون از دست
مبارک حضرت صلی الله علیه الصلوة والسلام گرفتم و نظر کردم همین اوراد بود
بدین اشاره اوراد فتحیه نام کرده شده والله الهادی الی صراط مستقیم
فذکرنا اوراد الفتحیة بتمامها و جدت بخط الوالد قدس سره ختم
میر سید علی همدانی اول نیم شب برخیزد و وضو تازه بکند و دو رکعت نفل ادا
نماید در هر رکعتی بعد الحمد یازده بار سوره اخلاص بعد از سلام هزار بار
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد ازان هزار بار بخواند یا خفی الالطاف
ادرکنی بلطفک الخفی بعد ازان هزار و یکبار یا بدوح بخواند و سر بگریبان
فرو برده مراقبه کند ببیند از عالم غیب چه چیز مشاهده میشود بعد فراغ دو گانه

فائده

ثواب امیر سید علی بخواند **وجه بیست و پنجم** از وجوه رد و ابطال زعوم طبع محجوب
عمدة القروم آنکه نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی اشعار
ابدار فرید عطار را که در آن اثبات حدیث تشبیه نموده در مقام اثبات مدائح باهره
و مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در خلاصة المناقب
گفته شیخ عطار فرمایند قدس سره ای پسر تو بی نشانی از علی؛ عین والا
یا بدانی از علی؛ از دم عیسی کسی زنده خاست؛ او بدم دست بریده کرد راست
مصطفی گفت چون آدم بعلم؛ نوح فهم آنکه بود ابراهیم حلم؛ یا چو یحیی بود و موسی به بطش
گر نمیدانی شجاع دین علیست؛ فهذا عالم بدخشان وعاد فهم العلی الشان اثبت
هذا الحدیث الشریف المقبول عند الاساطین الاعیان فاظهر الحق فی کمال
الوضوح والعیان ودمر علی تلمیعات اهل العدوان وازاح وساوس اهل
الشنآن و امیر ملا بن سالار از اکابر علمای مشهورین فی الاکناف والامصار و اجله
فضلای معروفین فی الارجاء والاقطار است و فضائل عالیه و مناقب سامیه
و محامد باذخه و مدائح شامخه او بر السنه سنیه مذکور و در دفاتر مشهوره ایشان
ماثور و مسطور است آنفا تعظیم و تبجیل او از رساله انتباه شاه ولی الله دریافتی
و مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل که در اول آن میگوید
اما بعد میگوید تراب اقدام اهل الله مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله
بدخشانی قدس سره و طاب مضجعه چون اکثر تصنیفات و تالیفات سلف چون
سیر العارفین و رشحات و کتب دیگر و رسائل که هر یک از مصنفات بذکر مشایخ
سلاسل و پیران ارادت خود منسوب گردانیده اند و از احوال و اقوال سلاسل

مدارج نبوت

دیگر یاد نفرمودہ اند مقصد طالبان و معتقدان از تصانیف ومی تو الیف ایشان بالکل
حاصل نگشد بنابران بقدر وسع امکان سعی نمودہ از کتب معتبرہ چون شواہد النبوۃ
وکشف المحجوب و تذکرۃ الاولیا و نفحات الانس و فوائد الفواد کہ از ملفوظات شیخ
نظام الدین اولیاست کہ آنرا حسن دہلوی جمع کردہ ست و مفتاح الطالبین از
تصنیف آن خاصہ معبود شیخ محمود کہ از اجلہ خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی ست
وجادۃ العاشقین از تصنیف شیخ شرف الدین بن شیخ حسین مذکور قدس اسرارہم
وسیر العارفین و رشحات وگلزار ابرار و رسائل دیگر استخراج نمودہ ہر یک از سلاسل
کہ در ولایت ماوراء النہر و بدخشان و ہندوستان اشتہار داشت ترتیب دادہ مسمی
بجامع السلاسل آمد و بر سہ باب بنا نہاد میفرماید امیر ملا بن سالار نور الدین
جعفر لقب اوست قدس اللہ تعالی اسرارہم وی از مشایخ نامدار دیار بدخشست
و بعد از خواجہ بزرگ یعنی خواجہ اسحاق خلیفہ دوم علی ثانی امیر سید علی ہمدانیست
نسب سیادت وی بہ بست واسطہ بامام موسی کاظم میرسد باین نمط امیر ملا بن سالار
بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراہیم بن حسین الجلیل
بن علی بن سلیمان بن جعفر بن رامی السباع بن اسماعیل بن ابراہیم بن محاب بن سعد
بن عبد اللہ بن امام موسی کاظم رضی اللہ تعالی عنہم جامع بودہ میان علم ظاہر و باطن
از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و ہویدا بودہ ست چنانچہ خود
میفرمودہ اند کہ در اثنای صغر بہیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوہ و دشت نمیگذشتم
الا آنکہ مرا بکسب علوم تحریص میکردند و میگفتند کہ بخوان چون از تحصیل علوم بالکل
فراغ یافتم منتظر مرشد کامل بودم و ہمہ جا ضمن بہر مشایخ عصر خود کہ میرسیدم

مدارج امیر ملا از جامع السلاسل

وحالت بیرنگی است بدریا فتم او را از این طریق بیگانه میدیدم روزی در مراقبه او را غیبتی داد
در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی بلباس سیاه و علم سیاه برین شریعت و طریقت فلان
وقت نازل شود منتظر میبودم چون آنوقت سید برادر بزرگ خود را بان دشت فرستادم
آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره
بوده اند فی البدیهه او را تصرف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون بلده رم آن مژده
آورد و بیان احوال نمود در مراقبه شدم متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم
شده بهشت و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کوثر استاده مردم را آب میدهد من پیش
شده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتم و التماس آب نمودم اشارت بجانب اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف
امیر کبیر نیز علی است این اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر است مرا بارادت او همان لحظه
متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته
مداومت نمودم درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا درویشان ابه پیشانی سوده
هموار میکردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتم او را خوارق بسیار است نقل است که
چون علی ثانی در ولایت کیبر سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم
نور الدین جعفر حاضر شود نعش مرا بر ندارند و امیر جعفر در آنوقت در روستلق
که قریه ایست از قرای بدخشان تشریف داشت خلفا گفتند که بعید مینماید که امیر جعفر
از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیار است
باید برداشت هر چند خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت
سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جا گذاشته بنشستند تا ناگاه از غیب

ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چون دست بصندوق بردند باندک حرکتی برداشته شد
براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان مدفون ساختند چون
امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد و زبان طعن بر وی دراز کردند که در مسافت
و مشقت همه وقت در حیات و ممات ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت
فرمود آنچه از من آمد شما مقصر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد شریف او را سعی
نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا به اینجا
آوردم و وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده والله اعلم بالصواب
خانقاه و مرقد مبارک او در روستاق ست و نیز در جامع السلاسل گفته شیخ
سعید حبشی رضی الله عنه وی از اصحاب رسول ست صلی الله علیه وسلم حضرت
مخدومی الاعظم شیخ حاجی محمد خبوشانی قدس سره در آنجا که بیان پیران خرقه
علی ثانی امیر سید علی همدانی کرده اند که حضرت امیر از سی و دو اولیاء الله خرقه
خلافت داشتند و سر دفتر آنها شیخ سعید الحبشی بودند باین لفظ نوشته اند
که شیخ سعید الحبشی الذی هو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنه و نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا بن سالار که از خلفای علی ثانی
امیر سید علی همدانی ست در کتاب خلاصة المناقب آورده است که حضرت امیر بصحبت
شریف شیخ سعید حبشی رسیده اند و میفرمودند که شیخ ابو سعید حبشی هر زمان
بصورت دیگر دیده میشدی و با هر زائری یکبار صحبت داشتی نخست اگر خادم
دریکروز بکرات در آمدی شیخ را بصورت دیگر دیدی تا بعضی را با خادمی از خدام
شیخ ملاقات حاصل آمد از وی پرسید که شیخ را بکدام صورت دیده گفت باختلاف

صور شیخ اطلاع داری گفت آری مدتی شیخ را پس خدمت کردم بصور مختلف دیده
فرد
زانکه عارف رنگ معروفست و بس ٭ رنگ معروفی نه بیش ست و نه پس ٭
در اوان صحبت او شیخ شنوده شد که فرمود یا سید وقتیکه آمنه را بعبد الله
میدادند من در آنجا حاضر بودم چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن دیار
پرسیدم سن شیخ چند باشد فرمودند از آبا و اجداد خود شنودیم که شیخ سعید
حبشی عمر طویل دارد اما نمیدانم که چند سال بوده من بقا دارم بقا دارم بقا ٭
چونکه دارم این بقاها از لقا ٭ پس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت امیر السما
نمودند که حساب باید کردن از زمان ولادت مصطفی صلی الله علیه وسلم تا اکنون
چند سال ست بعد از التفات خاطر امیر فرمود که باید هشتصد و سی سال باشد از زمان
ولادت آنسرور صلی الله علیه وسلم وجه بست و ششم از وجوه ابطال رد و انکار
مخاطب عمدة الاخیار آنکه سید شهاب الدین احمد این حدیث شریف را روایت
نموده و بابی خاص برای اینحدیث و امثال آن که از آن حیازت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام خصائص اعاظم انبیا و فوز آنحضرت بخصال کمال اکارم اصفیا ظاهر
و باهر ست منعقد فرموده چنانچه در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل
که نسخه عتیقه آن در نجف اشرف وا رسیدم و منتخبات عدیده از آن برچیدم
و سابقا آنرا درین بلد دیده بودم میفرماید الباب الثامن عشر فی انه حاز
خصائص اعاظم الانبیاء و فاز ثانیا خصال کمال اکارم الاصفیاء
عن ابی الحمراء رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وبارک وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح

حدیث تشبیه از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد

فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه
فلینظر الی علی بن ابی طالب رواه الطبری وقال اخرجه ابو الخیر الحاکمی وعن
ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی
آله وبارک وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی خلته والی نوح فی حکمته
والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب رواه الطبری وقال اخرجه
الملا فی سیرته فهذا شهاب الدین صاحب توضیح الدلائل اثبت الحدیث الشریف
جریا علی سنن المحققین الاماثل فاوضح الحق ونصر الصدق المقبول عند
کل ماهر کامل وقصم ظهر کل مکابر مجادل وجزم حبل کید کل مماذق
خاتل وخرم شراک ازلال کل مسول خاذل واز صدر کتاب توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل کمال اعتماد و اعتبار وقبول و اشتهار اخبار و آثار آن ظاهرست
چنانچه گفته وخرجت من کتب السنة المصونة عن العوج ودواوینها
وانتهجت فیه منهج من یتنهج العوج عن قوانینها احادیث حدث حدیثها عن حدث
الصدق فی الاخبار ومسانید ما حدث وضع حدیثها بغیر الحق والاخبار
ونیز در توضیح الدلائل گفته فیا اهل الانتصاب وجیل سوء الاصحاب ویا شر
القبیل لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من
قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل ان تجدوا فی الکتاب ما حجکم
علی وجدانکم خلافا لامر الخلافة او ترونه علی رایکم مناقضا للاجماع
علی تفضیل الصدیق منبع الحلم والرافة فلا تواضعوا رجما بالغیب فی الحکم
تحکما بوضع اخبار اخبر بها اخیار علماء السنة فی فضائل مولانا المرتضی

کمال اعتماد و اشتهار احادیث توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل

ولا تسارعوا ابداً فی الحیلولة الی القائها قبل تلقیها فانها تلاقت بقبول مشاهیر عظماء الامة من کل من اختار الحق وارتضی الی ان قال والغرض فی هذا الباب من تمهید هذه القواعد ان لا یقوم احد بالرد لاخبار هذا الکتاب فان معظمها فی الصحاح والسنن ومرویاتها ماثورات اهل الصلاح فی السنن

و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته واعلم ان کتابی هذا ان شاء الله تعالی خال عن موضوعات الفریقین جال بتحری الصدق وتوخی الحق وتنحی مطبوعات الطریقین

وجه بست و هفتم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب والا تبار آنکه ملک العلما شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولت آبادی بصحت حدیث تشبیه و دیگر احادیث که اهل حق بآن احتجاج میکنند مثل حدیث طیر و حدیث سد ابواب و غیر آن تصریح صریح نموده چنانچه در کتاب هدایة السعدا که در تفسیر شاهی از ان نقلها می آرد گفته اعلم ان احادیث فضیلة علی کرم الله وجهه من الصحاح و لکن احتجاجهم علی الخطاء احتج الشیعة بخبر الطیر و تمام الخبر ذکرناه فی الجلوة الحادیة عشر من الهدایة التاسعة الی ان قال واحتجوا بخبر و من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه الی آخره و بالایات قال الله تعالی فی نوح عبداً شکوراً و قال لعلی و کان سعیکم مشکوراً و قال فی ابراهیم الذی وفی و قال فی علی یوفون بالنذر و قال فی ایوب انا وجدناه صابراً و قال فی علی و جزاهم بما صبروا و قال فی سلیمان آتیناه ملکاً عظیماً و قال فی علی و اذا رأیت ثم رأیت نعیماً و ملکاً کبیراً قالوا جعله الله والنبی صلی الله علیه و سلم مساویاً فی وصف الانبیاء والانبیاء افضل من

تصریح شهاب الدین بصحت حدیث تشبیه و دیگر احادیث که اهل حق بآن احتجاج می کنند

الصحابة اجماعاً والمساوی للافضل افضل وقال اهل السنة بانه تشبیه هو
الحاق الاصل بالفرع لمشارکته ایاه فی امر ولا یدل التشبیه علی المساواة
وبعد فاصله دیگر گفته آنچه شیعه باحادیث احتجاج میکنند احادیث صحیحست احتجاج قیاس
ایشان خلافست ودلیل شیعه آنست که علی را اهل سلوک از خواجه بصری تا غایت مریدان و
خلیفگان ومشائخ باکرامت اند وکرامت مرید کرامت وفضل پیرست چنانچه کرامت
ولی معجزه وفضل نبی ست وگویند فضل مردم بعقل ست یا بنقل از روی عقل فضل
بعلم وزهد وشجاعت وسخاوتست وآنهمه در علی بود اما علم حضرت امیر المؤمنین علی اندر
صغر در پرورش مصطفی صلی الله علیه وسلم بود ودر کبر داماد شد ومیفرمود اگر ذکر
شنو توریت وانجیل وزبور وفرقان هر آئینه بیان کنم توریت در اهل توریت وانجیل
در اهل انجیل وزبور در اهل زبور وفرقان در اهل فرقان وهر آئینه میدانم هر آیتی که نازل
شده است در چه باب است علم تفسیر شاگرد او ابن عباس رضی الله عنهما دقائق
تفسیر از شاه گرفته وعلم فقه امام اعظم ابو حنیفه کوفی وامام مالک از امام جعفر صادق
گرفته وامام احمد بن حنبل وشافعی از ایشان گرفته پس مردمان در علم فقه شاگرد شاگرد
امام جعفر اند رضی الله عنه وعلم سلوک وتصفیه باطن وآداب عبادت وکلاه وخرقه
خواجه حسن بصری وخواجه کمیل از حضرت شاه گرفته پس جملگی طبقات مشائخ مرید شاه اند
وعلم نحو واصول وکلام ومنطق وشعر وفصاحت ونجوم وحساب ورمل از شاه ظاهر شد
پس هر که امروز میخواند شاگرد شاه است وشیعه وخوارج ومعتزله در علم خود را بگمان
شاه نسبت میکنند پس این علم همه علم شاه است وعلم شاگرد فضل استاد است اما کرامات
شاه چنانکه کندیدن در خیبر فرمود والله این را من نکندیدم خدا کندیده ونحو ذلک

و کرامات مشایخ طبقات که مرید مرید شاه‌اند چنان مشهور است که انکار مشایخ ندارد و
اما زهد چنان بود که شبها خواب نداشت تا سه روز و هفت روز طعام نخوردی و از بعضی
وحشت و امروز مرید مریدان او اربعین میدارند و زهد میکنند اما شجاعت چنانکه در
قصه‌ها آمده اگرچه اخبار احادست اما تواتر معنوی هست محل انکار نیست اما سخاوت
یک سائل نا خواست یک قطار شتران پر مال و زر بخشید و وقت قحط سه قرص سه روز
مسکین و یتیم و اسیر را داد و خود و بی بی فاطمه رضی الله عنها گرسنه روزه داشتند
اما فضل از روی اولاد باتفاق اهل سنت فرزندان او یعنی حسن و حسین از همه فرزندان
خلفا فضل‌اند اما از روی نقل مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود در خبر طیر احب
الخلق یعنی دوست‌ترین مردمان و در خبر خیبر فرمود خدا و رسول دوست میدارد
علی را و علی دوست میدارد خدا و رسول را کرار غیر فرار است یعنی حمله کننده
است و از جنگ روی نگرداند و در خبر سیادت یعنی علی کرم الله وجهه سید است
و در خبر ثدیی یعنی مردی پستان مانند زنان داشت او حضرت رسالت را گفت قدح
مصطفی فرمود بکشد او را بهترین مردمان پس او را علی کشت و در خبر فاطمه رضی الله
عنها فرمود حضرت عزت بر خلق نظر فرمود پدر ترا در انبیا برگزید شوهر ترا
در اولیا برگزید و فرمود شوهر تو بهترین امت است و فرمود هر که خواهد آدم را
در علم و ابراهیم را در حلم و موسی را در هیبت و عیسی را در عبادت ببیند علی را
ببیند یعنی علی را با انبیا مشابه کرد و حضرت عزت نیز بوصف انبیا خواند
نوح را عبداً شکورا خواند علی را مشکورا ابراهیم را وفی علی را یوفون ایوب را
صابر علی را بما صبروا و سلیمان را ملکا عظیما علی را ملکا کبیرا خواند چنانچه

عیسی را مائده منزل شد علی را در مسجد بصره مائده فرود آمد و آن مسجد را هنوز مسجد
مائده میخوانند کذا فی الخزانة الجلالیة و عیسی را از بهر معجزه و علی را از بهر کرامت مائده آمد
و خبر جنب یعنی فرمود یا علی روا نیست که کسی در مسجد آید و او جنب باشد مگر که من و تو
که جنب در آئیم زیرا چه از یک نوراند اهل سنت میگویند در حق همه صحابه عرب
فضائل ست و هیچکس از صحابه و تابعین علی را بر ابو بکر و عمر فضل نداده هر که فضل
دهد مبتدع باشد و مبتدع آنرا گویند که سنتی از خود بنیاد کند چنانچه ریش
تراشیدن و جعد کردن مردانرا و نحو ذلک فهذا ما اتاک العلماء الاولی الال
الهواجس و ازاح الوساوس و صحح الحدیث الشریف الکاسر لظهر کل مجادل خائس و
اثبت الحق الحقیق بالاتباع والاقتفاء لمبتغی حقائق النفائس و دحض
الباطل المطرود عند کل ناقد سائس و زعزع ارکان الانکار و الجحود المعقود
المدا حور عند من هو فی خلال دیار التحقیق جائس و **وجه بست وششم**
از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب باکمال آنکه شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ
المالکی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و آنرا دلیل محاسن جمیله آنحضرت
و اتصاف آنحضرت بهر فضیلت گردانیده چنانچه در فصلے از فصول مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام که آنرا معنون نموده باین عنوان در تعداد مناقب حسنه گفته
الخامسة عشر محاسنه الجمیلة و اتصافه بکل فضیلة فمن ذلک ما رواه البیهقی
فی کتابه المصنف فی فضائل الصحابة یرفعه بسنده الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم انه قال من اراد ان ینظر الی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی
حلمه والی یحیی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

فصل فی ذکر مناقبه الحسنة و ما جاء فی ذلک
من الاحادیث و الاخبار

اعتماد و اعتبار روایات کتاب فصول مهمه

وهذا ابن الصباغ المصبوغ يداه بالبراعة المقبول لدى اساطين اهل
السنة والجماعة قد روى الحديث الشريف مثبتا به نهاية الفضل الزاهر لمن
جمعت فيه فضائل الاوائل والاواخر عليه الاف سلام الملك الغافر وويل
ثبور وويل للجاحد المكابر وسحقا وسحقا للمبطل الزائغ ونیز از صدر کتاب
فصول مهمه کمال جلالت و عظمت و متانت و رزانت و حصافت و حصانت
مرویات آن کتاب ظاهر و باهرست چنانچه در صدر آن مذکورست وبعد فحثني

کمال عظمت و جلالت مرویات فصول مهمه از صدر آن

لان اذكر في هذا الكتاب فصولا مهمة في معرفة الائمة اعني الائمة الاثني
عشر الذين اولهم علي المرتضى واخرهم المهدي المنتظر يتضمن شيئا من ذكر
مناقبهم الشريفة ومراتبهم العالية المنيفة ومعرفة اسمائهم وصفاتهم
وابائهم وامهاتهم ومواليدهم ووفاتهم وذكر مدة اعمارهم وحجابهم
وشعرائهم خاليا عن الاطناب الممل والتقصير المخل آخذا عن الاكثار
المسئم الى الايجاز المفهم ولن يعرف شرفه الا من وقف عليه فعرفه
عقدت لكل امام منهم فصلا يشتمل كل فصل من الثلثة الفصول
الى ان قال وسميته بالفصول المهمة في معرفة الائمة اجبت في ذلك سؤال
بعض الاعزة من الاصحاب والخلص من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لي عند الله
ذخيرة ورجاء في التكفير لما اسلفته من جريرة او اقترفته من صغيرة
او كبيرة وذلك لما اشتمل عليه هذا الكتاب من ذكر مناقب اهل البيت
الشهيرة ومآثرهم الاثيرة ولرب ذي بصيرة قاصرة وعين عن ادراك
الحقائق حاسرة يتامل ما الفته ويستعرض ما جمعته ولخصته فيحمله

طرفه المریض وقلبه المهیض علی ان یلتمس فی ذلک التالی المدفیض انتهی ازین عبارت ظاهرست که ابن صباغ درین کتاب مناقب شریفه ومراتب جلیه منیفه ائمه اثنا عشر علیهم السلام ذکر کرده وآن مشتمل ست بر مناقب شهیره ومآثر اثیره آنحضرات علیهم السلام نه میداند شرف آنرا مگر کسیکه واقف شود بران وبشناسد آنرا اما اینکه ابن الصباغ از اکابر علمای مشاهیر واعاظم فضلای نحاریر سنیه است پس بر متتبع مخفی نیست احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی که محامد علیه ومفاخر سنیه او عنقریب بعد ان شاء الله تعالی از زبان مولوی صدیق حسن خان وغیر او خواهی شنید در ذخیرة المآل بعد مسئله خنثی که علامت مرد وزن هر دو داشته باشد گفته قلت وهذه المسئلة وقعت فی زمننا هذا ببلاد الحیرة علی ما اخبرنی به سیدی العلامة نور بن خلف الحیری وذکر لی ان الخنثی الموصوفة توفیت عن ولدین ولد لبطنها وولد لظهرها وخلفت ترکة کثیرة وان علماء تلک الجهة تحیروا فی المیراث واختلف احکامهم فمنهم من قال یرث ولد الظهر دون ولد البطن ومنهم من قال بعکس هذا ومنهم من قال یقتسمان الترکة ومنهم من قال توقف الترکة حتی یصطلح الولدان علیها او علی مفاضلة واخبرنی ان الخصام قائم والترکة موقوفة وانه خرج لسوال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمین عن ذلک وبعد الاتفاق به بسنتین وجدت حکم امیر المومنین فی کتاب الفصول المهمة فی فضل الائمة تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر بابن الصباغ من علماء المالکیة انتهی ازین عبارت ظاهرست که ابن الصباغ شیخ وامام واز علمای مالکیه است واز عبارت شرح شمائل علی قاری یافتی که شیخ استاد کامل او که مع ... بند وعبد الله بن محمد المطیر شهرة المدنی الشافعی مذهبا الاشعری اعتقادا النقشبندی طریقة در خطبه

ابن الصباغ

مدح ابن الصباغ از زبان احمد بن عبد القادر عجیلی

روایت ابن الصباغ

کتاب الریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة که در سنه ثلث و
ثمانین و مائتین و الف در ارض مقدس غری علی الراقد فیها الف الف تحیة بآن خود هم
گفته الحمد لله رب العالمین و الشکر للملهم بالهدی الی صراط المتقین و
الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمد عبده و رسوله الی الناس اجمعین صلی
علی خلقه عجما و عربا و انزل علیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و علی آله و اصحابه نجوم الاقتداء و بدور الاهتداء صلوة
و سلاما دائمین ما دام بدوام المنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء اما
بعد فیقول العبد الفقیر الی الله تعالی عبد الله بن محمد المطیری شهرة
المدنی حالا هذا کتاب سمیته بالریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی
و عترته الطاهرة جمعت فیه ما اطلعت علیه مما ورد فی هذا
الشان و اعتنی بنقله العلماء العاملون الاعیان و اکثره من الفصول
المهمة لابن الصباغ و من الجوهر الشفاف للخطیب الخ و فاضل رشید که
فصول مهمه ابن الصباغ را ذکر کرده در مقام ذکر تصانیف اهلسنت در فضائل اهلبیت
علیهم السلام که بسبب آن اثبات ولای سنیه با آنحضرات و دفع نسبت ناصبیت
و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته و ان کان ذلک کخدع السراب
کما لا یخفی علی من راجع ما ذکرته فی مجلد حدیث الغدیر فی قدح الجاحظ
المرتاب و رد حمایة الرشید ایاه بمثل هذا التمسک المورث للعجب العجاب
قال فی ایضاح لطافة المقال و شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المکی فصول
مهمه فی معرفة الائمه نیز از کتب اهلسنت فضائل آنحضرت نقل کرده انتهی و نیز مخفی نماند

مدح ابن الصباغ از ریاض زاهره و ماخوذ بودن اکثر کتابش از فصول مهمه

از اساطین محققین سنیه و افاخم معتمدین شان در مصنفات دینیه و اسفار یقینیه خود از ابن الصباغ نقل مینمایند و باقوال و افادات او تمسک و تشبث میفرمایند نور الدین علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدین بعد ذکر روایتی از تذکره ابن حمدون گفته و لعل هذا هو السبب فیما ذکره فی الفصول المهمة عن عبد الله الزاهد من ان عبد الملک بن مروان کتب الی الحجاج بن یوسف اما بعد فانظر دماء بنی عبد المطلب فاجتنبها فانی رأیت آل ابی سفیان لما اولغوا فیها لم یلبثوا الا قلیلا و السلام الخ و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته قوله و انی سائلکم غدا عنهم تقدم بشاهده فی الذکر الرابع و سبق فی الرابع تنبیها قول الحافظ جمال الدین الزرندی عقب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه قال الامام الواحدی هذه الولایة اثبتها النبی صلی الله علیه و سلم مسئول عنها یوم القیمة و روی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة علی و اهل البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه و سلم ان یعرف الخلق انه لا یسألهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی و المعنی انهم یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه و سلم ام اضاعوها و اهملوها فیکون علیهم المطالبة و التبعة انتهی و یشهد لذلک ما اخرجه ابو المؤید فی کتاب المناقب فیما نقله ابو الحسن علی السفاقسی ثم المکی فی الفصول المهمة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن جلوس ذات یوم و الذی نفسه بیده لا یزول قدم عن قدم یوم القیمة حتی یسأل الله تعالی الرجل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده

نقل حکم سید از ابن الصباغ

فیما ابلاہ وعن مالہ مما اکتسبہ وفیما انفقہ وعن حبنا اھل البیت فقال لہ
عمر رضی اللہ عنہ یا نبی اللہ ما ایۃ حبکم فوضع یدہ علی راس علی
وھو جالس الی جانبہ فقال ایۃ حبنا حب ھذا من بعدی الخ وعلی بن
ابراہیم الحلبی در انسان العیون فی سیرۃ الامین المامون در ذکر ہجرت گفتہ وفی الفصول

نقل حلبی از انسان العیون از فصول مہمہ

المھمۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم وصی علیا رضی اللہ تعالی عنہ بحفظ ذمتہ
واداء اماناتہ ظاھرا علی اعین الناس وامرہ ان یبتاع رواحل للفواطم
فاطمۃ بنت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفاطمۃ بنت الزبیر بن عبد المطلب
ولمن ھاجر معہ من بنی ھاشم ومن ضعفاء المومنین و شراء علی
رضی اللہ تعالی عنہ الرواحل مخالف لما یاتی فان الاصل انہ صلی اللہ
علیہ وسلم ارسل الی علی حلۃ وارسل یقول تشقھا خمرا بین الفواطم
وھی فاطمۃ ابنۃ حمزۃ وفاطمۃ بنت عتبۃ وفاطمۃ ام علی وفاطمۃ
بنتہ صلی اللہ علیہ وسلم وارسالہ لتلک الحلۃ کان بعد وصولہ
الی المدینۃ فلیتامل قال فی الفصول المھمۃ وقال ای لعلی اذا ابرمت
ما امرتک بہ کن علی اھبۃ الھجرۃ الی اللہ ورسولہ بقدوم کتابی علیک
واذا جاء ابوبکر توجہ خلفی نحو بئر میمون وکان خروجہ فی فحمۃ العشاء
والرصد من قریش قد احاطوا بالدار ینتظرون ان تنتصف اللیلۃ وتنام
الناس ودخل ابوبکر علی علی وھو یظنہ ای ابوبکر یظن علیا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فقال لہ علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
خرج نحو بئر میمون وھو یقول لک ادرکنی فلحقہ ابوبکر ومضیا جمیعا

يتسايران حتى اتيا جبل ثور فدخلا الغار فليتامل الجمع بينه وبين ما تقدم
ونیز در انسان العیون گفته وفی الفصول المهمة لما اتصل خبر مسيره صلى الله
عليه وسلم الى المدينة وذلك فى اليوم الثانى من خروجه صلى الله عليه
وسلم من الغار جمع الناس ابو جهل وقال بلغنى ان محمدا قد مضى نحو يثرب على
طريق الساحل ومعه رجلان آخران فايكم ياتينى بخبره فوثب سراقة فقال
انا لمحمد يا ابا الحكم ثم انه ركب راحلته واستجنب فرسه واخذ معه عبدا له اسود
وكان ذلك العبد من الشجعان المشهورين فسارا فى اثر النبى صلى الله عليه وسلم
سيرا حثيثا حتى لحقا به فقال ابو بكر يا رسول الله قد دهينا هذا سراقة
قد اقبل فى طلبنا ومعه غلامه الاسود المشهور فلما ابصرهم سراقة نزل
عن راحلته وركب فرسه وتناول رمحه واقبل نحوهم فلما قرب منهم قال النبى
صلى الله عليه وسلم اللهم اكفنا امر سراقة بما شئت وكيف شئت وانى شئت
فغابت قوائم فرسه فى الارض حتى لم يقدر الفرس ان يتحرك فلما نظر سراقة
الى ذلك هاله ورمى نفسه عن الفرس الى الارض ورمى رمحه
وقال يا محمد انت انت واصحابك اى انت كما انت اى امن واصحابك فادع ربك
يطلق لى جوادى ولك عهد وميثاق ان ارجع عنك فرفع النبى صلى الله عليه
وسلم يديه الى السماء وقال اللهم ان كان صادقا فيما يقول فاطلق له
جواده قال فاطلق الله تعالى له قوائم فرسه حتى وثب على الارض
سليما اى ولعل هذا فى المرة الثانية او المرة الاخيرة من التتبع على ما تقدم
وتقدم ان الاقتصار على القوائم لا ينافى الزيادة عليها فلا يخالف ما سبق

فی هذه الروایة ورجع سراقة الی مکّة فاجتمع النّاس فانکر انه رأی محمداً
فلا زال به ابو جهل حتی عذرف واخبرهم بالقصّة وفی ذلک یقول سراقة
مخاطبا لابی جهل ٭ ابا حکم والله لو کنت شاهداً ٭ لامر جوادی اذ تسوخ قوائمه
علمت ولم تشکک بانّ محمداً ٭ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه ٭ و عبد الرحمن
بن عبد السلام الصفوری در نزهة المجالس گفته رایت فی الفصول المهمة فی معرفة
الأئمة بمکة المشرفة شرفها الله تعالی لابی الحسن المالکی انّ علیّاً ولدته
امّه بجوف الکعبة شرفها الله تعالی الخ و محمّد محبوب عالم بن جعفر بدر عالم در تفسیر خود
که مشهور است بتفسیر شاهی در تفسیر آیه واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة گفته فی الفصول
المهمة انّ رجلا اتی به الی عمر بن الخطّاب رضی الله تعالی عنه و کان صدر منه
انه کان بجماعة من النّاس فسألوه کیف اصبحت قال اصبحت احبّ الفتنة
واکره الحقّ واصدق الیهود والنّصاری واومن بما لم اره واقرّ بما لم یخلق
فرفع الی عمر رضی الله تعالی فارسل عمر الی علیّ کرم الله وجهه فلمّا جاءه
اخبره بمقالة الرّجل فقال صدق الرّجل یحبّ الفتنة قال الله تعالی
انما اموالکم واولادکم فتنة و یکره الحق یعنی الموت قال الله تعالی وجاءت
سکرة الموت بالحق ویصدق الیهود والنّصاری قال الله تعالی قالت
الیهود لیست النّصاری علی شیء وقالت النّصاری لیست الیهود علی شیء ویؤمن
بما لم یره یعنی یؤمن بالله عزّ وجلّ ویقرّ بما لم یخلق یعنی السّاعة فقال عمر
رضی الله تعالی عنه اعوذ بالله من معضلة لا علیّ لها و نیز در تفسیر شاهی
در تفسیر قل کلّ یعمل علی شاکلته مذکور است فی الفصول المهمّة قال محمّد الجواد

نقل عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس از فصول مهمه ابن صباغ

نقل محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی از فصول مهمه ابن صباغ

رضی الله تعالی عنه الناس اشکال وکل یعمل علی شاکلته والناس اخوان فمن
کانت اخوته فی غیر ذات الله فانها تعود عداوة وذلک قوله تعالی
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر قوله تعالی
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم مذکور است فی الفصول
المهمة اقبل المامون علی ابی جعفر رضی الله تعالی عنهما وقال زوجتک ابنتی ام الفضل
وان رغم لذلک انوف قومی فاخطب لنفسک فقد رضیتک لنفسی وابنتی فقال
ابو جعفر رضی الله تعالی عنه الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا
لوحدانیته وصلی الله علی سیدنا محمد سید بریته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام
فقال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و نیز در تفسیر شاهی
در تفسیر آیه وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید مسطور است
فی الفصول المهمة ان رجلا اتی به الی عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه وکان
صدر منه انه کان لجماعة من الناس وقد سالوه کیف اصبحت الخ و مولوی
اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی که معاصر مخاطب با مهرست از نبیرهای شیخ عبد الحق
دهلوی است کتاب فصول مهمه را ماخذ کتاب خود قرار داده و جابجا ازان نقل نموده
چنانچه در سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین گفته که این رساله ایست مسمی بسعادة
الکونین فی بیان فضائل الحسنین مشتمل بر فضائل شریفه و مناقب منیفه حسن و حسین
سبطین رسول الله صلی الله علیه وسلم و انتخاب نمودم این را از اصول معتبره و ترجمه

نقل حدیث از کتاب ابن صباغ

و تهذیب و تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ ابی حاتم محمد بن حبان البستی و رساله ما ثبت بالسنة و رساله احوال ائمه اثنا عشر تالیف علامه فهامه ابو المجد شیخ عبد الحق دهلوی و رساله مناقب السادات تالیف قاضی شهاب الدین دولتابادی و ترجمه معارف طبری و فصول المهمه فی مناقب الائمه و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا تالیف میرزا محمد معتمد خان مورخ و رساله عبهری و تذکره قرطبی و رساله نور العین فی اسرار شهادة الحسنین تالیف علامه فهامه مولانا عبد العزیز سلمه الله و چون رساله مفتاح النجا حاوی اکثر احوال شریف حسنین بود آنرا ترجمه نمودم و آنچه که مناسب آن از کتب و رسائل مذکوره دانستم بمناسبت مقام و اقتضای مرام اضافه نمودم و نام آن کتاب را در آوردم پس آنچه که احوال بی نام کتاب است از مفتاح النجاست و هر جا که بقید نام ست از آن کتابست که نام او را در انجا آورده و در بعضی محال بحسب تقاضای محل از دیگر کتب و رسائل مذکوره نیز آورده و نیز در سعادة الکونین در ذکر امام حسن علیه السلام گفته اما خلق شریف و سخای الحسن علیه السلام آنست که در فصول مهمه وغیره آورده که او را شش بار زهر دادند پنج بار کارگر نشد و بار ششم چون کارگر کرد برادر وی حسین رضی الله عنه ببالین وی آمد و عرض نمود که ای برادر اگر زهر دهنده را تو میدانی مرا نشان ده تا اگر ترا زهر کارگر کند از وی انتقام گیرم الخ و نیز در سعادة الکونین گفته فصل در بیان کلمات قدسی آنجناب یعنی الحسن علیه السلام و بعضی نصائح وی رضی الله عنه منقول از مفتاح النجا و فصول مهمه سوال کرد مردمان که بخل کرا میگویند فرمود که بخل آنرا گویند که آنچه صرف نموده آنرا تلف داند و آنچه که جمع نموده آنرا شرف داند الخ و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول مهمه آورده که حافظ ابو نعیم روایت کرده از علی مرتضی که وی

تصریح مولوی اکرام بماخوذ بودن کتاب او سعادة الکونین از فصول مهمه وغیره

نقل مولوی اکرام الدین از فصول مهمه

نقل عبارت سعادة الکونین از ابن الصباغ

رضی الله عنه از امام حسن پرسید که ای پسر من سداد چیست در جواب گفت که سداد دور کردن
بدیست از حسن خلق و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول مهمه آورده فرمود یعنی الحسن علیه السلام
که آدم بکسی ملاقات نسازد مگر برای چهار چیز الخ و نیز در سعادة الکونین گفته بدانکه
وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام مهتر و بهتر مردمان زمان از روی کرامت و زهد
و سکینه و وقار و دیگر مفاخر که مناسب خاندان رسالت است موصوف بود و دیگر
آنرا نیز تحضیض بر افعال حسنه و منع از افعال قبیحه میفرمود چنانکه در فصول آورده
که میفرمود که از دنیا و فریب آن هوشیار باش و تمثیل باین بیت فرموده یا اهل
لذات دنیا لا بقاء لکم * والاغترار بظل زائل حمق * و نیز در سعادة الکونین
گفته و نقش انگشتری وی یعنی الحسن علیه السلام لکل اجل کتاب بود هکذا فی الفصول
المهمة و نیز در سعادة الکونین گفته در فصول المهمة آورده که اهل اخبار اتفاق دارند
که وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام در مهمان نوازی و غریب پروری و اعانت
مظلوم و ایصال رحم و انعام فقرا و مساکین مشهور آفاق بود و بر ضعیفان و مسکینان
و برهنه تنان و حاجتمندان را از نقد و پارچه امداد و اعانت فرمودی الخ و نیز در
سعادة الکونین گفته و در فصول المهمة آورده که مردمان از علی بن الحسین پرسیدند که
چه شد پدرت را که اولاد کم آورد فرمود اینقدر که آورد عجب است او را وقت کجا بود
با زنان صحبت دارد در روز و شب هزار رکعت نماز گزاردی انتهی و علاوه برین
در سعادة الکونین در مقامات بسیار نقل از فصول مهمه نموده کما لا یخفی علی من
راجع الیها و محتجب نماند که مولوی اکرام الدین از علمای اعلام و فضلای فخام سنیه است
مولوی حیدر علی فیض آبادی مولوی اکرام الدین مذکور را در رجله علمای سنیه لاعن [illegible]

ذکر کرده و پیرو ولی الله و فرزند ارجمند او یعنی مخاطب هوشمند و تلمیذ رشید او و دیگر اجلّهٔ سنیه که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقات شان دارند و آنرا اعلاق نفیسه و جواهر ثمینه می انگارند مقدّم میگذارد و کتاب سعادة الکونین او را در ذکر قرین دیگر کتب ائمّه و اساطین خود گردانیده بلکه آنرا بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن که مفید اعتبار کتب مذکوره بالاولی ست نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکّی و رد دعوی خود شمرده چنانچه در ازالة الغین بعد ذکر لاعن یزید بعد یاد نمودن اسمای جمعی از علمای خود میگوید و از انجمله است شیخ عبد الحق دهلوی و از انجمله است فرزند ارجمند او نور الحق دهلوی و از انجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی و از انجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و از انجمله است حجة الله علی البریة صاحب تحفهٔ اثنا عشریه که در زمان متأخر بنای مناظرهٔ شیعه و سنّی بعنوانیکه قلوب مخالفین بگنهش میرسد نهاده است و از انجمله است ارشد تلامذهٔ او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و ازان جمله بحر العلوم العقلیة و الاصولیة مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیدهٔ همزیه و مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجة الله البالغة و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا حیث قال فیه مصنّفه کما نقل عنه ایضا لله دره فرقهٔ ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که شرارت و خبث باطنی

مع مولوی اکرام الدین که در کتاب خود از فصول ... نقل کرده

ذکر مولوی اکرام الدین از ازالة الغین چند جا

آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس ست و نصوص صحیحه درباره سوء حال و خبث مآل آنها
به ثبوت پیوسته آنها بلاشبهه مطعون و مجروح اند بلکه از دایره ایمان بیرون اند باتفاق
محشو و مقرون و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب ازالة الشین
و ذیل القصائد و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد انتهی ازین عبارت
ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب سعادة الکونین احتجاج و استدلال بر مطلوب خود
مینماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آنرا مقدم میگذارد و آنرا مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد
مزکی می داند و نیز در ازالة الغین بعد کلامی گفته و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصحیح این
امر را بخلاف هوای انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی
اینک بر رساله سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولوی
محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش
بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید اینست که نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط
از قتل مومن امام همام کافر شده قطع نظر ازین معاصی بالجمله وی مبغوض ترین
مردم و مقبوح ترین خلائق نزد علمای سنت و جماعت ست این کار ناشایسته که وی ملعون
کرده هیچکس درین امت نکرده لعنت خدا باد بروی و بر مشیران وی و یارانش و مددگاران وی
و لشکر او از خدا و فرشته ها و سایر مردمان بهر زمان و هر لمحه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن
و طعن بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا مذکور نماید این مختصر مطول
انجامد انتهی و شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اول آن
گفته اما بعد فیقول خو والتقصیر والمساوی حسن العدوی الحمزاوی قد سألنی
بعض الاخوان اصلح الله لی و لهم الحال و الشأن جمع کلمات تتعلق بالموت و حال

نقل کلام سید از ابن الصباغ

احتضارهم و بعد الموت من سوال و خلافه و كيفية الزيارة المطلوبة
لا سيّما اهل البيت فاجبته بالتسويف لعلمي بقصوري عن ذلك
المرام فاكثر على الطلب المرة بعد المرة فقلت له الفقير يعترف بقصور
جماه و سماعك بالمعيدى خير من ان تراه فابى الا الاجابة فامرّ لسان
القلم الى الكتابة فقلت و بالله التوفيق الى سلوك طريق التحقيق
اعلم انّه يتعلق بالشخص المريض امور قبل خروج روحه بالميت
قبل دفنه و فى قبره و فى كيفية زيارته و فى حال قيامه
من قبره و غير ذلك الى ان يصل الى دار المقامة و رتبته
على سبعة ابواب و خاتمة و سمّيته مشارق الانوار فى فوز اهل
الاعتبار و اسأل الله سبحانه و تعالى ان يجعله خالصا لوجهه
بجاه سيّدنا محمّد و آله و اصحابه و حزبه ميفرمايد و فى الفصول
المهمّة فى فضائل الائمة لابن الصبّاغ ان الحسن بن الحسن بن على
خطب من عمّه الحسين احدى بنتيه فاطمة و سكينة و
وقال اختر لى احديهما فقال الحسين قد اخترت لك بنتى فاطمة
فهى اكثرهما شبها باُمّى فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم
امّا فى الدّين فتقوم اللّيل كلّه و تصوم النهار و امّا فى الجمال فتشبه
الحور العين و امّا سكينة فغالب عليها الاستغراق مع الله
فلا تصلح لرجل الخ و نيز حسن عدوى در مشارق الانوار فى فوز اهل الاعتبار
گفته اعلم انّ حبّ آل البيت من اعظم الوسائل الى الله و التودد

نقل حسن عدوى در مشارق الانوار از فصول مهمه

الیهم یزکّی النفس و یذهب الباس و یدنی العبد من مولاه الیس و هم سلالة سید
الخلق علی الاطلاق الّذین اماطت لهم الحضرة العلیّة جلابیب الانوار فغرقوا
فی بحار الاشواق و شاهدوا الحقّ فاثمرت ریاض عزهم الیانعة والتزموا
الصّدق فساغ لهم التصرف بما شاءوا و غدت فضائلهم ذائعة شائعة
سیّما غرّة وجه الزّمان و رفیعة القدر والشّان من تمسّکت البرکات باذیال
طلعتها البهیّة و تمسّکت النفحات بشذا عرف بهجتها السّنیّة ذات الحسن و
الجمال و البهجة والجلال المتصرفة فی الملکوت بامر الله کما تشاء المنقذة
الملهوف اذا هو من کؤس غیاهب صروف الدّهر قد انتشا من عجزت عن حصر
فضائلها السن الاقلام و اعترفت الاولیاء بانّها سیّدتهم علی التّمام
السیّدة فاطمة بنت الامام الاعظم و ولی نعمتنا الحسین بشهادة
ما تقدّم لک من البرهان الاجهوری صاحب الفصول المهمّة و مدائح و محاسن
حسن حمزاوی عالی تبار و محامد و مناقب کتاب مشارق الانوار از تقریظات علمای کبار
مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست هویدا و آشکارست و خود مصنّف
در آخر این نسخه این عبارت نوشته بسم الله الرّحمن الرّحیم نحمدک اللّهمّ یا من
فتحت بمشارق انوار نبیّک معضلات العلوم و منحت بنفحات ارشاده
من فیض الفضل ذوی المعارف والفهوم و نصلّی و نسلّم علی صفوة خلقک
سرّک الجامع الدّالّ علیک و رسولک الاعظم القائم لک بین یدیک
الّذی ابرزت من نور جماله جمیع الخلق والاکوان و علی آله و اصحابه الّذین
اشرقت بمشارق انوارهم کل قاص و دان و بعد فیقول جامعه اسیر ذنبه

وراجي عفو ربه الفقير حسن العدوي الحمزاوي غفر الله له ولاحبابه والمسلمين
لما كان من اعظم المنن الربانية والمواهب الرحمانية تبليغ السنة المحمدية لنيل
مبلغيها الدرجة العلية مثل اجر من عمل بها من سائر الامة المحمدية تفضلا
من غير المواهب اللدنية من الرحمن وتكرم على العبد الذليل ووفق وتفضل
بجمع هذا الكتاب الذي حوى من حسن السنة وصحيح الاخبار ما ينوف عن ثلاثة
الاف خلاف الآثار لا سيما وقد وشح بذكر مآل آل البيت من المآثر وشحن بذكر
نسبهم ومعالمهم وما لهم من المفاخر وكان ذلك هو الغرض الحامل لي اولا
على تصنيفه كنت قدمت رجلا واخرت اخرى مع تسويف الوعد بتاليفه
زيادة عن نصف سنة لما ارى في نفسي من القصور واني لست اهلا لان يكون
مني تاليف وظهور ولكن لما كنت مولع القلب بزيارة آل بيت المصطفى فكان عين
الظهور في حب الخفا وذلك اني لما توقفت مع من طلب مني تاليف هذا الكتاب
لبيان كيفية الزيارة وما يطلب من الآداب وكان الطالب لذلك لاهل البيت
من اعيان الاحباب ومن المتوسلين آناء الليل واطراف النهار بهاتيك الاعتاب
اذن لي مناما من كريمة الدارين بالشروع فيه اجابة للطالب فشرعت فيه محبا
ان اكون منتظما في سلك خدام محبة رسول الله واهل هذه المناقب فلعل
وعسى بالحب والتشبه يكرم الطفيلي في ساحة الكرام لما ورد من تشبه
بقوم فهو منهم كما نقله الحافظ ابن حجر في كتابه بلوغ المرام ولما من الله باتمامه
شغفت به قلوب المحبين والاخوان وانتشر في سائر الاقطار والبلدان غير انه
من كثرة تداول الايدي الكتاب نقصوا من الفاظ الحديث ما يخل بالمعاني فكنت

فی حزن من عدم تمام بلوغ الامانی فاتفق فی سنة اثنتین و سبعین فی شهر ربیع الاخر
ان قدم الی مصر الاوحد الهمام العلامة السید ابو النصر البیانی الحلونی من الشام لزیارة
اهل بیت النبی علیه الصلوة والسلام ومریدا التوجه الی بیت الله الحرام ولم یکن
بینی و بینه معرفة ولا سماع قبل هذا الاوان فاتفق ان رای الکراس الاول من
مشارق الانوار بید بعض الاخوان فاخذه وطالعه وامعن فیه النظر واعطاه
لصاحبه بعد المطالعة وبعد ذلک بنحو ثلثة ایام جلس بالمقام الحسینی فی
شرذمة من اعیان العلماء معه یحدثهم والبشر یتلألأ من وجهه نوراحیث
اکرمه الله بضیافته للامام الحسین و زاده حبورا برؤیته مناما سیدنا الامام
علیه الصلوة والسلام جالسا مع ولده الحسین فی هذا المقام والامام الحسین
جالس متواضع بین یدیه بیده الکراس الذی طالعه من مشارق الانوار تلوه
وافضل الخلق علی الاطلاق یقول مقبول مقبول فلما اخبر الاستاذ الرائی من معه
من الافاضل الفحول الغادو ان هذا الکتاب تالیف جدید و صاحبه موجود الان بحضر
عنی بعض الاحبة ممن کان جالسا مع الاستاذ من الاخوان بشرنی بتلک الرؤیا
فحصل عندی من السرور ما لا استطیع ان اکیفه من الحبور فقمت مسرعا
الی لقاء هذا الاستاذ فی المقام فقبلت یده وسمعت منه ما ای تلذذ
بسماع رؤیة سید الانام وکان اذ ذاک استاذنا الذهبی جالسا فی المقام
فاخبرته بما حدثنی به هذا الامام فزاد فی سرورا بانه یصیر لهذا الکتاب
شان کبیر اذ هو بالقبول حقیق وجدیر فما کان بعد ثلثة اشهر الا
وتحقق مدلول الرؤیا بصدور امر الداوری الاعظم والخدیوی المبجل

مع کتاب مشارق الانوار

المفخم للحافظة بان يطبع خمسمائة نسخة من هذا الكتاب مع كتابي الارشاد
والنفحات لكثرة الطلاب و بعد تمام الطبع للكتب الثلثة تناولها اهل
المدن و الاقطار بالقبول و كان ذلك سر قول المصطفى عليه السلام
مقبول مقبول و لما فرغت الطبعة الاولى و كثر الطلب لمشارق الانوار من بعض
المدن و الاقطار شرعت بان يطبع منه الف نسخة حبا في نشره و قد هيئت
اسبابه و لاحت علامات بشره فطبعت و تمت بحمد الله في هذا اليوم
العظيم تفضلا من اللطيف الخبير العليم و لما كان الاستاذ ابو النصر
مشغوفا بحب هذا الكتاب لما رآه يتلى بين يدي المصطفى في ذلك المقام
المهاب انشأ قصيدة مشحونة بمدح المؤلف و التاليف فجاءت على نمط
حسن و وجه لطيف فاحببت ان اضعها الان في الطبعة الثانية خاتمة
للكتاب ترغيبا لطالبيه و تذكرة لاولى الالباب و الله ارجو ان يمن بتمام
القبول اذ هو خير مسؤل و مأمول و قد قال عليه الصلوة و السلام المؤمن
من سرته حسنته و ساءته سيئته و عطايا الرحمن لا تتوقف على طاعة
و لا احسان فنسألك اللهم ان تجعل سيأتنا سيآت من احببت و لا تجعل
حسناتنا حسنات من ابغضت و هي هذه شمس المعارف من ربا الاستاذ
بزغت بفضل مشارق الانوار و علت بحلى الحسن و البها تجلى لذوي الالباب
و الابصار تسقى لمن يجتلي جمال وصالها من راحها المختوم بالاسرار و تفيض
من بحر المواهب حكمة و بدائع لروائق الافكار فيها انتشق ياصاح من
نفحاتها من طيب الانفاس في الاسحار لكنها محجوبة اسرارها عن سائر النقاد

بسنة ...

والاعیان ÷ ما افتض مسك ختامه خیر الذی ÷ لمحبة اهل البیت بالانظار ÷

فلقد رعاه الحب صدقا فیهم ÷ فلذاك اضحی منهم بجوار ÷ حسن الفعال صفاته ملکیة

والنفس منه زکیة الاعطار ÷ استاذنا العلم وحجة مالك ÷ صدر الشریعة

بل امیر وقار ÷ ذو همة علیا یجل قلیلها ÷ عن ان یحاط به ولیث ضاری ÷

شیخ الشریعة والحقیقة کیف لا ÷ ولقد کسی من سنة المختار ÷ حلل المحبة

والمودة والثنا ÷ ابدا وزین بالعطا المدرار ÷ بحر من العلم اللدنی فیضه

من عالم الارواح والاسرار ÷ لله جامع ازهر فلقد حوت ÷ روضاته من طیب الازهار

لا غرو للعلم ان یبکی لنا ÷ ما عنه قد قصرت ید الاحبار ÷ فوداد آل البیت دوما شانه

فاضت علیه مواهب الغفار ÷ ابدت لنا المکنون تحقیقا ÷ وبها ازال غشاوة الابصار

قد شوق الاحباب فی آل الذی ÷ منه تخار الرسل والاخیار ÷ وافادنا طرق الوصول الیهم

انعم بها من نعمة وفخار ÷ نفحاته ابدت لنا سر الهدی ÷ فی یوم عاشوراء والاذکار ÷

قل للذی قد جاء بنکر فضله ÷ قصر فذاك یجل عن انکار ÷ من این للخفاش یبصر للسنا

ویری ضیاء مشارق الانوار ÷ هذا مقام دونه نجم السهی ÷ وینال بالتوفیق والانظار ÷

ماذا اقول بمجده وکماله ÷ قد جل عن نظمی وعن اشعاری ÷ لا زال نورا تستضیء به الوری

متعاقبا بتعاقب الاعصار ÷ ما دام رب العالمین مقربا ÷ لحبیبه المخصوص بالاسرار ÷

فعلیه منی الف الف تحیة ÷ والآل مع اصحابه الاخیار ÷ والتابعین وکل من لاخوانهم

حبا لآل السید المختار ÷ ما قال منشیها لها تاریخ دم ÷ بالطبع فاق مشارق الانوار ÷

۵۰ ۱۱۴ ۱۸۱ ۴۴۱ ۲۸۹

وقال بعض المحبین السید احمد الابیاری ÷ اعروس فکر ام شموس نهار ÷

وانیس لفظ ام نفیس دراری ÷ وکمال حسن نفائس فکریة ÷ ام ذا جمال عرائس الابکار ÷

وسنا الفضائل اشرقت انواره * او لاح ضوء مشارق الانوار * بحر المعقول
جمالها وکمالها * فزهت بحسن الطبع ذات وقار * ایاتها شهدت لها بفضائل
جلت وسل من سامع او قاری * اثنت علی العدی بادیها بما * هو اهله قد حل
صنع الباری * جمع الفضائل والمعالی والتقی * فغدا وحیدا لیس فیه مماری
وله تآلیف اذا ما شمتها * نزهت وحدته عن الانظار * لاسیما هذا الکتاب
فانه * طبعا الرق من النسیم الساری * اثنی علی آل النبی بما لهم فی الدین
والدنیا من الآثار * ومزار فاطمة به بنت الحسین بجل لنا کالشمس وسط
نهار * والفاضل الصبان غیر مصرح * فی کتبه ابدا بذکر دراری
ولذاک من نظر العزیز نصوصه * قد شاد مسجدها بکل فخار * ان کان
فی الدنیا مولفه انقضی * لاشک فی الاخری یفز بجوار * فالله عوده الجمیل
بحبه * آل النبی الطیب المختار * صلی علیه الله فی ملا العلا * والآل والاصحاب
والاخیار * ما قال الابیاری فیه مورخا * اکرم بطبع مشارق الانوار

وجه بست ونهم از وجوه ابطال رد وانکار مخاطب جلیل الفخار آنکه میر حسین بن
معین الدین المیبذی حدیث تشبیه را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
وارد نموده چنانچه در فواتح گفته بیهقی از رسول الله روایت کند که فرمود من
اراد ان ینظر الی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا المیبذی الذی
بذ علی مشاهیر الاماثل وعلی افاداته اتکل معاریف الافاضل وبغیر
تحقیقاته ارتوی العال والناهل روی الحدیث الشریف حمایة للحق افاضل

حال میبذی

ونكاية لقلب كل لجوج مجادل فما يروج الجحود والانكار مع هذا الوضوح والاشتهار
الا على كل متعنت جاهل او متعصب غافل مخفى نماند كه مير حسين ميبذى صاحب فواتح
از مشهورين علماى اهلسنت است واكابر فضلاى ايشانست واجلهٔ ائمهٔ سنيه ومشاهير مقتدايان
ايشان تعظيم وتبجيل او ميكنند واو را بلفظ مولانا ياد ميكنند وغياث الدين بن همام الدين
المدعو بخواندامير در حبيب السير فى اخبار افراد البشر كه بتصريح مصطفى بن عبد الله القسطنطينى
در كشف الظنون از كتب معتبره است حيث قال حبيب السير فى اخبار افراد البشر فارسى
لغياث الدين بن همام الدين المدعو بخواندامير وهو تاريخ كبير لخصه من
تاريخ والده المسمى بروضة الصفا وزاد عليه الى ان قال وهو فى ثلث مجلدات
كبار من الكتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال فى وصف ابن حيدر كما هو مقتضى حال
عصره وهو معذور فيه تجاوز الله سبحانه وتعالى عنه ونيز اعتبار واعتماد آن
از افادات خود شاهصاحب بجواب طعن سوم وچهارم ويازدهم از مطاعن ابى بكر وافادهٔ

احوال حسام الدين

سهارنپورى در مرافض بجواب طعن عزل ابى بكر از اداى سوره برائت ظاهر وباهر است ونيز حسام
الدين دراول مرافض آنرا از كتب معتبره شمرده بمدح او گفته قاضى كمال الدين مير حسين
(يعنى حبيب السير) (اينجا عبارت حبيب السير است ١٢)
يزدى در سلك افاضل علماء عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت
ودر مملكت يزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت مى افراشت واز جمله مؤلفاتش
شرح ديوان معجز نشان حضرت مقدسهٔ امير المؤمنين تصنيفيست دانش اثر ومطبوع طباع
سليمه دانشوران فضيلت پرور وهمچنين آنجناب بر كافيه وهدايهٔ حكمت وطوالع وشمسيه
حواشى دقيقه در عقد انشا انتظام داده ودران مؤلفات كمال دانش وجودت طبع خود را
بر منصهٔ عرض نهاده الخ ومحمود بن سليمان كفوى در طبقات حنفيه موسوم بكتائب اعلام الاخيار

کہ شاہصاحب ہم حوالہ بان در بستان المحدثین کردہ اند و در کشف الظنون ہم آزاد کر
کردہ میگوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علیّ لمولانا حسین بن معین الدین
المیبذی جدّ امامنا الشافعی محمّد بن ادریس بن عبّاس بن شافع بن ثابت
بن عبید بن عبد بن هاشم بن عبد المطّلب ثابت در روز بدر مسلمان شد الخ
ونیز در کتابے گفتہ و فی الفواتح فی الفاتحة السّادسة ولایت چہار قسمست الخ
ونیز در کتابے گفتہ قال المولی حسین بن معین الدّین المیبذی فی اثناء الفاتحة
الاولی من الفواتح شرح دیوان علی بن ابی طالب زنہار و ہزار زنہار کہ از
کلمہ انکار اولیا احتراز کن الخ ونیز در کتابے گفتہ و رأیت فی الفاتحة السّادسة
فی الفواتح شرح الدّیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب للمولی معین الدّین
المیبذی نقلاً عن عروة الشیخ علاء الدّولہ انہ قال قطب زمان ما عماد الدّین
عبد الرحمن پارسینی بودہ و پارسین دہی ست از قزوین نزدیک ابہر الخ و کاتب
چلپی در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون در ذکر شروح کافیہ گفتہ و شرح الکافیة
لمولانا میر حسین المیبذی سمّاہ مرضی المرتضی اوّلہ کلمة الله هی العلیا
فی جمیع الابواب الخ ونیز کاتب چلپی در کشف الظنون گفتہ دیوان علیّ بن ابی
طالب رضی الله تعالی عنہ وقد شرحہ حسین بن معین الدّین المیبذی
المتوفی سنة سبعین وثمانمائة بالفارسیّة الخ ونیز کاتب چلپی در کشف الظنون
در ذکر شارحین ہدایة الحکمة گفتہ والقاضی میر حسین بن معین الدّین
المیبذی الحسینی المتوفی سنة ۹۰۴ اوّلہ الهدایة امر من لدیہ و نیز در کشف الظنون
گفتہ ثمّ انّ الاسلامیین لمّا رأوا فی العلوم الحکمیّة ما یخالف الشّرع

الشريف ويضعوا فنا للعقائد واشتهر بعلم الكلام لكن المتاخرين من المحققين اخذوا
من الفلسفة ما لا يخالف الشرع وخلطوا به الكلام لشدة الاحتياج اليه
كما قال العلامة سعد الدين في شرح المقاصد فصار كلامهم حكمة اسلامية
ولم يبالوا برد المتعصبين وانكارهم على خلطهم لان المرء مجبول على عداوة
ما جهله لكنهم لما لم يكن اخذهم وخلطهم على طريق النقل والاستفادة
بل على سبيل الرد والاعتراض والنقض والابرام في كثير من الامور الطبعية
والفلكية والعنصرية قام اشخاص من الاسلاميين كالنصير وابن رشد
وانتصبوا في ردهم وتزييفهم فصار فن الكلام كالحكمة في النقض وتزييف
الدلائل كما قال الفاضل القاضي مير حسين الميبذي في آخر رسالته المعروفة
بجام گیتی نما فاللائق على الطالب ان ينظر في كلام الفريقين وكلام
اهل التصوف ويستفيد من كل منهما ولا ينكر اذ الانكار سبب البعد عن الشيء
كما قال الشيخ في آخر الاشارات وشاه ولی الله در رساله نوادر من حديث
سيد الاوائل والاواخر نيز از فواتح ميبذی نقل ميكند چنانچه قصه قتل آن شخص
كه متمثل شعبان بوده با ابن سينا نقل كرده اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال
اخبرنا الشيخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللطيف النهانی
اجازة مكاتبة باجازته العامة من المفتي قطب الدين محمد بن احمد النهروالي
الاصل المكي الداعي الى الله محمد بن احمد النهروانی عن الاستاذ المحقق
جلال الدين محمد الدواني الصديقي الخ وجدت بخط الشيخ عبد الحق الدهلوي
قدس سره انه سمع مولانا محمد مقيم عن الاستاذ الامير محمد مرتضی

الشریفی بسندہ بواسطۃ او بواسطتین عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلامۃ جلال الدین محمد اللہ دوانی بمثلہ و جدت فی کتاب الفواتح للمیبدی عن مولانا جلال الدین مثلہ **وجہ سی ام** از وجوہ ابطال انکار و تمویہ مخاطب نبیہ آنکہ عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی حدیث تشبیہ را روایت نمودہ و بالحتم والجزم نسبت آن بجناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودہ چنانچہ در نزہۃ المجالس و منتخب النفائس میفرماید و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی ہمتہ والی ابراہیم فی حلمہ والی موسی فی زہدہ والی محمد فی بہائہ فلینظر الی علی ذکرہ ابن الجوزی فہذا ابن عبدالسلام فاضلہم الہمام و سنادہم القمقام قد روی الحدیث الشریف مثبتا بہ فضل علی علیہ السلام فلحق جیش تعصب کل معاند فی تیہ الجحود ہام وارغم انف کل منکر اطفاء نور الحق و رام و مخفی نماند کہ جلالت و عظمت و قوت مطالب و مقاصد کتاب نزہۃ المجالس از اول آن ظاہر ست حیث قال فیہ واعلم وفقنی اللہ وایاک لما یرضی و اعاذنی وایاک من سوء القضاء انی قدمت قبل الشروع فی المقصد ما نقل عن ابی القاسم الجنید رحمہ اللہ تعالی انہ سئل عن حکایات الصالحین فقال ہی جند من جنود اللہ تعالی یقوی بہا احوال المریدین و یحیی بہا معالم الاسرار العاقلین و یہیج بہا خواطر المحبین و یجری بہا دموع المشتاقین قیل فہل علی ذلک من دلیل قال نعم قولہ تعالی وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت بہ فؤادک فاحببت لقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمۃ

نقل شاہ ولی اللہ از فواتح میبدی

ان اجمع ما تیسر من اخبارهم و ما اشتمل علیه من العبادة فی لیلهم و نهارهم وان
اطرز ذلك باللطائف و الفوائد السنیة والزواجر للنفوس الغویة من المواعظ
القویة مع ما اذکره من المسائل الفقهیة والمنافع الطبیة وقطرة من
مناقب خیر البریة من هو حی فی قبره حیاة حقیقیة و ذاته فی ضریحه المکرم
علی العرش طریة وازواجه واصحابه و امته المرضیة وقد جعلته ابوابا
وفصولا حوت معانی قویة وسمیته نزهة المجالس و منتخب النفائس و ختمته بذکر
الجنة رجاء ان نؤل الیها بالفضل والمنة ومنه التوفیق وبه الاعانة
ونیز نهایت مدح وثنا و وصف اطرا کتاب نزهة المجالس و امانت و نبالت وجلالت
وغزارت علم مصنف آن از تقریظ فاضل محمد حسین خشاب که در آخر نسخه مطبوعه مصر
مذکورست واضح ولائحست وهذه عبارته الحمد لله والصلوة والسلام
علی رسول الله اما بعد فیقول المتوکل علی ربه الوهاب محمد حسین الخشاب
لما کان کتاب نزهة المجالس و منتخب النفائس للشیخ الامام العالم العلامة عبد الرحمن
الصفوری الشافعی تغمده الله برحمته من اجل الکتب التی یتعظ بها و یستانس
بها قد تکرر طبعه لکثرة الشوق الیه لما احواه من النوادر والنفائس
والمواعظ التی لم یجتمع فی مثاله الا انه لم یعتن فی تصحیحه فلما صار طبعه
هذه المرة بالمطبعة الکستلیة بمحروسة مصر المحمیة والزمت بتصحیحه
من ابتداء ملزمة (۱) من الجزء الاول ومن ملزمة (۲) من الجزء الثانی وجدت
فی اثناء التصحیح نسخة بالخط فی مجلدین فحصلت بها المقابلة مع النسخة المطبوعة
اولا وما وجد فی النسخة التی بالخط من زیادة یتوقف الکلام علیها یوضع منها

بتمامه الخ **وجه شصت و یکم** از وجوه ابطال مزعوم غریب مخاطب لبیب آنکه ابراهیم بن عبد الله
الوصابی الیمنی الشافعی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در کتاب الاکتفا
فی فضل الاربعة الخلفا گفته وعنه ای عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سرّه ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی
خلقه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو نعیم فی فضائل الصحابة فهذا الحدیث
الوصابی اظهر الحق المقبول لدی کل ذی رای صائب و حدس ثاقب و جلب العذاب الواصب
علی کل منکر للحق مجانب و صبّ سوط عقاب هائل ناصب علی کل جاحد حاقد
خائب و باید دانست که کتاب الاکتفای ابراهیم بن عبد الله یمنی وصابی از کتب معتمده
مشهوره و مصنفات معتبره معروفه است و اکابر و اعاظم شیوخ سنیه و اجله و
افاخم ذوی المراتب السنیه ازین کتاب در اسفار دینیه جابجا نقل مینمایند در تفسیر
شاهی مسطور است فی الاکتفاء عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال وقع
بینی و بین العباس مفاخرة ففخر علی العباس بسقایة الحاج و عمارة المسجد
الحرام انهما له قال علی فقلت الا اخبرک بمن هو خیر من هذا کله
الذی قرع خراطیمکم بالسیف و قادکم الی الاسلام فعز ذلک علی العباس
رضی الله عنه فانزل الله عز و جل اجعلتم سقایة الحاج و عمارة
المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله یعنی
علیا رضی الله تعالی عنه و نیز در تفسیر شاهی مسطور است فی الاکتفاء عن
علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یغزو تبوک دعا جعفر بن ابی طالب فامره ان یتخلف علی المدینة

حدیث تشبیه از کتاب الاکتفاء ابراهیم وصابی

نقل محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی از کتاب الاکتفاء

اعتماد و اعتبار کتاب الاکتفا

فقال لا اتخلف بعدك یا رسول الله فعزم علی لما تخلفت قبل ان اتکلم قالت
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یبکیك یا علی قال یا رسول الله
تبکینی خصال غیر واحد تقول قریش غدا ما اسرع ما تخلف عن ابن
عمه وخذله وتبکینی خصلة اخری کنت اریدان اتعرض للجهاد فی سبیل الله
و نیز در تفسیر شامی مسطور ست و فی الاکتفاء عن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اخذت منی عبیدة بن
الحارث یوم بدر وحمزة بن عبد المطلب یوم احد وهذا علی فلا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین و شهاب الدین احمد بن عبد القادر الحفظی در ذخیرة المآل
فی عقد جواهر اللآل در شرح شعر هذا الذی قرره الاجلة والمقتضی لازم الادلة
گفته و ذلك ان اجلة العلماء لما صرحت لهم الادلة بهذه الخصوصیات
لاهل البیت الشریف قرروا ذلك وحرروه مثل السید علی الشافعی فی جواهر
والحجة الزرندی الشافعی فی معالمه وشیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی
صواعقه وجلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة فی مناقب
السیدة فاطمة واحیاء المیت فی ذکر اهل البیت للسمهودی و اسنی المطالب فی
فضائل علی بن ابی طالب و من المفردات عدد کثیر ولم اطلع علی شیء منها
ازین عبارت ظاهرست که کتاب اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب
ازجمله همین کتب ست که مصنفین آن اجله علما اند و ایشان بسبب تصریح ادله خصوصیات
مذکوره درین شرح همای اهلبیت علیهم السلام تقریر و تحریر آن کرده اند و مراد از
اسنی المطالب کتاب رابع ست از کتاب اکتفا تصنیف ابراهیم وصابی زیرا که کتاب

لعله معارجه

للسمهودی وجواهر العقدین للسمهودی و لعله من جواهر و لعل لفظ الطبری فی السمطین

اعتماد و اعتبار کتاب الاکتفاء

الاکتفا مشتمل است بر کتب ابدعہ کہ کتاب رابع ان موسوم باسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ست چنانچہ این معنے از رجوع باصل الاکتفا ظاہر ست و خود شہاب الدین احمد بن عبد القادر ہم در عبارت دیگر تصریح نسبت اسنی المطالب بابراہیم بن عبد اللہ وصابی نمودہ حیث قال فی کتاب ذخیرۃ المآل فی مقام آخر اخرج صاحب اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الشافعی رحمہ اللہ عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعطی علی خمسا احب الی من الدنیا و ما فیہا اما واحدۃ فہو متکئ بین یدی اللہ حتی یفرغ من الحساب واما الثانیۃ فلواء الحمد بیدہ آدم و ولدہ تحتہ واما الثالثۃ فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف من امتی وعقر الحوض آخرہ واما الرابعۃ فساتر عورتی ومسلمی الی ربی واما الخامسۃ فلست اخشی علیہ ان یرجع زانیا بعد احصان ولا کافرا بعد ایمان واز صدر کتاب الاکتفا مزید اعتماد و اعتبار و نہایت عظمت و جلالت مرویات آن ظاہر ست حیث قال فیہ اما بعد فیقول الفقیر العبد الی ربہ الغنی ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی نزیل الشرف الانام محمد علیہ افضل الصلوۃ وازکی السلام رزقہ اللہ العفو والغفران بمجرد الفضل والاحسان انہ کریم منان لما سألنی بعض اخوان الصفا من اہل الصدق والوفا ممن اشتہر بالخیر والورع وحسن الخلق و باتباع الکتاب والسنۃ حقق لہ وصفا و بحب النبی و آلہ قد شغفا ان اجمع لہ تالیفا من الاحادیث النبویۃ والآثار التی ہی من انتقات الاثبات مرویۃ فی فضل الصحابۃ

عظمت و جلالت مرویات کتاب الاکتفا از صدر آن بخوبی ہویدا

رضی الله عنهم سیما الاربعة الخلفاء ثم من سواهم من الصحابة علی ما ورد
فی فضلهم خصوصاً وعموماً وفضل محبیهم وذم مبغضیهم حتی یتضح به ان محبتهم
واقتفاء آثارهم من اذکی القرب وافضل الاعمال وان المقتدین بهم علی هدی
من ربهم ومبغضیهم فی غمرات الضلال فیظهر الحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو
زاهق فیحصل بذلک لقلوب المؤمنین شفاء ویکون للفجار الذین هم لفضل
الصحابة جاحدون ومن السنة والجماعة حائدون وللنص الکتاب والسنة
معاندون هماً وحزناً وغیظاً واسفاً ویحصل عندهم العلم الیقین ان لهم
فی الآخرة اشد العذاب الالیم مقرونین فی السلاسل والاغلال فی اسوء
حال طعامهم الزقوم وشرابهم الحمیم فی الدرک الاسفل من النار تلسعهم الحیات
والعقارب ینوحون فیها من کل جانب قائلین فما لنا من شافعین ولا صدیق
حمیم اجبته بالاعتذار والاعتراف بالعجز والتقصیر مصرحاً بعدم
الاقتدار ان انال شرف ما طلب منی لقلة البضاعة وقصر الید فی الصناعة
ولم یکن ذلک الا مما یسوفنی فلم یقبل الاعتذار منی فاستخرت الله تعالی فی ذلک
مراراً فرایت بعد الاستخارة ان اجابته واجبة علی لان ید نعمته الوسطی
من الله تعالی فشرح الله صدری لما طلب منی فاجبته الی سؤاله لما رایت من
عزمه واقباله مستعیناً بالله الملک القدیر الذی اذا شاء جعل الحزن
سهلا مستمداً من اسمه العلیم الخبیر انه ولی کل نعمة ودافع کل نقمة فنعم
المولی ونعم النصیر فسهل الله ذلک بمنه وفضله فجمعت هذا الکتاب فی
شرف مناقبهم وعظیم قدرهم وعلو مراتبهم وتبیین بعض ما ورد من فضلهم

ولبیان ما ذکر من عمیم مفاخرهم من کتب عدیدة علی وجه الاختصار
وحذف السند لیسهل علی الناظر تناوله ویقبل علی الطالب فیه ما یحاول
حاذیا کل حذو الی الکتاب المخرج منه متکئا علی مؤلفه تخلصا عن عهدة
الارتیاب فی النقل واتباعا لاولی السابقة من اهل العلم والفضل راغبا
فی الثواب من الله الملک الوهاب وسمیته الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء
رضی الله تعالی عنهم ثم عن بقیة الصحابة اجمعین **وجه سی و دوم**
از وجوه ابطال و توهین مزعوم مخاطب این انکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله
بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری المعروف بجمال الدین المحدث که از مشایخ شیخ
فاضل مخاطب است حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در اربعین مناقب
جناب امیر المومنین علیه السلام که از خطبه آن ظاهر است که این احادیث از
کتب معتبره جمع کرده گفته عن ابی الحمراء قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه وفی روایة الی نوح
فی تقواه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه وفی روایة
والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا
جمال الدین شیخ المخاطب الناقد یروج الحق ویزهق الباطل الخامد حیث روی
الحدیث الشریف علی رغم کل مبطل جاحد ویقرح قلب کل ذی غل حاقد
ویفقأ عین کل کاشح حاسد ویوجع قلب کل متحامل معاند ویکسد سوق
کل حاذق للحشو الرث حاشد ویدمر علی تزویق کل ملفق للغث
الکاسد و مخفی نماند که جمال الدین محدث از مهره حذاق و اکابر متقدمین سباق

حدیث تشبیه از اربعین جمال الدین محدث

و اجلهٔ مشاهیر آفاق و در مرجعیت اکابر عظام انام یکتا و طاق و شیخ اجازهٔ اساطین جهابذهٔ حائزین براعت و اخلاق بوده و بافادات و روایات او افاخم محققین و اعاظم منقدین جابجا در اسفار دینیه تمسّک و تشبث مینمایند غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سدهٔ سنیه اش ملاذ طوائف اکابر و اشراف ست

و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقائق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیر شمائل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای عالم آرائش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکلگشایش حلال معضلات مواقف تاویل ؎ زبانش مظهر اسرار تحقیق * ضمیرش مظهر انوار تدقیق * جمال دین مزین زاهتمامش * علوم شرع حاصل از کلامش * ز توضیح بیانش گشته روشن * بر اهل علم هر مشکل ز هر فن * و آنحضرت مانند عم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سائر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور ست و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هر هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنت هراة بقلم هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر می نگاشتند

اما الحال بنابر حب عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باد و خار مشوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه شفقت مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرکشاه مشهور شده اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام می نمایند و بسیاری از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتائج طبع نقاد آنحضرت مستفید و بهره مند میگردند و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته لما کان کتاب مشکوة المصابیح الذی الفه مولانا الحبر العلامة و البحر الفهامة مظهر الحقائق موضح الدقائق الشیخ التقی النقی ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحادیث النبویة و انفع لباب من الاسرار المصطفویة و لله در من قال من ارباب الحال شعر لئن کان فی المشکوة یوضع مصباح فذلک مشکوة و فیها مصابیح و فیها من الانوار ما شاع نفعها لهذا علی کتب العلوم تراجیح ففیه اصول الدین و الفقه و الهدی و حوائج اهل الصدق منه مناجیح تعلق

مدائح جمال الدین

الخاطر الفاتر بقرأته وتصحيح لفظه وروايته والاهتمام ببعض معانيه ودرايته
رجاء ان اكون عاملا بما فيه من العلوم في الدنيا وداخلا في زمرة العلماء العاملين
في العقبى فقرأت هذا الكتاب المعظم على مشائخ الحرم المحترم نفعنا الله بهم
وببركات علومهم منهم فريد عصره ووحيد دهره مولانا العلامة الشيخ
عطية السلمي تلميذ شيخ الاسلام ومرشد الانام مولانا الشيخ ابي الحسن
البكري ومنهم زبدة الفضلاء وعمدة العلماء مولانا السيد زكريا تلميذ العالم
الرباني مولانا اسمعيل الشيرواني من اصحاب قطب العارفين وغوث السالكين
خواجه عبيد الله السمرقندي احد اتباع خواجه بهاء الدين النقشبندي
قدس الله روحهما ورزقنا فتوحهما ومنهم العالم العامل والفاضل الكامل
العارف بالله الولي مولانا الشيخ علي المتقي افاض الله علينا من قلبه العلي
لكن لكون هؤلاء الاكابر غير حفاظ الحديث الشريف ولم يكن في ايديهم
اصل صحيح يعتمد عليه العبد الضعيف والشراح ما اعتنوا الا ببعض
الكلمات وكانت البقية عندهم من الواضحات ما اطمأن قلبي ولا انشرح
صدري الا بان جمعت النسخ المصححة المقروءة المسموعة المصرحة التي تصلح
للاعتماد وتصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة هي اصل السيد اصيل الدين
والسيد جمال الدين ونجله السعيد ميركشاه المحدثين المشهورين زين

مدح جمال الدین از زبان فارسی

عبارت ظاهرست که سید جمال الدین محدث از محدثین مشهورین است وافضل
وارجح واوثق است از جمعی از ائمه و اساطین سنیه مثل علامه شیخ عطیه سلمی
که او را بفرید عصر و وحید دهر ستوده و سید زکریا که او را بزبدة الفضلاء وعمدة العلماء

واقع جمال الدین محدث

مدح جمال الدین محدث از مرقاة علی قاری

وصف کرده و شیخ علی متقی که او را بعالم عامل و فاضل کامل عارف بالله الولی ملقب ساخته و نیز بعد فاصله یسیره از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته ثم انی قرات ایضا بعض احادیث المشکوة علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء الله الشیرازی الشهیر بمیر کلان و هو قرأ علی زبدة المحققین و عمدة المدققین میرکشاه و هو علی والده السید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب و هو علی عمه السید اصیل الدین الشیرازی روی انه ادرک من اکابر العلماء احدا و ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الجزری و الشیخ مجد الدین الفیروزابادی و العلامة السید الشریف الجرجانی و سمع منه مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی و غیره توفی سنة اربع و ثمانین و ثمانمائة قال و ادوی کتاب المشکوة عن مولانا شرف الدین الجرجی و هو یروی عن خواجه امام الملة و الدین علی بن مبارک شاه الصدیقی و هو یروی عن المؤلف و هذا الاسناد لا یوجد اعلی منه للاعتماد و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا گفته اما نسخ المشکوة المصححة المعتمدة المقروة علی المشایخ الکبار کالجزری و السید اصیل الدین و جمال الدین المحدث و غیرها من النسخ الحاضرة فکلها بحذف النون و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در در رسنیه فیما علا من الاسانید الشنوانیه که در اول آن گفته اما بعد فیقول فقیر رحمة ربه و اسیر وصمة ذنبه المرتجی من الله سبحانه و تعالی فی الخیرات نیل الامانی محمد بن الشیخ علی بن الشیخ منصور الشنوانی خادم

العلم والفقر بالجامع الازهر والحرم المصري الانور زاده الله اهله كمالا ووقارا
وعزا وشرفا وفخارا لما كانت العلوم اشرف ما يعتنى بتحصيلها واهم غرض
مقصود تشد الرحال لاجلها ولا يتم لقاصدها الغرض والتأييد الا بتحصيل
معرفة طرق الاسانيد فاذا اهتدى لذلك شمر عن ساعد الاجتهاد وقوى
على طلب ما اتصل به الاسناد سيما اذا كان السند عاليا وعن القطع
والفصل خاليا اذ علو السند من المرجحات لما فيه من القرب بافضل
المخلوقات وقد سنح للخاطر العاطل والفكر الذي عن صوب الصواب حائل
الا بتوفيق الملك العادل فهو الهادي لكل خير كامل ان اذكر في رسالة
ما اخذته دراية عن المحققين وما اجزت به من تصانيف الافاضل المعتبرين
وذلك بالتماس بعض التلامذة النجباء والجهابذة الادباء وسميتها
الدرة السنية فيما علا من الاسانيد الشنوانيه ودر سند كتاب مشكوة ميفرمايد
قال الملا ابراهيم سمعت طرفا منه على شيخنا العارف بالله صفي الدين
احمد بن محمد المدني في آخر ذي القعدة سنة بمنزله بظاهر المدينة المنورة
زيدت شرفا واجازني بسائره عن شيخه العارف بالله ابو المواهب احمد بن
علي العباسي الشناوي المدني عن الشيخين السيد غضنفر بن السيد جعفر النهرواني
ثم المدني وعبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد الهاشمي المكي
فالاول عن شيخ الحرم المكي في القرن العاشر محمد سعيد المشهور بمير كلان
بن مولانا خواجه سماعا من لفظه عن نسيم الدين ميركشاه قراءة عليه عن
والده المحدث السيد جمال الدين عطاء الله بن غياث الدين فضل الله بن

شیخ جمال الدین محدث

عبد الرحمن قراۃ علیہ عن عمہ السید اصیل الدین عبد اللہ بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی الشیرازی قراۃ علیہ عن المحدث البارع المسند شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرھی الصدیقی الخ و خود مخاطب در رسالہ اصول حدیث گفتہ مشکوۃ المصابیح حضرت شیخ ابو طاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نہروانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بمیر کلان کہ در وقت خود شیخ مکہ بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرکشاہ و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاء اللہ بن سید غیاث الدین فضل اللہ بن سید عبد الرحمن و ایشان از عم عالی مقدار خود سید اصیل الدین عبد اللہ بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی الشیرازی الحسینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی الصدیقی و ایشان از علامہ عصر امام الدین مبارکشاہ ساوجی صدیقی و ایشان از مؤلف الکتاب ولی الدین محمد بن عبد اللہ بن الخطیب التبریزی و شیخ ابو علی محمد الملقب بارتضا العمری الصفوی الجوفانی در رسالہ مدارج الاسناد گفتہ مشکوۃ المصابیح للخطیب التبریزی عن شیخنا المذکور بسندہ الی الشیخ بن سالم البصری عن الشیخ ابراھیم الکردی الکورانی عن الشیخ احمد القشاشی عن ابی المواھب احمد الشناوی عن الشیخین عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فہد الھاشمی المکی والسید غضنفر بن السید جعفر النہروانی اما الاول فیروی عن عمہ المحدث الرحال جار اللہ

اتصال سند شاہ صاحب در روایت کتاب مشکوۃ بجمال الدین محدث از رسالہ اصول حدیث

ابن عم جمال الدین محدث

سند روایت جمال الدین محدث

عبد العزیز بن فہد عن شہاب الدین احمد بن عمر بن عبد اللہ الشرعی الہمدانی عن الشریف عبد الرحمن بن عبد اللہ بن محمد الحسینی الشافعی الایجی عن الاستاذ المحقق جلال الدین محمد بن سعد بن محمد بن عبد الرحیم الصدیقی عن الدوانی عن والدہ عن المحدث البارع السید شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی وامّا التافیروی عن شیخ الحرم محمد سعید المشہور بمیر کلان بن مولانا خواجہ نسیم الدین میرکشاہ عن والدہ المحدث السید جمال الدین عطاء اللہ بن غیاث الدین فضل اللہ بن عبد الرحمن عن عمہ السید اصیل الدین بن عبد الرحمن الشیرازی الحسینی عن المحدث شرف الدین عبد الرحیم الجرہی قال الجرہی اخبرنا به العلامة امام الدین علی بن مبارکشاہ الصدیقی الساوجی عن مولفه الامام ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی المتوفی فی وسط المائة الثامنة الہجریة و شیخ عبد الحق دہلوی در اسماء رجال مشکوٰۃ گفتہ قال الامیر جمال الدین المحدث عن الشیخ الامام عبد اللہ الیافعی انہ ذکر فی تاریخه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب المصنفات و مقتدی زمانه سکن مصر ثم جاء بدمشق فقال له اهل تلك الناحیة یوماً فی المسجد ما تقول فی معاویة و ما ورد فی فضله فاجاب اما یرضی معاویة ان یخرج عنی راساً براس حتی یفضل و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطہ فی ذکر الصحاح الستہ گفتہ و کتاب روضة الاحباب للسید جمال الدین المحدث احسن السیر لکن ان تیسرت نسخة صحیحة منه خالیة عن الالحاق والتحریف و مدارج الشیخ عبد الحق الدہلوی والسیر الشامیة والمواهب اللدنیة من مبسوطات السیر وجہ سیوم

مانع جمال الدین محدث

از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب عالی تبار آنکه احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در وسیلة المآل فی عد مناقب الآل گفته عن ابی الحمراء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو الخیر الحاکمی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته فهذا احمد باکثیر البدر المنیر والبحر الغزیر العالم النحریر والحاذم الشهیر والجهبذ الکبیر والمزجی فوائده علی الروض النضیر والسحاب المطیر والدر النثیر قد روی الحدیث الشریف من طریقین مطیحا خدع کل مریب غریر منکسا راس کل مجادل متحامل للفتنة مثیر و مجلّلا کل مکابر لوساوس الشیخ النجدی صدیر و مخفی نماند که از ملاحظهٔ صدر کتاب وسیلة المآل نهایت عظمت و جلالت و علو مرتبت و سمو منزلت و مقبولیت و معروفیت احادیثی که در آن ذکر کرده ظاهر و واضح و باهر و لائحست حیث قال و قد اکثرت العلماء فی هذا الشان و جمعت من جواهر مناقبهم الشریفة ما تجمل به جید الزمان و من احسن ما جمعت فی ذلک من التالیف وانفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف کتاب جواهر العقدین فی فضائل الشرفین للعلامة الحرمین السید علی السمهودی تغمده الله برحمته فمرج خائر العقبی فی فضل ذوی القربی الذی یحق له ان یکتب

حدیث تشبیه از وسیلة المآل احمد بن الفضل باکثیر

عظمت و جلالت مرویات کتاب وسیلة المآل از صدر آن

بماء العين لعلامة الحجاز الشريف محقق دهره حافظ عصره المحب الطبري
لا زال الثناء عليه يحيى ذكره وقدس الله سره وكتاب استجلاء ارتقاء
الغرف بحب اقرباء الرسول وذوي الشرف لحافظ عصره السخاوي نور الله
ضريحه واحله في غرف الجنان بروحه وكتاب حسن السريرة في حسن السيرة لصاحبنا
وعمدتنا سيبويه زمانه مفرد وقته واوانه محقق العصر نادرة الدهر
خلاصة ذوي الفخر الغني عن الاطناب بتعداد الالقاب والصفات بما خصه الله
تعالى به من نعوت الكمال وجزيل الهبات مولانا الامام العلامة عبد القادر
بن محمد الطبري الحسيني الخطيب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشكلات
تنجلي بوجوده ولا برح جيد العلوم يتحلى بجواهر عقوده فرايت ان اجمع
في تاليف هذا من درر الفوائد المثمنه وغرر الاحاديث الصحيحة والحسنة
مما هو مختص بالعترة النبوية والبضعة الفاطمية واذكره بلفظ الاجمال
ثم ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعة نخبة الال واصرح فيه باسمائهم
ثم ما ورد لكل منهم بتصريح اسمه الشريف فجمعت في كتابي هذا زبدة
ما دونوه وعمدة ما صححوه من ذلك واتقنوه وما رقموه في مولفاتهم
وقنوه فيه مقتصرا على ما يودي المطلوب ويوصل اليه باحسن نمط
واسلوب سالكا في ذلك طريق السداد ومقتصرا فيه على ما يحصل
المراد تاركا للتطويل الممل سالما من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالى
من احسن تاليف في هذا الشان واتقن مصنف سلك فيه طريق الاتقان
جمع مع سهولة تناوله البديع حسن البيان وحوى مع تناسب آياته

غلط محض بودن روایت و سیلۃ المآل

وتناسق دسائله عذبة المورد للظمآن وتتبعت فيه غالب ما صح نقله من الاحاديث ويعمل بمثله في الفضائل ويحتج به في القدير والحديث وتركت ما اشتد ضعفه منها ولم نجد له شاهدا يقويه وجانبت عما تكلم فيه وقد عده الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان نتقيه واتيت بالمشهور في كتب التواريخ عند نقل القصص والاخبار وربما دعت الحاجة الى الاشارة لبعض الوقائع وما طريق الاختصار واكتفيت بالحوالة على الكتب المؤلفة لذلك الفن فانها تغني التطويل بذكره في كتابنا لقصد الايجاز جهد امكن فدونك مؤلفا يجب ان تم سطوره بخالص الابريز ومصنفا يتعين ان يقابل بالتكبير والتعزيز ويحق له ان يجر ذيل فخره على فوق كل مؤلف سواه ويسمو على كل مصنف بما جمع فيه وحواه اذ هو سفينة بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت وفي بحار فضائلهم الجمة عامت وعلى جودي شمائلهم استوت واستوطنت يضوع من ارجائها نشر مناقبهم العاطر ويلوح في شمائلها بدر كواكبهم الزاهر تتبعت فيه من الاحاديث ما يشرح صدور المومنين وتقر به عيون المتقين ويضيق بسببه ذرع المنافقين مما تفرق في سواه من نصوص العلماء ومؤلفات الائمة القدماء ثم لما كمل حسنه البهي وتهذيبه وتم بحمد الله تعالى تفصيله وتبويبه سميته وسيلة المآل في عد مناقب الآل لكي يطابق اسمه مسماه ويوافق رسمه المعنى الذي نويناه والمبنى الذي عليه بنيناه لان القصد رجاء به السلامة من ورطات يوم القيام

در عظمت مرتبت کتاب و سیلة المآل

والخلاص من اندامته فی ذلک المقام موصلا من فضل الله تعالی ان احرزنکم
سائر الآمال و اوفى باسنى المطالب فی الحال و المآل لان حبّهم هو الوسیلة
العظمى و تقربهم فی کلا الدّارین یوصل الى کلّ مقام اسنى ازین عبارت ظاهر ست
که درین تالیف شریف درر فوائد مثمنه و غرر احادیث صحیحه و حسنه ذکر کرده و ربذ
آنچه تدوین کرده اند علمای کبار اعیان درین شان و جمع کرده اند از جواهر مناقب
شریفه اهلبیت علیهم السلام که آراسته میشود بآن جید زمان و عمدۀ آنچه تصحیح کرده اند
آنرا علماء و اتقان آن نموده اند و نوشته اند آنرا در مؤلفات خود و اقتنا آن
نموده اند وارد کرده و اقتصار نموده بر آنچه موصل باشد بمطلوب با حسن
نمط و اسلوب و سلوک کرده در جمع این کتاب طریق سداد را و اقتصار کرده بر بیان
بر چیزی که حاصل نماید مراد را و این احسن تالیفات در فضائل اهلبیت و اتقن مصنفات
که دران بطریق اتقان رفته اند جمع کرده بوصف سهولت تناول بدیع و حسن بیان
و حاوی ست باوصف تناسب مسائل و تناسق رسائل عذوبت مورد را برای
ظمآن و تتبع نموده دران غالب احادیث صحیحه را که عمل کرده میشود بمثل آن در فضائل
و احتجاج کرده میشود بآن در زمان سابق و لاحق و ترک نموده احادیث شدید الضعف را
که شاهد تقویت کننده ندارد و مجانبت نموده احادیثی را که تکلم نموده شد در سند آن
و شمار کرده اند حفاظ آنرا از موضوعات که واجبست انکار آن و این کتاب شریف
مؤلفی ست که واجبست نوشتن سطور آن بخالص ابریز و حقیقی ست که لازمست
مقابلۀ آن بتکریم و تعزیز و سزاوارست که بکشد ذیل فخر خود بر جمیع مؤلفات که سوای
آنست و بلند شود بر جمیع تصنیفات بسبب احادیثی که جامع و حاوی آنست زیرا که

مدائح احمد باکثیر

که نور ده وجودی شمائل آنحضرات

آن سفینه ایست که بمحامد نعوت اهلبیت علیهم السلام مشحون گشته و در بحار فضائل جمیلهٔ آنحضرات مستوی و مستوطن گشته که امید از اجرای آن نشر مناقب عاطر آنحضرات و لائح میشود در شمائل آن بدور زاهر کواکب ایشان تتبع کرده در ان احادیثی را که شرح مینماید صدور مومنین و خنک میشود بآن چشم متقین و تنگ میشود بآن دل منافقین و حسن بهی و تهذیب سنی آن کامل گردیده و مصنف آن امید دارد بآن سلامت را از ورطات یوم قیام و خلاص را از ندامت این مقام و نیز امیدوار است که ببرکت این کتاب سائر آمال بدست آرد و فائز باسنای مطالب در حال و مآل گردد پس آنچه در حق شاهصاحب کابلی و امثال ایشان که نافی و منکر این حدیث شریف اند از افادهٔ این علامهٔ کثیر الاجاده ثابت میشود حاجت باعاده ندارد لکن ناظرین را تأمل وافی و تدبر کافی در فقرهٔ بلیغهٔ تتبعت فیه من الاحادیث ما یشرح صدور المومنین و تقر به عیون المتقین و تضیق به ذرع المنافقین باید کرد و از جسارت و انکار این حضرات عالی تبار حیرت و عجب و اعتبار باید برداشت فالحمد لله الذی شرح صدور المومنین و اقر عیون المتقین و ضیق ذرع المنافقین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و محامد سنیه و مدائح بهیه و محاسن جلیه و مفاخر رضیهٔ احمد بن فضل باکثیر حاجت تبیین ندارد و محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلائها المتمکنین کان فاضلا ادیبا له مقدار علی و فضل جلی و کان له فی العلوم الفلکیة و علم الاوفاق و الزائرجاية يد عالية و کان له عند اشراف مکة منزلة و شهرة و کان فی الموسم یجلس فی المکان الذی یقسم فیه الصر السلطانی بالحرم الشریف

ترجمهٔ احمد باکثیر از خلاصة الاثر محبی

بدلا عن شریف مکة ومن مؤلفاته حسن المآل فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکة ومن شعره قوله مصدرا و معجزا قصیدة المتنبی یمدح بها السید علی بن برکات الی ان قال وکانت وفاته فی سنة سبع واربعین والف بمکة ودفن بالمعلاة **وجہ سی و چہارم** از وجوہ رد و ابطال مزعوم مخاطب باکمال آنکہ اسعد یا بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ بینا حدیث تشبیہ را در فضائل جناب امیرالمومنین ع آوردہ وقطعا و حتما آنرا ثابت نمودہ چنانچہ در سیر الاقطاب کہ فاضل معاصر مولوی حسن الزمان زان در قول مستحسن نقل مے کند گفتہ نیز از انجملہ است کہ در شان آنحضرت وارد گشتہ و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در باب آنجناب فرمودہ من اراد ان ینظر الی آدم وصفوته والی یوسف وحسنه والی موسی وصلابته والی عیسی وزهده والی محمد وخلقه فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا العالم الشهیر سبط الشیخ بینا البصیر قد اثبت الحدیث بالقطع والحتم والبت والجزم وجعل بین الحدیث وبین ابطال ارباب الرین والختم احکم السد واسد الردم وطمس بناء تزویقاتهم وتلفیقاتهم بالهدم **وجہ سی و پنجم** از وجوہ ابطال انکار مخاطب عالی وقار آنکہ میرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی این حدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ در مفتاح النجا

لہ اسعد یا بن شیخ عبدالرحیم حدیث تشبیہ را در سیر الاقطاب آوردہ

لہ مناقب الآل کتاب از نمط شعر المنصب مصنف فی جلد ۱۲

حدیث تشبیه از مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بدخشانی

فی مناقب آل العبا گفته اخرج البیهقی فی فضائل الصحابة عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی
هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

فهذا محمد بن معتمد خان روی هذا الحدیث الشریف مثبتا
للحق الحقیق بالایقان مظهرا للصدق الحری بالایمان والاذعان
فزعزع دار الریب والزیغ الجالب للهوان وهدم بیت الجحود
والانکار الناشی من البهت والعدوان وابطل کید کل خادع خان
وردع وسواس کل منکر مان ونسف الرماد علی وجوه قوم متشبثین
بالعضیهة والفرفة والبهتان متمسکین بخرافات ما انزل الله
بها من سلطان ومخفی نماند که میرزا محمد بن معتمد خان از افاخم معتبرین
جلیل الشان واعاظم مستندین اعیان واجله محققین ارکان واکابر مشاهیر
سنیانست فاضل رشید تصریح کرده که او از اجله علمای اهل سنت است
وکتاب او را مثل کتب دیگر اساطین خود بافتخار وابتهاج بمقابله اهل الحق
در دلائل اثبات ولای سنیه باهلبیت علیهم السلام ذکر نموده وجابجا
بافادات او تمسک وتشبث نموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال
بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر کتب مناقب اهلبیت
علیهم السلام که علمای سنیه تصنیف کرده اند گفته وسوای اشخاص
مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضائل

پنجم میرزا محمد بدخشی

اہلبیت طہارت تالیف نمودہ اند مثل رسالہ مناقب السادات از ملک العلماء شہاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اہل البیت الاطہار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودۃ القربیٰ از سید علی ہمدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از جزری و فضائل اہلبیت از بزار و جواہر العقدین فی فضل اہل بیت النبی و شرف ہم العلی للامام السید علی السمہودی و رسالہ امام نسائی کہ موجب شہادت او شدہ و غیر ایشان از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و ہرگاہ جناب بمقابلہ این رسائل و کتب ہمین قدر رسائل و کتب مولفہ در فضائل اہلبیت از طریق خود نشان خواہند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر کہ علمای اہلسنت درین باب تالیف کردہ سرمایہ سعادت اندوختہ خواہد پرداخت انتہی و نیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ میرزا محمد بدخشی در کتاب مفتاح النجا بعد نقل اعمال و خامت مآل ملعون کہ بعد شہادت حضرت امام حسین علیہ السلام صدور آن شدہ میفرماید و ہذہ الوقائع وان لم تکن من غرض کتابنا لکن ذکرتہ لیزید لک العلم بشقاوۃ یزید و خذلانہ الخ و مولوی حیدر علی با آنہمہ غلو و تعصب تام میرزا محمد بدخشی را در ازالۃ الغین در جملہ علمای سنیہ کہ لاعن یزید اند ذکر کردہ و کتاب مفتاح النجا را در ذکر قرین دیگر کتب ائمہ و اساطین خود گردانیدہ بلکہ آنرا بر ذکر کتب عدیدہ کہ ذکرش نمودہ و کتب دیگر کہ ذکرش نکردہ و تصریح صریح باعتبار آن نمودہ تقدیم بخشیدہ و این کتاب را از شواہد مزکی در دعوی خود شمردہ چنانچہ در ازالۃ الغین در ذکر لاعنین یزید عنید یاد نمودن اسامی جمعی از علمای خود میگوید و از انجملہ است میرزا محمد بدخشی و از انجملہ است

ذکر نمودن حیدر علی در ازالۃ الغین میرزا محمد را در جملہ ... از جملہ خود ...

ملخ میرزا محمد بدخشانی

خواجه نصیر الملة والدین مشتهر بخواجه نصر الله کابلی و جلنار و مکی و مدنی اصلا صاحب صواقع محرقه و بوارق موبقه و نهج السلامة و فضائح الروافض و فرزند ارشد صاحب سواطع مشرقه شرح الصواعق المحرقه و از انجمله است صاحب سیف المسلول للسنة العلیا علی الذین فی فؤادهم کانوا شیعا و از انجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی و از انجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و از انجمله است حجة الله علی البریة صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از انجمله است مولانا بحر العلوم العقلیة والاصولیة مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رؤس الطالبین انتهی ازین عبارت ظاهر است که فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را از زمره اجله علمای خود ذکر میکند و بر بسیاری از اساطین و مقتدایان خود که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقات شان میدارد مقدم میگذارد و نیز در ازالة الغین بعد عبارت سابقه مسطور است چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجة الله البالغه و کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء الی ان قال و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و عزة الراشدین

جدد علی مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بدخشانی را از شواهد مرکز گردد خود شمرده

و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبره در ردّ سعی فقیر از شواهد مرتضی توان شمرد انتهی ازین عبارت
ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب مفتاح النجا احتجاج و استدلال بر مطلب خود مینماید و
بر ذکر دیگر کتب معتبره آنرا مقدم میگذارد و آنرا مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مرتضی
میداند و خود شاهصاحب حسب بجواب سائلی که از زمان شهرت لقب مصطفی برای جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و لقب مرتضی برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام
سوال کرده نیز ذکر میرزا محمد معتمد خان نموده و ارشاد کرده که رساله فضائل خلفا و
رساله فضائل اهلبیت که مراد ازان همین مفتاح النجا است از عمده تصانیف اوست
و هذه عبارة السوال و الجواب سوال لفظ مصطفی در القاب آنحضرت علیه السلام و لفظ
مرتضی در القاب حضرت علی کرم الله وجهه آنقدر بهر دو جناب تخصیص یافته که حکم
علم رسیده و در کتب قدیم اینقدر تخصیص یافته نمیشود و معلوم نیست که از کدام زمان
شهرت یافته جواب وجه تلقیب آنحضرت علیه السلام بمصطفی در مواهب لدنیه
و سیرت شامیه و شرح دلائل الخیرات همین مذکورست که ان الله اصطفی من ولد
ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل کنانة و اصطفی قریشا من کنانة
و اصطفی هاشما من قریش و اصطفانی من بنی هاشم و هرچند اصطفا در حق
حضرت موسی و حضرت مریم بلکه در تمامی رسل و انبیا وارد ست و سلام علی عباده
الذین اصطفی لیکن اصطفار خاص که مرتب بچند مرتبه واقع شده باشد مخصوص
بآنجناب است و در سیرت شامیه و مواهب مذکورست که المصطفی من اشهر اسمائه
صلی الله علیه و سلم اما استعمال این اسم در صدر اول کمتر بود مگر در کلام ابن
مسعود در روایتی دیده شده و تلقیب حضرت علی کرم الله وجهه بمرتضی در احادیث

دیده نشده و نه در صدر اوّل این لفظ مستعمل بود و در احادیث صحیحه کنیت ایشان بابو تراب
و ابو الریحانتین و تلقیب ایشان بذو القرنین و یعسوب الدّین و صدیق و فاروق
و سابق و یعسوب الامة و یعسوب قریش و بیضة البلد و امین و شریف و هادی
و مهتدی و ذو الاذن الواعی مروی و ثابتست و میرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ
مشهور این شهر در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلبیت که این هر دو رساله
از عمده تصانیف او یند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده امّا این وقت حقیر را
یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسک کرده و از حدیث انس بن مالک
در قصه تزویج حضرت سیدة النسا و خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و حضرت
عمر فاروق ایشان را لفظے مفهوم میشود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر
یعنی در تزویج حضرت سیدة النساء رضی الله تعالی عنها ازان ثابت میشود انتهی
نقلا عن مجموع فتاوی المخاطب الموجود عند المولوی عبد الحی بن المولوی
عبد الحلیم السهالی اللکهنوی وجه سی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب طیب
النجار آنکه محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا حدیث تشبیه را روایت نموده
چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابو نعیم فی فضائل
الصحابة مرفوعا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من سره ان ینظر الی
آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن
ابی طالب فهذا صدر العالم صدرهم النحریر و مستندهم الکبیر و معتمدهم
الشهیر المعاصر لوالد المخاطب البصیر قد اثبت الحق الظاهر المستنیر
ورد فی صدر اهل الجحود والتضجیع والتقصیر و قطع دابر الحاسدین

افاده نمودن شاهصاحب قول بعض ساکنین میرزا محمد مورخ مشهور در رساله فضائل خلفا و فضائل اهلبیت از عمده تصانیف اویند

حدیث تشبیه از معارج العلی محمد صدر عالم
مخفی نماند که فاضل جلیل باقر علی خان طاب ثراه در کتاب تنبیه بهمین حدیث شریف را از صدر عالم نقل فرموده بود و بعد محمد از اصل معارج العلی نقل نموده دام علمه العالی ۱۲ منه

رد بر سعی شیخ زاده در اثبات حدیث تشبیه و ابطال انکار آن

روایت محمد صدر عالم — مدح محمد صدر عالم

الخائدین الراقدین الصادقین بابلغ تدبیر فلله الحمد والمنة علی ابتلاج نور الحق والسنة حیث ثبت بروایة صدر العالم ان هذا الحدیث الشریف من روایات اهل السنة وانها من الفضائل المقبولة التی اثبتها لوصی البشیر النذیر علیه الاف سلام الملك القدیر ما طلع القمر المنیر بل ثبت من المدح الفاخر الفائح منه روائح المسك والعبیر الذی خاطب به والد المخاطب هذا الصدر الخطیر ان الاحادیث التی ذکرها الصدر فی کتابه مقبولة عند هذا العلم العدیم النظیر حیث اثبت لکتابه الجزاء عند العلیم الخبیر فثبت بحمد الله کذب انکار المخاطب وجحوده وسماجة الطاطه وکنوده حسب افادة والده العلی الفخار وظهر ان هذا الانکار کذب وخسار بحت وبوار اما مدح والد المخاطب الناقد لصدر العالم الماجد وکتابه الحاوی لانواع المحامد فاعلموا انه قال فی کتاب التفهیمات الالهیة تفهیم شیخ صدر عالم رسالهٔ تصنیف کرده بودند دران رساله واقعات چند بیان کرده که از انجمله روایت شق قمر ست یکی فلقه بحجرت علی کرم الله وجهه در رفت باز آن فلقه بدر کامل شده منشق گشت یکی فلقه باین رائی در رفت واز انجمله واقعه ایست که حقیقت لوا در ان معلوم شد و بنای این رساله بر بیان مناقب حضرت علی ست کرم الله وجهه و در انجا قائل بتفضیل آنجناب بر سائر صحابه شده بتفضیل کلی بعد تالیف آن را باین فقیر فرستادند بعد مطالعه آن این ابیات نظم کرده شد ؎ رعاك الله یا صدر العوالی وطول الدهر کان لك البقاء ∴ لقد وتیت فی الاباء فخرا ∴ وبالابناء یرتفع العلاء وجدك آیة لاریب فیها ∴ ونحن لا نکذب الاء ∴ وفی کشف المعارف کان

مدح محمد صدر عالم التی کتبه والد المخاطب شاه ولی الله الدهلوی

وفضل الله حقاً ما كوشفت ❊ لقد كوشفت ماكان له كفاء ❊ وما في القوم كان له كفاء ❊ لقد كوشفت ما كوشفت حقاً ❊
وإذا دنا له لديك انتهاء ❊ أتاك الثلج والاتقان لما ❊ رأيت الشق وانكشف اللواء ❊
سيدنا علي ❊ بإكرام وعلم ما يشاء ❊ تؤلف في مناقبه كتاباً ❊ وعند الله
في ذاك الجزاء ❊ ومكثر مدح مولانا علي ❊ مقل لا يكون له وفاء ❊ فما من
مشهد إلا وفيه ❊ له فخر كبير وازدهاء ❊ وما من منهل إلا وفيه ❊ له شرب
عظيم وارتواء ❊ وللقرآن تنزيل وظهر ❊ يقاتلهم عليه الأنبياء ❊ وللقرآن
تأويل وبطن ❊ يخاصمهم عليه الأوصياء ❊ قبول الناس للتنزيل فيه ❊ سياسات
له منها نماء ❊ فمنها رد تحريف ومد ❊ لأسباب له منها انتشاء ❊ وصلح
واختصام وائتلاف ❊ بأقوام قلوبهم هواء ❊ لهذا القسم أسرار عظام ❊ و
للشيخين فيه اعتلاء ❊ وفي علم النبوة إن هذا ❊ ملاك الأمر ليس بها خفاء ❊
وما زال الصحابة عارفيه ❊ يقيناً مثل ما طلعت ذكاء ❊ فأثبت ذاك
للشيخين واخترت من الأوصاف مدحاً ما تشاء ❊ **وجہ سی و ہفتم** از وجوہ ابطال
انکار مخاطب بلیغ الکمال آنکہ مولی احمد قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیہ الدین
کہ والد ماجد مخاطب ست ظاہر ست کہ جمیع آن دلائل و حجج کہ رازی در اثبات فضلیت
جناب امیر المومنین علیہ السلام نقل نمودہ و خواجہ نصیر الدین طوسی آن را در تجرید
ذکر فرمودہ ہمہ آن حجج اہل سنت در افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بر جمیع
کہ در ایام خلافت آنحضرت بودند کہ باصل آن معترف اند و بثبوت آن متمسک
چنانچہ در قرۃ العینین بعد جواب کلام تجرید در افضلیت جناب امیر المومنین
علیہ السلام گفتہ و بعد ازین ہمہ جمیع آنچہ متاخرین معتزلہ بسط نمودہ اند چنانکہ

امام رازی در کتاب اربعین از ایشان نقل کرده و نصیر طوسی آنرا اختصار نموده
همه محتج ماست در افضلیت حضرت مرتضی بر جمعی که در ایام خلافت
بودند و باصل آن معترفیم و بثبوت آن متمسکیم در محل خود نه بنسبت
شیخین انتهی و ظاهر ست که حدیث تشبیه هم ازین جمله است که فخر رازی
در اربعین احتجاج بآن نقل کرده و محقق طوسی طاب ثراه هم آنرا بالاختصار
در تجرید ذکر فرموده و هذه عبارة الاربعین الحجة التاسعة عشر
روی احمد البیهقی فی فضائل الصحابة قال من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ظاهر الحدیث یدل
علی ان علیا کان مساویا لهؤلاء الانبیاء فی هذه الصفات ولا شک
ان هؤلاء الانبیاء فی هذه الصفات کانوا افضل من ابی بکر وسائر
الصحابة والمساوی للافضل افضل فیکون علی افضل منهم بعنایت
ربانی و تایید یزدانی باعتراف والد ماجد مخاطب مخدوم القاصی والدانی
ثابت شد که حدیث تشبیه حدیثی ست ثابت که اهل سنت بآن احتجاج میکنند
و باصل آن اعتراف دارند و بثبوت آن تمسک مینمایند حیرت که جناب
شاهصاحب افادات والد ماجد خود هم حسب عادت خویش بنظر امعان ندیده
و بی محابا بسبب هیجان غلیان مواد عناد بانکار تفوه گردیدند فمن العجب
العجیب الذی یحار فیه اللبیب ان والد المخاطب المنیف یعترف فی القرة
بثبوت هذا الحدیث الشریف والمخاطب مع تصریحه بان مصنف الازالة

اعتراف شاه ولی الله باحتجاج اهل سنت بحدیث تشبیه در افضلیت جناب امیر علیه السلام

الخفاء وهو الّذي آية من آيات الله ومعجزة من معجزات رسول الله صلّى الله
عليه وآله وسلّم ولخذه في رسالته تفضيل الشيخين لطالب شتّى من كتاب القرّة
ممّا يتلمّح به ابو مرّة لا يصغي الى قول الّا الفيق المصرّ بنحو هذا الحديث وهو ايضاً في
هذا الكتاب اعني القرّة فيعرض ويصدّ ويشيح بوجهه عنه بالمرّة
بل يتحاشى وينفي كونه مروياً بالروايات السنّية وكونه مرويّاً في كتبهم ولو باسناد ضعيف
وهذا كذب طريف وبهتان سخيف لا يتفوّه به الّا من دينه طفيف وعقله خفيف
فليتك ايّها الشيخ المتجاسر والمتهوّر الحائر كنت اخذت من البحث والفحص ولو بقسط
قاصر حتّى كنت تطلع على افادات والدك الماجد الكابر فلم تكن تجترئ على
هذا الكذب الظاهر ولكنّ التعصّب الفاحش وحبّ الباطل الداهش طمس عينيك و
ضاعف دينك وغطّى على سريرتك وغشى ضعيف بصيرتك فلا ترى الّا ما يليق
الكابر المائق العتور ولا تحيط بشيء من افادات المحقّقين العمدة.

وجه سی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب عمدة الاخیار آنکه محمّد بن اسماعیل
بن صلاح الامیر الیمانی الصّنعانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه
در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته فائدة قد شبّه عليا عليه السلام بخمسة
من الانبياء كما قال المحبّ الطّبري رحمه الله ما لفظه ذكر تشبيه علي
رضي الله عنه بخمسة من الانبياء عن ابي الحمراء قال قال رسول الله
صلّى الله عليه وسلّم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه
والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن زكريا في زهده والى موسى في بطشه
فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه ابو الخير الحاكمي وعن ابن عباس رضي الله

حدیث تشبیه از روضه ندیه محمد بن اسماعیل صنعانی

شصت و سوم روایت محمد بن اسمعیل

عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته قلت وقد شبهه صلی الله علیه وسلم بهؤلاء الخمسة الرسل فی اکتسابه للخصال الشریفة من خصالهم الی آخر ما سیجیء فهذا محمد بن اسمعیل الصنعانی قد صنع الی اهل الحق صنعا جمیلا وصدع بالحق الظاهر صدعا جلیلا حیث روی الحدیث الشریف مثبتا به الفضل الباهر والشرف الفاخر لوصی افضل الاوائل والاواخر فاخجم کل منکر خاسر والقم الحجر فم کل جاحد خاصر و جلالت محمد بن اسمعیل ماهر جلیل و حاذق نبیل و حائز فضل جمیل و حاوی فخر اثیل و مجد اصیل است احمد بن عبد القادر حفظی شافعی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته و اولاد الامام المتوکل علماء جهابذة و ابرار اعظمهم ولده الامام المؤید بالله محمد بن اسمعیل قرا کتب الحدیث و برع فیها کان اماما فی الزهد و الورع یعتقده العامة والخاصة و یاتونه بالنذور فیردها و یقول ان قبولها تقریر لهم علی اعتقادهم انه من الصالحین و هو یخاف انه من الهالکین و حکی بعض اولاده ان جار الامام کان له صبی یلعب مع اولاد الامام عندهم فی الدار و انه انقطع عنهم ایاما فجاء ابوه للسلام علی الامام یوم جمعة فساله عن انقطاع ولده فذکر له انه جاء الیهم فی بعض الایام فدفعوه واغلقوا الباب عند دخولهم للطعام ففاضت عینا الامام و قال لا حول و لا قوة الا بالله احوجتنا الی ذکر ما لا نحب افشاءه و انما سبب

ذخیرة المآل جلالت محمد بن اسمعیل

ذلك انه اضربنا الجوع ولم نجد ما سوغ لنا فاكلنا ميتة وهي لا تحل لولد
وقرأ وهو يصلي بالناس صلوة الصبح هل اتاك حديث الغاشية فبكى
وغشي عليه واحواله كثيرة الى ان قال ومن اعيان آل الامام السيد
المجتهد الشهير المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسمعيل الامير مسند
الديار ومجدد الدين في الاقطار صنف اكثر من مائة مؤلف وهو لا ينسب
الى مذهب بل مذهبه الحديث ونيز احمد بن عبد القادر در ذخيرة
المآل گفته وسيدنا الامام محمد بن اسمعيل الامير رضي الله عنه اخذ
عن علماء الحرمين واستجاز منهم وارتبط باسانيدهم وقرأ على الشيخ
عبد الخالق بن الزين المزجاجي والشيخ عليه واستجاز منه واسند
عنه مع تمكنه من علوم الآل وتاصله ونيز احمد بن عبد القادر العجيلي
در ذخيرة المآل گفته وقد ذكر السيد الامام المجتهد محمد بن اسمعيل
الامير رضوان الله عليه في جواب له هذا المعنى ما لفظه وينبغي
ان يعلم انه قد غلب الجهل على العلم فقد يرى من ترضى على الخلفاء
الراشدين والصحابة التابعين رضوان الله عنهم اجمعين مبغضا
لآل محمد جهلا وعصبية وغمرا الا فالمؤمن مامور بمواطاة اهل
الايمان وبالدعاء للسابقين منهم فانه صفة التابعين لهم كما
نطق به القرآن العظيم فانظر الى ما قاله هذا الامام وهو من اكابر
الآل كيف سماهم الخلفاء ووصفهم بالراشدين وهو موافق ان
تصديقهم ليس بنصب كما لا يخفى على من له ادراك ومحمد بن علي بن

سوانح محمد بن اسمعیل سنہ ۱۱۸۲

محمد الشوکانی الیمنی الصنعانی کہ جلائل فضائل و عوالی مناقب و محاسن و مفاخر و نوادر ماثر او از اتحاف النبلا و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاہر و باہرست در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفتہ السید محمد بن اسمعیل بن صلاح بن محمد بن علی بن حفظ الدین بن شرف الدین بن صلاح بن الحسن بن المهدی بن محمد بن ادریس بن علی بن محمد بن احمد بن یحیی بن حمزة بن سلیمان بن حمزة بن الحسن بن عبد الرحمن بن یحیی بن عبد الله بن الحسن بن القاسم بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ثم الکحلانی ثم الصنعانی المعروف بالامیر الامام الکبیر المجتهد المطلق صاحب التصانیف ولد لیلة الجمعة نصف جمادی الآخرة سنة ۱۰۹۹ بکحلان ثم انتقل مع والده الی مدینة صنعاء سنة ۱۱۰۷ واخذ عن علمائها کالسید العلامة زید بن الحسن والسید العلامة صلاح بن الحسین الاخفش والسید العلامة عبد الله بن علی الوزیر والقاضی العلامة علی بن محمد العنسی ورحل الی مکة وقرأ الحدیث علی اکابر علمائها وعلماء المدینة وبرع فی جمیع العلوم وفاق الاقران وتفرد برئاسة العلم فی صنعاء وتظهر بالاجتهاد وعمل بالادلة ونفر عن التقلید وزیف ما لا دلیل علیه من الآراء الفقهیة الی ان قال وله مصنفات جلیلة حافلة منها سبل السلام اختصره من البدر التمام للمغربی ومنها منحة الغفار جعلها حاشیة علی ضوء النهار للجلال ومنها العدة جعلها حاشیة علی شرح العمدة لابن دقیق العید ومنها شرح الجامع الصغیر

للسيوطي في اربع مجلدات شرحه قبل ان يقف على شرح المناوي ومنها شرح التنقيح في
علوم الحديث للسيد الامام محمد بن ابراهيم الوزير سماه التوضيح ومنها
منظومة الكافل لابن بهران في الاصول شرحها شرحا مفيدا وله مصنفات
غير هذه وقد افرد كثيرا من المسائل بالتصنيف بما يكون جميعه في مجلدات
وله شعر فصيح منسجم جمعه ولده العلامة عبد الله بن محمد في مجلد
نوع البحث في المباحث العلمية والتوجع من ابناء عصره والردود عليهم
وبالجملة فهو من الائمة المجددين لمعالم الدين انتهى ومولوي صديق حسن خان
معاصر در ابجد العلوم گفته السيد العلامة بدر الملة المنير المؤيد
بالله محمد بن الامام المتوكل على الله اسمعيل بن صلاح الامير الصنعاني
اليمني وهو الامام الكبير المحدث الاصولي المتكلم الشهير قرأ كتب الحديث
وبرع فيها وكان اماما في الزهد والورع يعتقده العامة والخاصة
ويأتونه بالنذور فيردها فيقول ان قبولها تقرير لهم على اعتقادهم
انه من الصالحين وهو يخاف انه من الهالكين حكى بعض اولاده انه
قرأ وهو يصلي بالناس صلوة الصبح هل اتاك حديث الغاشية فبكى
وغشي عليه وكان آية وولي الله بلا نزاع من اكابر ائمة اهل الزهد
والورع استوى عنده الذهب والحجر وخلف اولادا هم اعيان العلماء والحكام
اعظمهم ولده هذا قال الشيخ احمد بن عبد القادر الحفظي
الشافعي في ذخيرة المآل في شرح عقد جواهر اللآل الامام السيد
المجتهد الشهير المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسمعيل الامير

مدائح محمد بن اسمعیل از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن

مادح محمد بن اسمعیل

مسند الدیار و مجدد الدین فی الاقطار صنف اکثر من مائة مؤلف وهو لا ینتسب الی مذهب بل مذهبه الحدیث قال اخذ عن علماء الحرمین واستجاز منهم وارتبط باسانیدهم وقرأ علی الشیخ عبد الخالق بن الزین المزجاجی والشیخ علیة واستجاز منه واسند عنه مع تمکنه من علوم الآل وتاصله انتهی علی ما نقله السید حامد حسین المعاصر فی کتابه عبقات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار ومن شیوخه الشیخ عبد القادر بن علی البدری والشیخ محمد طاهر بن ابراهیم الکردی والشیخ سالم بن عبد الله البصری وغیرهم وتلمذ علیه ایضا خلق کثیر منهم الشیخ عبد الخالق المزجاجی الزبیدی وهو ایضا استاذه کما تقدم وایضا ولده السید العلامة عبد الله بن محمد الامیر وغیرهما له مصنفات جلیلة ممتعة تنبی عن سعة علمه وغزارة اطلاعه علی العلوم النقلیة والعقلیة وکان ذا علم کبیر ورياسة عالية وله فی النظر الید الطولی بلغ رتبة الاجتهاد المطلق ولم یقلد احداً من اهل المذاهب وصار اماماً کاملاً مکملاً بنفسه وقد من الله تعالی علی باکثر مصنفاته وهی ازید من ان تذکر منها سبل السلام شرح بلوغ المرام وهو عندی بخط ولده السید عبد الله وفیه خطه الشریف ایضاً ومنها منحة الغفار حاشیة ضوء النهار واسبال المطر علی قصب السکر وجمع التشتیت فی شرح ابیات التثبیت وتوضیح الافکار فی شرح تنقیح الانظار الی غیر ذلک من الرسائل والمسائل

علی محمد بن اسمعیل

التی لا تحصی و کلها فریدة فی بابها خطوب فی محرابها تجوز او ستفاد من علماء الحرمین الشریفین و غیرهم من فضلاء الامصار هو اکرم من ان یصفه مثلی وقفت له علی قصائد بدیعة و نظم رائق و کان له صولة فی الصدع بالحق و اتباع السنة و ترک البدعة لم ار مثله فی هذا الامر و هو من مشائخی فی سند الکتب الحدیثیة علی ما صرحت به فی سلسلة العسجد من ذکر مشائخ السند

و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته السید محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الکحلانی ثم الصنعانی قال فی البدر الطالع الامام الکبیر المجتهد المطلق ولد سنة ۱۰۹۹ بکحلان ثم انتقل مع والده الی مدینة صنعاء واخذ عن علمائها و رحل الی مکة و قرأ الحدیث علی اکابر علمائها و علماء المدینة و برع فی جمیع العلوم و فاق الاقران و تفرد بریاسة العلم فی صنعاء و تظهر بالاجتهاد و عمل بالادلة و نفر عن التقلید و زیف ما لا دلیل علیه من الاراء الفقهیة و جرت له مع اهل عصره خطوب و محن و حفظه الله من کیدهم و مکرهم و کفاه شرهم الخ

وجہ سی و نہم از وجوہ ابطال انکار مخاطب عالی تبار آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته روی البیهقی مرفوعه الی رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی نوح فی تقواه

والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی زهادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا ابن عبد القادر العالم الماهر والفاضل الفاخر الحائز لمحاسن المآثر اثبت الحق الظاهر واخزی کل منکر مکابر وسکّت وبکّت کل جاحد خاتر ومخفی نماند که احمد مذکور در صدر ذخیرة المآل گفته اما بعد فیقول خویدم بنی فاطمة الزهراء المستجیر بهم فی الاولی والاخری الفقیر الی الله احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی نسبا الشافعی مذهبا عفا الله عنهم لما یسر الله سبحانه منظومتی المسماة عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل اطلع علیها جماعة من علماء الحرمین ونبیل المقدسة وصنعاء الیمن والمخلاف السلیمانی فمنهم من استحسن مبانیها وجنح الی معانیها ومنهم من استغرب ذلک لاندراس تلک الطرق التی نسجت علیها عناکب الاهمال والجفا ومنهم من انکر مواضع مخصوصة وطلب الوجه عن العدول عن المعتقدات المنصوصة ومنهم من هاب ذلک الجناب واخذته الرعدة فاستحسن ذلک مقلدا وفرض علیها جماعة من المحققین جزاهم الله خیرا منظوم ومنثور وسموها باسمه تنشرح لها الصدور ولما حصل الاشکال علی بعض الرجال انشرح صدری لزیادة خدمة ذلک الجناب بشرح یوضح مقاصد المقال واستمد من الله الاعانة والتوفیق واعوذ به من الزیغ والتعویق واحمد بن عبد القادر صاحب ذخیرة المآل از اکابر اهل کمال واجلّه اصحاب

استحسان علماء حرمین و تحسین و بشارت بعض و شیوع جواب ایشان انکار را از صدر این تألیف شیخ ....

فضل و اجلال ست مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفته الشیخ احمد بن
عبد القادر بن بکری العجیلے اخذ العلوم عن ابائه الکرام و عن غیرهم
من الاعلام وهم کثیرون منهم الشیخ عبد الخالق المزجاجی و عمه محمد
بن بکری و السید ابراهیم بن محمد الامیر و الشیخ ابراهیم الزمزمی مفتی
الشافعیة فی ام القری روایته عن الشیخ عبد الوهاب بن احمد الطنطاوی
المصری مؤلف بذل العسجد فی شی من اسرار اسم محمد و للشیخ احمد
مؤلفات و رسائل و منظومات و مسائل یطول ذکرها منها النفحة
القدسیة فی وظائف العبودیة و عقد جواهر اللآل فی مدح الآل
و علیه شرح و تقاریظ من جمع جم منهم السید الجلیل علی بن
محمد بن احمد بن اسحاق کتبه بمکة المشرفة سنة ۱۲۰۳ و للسید عبد الرحمن
بن سلیمان الاهدل منه اجازة فی الحدیث المسلسل بالاولیة و له مناقب
و فضائل شهیرة و کان لا یسمع بذی فضیلة فی جهة من الجهات
الا و تعرف به و استطلع حقیقة فضیلته و مکث علی هذه
الحالة دهرا طویلا ثم اثر الخلوة و العزلة الی ان انتقل الی جوار
رحمة الله تعالی و احمد بن محمد بن علی شروانی که فضائل عالیه و مناقب
سامیه او از تقریظات رشید الدین خان و حسن علی محدث و مولوی
اوحد الدین بلگرامی بر کتاب مناقب حیدریه تصنیف او که همراه این تقریظات
در لکهنو مطبوع شده ظاهرست در کتاب مذکور گفته و ما احسن قول نجیب
الآل العارف المفضال شهاب الدین احمد بن عبد القادر

الحفظ الشافعی رحمہ الکبیر المتعال فی منظومتہ المسمّاۃ بعقد جواہر اللآل ؂
وآیة التطهیر فیهم نزلت ✤ واذهبت رجسهم وطهّرت ✤ لمّا
تلاها قام یدعو اهله ✤ فی بیت سکناه وخصّ آله ✤ ادخلهم
تحت الکسا وجلّلا ✤ جمیعهم ثمّ دعا وابتهلا ✤ وقال اللّهمّ هؤلاء
هم اهل بیتی وهم عصبتی ✤ انّی لمن حاربهم حرب ومن ✤ سالمهم
سلم علی مرّ الزّمن ✤ وانّنی منهم وهم منّی فصل ✤ علیهم ازکی
صلوة واجلّ ✤ وارحم وبارك وارض عنهم واغفر ✤ والرّجس اذهب
عنهم وطهّر ✤ فهذه الآیة اصل القاعدة ✤ ومنبع الفضل لکلّ
عائدة ✤ وانّما حرف یفید الحصرا ✤ ویقصر المراد فیهم قصرا ✤ فلا
یرید الله فیهم غیر ان ✤ یذهب عنهم کلّ رجس ودون ✤ مؤکّدا
تطهیرهم بالمصدر ✤ منکرا اشارة للعبقری ✤ **ومنها** وکلّ اعدائهم
والجافی ✤ فلا نوالیهم ولا نصافی ✤ قد قطعوا ما امر وا بوا صله ✤ وما
رعوا ذمة خیر رسله ✤ عقّوه فی اولاده وهجروا ✤ وانقضوا عهودهم
وغدروا ✤ ما عذرهم یوم اللّقا والحجّة ✤ وکیف نحو غارق فی اللجّة
ماذا یقولون اذا ما سئلوا ✤ وشهد الله علی ما فعلوا ✤ وهم بذلك الیوم
فی هوان ✤ تطاهم الاقدام کالجعلان ✤ ویحکم الله بحکم الحق ✤ بینهم
وبین اهل الحق ✤ والمصطفی والمرتضی وفاطمة ✤ قد حضروا فی مجلس
المخاصمه ✤ یا حسرة علیهم لا تنقضی ✤ وخجلة لمن جفا ومن رضی ✤ وما جری
فقد مضی وانتما ✤ یا ویل من والا لمن قد ظلما ✤ وکلّ من یسکت او یلتبس

ومن لعدن رفاسد یلتمس * فذاك مغبون بكل حال * قد ضيّع الرّبح وراس المال * واستبدل الادنى بكل خير * وباع دينه بدنيا الغير * وفى غدٍ كل فريق يجمع * تحت لواء من له يتّبع * وكلّ ناس بامام يدعى * فاختر لمن شئت والق السمعا

ثم قال محرّر هذا الكتاب اذاقه الله حلاوة عفوه يوم الحساب وللشّهاب العارف الحفظى شرح على منظومته دال على حسن عقيدته ووفور محبّته لاهل البيت الرّفيع وسلامته من التّعصب الشّنيع سمّاه ذخيرة المآل فى شرح عقد جواهر اللآل ولمّا كنت مقيمًا فى الوطن كان الشّهاب موجودا فى برج شرفه بين الحجاز واليمن ولا ادرى اليوم اباق لمعان ذلك النّور ام غاب عن الابصار بعد الظّهور لبعدى عن تلك الاقطار وانقطاع ما لم ازل مترقبا لوصوله من اخبار الاخيار الساكنين فى انفس الدّيار سه لئن عاد جمع الشّمل فى ذلك الحمى * غفرت لدهرى كلّ ذنب تقدّما * وكان والده رحمه الله تعالى عارفا لبيبا فاضلا اديبا رطب اللّسان باطراء اهل البيت مجاريا فى حلبه حلبة الكميت وكان يرثى الائمة بهذين البيتين سه اذا ما مقلتى رمدت فكحلى * تراب مسّ نعل ابى تراب

هو البكّاء في المحراب ليلاً ❊ هو الضّحاك في يوم الضّراب ❊ ثم نفث على العيون فيشفى وكان اذا اكتحل يقول اللّهم نوّر بصرى وبصيرتى بنور فاطمة الزّهراء وابيها وبعلها وبنيها وكان رحمه الله يلازم بين سنّة الفجر وفرضه الهى بحرمة الحسين واخيه وجدّه وابيه وامّه وبنيه نجّنى من الغمّ الّذى انا فيه ونوّر قلبى بنور معرفتك ثلث مرّات ومناقبه كثيرة **وجه چهلم** از وجوه ابطال انکار مخاطب خاتمة الکبار آنکه مولوی ولیّ الله لکهنوی السهالوی این حدیث شریف بحتم وجزم ثابت می نماید چنانچه در مرآة المومنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین میفرماید و در احراق قلوب جاحدین ومنکرین و رغم اناف مبطلین مدغلین قصبات سبق می رباید وقال صلى الله عليه وسلّم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى في زهادته فلينظر الى على بن ابى طالب فهذا ولىّ بن حبيب اللّبيب ❊ العالم المعاصر الحسيب ❊ وفى كلا ظهار الحق على رغم المخاطب النّسيب ❊ وانتداب وانتصر لتسديد التمسّك المصيب ❊ فلم يكترث ولم يحتفل بانكار المخاطب وجحوده المعيب ❊ ولم يضع له وزنا عند التحقيق والتنقيب ❊ ومولوی ولیّ الله از اکابر علمای جلیل الفخار واعاظم فضلای عالی تبار ومرجع صغار وکبار این اکناف واقطار معروف بنهایت

مدایح ولی الله لکهنوی

مدایح ولی الله از ضمیمه اغصان اربعه از انعام الله پسر او

اعتماد و اعتبار ست مولوی محمد انعام الله پسر ولی الله مذکور
در ضمیمه اغصان اربعه در ذکر والد خود گفته ذات
بابرکات جناب شان جامع علوم معقول و منقول و حاوی
فروع و اصول صاحب تصانیف کثیره بود چنانچه
شرح مسلم الثبوت مسمی بنفائس الملکوت و تفسیر
معدن الجواهر بکمال شرح و بسط و حاشیه هدایة
الفقه بر عبادات و معاملات و حاشیه بر حاشیه
کمالیه شرح عقائد جلالی و حاشیه زواهد ثلثه
و حاشیه صدرا و شرح غایة العلوم و معارج
العلوم و تذکرة المیزان و تکمله شرح سلم مولوی
عبد الحق قدس سره و تکمله شرح سلم ملاحسن مغفور
و رساله تشکیک و کشف الاسرار فی خصائص سید
الابرار و مرآة المومنین و تنبیه الغافلین فی مناقب
آل سید المرسلین و آداب السلاطین و عمدة الوسائل
و رساله هذا موسوم باغصان اربعه و تصانیف خودش
یادگار در عالم دارد المختصر جمله عمر عزیز خویش به تصانیف
و درس طلبه علم بسر برده از علم او عالمی فیضیاب گردید
شاگردانش نامی و گرامی و از علمای متبحر شمرده
میشوند و در نظر ارباب و حاکمان اوده معزز و ممتاز

تاریخ وفات ولی الله لکهنوی

مانده بر مناصب جلیله فائز گشته محسود گشت بعمر هشتاد و هشت سال
در ماه صفر بتاریخ دهم کلمه گویان بجوار رحمت ایزد منان طرح اقامت فکند سنین
وفاتش از تاریخیکه حکیم ظهیر الدین جواد فتحپوری گفته مؤید میگردد سه رکن
دین مولوی ولی الله ٭ آن بفضل و کمال علم اکمل ٭ دعوتی را بجان
اجابت کرده ٭ که شنیده ست از زبان اجل ٭ بسفر و که در صفاتش بود
از عطائی خدای عز و جل ٭ میتوان گفت سال تاریخش ٭ بی تکلف بری ز نقص و
خلل ٭ کز وفاتش شدند بی سر و پا ٭ ورع شرع و فضل و علم و عمل انتهی ولا یخفی ما فی الضمیمة
یخفی ما فی هذا النظم من المبالغة الذمیمة ٭ و خود مولوی ولی الله در عمان
اربعه در ذکر اولاد مولوی حبیب الله والد خود گفته اکبر آنها در سن راقم
حروفست مختصرات در خدمت والد ماجد تحصیل نموده و از شرح جامی تا مسلم
الثبوت بخدمت عم خود ملا محمد مبین قدس سره تحصیل ساخته و بعد فراغ
تحصیل زمانی در تکمیل کوشیده اکثر اوقات در مطالعه کتب قوم صرف نموده
و در تحقیق اقوال متاخرین دقیقه نگذاشته عمری بتدریس طلبه علم گذرانیده
و زمانی در تالیف کتب بسر برده و مکروهات بسیار دیده اما حفظ و حمایت
الهی را غالب بر همه چیزها یافته از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفته
خاطر شدم پس از آنکه فرزند بوجود آمد بموت آنها رنجیدم الکنون که عمرم
از شصت سال درگذشت دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت
فرموده او سبحانه تعالی آنها را در مهد حمایت خود داشته پرورش نماید و بعمر طبیعی
رساند و علم و فضل نصیب گرداند انه علی کل شیء قدیر

ذکر مولوی ولی الله در تصنیف عمان اربعه خودش

قوله حدیث ششم حدیثی ست که آن را امامیه روایت میکنند الخ **اقول** امامیه این
حدیث شریف را بطرق متعدده و الفاظ متنوعه در مقام الزام اهل سنت از کتب
ایشان روایت میکنند چنانچه وزیر نحریر ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب
کشف الغمه در ذکر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده فصل فی مناقبه
وما اعده الله تعالی لمحبیه وذکر غزارة علمه وکونه اقضی الاصحاب من مناقب
الخوارزمی عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب
ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب وبالاسناد عن علی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی جعل لاخی علی بن ابیطالب فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة
من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة
من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی
وجه علی بن ابیطالب عبادة وذکره عبادة لا یقبل الله ایمان عبد الا
بولایته والبراءة من اعدائه وبالاسناد قال الخطیب الخوارزمی انبأنا الحافظ
ابو العلاء الهمدانی مرفوعا الی عبد الله بن عباس وقد قال له رجل سبحان الله
ما اکثر مناقب علی وفضائله انی لاحسبها ثلثة الاف منقبة قال ابن عباس
او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب وبالاسناد عن الحسین بن علی بن ابیطالب
عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم یقول لو حدثت بکل ما انزل فی علی ما وطی

ص ۳۶/۳۳

على موضع فى الارض الا اخذ ترابا الى الماء ومن كتاب المناقب
قال حدثنى الامام العلامة فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشرى
مرفوعا الى الحسن ان عمر بن خطاب اتى بامرأة مجنونة حبلى قد زنت فاراد ان
يرجمها فقال له على يا امير المومنين اما سمعت ما قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال وما قال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رفع القلم
عن ثلث عن المجنون حتى يبرأ وعن الغلام حتى يدرك وعن النائم حتى
يستيقظ قال فخلى عنها ومنه عن على قال لما كان فى ولاية عمر رضى الله عنه
اتى بامرأة حامل فسألها عمر بن الخطاب فاعترفت بالفجور فامر بها عمر ان ترجم
فلقيها على بن ابى طالب فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امير المومنين ان ترجم
فردها علىؑ فقال امرت بها ان ترجم فقال نعم اعترفت عندى بالفجور فقال
هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما فى بطنها ثم قال له على فلعلك انتهرتها
واخفتها فقال قد كان ذلك قال او ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا حد على معترف بعد بلاء انه من قيدت او حبست او تهددت فلا اقرار له
فخلى عمر سبيلها ثم قال عجزت النساء ان تلدن مثل على بن ابى طالب لولا علىؑ
لهلك عمر انتهى قال العلامة الاربلى رحمة الله تعالى ومنه اى من كتاب
المناقب للخوارزمى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا مدينة العلم وعلىؑ بابها فمن اراد العلم فليات الباب ومنه عن ابى
الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم فى
علمه والى نوح فى فهمه والى يحيى بن زكريا فى زهده والى موسى بن عمران

فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا
الاسناد وقد روی البیهقی فی کتاب المصنف فی فضائل الصحابة یرفعه بسنده الی
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی
نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب فقد ثبت لعلی علیه السلام ما ثبت لهم علیهم السلام
من هذه الصفات المحمودة واجتمع فیه ما تفرق فی غیره انتهی نقلا
عن نسخة نقلت عن نسخة المصنف وجلالت مرتبه وعظمت شان علامه
اربلی بمثابه ایست که اجله سنیه هم بمدح آنجناب عذب البیان ورطب اللسان میباشند
چنانچه محمد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات که مصطفی بن عبد الله قسطنطینی
در کشف الظنون ذکرش باین نهج فرموده فوات الوفیات لمحمد بن شاکر بن
احمد الکتبی المتوفی سنة اربع وستین وسبعمائة میگوید علی بن عیسی بن ابی الفتح الصاحب
بهاء الدین بن الامیر فخر الدین الاربلی المنشی الکاتب البارع له شعر وترسل
وکان رئیسا کتب للمتولی اربل ابن صلایا ثم خدم ببغداد فی دیوان الانشاء
ایام علاء الدین صاحب الدیوان ثم انه فتر سوقه فی دولة الیهود ثم تراجع
بعدهم وسلم ولم ینکب الی ان مات سنة اثنتین وتسعین وستمائة وکان
صاحب تجمل وحشمة ومکارم اخلاق وفیه تشیع وکان ابوه والیا باربل
ولبهاء الدین مصنفات ادبیة مثل المقامات الاربع ورسالة الطیف المشهورة
وغیر ذلک وخلف لما مات ترکة عظیمة نحو الفی الف درهم تسلمها ابنه ابو الفتح
ومحقها وسار صعلوکا ومحمد بن شاکر بن احمد کتبی از اجله معتمدین ومشاهیر مستندین

اہل سنت کتاب او فوات الوفیات مشہور و معروف ست مولوی صدیق حسن خان معاصر در
اتحاف النبلا این کتاب استناد کرده حیث قال فی ترجمة محمد بن الشیخ مجد الدین علی بن وهب
بن مطیع القشیری القوصی المنفلوطی المصری المالکی الشافعی در فوات الوفیات گفته تفقه بر پدر
کرده و نامش در حیات مشایخ او شهرت پذیرفته اول مالکی المذهب بود و بعده شافعی گردید
سماعت از ابن المقیر و ابن رواج و ابن الجمیزی و السبط و ابن عبد الدائم و زین خالد و غیرهم
دارد و از تصانیف او ست امام و علوم الحدیث و شرح مقدمة المطرز در اصول فقه
و جمع الاربعین فی الروایة عن رب العالمین و بود کثیر التسری و التمتع و او را چند اولاد ذکور و
اناث بود و باسمای صحابه عشره مبشره بالجنة در باب میاه و نجاسات مفرط و سواس بود و درین باب
حکایات و وقائع کثیره از وی نقل کرده اند انتهی و زین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی از احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابن بطه روایت آن نموده کما عرفته سابقا
و ابو الحسن یحیی ابن الحسن بن الحسین بن علی بن البطریق الحلی از ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب
الجلابی المعروف بابن المغازلی نقل آن فرموده چنانچه در کتاب العمده میفرماید و بالاسناد
قال ای ابن المغازلی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا الحسین
ابن محمد بن الحسین العدل العلوی الواسطی قال حدثنا محمد بن محمود قال حدثنا
ابراهیم بن مهدی الابلی قال حدثنا ابراهیم بن سلیمان بن رشید قال حدثنا
زید بن عطیة قال حدثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی علم آدم و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابی طالب
و حسن بن محمد بن علی السهمی الحلی طاب ثراه آنرا از وسیلة المتعبدین عمر بن محمد بن خضر المعروف
بالملا الاردبیلی نقل نموده و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار عبارت ابن شهر آشوب را

که وران این حدیث را از احمد بن حنبل و ابن بطه نقل فرموده پس نسبت روایت این حدیث
با امامیه بغرض اظهار این معنی که سنیه روایت آن نکرده اند اول تلبیس و تمویه سخیف است
که از مخاطب منیف صادر شده و نیز قطع نظر از ان کاش جمیع طرق این حدیث یا اکثر آن طرق
نقل میکرد و لااقل ذکر تعدد طرق اینحدیث شریف می نمود نه آنکه اکتفا بر صرف یک طریق
میکرد **قوله** و فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهر است
اقول زعم فساد مبادی این تمسک و مقدمات ناشی از فساد مبادی عقل و وساوس
در واضحات و بدیهیات و تمسک بهواجس مخیلات و تشبث بمقدمات معللات است
و هر دانشمند حق پسند صاحب رای ارجمند و فطرت بلند را بیان سابق کافی و بسند و مانع
از رکون و جنوح بسوی تشکیکات سراسر هزل و خرافات بی اصل و بی بند و مخاطب حمید الشیم
از سر تا قدم مبتلای اشمئزاز از فضائل وصی نبی خیر الانام علیه و آله افضل السلام من رب النعم است
در هر مقام بسبب بعد از خوض در معترکات ظلم و عدم تمییز حق صحیح از غلط واضح اسقم قدم در مضمار انکار
و ابطال روایات اکابر ائمه و اساطین علمای همی گزارد و درینجا هم جریا علی ویدنه القدیم حکم نموده
بفساد این تمسک واضح السداد و مقدمات محکمه کالسبع الشداد و ظاهر فرموده که کمال بعد خود
از عناد و غایت انهماک در لداد و بلوغ امد اقصی در اضغان و احقاد و مخالفت تحقیق و انقیاد
و عدم توخی و ارتیاد و انتهاج منهج رشاد و هیمان در مهامه مردیه تقلید کابلی ضحکه کل ناد و عدم
اعتنا و التفات بافادات محققین و محدثین امجاد و ترک استعداد باطلاع بر افادات جهابذه نقاد
والله ولی التوفیق والارشاد و منه الهدایة الی نهج السداد و هو الصائن من ان یبتلی
الانسان من الراس الی القدم بالحقد والوغر علی فضائل وصی شفیع الامم و یزیغ
عن واضح المنهج و مبلج اللقم و ینهمک فی اخفاء الذمم و ینکب عن الطریق الامم

ونیز کمال عجب ست که باآنکه این حدیث شریف را عطار و سنائی اولین بتفصیل و ثانی باجمال جابجا
ثابت کرده اند و این هردو باعتراف خودش از جمله کسانی اند که بنای کار ایشان و شریعت
و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست کالجنح بصف المکاید وقد مضت
عبارته فی تحفة السنائی انکار بودن این حدیث شریف از احادیث اهلسنت می نماید کسانی را
که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست
خارج از سنیان می سازد و بقول خود خود را از سر تا قدم مشحون بصدق و دیانت و ورع و امانت
می سازد ما هکذا تورد یا سعد الابل **قوله** اول این حدیث از احادیث اهلسنت نیست
اقول راست میگوئی در طریق حق بقدم صدق می پوئی و صواب دور از ملام و معاب
میجوئی و دست کرامت بر دست از میل بباطل و دروغ می شوئی و مثل سبزه بار بار در قالبهای
جدیدی می روئی یا للعجب مگر عبد الرزاق و احمد بن حنبل و ابی حاتم و ابن شاهین و ابن بطه
و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و ابن مغازلی و شیرویه دیلمی و سنائی و عطار که حسب
اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت ایشان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست
و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و رضی الدین طالقانی و صالحانی و ابن طلحه و محمد بن یوسف
گنجی و محب طبری و سید علی همدانی و امیر ملا و شهاب الدین دولت آبادی و ابن الصباغ مالکی
و میر حسین میبذی و عبد الرحمن صفوری و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و احمد بن فضل باکثیر
مکی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و محمد بن اسمعیل و امثال ایشان از اکابر اساطین و ارکان فخام
جهابذه اعیان از سنیه نبودند و هرگاه این حضرات نزد مخاطب رفیع الدرجات از اهلسنت خارج
و بزمره مبتدعین و اهل ضلال و مرتکبین اشراک هلاک و اختلال داخل باشند پس چه عجب که والد ماجد
او هم که حسب تصریحش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده از اهلسنت بیرون و بزمره

مبتدعین و هالکین مفرورن باشند و هرگاه آنحضرات که اسامی بشرکه شان مرقوم مع والد ماجد
مخاطب نبیل القروم خارج از اهلسنت صواب و محشو بزمرهٔ مبتدعین اقشاب و معدود در مخالفین
کتاب و محسوب در جرگهٔ هالکین اوشاب باشند پس کرا تاب و طاقت نیست که از اخراج
دیگر حضرات که معاصر مخاطب ماهر جلیل المآثر جمیل المفاخر بودند مثل عبد القادر
بن احمد العجیلی و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی حرف شکایت و سخن نکایت بر زبان
تواند آورد و نیز هرگاه این حضرات خارج اهلسنت باشند پس مادحین این حضرات که شرکاء
العلة والسبب و مماثلین شان در رفعت درجات لعدم الفرق و لزوم الخرق
نیز از سنیه خارج خواهند شد پس تسنن منحصر خواهد شد در ذات عالی صفات مخاطب مع اسا
ولکن چون او هم مادح جمعی از حضرات ست او هم حسب افادهٔ خود از سنیه خارج خواهد شد
پس بنابرین در عالم کسی سنی نبوده پس تا تقدم این مذهب و زعم حدوث مذهب اهل حق که مخاطب
اتعاب نفس نفیس در ترتیب و ترویر و ترصیع و تلبیس و تهذیب و تقریر و تخدیع و تدلیس در اثبات
این مطلب خسیس فرموده چه رسد و لا یحیق المکر السیء الا باهله **قوله** و ابن مطهر حلی
در کتب خود وارد نموده و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حالانکه در تصانیف
هر دو از ان اثری موجود نیست **اقول** قبل از علامه حلی صاحب کشف الغمه و ابن شهر آشوب
و ابن بطریق هم نقل حدیث تشبیه از سنیه کرده اند که ادیب اریب را تخصیص ایراد آن بعلامه حلی
وجهی ندارد جز تقلید عبد سدید کابلی وحید و علامه حلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده چنانچه
در کتاب منهاج الکرامه در ذکر اعلمیت جناب امیر علیه السلام میفرماید عن البیهقی فی کتابه
باسناده عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی

فی عباد تم تغلیظا الی علی بن ابی طالب فاثبت لما تفرق فیهم و در نہج الحق ہم نقل آن
از بیہقی فرمودہ و روایت بیہقی این حدیث شریف را و وجود آن در کتاب بیہقی قطعی و حتمی ست
و بتصریح اکابر سنیہ ثابت و متحقق ست انقادانستی کہ اخطب خوارزم و ابن طلحہ و ابن الصباغ
و میبذی و میرزا محمد بدخشانی و عبد القادر عجیلی این حدیث شریف را از بیہقی نقل کردہ اند و میرزا محمد
بن معتمد خان ممدوح و مقبول خود مخاطب عالی شان و بتصریح صریح فاضل رشید تلمیذ وحید
مخاطب بین الاعیان از عظمای اہلسنت ست پس اگر معاذ اللہ بر حرف دیگر حضرات گوش
ننہند از قبول حکم معتمد میرزا محمد بن معتمد چارہ نیست و لو قاموا و قعدوا و تغیظوا و تربدوا
فالحمد للہ علی ما ازاح الباطل عن نصابہ و اصلہ و اجتاح تسویل الخاطب و منکر
ختلہ و خرم اس لشبہۃ المغدقۃ و جزم شوک الحجۃ الموبقۃ و اوضح الحق
المشرق المنار البالغ الانوار العزیز المنار فسطع منہ النور المضئ و البرھان الجلی
و اسفر المنہاج البادی و ائتلق الحق الھادی و اینعت شجرۃ اغصانہا معتنۃ لہ
و ثمارھا متہدلۃ و لزمت الحجۃ الکافیۃ و البینۃ الشافیۃ و الایۃ المتلافیۃ و محقت
التلمیعات المعلولۃ و کسدت التمویہات المدخولۃ و انفصم حبائلہا و عراھا
و انخرم فتنہا و ذراھا و لعمری لا یجحد و لا یلط الحق بعد نہایۃ ظہورہ
و اشراق نورہ و ایتلاق بدورہ و تبلج اسفارہ و تفتق ازھارہ و انفتاح
ابوابہ و انقشاع سحابہ و وضوح صوابہ و تبین لبابہ و فصل خطابہ
و انارۃ معالمہ و اشادۃ مراسمہ و ایتلاف مناظمہ و صفاء غدیرہ
و عذوبۃ مشرعہ و نفاسۃ منزعہ و عذوبۃ مقطعہ و لحب لقمہ و نجد ادمہ
و شعب صدعہ و ابراق انجادہ و ایناع اثمارہ و غضاضۃ اغصانہ و طراءۃ

افنانه وحصافة بنيانه ورزانة جدرانه ومتانة حيطانه وابرام سوره واحكام
دوره وارتفاع قصوره وشموخ اعلامه واتساق نظامه وعظمة شانه
وجلالة انصاره واعوانه الا من انتكث عليه حبل الفطنة والذكاء وكبت به
النضيهة المورطة وهوت به في درك الشقاء فهو يهيم في وادي الخسار
والانكار ويديه ويرحل الجحود والتبار ويسوق على نفسه عار الشنار والصغار
فهو المختال الفخور المهين العجول الفلق الوضين المرسل في غيه سدمه المنهمك
في اللدد واللداد المختفر ذمام الانصاف المستبد بالاعتساف الجادح للشرب
الوبي السالك للطريق الابي ونهايت عجب است كه فاضل مخاطب با وصف
ادعاي تبحر واطلاع بر كتب فريقين هنوز برين كتب مشهوره كه ازان نقل اين حديث
كردم عثوري ندارد وبتقليد كابلي رجما بالغيب بگمان يقين وجزم ظاهر ميكند كه در تصانيف
بيهقي اثري ازين حديث موجود نيست كاش ميگفت كه من در تصانيف بيهقي اين حديث را
نديده ام ومعنايش چنان قرار ميداد كه چون من تصانيف بيهقي را نديده ام پس اين حديث هم در آن
نديده ام ليكن اخبار وقعي از نبودن اين حديث شريف در تصانيف بيهقي كذبيست جرئت خيز ودروغيست
عجب انگيز كه از زبان جهلاء ودروغزنان هم بعيدست كه در امور دينيه چنين كذب واضح بسياري از جهلا هم احتراز
ميكنند فضلا عن الافاضل ليكن اگر اولياي شاهصاحب اين اعتذار بر پا كنند كه جناب
شان نفي اثر اين حديث از تصانيف بيهقي كرده است نه عين آن پس اگر عين روايت موجود
باشد در نفي اثر عيبي نيست اين عذر عجيب وغريب شايد نزد معتقدين شان قابل قبول باشد
وبهمين سبب كه بلا شبهه وريب بيهقي طاهر الجيب راوي اين حديث شريفست ابن تيميه با اينهمه
تعصب وتكبر وتغطرس وتجبر ومراد اجتراء واعتساف وانحراف ومكابره ومجازفه وعدوان

مجادله و معانده و شنان و غلیان و ثوران احقاد و اضغان بجواب علامه حلی طاب ثراه
بانکار روایت بیهقی آغاز نتوانست کرد بلکه بجبله دیگر متمسک و در شرک کذب و دروغ قادح
مرتکب گردید یعنی انکار روایت بیهقی این حدیث را نهایت شنیع و فظیع دانسته چار و ناچار
در صدد قدح و جرح بیهقی برآمده چنانچه در منهاج الاعوجاج و محجاج اللجاج که ازا به منهاج
السنة النبویة موسوم ساخته بکمال وقاحت و سلاطت و نهایت جسارت و رطانت میسرآید
والجواب ان یقال اولاً این اسناد هذا الحدیث والبیهقی یروی فی الفضائل
احادیث ضعیفة بل موضوعة کما جرت عادة امثاله من اهل الحدیث یقال ثانیا
هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا ریب
عند اهل العلم بالحدیث ولهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث وان کانوا
حریصا علی جمع فضائل علی کالنسائی فصدان یجمع فضائل علی فی کتاب
سماه الخصائص والترمذی قد ذکر احادیث متعددة فی فضائل وفیها ما هو
ضعیف بل هو موضوع ومع هذا لم یذکروا هذا ونحوه و حقیر بعد نسبت وقاحت
با بن تیمیه سخت متحیر شدم که با آنکه او انکار وجود حدیث در کتاب بیهقی نموده صرف کمر
همت بر ابطال آن بسته و هم بمهلیت حدیث بانکار دلالت آن بر افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام و گرفتن آن از قبیل تشبیهات شعرا قائل نشده فقیر او را منسوب
بوقاحت منسوب ساختن جناب شاه صاحب را که هم بابطال حدیث می پردازند و هم بجواب این
حدیث اغراقات و تشبیهات شعرا ذکر می کنند و هم انکار وجود آن در کتاب بیهقی بلکه سائر کتب سنیه
ولو باسناد ضعیف مینمایند بچه چیز منسوب خواهم ساخت بالجمله بطلان کلام ابن تیمیه حاجت
تبیین ندارد که بیهقی نسبت روایت موضوعات مینماید و این حدیث مروی او بابدون

دلیل موضوع میگوید حالانکه او التزام کرده که حدیثی را که وضعش بداند روایت نکند و دیگر
علما این التزام او را قبول کرده اند و حکم بوضع احادیث مرویه او را باطل کرده اند
و از غرائب آنست که از کلام او ولهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث چنان
واضح میشود که بیهقی را از اهل العلم بالحدیث خارج کرده و ازین زیاده ترعجبی نمیباشد بیهقی چنین
کسی نیست که قدح قادحی در وثاقتش گوش نهادن داشته باشد و جلالت قدرش در علم
حدیث محتاج اظهار گردد سابقا شنیدی که صاحب مشکوة در حق او و امثال او ارشاد
نموده است انی اذا اسندت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه
وسلم و یاقوت حموی در معجم البلدان گفته وقد اخرجت هذه الکورة من لا
یحصی من الفضلاء والعلماء والفقهاء والادباء ومع ذلك فالغالب علی اهلها
مذهب الرافضة الغلاة ومن اشهر ائمتهم الامام ابوبکر احمد بن الحسین بن
علی بن عبد الله بن موسی البیهقی من اهل خسروجرد صاحب التصانیف المشهورة
وهو الامام الحافظ الفقیه الاصولی الدین الورع اوحد الدهر فی الحفظ والاتقان
مع الدین المتین من اجل اصحاب ابی عبد الله الحاکم والمکثرین عنه ثم فاقه
فی فنون من العلم تفرد بها رحل الی العراق وطوف الآفاق والف من الکتب ما یبلغ
قریبا من الف جزء مما لم یسبق الی مثله استدعی الی نیسابور لسماع کتاب المعرفة
فعاد الیها فی سنة احدی واربعین واربعمائة ثم عاد الی ناحیته فاقام بها الی ان مات
فی جمادی الاولی من سنة اربع وخمسین واربعمائة ومن تصانیفه کتاب المبسوط
کتاب السنن کتاب معرفة علوم الحدیث کتاب دلائل النبوة کتاب مناقب
الشافعی کتاب البعث والنشور کتاب الآداب کتاب فضائل الصحابة

کتاب الاعتقاد کتاب فضائل الاوقات وسمعانی در انساب گفته ابوبکر احمد بن
الحسین بن علی بن موسی بن عبید الله البیهقی الحافظ کان اماما فقیها حافظا
جمع بین معرفة الحدیث والفقه وکان یتتبع نصوص الشافعی وجمع کتابا سماه
کتاب المبسوط وکان استاذه فی الحدیث الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
الحافظ وتفقه علی ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی وسمع الحدیث الکثیر و
صنف فیه التصانیف التی لم یسبق الیها وهی مشهورة موجودة فی ایدی الناس
سمعت منها کتاب السنن الکبیر وکتاب السنن الصغیر وکتاب معرفة الآثار
والسنن ودلائل النبوة وکتاب شعب الایمان وکتاب الاسماء والصفات
وکتاب البعث والنشور وکتاب الزهد الکبیر وکتاب الدعوات الکبیرة
والدعوات الصغیرة وکتاب القدر وکتاب الاعتقاد وکتاب فضائل
الاوقات وغیرها من الکتب وادرکت عشرة من اصحابه الذین حدثونی
عنه وکانت ولادته فی سنة اربع وثمانین وثلثمائة فی شعبان ووفاته فی سنة
ثمان وخمسین واربعمائة وقاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در
وفیات الاعیان گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن
موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور واحد زمانه
وفرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله بن البیع فی الحدیث
ثم الزائد علیه فی انواع العلوم اخذ الفقه عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری
المروزی غلب علیه الحدیث واشتهر به ورحل فی طلبه الی العراق والجبال
والحجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وکذلک ببقیة البلاد التی انتهی الیها وشرع

فى التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء وهو اول من جمع
نصوص الامام الشافعى رضى الله تعالى عنه فى عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته
السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الايمان
ومناقب الشافعى المطلبى ومناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعاً
من الدنيا بالقليل وقال امام الحرمين فى حقه ما من شافعى المذهب الا وللشافعى
عليه منة الا احمد البيهقى فان له على الشافعى منة وكان من اكثر الناس نصراً
لمذهب الشافعى وطلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل اليها وكان
على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم ظاهر الشحامى
ومحمد الفراوى وعبد المنعم القشيرى وغيرهم وكان مولده فى شعبان
سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتوفى فى العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان
وخمسين واربعمائة بنيسابور ونقل الى بيهق رحمه الله تعالى نسبته الى بيهق
بفتح الباء الموحدة وسكون الياء المثناة من تحتها وبعد الهاء المفتوحة قاف
وهى قرى مجتمعة بنواحى نيسابور على عشرين فرسخا منها وخسروجرد من قراها
وهى بضم الخاء المعجمة وابو عبد الله محمد بن عثمان الذهبى در سير النبلا گفته البيهقى هو الحافظ
العلامة الثبت الفقيه شيخ الاسلام ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى
الخسروجردى الخراسانى وبيهق عدة قرى من اعمال نيسابور على يومين منها
ولد فى سنة اربع وثمانين وثلثمائة فى شعبان الى ان قال وبورك له فى علمه
وصنف التصانيف النافعة ولم يكن عنده سنن النسائى ولا سنن ابن ماجة
ولا جامع ابى عيسى عنده عن الحاكم وقر بعيرا ونحو ذلك وعنده سنن

ابی داؤد غالباً وتفقه علی ناصر العمری وغیره وانقطع بقریته مقبلاً علی الجمع
والتالیف فعمل السنن الکبیر فی عشر مجلدات لیس لاحد مثله والف کتاب
السنن والآثار فی اربع مجلدات وکتاب الاسماء والصفات فی مجلدتین وکتاب
المعتقد مجلد وکتاب البعث مجلد وکتاب الترغیب والترهیب مجلد وکتاب
الدعوات مجلد وکتاب الزهد مجلد وکتاب الخلافیات ثلاث مجلدات
وکتاب نصوص الشافعی مجلدان وکتاب دلائل النبوة اربع مجلدات وکتاب
السنن الصغیر مجلد ضخم وکتاب شعب الایمان مجلدان وکتاب المدخل
الی السنن مجلد وکتاب الآداب مجلد وکتاب فضائل الاوقات مجیلد و
کتاب الاربعین الکبری مجیلد وکتاب الاربعین الصغری وکتاب الاربعین
وکتاب الرؤیة جزء وکتاب الاسراء وکتاب مناقب الشافعی مجلد وکتاب
مناقب احمد مجلد وکتاب فضائل الصحابة مجلد واشیاء لا یحضرنی ذکرها
قال الحافظ عبد الغافر بن اسمعیل فی تاریخه کان البیهقی علی سیرة العلماء قانعاً
بالیسیر متجملاً فی زهده وورعه وقال ایضاً هو ابوبکر الفقیه الحافظ الاصولی
الدین والورع واحد زمانه فی الحفظ وفرد اقرانه فی الاتقان والضبط من
کبار اصحاب الحاکم ویزید علی الحاکم بانواع من العلوم کتب الحدیث وحفظه
من صباه وتفقه وبرع واخذ فی فن الاصول وارتحل الی العراق والجبال و
الحجاز ثم صنف وتوالیفه تقارب الف جزء مما لم یسبقه الیه احد جمع بین علم
الحدیث والفقه وبیان علل الحدیث ووجه الجمع بین الاحادیث طلب منه الائمة
الانتقال من بیهق الی نیسابور لسماع الکتب فاتی فی سنة احدی واربعین

واربعمائة وعقد واله المجلس لسماع كتاب المعرفة وحضره الائمة قال شيخ
القضاة ابو علي اسمعيل بن البيهقي قال لي حين ابتدات بتصنيف هذا الكتاب
يعني كتاب المعرفة من السنن والآثار وفرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت
الفقيه محمد بن احمد وهو من صالحي اصحابي واكثرهم تلاوة واصدقهم لهجة
يقول رأيت الشافعي رحمه الله في النوم وبيده اجزاء هذا الكتاب وهو يقول
كتبت اليوم من كتاب الفقيه سبعة اجزاء او قال قرأتها ورأه يعتد
بذلك قال وفي صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخواني الشافعي قاعدا
في الجامع على سرير وهو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث
كذا وكذا واخبرنا ابي قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندي
الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزي يقول رأيت في المنام
كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقال تصنيفات احمد البيهقي
ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثلث من الثلثة المذكورين قلت هذه
الرؤيا حق تصانيف البيهقي عظيمة القدر غزيرة الفوائد قل من جود تواليفه مثل
الامام ابي بكر فينبغي للعالم ان يعتني بها ولا سيما سننه الكبير وقد قدم قبل
موته بسنة او اكثر الى نيسابور وتكاثر عليه الطلبة وسمعوا منه كتبه وجلبت
الى العراق والشام والنواحي واعتنى بها الحافظ ابو القسم الدمشقي وسمعها من
اصحاب البيهقي ونقلها الى دمشق هو وابو الحسن المرادي وبلغنا عن امام الحرمين
ابي المعالي الجويني قال ما من فقيه شافعي الا وللشافعي عليه منة الا ابا بكر البيهقي
فان المنة له على الشافعي لتصانيفه في نصرة مذهبه قلت اصاب ابو المعالي

هكذا ولو شاء البيهقي ان يعمل لنفسه مذهبا لكان قادرا على ذلك لسعة علومه ومعرفته بالاختلاف ولهذا تراه يلوح بنصر مسائل مما صح في الحديث ولما سمعوا منه ما احتوى
ذروته الاخيرة مرض وحضرت المنية فتوفي في عاشر جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة وغسل وكفن وعمل له تابوت فنقل ودفن ببيهق وهي ناحية قصبتها خسروجرد ومحنته
وهي على يومين من نيسابور وعاش اربعا وسبعين سنة +

الخ قال اخبرنا احمد بن هبة الله نا زین الامنا الحسن بن محمد و محمد بن عبد الوهاب و الشیرجی و ابن عساکر قالوا
انا علی بن الحسن الحافظ انا ابو القسم المستملی انا احمد بن الحسین البیهقی انا عبد الله
بن یوسف انا ابن الاعرابی انا ابن ابی الدنیا حدثنی ابو علی المدائنی نا فطر بن حماد
بن واقد نا ابی سمعت مالک بن دینار یقول یقولون مالک زاهد ای زهد عند مالک
وله جبة وکساء انما الزاهد عمر بن عبد العزیز اتته الدنیا فاغرة فاها فاعرض عنها
و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته البیهقی الامام الحافظ العلامة شیخ خراسان ابوبکر
احمد بن الحسین بن علی بن موسی الخسروجردی البیهقی صاحب التصانیف
ولد سنة اربع وثمانین وثلثمائة فی شعبان وسمع ابا الحسن محمد بن الحسین
العلوی و ابا عبد الله الحاکم و ابا طاهر بن محمش و ابا بکر بن فورک و ابا علی
الروذباری و عبد الله بن یوسف بن ناموية و ابا عبد الرحمن السلمی و خلقا
بخراسان و هلال بن محمد الحفار و ابا الحسین بن بشران و ابن یعقوب الایادی و
عدة ببغداد والحسن بن احمد بن فراس وطائفة و جناح بن نذیر و جماعة بالکوفة
ولم یکن عنده سنن النسائی ولا جامع الترمذی ولا سنن ابن ماجة بل کان عنده
الحاکم فاکثر عنه وعنده عوال و بورک له فی علمه لحسن مقصده و قوة فهمه و
حفظه وعمل کتبا لم یسبق الی تحریر مثلها منها الاسماء والصفات وهو مجلدان والسنن
الکبیر عشر مجلدات والسنن والآثار اربع مجلدات وشعب الایمان مجلدان و
دلائل النبوة ثلث مجلدات والسنن الصغیر مجلدان والزهد مجلد والبعث
مجلد والمعتقد مجلد والآداب مجلد ونصوص الشافعی ثلث مجلدات والمدخل
مجلد والدعوات مجلد والترغیب والترهیب مجلد ومناقب الشافعی مجلد

ومناقب احمد مجلد وكتاب الامراء وكتب عديدة لا اذكرها قال عبد الغافر
في تاريخه كان البيهقي على سيرة العلماء قانعا باليسير متجملا في زهده وورعه و
عن امام الحرمين ابي المعالي قال ما من شافعي الا والشافعي عليه منة الا ابا بكر
البيهقي فان له المنة على الشافعي لتصانيفه في نصرة مذهبه قال ابو الحسن عبد الغافر
في ذيل تاريخ نيسابور ابو بكر البيهقي الفقيه الحافظ الاصولي الدين الورع واحد
زمانه في الحفظ وفرد اقرانه في الاتقان والضبط من كبار اصحاب الحاكم ويزيد
عليه بانواع من العلوم كتب الحديث وحفظه من صباه وتفقه وبرع واخذ
في الاصول وارتحل الى العراق والجبال والحجاز فصنف وتواليفه تقارب
الف جزء مما لم يسبقه اليه احد جمع بين علم الحديث والفقه وبيان علل الحديث
ووجه الجمع بين الاحاديث طلب منه الائمة الانتقال من الناحية الى نيسابور
لسماع الكتب فاتى في سنة احدى واربعين واربعمائة وعقدوا له المجلس لسماع كتاب المعرفة
وحضره الائمة وكان على سيرة العلماء قانعا باليسير وقال شيخ القضاة ابو علي اسمعيل
بن البيهقي نا ابي قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعني كتاب معرفة
السنن والآثار وفرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد
وهو من صالحي اصحابي واكثرهم تلاوة واصدقهم لهجة يقول رأيت الشافعي
في النوم وبيده اجزاء من هذا الكتاب وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب
الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها ورآه يعتد ذلك وفي صباح ذلك اليوم
رأى فقيه آخر من اخواني الشافعي قاعدا في الجامع على سرير وهو يقول استفدت
اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا وكذا وانا والدي قال سمعت الفقيه

ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندی الحافظ یقول سمعت الفقیه محمد بن عبد العزیز
المروزی یقول رایت فی المنام کان تابوتا علا فی السماء یعلوہ نور فقلت ما ھذا
قال ھذہ تصنیفات احمد البیھقی ثم قال شیخ القضاۃ سمعت الحکایات الثلث
من الثلثۃ المذکورین اخبرنا احمد بن ھبۃ اللہ بن احمد انبأتنا زینب بنت
عبد الرحمن انا محمد بن اسمعیل الفارسی انا ابو بکر البیھقی انا علی بن احمد بن عبدان
انا احمد بن عبید انا ابو بکر بن بجۃ نا ابو الولید نا عمرو بن العلاء الیشکری عن
صالح بن شریح عن عمران بن حطان عن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یوتی بالقاضی العدل یوم القیمۃ فیلقی من شدۃ الحساب ما یتمنی
انہ لم یقض بین اثنین فی تمرۃ قط قلت حضر فی اخر عمرہ من بیھق الی نیسابور
وحدث بکتبہ وحضرہ الاجل فی عاشر جمادی الاولی سنۃ ثمان وخمسین واربعمائہ
نقل فی تابوت الی بیھق وھی ناحیۃ من اعمال نیسابور علی یومین منھا وخسروجرد
ھی ام تلک الناحیۃ حدث عنہ شیخ الاسلام ابو اسمعیل الانصاری بالاجازۃ
وابو الحسن عبید اللہ بن محمد بن احمد وولدہ اسمعیل بن احمد وابو عبد اللہ الفراوی
وابو القاسم الشحامی وابو المعالی محمد بن الفارسی وعبد الجبار بن عبد الوھاب
الدھان وعبد الجبار بن محمد الحواری واخوہ عبد الحمید بن محمد وخلق کثیر
ونیز ذہبی در عبر در سنہ ثمان وخمسین واربعمائہ گفتہ وفیھا توفی البیھقی الامام العالم
ابو بکر احمد بن الحسین بن علی الخسروجردی الشافعی الحافظ صاحب التصانیف
توفی فی عاشر جمادی الاولی بنیسابور ونقل تابوتہ الی بیھق وعاش اربعا وسبعین
سنۃ لزم الحاکم مدۃ واکثر عن ابی الحسن العلوی وھو اکبر شیوخہ وسمع ببغداد

من هلال الحفاد وبمكة والكوفة وبلغت تصانيفه الف جزء ونفع الله بها المسلمين شرقا وغربا لامانة الرجل ودينه وفضله واتقانه فالله يرحمه ونيز ذہبی در دول الاسلام در وقائع سنه ثمان وخمسين واربعمائة گفته وفيها مات عالم خراسان الحافظ ابوبكر احمد بن الحسين البيهقي صاحب التصانيف وله اربع وسبعون سنة ويافعی در مرآة الجنان گفته وفيها توفى الامام الكبير الحافظ النحرير احمد بن الحسين البيهقي الفقيه الشافعي واحد زمانه وفرد اقرانه فى الفنون من كبار اصحاب الحاكم ابى عبد الله بن البيع فى الحديث الزائد عليه فى انواع العلوم له مناقب شهيرة وتصانيف كثيرة بلغت الف جزء ونفع الله بها المسلمين شرقا وغربا وعجما وعربا لفضله وجلالته واتقانه وديانته تغمده الله برحمته غلب عليه الحديث واشتهر به رحل فى طلبه الى العراق والجبال والحجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وكذلك ببقية البلاد التى انتهى اليها واخذ الفقه عن ابى الفتح ناصر بن محمد العمرى المروزى وهو اول من جمع نصوص الشافعى فى عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار والخلافيات وهو من الكتب الباهرة وشعب الايمان ومناقب الامام الشافعی ومناقب الامام احمد والاسماء والصفات والبعث والنشور وكتاب الاعتقاد وكتاب الدعوة وكتاب الزهد وكتاب المدخل وكتاب الآداب وكتاب الترغيب والترهيب وكتاب الاسرار قال الشيخ الامام عبد الغافر الفارسی كان على سيرة العلماء قانعا باليسير من الدنيا متجملا فى زهده وورعه وذكر غيره انه سرد الصوم ثلثين سنة وذكر بعضهم ان مشايخه نحو المائة قال وليسوا بالنسبة

الباهرة

الی علومه بکثیر ولکن بورك الرجل فی ذلك ولکنه سمع مصنفات عدیدة
ومع هذا فاته اشیاء منها مسند الامام هکذا قال فی الاصل وکانه یعنی الامام
احمد ومنها سنن النسائی وابن ماجة وجامع الترمذی کل هذه لیست
عنده الا ما قل منها وقال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا
وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة فانه کان اکثر
الناس نصر المذهب الشافعی وطلب الی نیسابور لنشر العلم فاجاب ثم انتقل
الیها وکان علی سیرة السلف واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان کالفراوی
وعبد المنعم القشیری وزاهر وغیرهم وکان مولده فی شعبان سنة اربع
وثمانین وثلثمائة ونسبته الی بیهق بفتح الموحدة وسکون المثناة من تحت
وبعد الهاء المفتوحة قاف وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا
وعبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی
الحافظ ابو بکر البیهقی النیسابوری الخسروجردی بضم الخاء المعجمة وسکون السین
المهملة وفتح الراء وسکون الواو وکسر الجیم وسکون الراء وفی آخرها الدال المهملة
قریة من ناحیة بیهق کان الامام البیهقی احد ائمة المسلمین وهداة المومنین والدعاة
الی حبل الله المتین فقیه جلیل حافظ کبیر اصولی نحریر زاهد ورع قانت لله قائم
بنصرة المذهب اصولا وفروعا جبلا من جبال العلم الی ان قال السبکی وقد تعلم
الکلام علی مذهب الاشعری ثم اشتغل بالتصنیف بعد ان صار واحد زمانه وفارس
میدانه واحذق المحدثین ذهنا واسرعهم فهما واجودهم قریحة وبلغت
تصانیفه الف جزء ولم یتهیا لاحد مثلها اما السنن الکبیر فما صنف فی علم الحدیث

مثل تهذيبا وترتيبا وجودة واما المعرفة معرفة السنن والآثار فلا يستغنى عنه
فقيه شافعي وسمعت الشيخ الامام ره يقول مراده معرفة الشافعي بالسنن والآثار
واما المبسوط في نصوص الشافعي فما صنف في نوعه مثله واما كتاب الاسماء
والصفات فلا اعرف له نظيرا واما كتاب الاعتقاد وكتاب دلائل النبوة
وكتاب شعب الايمان وكتاب مناقب الشافعي وكتاب الدعوات الكبير فاقسم
ما لواحد منها نظير واما كتاب الخلافيات فلم يسبق الى نوعه ولم يصنف مثله
وهو طريقة مستقلة حديثية لا يقدر عليها الا مبرز في الفقه والحديث قيم
بالنصوص وله ايضا كتاب مناقب الامام احمد وكتاب احكام القران للشافعي وكتاب
الدعوات الصغير وكتاب البعث والنشور وكتاب الزهد الكبير وكتاب الاعتقاد
وكتاب الآداب وكتاب الاسراء وكتاب السنن الصغير وكتاب الاربعين
وكتاب فضائل الاوقات وغير ذلك وكلها مصنفات لطاف مليحة الترتيب
والتهذيب كثيرة الفائدة يشهد من يراها من العارفين بانها لم تتهيا لاحد
من السابقين وفي كلام شيخنا الذهبي انه اول من جمع نصوص الشافعي وليس كذلك
بل هو آخر من جمعها ولذلك استوعب اكثر ما في كتب السابقين ولا اعرف
احدا بعده جمع النصوص لانه سد الباب على من بعده وكانت اقامته بيهق
ثم استدعاه والي نيسابور ليقرأ عليه كتاب المعرفة فحضر وقرأه عليه بحضرة علماء
نيسابور ثم عاد الى الناحية في آخر عمره وكانت وفاته
بالبسير متقللا في زهده وورعه عاد الى الناحية في آخر عمره وكانت وفاته
بها قال شيخنا الذهبي كان البيهقي واحد زمانه وفرد اقرانه وحافظ اوانه

قال ودائرته فی الحدیث لیست کبیرة بل بورك له فی مروياته وحسن تصرفه
فیها الحذاقة وخبرته بالابواب والرجال وقال امام الحرمین ما من شافعی الا
وللشافعی علیه منة الا البیهقی فان له علی الشافعی منة لتصانیفه فی نصرته لمذهبه
واقاویله وقال شیخ القضاة ابو علی ولد البیهقی حدثنا والدی قال حین ابتدأت
بتصنیف هذا الکتاب یعنی معرفة السنن والآثار وفرغت من تهذیب اجزاء
منه سمعت الفقیه ابا محمد احمد بن محمد یقول وهو من صالحی اصحابی واکثرهم
تلاوة واصدقهم لهجة یقول رایت الشافعی فی المنام وفی یده اجزاء من هذا
الکتاب وهو یقول قد کتبت الیوم من کتاب الفقیه احمد سبعة اجزاء
او قال قرأتها قال وفی صباح ذلك الیوم رای فقیه آخر من اخوانی یعرف
بعمر بن محمد فی منامه الشافعی قاعدا علی سریر فی مسجد الجامع بخسروجرد
وهو یقول استفدت الیوم من کتاب الفقیه احمد کذا وکذا قال شیخ القضاة
حدثنا والدی قال سمعت الفقیه ابا محمد الحسین بن احمد السمرقندی الحافظ
یقول سمعت الفقیه محمد بن عبد العزیز المروزی الخسروجردی یقول رأیت فی
المنام کان تابوتا علا فی السماء یعلوه نور فقلت ما هذا فقیل تصانیف البیهقی
قیل وکان البیهقی یصوم الدهر من قبل ان یموت بثلثین سنة توفی البیهقی
رضی الله عنه بنیسابور فی العاشر من جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة
وحمل الی خسروجرد وهی اکبر بلاد بیهق فدفن هناك وعلی بن محمد المعروف بابن
الاثیر در کامل در سنة ثمان وخمسین واربعمائة گفته وفی جمادی الاخرة توفی الامام ابوبکر
احمد بن الحسین بن علی البیهقی ومولده سنة سبع وثمانین وثلاثمائة وکان

اماما فی الحدیث والفقہ علی مذہب الشافعی ولنیہ مصنفات حدھا السنن
الکبیر عشرۃ مجلدات وغیرہ من المصنفات الحسنۃ کان عفیفا زاھدا ومات
بنیسابور فی شہر رمضان و اسمعیل بن نورالدین علی در مختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ
گفتہ وفیہا توفی ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیہقی الخسروجردی وکان اماما
فی الحدیث والفقہ علی مذہب الشافعی وکان زاھدا ومات بنیسابور ونقل
الی بیہق وبیہق قری مجتمعۃ بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا منہا وکان
البیہقی من خسروجرد وھی قریۃ من بیہق وکان البیہقی واحد زمانہ رحل فی
طلب الحدیث الی العراق والجبال والحجاز وصنف شیئا کثیرا وھو اول من
جمع نصوص الشافعی فی عشر مجلدات ومن مشہور مصنفاتہ السنن الکبیر
والسنن الصغیر ودلائل النبوۃ وکان قانعا من الدنیا بالقلیل و.ونذہ فی
شعبان سنۃ اربع وثمانین وثلثمائۃ وقال امام الحرمین فی حقہ مامن شافعی
المذہب الا وللشافعی علیہ منۃ الا احمد البیہقی فان لہ علی الشافعی منۃ لانہ
کان اکثر الناس نصرۃ لمذہب الشافعی وعمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی در تتمۃ المختصر
در سنہ مذکور گفتہ وفیہا توفی ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیہقی الخسروجردی
الشافعی امام فی الحدیث والفقہ زاھد بنیسابور ونقل الی بیہق وبیہق قری
مجتمعۃ علی عشرین فرسخا من نیسابور وھو من خسروجرد قریۃ من بیہق رحل
فی طلب الحدیث الی العراق والجبال والحجاز وھو اول من جمع نصوص الشافعی
فی عشر مجلدات ومن تصانیفہ السنن الکبیر والسنن الصغیر ودلائل النبوۃ
قال امام الحرمین مامن شافعی المذہب الا وللشافعی علیہ منۃ الا احمد البیہقی

فان له على الشافعي منة لانه كان اكثر الناس نصرا لمذهب الشافعي وكان قانعا
من الدنيا بالقليل رحمه الله تعالى وجمال الدين عبد الرحيم بن حسن بن علي الاسنوي
در طبقات شافعیه گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علي البیهقي الحافظ الفقيه الاصولي
الزاهد الورع القائم في نصرة المذهب تفقه على ناصر العمري واخذ علم الحديث
عن الحاكم وكان كثير التحقيق والانصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في
الذيل كان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملا في زهده وورعه
قال امام الحرمين ما من شافعي الا وللشافعي في عنقه منة الا البيهقي فان له
المنة على الشافعي نفسه وعلى كل شافعي لما صنفه في نصرة مذهبه من تخريج
الاحاديث كالسنن الكبير والسنن الصغير ومعرفة السنن والآثار وجمعه
لنصوصه في كتابه المسمى بالمبسوط وتصنيفه في مناقبه ولد بخسروجرد
وهي بخاء معجمة مضمومة ثم سين مهملة ساكنة ثم راء مهملة مفتوحة ثم
جيم مكسورة ثم راء مهملة ساكنة بعدها دال وهي قرية من نواحي بيهق في
شعبان سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتغرب في تحصيل ثم رجع بعد تحصيله
الى بلده وصنف فيها كتبه وكان اول سماعه في آخر سنة تسع وتسعين واول
تصنيفه في سنة ست واربعمائة ثم طلب الى نيسابور في سنة احدى واربعين
واربعمائة لنشر العلم فاجاب واقام مدة وحدث بتصانيفه ثم عاد الى بلده ثم
قدم نيسابور ثانيا وثالثا وتوفي بها سنة ثمان وخمسين واربعمائة وحمل الى بلده فدفن
بها كذا ذكره جماعة منهم ابن الصلاح في طبقاته زاد الذهبي في العبر ان وفاته
كانت في العاشر من جمادى الاولى والبيهق بفتح الباء اسم لناحية من نواحي

نیسابور علی عشرین نوعا منها مشتملة علی عدة فتوی نقل عنه فی الروضة فی
مواضع منها ان وقت المغرب موسع ونقل الرافعی ایضا عنه مواضع منها اختیار
وجوب الکفارة فی نذر المعصیة وتقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات
شافعیه گفته احمد بن الحسین علی بن موسی الامام الحافظ الکبیر ابو بکر البیهقی
الخسروجردی سمع الکثیر ورحل وجمع وحصل وصنف مولده فی شعبان سنة
اربع وثمانین وثلثمائة تفقه علی ناصر العمری واخذ علم الحدیث عن ابی عبد الله
الحاکم وکان کثیر التحقیق والانصاف حسن التصنیف قال عبد الغافر فی الذیل
کان علی سیرة العلماء قانعا من الدنیا بالیسیر متجملا فی زهده وورعه وذکر
غیره انه سرد الصوم ثلثین سنة وقال امام الحرمین ما من شافعی الا وللشافعی
علیه منة الا البیهقی فان له علی الشافعی منة لتصانیفه فی نصرة مذهبه
ومن تصانیفه السنن الکبیر والسنن الصغیر ومعرفة السنن والآثار والمبسوط
فی جمع نصوص الشافعی وکتاب الخلاف وکتاب دلائل النبوة وکتاب الاسماء
والصفات وکتاب البعث والنشور ومناقب الشافعی ومناقب احمد وکتاب
المدخل وکتاب الاعتقاد مجلد وکتاب الزهد مجلد وکتاب الترغیب
والترهیب وغیر ذلک من المصنفات الجامعة المفیدة وقیل تصانیفه الف
جزء توفی بنیسابور فی جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة وحمل الی
بلده فدفن بها ونقل عنه الرافعی فی مواضع منها اختیار وجوب الکفارة فی
نذر المعصیة ونقل عنه فی الروضة فی مواضع منها ان وقت المغرب موسع
وفی صفة الائمة فی الکلام علی الاقتداء باهل البدع وخسروجرد بخاء معجمة

مضمومة ثم سين مهملة ساكنة ثم راء مهملة مفتوحة ثم جیم مکسورة ثم راء
ساکنة بعد ها دال قرية من نواحی بیهق وولی الدین الخطیب در رجال مشکوة
گفته البیهقی هو ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی کان اوحد دهره فی الحدیث
والتصانیف ومعرفة الفقه وهو من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله قالوا سبعة
من الحفاظ احسنوا التصنیف وعظم الانتفاع بتصانیفهم ابو الحسن علی بن عمر
الدار قطنی ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری ثم ابو محمد عبد الغنی الازدی
حافظ مصر ثم ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی ثم ابو عمر بن عبد البر النمری
حافظ اهل المغرب ثم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی ثم ابو بکر احمد بن الخطیب
البغدادی ولد البیهقی سنة اربع وثمانین وثلثمائة ومات بنیسابور فی
جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة وله من العمر اربع وسبعون سنة
رحمه الله تعالی وجلال الدین عبد الرحمن سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البیهقی الامام
الحافظ العلامة البیهقی شیخ خراسان ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن موسی
الخسروجردی صاحب التصانیف ولد ۳۸۴ فی شعبان ولزم الحاکم وتخرج
به واکثر منه جدا وهو من کبار اصحابه بل زاد علیه بانواع من العلوم
کتب الحدیث وحفظه من صباه برع واخذ فی الاصول وانفرد بالاتقان
والضبط والحفظ ورحل ولم یکن عنده سنن النسائی ولا جامع الترمذی
ولا سنن ابن ماجة وعمل کتبا لم یسبق الیها کالسنن الکبری والصغری
وشعب الایمان والاسماء والصفات ودلائل النبوة والبعث والادب والدعوات
والمدخل والمعرفة والترغیب والترهیب والخلافیات والزهد والمعتقد

وغیر ذلک مما یقارب الف جزء و بورک له فی علمه لحسن قصده و قوة فهمه
وحفظه وکان علی سیرة العلماء قانعا بالیسیر مات فی عاشر جمادی الاولی
سنة ۴۵۸ بنیسابور و نقل فی تابوت الی بیهق مسیرة یومین و شیخ عبد الحق دهلوی
در رجال مشکوة گفته البیهقی هو ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی کان اماما
مقتدی فی علم الحدیث والفقه فی زمانه وله تحقیقات فی العلوم وکان
فی غایة الانصاف ورعایة الاعتدال فی المناظرة صنف تصنیفات لا تحصی
یقال ان تصانیفه بلغت الف جزء وقال بعض العلماء سبعة صنفوا فی
الاسلام وانتفع المسلمون منها یعنی من المتأخرین الدارقطنی والحاکم ابو عبد الله
النیسابوری وابو محمد عبد الغنی بن سعید الازدی المصری وابو نعیم احمد
بن عبد الله الاصفهانی صاحب حلیة الاولیاء وابو عمرو بن عبد البر
النمری حافظ اهل المغرب وابوبکر احمد بن الحسین البیهقی والخطیب ابوبکر احمد
بن علی البغدادی تفقه علی سهل الصعلوکی ولم یکن فی زمانه بخراسان لانصاف
متکلم فی علم الحدیث بلا اسناد وبدون اجازة ومن غیر مدارسة وهو یروی
الحدیث عن الحاکم ابی عبد الله الحافظ وعن ابی طاهر محمد بن محمد الزیادی
وابن فورک وابی عبد الرحمن السلمی وله مصنفات کثیرة فی فنون العلوم من
مشاهیر مصنفاته کتاب المبسوط وکتاب السنن وکتاب دلائل النبوة
وکتاب معرفة علوم الحدیث وکتاب البعث والنشور وکتاب الآداب
وکتاب فضائل الصحابة وکتاب فضائل الاوقات وکتاب شعب الایمان
وکتاب الخلافیات ولد بخسروجرد قریة من قری بیهق بشعبان سنة

اربع وثمانين وثلثمائة وتوفي بنيسابور سنة ثمان وخمسين واربعمائة وحملوا
جنازته بوطنه الاصلي في عشر جمادي الاولى وعبدالروف بن تاج العارفين
المناوي در فيض القدير گفته هب للبيهقي نسبة الى بيهق قرى مجتمعة بنواحي
نيسابور وهو الامام الجليل الحافظ الكبير احد ائمة الشافعي المشهور بالفصاحة
والبراعة سمع من الحاكم وغيره وبلغت تصانيفه نحو الالف قال السبكي لم يتفق
ذلك لاحد قال الذهبي ودائرته في الحديث ليست كبيرة بل بورك
له في مروياته وحسن تصرفه فيها لحذقه وخبرته بالابواب والرجال واعتنى
بجمع نصوص الشافعي وتخريج احاديثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعي الا
ان للشافعي في عنقه منة الا البيهقي فله عليه منة وملا علي قاري در مرقاة در شرح
قول صاحب مشكوة گفته نسبة لبيهق على زنة صيقل بلد قرب نيسابور وهو الامام
الجليل الحافظ الفقيه الاصولي الزاهد الورع وهو اكبر اصحاب الحاكم ابي عبد الله
وقد اخذ عن ابن فورك وابي عبد الرحمن السلمي روي انه اجتمع جمع كثير من العلماء
في مجلس الحاكم ابي عبد الله وقد ترك الحاكم راويا من اسناد حديث فنبه
عليه البيهقي فتغير الحاكم فقال الحاكم للبيهقي لا بد من الرجوع الى الاصل فحضر
الاصل فكان كما قال البيهقي رحل الى الحجاز والعراق ثم اشتغل بالتصنيف بعد
ان صار احد زمانه وفارس ميدانه والف كتاب السنن الكبير وكتاب المبسوط
في نصوص الشافعي وكتاب معرفة السنن والآثار وقيل وصل تصانيفه الى
الف جزء وكان له غاية الانصاف في المناظرة والمباحثة ومن تصانيفه دلائل النبوة
وكتاب البعث والنشور وكتاب الآداب وكتاب فضائل الصحابة وفضائل الاوقات

وابي بكر احمد بن الحسين البيهقي

وكتاب شعب الايمان وكتاب الخلافيات وكان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا
باليسير متجملا في زهده وورعه صام الدهر قبل موته بثلثين سنة قال امام
الحرمين ما من شافعي الا وللشافعي في عنقه منة الا البيهقي فان له على الشافعي
منة لتصانيفه في نصرة مذهبه واقاويله توفي بنيسابور سنة ثمان وخمسين
واربعمائة وحمل تابوته الى قرية من ناحية بيهق وله من العمر اربع وسبعون
سنة قيل مولده سنة اربع وثمانين وثلثمائة ومحمد بن عبد الباقي الزرقاني
در شرح مواهب لدنيه گفته والبيهقي نسبة الى بيهق قرية بناحية نيسابور واحمد بن
الحسين الامام الحافظ المشهور بالفصاحة والبراعة سمع الحاكم وغيره
وتصانيفه نحو الف جزء قال الذهبي ودائرته في الحديث ليست كبيرة
بل بورك له في مروياته وحسن تصرفه فيها لحذقه وخبرته بالابواب والرجال
واعتنى بجمع نصوص الشافعي وتخريج احاديثها حتى قال امام الحرمين
ما من شافعي الا وللشافعي عليه منة الا البيهقي فله على الشافعي منة ولد سنة اربع
وثمانين وثلثمائة وتوفي سنة ثمان وخمسين واربعمائة وابو مهدي عيسى بن
محمد ثعالبي در مقاليد الاسانيد گفته سوانح من خبره قال الذهبي هو الامام الحافظ
العلامة البيهقي صاحب التصانيف ولد سنة اربع وثمانين وثلثمائة في
شعبان وسمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوي وابا عبد الله الحاكم
وابا طاهر بن محمش وابا بكر بن فورك وابا علي الروذباري وابا عبد الرحمن
السلمي وخلقا بخراسان وبغداد والكوفة والحجاز وغيرها ولم يكن عنده
سنن النسائي ولا جامع الترمذي ولا سنن ابن ماجه وعنده عوالي مسانيد

وبورك له فی علمه لحسن قصده وقوة فهمه وحفظه وعمل كتبا لم يسبق الى
تحريرها منها الاسماء والصفات وهو مجلدان قال السبكی لا اعرف له نظيرا
ودلائل النبوة ثلاث مجلدات وكتاب شعب الايمان مجلدان وكتاب
الاعتقاد مجلد وكتاب مناقب الشافعی مجلد وكتاب الدعوات الكبير
مجلد قال السبكی اقسم ما لواحد من هذه الخمسة نظير وكتاب السنن
الكبير عشر مجلدات قال التاج السبكی ما صنف فی علم الحديث مثل تهذيبا
وترتيبا وجودة وكتاب معرفة السنن والآثار اربع مجلدات قال التاج السبكی
لا يستغنی عنه فقيه شافعی قال سمعت الشيخ الامام الوالد رحمه الله تعالی يقول
مراده معرفة الشافعی بالسنن والآثار وكتاب السنن الصغير مجلدان والزهد
مجلد والبعث مجلد والترغيب والترهيب مجلد وكتاب الخلافيات مجلدان
والاربعون الكبری والاربعون الصغری وكتاب الاسراء وغير ذلك وتواليفه
تقارب الف جزء قال عبد الغافر فی تاريخه كان البيهقی علی سيرة العلماء فی
زهده وورعه وقال امام الحرمين ابو المعالی ما من شافعی الا وللشافعی عليه
منة الا ابا بكر البيهقی فان له المنة علی الشافعی لتصانيفه فی نصرة مذهبه وقال
عبد الغافر كان البيهقی فردا فی اقرانه فی الاتقان والضبط جمع بين علم الحديث
والفقه وبين علل الحديث ووجه الجمع بين الاحاديث وقال شيخ القضاة
ابو علی اسمعيل بن البيهقی حدثنا ابی قال حين ابتدأت تصنيف كتاب معرفة
السنن والآثار وحررت اجزاء منه اخبرنی بعض صلحاء اصحابی وكان
اصدقهم لهجة انه رای الشافعی فی النوم وبيده اجزاء من هذا الكتاب

وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها
ورأى الشافعي ايضا فقيه آخر من اخواني قاعدا في الجامع على سرير وهو يقول
قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد حديث كذا وكذا وقال محمد بن
عبد العزيز المروزي الفقيه رأيت في المنام كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور
فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقي توفي بنيسابور في عاشر جمادي الاولى من سنة
ثمان وخمسين واربعمائة ونقل في تابوت الى بيهق ودفن بخسروجرد منها وبيهق بفتح
الموحدة وسكون المثناة التحتية وبعدها قاف قرى مجتمعة بنواحي نيسابور
على عشرين فرسخا منها وخسروجرد بضم المعجمة وسكون السين المهملة وفتح الراء
بعدها واو ساكنة فجيم مكسورة فراء ساكنة فدال مهملة وهي اكبر بلاد بيهق
ومن نظمه رحمه الله تعالى ع من اعتز بالمولى فذاك جليل ... ومن رام عزا من سواه ذليل
ولو ان نفسي منه براها مليكها ... مضى عمرها في سجدة لقليل ... احب مناجاة الحبيب باوجه
ولكن لسان المذنبين كليل و خود مخاطب در بستان المحدثين گفته کنیت او ابوبکر
ونام او احمد بن الحسين و بیهقی نسبت به بیهق ست که نام چند دیه است متصل هم در بست
کروهی نیشابور که مجموع این دیهات را بیهق گویند مثل بارهه و هریانه در نواح دهلی
وکلان ترین آن دیهات خسروجرد ست بکسر جیم که مدفن بیهقی ست تولد او در شعبان
سال سیصد و هشتاد و چهار ست از حاکم و ابوطاهر و ابن فورک متکلم اصولی و ابو علی
رودباری صوفی و ابو عبد الرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و
در بغداد و خراسان و کوفه و حجاز و دیگر معموره‌ای اسلام گشته و با وصف اینهمه تبحر
وعلو اسناد که دارد سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و احادیث

این هر سه کتاب کافی غنی اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم
بکمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین
نبوده اند و از جمله تصانیف گزیده و نافعه وی کتاب الاسماء والصفات دو جلد ست
و سبکی گفته است که لا اعرف له نظیرا و دلائل النبوة سه جلد ست و شعب الایمان
دو جلد و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب مناقب شافعی یک جلد و کتاب الدعوات
الکبیر یک جلد سبکی گفته است که من قسم میخورم برآنکه این پنج کتاب را در عالم نظیری نیست و
سنن صغیر دو جلد و کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و ترغیب و ترهیب هم
یک جلد و کتاب الخلافیات دو جلد و اربعین کبری و اربعین صغری و کتاب الاسرا
و دیگر تصانیف بسیار دارد مجموع تالیفات او بهزار جزو رسیده و بر سیرت علمای راسخین بود
در زهد و تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را
بر وی منت و احسانست الا ابوبکر بیهقی که منت و احسان او بر شافعی ست زیرا که
در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و بتائید و نصرت او رواج مذهب او
دوبالا گشته و او جامع بود در فنون حدیث و علل احادیث و فقه آن و در جمع در میان
احادیث مختلفه خوب میدانست و چون در تصنیف کتاب معرفة السنن والآثار شروع
کرد یکی از راستان و صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان
چند جزو از این کتاب ست و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد هفت جزو نوشتیم
یا خواندیم و فقیهی دیگر نیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد جامع نشسته اند و میفرمایند
که امروز از کتاب فقیه احمد بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم ؛ محمد بن عبدالعزیز
مروزی فقیه مشهود گفته است که روزی بخواب می بینم که یک صندوق از زمین تا آسمان

پریده بیرون دوگرد اگرد آن صندوق نوریست نهایت درخشنده که چشم راخیره میکند

میپرسم که چه چیزیست فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف بیهقی ست که دربارگاه

کبریا مقبول شد وفات او دهم جمادی الاولی در سنه چهارصد و پنجاه وهشت ست

انتقال او در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد

مدفون ساختند گاهی بشعر هم میل میکرد از نظم اوست این چند بیت ست

من اعتز بالمولی فذاک جلیل :: ومن رام عزا من سواه ذلیل :: ولو ان نفسی مذ براها ملیکها

مضی عمرها فی سجدة لقلیل :: احب مناجاة الحبیب باوجه :: ولکن لسان المذنبین کلیل

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو بکر احمد بن الحسین

البیهقی واحد زمانه وفرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم

فی الحدیث ثم الزائد علیه فی انواع العلوم غلب علیه الحدیث واشتهر به

ورحل فی طلبه الی الجبال والحجاز والعراق وسمع بخراسان من علماء عصره

تبلغ تصانیفه الف جزء وهو اول من جمع نصوص الامام الشافعی له السنن

الصغیر والکبیر ودلائل النبوة وشعب الایمان ومناقب الامام الشافعی

واحمد بن حنبل وکان قانعا من الدنیا بالقلیل قال امام الحرمین فی حقه

ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی

منة وطلب الی نیسابور لنشر العلم فانتقل الیها وکان علی سیرة السلف

واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان وله فی سنة ۳۸۴ وتوفی فی سنة ۴۵۸

بنیسابور ونقل الی بیهق وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا

منها وخسروجرد من قراها فهو منها و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر

در تاج مکلل گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی
الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور واحد زمانه وفرد اقرانه
فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله بن البیع فی الحدیث ثم الزائد
فی انواع العلوم اخذ الفقه عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی غلب علیه
الحدیث واشتهر به ورحل فی طلبه الی العراق والجبال والحجاز وسمع
بخراسان من علماء عصره وکذلک ببقیة البلاد التی انتهی الیها وشرع فی التصنیف
فصنف فیه کثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفه الف جزء وهو اول من جمع نصوص
الامام الشافعی رضی الله عنه فی عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن
الکبیر والسنن الصغیر ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الایمان و
مناقب الشافعی المطلبی ومناقب احمد بن حنبل وغیر ذلک وکان قانعا من الدنیا
بالقلیل وقال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه
منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة وکان من اکثر الناس نصرا للمذهب
الشافعی وطلب الی نیسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل الیها وکان علی سیرة
السلف واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان منهم زاهر الشحامی ومحمد
الفراوی وعبد المنعم القشیری وغیرهم وکان مولده فی شعبان ۳۸۴ھ اربع
وثمانین وثلثمائة وتوفی فی العاشر من جمادی الاولی ۴۵۸ھ بنیسابور ونقل الی
بیهق رحمه الله تعالی ونسبته الی بیهق بفتح الباء الموحدة وسکون الیاء المثناة
من تحتها وبعدها الهاء المفتوحة قاف وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور
علی عشرین فرسخا منها وخسروجرد من قراها وهی بضم الخاء المعجمة

وسکون السین وفتح الراء المهملتین وسکون الواو وکسر الجیم وفتح الراء
ودال مهملتین هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب ونیز مولوی صدیق حسن خان
معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبدالله بن موسی
البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور یکی از پیشوایان و مقتدایان
حدیث و فقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره
غایت انصاف مرعی میداشت تصانیف بیشمار دارد گویند بهزار جزو رسیده و گویند او را
در علم ثانی نبود و بعضی گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نمودند و مسلمانان
انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یکی دارقطنی دوم حاکم ابوعبدالله نیسابوری
سوم ابومحمد عبدالغنی بن سعید ازدی چهارم ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی پنجم ابوعمر بن
عبدالبر النمری حافظ اهل مغرب ششم بیهقی هفتم خطیب بغدادی بیهقی فقه از شیخ صعلوکی حاصل
کرده در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم
بی استاد وبی اجازت وبی ممارست تصرف کردی روایت حدیث از حاکم نیسابوری
وابوطاهر محمد بن زیادی وابن فورک وابوعبدالله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات او کتاب
السنن ده جلد وکتاب دلائل النبوة سه جلد وکتاب معرفة العلوم وکتاب بعث ونشور
یک جلد وکتاب آداب وفضائل صحابه وکتاب فضائل اوقات وکتاب شعب الایمان دو جلد
وکتاب خلافیات دو جلد ست هکذا فی اشعة اللمعات وابن خلکان گفته بیهقی واحد
زمان وفرد اقران در فنون بود از کبار اصحاب حاکم در حدیث وزائد بر وی در علوم فقه
از ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی گرفته وحدیث بر وی غالب آمده وبآن مشهور گشته
ودر طلبش بسوی جبال وعراق وحجاز رفته ودر خراسان از علمای عصر شنیده وهمچنین [illegible]

که آنجا رسیده و وی اول کسی ست که نصوص امام شافعی را جمع نموده و در ده مجلد و از مشهور
مصنفات او مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غیر ذلک ست و قانع بود از دنیا
بقلیل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه
منة الا احمد البیهقی فان له على الشافعی منة لبود اکثر الناس نصر المذهب
الشافعی و او را در نیشاپور طلبیدند برای نشر علم پس آنجا رفت و بود در سیرت سلف و جماعی
از اعیان از وی اخذ حدیث کرده اند منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری
وغیرهم ولادتش در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار بود انتهی در بستان المحدثین نوشته که
وی در معمورهای اسلام گشته و با وصف این همه تبحر و علو اسناد که دارد سنن نسائی و جامع
ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احادیث این هر سه کتاب کما ینبغی اطلاع ندارد
در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم کمال عطا فرموده و از وی تصانیف عجیبه یادگار
ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رو نداده از جمله تصانیف گزیده و نافعه وی کتاب الاسماء
والصفات دو مجلد ست سبکی گفته لا اعرف له نظیرا و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب
الدعوات الکبیر یک جلد سبکی گفته من سوگند میخورم بر آنکه این کتب را در عالم نظیری نیست
و کتاب الزهد یک جلد و کتاب الترغیب والترهیب یک جلد و اربعین کبری و اربعین صغری
و کتاب الاسرا و دیگر تصانیف بسیار دارد و در تصانیف خود نصرت مذهب شافعی نموده
و تایید او و رواج این مذهب را بالا گشته جامع بود در فنون حدیث و علل و خفته آن و وجوه
جمع میان احادیث مختلفه و چون در تصنیف کتاب معرفة السنن والآثار شروع کرد بعضی
از صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو از این کتاب ست
و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد بیهقی هفت جزو نوشتیم یا خواندیم بعضی دیگر گفته امام شافعی

بخواب دیدکه در مسجد جامع منیعی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته روزی بخواب دیدم که یک صندوق از زمین بآسمان پریده میرود و گرداگرد آن نوریست نهایت درخشنده که چشم را خیره میکند می پرسم که این چه چیز ست فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف بیهقی ست که در بارگاه کبریا مقبول شد گاهی بشعر هم میل میکرد و این چند بیت از نظم اوست

من اعتز بالمولی فذاک جلیل ٭ ومن رام عزا عن سواه ذلیل ٭ ولو ان نفسی طیرا ما علیکما مضی عمرها فی بهجة لقلیل ٭ احب مناجاة الحبیب باوجه ٭ ولکن لسان المذنبین کلیل

وفات او دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت در شهر نیشاپور واقع شد امّا در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند بیهقی نسبت بیهق ست که نام چند دیه است متصل بهم در بست کروهی نیشاپور واقع شده مجموع آن دیهات را بیهق گویند مثل بارهه و سرپانه در نواح دهلی و کلان ترین آن دیهات خسروجرد ست مدفن بیهقی انتهی ابن خلکان گفته خسروجرد بضم خای معجمه و سکون سین و فتح رای مهملتین و سکون واو و کسر جیم پس تر را و دال مهملتین ست هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب انتهی والله اعلم پس کمال عجب و حیرت ست که چنین امام کبیر و بحر غزیر و مقتدای عدیم النظیر و جهبذ شهیر و حاوی فضل مستنیر و حائز شرف مستطیر که فضائل فاخره و محامد باهره و مدائح زاهره و مناقب متکاثره و مکارم متوافره او مجمع علیها ست عند الاساطین النحاریر و اسناد حدیث باو مثل اسناد حدیث بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ست وقتیکه حدیثی موافق مطلوب شیعه روایت کند باآنکه دیگر اساطین قوم هم آنرا روایت کرده اند و عبد الرزاق آنرا بسند صحیح روایت

کرده مقدوح مجروح و راوی موضوعات گردد بلکه از اهل علم حدیث خارج باشد
این تعصب را چه علاج و یا چنین دروغ‌تان چه سر مناظره و حیرت دیگر آنست که
ابن تیمیه عدم ذکر اهل علم بحدیث این حدیث را علت ساخته بموضوع بودنش
وگفته که چون این حدیث بلاشک موضوع ست آنرا علمای حدیث مثل نسائی
و ترمذی و غیره روایت نکرده اند و این کلام صریح ست در آنکه اهل علم بحدیث
احادیث موضوعه روایت نمیکنند و بنابرین ثابت می گردد که احادیث مرویه
دیگر اهل علم مثل ترمذی و نسائی موضوع نباشد و در مرویات شان هم احادیث
عدیده مصرح بمطلوب شیعه بود لهذا رگ تعصبش بضربان آمد و بمناقضت
و تهافت صریح که در کلام واحد منکشف گردد مبالاتی نکرده از غایت جسارت
بترمذی هم با وصف شمردن او از اهل علم بحدیث نسبت روایت موضوعات
کرده فالعیاذ بالله من مثل ذلک التعصب الابهج والعناد الاعوج واللداد
البهرج والتهافت الجلی و از عجائب آنست که قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افادهٔ
خود مخاطب کما فی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود نیز انکار وجود این حدیث شریف
در کتب بیهقی بتقلید کابلی آغاز نهاده حیث قال فیها السیف المسلول ششم حدیث
انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست
ابن مطهر حلی در کتب خود آورده است گاهی بسوی بیهقی و گاهی بسوی بغوی
نسبت کرده و در کتب بغوی و بیهقی نیست انتهی پس صدور انکار وجود این حدیث

شریف در کتب بیهقی عالی شان از بیهقی زمان از غرائب محیره اذهان و عجائب مضحکه
صبیان و نسوان است آری بیهقی زمان همانکس ست که بر افادات بیهقی اطلاعی
و عثوری و بر روایات او وقوفی و مروری ندارد و بمحض تقلید غیر سدید کابلی
وحید نفی حتمی روایت بیهقی فرید از کتاب بلا ملاحظه آن کتاب بلا استعداد
بافادات محققین متبحرین که بر کتب بیهقی ناظر و از حقائق آثار و اخبار ماهرند
اما ادعای نسبت علامه حلی احله الله دار السلام این حدیث شریف را ببغوی
پس مبنی ست بر وهم و سوء فهم کلام آن عالی مقام و بادی این سوء فهم ابن
روزبهان جهان ست پس باید دانست که علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق و کشف
الصدق فرموده المطلب الثانی العلم والناس کلهم بلا خلاف عیال علی علی
علیه السلام فی المعارف الحقیقیة والعلوم الیقینیة والاحکام الشرعیة
والقضایا النقلیة لانه علیه السلام کان فی غایة الذکاء والحرص علی التعلم و
ملازمته لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو اشفق الناس علیه
لا ینفک عنه لیلا ونهارا فیکون بالضرورة اعلم من غیره وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حقه اقضاکم علی والقضاء
یستلزم العلم والدین وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها وذکر البغوی فی الصحاح
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها وفیه
عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی

بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و روی البیهقی باسناده الی
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب این عبارت هرگز نص صریح بر نسبت این حدیث بسوی
بیهقی نیست و توهم اسناد آن بسوی او از لفظ فیه وهم بی اصل ست زیراکه ضمیر فیه
راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام ست و غرض آنست که درباره آنحضرت از
ابو الحمراء روی شده که او گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم این حدیث
ارشاد فرموده و موید این معنی ست آنکه در قول علامه وقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی حقه اقتصار کرده ضمیر حقه راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام ست
پس همچنین ضمیر فیه راجع بآنحضرت خواهد بود و این روایت ابو الحمراء همانست
که خطیب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نقل آن کرده و
اگرچه علامه حلی طاب ثراه درینجا اسناد آن باخطب نفرموده لکن قبل او علامه اربلی
طاب ثراه در کشف الغمه از اخطب نقل آن نموده و فقیر بلا واسطه نقل آن از
اصل مناقب اخطب نموده و دیگر اکابر سنیه هم نقل آن از ابی الحمراء کرده اند فتبصر
ولا تکن من الذاهلین و جلالت مرتبه و عظمت شان علامه حلی احله الله
میطان الکرامة و بوأه مکان السلامة بمثابه رسیده که اکابر علمای
سنیه که حظی از حجیه رضیه انصاف داشته اند و ضیاء عقل صافی را بظلمت جور
و اعتساف کاسته آنجناب را بتبجیل و تعظیم جمیل و اکرام و تفخیم جلیل یاد کرده اند و
بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اکمل الدین محمد بن محمود البابرتی الحنفی در نقود

ورود وگفته اما بعد فلما کان توقف استنباط الاحکام الشرعیة من مسالکها
واستخراج الاوامر السمعیة من مدارکها علی معرفة الصانع والتصدیق
بصفاته والنظر في امر النبوة وتحقیق معجزاته وکان علم الکلام هو المتکفل
بهذا المرام لاجرم بعد الفراغ من کتاب الکواشف البرهانیة في شرح
المواقف السلطانیة اشتغلت بعلم اصول الفقهیات ومدارك الفروعیات
الذي هو العروة الوثقی للطالب المستمسك والسعادة العظمی للراغب
المتمسك ما استضاء بنوره ذو رویة الا اصاب واهتدی وما استنار
بضوءه ذو بصیرة الا فاز وارتقی وکان خیر الکتب المؤلفة فیه عند
اصحاب هذا العلم وذویه منتهی السئول والامل الذي صنفه الامام
العلامة الشیخ جمال الدین ابو عمرو بن الحاجب بلغه الله اعلی المراتب في
علم الاصول والجدل لهذا صار مشتهرا في مشارق الارض ومغاربها
کالشمس في وسط النهار مستهترا الیه اصحاب الفقهاء الاربعة وارباب
مذاهبها استهتارا ای استهتار وخیر شروحها المشهورة شهرة المتن
جامعا للضروریات ولخاصیات الفن الشرح الذي لاستاذي واستاذ الکل
في الکل الامام بن الامام بن الامام افضل علماء الاسلام عضد الملة
والدین عبد الرحمن الصدیقی لما اعلی الله بکلمته کلمة الدین و
عضد به الایمان والمومنین جزاه الله افضل مجازاته رافعا في اعلی علیین
درجاته اذ هو ملازم لتفسیر نصوصه محققا لدقائقه مداوم علی
تقریر فصوصه مدققا لحقائقه کاشف مخبیات مشکلاته مصححا لمقاصده

مشيرا الى مكنيات مفصلاته منقحا الفرائد حتى صار كتابه مجموعا
مستحقا لان يكون على الراس محمولا وعلى العين موضوعا فيا لها من مناقب ما احسن
مناصبه بين المناصب وما يعرفه الا من حقق كلام غيره تحقيقا وجرى في
ميدانه اشواطا وعرق فيه تعريقا وهو من كثير البضاعة طويل الباع
في هذه الصناعة انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه * وقد وقع الى من
الشروح عشرة اخرى حرية بان تكتب على الاحداق بل احرى اشهرها السبعة
السيارة في الافاق المنسوبة الى اكابر الفضلاء بالاستحقاق المولى الاعظم
شيخ الدنيا قطب الدين الشيرازى قدس نفسه المولى السيد ركن الدين
الموصلى روح رمسه المولى الشيخ جمال الدين الحلى طابت تربته المولى القدوة
زين الدين الخنجى زيدت درجته والمولى العلامة شمس الدين الاصفهانى نور الله
مضجعه والمولى الافضل بدر الدين التسترى عطر مهجعه والمولى الاعلم
شمس الدين الخطيبى طيب مربعه المذكور اسماء هؤلاء الائمة العلماء الكرام
البررة المعظمة على ترتيب وجود الشروح التى كانها صحف مكرمة واتفق
لى قرأته على مؤلفه مرة والاستماع عنه اخرى مقتبسا من اشعة انوار
فوائده بمقدار مقدرتى القصيرة فرأيته وان كان شرحا كتابا مستقلا وان
جعل فرعا كان اصلا اصيلا يحتاج الفاظه فى جلها لا بل كلها الى حلها
مما يزيل من مسالك شعابه صعابها ويكشف عن وجوه فوائده نقابها
فتوجهت تلقاء مدين تشريحه ووجهت مطايا الفكر الى توضيحه جاعلا
اياه سلك الابحاث ملحما له بما فى السبعة بل وبما فى الثلاث فما وافق الاستاذ

فغیره خلّیناه و سبیله فمرحبا بالوفاق و ما خالفه اشرنا الیه فی دقیقه وجلیله امّا بالکساد او النّفاق الی ان قال واکتفیت فی اسماء الشّراح السبعة بما اشتهروا به اختصارا لا احطاطا لمراتبهم العلیّة واحتقارا و من لم یعظّم غیره لا یعظّم از این عبارت سراسر جزالت بر ارباب فهم و فطانت واضح ولائح ست که صاحب نقود و ردود با وجود بترک تعصّب نا محمود نطاق همّت بمدح و ثنا و وصف و اطراء علّامه حلّی طاب ثراه بربسته که آنجناب را بلفظ مولی و شیخ یاد کرده و فقرهٔ بلیغه طات رتبته در مقام و علا درحق آن علّامه عالی مقام بر زبان حقائق ترجمان آورده و نیز آنجناب را از علمای کرام برده و اکابر فضلا از عظمه بالاستحقاق شمرده و نیز ثابت کرده که آنجناب از اصحاب رتبه علیه است و احتقار آنجناب و عدم تعظیم جناب او نکند قابل تعظیم نیست و ثابت کرده که شرح علّامه حلّی بر مختصر ابن حاجب از صحف مکرّمه و از جملهٔ آن شروحست که حریه بلکه احری ست بآنکه نوشته شود بر احداق و نیز این شرح از سبعه سیّاره فی الافاق ست و نیز از نوع ملیحاله بما فی السبعة بل و بما فی الثّلث ظاهرست که شرح علّامه حلّی مثل شرح قطب شیرازی و شرح رکن الدّین موصلی سابق و فائق ست بر شروح زین الدّین خنجی و شمس اصفهانی و بدر تستری و شمس خطیبی و اکمل الدّین محمد بن محمود الحنفی از اکابر کملا و اجلهٔ فضلا و محمود افاخم نبها و ممدوح اعاظم علمای سیوطی در حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره گفته اکمل الدّین محمد بن محمّد بن محمود البابرتی علامة المتاخّرین و خاتمة المحقّقین برع و ساد و درس و افاد و صنّف شرح الهدایة و شرح المشارق و شرح المنار و شرح البردة و شرح مختصر

الحاجب و شرح تلخيص المعاني والبيان و شرح الفية ابن معط وحاشية على الكشاف وغير ذلك وولى مشيخة الشيخونية اول ما فتحت وعرض عليه القضا فابى مات في رمضان ۷۸۶ه ست وثمانين وسبعمائة ونيز سيوطي در بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة گفته محمد بن محمود بن احمد بن الشيخ اكمل الدين الحنفي ولد سنة بضع عشرة وسبعمائة واخذ عن ابي حيان والاصبهاني وسمع الحديث من الدلاصي وعبد الهادي وقرره شيخون في مشيخة مدرسته وعظم عنده جدا وعند من بعده بحيث كان الظاهر يتوقف يجي الى شباك الشيخونية فيكلمه وهو راكب وينتظر حتى يخرج فيركب وكان علامة فاضلا ذا فنون وافر العقل قوي النفس عظيم الهيبة مهابا عرض عليه القضاء مرارا فامتنع وله من التصانيف التفسير شرح المشارق شرح مختصر ابن الحاجب شرح عقيدة الطوسي شرح الهداية في الفقه شرح الفيه ابن معط في النحو شرح المنار شرح البزدوي شرح التلخيص في المعاني قال ابن حجر وما علمته حدث بشئ من مسموعاته مات ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة ست وثمانين وسبعمائة وحضر جنازته السلطان فمن دونه ودفن بالشيخونية ذكرت في الطبقات الكبرى كثيرا من فوائده وشمس الدين محمد بن علي بن احمد الداودي المالكي تلميذ جلال الدين السيوطي در طبقات المفسرين گفته محمد بن محمود بن احمد البابرتي الشيخ اكمل الدين الحنفي ولد سنة بضع عشرة وسبعمائة واخذ عن ابي حيان والاصفهاني وسمع الحديث من الدلاصي وابن عبد القادر وقرره شيخون في مشيخة مدرسته وعظم عنده جدا وعند من بعده بحيث

کان الظاهر برقوق یجی الی شباك الشیخونیة فیکلمه وهو راکب وینتظره حتی یخرج فیرکب معه وکان علامة فاضلا ذا فنون وافر العقل قوی النفس عظیم الهیبة مهابا عرض علیه القضاء مرارا فامتنع وله من التصانیف التفسیر شرح المشارق عقیدة الطوسی شرح الهدایة فی الفقه شرح الفیة ابن معط فی النحو شرح المنار شرح البزدوی شرح التلخیص فی المعانی قال الحافظ ابن حجر وما علمته حدث بشئ من مسموعاته مات لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة ست وثمانین وسبعمائة وحضر جنازته السلطان فمن دونه ودفن بالشیخونیة ذکره شیخنا فی طبقات النحاة وملا علی قاری در اثمار جنیة فی طبقات الحنفیة گفته محمد بن محمود بن احمد الرومی الحنفی الشیخ اکمل الدین اخذ عن ابی حیان وغیره وشرح الهدایة فی الفقه وکتب تفسیر القران وشرح تلخیص المفتاح ومات لیلة الجمعة فی رمضان سنة ست وثمانین وسبعمائة وکمال پاشا زاده در طبقات حنفیه گفته محمد بن محمد بن محمود علامة المتاخرین وخاتم المحققین اکمل الدین البابرتی برع وساد وافتی ودرس وافاد وصنف واجاد فمن ذلك شرح مشارق الانوار وشرح الهدایة وشرح البزدوی وشرح المنار وشرح التلخیص فی المعانی والبیان وشرح مختصر ابن الحاجب فی الاصول وشرح السراجیة ومقدمة فی الفرائض وشرح التجرید للنصیر الطوسی لم یکمل وحاشیة علی الکشاف الی تمام الزهراوین وکان وفاته لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان المعظم سنة ست وثمانین وسبعمائة وابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی هم مدح علامه حلی طاب ثراه

ملا علی قاری در اثمار جنیة

کمال پاشا زاده

نموده و شرح آنجناب بر مختصر ابن الحاجب غایت حسن در حل الفاظ مع تقریب
معانی آن دانسته و در درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة گفته الحسین بن یوسف
بن المطهر الحلی المعتزلی جمال الدین الشیعی ولد فی سنة بضع واربعین وستمائة
ولازم النصیر الطوسی مدة واشتغل فی العلوم العقلیة فمهر فیها وصنف
فی الاصول والحکمة وکان صاحب اموال وغلمان وحفدة وکان راس الشیعة فی
الحلة وشهرت تصانیفه وتخرج به جماعة وشرحه علی مختصر ابن الحاجب فی
غایة الحسن فی حل الفاظه وتقریب معانیه وصنف فی فقه الامامیة وکان
قیما بذلک داعیة الیه وله کتاب فی الامامة رد علیه ابن تیمیة بالکتاب
المشهور المسمی بالرد علی الرافضی وقد اطنب فیه واسهب واجاد فی الرد الا انه
تحامل فی مواضع عدیدة ورد احادیث موجودة وان کانت ضعیفة
بانها مختلقة الخ و ابن روزبهان با آنهمه بغض و شنان و مجازفت و عدوان و سلاطت
لسان و خشونت بیان و مبالغه در رد و ابطال حق و ایقان جناب علامه را در صدر
جواب نهج الحق بتعظیم و تکریم و اجلال و تفخیم یاد نموده چنانچه گفته فلما استقر کابی
بمدینة قاسان اتفق لی مطالعة کتاب من مؤلفات المولی الفاضل جمال الدین
بن المطهر الحلی غفر الله ذنوبه قد سماه بکتاب نهج الحق وکشف الصدق قد
الفه فی ایام دولة السلطان غیاث الدین الجایتو محمد خدابنده وذکر انه
صنفه باشارته الخ **قوله** با افترا و بهتان الزام و ادن اهلسنت میسر نمی آید **قول**
با افترا و بهتان الزام هیچکس اگر چه معتقد هیچ شریعت و متمسک بهیچ مذهب نباشد
بلکه منکر و جاحد بحت باشد نیز میسر نمیشود لکن چون بزعم سنیه افترا و بهتان

سائر قبائح و فواحش معاذ الله فعل خدا تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیرا
می باشد پس الزام اهلسنت بافترا و بهتان که حسب مزعوم شان فعل خدای منان است
چرا جائز نباشد و نیز مخاطب قمقام جابجا الزام اهل حق بافترا و بهتان خواسته و
غوائب افادات درین باب نگاشته پس کاش این قاعده سدیده و مقاله مفیده
خود را درین مقامات یاد میکرد و خود را از قصد الزام بافترا و بهتان باز میداشت
و چه عجب که بتقلید بعض متصوفه و کرامیه که معتقد خلافت ثلثه اند وضع احادیث
و روایات در ترغیب و ترهیب سرور انام علیه و آله الکرام الف تحیة و سلام
جائز داشته اند اختیار فرموده اباحت کذب و اختلاق و بهتان و افتعال و افترا
فرموده باشد ابن حجر عسقلانی در نزهة النظر شرح نخبة الفکر گفته والحامل
للواضع علی الوضع اما عدم الدین کالزنادقة او غلبة الجهل کبعض
المتعبدین او فرط العصبیة کبعض المقلدین او اتباع هوی بعض الرؤساء
او الاغراب لقصد الاشتهار و کل ذلک حرام باجماع من یعتد به الا
ان بعض الکرامیة و بعض المتصوفة نقل عنهم اباحة الوضع فی الترغیب
و الترهیب و هو خطاء من فاعله نشأ عن جهل لان الترغیب و الترهیب
من جملة الاحکام الشرعیة و اتفقوا علی ان تعمد الکذب علی النبی صلی الله
علیه و سلم من الکبائر و سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفته

و الواضعون اقسام بحسب الامر الحامل لهم علی الوضع اعظمهم ضررا قوم
ینتسبون الی الزهد وضعوه حسبة ای احتسابا للاجر عند الله فی زعمهم
الفاسد فقبلت موضوعاتهم ثقة بهم و رکونا الیهم لما نسبوا الیه

من الزهد والصلاح ولهذا قال يحيى القطان ما رأيت الكذب في احد اكثر
منه فيمن ينتسب الى الخير لعدم علمهم معرفة ما يجوز لهم وما يمتنع
عليهم او لان عندهم حسن ظن وسلامة صدر فيحملون ما سمعوه على
الصدق ولا يهتدون لتمييز الخطاء من الصواب ولكن الواضعون منهم
وان خفي حالهم على كثير من الناس فانه لم يخف على جهابذة الحديث
ونقاده وقد قيل لابن المبارك هذه الاحاديث المصنوعة فقال تعيش لها
الجهابذة انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ومن امثلة من وضع حسبة ما
رواه الحاكم بسنده الى ابي عمار المروزي انه قيل لابي عصمة نوح بن ابي مريم من
اين لك عن عكرمة هذا فقال اني رأيت الناس اعرضوا عن القرآن واشتغلوا
بفقه ابي حنيفة ومغازي ابن اسحق فوضعت هذا الحديث حسبة و
كان يقال لابي عصمة هذا نوح الجامع قال ابن حبان جمع كل شيء الا الصدق الخ
اما اکاذیب مخاطب بسبب ذکر جمیع یا اکثر آن و لو اجمالاً مفضی بتطویل و اسهاب
و موجب خروج از باب است لهذا بنقل بعض اکاذیب معجبه و افتراآت مطربه می پردازیم
و باقی را بر ملاحظه اجوبه ابواب کتاب مخاطب و الی نصاب محوّل میسازیم و بسیاری
ازین در مجلدات سابقه بیان نموده ام پس باید دانست که مخاطب در باب یازدهم گفته
باز چون تامل کردیم دیدیم که پیشوایان اهل سنت خواه در فروع فقه خواه در اصول
عقائد و خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر و حدیث نیز همه از اهلبیت اخذ نموده اند
و تلمذ اهلبیت مشهور و معروف و ائمه اهلبیت همیشه در حق شان بلاطفات و
مباسطات فرموده اند بلکه بشارت داده و این معنی در کتب امامیه باعتراف

اکابر علما را ایشان ثابتست و صحیح گردیده و دانسته حق پوشی کنند علاجی نیست ابن
مطهر حلی در نهج الحق و منهج الکرامة اعتراف نموده است بآنکه ابوحنیفه و مالک از حضرت
صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعی است
و نیز ابوحنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا امامیه در حق مجتهدان خود
که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد باشند اعتقاد وجوب اطاعت دارند
پس مجتهدی که در حضور ائمه شروط اجتهاد بهم رسانند و از ایشان اجازت اجتهاد و فتوی
یافته باشند مذهب وی چگونه اولی باتباع نباشد ابوحنیفه را باعتراف شیخ حلی
حضرت باقر و زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع
بودن او شروط اجتهاد را بنص امام ثابت شد هرکه او را واجب الاطاعت نداند نزد
شیعه رد شهادت معصوم میکند و آن کفرست خصوصا در وقت غیبت امام البته
مذهب او اولی باخذ باشد از مذهب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن المعلم لله انصاف
باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اهلسنت را درین باب اعتبار
نکنند روایات امامیه خود البته مقبول است روی ابو المحاسن الحسن بن علی باسناده
الی ابی البختری قال دخل ابوحنیفة علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر
الیه الصادق قال کانی انظر الیک وانت تحیی سنة جدی بعد ما اندرست
وتکون مفزعا لکل ملهوف وغیاثا لکل مهموم بک یسلک المتحیرون اذا
وقفوا وتهدیهم الی واضح الطریق اذا تحیروا فلک من الله العون والتوفیق
حتی یسلک الربانیون بک الطریق و جمیع امامیه روایت کرده اند که چون
ابوحنیفه بر خلیفه وقت ابوجعفر منصور عباسی داخل شد و نزد او عیسی بن موسی

حاضر بود بخلیفه گفت که یا امیر المومنین هذا عالم الدنیا الیوم پس منصور گفت که
یا نعمان ممن اخذت العلوم ابو حنیفه گفت عن اصحاب علیؑ عن علیؓ و عن اصحاب
عبد اللہ بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که لقد استوثقت من نفسک
یا فتی و نیز مذکور در کتب امامیه است که ان ابا حنیفة کان جالسا فی المسجد الحرام و
حوله زحام کثیر من کل الآفاق قد اجتمعوا یسألونه من کل جانب فیجیبهم
وکانت المسائل فی کمه فیخرجها فیناولها فوقف علیه الامام ابو عبد اللہ
ففطن به ابو حنیفة فقام ثم قال یا ابن رسول اللہ لو شعرت بک
اول ما وقفت لما رانی اللہ جالسا وانت قائم فقال له ابو عبد اللہ
اجلس یا ابا حنیفة واجب الناس فعلی هذا ادرکت آبائی و این هر دو روایت
در شرح تجرید ابن مطهر حلی موجودست و رساله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطان شیعه
دغدغه کند و گویند که اگر ابو حنیفه و امثال او از مجتهدین اہلسنت شاگردان حضرت
ائمه بودند پس چرا مخالف ایشان در مسائل بسیار فتوی دادند گوئیم جواب این
سخن در مجالس المومنین قاضی نور اللہ شوستری موجودست گفته است که ابن
عباس شاگرد حضرت امیر بود و بپایه اجتهاد بحضور حضرت امیر رسیده و در حضور
ایشان اجتهاد میکرد و در بعض مسائل خلاف مینمود و حضرت امیر تجویز میکرد انتهی
ازین عبارت سراسر جسارت خسارت که حسبة للہ آراسته اند و دین و دیانت
و عدل تقدیری را هم در هوای ائمه خود علی الخصوص امام اعظم باخته اکاذیب غریبه
و افترا آت عجیبه ظاهر ست کذب اول آنکه در کتب امامیه باعتراف اکابر علمای شان
ملاطفات ائمه اہلبیت علیہم السلام در حق پیشوایان اہلسنت در فروع فقه و اصول

وعقائد و سلوک طریقت و تفسیر و حدیث و آنهم علی الدوام ثابت و صحیح شد کذب دوم
آنکه مباسطات ائمه علیهم السلام در حق پیشوایان سنیه و آنهم علی الدوام در کتب امامیه
باعتراف اکابر علما ایشان صحیح و ثابت شده کذب سوم آنکه بشارت دادن ائمه
علیهم السلام پیشوایان اهل سنت را در کتب امامیه باعتراف اکابر علما ایشان صحیح
و ثابت شده و بلا ریب ادعای صحت و ثبوت ملاطفات و مباسطات ائمه علیهم السلام
و آنهم علی الدوام و نیز ادعای ثبوت بشارات آنحضرات در حق پیشوایان سنیه در کتب
اهل حق کلام محض افترا و اتهام است کذب چهارم آنکه علامه حلی در نهج الحق اعتراف
فرموده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و زید شهید
ابو حنیفه را اجازت فتوی داده اند و این کمال بیباکی و خیره سری و بی چشمی
ملاحظه کردنی است که بر علامه حلی افترا میفرماید که جناب او اعتراف کرده که امام
باقر و حضرت صادق علیهما السلام و زید شهید اجازت فتوی با بو حنیفه
داده اند و مع ذلک قصد اثبات افترا و بهتان آنجناب در نقل حدیث تشبیه وارد
اعاذنا الله من الوقاحة و الضلالة و استیلاء الجهالة کذب پنجم آنکه
افترا کرده که روایت ابو المحاسن حسن بن علی که باسناد خود از ابو البختری در مدح
امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را آورده از روایات امامیه است و
اصل آنست که این روایت مکذوبه را ابو المؤید خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه
باسناد اخطب وارد کرده و کابلی از آنجا برداشته لکن حذف سند تا ابو المحاسن نموده
تا استناد بروایت اخطب که در سلسله سند این روایت واقع است ثابت نشود کذب ششم
آنکه حکایت مدح عیسی بن موسی ابو حنیفه را و مکالمه منصور با او بجمیع امامیه نسبت

داده و این روایت را نووی در تهذیب الاسماء بتغییر ایراد کرده و این روایت اصلا
مساسی بامطلوب که مقبولیت ابو حنیفه نزد اهلبیت علیهم السلام است ندارد که از آن
بر تقدیر تسلیم هم مدح کسی از معصومین علیهم السلام ابو حنیفه را ثابت نمیشود کذب هفتم
آنکه روایتی متضمن امر امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را بجواب دادن مردم
بکتب امامیه نسبت کرده و کابلی این روایت را روایت مکالمه منصوص در صواعق نقل کرده لیکن
جسارت نسبت آن باهل حق نیافته کذب هشتم آنکه این هر دو روایت را بشرح تجرید
علامه حلی نسبت نموده کذب نهم آنکه تصریح کرده که این هر دو روایت در شرح
تجرید علامه در مسئله تفضیل جناب امیر علیه السلام موجود است پس شاه صاحب
بر نسبت این اکاذیب دلیر شده چندان دل داده بافترا و جسارت گردیدند که نسبت
این هر دو روایت بالخصوص بشرح تجرید علامه حلی مع تعیین مبحث تفضیل جناب
امیر المومنین علیه السلام نمودند و نوبت را از یک خطا و خطا سه خطا هم تا
رسانیدند اینک شرح تجرید علامه حلی حاضر و نسخ عدیده آن در آفاق دایر و سایر
منتقدین ملاحظه فرمایند و مبحث تفضیل جناب امیر المومنین علیه السلام را بامعان
و استیعاب ببینند و دریابند که این هر دو روایت دران بجا مذکورست مثل این
جسارت و قلت مبالات کمتر کسی را دست داده باشد و کابلی هم با وصف آنهمه
تحذلق و تشدق جسارت نسبت این اکاذیب که شاه صاحب درین مبحث بزبان
آورده اند باهل حق نیافته بود آری روایات ثلثه ای نسبت آن باهل حق ذکر کرده
شاه صاحب زیادة للفرع علی الاصل آنرا باهل حق منسوب ساختند کذب دهم
آنکه بمجالس المومنین نسبت کرده که ابن عباس بحضور حضرت امیر المومنین علیه السلام

اجتهاد میکرد و در بعض مسائل خلاف مینمود و حضرت امیرالمومنین علیه السلام تجویز میکرد پس
این صنیع بدیع مخاطب رفیع را بنظر امعان ملاحظه باید فرمود که چسان در مقام
واحد مرتکب دو کذب بیرنگ شده و الزام اهل حق بآن خواسته و اصلا حسابی از عواقب خنده و سخریه
ارباب علم و فهم و تقبیح و تعییر و ازراء و تحقیر حذاق نحاریر بر نداشته خلیع العذار و
مهار رفته غرائب اکاذیب و عجائب افترائات و اضحکة الهوان که هر یکی از آن مخجل ابلیس
و محیر دجال است بکمال جسارت جنان و سلاطت لسان نگاشته و قطع نظر از این
غرائب افترائات و امثال آن اکاذیبی که مخاطب ظریف بجواب اینحدیث شریف مرتکب
آن شده عاقل متامل را بخاطر باید آورد و تعجب ازین لاف و گزاف باید نمود و جمله
از اکاذیب اینمقام در اینجا ذکر مینمائیم و آن اینست اول آنکه افاده فرموده که فساد
مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهر است دوم آنکه
اینحدیث از احادیث اهل سنت نیست سوم آنکه در تصانیف بیهقی ازین حدیث
اثری نیست چهارم آنکه قاعده مقرره اهل سنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث
در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت حدیث بالخصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح
نکرده باشند قابل احتجاج نیست پنجم آنکه دیلمی و خطیب و ابن عساکر احادیث را بطریق
بیاض یکجا فراهم آورند تا نظر ثانی نمایند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود
آنها را این مهم سرانجام نشد ششم آنکه خود آن جمع کنندگان یعنی دیلمی و خطیب و ابن
عساکر و امثال ایشان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند هفتم آنکه اینحدیث
ازان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف

هشتم آنکه این کلام محض تشبیه است الخ نهم آنکه از تشبیه مساوات مشبه با مشبه به فهمیده نمیشود کمال استبعاد
و بالفرض اگر هم فضیلت موجب زعامت کبری نیست یازدهم آنکه دون نفی مساواة الخلفاء الثلثة لاهل الاعبا
فی الصفات المذکورة او مثلها خرط القتاد دوازدهم آنکه اگر در کتب اهلسنت تفحص
واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت در حق یکی
از معاصرین ایشان ثابت نشده است سیزدهم آنکه معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند
و یکی مر دیگر را وصی آن میساخت همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت است چهاردهم آنکه
التزام این امر یعنی امامت بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده و هرگاه اینهمه را دریافتی
پس بدانکه بعنایت الهی بکمال وضوح ظهور کالنور علی شاهق الطور برات اعلام و صدور
از کذب و زور در نقل اینحدیث مشهور از حضرات سنیه باز و روشن ثابت نمودم و نیز
روایت جمعی کثیر و جمعی غفیر از اساطین اکابر سنیه اینحدیث شریف را باوصف اثبات
صحت سند اینحدیث شریف و اعتراف والد ماجد مخاطب بثبوت آن ظاهر کردم و نیز ثابت
کردم که عطار و سنائی که باعتراف خود مخاطب بنای کار ایشان در شریعت و طریقت
شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت است اینحدیث شریف را ثابت کرده اند پس چگونه مخاطب
ناقد تکذیب والد ماجد خود و تکذیب جمیع ناقلین و مثبتین اینحدیث و تکذیب بادحین ایشان
که از جمله شان خودش نیز میباشد و هم والد ماجد او خواهد فرمود تا ادعای بهتان و افترا
حقّی از صحت و سداد و بعد از کذب و عناد پیدا کند و لله الحمد و المنة که مدح و ثنای
جمیل علامه حلی طاب ثراه از زبان اکابر سنیه بمثابه ثابت شده که بعد ملاحظه آن
ظاهر میشود که نسبت افترا و بهتان بآن جناب کمال حقد و شنان و نهایت تهور و تحکم
و طغیان و دلیل خسران از تعظیم اکابر و اعیان است **قوله** و قاعده مقرره اهلسنت

که حدیثی را که بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت آن فی الکتاب التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصحیح نکرده باشد قابل احتجاج نیست

اقول الحمد لله که مخاطب را بسیار جلد از خواب غفلت انتباهی حاصل شد که بعد از زور و شور در نفی این روایت از بیهقی و دیگر اهلسنت بخیال آنکه مبادا در کتب اهلسنت این روایت بر آید شروع فرمود ندر عیب و ازرا محدثین متاخرین خویش و حط کتب شان از پایه اعتبار و اعتماد و ادخال شان در زمره حاطبین لیل غافلین از انتقاد و هر چند مخاطب مختال فخور بتقلید کابلی جسور این قاعده منقوضه و این مقاله مرضوضه و این هفوه مرفوضه بر زبان آورده لکن کابلی بلا اسناد آن با هلسنت تقریر و تزویر آن کرده بود مخاطب نحریر بمفاد زاد فی الطنبور نغمة این تقریر منقوض و کسیر را برای مزید تزویق و تحبیر با هلسنت منسوب نموده که آنرا قاعده مقرره شان قرار داده و نیز دلیل علیل برای این تقریر غیر قابل التعویل که اصلا مناسبتی و ارتباطی با مدعا ندارد و بانتهاب آن از افاده والد ماجد عالی نصاب خود افزوده

عبارت کابلی اینست السادس ما روی عن النبی صلی الله علیه انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فانه اوجب مساواته للانبیاء فی صفاتهم والانبیاء افضل من غیرهم فکان علی افضل من غیرهم وهو باطل لانه لیس من احادیث اهل السنة وقد اورده ابن المطهر الحلی فی کتبه وعزی روایته تارة الی البیهقی واخری

الی البغوی لم یوجد فی کتبی ما والحلی لا یصدق اثره ولان الخبر الذی رواه
بعض ائمة الحدیث فی کتاب لم یلتزم صحة جمیع ما اورده فیه ولم یصرح
بصحته هو او غیره من المحدثین لا یحتج به از ملاحظه این عبارت ظاهرست که
کابلی این قاعده را باهلسنت نسبت کرده و بلا اسناد آن با صدی بر زبان آورده
و مخاطب جلیل الفضل بطریق زیادت فرع بر اصل آنرا قاعده مقرره اهلسنت
قرار داده و نیز کابلی برای این قاعدهٔ غیر منعقده دلیلی ذکر نکرده پس دلیلی
که مخاطب نبیل ذکر فرموده از اضافات و زیادات آن رفیع الدرجات است که بسبب
آن شاید اولیای او دفع عار و شنار استراق تمویهات کابلی جمیل النجار در سر داشته
باشند الحاصل این قاعده با آن تاب اصلا حظی از صحت و صواب ندارد و بطلان
و اختلال و فساد و اعتلال آن بنهایت ظهور بر ارباب کمال واضح و لائحست بچند وجه
اول آنکه پر ظاهرست که قبل از بخاری و مسلم و بقیه ارباب صحاح احادیث بسیار
دائر و سائر بودند و علما احتجاج و استدلال بآن میکردند و اصلا احتجاج و استدلال را
موقوف بر نص کسی بر صحت آن نمیکردند بلکه هرگاه حدیثی را جامع شروط احتجاج
می یافتند احتجاج بآن میکردند پس نفی قابلیت احتجاج از حدیثی که کسی از محدثین
ثقات تصریح بصحت آن نکرده باشد و نه کسی از ملتزمین صحت اخراج آن کرده
گو آن حدیث جامع شروط احتجاج باشد وجهی از صحت ندارد و عمل علمای سابقین
واقع و رافع این توهم بی اصل ست دوم آنکه ازین قاعده قاصره و مقاله خاسره
اماله جائره ظاهر میشود که اگر حدیثی جامع شروط صحت باشد و کسی از محدثین
در کتاب ملتزم الصحة وارد نه کرده باشد و نه کسی از محدثین ثقات آنرا تصحیح کرده باشد

قابل احتجاج نیست و پر ظاهر ست که نفی احتجاج از چنین حدیث صین مراد مجاج محض عناد واعوجاج ست هرگاه روات حدیثی ثقات وصدوق و آن جامع شروط صحت خواهد بود احتجاج بآن جائز خواهد شد گو کسی از ملتزمین صحت آن را روایت نکرده باشد و کسی از محدثین تصریح بصحت آن نکرده باشد سوم آنکه بنابرین حصر و قصر ضعیف الاسر لازم می آید که حدیث حسن هم اگرچه ائمه محدثین تصریح بر حسن آن کرده باشند مگر در کتاب ملتزم الصحة مروی نباشد قابل احتجاج نباشد حالانکه حدیث حسن هم قابل احتجاج ست چهارم آنکه حدیثی که جامع شروط حسن باشد اگرچه کسی از محدثین نقص بر حسن آن نکرده باشد احتجاج بآن جائز ست و بنابرین قاعده مخترعه لازم می آید که چنین حدیث هم قابل احتجاج نباشد و جواز احتجاج حدیث حسن مثل صحیح حسب افادات اکابر محققین و اعاظم منتقدین ظاهرست بلکه حسب افاده خطابی مدار اکثر حدیث بر حدیث حسن ست پس کابلی و مخاطب باین قاعده قاصره اکثر حدیث خود را ضائع و هباء منثورا ساختند و آتش در خرمن خود بدست خود انداختند و بهدم عمارات مرصوصه اساطین قوم پرداختند فکلاهما ممن بنی قصرا و هدم مصرا زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی در شرح الفیه حدیث گفته

والحسن المعروف مخرجا وقد ❊ اشتهرت رجاله بذاک حد ❊ حمد
وقال الترمذی ما سلم ❊ من الشذوذ مع راو ما اتهم ❊ بکذب و لم یکن فردا
ورد ❊ قلت وقد حسن بعض ما انفرد ❊ وقیل ما ضعف قریب محتمل
فیه وما بکل ذا حد حصل ❊ اختلف اقوال ائمة الحدیث ❊ فی حد الحدیث
الحسن فقال ابو سلیمان الخطابی وهو حد المذکور فی اول البیت الثانی الحسن

ما عرف مخرجه واشتهر رجاله عليه مدار اكثر الحديث وهو الذى يقبله اكثر
العلماء ويستعمله عامة الفقهاء انتهى الخ ونيز عراقى در شرح الفيه گفته والفقهاء
كلهم تستعمله * والعلماء الجل منهم تقبله * وهو باقسام الصحيح ملحق
حجية وان يكن لا يلحق * البيت الاول ماخوذ من كلام الخطابى وقد
تقدم نقله عنه الا انه قال عامة الفقهاء وعامة الشئ مطلقا
بازاء معظم الشئ وبازاء جميعه والظاهر ان الخطابى اراد الكل ولو اراد
الاكثر لما فرق بين العلماء والفقهاء وقوله حجية نصب على التمييز اى الحسن
ملحق باقسام الصحيح فى الاحتجاج به وان كان دونه فى الرتبة وابن حجر عسقلانى
در نزهة النظر گفته وخبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط متصل السند غير
معلل ولا شاذ هو الصحيح لذاته وهذا اول تقسيم المقبول الى اربعة انواع
لانه اما ان يشتمل من صفات القبول على اعلاها او لا الاول الصحيح لذاته
والثانى ان وجد فيه ما يجبر ذلك القصور ككثرة الطرق فهو الصحيح ايضا
لكن لا لذاته وحيث لا جبر فهو الحسن لذاته وان قامت قرينة ترجح جانب قبول
ما يتوقف فيه فهو الحسن ايضا لكن لا لذاته ونيز ابن حجر عسقلانى در نزهة النظر
بعد شرح تعريف صحيح گفته فان خف الضبط اى قل يقال خف القوم خفوفا
قلوا والمراد مع بقية الشروط المتقدمة فى حد الصحيح فهو الحسن لذاته
لا لشئ خارج وهو الذى يكون حسنه بسبب الاعتضاد نحو الحديث المستور
اذا تعددت طرقه وخرج باشتراط باقى الاوصاف الضعيف وهذا القسم
من الحسن مشارك للصحيح فى الاحتجاج به وان كان دونه ومشابه له فى انقسامه

الی مراتب بعضها فوق بعض محمد بن محمد بن علی الفاسی در جواهر الاصول گفته
الحسن حجة کالصحیح وان کان دونه ولهذا ادرجه بعض اهل الحدیث فیه
ولم یفرده وسیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی بعد ذکر حدیث حسن
وتعریف آن گفته قال البدر بن جماعة وایضا فیه دور لانه عرفه بصلاحیته
للعمل به وذلك یتوقف علی معرفة کونه حسنا قلت لیس قوله (ای فی تعریف الحسن) ویعمل به من
تمام الحد بل زائد علیه لافادة ان یجب العمل به کالصحیح ویدل علی ذلك
انه فصله من الحد حیث قال وما فیه ضعف قریب محتمل فهو الحدیث
الحسن ویصلح البناء علیه والعمل به ونیز در تدریب الراوی گفته ثم الحسن کالصحیح
فی الاحتجاج به وان کان دونه فی القوة ولهذا ادرجه طائفة فی نوع
الصحیح کالحاکم وابن حبان وابن خزیمة مع قولهم بانه دون الصحیح المبین
اولا ولا بدع فی الاحتجاج بحدیث له طریقان لو انفرد کل منهما لم یکن
حجة کما فی المرسل اذا ورد من وجه آخر مسندا او وافقه مرسل آخر بشرطه
کما سیجیء قال ابن الصلاح قال فی الاقتراح ما قیل من ان الحسن یحتج به فیه
اشکال لان ثم اوصافا یجب معها قبول الروایة اذا وجدت فان کان هذا
المسمی بالحسن مما وجد فیه اقل الدرجات التی یجب معها القبول فهو صحیح
وان لم یوجد لم یجز الاحتجاج به وان سمی حسنا اللهم الا ان یرد هذا
الی امر اصطلاحی بان یقال ان هذه الصفات لها مراتب ودرجات
فاعلاها واوسطها یسمی صحیحا وادناها یسمی حسنا وح یرجع الامر فی
ذلك الی الاصطلاح ویکون الکل صحیحا فی الحقیقة ونیز سیوطی در کتاب

تمام الدرایة بعد ذکر حدیث صحیح گفته فان خفّ الضبط ای قلّ مع وجود بقیة
الشروط فحسن وهو یشارک الصحیح فی الاحتجاج به وان کان دونه وتفاوته
فاعلاه ما قیل بصحته کروایة عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و
محمد بن اسحق عن عاصم بن عمر عن جابر ومولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج
الوصول گفته حدیث حسن حجت ست ثابت می شود بدان احکام مثل حدیث
صحیح اگر چه دون او در رتبه است ولهذا بعض اهل حدیث حسن را در صحیح درج کرده اند
وازوی جدا نساخته واین ظاهر کلام حاکم در تصرفات اوست تتمیم آنکه حدیث
ضعیف هرگاه متکثر الطرق میباشد بدرجه احتجاج فائز میباشد کما بیّناه فی
عبقات حدیث الولایة پس نفی احتجاج بآن نیز وجهی ندارد قوله زیراکه جماعة
محدثین که در طبقه متاخر پیدا شده اند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند
که احادیث صحاح وحسان را متقدمین مضبوط کرده رفته اند وجای سعی در آنها
نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه وموضوعه مقلوبة الاسانید والمتون
تا بطریق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند وموضوعات را از حسان
لغیرها ممتاز سازند اقول این تعلیل علیل ودلیل غیر قابل التعویل که تسویل
غیر جمیل وتلبیع غیر اصیل ست از زیادات مخاطب جلیل بر قاعده مخترعه کابلی
نبیل موهون ومخدوش ومردود ومغشوش ست بوجوه عدیده اوّل آنکه این دلیل
بادعوی اصلا ارتباطی ندارد زیراکه دعوی این ست که حدیثی که در کتاب
ملتزم الصحة مروی نباشد وبالخصوص کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصحیح
نکرده باشد قابل احتجاج نیست وجمع کردن متاخرین احادیث ضعیفه وموضوعه

ومقلوبة الاسانید والمتون را با این مقصود نفیاً واثباتاً مناسبتی نیست ثبوت
ثانی مستلزم ثبوت اول است ونه انتفاء ثانی مستلزم انتفاء اول یعنی اگر متاخرین
مثل دیلمی وخطیب وابن عساکر مائل بجمع احادیث ضعیفه ومقلوبة الاسانید
والمتون شده باشند وبطریق بیاض فراهم آورده تا نظر ثانی نمایند وموضوعات
از حسان لغیرها ممتاز سازند این معنی بوجه من الوجوه مستلزم حصر احتجاج را باحادیثی
که در کتاب ملتزم الصحة مروی باشند یا کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصریح کرده
نیست ونه عدم جمع متاخرین احادیث ضعیفه ومقلوبه را مستلزم عدم احتجاج است
وهذا بیّن جداً عجب است که با این همه امامت در معقول ومنقول از تمامیت تقریب
ومطابقت دلیل با دعوی که اطفال ممیز هم لحاظ آن دارند حسابی بر نداشته تخریجی
خواسته بی تدبر نگاشته وذلک غیر عزیز فی کتابه دوم آنکه ازین دلیل ظاهر است
که کتب طبقه متقدم معتبر است وروایات آن قابل احتجاج است واین حدیث را
عبد الرزاق واحمد بن حنبل وابو حاتم وابن شاهین وابن بطه وحاکم
وابن مردویه وابو نعیم وبیهقی روایت کرده اند واینها مقدم بودند بر دیلمی
وابن عساکر زیرا که وفات بیهقی که آخر جماعه است از روی وفات در سنه ثمان وخمسین
واربعمائة است ووفات دیلمی در سنه تسع وخمسمائة است ووفات ابن
عساکر در سنه احدی وسبعین وخمسمائة پس این حدیث حسب افاده خودش قابل احتجاج
ودافع شبهات اهل لجاج باشد وتحیرم از قوت حافظه شاهصاحب که با آنکه
درینجا قدح در روایات دیلمی بطمطراق تمام ونهایت زور وشور کرده اند
واحادیث مرویه ایشان را منحصر در ضعاف وموضوعات ومقلوبة الاسانید

والمتون دانسته اند لیکن چون رسطا عن عثمان عجدور ماندگی فرا گرفته از غایت حیرانی
و پریشانی دست ببعض اکاذیب مرویه دیلمی شتقگید کابلی زده ببعض خرافات اولیا
در فضیلت عثمان که بالخصوص ہم حسب افاده اکابر قوم موضوع است و ردکرده
قول خویش شاد فرموده اند سوم آنکه ازین افاده ظاہر ست که احادیث حسان نیز
مثل صحاح قابل احتجاج ست واگر حسان قابل احتجاج نمیشود اعتنا متقدمین بضبط
آن مثل ضبط صحاح جهتی نداشت و از افاده سابقه ظاہر میشود که احادیث
حسان اگر در غیر کتاب ملتزم الصحة مروی باشد لائق احتجاج نیست وهذا تہافت
صریح چہارم آنکه از قول او موضوعات را از حسان لغیرہا ممتاز سازند ظاہر
میشود که در احادیث متاخرین یا موضوعات بود یا حسان لغیرہا حالانکه ظاہر ست
که احادیث ضعیفه که اشتمال کتب متاخرین بران ثابت کرده عام ست حسان لغیرہا
و ضعاف غیر حسان لغیرہا را که بحد وضع نرسد پس شق ثالث یعنی احادیث
ضعیفه که نه حسان لغیرہا باشد و نه موضوع درین کلام بلاغت نظام مبنی
بر کدام نکته ست افاده آن عین منت و احسان ست پنجم آنکه روایت موضوعات
بنص اکابر ائمه عالی درجات بغیر بیان حال آن ناجائز و حرام و از محظورات و آثام
پس اثبات روایت موضوعات بر ذمه ائمه اعلام خود مثل خطیب و دیلمی و ابن عساکر
که اساطین عالی مقام اند در حقیقت تفسیق و توہین و نہایت تحقیر و تہجین این سلاطین
دین ست و هذا بیاض و سواد موجب ارتکاب حرام و تجویز فساد نمی تواند شد کما هو
غیر خاف علی اولی الفهم والسداد **قوله** بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر
خود آنہا را این مہم سرانجام نشد **اقول** آری بسبب قلت فرصت از مشاغل دینیه

ارجاع خلق بسوی خود و کوتاهی عمر دراز بسبب نهایت حرص و آز مخاطب ممتاز را این
مهم سرانجام نشد که نظر ثانی در کتاب خود که مسروق و منحول از خرافات کابلی مجهول است
بفرماید و موضوعات صریحه و مکذوبات فضیحه را از کلمات ملیحه افادات صحیحه ممتاز و از
کشف علو مقام و تبحر بالاتر از وصول اوهام و تجلیل اولیاء خدام کرام نزد خواص و
عوام احتراز فرماید لیکن متاخرین که بعد از وی پیدا شدند خصوصاً فاضل رشید قدری
هول و خوف از مواخذات اهل حق و شرم از افتضاح نزد معتقدین خویش در دل
آورده ندگو در غرائب تعصبات و تهمات و خطایای بی اصل مثل نسبت بیان شافی بملا صادق
و احتجاج باین کتاب بر شیعه باوصف ظهور فساد مذهب او و خروج از اهل حق و امثال
آن مبتلا ماندند و صاحب تبصره هم قصد احتراز از اکثر و اغلاط بیشتر ننموده لکن باز
غرائب اکاذیب را مرتکب گردیده و صاحب نجوم مذموم و تحفه سفیه و فاضل
معاصر صاحب منتهی الکلام از آنهمه ایقاظات و تنبیهات و مواخذات و ایرادات
متنبه و منزجر و مرتدع نمیشوند و خلیع العذار و گسسته مهار در مضمار افترای
اکاذیب و اختلاق افترآت بکمال ثبات جاش و نهایت انبساط و انتعاش
قدم میگذارند و اصلا خوفی و هراسی و هولی و وسواسی از مواخذه و تفضیح و طعن و
تقبیح در دل نمی آرند کما لا یخفی علی ناظر اجوبة کتبهم **قوله** اما متاخرین
که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات را جدا ساخت
و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنه علیحده نوشت و سیوطی در تفسیر منثور
پرداخت **اقول** از سیاق این عبارت سراسر جزالت ظاهر است که مراد مخاطب
ممتاز عزیز از لفظ امتیاز تمییز است که بسبب مزید تمییز و اقدام جسارت و مجاوزت

مثل تصرف و تحریف و عدم مبالات در احتجاجات آزار واداشته بهر حال اثبات تمییز مر
متاخرین هم برای مخاطب عمدة الاماثل زهر قاتل و سم هلاهل ست زیرا که در افادات
متاخرین مثل متقدمین هم مؤیدات مطلوب اهل الحق و یقین و مبطلات مزعوم مخاطب
موجود و واقع پس این تحقیق و تفریق بانیان وار از متقدمین مدح و ثنای متاخرین هم مخاطب را
غیر نافع مگر نمی بینی که علامه سخاوی حدیث انا مدینة العلم در مقاصد حسنه
وارد کرده بنا بر صحت آن و تخطیه کسی که حکم بوضع آن نموده از علمای نقل فرموده و مخاطب بجز ریب بسبب کمال ضلال
و ولای وصی بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما نفح المسک و العبیر
در پی ابطال و توهین و تحقیر و افساد و رد و تغییر آن میباشد پس ابطال مزعوم
باطل او درین باب مخالفت او با حق و صواب حسب اعتراف خودش در باب
تمییز سخاوی عالی نصاب از افادات احادیث حسان لغیرها در مقاصد حسنه
واضح و لایح گردید و نیز از عبارت سراسر بلاغت او ظاهر ست که علامه
سیوطی هم از ارباب تمییز ست و احادیث حسان لغیرها در تفسیر در منثور وارد کرده چه اگر
سیوطی والا مقام در در منثور موضوعات و سقام را داخل کرده باشد ذکر او
در مقام ممیزین خلاف عقل و تمییز باشد پس معلوم شد که غرضش آنست که چنانچه
سخاوی حسان لغیرها در مقاصد حسنه علیحده نوشته همچنین سیوطی در در منثور حسان
لغیرها جمع نموده و پر ظاهر ست که در تفسیر در منثور بسیاری از مؤیدات اهل الحق و مبطلات
مزعومات اهل زور که بسماع آن هوش و حواس مخاطب و اولیای او از جا میرود وارد
کرده چنانچه بعد ملاحظه در منثور مقام تفسیر آیهٔ انما ولیکم الله الآیة و آیهٔ انما انت
منذر و لکل قوم هاد و تفسیر سوره برائت و امثال آن واضح و لایح ست اما

ابن الجوزی او را بابت تمیز در اصل متون و احادیثی را که او از موضوعات دانسته موضوعات وانمود اگرچه
غرض عمده از ان معاذ الله ابطال بسیاری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ست
که ابن الجوزی لاجزاه الله خیرا بران جسارت کرده و داد مجازفت و عدوان و مکابرت و طغیان
داده چنانچه نمونه آن در حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم بنص اکابر اعیان و اساطین اهل السنه
سنیان ظاهر شده لکن باوصف عدم تمامیت این غرض باطل باین سبب که بتصریح محققین
اهلسنت کما علمت فی مجلد حدیث انا مدینة العلم ابن الجوزی بسیاری از احادیث
صحیحه و حسنه را در موضوعات داخل ساخته و تمیز در ثابت و موضوع نکرده تا آنکه قریب شصت
حدیث غیر موضوع را موضوع وانموده و از جمله آن بعض احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم
و دیگر صحاح و سنن ست و علمای ثقات اعتبار بکلامش ندارند و برو تعقبات
نموده اند و حکم او را بوضع بسیاری از احادیث مردود ساخته و او را نسبت
بافراط و مجازفت کرده اند و محمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات افاده کرده که کتاب ابن الجوزی
ضرر عظیمی ست بر قاصرین متکاسلین والعاقل تکفیه الاشارة ظاهرست
که ادخال ابن الجوزی در ارباب تمیز تیشه بر پای خود زدن ست زیرا که از افاده
ابن الجوزی در کتاب موضوعات حکم ببطلان حدیث ما صب الله شیئا
الا وصببته فی صدر ابی بکر بلکه بودن آن فروتر از موضوعات کذابین لئام
و اختصاص آن بعوام ظاهرست و هم حدیث ترک صلوة بر مبغض عثمان و هم
حدیث منام موضوع بر ابن عباس در باب دعوت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم بعرس عثمان در جنت در موضوعات وارد نموده قدح و جرح آن
فرموده و مخاطب این موضوعات را بجان و دل خریده بسوی تمسک

اہل این خرافات وانہم بمقابلہ اہل حق دو دیدہ است پس ابن الجوزی را در باب تمیز دانستن
واحادیثی راکہ در کتاب موضوعات وارد کردہ موضوعات وانمودن تیشہ برپای خوردن
و بدست خود آتش در خرمن خود انداختن است ولایحیق المکر السئی الا باھلہ پس باید
دانست کہ مخاطب حاذق قدح کتب خطیب و دیلمی و ابن عساکر از کتاب والد ماجد خود برداشتہ
لکن عبارت آن علامہ نبیل را بتغیر و تبدیل حسب مصلحت سانحہ فرمودہ و قدر خیر ضروری را
از کمال حزم و احتیاط دستخوش حذف و اسقاط نمودہ پس اولا آن عبارت باید شنید
و بعد آن بحقیقت اسقاط و تبدیل و تغییر مخاطب نحریر باید رسید والد مخاطب در
قرۃ العینین گفتہ و چون نوبت علم حدیث بطبقہ دیلمی و خطیب و ابن عساکر رسید
این عزیزان دیدند کہ احادیث صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کردہ اند و مساعی
سعے دران باب نماندہ است پس مائل شدند بجمع احادیث ضعیفہ و مقلوبہ کہ سلف
آنرا دیدہ و دانستہ گذاشتہ بودند بجمع طرق غریبہ غایۃ الغرابۃ کہ سلف با وجود کوشش
بسیار آنرا نیافتند و غرض ایشان ازین جمع آن بود کہ حفاظ محدثین دران احادیث
تامل کنند و موضوعات را از حسان لغیرہا ممتاز نمایند چنانکہ اصحاب مسانید
طرق احادیث جمع کردند و غرض ایشان آن بود کہ حفاظ محدثین متواتر و مشہور
و مستفیض و صحیح و حسن و غریب و غیر ضعیف از یکدیگر ممتاز سازند وانچہ بفقہ و تفسیر
و اعتقاد و رقائق تعلق دارد در محل خود بکار برند و ظن ہر دو فریق خدا تعالی محقق
ساخت پس بخاری و مسلم و ترمذی و حاکم تمیز احادیث کردند و حکم بصحت و حسن
نمودند و ابو داود و نسائی و دار قطنی و بیہقی برای فقہ تصنیف نمودند و احادیث
کہ بفقہ تعلق دارد جدا ساختند و ابو الشیخ و ابن مردویہ و ابن جریر تفسیر تصانیف

پرداختند و احادیث مناسبه بآیات ایراد نمودند و اجرّی و بیهقی در عقیده خود
آنچه بعقائد مناسب بود مجرّد نمودند و همچنان متاخران در احادیث خطیب و
طبقه او تصرف نمودند ابن جوزی موضوعات مجرد ساخت و سخاوی در مقاصد
حسنه حسان لغیرها از ضعاف و مناکیر ممیّز نمود انتهی از ملاحظه این عبارت واضحست
که والد مخاطب ناقد حاکم را مثل ترمذی بلکه بخاری و مسلم از ارباب تمیز و نقد
قرار داده و نیز حاکم را مثل الخضرات ثلثه حاکم بصحیح و حسن گردانیده و او را
از حفاظ محدثین که بسبب تحقیق ظن ائمه اوائل اعنی مصنفین مسانید جلائل شدند
شمرده و چون این حکم محکم در باب حاکم مبطل مزعوم شوم مخاطب عمدة القوم در باب
ابطال حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم است لهذا آنرا حذف
فرموده و بذکر آن راضی نشده و نیز غرضیکه والد مخاطب برای خطیب و دیلمی و
ابن عساکر ثابت کرده آنرا استدلال متغیر فرموده قوله خود آن جمع کنندگان در مقدمات
کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند اقول مخاطب با انصاف مجتنب از کذب
و اعتساف از تکرار هزل و سفساف اکثار مجون و جزاف سیر نشده تا آنکه کذب
صریح را واشگاف گفته ادعا فرموده که خود آن جمع کنندگان که مراد از آن دیلمی
و خطیب و ابن عساکر اند در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند یعنی
بیان کرده که ما احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبة الاسانید و المتون را برای تلطف
بیاض یکجا فراهم آورده ایم تا نظر ثانی نمائیم و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز
سازیم این کذب و ارجاف که اوائل طلبه از آن شمئزاز و استنکاف دارند و مخاطب
عمدة الاشراف با اینهمه تبحر و ایقاف و طول باع و احصار ایغال و ایضاع ایجاف

ودر ان وارد از خصائص خود اکمل الاوصاف اوست که کابلی هم با آنهمه وقاحت و جسارت و بذائت و سلاطت
و عنف و شر است و مجامع شکاست و غلظت و فظاظت و اسباب و اطالت و تغطرس
و ایرات و ملالت اجترا بر این کذب و افترا ننموده و خطیب و فردوس دیلمی که سابقا منقول شد
و در ان طعن و تشنیع بلیغ نموده بر اشتغال القصص و احادیث محذوفة الاسانید و طلب
موضوعات برای تحمیل مخاطب غبی و رفع این کذب و تسویل کافی و وافی ست بلکه بطلان آن
از احتجاج کابلی بروایات دیلمی و ابن عساکر ظاهر و باهر ست و مخاطب بالکمال هم احتجاج
و استدلال بروایات این حضرات میکند لیکن دست از توهین کتبشان بمقابله اهل الحق
برای رد احتجاجات و استدلالات ایشان بر نمیدارد و پس کابلی را در صنعت مکابره
و حرفت معانده قاصر قرار داده بتناقض و تهافتی که او راضی نشده بصد دل و
جان برگزیده و با ضاعت عرض و دیانت آنرا خریده و نهایت ظاهرست که اگر
خطیب و دیلمی و ابن عساکر در کتب خود احادیث موضوعه مقلوبة الاسانید وارد
می کردند و کتب خود را بطریق بیاض فراهم می آوردند تا نظر ثانی نمایند و این جمع
خود را در کتب جمع و بیان می نمودند اکابر علما کتب ایشان را بمدائح عظیمه و مناقب
فخیمه نمی ستودند مدح فردوس دیلمی و مسند الفردوس شهردار دیلمی و روضة الفردوس
سید علی همدانی سابقا شنیدی و رینجا بعض مدائح تصانیف خطیب و ابن عساکر
باید شنید ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلة البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد
گفته قد صنّف النّاس فی ذلک ای فی علم الحدیث و معرفة الرّجال
واکثروا و عنوا و بالغوا و میّزوا الثقة من المتّهم والضعیف من القوی
وما اعظم فائدته واجل موقعه لکثرة مادسّ الملحدة

والزنادقة من الاحاديث الموضوعة الشنعة المتفرقة التي فسد
بسماعها خلق من الناس واعتقد الغر عند سماعها انها من قول صاحب
الشرع فهلك وتسرع الى الكذب ومال الى الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء
والبلاء، وهذا الكتاب الذي صنفه الشيخ ابوبكر احمد بن علی بن ثابت
الخطيب الحافظ البغدادي رحمه الله وسماه تاريخ بغداد كتاب جليل
في هذا العلم نفيس قد تعب فيه وسهر واطال الزمان والله تعالى يثيبه ويحسن
اليه الا انه طويل وللاطالة آفات اقربها الملل والملل داعية الترك وقد
استخرت الله تعالى واختصرته وذكرت اسماء الرجال الذي ذكرهم على
ترتيبه الخ وابوسعد عبدالكريم بن محمد سمعانی در انساب بترجمه خطيب گفته صنف قريبا
من مائة مصنف صارت عمدة لاصحاب الحديث منها التاريخ الكبير
لمدينة السلام بغداد وابن خلكان در وفيات الاعيان گفته ابوبكر احمد
بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطيب
صاحب تاريخ بغداد وغيره من المصنفات المفيدة كان من الحفاظ
المتقنين والعلماء المتبحرين ولو لم يكن له سوى التاريخ لكفاه فانه يدل
على اطلاع عظيم الخ وذهبی در سير النبلاء بترجمه خطيب گفته قال الحافظ ابن عساكر
سمعت الحسين بن محمد يحكی عن ابن خيرون او غيره ان الخطيب ذكر انه
لما حج شرب من ماء زمزم ثلث شربات وسأل الله تعالى ثلث حاجات
ان يحدث بتاريخ بغداد بها وان يملي الحديث بجامع المنصور وان يدفن
عند بشر الحافي فقضيت له الثلث الخ وذهبی در سير النبلاء بترجمه او گفته قال غنيم

(۱) مدح تاريخ بغداد از ابن جزله

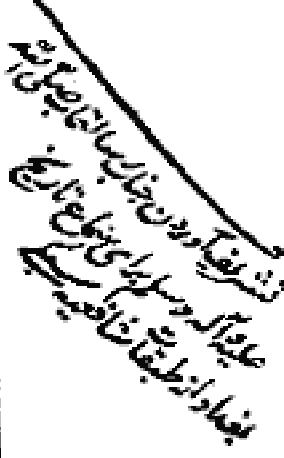
(۲) مدح مصنفات خطيب از انساب سمعانی

(۳) مدح تاريخ بغداد و ديگر تصانيف

(۴) دعای خطيب بر زمزم برای سه سوال از انجمله تحديث تاريخ بغداد کند

الادصیاری قال مکی الرمیلی کنت نائما ببغداد فی ربیع الاول سنة ثلاث وستین
واربعمائة فرأیت کانا اجتمعنا عند ابی بکر الخطیب فی منزله لقراءة التاریخ
علی العادة فکان الخطیب جالس والشیخ ابو الفتح نصر بن ابراهیم المقدسی عن
یمینه وعن یمین نصر رجل لم اعرفه فسالت عنه فقیل هذا رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء یسمع التاریخ فقلت فی نفسی هذه جلالة لابی
بکر اذ یحضر رسول الله صلی الله علیه وسلم وقلت هذا رد لقول من
یعیب التاریخ ویذکر ان فیه تحاملا علی اقوام وسبکی در طبقات شافعیه در
ترجمه خطیب گفته قال ابو الفرج الاسفرائنی واسنده عنه الحافظ ابن عساکر فی
التبیین قال ابو القاسم مکی بن عبد السلام المقدسی کنت نائما فی
منزل الشیخ ابی الحسن الزعفرانی ببغداد فرأیت فی المنام عند التسحر کانا
اجتمعنا عند الخطیب لقراءة التاریخ فی منزله علی العادة وکان الخطیب
جالس وعن یمینه الشیخ نصر المقدسی وعن یمین الفقیه نصر رجل لا اعرفه
فقلت من هذا الذی لم تجر عادته بالحضور معنا فقیل لی هذا رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء یسمع التاریخ فقلت فی نفسی هذه جلالة
الشیخ ابی بکر اذ حضر النبی صلی الله علیه وسلم مجلسه وقلت فی نفسی
هذا ایضا رد لمن یعیب التاریخ ویذکر ان فیه تحاملا علی اقوام وشغلنی
التفکر فی هذا عن النهوض الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وسواله عن
اشیاء کنت قد قلت فی نفسی اساله عنها فانتبهت فی الحال ولم اکلمه صلی الله
علیه وسلم ونیز ذهبی در سیر النبلاء گفته انشدنی ابو الحسین الحافظ انشدنا

رسول الله صلی الله علیه وسلم جا بسمع تاریخ خطیب ذکره الذهبی



جعفر بن منیر انشدنا السلفی لنفسه تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا
الغض الوطیب تراها اذ رواها من حواها، ریاضا للفتی الیقظ اللبیب
ویاخذ حسن ما قد ضاع منها، بقلب الحافظ الفطن الاریب وایة راحة
ونعیم عیش یوازی کتبها بل ای طیب رواها السمعانی فی تاریخه
عن یحیی بن سعدون عن السلفی ونیز ذہبی در تذکرۃ الحفاظ بترجمہ خطیب گفتہ
انشدنی ابو الحسن الیونینی انشدنا ابو الفضل الهمدانی انشدنا السلفی
لنفسه وقد رواه السمعانی فی الذیل عن یحیی بن سعدون عن السلفی
تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا الغض الوطیب الی آخر الاشعار
المذکورۃ فی سیر النبلاء و عجب بر عجب آنکہ از افادات خود مخاطب نعاء مدح وثنای
تاریخ بغداد و دیگر مصنفات خطیب والا نژاد واضح ولائح است چنانچہ در
بستان المحدثین بترجمہ خطیب میفرماید مصنفات او زیادہ بر شصت کتاب
از انجملہ است تاریخ بغداد وکفایہ وشرف اصحاب الحدیث والسابق واللاحق
والمتفق والمفترق والموتلف والمختلف وتلخیص المتشابه وکتاب الرواۃ
عن مالک وغنیة المقتبس فی تمیز الملتبس ومتصل الاسانید وروایة الابناء
عن الاباء وغیر ذلک من التصانیف المفیدة التی هی بضاعة المحدثین عمرو تحم
و فی مدح حافظ ابو طاہر سلفی در حق تصانیفاو گفتہ است تصانیف ابن
ثابت الخطیب الذ من الصبا الغض الرطیب یراها اذ رواها من حواها
ریاضا للفتی الیقظ اللبیب ویاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ
الفطن الاریب فایة راحة ونعیم عیش یوازی عیشها بل ای طیب

اشعار سلفی متضمن مدح خطیب از سیر النبلاء

ذکر مدح وثنای مصنفات خطیب از بستان خود مخاطب

ونیز در بستان المحدثین بترجمه خطیب گفته و در حج چون متصل آب زمزم رسید سه بار از
آب مبارک سیر نوشید و سه چیز از خدای تعالی درخواست کرد که بر آن حالت عاستجابت
اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم آنکه در جامع منصور که
بهترین بقاع بغدادست باملا و تعلیم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او
متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد والحمد لله الی ان قال فی البستان
یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بخواب دیدم که گویا ما
نزد خطیب حاضریم ومیخواهیم که تاریخ بغداد بنا بر عادت نزد او بخوانیم و بر دست
راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر
نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتم این بزرگ کیست
گفتند که ایشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برای شنیدن این تاریخ تشریف
آورده اند و این شرف عظیم ست خطیب را رحمة الله علیه انتهی و کمال عظمت و جلالت
تاریخ ابن عساکر و دیگر تصانیف آن علامه جمیل المفاخر نیز از ملاحظه افادات
اساطین اکابر سنیه جلیل المآثر ظاهر و باهر ست ابن خلکان در وفیات الاعیان
بترجمه ابن عساکر گفته وصنف التصانیف المفیدة وخرج التاریخ وکان حسن
الکلام علی الاحادیث محفوظا فی الجمع والتالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق
فی ثمانین مجلدة اتی فیه بالعجائب وهو علی نسق تاریخ بغداد قال شیخنا
الحافظ العلامة ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به
النفع وقد جری ذکر هذا التاریخ واخرج منه مجلدا وطال الحدیث
فی امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

دعای صاحب تاریخ بغداد در بستان المحدثین خطیب از خدای تعالی که مستجاب شد

منام بعضی از علما در باب تاریخ بغداد بیان

مدح مصنفات ابن عساکر الاعیان تاریخ او از وفیات الاعیان ابن خلکان

من يوم عقل نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والا فالعمر يقصر عن
ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه ولقد
قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول ومتى يتسع للانسان
الوقت حتى يضع مثله وهذا الذي ظهر هو الذي اختاره وما صح له هذا
الا بعد مسودات ما يكاد ينضبط حصرها وله غيره تواليف حسنة
واجزاء ممتعة ويافعي در مرآة الجنان ترجمه او گفته وصنف التصانيف
المفيدة وخرج التخاريج وكان حسن الكلام على الاحاديث محظوظا على
الجمع والتاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدا اتى فيه
بالعجائب وهو على نسق تاريخ بغداد قال الامام ابن خلكان قال لي شيخنا
الحافظ العلامة ذكي الدين ابو محمد عبد العظيم المنذري رحمه الله
وقد جرى ذكر تاريخ ابن عساكر المذكور واخرج لي منه مجلدا وطال الحديث
في امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ
من يوم عقل نفسه شرع في الجمع من ذلك الوقت والا فالعمر يقصر عن
ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه قال ولقد
قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول ومتى يتسع للانسان الوقت حتى يضع
وما صح له الا بعد مسودات ما كاد ينضبط حصرها وله تواليف
حسنة غيره واخرى ممتعة ونيز يافعي در مرآة الجنان ترجمه او گفته وقال بعض اهل
العلماء بالحديث والتاريخ ساد اهل زمانه في الحديث ورجاله وبلغ
فيه الى الذروة العليا ومن تصفح تاريخه علم منزلة الرجل في الحفظ

قلت من تامل تصانيفه ومن حيث الجملة علم مكانه في الحفظ والضبط للعلم
والاطلاع وجودة الفهم والبلاغة والتحقيق والاتساع في العلوم فضائل
تضمنها من المنافع والمحاسن كل طائل عبد الوهاب سبكي در طبقات شافعيه بترجمه ابن
عساكر گفته له تاريخ الشام في ثمانين مجلدة واكثر ابان فيه عما لم يكتمه
غيره وانما عجز عنه ومن طالع هذا الكتاب عرف الى اى مرتبة وصل هذا
الامام واستقل الثريا وما رضى بدر التمام وله الاطراف وتبيين كذب
المفتري فيما نسب الى الامام ابي الحسن الاشعري وعدة تصانيف وتخاريج
وفوائد مما الحفاظ اليها الاحاويج ومجالس املاءها من صدره تجر اذيال
البخاري ومسلم ولا يرتد ويعمل في الرحلة اليها من كل المهاري **قوله**
باوجود علم بحال آن كتب بتصريح مصنفين آنها دريافته باشيم احتجاج بآن احاديث
چگونه روا باشد **اقول** چون هرگز اين حال غرابت اشتمال براي اين كتب ائمه
باكمال بتصريح مصنفين آنها دريافتيم ونه ازين مضمون حيرت گون از افادات ديگر
ماهرين فنون شناختيم بلكه برعكس اين ادعا مدح مشتاهي فردوس ديلمي وتاريخ خطيب
وتاريخ ابن عساكر از افادات اساطين كبار واضح ولائحست وهم تشبث اعاظم
وافاخم سنيه بروايات اين حضرات شائع وذائع بلكه استدلال بروايات ديلمي وابن
عساكر در افادات كابلي خود مخاطب واقع پس چگونه اهل حق را الزام وافحام واحتجاج
واستدلال باحاديث اين حضرات روا نباشد **قوله** ولهذا صاحب جامع الاصول
نقل كرده كه خطيب ابن شريف مرتضى برادر رضي احاديث شيعه روايت كرده
بهمين غرض كه بعد از جمع تاليف در آنها نظر كند وبحث نمايد كه اصلي دارد يا نه

اقول اوّلاً افاده نفرموده‌اند که صاحب جامع الاصول این مضمون را در کدام کتاب
ذکر فرموده تا مراجعت بآن نموده تمیز صدق از کذب آن کرده شود و ثانیاً از صرف روایت
خطیب احادیث شیعه را از سید مرتضی قدح کتاب تاریخ بغداد و امثال آن لازم
نمی‌آید زیرا که جائز است که خطیب این احادیث را در بیاضی علیحده نوشته باشد
نه کتاب تاریخ بغداد که ممدوح و مقبول اساطین نقادست پس احتجاج بروایات
تاریخ بغداد و مثل آن از کتب سائره فی البلاد نه بروایت سواد و بیاض کما اتفق لخطیب
العماد المرتاض فی الباب الحادی عشر تقلیداً للکابلی المبالغ فی اعنات الاجحاض
چرا لائق ابطال و دحاض گردد و ثالثاً ازینجا کمال جلالت و عظمت سید مرتضی
طاب ثراه ظاهر میشود که خطیب بغداد با آنهمه جلالت و عظمت و تبحر و اتقان و رفعت شان
اخذ احادیث از آنجناب نموده پس آنجناب شیخ و استاد خطیب لبیب بوده باشد پس
تهجین مخاطب فطین در باب نبوت آنجناب ناشی از کمال عرفان و ایقان باشد

قوله بالجمله این حدیث خود ازان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود
باشد ولو بطریق ضعیف **اقول** مخاطب ذو فنون که بحسب سقیفه سازی مفتون
بتلفیقات غرائب مشحون بر جنوح رکون و واله و شیفته تعصبانی ست که بملاحظه آن
قلوب اهل انصاف پر خون و طور سیف ما یدور لباسها گوناگون و قالبها بوقلمون
می‌نماید عجائب تجدیدها و اژگون و غرائب اکاذیب محیره ارباب خلاعت و مجون مگر
نمی‌بینی که بعد آنهمه تلمیع و تلبیس و تزویر و تقریر قواعد و تمهید فوائد باز همان کذب سابق
و دروغ گذشته را بامزید تشدید و آب و رنگ تازه اعاده کرده تا از قاعده که
مقرر کرده توهم نشود که این حدیث در کتب اهلسنت مذکورست لیکن ضعیف و غیره

معتبرست لہذا بارہا بتصریح تمام ارشاد فرمودند کہ این حدیث در ہیچ کتابی از کتب اہلسنت

موجود نیست و لو بسند ضعیف یعنی در ہیچ کتابی از کتب سنیہ از صحاح و غیر صحاح و طبقہ

متقدم و طبقہ متاخر بسند صحیح یا بسند ضعیف موجود نیست سبحانک ہذا بہتان

عظیم از بیان سابق دریافتی کہ حدیث تشبیہ در کتاب السنۃ ابن شاہین و تاریخ

نیسابور حاکم و ابانہ ابن بطہ و فضائل الصحابہ ابو نعیم و فضائل الصحابہ بیہقی

و کتاب المناقب ابن المغازلی و فردوس الاخبار شیرویہ دیلمی و زین الفتی عاصمی

و خصائص علویہ نطنزی و مسند الفردوس شہردار دیلمی و کتاب المناقب اخطب

خوارزم و معجم یاقوت حموی و وسیلۃ المتعبدین ملا عمر و مطالب السؤل ابن طلحہ و کفایۃ

الطالب کنجی و ریاض النضرہ و ذخائر العقبی محب طبری و مودۃ القربی سید علی

ہمدانی و توضیح الدلائل سید شہاب الدین احمد و ہدایۃ السعداء شہاب الدین

دولت آبادی و فصول مہمہ ابن الصباغ و فواتح میبذی و نزہۃ المجالس صفوری

و کتاب الاکتفاء ابراہیم وصابی و اربعین جمال الدین محدث و وسیلۃ المآل

احمد بن الفضل باکثیر مکی و مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم

و روضہ ندیہ محمد بن اسماعیل یمانی و غیر آن مذکورست فما ہذا الجحود و الانکار

و ما ہذا الاغلاط و الالغاط علی الخساد و البوار اما لک حیاء ایہا

الشیخ الجلیل الفخار اما لک احتفال بمواخذۃ المطلعین علی کتب الاخبار

او ما تدری ان وجود ہذا الحدیث الشریف فی کتب السنیۃ الاحبار واضح

کالشمس فی رابعۃ النہار ساطع کالصبح عند الاسفار و فظاعۃ نفیہ

من کتب ہؤلاء الکبار مما لا یحوم حولہ شائبۃ الارتیاب لاحد من اولی

الایدی والابصار فان کنت لا تدری فتلک مصیبة وان کنت تدری فالمصیبة اعظم **قوله** دوم آنکه این کلام محض تشبیه است ببعض صفات امیر ببعض صفات انبیای مذکورین **اقول** نفی دلالت این کلام معجز نظام بر مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیاء کرام علی نبینا وآله وعلیهم السلام وتجویز بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک وسنگریزه بمروارید ویاقوت وتشبیه کف خضیب سلیمی ببرق وادعای این معنی که این کلام محض تشبیه است یعنی دلالت بر مساوات ندارد محض تلمیع وتخدیع وتسویل وتمویه بحت وتوهم وتهجم وتجسس کریه وصریح تحریف سخیف وتوجیه غیر وجیه ومکابره واضحه ومجازفت سراسر تشویه بلکه کذب فظیع وبهت بدیع غیر محتاج بتنبیه است وبطلان آن ظاهر وواضح است بر متامل نبیه بچند وجه اول آنکه اصل این ترکیب یعنی من اراد ان ینظر الخ مفید عینیت مراد النظر الیه با مامور بالنظر الیه میباشد مثل من اراد ان ینظر الی افضل رجل فی البلد فلینظر الی فلان پس مدلولش آنست که کسی که حکم بنظر بسوی او کرده شد او عین افضل رجل فی البلد است وظاهر است که درین مقام تشبیه مساغی ندارد ومراد نه آنست که کسی که حکم کرده شد بنظر بسوی او وآنکس مشابه افضل است وافضل حقیقة نیست اما در مثل حدیث شریف چون عینیت من اراد النظر الیه با جناب امیر المومنین علیه السلام امکانی ندارد لابد این کلام بلاغت نظام محمول بر اقرب اشیا بعینیت خواهد بود وظاهر است که اقرب اشیا بعینیت مساوات است پس معنی چنین خواهد بود هر کسی که بخواهد که حضرت آدم را ببیند وملاحظه کمال علم آنحضرت نماید پس باید که علی ابن ابی طالب را ببیند که آنجناب مساوی ومماثل حقیقی حضرت آدم

در علم است باین معنی که جمیع علوم که حضرت آدم را حاصل بود برای آنحضرت هم حاصل است
وهکذا فی باقی الصفات پس اگر مساوات مراد نباشد کلام معجز نظام سرور انبیای
کرام علیه وآله وعلیهم آلاف التحیة والسلام معاذ الله از مرتبه بلاغت هابط و منزلت
انتظام والتیام وارتباط واتساق وجودت سیاق وحلاوت مذاق ساقط گردد
محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر بترجمه عیسی بن محمد
مغربی گفته وکان للناس فیه اعتقاد عظیم حتی ان العارف بالله السید
محمد بن باعلوی کان یقول فی شانه انه صدوق زمانه وکان السید عمر باعلوی
یقول من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك فی ولایته فلینظر الیه وکفی بذلك
فخرا له ومن شهد له خزیمة پس اگر ترکیب من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی
فلان مفید تحقق صفت مراده در ان شخص نباشد بلکه این کلام مبنی باشد بر محض تشبیه
وتمویه قبیل تشبیه خاك بمشك وسنگریزه بمروارید ویاقوت لازم خواهد آمد که قول عمر باعلوی در حق
عیسی مغربی مفید ولایت قطعیه ومثبت اعتقاد عظیم مردم در حق او نخواهد شد
واصلا برای فخر مغربی کافی نخواهد شد وافتخار وابتهاج صاحب خلاصة الاثر
واین افاده عمر را شهادت خزیمه دانستن وجهی نخواهد داشت که کسی تشبیه خاك را
بمشك وسنگریزه را بمروارید ویاقوت شهادت نمی نامد ونه ابتهاج واستبشار وافتخار باین میکند
دوم آنکه متبادر از تشبیه مثل قول قائل زید کعمرو فی العلم او الحسن او القد او المال
او الاولاد او العمر او الجثة او الاخلاق او الورع او غیر ذلك مساوات است ودرین امر
بکمال وضوح ظهور ولا یشك فی ذلك الا المنکر للواضحات الدافع للبدیهیات
پس حمل حدیث شریف بر تقدیر تقدیر حرف تشبیه بدون لفظ مساوی هم بحکم تبادر بر

مساوات واجب ولازم باشد صارفی ازین تبادر ومانعی ازین ظهور غیر موجود فلا
وجه للعدول الا الغفول والذهول عما نهده الاساطین الفحول وتلقوه
بالجمعهم بالقبول موضح این تبادرست صحت سلب تشبیه در صورت عدم مساوات
مثلا اگر زید مساوی با عمرو در علم نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی العلم
واگر زید در حسن مساوی عمرو نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی الحسن
وهمچنین در هر امری از امور مذکوره وامثال آن اگر مساوات زید با عمرو مفقود باشد خواهند
خواهند گفت که زید لیس کعمرو فیه پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نمیکرد سلب تشبیه
در صورت عدم مساوات وجهی نداشت پس تعصب بیجا و حب مشرب اسلاف
مخاطب را از اهل حق غافل گردانیده که از انکار دلالت الفاظ و مدلولات لغات هم بی هراس
و هرچه میخواهند بی مبالات از مواخذه و تعییر ارباب فهم و ادراک می نگارند
واجله و اکابر علما بآیه آمره جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باقتدای بهدای انبیا
علیهم السلام استدلال کرده اند بر افضلیت آنحضرت از انبیا علیهم السلام پس
ازین حدیث شریف که ازان ثبوت صفات انبیا علیهم السلام در جناب امیر المؤمنین
ظاهرست قطعا و حتما دلیل افضلیت آنحضرت از انبیا علیهم السلام باشد و اذا
ثبت افضلیته علیه السلام من الانبیاء الکرام فما ظنک بثبوت افضلیته
من الثلثة الحائزین لصفات تحیر فیها الافهام واولا سیاق این آیه کریمه که
ازان امر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باقتدای بهدای انبیا علیهم السلام
ظاهرست باید شنید و بعد آن بوجه استدلال آن بر افضلیت جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله وسلم حسب تقریر اساطین سنیه باید رسید تا ازان بغایت

قوت ومتانت دلالت حدیث شریف بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام ظاهر شود
پس باید دانست که حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده و وهبنا له
اسحاق ویعقوب کلاً هدینا ونوحاً هدینا من قبل ومن ذرّیّته داود
وسلیمان وایّوب ویوسف وموسی وهرون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا
ویحیی وعیسی والیاس کلاً من الصالحین واسمعیل والیسع ویونس ولوطا وکلاً فضّلنا علی العالمین ومن آبائهم وذرّیاتهم
واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم ذلک هدی الله
یهدی به من یشاء من عباده ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون
اولئک آتیناهم الکتاب والحکم والنّبوّة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنا بها
قوماً لیسوا بها بکافرین اولئک الّذین هدی الله فبهداهم اقتده قل
لا اسئلکم علیه اجراً ان هو الا ذکری للعالمین فخر رازی در مفاتیح الغیب بعد
تفسیر آیات مذکوره در تفسیر آیه فبهداهم اقتده گفته فی الآیة مسائل الاولی لا شبهة
فی انّ قوله اولئک الذین هدی الله هم الّذین تقدّم ذکرهم من الانبیاء
ولا شک فی انّ قوله فبهداهم اقتده امر لمحمّد علیه الصّلوة والسّلام وانّما
الکلام فی تعیین الشیء الّذی امر الله محمّداً ان یقتدی فیه بهم فمن النّاس من
قال المراد انّه یقتدی بهم فی الامر الّذی اجمعوا علیه وهو القول بالتوحید و
التنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات والصّفات والافعال وسائر
العقلیات وقال آخرون المراد الاقتداء بهم فی جمیع الاخلاق الحمیدة والصّفات
الرفیعة الکاملة من الصّبر علی اذی السّفهاء والعفو عنهم وقال آخرون
المراد الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصّه الدّلیل وبهذا التقدیر کانت هذه

الآية دليلاً على انّ شرع من قبلنا يلزمنا وقال آخرون انه تعالى انما ذكر الانبياء
في الآية المتقدمة ليبيّن انّهم كانوا محترزين عن الشرك مجاهدين بابطاله
بدليل انّه ختم الآية بقوله ولو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون ثم اكّد
اصرارهم على التوحيد وانكارهم للشرك بقوله فان يكفر بها هؤلاء فقد
وكّلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين ثم قال في هذه الآية اولئك الذين
هدى الله اي هداهم الى ابطال الشرك واثبات التوحيد فبهداهم اقتده اي
اقتد بهم في نفي الشرك واثبات التوحيد وتحمّل سفاهات الجهال في هذا الباب
وقال آخرون اللفظ مطلق فهو محمول على الكلّ الّا ما خصّه الدليل
المنفصل قال القاضي يبعد حمل هذه الآية على امر الرسول بمتابعة الانبياء
عليهم السلام المتقدمين في شرائعهم لوجوه احدها ان شرائعهم مختلفة
متناقضة فلا يصح مع تناقضها ان يكون مامورا بالاقتداء بهم في تلك
الاحكام المتناقضة وثانيها انّ الهدى عبارة عن الدليل دون نفس
العمل واذا ثبت هذا فنقول دليل اثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك
الاوقات لا في غير تلك الاوقات فكان الاقتداء بهم في ذلك الهدى
هو ان يعلم وجوب تلك الافعال في تلك الاوقات فقط وكيف يستدل
بذلك على اتباعهم في شرائعهم في كل الاوقات وثالثها انّ كونه عليه الصلوة
والسلام متّبعاً لهم في شرائعهم يوجب ان يكون منصبه اقلّ من
منصبهم وذلك باطل بالاجماع فثبت بهذه الوجوه انّه لا يمكن حمل هذه
الآية على وجوب الاقتداء بهم في شرائعهم والجواب عن الاول انّ قوله

فبهداهم اقتده يتناول الكل فاما ما ذكرتم من كون بعض الاحكام متناقضة
بحسب شرائعهم فنقول ان ذلك العام يجب تخصيصه في هذه الصورة فيبقى
فيما عداها حجة وعن الثاني انه عليه الصلوة والسلام لو كان مأمورا
بان يستدل بالدليل الذي استدل به الانبياء المتقدمون لم يكن ذلك
متابعة لان المسلمين لما استدلوا بحدوث العالم على وجود الصانع
لا يقال انهم متبعون لليهود والنصارى في هذا الباب وذلك لان المستدل
بالدليل يكون اصيلا في هذا الحكم ولا تعلق له بمن قبله البتة والاقتداء
والاتباع لا يحصل الا اذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثاني
وبهذا التقرير يسقط السؤال وعن الثالث انه تعالى امر الرسول بالاقتداء
بجميعهم في جميع الصفات الحميدة والاخلاق الشريفة وذلك لا يوجب
كونه اقل مرتبة منهم بل يوجب كونه اعلى مرتبة من الكل على ما سيجيء
تقريره بعد ذلك ان شاء الله تعالى فثبت بما ذكرنا دلالة هذه الآية
على ان شرع من قبلنا يلزمنا المسئلة الثانية احتج العلماء بهذه الآية
على ان رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل من جميع الانبياء عليهم
السلام وتقريره هو انا بينا ان خصال الكمال وصفات الشرف كانت
مفرقة فيهم باجمعهم فداود وسليمان كان من اصحاب الشكر على النعمة
وايوب كان من اصحاب الصبر على البلاء ويوسف كان مستجمعا لهاتين الحالتين
وموسى عليه السلام كان صاحب الشريعة القوية القاهرة والمعجزات
الظاهرة وزكريا ويحيى وعيسى والياس كانوا اصحاب الزهد واسمعيل

كان صاحب الصدق و يونس كان صاحب التضرع فثبت انه تعالى انما ذكر كل واحد من هؤلاء الانبياء لان الغالب عليه كان خصلة معينة من خصال المدح والشرف ثم انه تعالى لما ذكر الكل امر محمدا عليه الصلوة والسلام بان يقتدي بهم باسرهم فكان التقدير كانه تعالى امر محمدا صلى الله عليه وسلم ان يجمع من خصال العبودية والطاعة كل الصفات التي كانت مفرقة فيهم باجمعهم و لما امره الله تعالى بذلك امتنع ان يقال انه قصر في تحصيلها فثبت انه حصلها و متى كان الامر كذلك ثبت انه اجتمع فيه من خصال الخير ما كان متفرقا فيهم باسرهم و متى كان الامر كذلك وجب ان يقال انه افضل منهم بكليتهم والله اعلم ازين عبارت ظاهرست كه احتجاج كرده اند علما بآيه كريمه فبهديهم اقتده بر افضليت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیا علیهم السلام بتقریری که رازی کرده فلله الحمد والمنه که بعد ثبوت احتجاج علما بآیه کریمه بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر انبیای سابقین هیچ مکابری مجادلی را هم مقام اشتباه و ارتیاب در دلالت حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیای سابقین باقی نماند چه هرگاه امر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم باقتدای هدای انبیای سابقین علیهم السلام دلیل افضلیت آنحضرت باشد پس اثبات صفات انبیای سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که اینحدیث شریف دلالت صریحه بران دارد نیز حتما جزما دلالت بر افضلیت آنحضرت خواهد کرد وظاهرست که در آیه آمره باقتدا احتیاج ست بمقدمات عدیده اول آنکه

هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد باقتدای جمیع انبیای
سابقین ضرورست که اقتدا فرموده دوم آنکه مراد از هدی جمیع فضائل خاصه
انبیا علیهم السلام ست سوم آنکه اقتدا مانع افضلیت نمی‌تواند شد و در حدیث
من اراد ان ینظر الی آدم الخ هرگز احتیاج باین مقدمات نیست بلکه بلا واسطه
مقدمه دران صفات انبیای سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت
کرده نیز آنکه اولا دران امر باقتدا نیست تا احتیاج افتد باین مقدمه که هرگاه
مامور باقتدا شد بالضرورة اقتدا کرده باشد و نیز درین حدیث صفات انبیای
سابقین بتصریح مذکورست وآن علم وحلم وعبادت وتقوی وبطش ست لفظ
هدی نیز درینجا احتیاج بتقریر این معنی نیست که اقتدا مانع افضلیت نمی‌تواند شد
پس دلالت این حدیث بر مساوات صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با صفات
انبیای سابقین علیهم السلام اوضح واظهرست از دلالت امر اقتدا بر مساوات آنحضرت
فخر رازی دیگر جهابذه علما واساطین ماهرین نیز استدلال بآیه فبهداهم اقتده
بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده اند حسن بن محمد
القمی النیسابوری در غرائب القرآن گفته ولا خلاف فی انه امر محمدا صلی الله
علیه وسلم بالاقتداء بالانبیاء المذکورین انما الکلام فی تفسیر الهدی
فمن الناس من قال المراد الذی اجمعوا علیه وهو القول بالتوحید
والتنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات والصفات والافعال وقال
آخرون المراد به الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل وعلی هذا
فیلزمنا شرع من قبلنا وقیل اللفظ مطلق فیحمل علی الکل الا ما خصه

الدّليل المنفصل وقال القاضي هذا بعيد لانّ شرائعهم مختلفة متناقضة ولا يمكن الاتيان بالامور المتناقضة معًا ولانّ الهدى عبارة عن الدّليل دون نفس العمل ودليل ثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك الاوقات ولانّ منصبهم يلزم ان يكون اجلّ من منصبه وانّه باطل بالاجماع واجيب بانّ العام يجب تخصيصه في الصّورة المتناقضة فيبقى فيما عداها حجّة وبانّ المستدلّ بالدّليل اصل في ذلك الحكم فلا معنى للاقتداء بالدّليل الّا اذا كان فعل الاوّل سببا لوجوب الفعل على الثّاني وبانّه يلزم ان يكون منصبه اجلّ من منصبهم لاتيانه باستجماع خصال الكمال وصفات الشّرف الّتي كانت متفرّقة فيهم كالشكر في داود وسليمن والصّبر في ايّوب والزّهد في زكريّا ويحيى وعيسى والصّدق في اسمعيل والتّضرّع في يونس والمعجزات الباهرة في موسى وهرون ولهذا قال لو كان موسى حيًّا لما وسعه الّا اتباعي ومحمد شربيني خطيب در سراج منير گفته واستدلّ بعض العلماء بهذه الآية على انّه صلّى الله عليه وسلّم افضل الانبياء عليهم الصّلوة والسّلام قال وبيانه ان جميع الخصال والصّفات الشّرف كانت متفرّقة فكان نوح صاحب احتمال اذى قومه وكان ابراهيم صاحب كرم وبذل مجاهدة في الله عزّ وجلّ وكان اسحٰق ويعقوب من اصحاب الصّبر على البلاء والمحن وكان داود وسليمان من اصحاب الشكر على النعمة كما قال تعالى اعملوا ال داود شكرا وكان ايّوب صاحب صبر على البلاء كما قال تعالى انّا وجدناه صابرًا نعم العبد انّه اوّاب وكان يوسف قد جمع بين الحالتين اي الصّبر والشكر وكان موسى صاحب الشّريعة الظّاهرة

والمعجزات الباهرة وكان زكريا و يحيى و عيسى و الياس من اصحاب الزهد
في الدنيا وكان اسمعيل صاحب صدق و كان يونس صاحب تضرع و احسان ثم
ان الله تعالى امر نبيه محمدا صلى الله عليه وسلم ان يقتدي بهم وجمع له جميع
الخصال المحمودة والمتفرقة فثبت بهذا البيان انه صلى الله عليه وسلم افضل
الانبياء لما اجتمع فيه من الخصال التي كانت متفرقة في جميعهم
سوم آنکه هرگاه اقتدا دلالت بر مساوات کند لا اقل اینحدیث
شریف که در آن در مقام تعلیل امر بنظر بسوی جناب امیر المومنین علیه السلام با مساوات
مقدرست و با تشبیه هم دلالت بر مساوات خواهد کرد که لا اقل دلالت تشبیه مثل
دلالت اقتدا بر مساوات خواهد بود و ظاهرست که هرگاه اقتدا با نبیای سابقین در
صفات شان مثبت مساوات و مماثلت با آنحضرات و بسبب جمع ما تفرق فیهم دلیل
افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد و اقتدا مانع ثبوت
افضلیت نگردد اینحدیث هم مثبت مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام با
انبیای سابقین در صفات مذکوره خواهد بود که دلالت اینحدیث بر ثبوت صفات
مذکوره برای جناب امیر المومنین و مساوات آنحضرت با انبیای سابقین درین صفات
لا اقل مساوی دلالت اقتدا بر مساوات است و هرگاه مساوات ثابت شد بسبب جمع ما تفرق
في الانبياء المذكورين افضلیت ازین حضرات ثابت خواهد شد بعین با تقریر الرازی و هرگاه
افضلیت آنحضرت ازین انبیای خمسه ظاهر شد از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین صلی
الله علیه وآله وسلم هم افضلیت آنحضرت ظاهر خواهد شد باجماع مرکب و اولویت
و از حدیث مودة القربی تصنیف علی همدانی اثبات صفات حضرت یعقوب و

یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام برای آنحضرت و اثبات هیبت اسرافیل و رتبت
میکائیل و جلالت جبرئیل علیهم السلام هم برای آنحضرت ظاهرست و نیز واضحست
که دران حضرت نود خصلت از خصال انبیا علیهم السلام جمع بود و کل هذا
شاف للعلیل و للغلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل چهارم
آنکه سابقا دانستی که سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب در کتاب مودة القربی
که ذکر آن رشید الفضلا در ایضاح نموده و آنرا از جمله کتبی که علمای اهلسنت در مناقب
اهلبیت تصنیف کرده اند و بان افتخار نموده و اثبات محبت اهلسنت با اهلبیت علیهم السلام
بان کرده شمرده روایت میفرماید عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته والی
جبرئیل فی جلالته والی آدم فی علمه والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی خلته
والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته والی
ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سنته والی یونس فی
ورعه والی محمد فی جسمه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین
خصلة من خصال الانبیاء جمع الله فیه ولم تجمع فی احد غیره و عدّ
جمیع ذلک فی جواهر الاخبار انتهی ازین عبارت واضحست که این کلام بر سبیل
محض تشبیه واقع نشده بلکه فی الواقع در جناب امیر المومنین علیه السلام نود
خصلت از خصال انبیا متحقق بود و مجموع نشدن این صفات برای کسی دیگر
سوای آنجناب نصی ست قاطع بر افضلیت آنحضرت از دیگران پنجم آنکه از کلام
فضل بن روزبهان دلالت اینحدیث بر فضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام

از انبیا ظاهرست چنانچه در جواب نهج الحق گفته واثر الوضع علی هذا الحدیث
ظاهر ولا شک انه منکر مما نسب الی البیهقی لانه یوهم ان علی بن ابی طالب
افضل من هؤلاء الانبیاء وهذا باطل فان غیر النبی لا یکون افضل من
النبی واما انه موهم لهذا المعنی لانه جمع فیه من الفضائل ما تفرق
فی الانبیاء والجامع للفضائل افضل ممن تفرق فیهم الفضائل و
امثال هذا من موضوعات الغلاة تعصب این مخدوم ملاحظه باید نمود که
ابن روزبهان در اثبات وضع حدیث بهمان معنی که شیعه از آن می فهمند متمسک میشود
و باز بخوف آنکه مبادا صحت آن ثابت شود از دلالت آن بر مطلوب شیعه انکار
بحث کنند و از لزوم تناقض و تهافت و تکاذب اصلا شرمی و آزرمی ندارند
و زعم بطلان افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از انبیا که ابن روزبهان
بآن مبتلاست از ملاحظه روایات دالّه بر اینکه آنجناب نفس رسول است
کما سبق فی المنهج الاول و توسل حضرت آدم بآنحضرت و بعث انبیا بر ولایت
آنجناب و حدیث نور و امثال آن ظاهر و باهرست هشتم آنکه علامه محمد بن اسمعیل
در روضه ندیه شرح تحفه علویه در بیان معنی این حدیث شریف تقریری بس
لطیف افاده فرموده حیث قال فائدة قد شبهه علیه السلام بخمسة
من الانبیاء کما قال المحب الطبری رحمه الله ما لفظه ذکر تشبیه علی
رضی الله عنه بخمسة من الانبیاء عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم
فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن

ابي طالب اخرجه ابو الخير الحاكمي عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه
والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه
الملا في سيرته انتهى قلت فقد شبهه صلى الله عليه وسلم بهؤلاء
الخمسة الرسل في اكتسابه للخصال الشريفة من خصالهم فمن آدم
ابي البشر العلم فان الله تعالى خصه بانه علمه الاسماء كلها واظهر
فضله بذلك ونوه بعلمه حيث عرض على الملائكة اسماء المسميات
وطلب منهم تعالى انباءهم باسمائها فعجزوا وطلب من آدم عليه السلام
انباءهم فانبأهم عليه السلام بها فهذه فضيلة من اشرف فضائل آدم
عليه السلام التي شرف بها بين الملأ الاعلى وشبهه بنوح عليه السلام
في فهمه لانه امره الله تعالى بصنعة الفلك وفيها من دقائق الاحكام
والاتقان ما لا يحصره الاقلام ولا يدركه الافهام وكانت لم تعرف
ولا اهتدي اليها من قبل ذلك وكان فيها من الاتقان والثبوت التي نجي فيها له
ولمن معه والانعام والوحوش والسباع واختلافها طولا وعرضا فانها
كجو الطائر وقد جعل الله الحمل فيها من آياته حيث قال وآية لهم
انا حملنا ذريتهم في الفلك المشحون وعد الامتنان بها في الذكر في
عدة من الآيات وناهيك انه قرن اجراءه تعالى لها مع خلق السموات
والارض واختلاف الليل والنهار فالمراد فهمه لما الهمه من صنعتها
ولذلك جعل صنعتها مقيسة باعيننا في قوله واصنع الفلك

تشبيهات

باعيننا وقوله في الحديث في حكمه اي في حكمه الناشي عن حكمه وقوته وحجته
ويحتمل ان يكون المراد فهمه العام في صنعة الفلك وغيره من الصفات
ولذلك قيل ما نعت الله الانبياء باقل مما نعتهم بالحلم وذلك لعزة وجوده
ولقد نعت الله به ابراهيم عليه السلام بقوله تعالى ان ابراهيم لاواه
حليم الخليل في مجادلته عن لوط لما قالت له الملائكة عليهم السلام انا
مهلكوا اهل هذه القرية فقال ان فيها لوطا في حلمه من الآيات ومن
حلمه الذي يخف عنه رواسي الجبال امتثاله لامر الله تعالى بذبح ولده
عليهما السلام واضجاعه وكتفه له وامرار المدية على حلقه لولا منع الله
لها ان تقطع فلهذا وصفه الله ووصف ولده بالحلم وشبهه صلى الله
عليه وسلم بيحيى بن زكريا عليهما السلام في زهده ويحيى عليه السلام هو
علم الزهادة في ابناء آدم من تأخر منهم ومن تقدم وقد ملئت الكتب
باليسير من صفات زهده وشبهه بكليم الله في بطشه وكان موسى
شديد البطش ناهيك انه وكز القبطي فقضى عليه واراد البطش
بالآخر وهو في بلد فرعون وتحت يده بنو اسرائيل ارقاء في يد فرعون
وكان القبط اهل الصولة والشوكة والدولة وشبهه في الحديث
الآخر بيوسف في جماله وجمال يوسف شيء لا يزيدها الوصف الا خفاء فهي اظهر
من ان تظهر وقد سبق صفة امير المؤمنين وان عنقه كانه ابريق
فضة وانه كان اغيد وغير ذلك من الصفات الحسنة اذا عرفت هذا
فهذه شرائف الصفات الحلم والعلم والفهم والزهادة والبطش والحسن و

ان ابراهيم لحليم اواه منيب ان ابراهيم لاواه حليم وفي مواضع عديدة من القرآن بقوله تعالى فبشرناه بغلام حليم

فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني ارى في المنام اني اذبحك

ثم انه صار اكمل كل واحدة منها فان علم الرسل اكمل العلوم وحلمهم اكمل الحلوم وفهمهم اتم فهوم وزهادتهم ابلغ زهادة وبطشهم اقوى بطش فناهيك من رجل كمّله الله بهذه الصفات واخبر نبيه صلى الله عليه وسلم انه حازها وشابه اكمل من اتصف بها وان من اراد ان ينظر من كان متصفا بها من اولئك الرسل الاعلون فيشاهده كانه حين نظر الى هذا المتصف بها لذلك قيل يدل بمعنى واحد كل مفاخره وقد جمع الرحمن فيك المعاليا ولو اردنا شرح ما فاض عن الوصي من ثمرات هذه الصفات وما انفجر عنه من نحو هذه الكلمات لخرجنا عن قصدنا من بيان معنى الابيات والاختصار له في هذه الكلمات ويأتي في نعوت صفاته ما يدل على كمالاته فقد شبه صلى الله عليه وسلم بعضا من الصحابة ببعض من الرسل في بعض الصفات ولم يجمع لاحد خمسة من الانبياء ولا ثلثة ولا جاء في حق احد بهذه العبارة اعني من اراد ان ينظر الخ الدالة على كمال تمكن تلك الصفة فيه وصيه

انتهى فلله الحمد والمنة كه از بيان صدق ترجمان اين علامه عالى شان و نحرير عصر و فريد دوران بكمال تاييد و تسديد تقرير و تحرير اهل حق كرام بر ارباب الباب و اصحاب افهام اوضح گشت و حاجتى بترتيب مقدمات و تهذيب تقريبات نماند و نهايت فساد و سماجت مزعوم مخاطب عمدة القروم كه العياذ بالله اين كلام محض تشبيه است و دلالت بر ثبوت صفات انبيا در ذات قدسى صفات جناب امير المومنين عليه السلام ندارد بلكه معاذ الله از قبيل تشبيه خاك بمشك و تشبيه گچ به حرير

وامثال آن از تشبیهات ادعائیه متشدقین و تمثیلات اغراقیه متفیهقین ست بر تبه هیچ
اولی سید نیز اکه ازان ظاهرست که در جناب امیر المومنین علیه السلام اکمل علم
وفهم و حلم و زهد و بطش متحقق بود چنانچه در انبیا علیهم السلام اکمل این صفات
حاصل بود اما تشبیه بعض صحابه را که این فاضل ذکر کرده پس مبنی بر رعایت
بعض احادیث مذهب خودش ست و تسلیم آن بر ما غیر لازم و جواب آن تفصیل
در ما بعد بحمد الله مذکور خواهد شد و مع هذا صدم معارضه آن بما نحن فیه از کلام
خودش ظاهرست فلا تغفل و کلام بلاغت نظام ابن طلحه عالیمقام و عبارت سراسر
متانت حافظ گنجی عمدة الاعلام که سابقا گذشته نیز برای دفع توهمات مخاطب قمقام
واثبات مرام اهل حق کرام کافی و وافی ست فتدبر و لا تکن من الذاهلین هفتم آنکه اگر
هیچ وجهی از وجوه سابقه و لاحقه مقبول طبع دقت پسند مخاطب مخدوم الفحول موافق
ضمایر صفا سرایر اتباع آن حاوی فروع و اصول نشود بحمد الله و حسن توفیقه
و کمال لطفه و تسدیده دلالت این حدیث بر مساوات جناب امیر المومنین با انبیا
علی نبینا و آله و علیهم السلام و هم دلالت آن بر افضلیت آنحضرت که مخاطب بسبب
مزید انصاف و مجانبت جزاف درین هر دو مقدمه صریحه قدح و جرح آغاز نهاده
از اعتراف سراسر انصاف حضرت خالفه اول یعنی عتیق غریق لجه سفیق ابتزاز حقوق
اهلبیت علیهم سلام الله ما دام للشمس ضیاء و بریق و هم تقریر جناب سالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بفهم حقیقی او درین هر دو باب ثابت نمایم و حظ اوفی از سهم
در اسکات و تخجیل مخاطب نبیل بربایم پس باید دانست که سابقا مذکور شد که اخطب
خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح

ا جواب از بیان صدق ترجمان شمس العلما ابن زیدون الخوارزم ۹

عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانی اجازة عن الشریف ابو طالب المفضل
بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ ابی بکر احمد بن موسی
بن مردویه بن فورک الاصبهانی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهیم قال حدثنا
الحسن بن علی بن الحسین السلولی قال حدثنی سوید بن سعید بن یحیی بن حجاج النخعی
قال حدثنا ابی قال حدثنا شریک عن ابی اسحق عن الحارث الاعور صاحب
رایة علی قال بلغنا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی جمع من اصحابه فقال
اریکم ادم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حکمته فلم یکن باسرع من ان
طلع علی فقال ابو بکر یا رسول الله اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا
الرجل من هو یا رسول الله قال النبی صلی الله علیه وسلم الا تعرفه یا ابا بکر
قال الله ورسوله اعلم قال ابو الحسن علی ابن ابی طالب قال ابو بکر بخ بخ لک یا
ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته
عن الحارث الاعور صاحب رایة امیر المومنین کرم الله وجهه قال
بلغنا ان النبی صلی الله علیه و آله و بارک وسلم کان فی جمع من الصحابة
فقال اریکم ادم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حلمه فلم یکن باسرع
من ان طلع علی کرم الله تعالی وجهه فقال ابو بکر رضی الله عنه یا رسول الله
اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا من هو یا رسول الله قال النبی
صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم یا ابا بکر الا تعرفه قال الله و رسوله
اعلم قال صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم ابو الحسن علی ابن ابی طالب
قال ابو بکر رضی الله تعالی عنه بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن

وفی اسناده ابو سلیمان الحافظ ازین روایت ظاهر است که حضرت عتیق از رغم
باسداد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ارایکم آدم فی حلمه الخ قیاس
فرمودن آنحضرت کسی را که در حق او این فضیلت ارشاد فرموده با انبیا علیهم السلام
فصیده حیث قال یا رسول الله قست رجلا بثلثة من الرسل ظاهرست
که قیاس احدی با احدی بمعنی تسویه بین الشخصین ست شریف جرجانی در تعریفات
گفته القیاس فی اللغة عبارة عن التقدیر یقال قست النعل بالنعل اذا قدرته
وسویته وهو عبارة عن رد الشی الی نظیره وابو نصر اسماعیل بن حماد
الفارابی الجوهری در صحاح اللغه در لغت قوس گفته قست الشئ بغیره وعلی
غیره اقیس قیسا وقیاسا فانقاس اذا قدرته علی مثاله وفیه لغة
اخری قسته اقوسه قوسا وقیاسا ولا یقال اقسته والمقدار مقیاس و
قایست بین الامرین مقایسة وقیاسا ویقال ایضا قایست فلانا اذا جاریته
فی القیاس وهو کقیاس الشی بغیره ای یقیسه بغیره ویقتاس بابیه
اقتیاسا ای یسلک سبیله ویقتدی به ونیز جوهری در صحاح در لغت قیس گفته
قست الشئ بالشئ قدرته علی مثاله مجد الدین فیروزابادی در قاموس گفته
قاسه بغیره وعلیه یقیسه قیسا وقیاسا واقتاسه قدره علی
مثاله فانقاس والمقدار مقیاس مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در نهایة
اللغة در لغت قیس گفته منه حدیث ابی الدرداء خیر نسائکم التی تدخل قیسا
وتخرج میسا یرید انها اذا مشت قاست بعض خطاها ببعض فلم تفعل فعل
الخرقاء ولم تبطئ ولکنها تمشی مشیا وسطا معتدلا فکان خطاها متساویة

و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت قیس نقلا عن النهایه
گفته منه ح خیر نسائکم التی تدخل قیسا
وتخرج میسا ای اذا مشت قاست بعض
خطاها ببعض فلم تعجل فعل الخرقاء ولم تبطئ ولکنها تمشی مشیا وسطا
معتدلا فکان خطاها متساویة پس بداهة وصراحة ثابت و واضح ومحقق
ولائح گردید که حضرت عتیق ازین ارشاد باسداد که اولا در صورت اجمال بود
وبعد آن تفصیلا ورود آن در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ارشاد
نبوی ثابت ست مساوات مورد این ارشاد با انبیای امجاد علی نبینا وآله وعلیهم
الصلوة والسلام الی یوم التناد فهمیده وتصریح بان نموده وجناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم هم تقریر فهم صائب آن صاحب حدس ثاقب فرموده فثبت
بحمد الله بنص الخلیفة الاول الذی للسنیة فی کل خطب علیه معول
ان هذا الحدیث الشریف علی المساواة دل والمنکر للدلالة قد زل
وضل واضل وابدی الاحتمال الرکیک فی غیر محل حیث استولی علیه
الخبط والوسواس وتنحی عن اقتفاء الفهم والقیاس وغدا انکار الحق خاسرا
وفی خلال التحقیق والتدبر ما جاس بین بحیرتم که چگونه شاه صاحب حضرت
عتیق وجناب صدیق را در فهم مساوات از ارشاد سرور کائنات وافصح
مخلوقات علیه وآله آلاف التحیات من التسلیمات تحمیق وتسفیه وتقبیح وتشویه خواهند
نمود وخواهند فرمود که این کلام محض تشبیه ست بعض صفات امیر را ببعض صفات
انبیای مذکورین الی قوله واگر ازین همه درگذریم استعاره خواهد بود که مبنا

آن بر تشبیه هست فهم مساوات از تشبیه و استعاره کمال سفاهت ونیز حسب افاده
باب یازدهم چگونه امام پیر خود را که بر کبر سلوج قدیا وحدیثا می‌دانند و بهمین سبب
العیاذ بالله بتقلید جاحظ جاحد بنعزیه افضلیت اسلام او بر اسلام جناب
امیر المومنین علیه السلام میتوانند از صبیان ممیزین هم خارج فرموده داخل
صبیان غیر ممیزین خواهند نمود با آنکه هرگاه جناب شاه صاحب و اتباع شان
حسب افاده خود حضرت عتیق را بمرتبه اقصی تسفیه نمایند و از صبیان ممیزین
هم خارج ساخته در صبیان غیر ممیز والج سازند ثبوت این دو وصف جمیل یعنی
کمال سفاهت و دخول در صبیان غیر ممیز بفاد کل الصید فی جوف الفرا ثبت عمده
مطالب حضرت مدعاست که از آن کمال صحت و رزانت و متانت مبانی خلافت
حضرت عتیق که بلا شبهه در خلافت عقل و بلوغ شرط است اگر چیزی دیگر را شرط نکنند
ظاهر و واضح خواهد شد و با اینهمه جسارت بر تسفیه شیخ با توقیر از تقریر جناب بشیر ند
تقریر آن شیخ عدیم النظیر را هیچ جوابی و تقریری در خلاص از این اشکال محکم الاساس
و مناص از این اعضال شدید الاعتیاص هیچ چاره و تدبیری ندارند و نیز از قول
ابی بکر من مثلک یا ابا الحسن ظاهر است که حضرت عتیق از این ارشاد چنانچه مساوات
جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام فهمیده همچنان این مساوات را
دلیل نفی مماثلت احدی با آنحضرت که دلیل افضلیت آنحضرت است گردانیده
و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم تقریر او هم فرموده پس توهم مخاطب عالی نصاب
که بر تقدیر ثبوت مساوات دلالت بر افضلیت ممنوع است نیز محض توهم ناصواب
و نقش بر آب و خدع سراب حسب افاده خلافتمآب و تقریر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله

الاطیاب گردید و تعمق و تدقیق و امعان تجدید بصورت عذاب حریق بر سر مخاطب الغیق بالقطع و التحقیق خواہد رسید ششم آنکہ ابن تیمیہ در منہاج السنۃ گفتہ ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم افضل الخلق وکل من کان بہ اشبہ فھو افضل ممن لم یکن کذلک والخلافۃ کانت خلافۃ نبوۃ لم تکن ملکا فمن خلف النبی وقام مقام النبی کان اشبہ بالنبی ومن کان اشبہ بالنبی کان افضل فمن یخلفہ اشبہ بہ عن غیرہ والاشبہ بہ افضل فالذی یخلفہ افضل ازین عبارت ظاہرست کہ ہر کسیکہ بجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ افضل خلق ست اشبہ باشد او افضل ست و چون بلا شبہ بمفاد این حدیث شریف جناب امیرالمومنین علیہ السلام اشبہ ست بانبیاے سابقین کہ بلا شبہ افضل بودند از ثلثہ و غیر ایشان پس جناب امیرالمومنین علیہ السلام ہم افضل باشد از ثلثہ و غیر ایشان والحمد للہ علے ثبوت المطلوب والمرام علے لسان مثل ہذا الحبر العلام الذی ہو من اجلۃ اساطینھم الفخام و نیز از قول او فمن خلف النبی الخ ظاہرست کہ ابن تیمیہ بخلافت نبی و قیام مقام آنحضرت استدلال می کند بر اشبہیت خلیفہ و قائم مقام و باین اشبہیت فضلیت خلیفہ ثابت می کند و پر ظاہرست کہ اشبہیت جناب امیرالمومنین علیہ السلام با انبیا علیہم السلام کہ ازین حدیث ثابت می شود اقوی ست از اشبہیت خلیفہ کہ بمجرد خلافت غیر منصوصہ دعوی کردہ شود چہ ہرگاہ خلافت منصوصہ نباشد بلا شبہہ ادعای اشبہیت خلیفہ مبنی بر استنباطی مناط ست و اشبہیت جناب امیرالمومنین علیہ السلام الخ

ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است و اگر مراد خلافت منصوصه است
پس نص بر خلافت ثلثه نزد سنّیه خود مفقود کما اعترف به المخاطب المحمود پس اگر اشبهیت
از خلافت منصوصه ثابت شود کدام فائده با بن تیمیه میرساند پس معلوم شد
که بلا شبهه مراد او ثبوت اشبهیت از خلافت غیر منصوصه است و قطع نظر ازین
اگر اشبهیت خلیفه از نصّی درین باب یا دلیل عقلی ثابت کرده شود پس غایت
ان مساوات آن اشبهیت باین اشبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام که ازین
حدیث شریف ثابت شده خواهد بود و مساوات هم برای اثبات مطلوب
کافی و وافی است که بهر وجهیکه اشبهیت خلیفه مستلزم افضلیت اوست بهمان
وجه اشبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام نیز موجب افضلیت آنحضرت خواهد بود
و نیز هرگاه اشبهیت خلیفه با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ضرورست
پس لازم است که خلیفه هم معصوم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
باشد و چون فقدان عصمت از ثلثه ظاهر است انتفای خلافت ثلثه بحسب
استدلال حسب افاده این علامه عدیم المثال ثابت گردد نهم آنکه تاج الدین
عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی که فضائل فاخره و مناقب زاهره و محامد
باهره او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی و غیر آن ظاهر است در طبقات شافعیه کبری
در ترجمه ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق گفته قال شیخنا الذهبی
تفقه ابو داود باحمد بن حنبل و لازمه مدة قال و کان یشبه
به کما کان احمد یشبه بشیخه وکیع و کان وکیع یشبه
بشیخه سفیان و کان سفیان یشبه بشیخه منصور و کان منصور یشبه

بشیخه ابراهیم وکان ابراهیم یشبه بشیخه علقمة وکان علقمة یشبه
بشیخه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال شیخنا الذهبی رحمه
ابو معویة عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة انه کان یشبه عبدالله
بن مسعود بالنبی صلی الله علیه وسلم فی هدیه ودله قلت اما انا فمن
ابن مسعود اسکت ولا استطیع ان اشبه احدا برسول الله صلی الله
علیه وسلم فی شیء من الاشیاء ولا استحسنه ولا اجوزه وغایة
ما تسمح نفسی به ان اقول وکان عبدالله یقتدی برسول الله صلی الله
علیه وسلم فیما ینتهی الیه قدرته وموهبته من الله عز وجل لا فی
کل ما کان رسول الله صلی الله علیه فان ذلک لیس لابن مسعود
ولا للصدیق ولا لمن اتخذه الله خلیلا حشرنا الله فی زمرتهم انتهی
ازین عبارت واضح ولائحست که علامه سبکی جلیل الحسب بکمال رعایت
مقام حسن اداء مثابهت ابن مسعود را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم که علقمه بران جسارت کرده منکر و مستقبح میداند و استحسان بلکه
تجویزان نمیکند و نفس او استطاعت تشبیه احدی و لو کان عتیقا با جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ چیز ندارد و سماحت بآن نمیکند و هرگاه تشبیه
ابن مسعود با آنهمه جلالت قدر و عظمت فخر که احادیث بسیار در مدح و ثنای او
در کتب اخبار کما فی کنز العمال از سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار ماثورست
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم جائز نباشد بلکه ناجائز و غیر مستحسن بود
بلکه تشبیه هر کسی که باشد حتی العتیق با آنحضرت در امری از امور مستقبح و محظور باشد

پس اگر معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام معصوم و افضل خلق بعد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نباشد چگونه تشبیه آنحضرت با انبیا علیهم السلام
در صفات جلیله ایشان جائز باشد پس ثابت شد که بلا شبهه تشبیه آنحضرت با
انبیا علیهم السلام درین صفات دلالت بر عصمت و افضلیت آنحضرت میکند
و پر ظاهرست که اگر حمل تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام
بر تشبیهات شعریه جایز میشد و دلالت بر حصول اکمل این صفات در آنحضرت نمیکرد
تشبیه ابن مسعود بلکه اول و خلیفه الثانی و الثالث المجهول با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
چه جای مضائقه و مقام مماکسه و محل مدافعه و موضع مشاکسه میگردید که مخاطب
العیاذ بالله تشبیه را با انبیا علیهم السلام نهایت امر سبک و بیقدر و بیموقع ساخته
تجویز بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بیاقوت و مروارید و غیر ذلک من
الاغراقات و المجازفات ساخته و بعد سماع کلام نادب نظام سبکی علام
عقل خدام عالی مقام مخاطب فخام بابلغ وجوه و ابین طرق متبین و واضح و متیقن
و لائح میگردد که هرگاه تشبیه مثل ابن مسعود محمود بلکه تشبیه اول و خلیفه الثانی و الثالث
الملحود فی مقبرة الیهود با حبیب رب ودود ناجائز و محظور و مردود باشد پس معاذ الله
تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیای کرام چگونه باین مثابه از درجه
اعتبار و التفات ساقط و از مقام اثبات شرف و فضیلت باطل گردد که مثل
تشبیه وجه سعد بقمر و کف خضیب سلمی ببارق و تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه
بمروارید و یاقوت توان گرفت و نیز بحمد الله المنعام ازین افاده سبکی قمقام بطلان
دعوی مساوات ثلثه عجیبة الصفات با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره در حدیث

شریف که از کلام مخاطب جسور در وجه چهارم اظهر ست بنهایت وضوح وظهور حق شد
چه اگر ثلثه مساوی انبیاء علیهم السلام درین صفات یا مانند آن می بودند تشبیه
خالفه اول با جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم چه جای مضائقه می بود
وهرگاه عدم جواز تشبیه اول با جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بکمال وضوح ثابت
گردید در بطلان وشناعت ادعای مساوات ثلثه با انبیا علیهم السلام در
صفات مذکوره یا مانند آن اصلا ارتیابی نماند ونیز عدم جواز تشبیه اول
با جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بطلان ثبوت احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا
بقطع ویقین ظاهر گردید ونیز فساد حامل بودن شیخین کمالات نبوت راهبا
منثور اگردید ثم آنکه قاضی عیاض در شفا در باب اول فی بیان ما هو فی حقه
ای حق النبی علیه الصلوة والسلام سب او نقص من تعریض او نص گفته فصل
الوجه الخامس ان لا یقصد نقصا ولا یذکر عیبا ولا سبا ولکنه ینزع بذکر
بعض اوصافه ویستشهد ببعض احواله علیه السلام الجائزة علیه فی
الدنیا علی طریق ضرب المثل والحجة لنفسه او لغیره او علی التشبیه به او
عند هضیمة نالته او غضاضة لحقته لیس علی طریق التاسی وطریق
التحقیق بل علی مقصد الترفیع لنفسه او لغیره او سبیل التمثیل وعدم التوقیر
لنبیه علیه السلام او قصد الهزل والتبذیر بقوله کقول القائل ان قیل
تجوز به عن السفاهة واللفظ بالا یلیق
فی السوء فقد قیل فی النبی او ان کذبت فقد کذب الانبیاء او ان اذنبت فقد
اذنبوا او انا اسلم من السنة الناس ولم تسلم منهم انبیاء الله ورسله او قد
صبرت کما صبر اولو العزم من الرسل او کصبر ایوب او قد صبر نبی الله عن عداه

وحلم على اكثر مما صبرت وكقول المتنبي ـه انا في امة تداركها الله غريب كصالح في ثمود ـ ونحوه من اشعار المتعجرفين في القول المتساهلين في الكلام كقول المعري ـه كنت موسى وافته بنت شعيب غير ان ليس فيكما من فقير على ان آخر البيت شديد عند تدبره داخل في باب الازراء والتحقير بموسى عليه السلام وتفضيل حال غيره عليه كذلك قوله ـه لولا انقطاع الوحي بعد محمد قلنا محمد من ابيه بديل هو مثله في الفضل الا انه لم ياته برسالة جبريل فصدر البيت الثاني من هذا الفصل شديد للتشبيه غير النبي صلى الله عليه وسلم في فضله بالنبي والعجز يحتمل الوجهين احدهما ان هذه الفضيلة نقصت الممدوح والاخر استغناءه عنها وهذه اشد ونحو منه قول الاخر ـه واذا ما رفعت راياته خفقت بين جناحي جبرين ـ وقول الاخر من اهل العصر ـه فر من الخلد واستجار بنا ـ وكقول حسان المصيصي من شعراء الاندلس في محمد بن عباد المعروف بالمعتمد ووزيره ابي بكر بن زيدون ـه كان ابا بكر ابو بكر الرضا ـ وحسان حسان وانت محمد الى امثال هذا وانما اكثرنا بشاهدها مع استثقالنا حكايتها لتعريف امثلتها ولتساهل كثير من الناس في ولوج هذا الباب الضنك واستخفافهم فادح هذا العبء وقلة علمهم بعظيم ما فيه من الوزر وكلامهم منه بما ليس لهم به علم ويحسبونه هينا وهو عند الله عظيم لاسيما الشعراء واشدهم فيه تصريحا وللسانه تسريحا ابن هاني الاندلسي وابن سليمان المعري بل قد خرج كثير من كلامهما عن هذا الى حد الاستخفاف

رضی الله تعالی عنه رضوانه / جبرئیل

والنقص وصريح الكفر وقد اجتنبنا عنه وغرضنا الآن الكلام في هذا
الفصل الذي سقنا امثلته فان هذه كلها وان لم تتضمن سبا ولا
اضافت الى الملائكة والانبياء نقصا ولست اعني عجزي بيتي المعري
ولا قصد قائلها ازراء وغضا فما وقر النبوة ولا عظم الرسالة ولا عزر حرمة
الاصطفاء ولا عزز حظوة الكرامة حتى شبه من شبه في كرامة نالها
او معرة قصد الانتفاء منها او ضرب مثل لتطييب مجلسه او اغلاء في وصف
لتحسين كلامه بمن عظم الله خطره وشرف قدره والزم توقيره وبره
ونهى عن جهر القول له ورفع الصوت عنده فحق هذا ان درئ عنه القتل
الادب والسجن وقوة تعزيره بحسب شنعة مقاله ومقتضى قبح ما نطق
به ومألوف عادته لمثله او ندوره او قرينة كلامه او ندمه على
ما سبق منه ولم يزل المتقدمون ينكرون مثل هذا ممن جاء به وقد
انكر الرشيد على ابي نواس قوله فان يك باقي سحر فرعون فيكم فان
عصا موسى بكف خصيب وقال له يا ابن اللخناء انت المستهزئ بعصا
موسى وامر باخراجه عن عسكره من ليلته وذكر القاضي القتبي ان مما
اخذ عليه ايضا وكفر فيه او قارب قوله في محمد الامين وتشبيهه
اياه بالنبي صلى الله عليه وسلم تنازع الاحمدان الشبه فاشتبها خلقا
وخلقا كما قد الشراكان وقد انكروا ايضا عليه قوله كيف لا يدنيك من
امل من رسول الله من نفره لان حق الرسول وموجب تعظيمه وانافة منزلته
ان يضاف اليه ولا يضاف هو لغيره فالحكم في امثال هذا ما بسطناه في

طريق الفتيا وعلى هذا المنهج جاءت فتيا امام مذهبنا مالك بن انس
رحمه الله واصحابه ففي النوادر من رواية يحيى بن ابي مريم عنه في رجل
عيّر رجلا بالفقر فقال تعيّرني بالفقر وقد رعى النبي صلى الله عليه وسلم
الغنم فقال مالك قد عرّض بذكر النبي صلى الله عليه وسلم في غير
موضعه ارى ان يؤدب قال ولا ينبغي لاهل الذنوب اذا عوتبوا ان يقولوا
قد اخطأت الانبياء قبلنا وقال عمر بن عبد العزيز لرجل انظر لنا كاتبا
يكون ابوه عربيا فقال كاتب له قد كان ابو النبي كافرا فقال جعلت هذا
مثلا فعزله فقال لا تكتب لي ابدا وقد كره سحنون ان يصلى على النبي
صلى الله عليه وسلم عند التعجب الا على طريق الثواب والاحتساب توقيرا له
وتعظيما كما امرنا الله وسئل القابسي عن رجل قال لرجل قبيح الوجه كانه وجه
نكير ولرجل عبوس كانه وجه مالك الغضبان فقال اي شيء اراد بهذا ونكير
احد فتاني القبر وهما ملكان فما الذي اراد روع دخل عليه حين راه من
وجهه ام عاف النظر اليه لدمامة خلقه فان كان هذا فهو شديد لانه
جرى مجرى التحقير والتهوين فهو اشد عقوبة وليس فيه تصريح بالسب
للملك وانما السب واقع على المخاطب وفي الادب بالسوط والسجن نكال
للسفهاء قال واما ذكر مالك خازن النار فقد جفا الذي ذكره عند
ما انكر من عبوس الاخر الا ان يكون المعبس له يد فيرهب بعبسه فيشبهه
القائل على طريق الذم لهذا في فعله ولزومه في صفته صفة مالك الملك
المطيع لربه في فعله فيقول كانه لله يغضب غضب مالك فيكون اخف وما كان

ينبغي له التعرض لمثل هذا ولو كان أثنى على العبوس بعبسه واحتج بصفة
مالك كان أشد ويعاقب المعاقبة الشديدة وليس في هذا ذم للملك ولو
قصد ذمه لقتل وقال ابو الحسن ايضاً في شاب معروف بالخير قال
لرجل شيئاً فقال له الرجل اسكت فانك أمي فقال الشاب أليس كان النبي
امياً فشنع عليه مقالته وكفره الناس وأشفق الشاب مما قال وأظهر
الندم عليه فقال ابو الحسن اما اطلاق الكفر عليه فخطأ لكنه مخطئ في
استشهاده بصفة النبي صلى الله عليه وسلم وكون النبي صلى الله عليه
وسلم امياً آية له وكون هذا امياً نقيصة فيه وجهالة ومن جهالته
احتجاجه بصفة النبي صلى الله عليه وسلم لكنه اذا استغفر وتاب و
اعترف ولجأ الى الله يترك لان قوله لا ينتهي الى حد القتل وما طريقه
الادب فطوع فاعله بالندم عليه يوجب الكف عنه از این عبارت طولانی
واضح و هویداست که تشبیه غیر نبی به نبی بلکه تشبیه بعض احوال غیر نبی به نبی ناجائز
و حرام و ارتکاب آن از عظائم جرائم و آثام است بحدی قبیح و شنیع و فظیع است
که اگر قتل از مرتکب آن درگذرده شود پس لا اقل تادیب و تعزیر و حبس او باید کرد و همیشه
متقدمین برین تشبیه انکار کرده‌اند و رشید بر ابونواس قول او را که متضمن تشبیه
عصا خصیب بعصا حضرت موسی بود انکار کرده و باین سبب او را بالسب و شتم نواخته
و او را استهزای بعصا موسی قرار داده و امر باخراج او از عسکر نموده و از افاده
علامه ابن قتیبه که قاضی عیاض نقل کرده ظاهرست که تشبیه ابونواس محمد
امین را بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سبب مواخذه او موجب تکفیر او

گردیده یا قریب بتکفیر رسیده وحضرت مالک تشبیه مردی فقر خود را بعمر جناب سالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم سبب تادیب دانسته پس اگر جناب امیرالمومنین علیه السلام
معاذ الله معصوم وافضل خلق بعد جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
نباشد بلکه معاذ الله مثل سایر صحابه غیر معصوم باشد ومفضول ومرجوح از ثلثه بود تشبیه
آنحضرت با حضرت آدم ودیگر انبیای کرام علی نبینا وآله وعلیهم السلام هرگز جائز
نشود بلکه منکر گردد واللازم باطل فالملزوم مثله پس حسب افادات ائمه سنیه حالی
درجات تشبیه جناب امیرالمومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام دلیل صریح بر افضلیت
وعصمت آنحضرت باشد پس کلام قاضی عیاض قالع اساس وهادم بنیان هر شبهه
واعتراض ومورث کمال عجز وانزعاج وارتماض برای ارباب مکابره واعراض و
اصحاب صدود واغماض وباعث انقضاض ارکان تخدیعات ظاهر الاندحاض
وموجب انفضاض جنود اوهام بادیة الانقراض ولیس لهم بحمد الله خلاص من
هذه الورطة الشدیدة الاعتیاص وقعوا بعد ذلک باسرهم فی حاص باص
فظهر ان کل من غاوتهم وحاضدهم من مصادر المنزل حاص وباص ولات
حین مناص یازدهم آنکه علی بن محمد البزودی در کتاب اصول فقه گفته
والاصل فی الکلام هو الصریح واما الکنایة ففیها ضرب قصور من
حیث انها تقصر عن البیان الا بالنیة والبیان بالکلام هو المراد فظهر
هذا التفاوت فیما یدرأ بالشبهات وصار جنس الکنایات بمنزلة
الضرورات ولهذا قلنا ان حد القذف لا یجب الا بتصریح الزنا حتی
ان من قذف رجلا بالزنا فقال له آخر صدقت لم یحد المصدق وکذا

اذا قال لست بزان يريد التعريض بالمخاطب لم يحد وكذلك في كل تعريض
لما قلنا بخلاف من قذف رجلا بالزنا فقال الاخر هو كما قلت حد هذا
الرجل وكان بمنزلة التصريح لما عرف في كتاب الحدود و عبد العزيز بن احمد
البخاري در كشف الاسرار گفته قوله وكان بمنزلة التصريح لما عرف قال
شمس الائمة في قوله هو كما قلت ان كاف التشبيه توجب العموم عندنا
في المحل الذي يحتمله ولهذا قلنا في قول علي رضي الله عنه انما اعطيناهم
الذمة وبذلوا الجزية ليكون اموالهم كاموالنا ودماؤهم كدمائنا
انه يجري على العموم فيما يندرئ بالشبهات كالحدود وما ثبت بالشبهات
كالاموال فهذا الكاف ايضا موجبة العموم لانه حصل في محل
يحتمله فيكون نسبة له الى الزنا قطعا بمنزلة الكلام الاول على
ما هو موجب العام عندنا ازين عبارت ظاهرست كه كاف تشبيه موجب
عموم ست در محليكه احتمال عموم كند ولهذا كاف تشبيه در قول جناب امير المومنين
عليه السلام محمول بر عموم وشمول ست پس تشبيه جناب امير المومنين عليه السلام
با انبيا درين صفات محمول بر عموم خواهد بود وهرگاه اين تشبيه محمول بر عموم
گرديد مساوات بالبداهة والضرورة ثابت شد چه اگر مساوات ثابت
نباشد عموم تشبيه ثابت نشود دوازدهم آنكه شيخ جمال الدين ابو محمد عبد الله
بن يوسف المعروف با بن هشام در مغني اللبيب عن كتب الاعاريب در بيان
وجوه الا گفته الثاني ان تكون صفة بمنزلة غير فيوصف بها وبتاليها
جمع منكر او شبهه فمثال الجمع المنكر لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا

فلا يجوز في الا هذه ان تكون للاستثناء من جهة المعنى اذ التقدير لو كان فيهما آلهة ليس فيها الله لفسدتا و ذلك يقتضى بمفهومه انه لو كان فيهما آلهة فيهم الله لم تفسد وليس ذلك المراد ولا من جهة اللفظ لان آلهة جمع منكر في الاثبات فلا عموم له فلا يصح الاستثناء منه ولو قلت قام رجال الا زيد لم يصح اتفاقا و زعم المبرد ان الا في هذه الاية للاستثناء وان ما بعدها بدل محتجا بان لو تدل على الامتناع وامتناع الشئ انتفاؤه وزعم ان التفريغ ما بعدها جائز وان نحو لو كان معنا الا زيد اجود كلام ويرده انهم لا يقولون لو جاءنى ديار اكرمته ولا لو جاءنى من احد اكرمته ولو كان بمنزلة النافي لجاز ذلك كما يجوز ما فيها ديار و ما جاءنى من احد ولما لم يجز ذلك دل على ان الصواب قول سيبويه ان الا و ما بعدها صفة ازين عبارت ظاهرست كه ابن هشام افاده مينمايد كه اگر لو بمنزله نافى ميبود لو جاءنى ديار اكرمته و لو جاءنى من احد اكرمته درست ميشد چنانچه ما فيها ديار و ما جاءنى من احد درست پس معلوم شد كه از بودن چيزى بمنزله چيزى ترتب احكام منزل عليه براى منزل و مساوات ثانى با اول لازم ميشود و ظاهرست كه قول قائل هذا بمنزلة هذا از باب تشبيه است چنانچه ائمه سنيه در حديث منزلت افاده كرده اند و خود مخاطب بان معترفست پس معلوم شد كه تشبيه مثبت مساوات و ترتب احكام مشبه به براى مشبه ست بلا ريب پس از تشبيه جناب امير المؤمنين عليه السلام بحضرت آدم عليه السلام در علم مساوات آنحضرت با حضرت آدم در علم و ترتب احكام علم حضرت آدم براى علم جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم خواهد شد و كذا فى باقى الصفات

سیزدہم آنکہ عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری در کتاب التحقیق شرح منتخب حسام الدین
محمد بن محمد اخسیکثی گفتہ قوله لکنه فیما لم یسبق فیه الخلاف بمنزلة
المشهور من الحدیث وفیما سبق فیه الخلاف بمنزلة الصحیح من
الاحاد ای لکن اجماع من بعد الصحابة فی حکم لم یسبق فیه الخلاف
بمنزلة المشهور من الحدیث حتی لا یکفر جاحده لشبهة الاختلاف
ولکن یجوز الزیادة التی هی فی معنی النسخ به لان الاختلاف الواقع
فیه مما لا یعبأ به واجماعهم فیما سبق فیه خلاف بمنزلة الصحیح
من الاحاد حتی کان موجبا للعمل دون العلم بشرط ان لا یکون مخالفا
للاصول فکان هذا الاجماع حجة علی اولی المراتب کذا فی التقویم وینبغی
ان یکون مقدما علی خبر الواحد ازین عبارت ظاہرست کہ بودن اجماع
در چیزیکہ سبق خلاف در ان نشدہ مشہور از حدیث مستلزم آنست کہ جاحد آن
کافر نشود ولکن جائزست زیادت بآن و نیز بودن اجماع بمنزلہ صحیح از احاد موجب
آنست کہ موجب عمل باشد پس این عبارت ہم دلالت دارد برانکہ بودن
چیزی بمنزلہ چیزی مستلزم ترتب احکام ثانی برای شی اول ست و مثبت مساوات
ہردو میباشد و ظاہرست کہ بودن چیزی بمنزلہ چیزی از باب تشبیہ ست حسب
افادات ائمہ سنیہ پس معلوم شد کہ تشبیہ دلالت بر مساوات و ثبوت احکام
مشبہ بہ برای مشبہ میکند پس تشبیہ جناب امیر المومنین علیہ السلام با انبیا علیہم السلام
دلالت بر مساوات آنحضرت با آنحضرات خواہد کرد قطعا و حتما و احکام آنحضرات
کہ عصمت و افضلیت ست بلا شبہہ برای آنحضرت ثابت خواہد شد

بحر زخار القیاس ۱۴

چهارم آنکه حق تعالی در سوره احقاف میفرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل و ظاهر ست که مراد ازین تشبیه مساوات صبر آنحضرت با صبر حضرات انبیای
اولو العزم ست نه اینکه معاذ الله صبر آنحضرت کمتر از صبر این حضرات باشد پس
فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت و دانستن کمال اسلام و ایمان و نهایت اعتقاد
و ایقان خود بکلام ایشان ظاهر نمودن ست و بهر جهتی که استفاده مساوات
مفسرین ازین آیه خواهند فرمود بهمان جهت اثبات مساوات جناب امیر المؤمنین
با انبیا در صفات ایشان خواهیم نمود ابو السعود عمادی در ارشاد العقل السلیم
الی مزایا کتاب الله الکریم گفته فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل جواب
شرط محذوف ای اذا کان عاقبة امر الکفرة ما ذکر فاصبر علی ما یصیبک
من جهتهم کما صبر اولوا الثبات و الحزم من الرسل فانک من جملتهم بل
من عليتهم و من للتبيين و قيل للتبعيض و المراد باولی العزم اصحاب الشرائع
الذین اجتهدوا فی تاسیسها و تقریرها و صبروا علی تحمل مشاقها و معاداة
الطاعنین فیها و مشاهیرهم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة
والسلام و قیل هم الصابرون علی بلاء الله تعالی کنوح صبر علی اذیة
قومه کانوا یضربونه حتی یغشی علیه و ابراهیم صبر علی النار و علی
ذبح ولده و الذبیح علی ذبحه و یعقوب علی فقد الولد و البصر و یوسف علی الجب
والسجن و ایوب علی الضر و موسی قال له قومه انا لمدرکون قال کلا ان
معی ربی سیهدین و داود بکی علی خطیئته اربعین سنة و عیسی
لم یضع لبنة علی لبنة صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین

واگر مجادلین مکابرین و ناظرین غیر ماهرین از اتباع و اشیاع مخاطب فطین که افادات
واختراعات و عثرات و ابتداعات آن علامه رفیع الدرجات را اگرچه در غایت
سقوط و رکاکت و نهایت بطلان و سخافت و اقصای مخالفت سنت و کتاب
و کمال بعد از حق و صواب باشد بجانهای نازنین خود می خرند و بآب زر
می نویسند و هرگز تنبیه و ایقاظ موقظ از خواب غفلت بیدار و از سکر تقلید غیر سدید شیار نمی شوند
همه وجوه شافیه و دلائل کافیه مفحم و مسکت و مرغم و مبکت نشوند ناچار در وجوه
آتیه دلالت تشبیه بر مساوات و بطلان زعم حمل آن بر مثل تشبیه خاک بمشک
و تشبیه سنگریزه بیاقوت و مروارید از افادات خود مخاطب وحید پیش نمایم و حق
او فی در اسکات و الزام و تخجیل و افحام خدام عالی مقام او ربایم پانزدهم
آنکه خود شاه صاحب بجواب حدیث منزلت گفته اند نیز چون حضرت امیر را تشبیه
دادند بحضرت هارون و معلوم ست که حضرت هارون در حیات حضرت موسی
بعد از غیبت ایشان خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون
و کالب یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آنحضرت باشد
در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات دیگران باشند تا تشبیه کامل
شود و تشبیهی که در کلام رسول صلی الله علیه وسلم واقع شود آنرا بر تشبیه ناقص
حمل کردن کمال بیدیانتی ست والعیاذ بالله انتهی ازین عبارت ظاهرست که
شاه صاحب حدیث منزلت را بتقلید رازی بر عموم زائد از عموم مراد الحق
حمل میکنند یعنی منزلت را شامل منازل منفیه هم میگردانند و باین سبب
هوس اثبات دلالت آن بر نفی خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام بعد وفات

جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سر دارند و حمل تشبیہ را کہ در کلام جناب سرور انام صلی اللہ علیہ وآلہ الکرام واقع باشد بر تشبیہ ناقص بکمال بیدیانتی سیلانند و تعوّذ از ان مینمایند و ہرگاہ حمل تشبیہ نبوی بر تشبیہ ناقص کمال بیدیانتی باشد لابد کہ حمل این تشبیہ کہ از حدیث شریف ظاہرست بر تقدیر حذف ادات تشبیہ بر تشبیہ کامل و تام لازم و واجب باشد و ظاہرست کہ تشبیہ کامل مفید مساوات جناب امیر المومنین علیہ السلام با انبیاء کرام در صفات مذکورہ ہست کہ اگر مساوات مراد نباشد تشبیہ ناقص خواہد شد و اگر معاذ اللہ از قبیل تشبیہ خاک بمشک و تشبیہ سنگریزہ بمروارید و یاقوت باشد نقصان را حدی و پایانی نخواہد بود پس بحمد اللہ مطلوب اہل حق کرام حسب افادہ مخاطب علام ثابت و محقق گردید و توہم باطل او و ہمچنین توہم جماعۂ اسلاف نا انصاف او ہباءً منثوراً و کان لم یکن شیئاً مذکوراً گردید پس مخاطب عالی مقام چرا درین مقام بکمال دیانت اختیار سیفرماید و قول خود را بمقتضای مثل شہو جلد از جلد فراموش نمودہ این تشبیہ را بتشبیہ ناقص حمل میکند و قول حق تعالی لم تقولون ما لا تفعلون و اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم باوصف کمال نازش و افتخار بر حفظ کلام رب قہار بخاطر نمی آرد فالحمد للہ و لہ المنۃ حیث ثبت علی ارباب الفہم و الفطانۃ من افادۃ المخاطب الحائز لشرف الرزانۃ و رفعۃ المکانۃ و سداد المتانۃ ان من حمل الحدیث الشریف علی غیر المساواۃ منہمک فی مخالفۃ الدیانۃ مبالغ فی مہاجرۃ الصیانۃ ذاہب عریضاً فی ایثار الخیانۃ ممعن فی مخالفۃ المہانۃ شانزدہم آنکہ مخاطب در حاشیہ حین کتاب نجابت حدیث ثقلین گفتہ ملا یعقوب ملتانی

که از علمای اهل سنت ست گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشبیه
اهل بیت بسفینه وتشبیه صحابه بنجوم اشاره میکند که شریعت را از صحابه باید گرفت
وطریقت را از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت ومعرفت بدون اعمال طریقت
ومحافظت شریعت محال ست چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی
واهتدا بنجوم محال ست وفقط سوار شدن بر کشتی هرچند نجات بخش از
غرق ست اما وصول بمقصد بدون مراعاة نجوم محال ست چنانچه فقط مراعات
نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل در بن نکته تامل باید کرد که بسیار عمیق ست انتهی
ازین عبارت ظاهر ست که مجرد تشبیه صحابه بنجوم ملزوم اخذ شریعت از صحابه
ومفید این معنی ست که معاذالله صرف رکوب بر سفینه اهل بیت علیهم السلام
برای وصول بمقصد اصلی کافی نیست چنانکه از صرف سوار شدن بر کشتی ظاهر
وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محال ست واین نکته بسیار عمیق ست وبلزوم
تامل حقیق پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند ومفید هیچ حکمی نکرد بلکه
تشبیه حدیث را از قبیل تشبیه خاک بمشک وتشبیه سنگریزه بمروارید یاقوت
وتشبیه پنجه حنائی بسیلی مهرق گرداند این نکته عمیق واین استنباط دقیق تمام
نشود ولله الحمد والمنة که نزد اهل حق حسب ارشاد خود جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم کما فی بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ومعانی
الاخبار لابن بابویه طاب ثراهما تفسیر صحابه در حدیث اصحابی کالنجوم
باهلبیت علیهم السلام ثابت ومحقق ست پس بنا برین هم اخذ جمیع احکام از
اهلبیت علیهم السلام لازم خواهد بود نه از غیر ایشان پس مزعوم ملتانی از قبیل

هوا جس نفسانی خواهد بود اگر الزام اهل حق بآن خواسته است و اگر تحقیق را پیش نظر
داشته پس چون قدح و جرح حدیث نجوم بافادات فحول قروم سنیه ثابت ست
کما سیشرح فی مجلد حدیث الثقلین ان شاء الله الحی القیوم باز هم سقوط
کلام ملتانی ظاهر ست بر هر قاصی و دانی هفدهم آنکه مخاطب در باب دوازدهم
همین کتاب تحفه بعد بحثی در کفر محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
و چون منتهای کلام شیعه درین مبحث معلوم شد ضرور ست که مذهب اهل سنت
نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنابر اجتهاد
در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس
و متعة الحج و غیره ازان باب ست اصلا کفر و معصیت نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهد
بود از مجتهدین صحابه و مجتهد ازا در مسائل اجتهادیه باهم خلاف جائز ست و نیز
مجتهد ماجور ست و محارب حضرت مرتضی اگر از راه بغض و عداوت ست نزد علماء
اهل سنت کافر ست بالاجماع و همین ست مذهب ایشان در حق خوارج اهل
نهروان و حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمول ست انتهی ازین عبارت ظاهر ست
که حسب افاده شاهصاحب نزد اهل سنت حدیث حربک حربی محمول ست بر آنکه محارب
جناب امیر المؤمنین علیه السلام از راه بغض و عداوت کافر ست و سابق ازین
افاده فرموده اند که این حدیث بر سبیل تشبیه ست چنانچه فرموده این کلام محمول
بر مجاز ست بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی
امکان ندارد و بر ظاهر ست که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقة
بل حکما الخ و هرگاه تشبیه در حدیث حربک حربی مفید کفر محارب جناب

امیر المومنین علیه السلام ولو علی تقدیر البغض باشد معلوم شد که تشبیه نبوی محمول بر محض اغراق و مبالغه نمیتواند شد و آنرا از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت نتوان گرفت پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام بحضرت آدم علیه السلام در علم نیز مفید احاطه علم آنحضرت و عصمت و افضلیت علم آنحضرت از دیگران خواهد بود و هکذا التشبیه فی التقوی و غیرها من الصفات المذکورة

پانزدهم آنکه مخاطب والانژاد باینهمه سعی و اجتهاد در ابطال و افساد دلالت تشبیه بر مساوات و حصول و ثبوت حکمی از ان بغرض ابطال فضیلت جلیله جناب امیر المومنین علیه السلام در مابعد تشبیه موهومی شیخین را بر مساوات حمل کرده حیث قال چهارم آنکه تفضیل جناب امیر بر خلفای ثلثه وقتی ثابت شود از ین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و دون هذا النفی خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود انقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند و حضرت امیر حامل کمال ولایت انتهی ازین عبارت صراحة واضح است که احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام مثبت مساوات شیخین با آنحضرات ست زیرا که اگر این احادیث دلالت بر مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام نکند ترجیح که لفظ بلکه بران دلالت صریحه دارد درست نشود چه مدلول این ترقی آنست که درین کلام امری زائد از کلام سابق ثابت کرده شده و در کلام سابق بطلان نفی مساوات ثلثه با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات بود و هرگاه نفی مساوات ثلثه

با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن باطل باشد مساوات ثلثه با
انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صحیح خواهد بود و هرگاه در این
کلام مساوات ثلثه با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند ان ثابت
کرده باشد پس در کلام آینده که بطریق ترقی کرده یعنی قول او بلکه اگر
در کتب اهلسنت تفحص واقع شود الخ قطعاً و حتماً مساوات شیخین با انبیا
علیهم السلام بسبب زعم ثبوت احادیث تشبیه شان با انبیاؑ ثابت خواهد شد
پس این قول دلالت خواهد کرد برانکه احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام
دلالت بر مساوات شان با انبیا علیهم السلام در صفات شان میکند پس دلالت
تشبیه بر مساوات حسب اعتراف مخاطب با انصاف در بحث همین حدیث
هم ثابت و لائح و محقق و واضح است فوز دهم آنکه نیز مخاطب در همین حدیث بعد
عبارت سابقه گفته و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت
و اصلاح امور ملت ست از شیخین خوبتر سرانجام یافت انتهی این عبارت دلالت
دارد برانکه خوبتر سرانجام یافتن کار انبیا از شیخین متفرع ست برانکه شیخین
حامل کمالات نبوت بودند و حمل کمالات نبوت متفرع بود بر زعم تشبیه شیخین
با انبیا علیهم السلام پس معلوم شد که تشبیه شخصی با انبیا علیهم السلام مفید این معنی
که کار انبیا ازو خوبتر سرانجام میباید پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام
با انبیا علیهم السلام درین صفات دلیل صریحست برانکه در آنحضرت این
صفات خوبتر تحقق بوده و زعم عدم دلالت آن تشبیه بر فضل جلیل و بودن آن
از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بجواهر و یاقوت محض اضلال ست

وتضلیل واللہ یھدی من یشاء الی سواء السبیل لیستم آنکہ مخاطب باصفا
ودرین ہمین باب امامت بجواب حدیث ثقلین کما ستسمع عن قریب انشاء اللہ گفتہ
وہمین قسم حدیث مثل اھل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجیٰ ومن
تخلّف عنہا غرق دلالت نمیکند مگر آنکہ فلاح وہدایت مربوط بدوستی ایشان
ومنوط باتباع ایشانست وتخلف از دوستی واتباع ایشان موجب ہلاک واین معنے
بفضل اللہ تعالیٰ محض نصیب اہلسنت وبس از جمیع فرق اسلامیہ وخاص ست
بمذہب اہلسنت لا یوجد فی غیرہم زیرا کہ ایشان متمسک اند بحبل مودا جمیع
اہلبیت وبرخلاف کتاب اللہ کہ اتومنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض
ودر رنگ ایمان بالانبیا کہ لا نفرّق بین احد من رسلہ با بعض محبّت
وایمان وبا بعض بغض وکفران نمی ورزند بخلاف شیعہ کہ ہیچ فرقہ ایشان
جمیع اہل بیت را دوست ندارد بعضی یک طائفہ را محبوب سازند وبقیہ را مبغوض
میدارند وبعضی طائفہ دیگر را وہمین ست حال اتباع کہ اہلسنت یک طائفہ را
خاص نمیکنند از ہر ہمہ روایات دین خود می آرند وبدان تمسک می جویند
چنانچہ کتب تفسیر وحدیث وفقہ ایشان بران گواہست واگر کتب اہلسنت را
اعتبار نکنند مرویات شیعہ را کہ از عقاید الہیہ گرفتہ تا فروع فقہیہ موافق اہلسنت
درین رسالہ نقل کردہ شد چہ جوابست انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ حدیث
سفینہ دلالت می کند بر آنکہ فلاح وہدایت بدوستے اہل بیت علیہم السلام
مربوط وباتباع این حضرات منوط است وتخلف از ولا واتباع ایشان موجب
ہلاک وضلال ومثمر نہایت وزر ووبال ومخاطب باکمال زعم اختصاص

ولا و تمسک بمذہب اہل سنت نہایت ہیچ و مفتخر و متوہم عکس ان بنسبت اہل حق
متغطرس و متبختر و کابلی ہم در صواقع کما ستستمع عن قریب انشاء اللہ
الموفق المجیب دلالت حدیث سفینہ بر اینکہ فلاح منوط بولا و اتباع
ہدی اہلبیت علیہم السلام و ہلاک بتخلف ایشان منوطست ثابت کردہ بلکہ
بہمین سبب رجوع خلفا و صحابہ بجناب امیر المومنین علیہ السلام کہ افضل
اہلبیت ست درانچہ مشکل می شد بر خلفا و صحابہ از مسائل دین و احکام
شرع متین محقق فرمودہ و مخاطب فطین بسبب مزید ہول و خوف از تمسک
اہلحق و یقین این اعتراف کابلی امام المتعصبین را حذف فرمودہ و نیز کابلی
تعلیل رجوع خلفا و صحابہ بجناب امیر المومنین علیہ السلام باین معنی نمودہ
کہ ولای اہلبیت علیہم السلام واجب ست و ہدی یعنی سیرت این حضرات ہدی نبی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ست و این را ہم مخاطب محتاط دستخوش ہضم و اسقاط نمودہ
و پر ظاہر ست کہ حدیث سفینہ مشتمل ست بر تشبیہ پس اگر تشبیہ دلالت بر
موافقت و مطابقت مشبہ با مشبہ بہ نکند حدیث سفینہ کے دلالت خواہد کرد
بر ربط فلاح و ہدایت بولا راہل بیت علیہم السلام و اناطت نجات
باتباع این حضرات و ایجاب تخلف از ولا و اتباع برای ہلاک و ضلال
و ضیاع و چگونہ مثبت لزوم رجوع خلفا و صحابہ در مشکلات و تمسک
باین حضرات در معضلات و اتحاد ہدی ایشان با ہدی سرور کائنات
علیہ و آلہ الاف التحیات و التسلیمات خواہد بود و فی ذلک کفایۃ لاہل
الدرایۃ واللہ ولی الہدایۃ المنقذ من غوائل الضلال و الغوایۃ

و تضلیل فالله یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** و تشبیه چنانچه باداة
متعارفه تشبیه میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم
بیان مقرر است که من اراد ان ینظر الی القمر لیلة البدر فلینظر الی وجه فلان
نیز در تشبیه داخل است **اقول** در کتب حاضره معانی و بیان مثل مفتاح و شروح آن
و شروح تلخیص المفتاح تصریح باد خال این ترکیب در تشبیه یافته نمیشود و حواله بعلم بیان
بلا بیان اسم کتابی از کتب آن جز حیرت معتقدین نمی افزاید اگر کسی انکار آن کند
برای اسکاتش این حواله مجمله کاری نمی کشاید و از بیان سابق واضح است که استفادهٔ
تشبیه علی الاطلاق ازین ترکیب یعنی من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی فلان
ممنوع و غیر مسلم است بلکه در قول قائل من اراد ان ینظر الی افضل رجل فی
البلد فلینظر الی فلان و امثال آن عینیت مراد است یعنی اینجا کسیکه ارادهٔ
نظر بسوی او کرده شد او عین آن کسی است که حکم کرده شد برای نظر بسوی او و مثل
آنست قول قائل من اراد ان ینظر الی اضوء الاشیاء فلینظر الی الشمس و من
اراد ان ینظر الی الرجل الکریم فلینظر الی فلان و من اراد ان ینظر الی احسن
الوجوه فی هذا البلد فلینظر الی وجه فلان و امثال ذلک کثیرة و بدیهی است
که در امثال این مقامات تشبیه مراد نیست بلکه عینیت مراد است اما در حدیث
شریف چون عینیت ممکن نیست پس لابد محمول بر مساوات و مماثلت میشود و
تقدیر در مقامات عینیت چنین است که من اراد ان ینظر الی افضل رجل
فی البلد فلینظر الی فلان فانه افضل او فانه عینه و در مثل حدیث مختر
تقدیر چنین است که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه فلینظر الی علی فانه

مساو لآدم في العلم وبنابرين اطلاق تشبيه بران بمعنی عام ست نه بمعنای
خاص اصطلاح او التقدير فانه مثل آدم في العلم وهكذا پس بر تقدير تقدير
مثل ومثل آن دلالت بر تشبيه اين جمله محذوفه ميكند نه بهمين كلام بنفس خود زيراكه
مدلول آن امر منظرست بسوى جناب امير المومنين عليه السلام كسى كه اراده نظر كند بسوى
حضرت آدم در علم واز جهت آن تشبيه ثابت نميشود آرى چون اين امر سبب و وجهى ميخواهد
آن سبب و علت مساوات يا مماثلت كه آنهم مثبت مساوات ست وهذا بيّن
جدّا ولعلّه لا يلتبس على من له ادنى حظ من فهم الكلام تفتازانى
در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته وادانه اى داة التشبيه الكاف وكانّ وقد
يستعمل عند الظنّ بثبوت الخبر من غير قصد الى التشبيه سواء كان الخبر
جامدا او مشتقا نحو كانّ زيدًا اخوك وكانه قدم ومثل وما في معناه
ممّا يشتق من المماثلة والمشابهة وما يؤدّى هذا المعنى والاصل في
نحو الكاف اى في الكاف ونحوها كلفظة نحو ومثل وشبه بخلاف
كانّ ويماثل ويشابه ان يليه المشبّه به لفظا نحو زيد كالاسد
او تقديرا نحو قوله تعالى او كصيّب من السّماء على تقدير او كمثل ذوى
صيّب وقد يليه اى نحو الكاف غيره اى غير المشبّه به نحو واضرب
لهم مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه الاية اذ ليس المراد تشبيه حال
الدنيا بالماء ولا بمفرد آخر يتمحّل تقديره بل المراد تشبيه حالها
في بهجتها ونضارتها وما يتعقبها من الهلاك والفناء بحالة النبات
الحاصل من الماء يكون اخضر ناضرًا ثم ييبس فتطيره الرياح كان لم يكن

ولاحاجة الى تقدير كمثل ماء لان المعتبر هو الكيفية الحاصلة من
مضمون الكلام المذكور بعد الكاف واعتبارها مستغن عن هذا التقدير
ومن زعم ان التقدير كمثل ماء وان هذا مما يلى الكاف غير المشبه به
بناء على انه محذوف فقد سها سهوا بيّنا لان المشبّه به الذى يلى
الكاف قد يكون ملفوظا وقد يكون محذوفا على ما صرّح به فى الايضاح

وقد يذكر فعل ينبئ عنه اى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدًا
ان قرب التشبيه وادّعى كمال المشابهة لما فى علمت من معنى التحقيق
وحسبت زيدًا اسدًا ان بعد التشبيه بادنى تبعيد لما فى الحسبان من
الاشعار بعدم التحقق والتيقن وفى كون مثل هذه الافعال منبئا عن
التشبيه نوع خفاء والاظهر ان الفعل ينبئ عن حال التشبيه فى القرب
والبعد ونيز تفتازانى در شرح مطوّل تلخيص گفته وقد يذكر فعل ينبئ عنه
اى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدًا ان قرب التشبيه واريد
انه مشابه الاسد مشابهة قويّة لما فى علمت من الدلالة على
تحقق التشبيه وتيقنه وكما فى حسبت وخلت زيدا اسدًا ان بعد
التشبيه ادنى تبعيد لما فى الحُسبان من الدلالة على الظنّ دون
التحقيق ففيه ما اشعار بانّ شبهه بالاسد ليس بحيث يتيقن انّه هو
بل يظنّ ذلك ويتخيّل وفى كون هذا الفعل منبئا عن التشبيه نظر للقطع
بانّه لا دلالة للعلم والحُسبان على ذلك وانما يدل عليه علمنا بان
اسدًا لا يمكن حمله على زيد تحقيقا وانّه انما يكون على تقدير اداة

التشبيه سواء ذكر الفعل او لم يذكر كما في قولنا زيد اسد ولو قيل انه
ينبئ عن حال التشبيه من القرب والبعد لكان اصوب از ملاحظهٔ این عبارت
مختصر ظاهرست که ادات تشبیه کاف و کان و مثل و آنچه مؤدی معنای آن ست میباشد
و دلالت مثل علمت و حسبت بر تشبیه که مصنف تلخیص ذکر کرده ظاهرست از عبارت
مطول واضح ست که درین دلالت نظرست بانکه علم و حسبان دلالت بر تشبیه ندارد و تشبیه
بتقدیر ادات تشبیه ست پس همچنین لفظ من اداة فلینظر دلالت بر تشبیه نمیکند
ازین آنچه مقدرست آن کلام البته دلالت بر مساوات یا تشبیه می نماید و نیز تفتازانی
در شرح مطول تلخیص گفته والغرض منه ای من التشبیه في الاغلب یعود الی
المشبه وهو ای الغرض العائد الی المشبه بیان امکانه یعنی بیان ان المشبه
امر ممکن الوجود وذلك في کل امر غریب یمکن ان یخالف فیه ویدعی امتناعه
کما في قوله ای قول ابی الطیب فان تفق الانام وانت منهم فان المسك
بعض دم الغزال فانه اراد ان یقول ان الممدوح قد فاق الناس بحیث
لم یبق بینه وبینهم مشابهة بل صار اصلا برأسه وجنسا بنفسه وهذا
في الظاهر کالممتنع لاستبعاد ان یتناهی بعض آحاد النوع في الفضائل
الخاصة بذلك النوع الی ان یصیر کانه لیس منها فاحتج لهذه الدعوی
وبین امکانها بان شبه حاله بحال المسك الذي هو من الدماء ثم
انه لا یعد من الدماء لما فیه من الاوصاف الشریفة التي لا توجد في
الدم فان قلت این التشبیه في هذا البیت قلت یدل البیت علیه ضمنا
وان لم یدل علیه صریحا لان المعنی ان تفق الانام مع انك واحد منهم

فلا استبعاد فی ذلک لان المسک بعض دم الغزال وقد فاقها حتی
لا یعد منها فحالک شبیہۃ بحال المسک ویسمی مثل هذا تشبیها
ضمنیا او تشبیها مکنیا عنہ ازین عبارت ظاہرست کہ در شعر متنبی
اگرچہ صراحۃً تشبیہ مذکور نیست لیکن تشبیہ ضمنا ازان مستفاد ست یعنی
تشبیہ بعد قول او فان المسک بعض دم الغزال مقدرست حیث قال
حالک شبیہۃ بحال المسک و باید کہ این تشبیہ را تشبیہ ضمنی یا تشبیہ مکنی
عنہ بنامند و چون در حدیث شریف ہم تشبیہ صراحۃً مذکور نیست پس اگر
مساوی مقدر نشد درینجا ہم تشبیہ مقدر خواہد بود پس معنای حدیث شریف
چنین خواہد بود کہ من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ فلینظر الی علی فانہ مساو
فی العلو او مثلہ فی العلو و ھکذا فی باقی الصفات **قولہ** و لہذا شعر مشہور
لا تعجبوا من بلی غلالتہ ＊ قد زر ازرارہ علی القمر و این دو بیت متنبی را
نشرت ثلث ذوائب من خلفھا ＊ فی لیلۃ فارت لیالی اربعا ＊ و استقبلت
قمر السماء بوجھھا ＊ فارتنی القمرین فی وقت معا ＊ داخل تشبیہ ساختہ اند
اقول اولا تعلیل او خال این شعر مشہور و ہر دو بیت متنبی در تشبیہ بودن
تشبیہ باین اسلوب یعنی من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی فلان
وجھی ندارد زیرا کہ درین شعر مشہور و ہر دو شعر متنبی اسلوب مبحوث عنہ مفقود ست
پس علت را با معلل اصلا ارتباطی نیست و ثانیا این شعر مشہور را یعنی لا تعجبوا
من بلی غلالتہ ＊ داخل استعارہ ست نہ داخل تشبیہ اصطلاحی اگرچہ مبنای
استعارہ بر تشبیہ ست و کلام مخاطب درینجا مبنی بر فرق تشبیہ و استعارہ ست

حیث قال واگر ازین همه درگذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است انتهی
اما اینکه این بیت داخل استعاره است پس بدانکه تفتازانی در شرح مختصر تلخیص
المفتاح گفته واعلم انهم اختلفوا فی ان الاستعارة مجاز لغوی او عقلی
فالجمهور علی انه مجاز لغوی بمعنی انها لفظ استعمل فی غیر ما وضع له
لعلاقة المشابهة ودلیل انها ای الاستعارة مجاز لغوی کونها
موضوعة لا للمشبه ولا للمشبه به ولا للاعم منهما ای من المشبه
والمشبه به فاسد فی قولنا رایت اسدا یرمی موضوع للسبع المخصوص
لا للرجل الشجاع ولا لمعنی اعم من الرجل والسبع کالحیوان الجری
مثلا لیکون اطلاقه علیهما حقیقة کاطلاق الحیوان علی الاسد
والرجل الشجاع وهذا معلوم بالنقل عن ائمة اللغة قطعا فاطلاقه
علی الرجل الشجاع اطلاق علی غیر ما وضع له مع قرینة مانعة
عن ارادة ما وضع له فیکون مجازا لغویا وفی هذا الکلام دلالة
علی ان لفظ العام اذا اطلق علی الخاص لا باعتبار خصوصه بل باعتبار
عمومه فهو لیس من المجاز فی شئ کما اذا لقیت زیدا فقلت لقیت رجلا
او انسانا او حیوانا بل هو حقیقة اذ لم یستعمل اللفظ الا فی المعنی
الموضوع له وقیل انها ای الاستعارة مجاز عقلی بمعنی ان التصرف
فی امر عقلی لا لغوی لانها لما لم تطلق علی المشبه الا بعد ادعاء دخوله
ای دخول المشبه فی جنس المشبه به بان جعل الرجل الشجاع فردا
من افراد الاسد کان استعمالها ای الاستعارة فی المشبه استعمالا فیما

وضعت له وانما قلنا انما الرتطلق على المشبه الا بعد ادّعاء دخوله
فى جنس المشبه به لانها لولم تكن كذلك لما كانت الاستعارة ابلغ
من الحقيقة اذ لا مبالغة فى اطلاق الاسم المجرد عاريا عن معناه
ولما صح ان يقال لمن قال رايت اسدا واراد زيدا انه جعله اسدا كما لا يقال
لمن سمى ولده اسدا انه جعله اسدا لان جعل اذا كان متعديا الى مفعولين
كان بمعنى صيّر ويفيد اثبات صفة لشئ حتى لا يقال جعله اميرا
الا وقد اثبت فيه صفة الامارة واذا كان نقل اسم المشبه به
تابعا لنقل معناه اليه بمعنى انه اثبت له معنى الاسد الحقيقى
ادّعاء ثم اطلق عليه اسم الاسد كان الاسد مستعملا فيما وضع
له فلا يكون مجازا لغويا بل عقليا بمعنى ان العقل جعل الرجل
الشجاع من جنس الاسد وجعل ما ليس فى الواقع واقعا مجازا
عقليا ولهذا اى ولان اطلاق اسم المشبه به على المشبه انما يكون
بعد ادّعاء دخوله فى جنس المشبه صح التعجب فى قوله شعر قامت

تظللنى اى توقع الظل على من الشمس نفس اعز علىّ من نفسى
قامت تظللنى ومن عجب شمس اى غلام كالشمس فى الحسن والبهاء تظللنى
من الشمس فلولا انه ادعى لذلك الغلام معنى الشمس الحقيقى
وجعله شمسا على الحقيقة لما كان لهذا التعجب معنى اذ لا تعجب
فى ان تظلل انسان حسن الوجه انسانا آخر والنهى عنه اى ولهذا
صح النهى عن التعجب فى قوله شعر لا تعجبوا من بلا غلالته قد زرّ ازراره على القمر

تلبس تحت الثوب وتحت الدرع ايضاً فلذا زرّ ازراره على القمر تقول زررت
القميص عليه ازرّه اذا شددت ازراره عليه فلولا انه جعله قمراً حقيقيا
لما كان للنهي عن التعجب معنىً لانّ الكتان انما يسرع اليه البلى بسبب
ملابسة القمر الحقيقي لا بملابسة انسان كالقمر في الحسن لا يقال القمر في
البيت ليس باستعارة لان المشبّه مذكور وهو الضمير في غلالته
وازراره لانا نقول لا نسلّم ان الذكر على هذا الوجه ينافي الاستعارة كما
في قولنا سيف زيد في يد اسد فان تعريف الاستعارة صادق على ذلك
وردّ هذا الدليل بان الادّعاء اي ادعاء دخول المشبّه في جنس
المشبه به لا يقتضي كونها اي الاستعارة مستعملة فيما وضعت
له للعلم الضروري بانّ اسداً في قولنا رايت اسداً يرمي مستعمل في
الرجل الشجاع والموضوع له هو السبع المخصوص وتحقيق ذلك
ان ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به مبني على انه جعل
افراد الاسد بطريق التاويل قسمين احدهما المتعارف وهو الذي
له غاية الجرأة في مثل تلك الجثّة والهيكل المخصوص والثاني غير المتعارف
وهو الذي له تلك الجرأة لكن لا في تلك الجثّة والهيكل المخصوص ولفظ
الاسد انما هو موضوع للمتعارف فاستعماله في غير المتعارف استعماله
في غير ما وضع له والقرينة مانعة عن ارادة المعنى المتعارف ليتعيّن
المعنى الغير المتعارف وبهذا يندفع ما يقال انّ الاصرار على دعوى
الاسدية للرجل الشجاع تنافي نصب القرينة المانعة عن ارادته

السّبع المخصوص واما التعجّب والنهی عنه کما فی البیتین المذکورین فالبناء
علی تناسی التشبیه قضاء لحق المبالغة ودلالة علی انّ المشبّه بحیث
لا یتمیّز عن المشبّه به اصلاً حتّی انّ کل ما یترتّب علی المشبّه به من التعجّب
والنهی عن التعجّب یترتّب علی المشبّه ایضاً وفی الحاشیة المنهیّة علی قوله
ینافی الاستعارة الخ وانما یکون منافیاً اذا کان ذکره علی وجه ینبئ
عن التشبیه وثانیاً هرگاه اطلاق قمر در شعر مشهور لا تعجبوا الخ بر سبیل استعاره است
اطلاق لیالی بر زلف و اطلاق قمر بر وجه محبوبه در هر دو بیت متنبّی استعاره خواهد
بود نه تشبیه و از تأمّل و تدبّر در دیگر عبارات تفتازانی در مطوّل و مختصر نیز ظاهر میشود
اما اطلاق قمر در شعر مشهور و اطلاق زلف و اطلاق قمر در هر دو شعر متنبّی از قبیل استعاره است
نه تشبیه و پر ظاهر است که بودن این اطلاقات از قبیل استعاره و نبودن آن از
قبیل تشبیه ضرری بمطلوب مخاطب که غرض او اثبات بودن این حدیث شریف از
قبیل تشبیه است نمیرساند پس هیچ وجه برای ادعای مخاطب نبیه ادخال این
اطلاقات را در تشبیه ظاهر نمیشود جز آنکه غرضش تخدیع عوام و راسخ ساختن
ضعف دلالت تشبیه بر مساوات و تقویت گرفتن حدیث شریف عاری از
فضیلت حقیقیه بمقایسه آن با این اطلاقات اغراقیه عاریه از معانی واقعیه
باشد **قوله** اگر از همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است
اقول اگر بالفرض این کلام بلاغت نظام استعاره باشد دلالت آن بر مساوات
ابلغ و اوکد خواهد بود و تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته فصل اطبق البلغاء
علی ان المجاز والکنایة ابلغ من الحقیقة والتصریح لان الانتقال فیهما

من الملزوم الى اللازم فهو كدعوى الشئ ببيّنة فانّ وجود الملزوم يقتضي وجود اللازم لامتناع انفكاك الملزوم عن لازمه واطبقوا ايضاً على انّ الاستعارة التحقيقيّة والتمثيليّة ابلغ من التشبيه لانّها نوع من المجاز وقد علم ان المجاز ابلغ من الحقيقة وليس معنى كون كل من المجاز والكناية ابلغ ان شيئاً منهما يوجب ان يحصل في الواقع زيادة في المعنى لا توجد في الحقيقة والتصريح بل المراد انّه يفيد زيادة تاكيد للاثبات ويفهم من الاستعارة ان الوصف في المشبّه بالغ حدّ الكمال كما في المشبّه به وليس بقاصر فيه كما يفهم من التشبيه والمعنى لا يتغيّر حاله في نفسه بان يعبر عنه بعبارة ابلغ وهذا مراد عبد القاهر بقوله ليست مزيّة قولنا رأيت اسداً على قولنا رأيت رجلاً هو الاسد سواء في الشجاعة انّ الاول افاد زيادة في مساواته للاسد في الشجاعة لم يفدها الثاني بل الفضيلة هي انّ الاول افاد تاكيداً لاثبات تلك المساواة له لم يفده الثاني والله اعلم ازين عبارت ظاهرست كه تشبيه واستعاره هردو مفيد مساوات مشبّه بمشبّه به ميباشد لكن در استعاره تاكيد اثبات اين مساوات است بلكه از افاده شيخ عبد القاهر كه آخر افتتازاني نقل كرده ظاهرست كه استعاره بر تصريح بمساوات مزيّتي دارد اگر اين كلام استعاره خواهد بود دلالت بر تاكيد اثبات مساوات خواهد نمود ومزيّت خواهد داشت بر اثبات صريح مساوات يعني اين حديث شريف ابلغ خواهد بود از آنكه بگويند آدم وعلي عليهما السلام سواء في العلم پس بتقدير استعاره نفي دلالت اين حديث بر مساوات بلكه فهم مساوات از

له فهم التفضيل من ان يفهم التشبيه مطلقا ممنوع بل العلم بالمساواة سيجيء من الغاية ليفيد الاثبات الذي والبيانات كما هو ظاهر تعريف الاعلى

[illegible]

ازان کمال سفاهت و حمق در حقیقت نهایت تسفیه شیخ عبد القاهر و دیگر
مهره اکابر نمودن ست آری هرگاه قصد رد اهل حق نمودند اگر بسبب ان مبتلای تسفیه
و تحمیق اکابر اساطین خود شوند و در چنین جسارت فاحشه اقتحام نمایند
چه عجب پس اگر شاه صاحب باستعاره هم عقل و فهم را از کسی حاصل می کردند
نفی دلالت استعاره بر مساوات نمی فرمودند و نیز ظاهر ست که در استعاره
ضرور ست که امری مختص بمشبه به برای مشبه ثابت کرده شود پس هرگاه این کلام
استعاره باشد لازم آید که علم مختص حضرت آدم و همچنین دیگر صفات مختصه
بدیگر انبیا علیهم السلام برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت شود تا
استعاره محقق گردد و اگر صفات مختصه این انبیا برای آنحضرت ثابت نشود بلکه
مطلق علم و حلم و زهد و تقوی و بطش که اختصاصی بانبیا علیهم السلام ندارد
برای آنحضرت ثابت شود شرط استعاره مفقود گردد و تجویز استعاره که
مخاطب تحریر فرموده برهم خورد اما وجوب اثبات امر مختص بمشبه به برای مشبه در استعاره
پس از ملاحظه کتب علم بیان ظاهر ست تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته
فصل فی بیان الاستعارة بالکناية والاستعارة التخييلية لما كانت
عند المصنف امرین معنویین غیر داخلین فی تعریف المجاز اورد لهما
فصلا علحدة لیستوفی المعانی التی یطلق علیها لفظ الاستعارة فقال
قد یضمر التشبیه فی النفس ای فی نفس معنی اللفظ او نفس المتکلم فلا
یصرح بشیء من ارکانه سوی المشبه واما وجوب ذکر المشبه به
فانما هو فی التشبیه المصطلح وقد عرفت انه غیر الاستعارة

بالكناية ويدلّ عليه اى على ذلك التّشبيه المضمر فى النّفس بان
يثبت للمشبّه امر مختص بالمشبّه به من غيران يكون هناك
امر متحقق حسًّا او عقلاً يطلق عليه ذلك الامر فيسمى التّشبيه
المضمر فى النّفس استعارة بالكناية او مكنيا عنها امّا الكناية فلانّه
لم يصرّح به بل انّما دلّ عليه بذكر خواصّه و لوازمه وامّا الاستعارة
فمجرّد تسمية حالية عن المناسبة ويسمّى اثبات ذلك الامر المختص
بالمشبّه به للمشبّه استعارة تخييليّة لانّه قد استعير للمشبّه
ذلك الامر الّذى يختص بالمشبّه به وبه يكون كمال المشبّه به اوقوامه
فى وجه الشبه ليخيّل ان المشبّه من جنس المشبّه به **قوله** از تشبيه و
استعاره مساوات مشبّه با مشبّه به فهميدن كمال سفاهت است **اقول** ادعاى
اين معنى كه از تشبيه واستعاره مساوات مشبه با مشبه به فهميدن كمال
سفاهت است كمال فطانت و كياست و نهايت رزانت و متانت و غايت ديانت
و امانت و اظهار اقصاى فضل و جلالت و ابداء منتهاى حذق و نبالت ست
سابقا دانستى كه در قران و حديث و استعمالات علما استعمال تشبيه در مساوات
موجود پس اين جسارت در حقيقت ابطال قرآن شريف و حديث و كمال تسفيه
مفسرين و محدثين و سائر عقلا و ارباب فهم و علم ست و در كمال ظهور ست كه در
كتب صرف و نحو و معانى و بيان و حكمت و منطق و اصول فقه و ديگر علوم تمثيلات
براى قواعد كليه با دوات تشبيه مثل نحو و مثل و كاف بيان مى كنند و شكى
نيست كه مراد ازين تشبيه و تمثيل مساوات و موافقت و مطابقت تامه امثله

برای قاعده کلیه می باشد پس بنا بر مزعوم مخاطب عمدة القروم ارباب علوم در
فهم مساوات از تشبیه نهایت احمق و سفیه باشند و نیز در نهایت وضوح ست
که جمیع ارباب فهم از قول قائل زید کعمرو فی العلم مساوات میفهمند پس بزعم مخاطب
نبیل معاذ الله تمام عالم مبتلای کمال سفاهت و بلاهت باشد و ابو نصر محمد بن عبد الجبار
العتبی در تاریخ وقائع یمین الدوله محمود بن سبکتگین که مشهورست بتاریخ یمینی گفته
وجعل فخر الدولة یتابع الحمول الیه الی ان تاب الحاجب من طبرستان مادة فی تاثیل
احواله واستبقاء لنظم جنوده ورجاله فعل من لا ینفس علی اخیه بنفائس
ما یحویه ولا یضن علی صدیقه بجلیل ملکه و دقیقه ازین عبارت ظاهرست
که فعل فخر الدوله را بفعل کسیکه نفاست نکند بر برادر خود بنفائس ما یحویه و ضنت
نکند بر صدیق خود بجلیل ملک خود و دقیق آن تشبیه داده و ظاهرست که مراد
ازین تشبیه اثبات مساوات تامه ست و دلالت آن بر عدم نفاست فخر الدوله
برادر خود بنفائس محویات خود و عدم ضنت او بر صدیق خود جلیل ملک
و دقیق آن پر ظاهرست پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند در فهم مساوات
از تشبیه کمال سفاهت باشد فهم مساوات و اثبات عدم نفاست و عدم ضنت
برای فخر الدوله ازین عبارت کمال سفاهت باشد و این کمال سفاهت و
نهایت بلاهت ست و نیز عتبی در احوال فائق گفته فخوطب فائق فی الاستمالة
وقوبل عثرته بالاقالة واستنهض الی بخارا للاستظهار به علی
سد الخلل و تعدیل المیل و سرب عنایة بعد حسن القبول و الاقبال
وازاحة العلة بالاموال الی سمرقند فلم یرعه الا خبر بغراخان

وهو الملقب بشهاب الدولة وظهير الدعوة وقد استعاد اليه قواد
الطير كضا الرئيل فيه جماما ولا غمضا فولى فائق بين يديه هزيما
ولم يلو على تعرف حال مقيما وجعل من كان معه من اصحاب
السلطان عرضة للسيوف وفريسة لانياب الحتوف وتوافقت الشهادات
على ان انهزامه كان عن مواطاة منه لبغراخان على آل سامان
فعل من لا وفاء يزعه ولا حياء يردعه ولا نعمة تحفه ولا حرمة
تكفه وسار كما هو حتى اقعى بعقوة بخارا ازين عبارت ظاهرست
که انهزام فائق را تشبیه داده بفعل کسیکه برای او وفای وازع وحیای رادع
ونعمت حافه وحرمت کافه نباشد وظاهرست که مراد ازین تشبیه مساوات
ومطابقت ومماثلت تامه وموافقت هست پس اگر فهم مساوات از تشبیه
کمال سفاهت باشد فهم مساوات ازین عبارت هم کمال سفاهت خواهد بود
ولا یرضی به الا من لا وفاء یزعه ولا حیاء یردعه ولا نعمة اصابته
تحفه ولا حرمة تدبرت تکفه واز غرائب آنست که کابلی بکجول با آنهمه
اغراق در تعصب وغفول از معانی تشبیه مساوات را ذکر کرده بود چون مخاطب
بمزیت فرع بر اصل در ین زعم سخیف مبتلا ست که فهم مساوات را از تشبیه کمال
سفاهت میداند ناچار باوصف انتهای بیگر تلمیعات او ذکر مساوات را
از بین انداخته باین افاده بدیعه در حقیقت کابلی را هم که سنت او بر مخاطب زیاده
از منت والد ماجد اوست که بسبب این همه اشتهار وافتخار او بین الصغار
والکبار انتحال واستراق خرافات کابلی ست و والد ماجد او را این تزویقات

و تلبیسات میسر نشد که مخاطب اخذ آن از میکرد و نهایت سفیه و احمق و بمرتبه

غایت بلید و احمق قرار داده که او هم از تشبیه مساوات فهمیده حالا عبارت

کابلی باید شنید و دست تحیر بدندان تعجب باید گزید قال الکابلی فی الصواقع

فی جواب هذا الحدیث و لانه ورد علی سبیل التشبیه و المشبه لا یلزم ان

یساوی المشبه به و کثیرا ما یشبه الاضعف بالاقوی و الادنی بالاعلی

فیقال ترب کالمسک و حصی کالیاقوت و من اراد ان ینظر الی القمر

لیلة البدر فلینظر الی وجه سعدی و لا یلزم ان یکون لوجه سعدی

نور یساوی نور القمر قال الشاعر سه ارنی بارقا بالابرق الفرد و مض

یذهب جلباب الدجی ثم یغضی کان سلیمی من اعالیه اشرفت تمد لنا

کفا خضیبا و تقبض فانه شبه کف خضیب سلیمی بالبارق و این

هذا من ذلک فلو قیل من اراد ان ینظر الی البارق فلینظر الی کف

خضیب سلیمی اذا مدته من اعالی الاکمة و قبضته فانه لا یدل علی

مساواة الکف الخضیب للبارق و هو من الظهور بمحل و قد یشبه الاقوی

بالاضعف و الاعلی بالادنی کثیرا نحو در کثغر الحبیب و منه قوله

تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة و کما یقال

البارق ککف خضیب عشیقة مدته من سطح قصرها و قبضته

و الشعر عقله و قد یشبه احد المتساوین بالاخر نحو زید فی حسنه

کعمرو و اذا کانا متساویین فی الحسن فلا یوجب الخبر مساواته للانبیاء

از ملاحظه این عبارت ظاهرست که کابلی از جمله وجوه تشبیه تشبیه احد المتساویین

بالآخر هم ذکر کرده حیث قال وقد یشبّه احد المتساویین بالآخر نحو زید
فی حسنه کعمرٍ اذا کانا متساویین هرچند ظاهرست که درین کلام هم تلمیع
وتلبیس وتخدیع تدلیس را تعبیه نموده یعنی تشبیه احد المتساویین را بآخر بلفظ
قد که دلالت بر تقلیل آن میکند ذکر کرده وهم در آخر کلام آنرا وارد کرده تا در
ذهن ناظر غیر ماهر نهایت قلت آن راسخ شود حالانکه ظاهرست که معنای حقیقی
تشبیه مساوات ست بحکم نادر وصحت سلب تشبیه از غیر مساوی واز آیات و
احادیث هم دلالت تشبیه بر مساوات ظاهرست کابلی را با آنهمه جسارت
ووقاحت ممکن نشد که یکسر انکار دلالت تشبیه بر مساوات کند بلکه خود ذکر
مجی تشبیه برای مساوات ولو بلفظ قد نموده وچون شاهصاحب دانسته
که ذکر مجی تشبیه للمساوات درین مثال یعنی زید فی حسنه کعمرو موجب انتقال ذهن
ناظر بسوی تبادر معنی مساوات از تشبیه وصحت سلب در صورت عدم مساوات
خواهد شد کابلی را درین اعتراف ولو کان علی طریق التلبیس والتخلیط مقصّر
در صنعت اخفای حق پنداشت ناچار باوصف اخذ دیگر تلمیعات او این
اعتراف او را از میان انداخت بلکه ادعای این معنی که فهم مساوات از تشبیه
کمال سفاهت ست کابلی را هم نهایت سفیه واحمق واساخت مخفی نماند که شاه صاحب
بدین طعن وتشنیع بر فهم مساوات از تشبیه بس نشده در باب یازدهم برنگ
دیگر این تعجین وتهجین را اعاده کرده اند یعنی آنجا فهم مساوات را از تشبیه از
جملهٔ اوهام شمار کرده وتصریح فرموده که این وهم صبیان صغیر السن را میباشد
نه صبیان ممیزین را حیث قال نوع نوزدهم تشبیه چیزی را بچیزی موجب

مساوات مشبه بمشبه به فهمیدن و این وهم صبیان صغیر السن باید باشد نه صبیان
ممیزین را و شیعه را بسیار این وهم افتاده مثل آنکه گویند حضرت امیر را با انبیاء
اولو العزم در زهد و تقوی و حلم تشبیه داده اند پس باید که حضرت امیر مساوی
انبیاء اولو العزم باشند بلکه افضل باشد از دیگر انبیاء و این وهم صریح الفساد است
حاجت بیان ندارد انتهی از این عبارت که در آن در تقریر شیعه ذکر علم را بسبب
مزید حزم حذف کرده اند ظاهر است که فهم مساوات مشبه با مشبه به مرتبه نزد
اصل او باطل است که صبیان ممیزین را هم رو نمیدهد پس بنا برین اکابر ائمه
و اساطین خود را که از تشبیه مساوات جا بجا فهمیده اند از صبیان ممیزین
هم بستر گردانیده و طرفه آنست که در نفس همین کلام باب یازدهم که در آن
بر فهم مساوات از تشبیه تشنیع بلیغ نموده استعمال تشبیه در مساوات و
مطابقت فرموده زیرا که لفظ مثل در قول او مثل آنچه گویند الخ برای
تشبیه است و مراد از این تشبیه مطابقت و مساوات این مثال با ممثل له است
بلاریب پس اگر فهم مساوات از او بام صبیان صغیر السن است و حسب افاده
آباء امت کمال سفاهت است پس چرا درین کلام و دیگر کلمات جا بجا
تشبیه را برای افاده مساوات و مطابقت استعمال میفرمایند شاهصاحب
در باب یازدهم استعمال تشبیه برای افاده مطابقت و موافقت در همان
عبارت که در آن طعن و تشنیع بلیغ بر فهم مساوات از تشبیه نموده اگرچه یکجا
نموده اند لکن بجواب این حدیث شریف که در آن فهم مساوات را از تشبیه
نهایت سفاهت دانسته استعمال تشبیه برای افاده موافقت و مطابقت

در مواضع عدیده نموده کمال فهم وکیاست را حسب افاده خود بأقصی الغایات
رسانیده اند مگر نمی بینی که در وجه چهارم گفته و تشبیه چنانچه باداة متعارفه تشبیه
میشود مثل کاف وکأن ومثل ونحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقرر است
که من اراد ان ینظر الی القمر لیلة البدر فلینظر الی وجه فلان نیز در تشبیه
داخل ست انتهی درین عبارت سه جا تشبیه را در موافقت و مطابقت استعمال
کرده اول قول او و تشبیه چنانچه باداة متعارفه تشبیه میباشد مثل کاف وکأن
ومثل ونحو باین اسلوب نیز می آید انتهی زیرا که لفظ چنانچه برای تشبیه تشبیه
باین اسلوب یعنی من اراد ان ینظر الخ با تشبیه باداة متعارفه تشبیه ست
و ظاهرست که این تشبیه برای مطابقت و موافقت ست نه از قبیل تشبیه خاک
بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت دوم آنکه لفظ مثل در قول او
مثل کاف برای تشبیه ست ظاهرست که این تمثیل موافق و مطابق ممثل له ست سوم لفظ
چنانچه در قول او چنانچه در علم بیان مقرر ست الخ برای تشبیه ست و ظاهرست که غرض
ازین تشبیه هم مساوات و مطابقت و موافقت ست یعنی مطابقت و موافقت تقریر علم
بیان با دعوی مخاطب عالیشان و نیز تشبیه در قول او چنانچه سلاسل للذهب
شریعت الخ برای افاده موافقت و مطابقت ست و نیز لفظ چنانچه در قول او چنانچه
با جمیع اولیاء الله همین معامله ست برای افاده موافقت و مطابقت ست و نیز تشبیه در
قول او و مثال آنها مثل حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی برای افاده موافقت
و مطابقت ست و نیز تشبیه در قول او زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت
و تفصیل و مغایرت ست برای افاده موافقت و مطابقت ست در مبنی بودن کمال

شیخین بر کثرت و تفضیل و مغایرت پس در جواب ہمین حدیث شریف جابجا در
مواضع عدیده تشبیه برای افاده موافقت و مطابقت استعمال کرده و باز
فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت دانسته ان هذا الشیء عجاب
و ابو العباس محمد بن یزید المبرد در کتاب کامل گفته کان ابن ابی عتیق
من نساک قریش و ظرفائهم بل کان قد بذهم ظرفا الی ان قال
و من اخباره ان مروان بن الحکم قال یوما انی مشغوف ببغلة
للحسن بن علی بن ابی طالب فقال له ابن ابی عتیق ان دفعتها
الیک اتقضی لی ثلثین حاجة قال نعم قال فاذا اجتمع الناس عندک
العشیة فانی اخذ فی مآثر قریش ثم امسک عن الحسن فلمنی علی ذلک فلما
اخذ القوم مجالسهم افاض فی اولیة قریش فقال له مروان الا تذکر
اولیة ابی محمد و له فی هذا ما لیس لاحد قال انما کنا فی ذکر الاشراف
و لو کنا فی ذکر الانبیاء لقدمنا ما لابی محمد فلما خرج لیرکب
تبعه ابن ابی عتیق فقال له الحسن و تبسم الک حاجة قال ذکرت
البغلة فنزل الحسن رضی الله عنه فدفعها الیه عجب است
که مروان با آنهمه بغض و شنان بر مساوات امام حسن علیه السلام
با انبیای رفیع الشان انکار نکند و مثل ابن ابی عتیق زاهد
ناسک آنرا ثابت کند و مخاطب مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام
این همه قلق و انزعاج و اضطراب و تکدر و تنغص و اختلاج
و التهاب ظاهر کند فاعتبروا یا اولی الابصار

قوله در اشعار رائج و مشهور است که خاک صحن پادشاه از اشک و سنگریزه‌های
آنجا از گوهر واریده و یاقوت تشبیه میدهند و هیچکس مساوات نمی‌فهمد **اقول**
مخاطب مخدوم الفحول با اینهمه امامت در ریاست و تبحر در معقول و منقول
قلادهٔ تقلید معلول کابلی بکمال بحدیکه تعصب مخول که بسبب ازدحام وهم و سقم فهم
مالوس و مخبول و مبدی هر وسواس مغسول و مظهر هر تشکیک مرذول و متشبث
بهر تخدیع منحول و متمسک بهر عذر منکر و مجهول بلا خوف و هراس از مواخذه
واهب کل مسئول و منیح کل مامول و مولع ایغال و ایضاع در سباسب غفول
و واله ایجاف و تقریب و خبب در مهامه خبب و ذهول است در گردن
انداخته بهر سو کشیده شتافته و بهر رنگی که ریخته منصبغ گردیده و بهر جانبی که
خواسته دویده پر ظاهرست که قیاس کلام معجز نظام سرور انام علیه و آله آلاف
التحیة والسلام بر اغراقات شعرای دروغ‌زن و تمثیل تشبیه ارشاد باسداد
افضل انبیای امجاد علیه و آله اشرف الصلوة والتحیة الی یوم التناد با خرافات
مجازفین پر مکر و فن دلیل کمال علو ایقان و سواد عنان و سلامت ایمان مخاطب عالیشان
و برهان نهایت حسن فهم و اصابت رای و شغوف عقل و ذکا و حدس فاضل
عمدة الاعیان است و بنابر افادات و تلمیعات مخاطب رفیع الدرجات
ظاهر می‌شود که معاذ الله علم حضرت امیر المومنین علیه السلام و تقوی و حلم و بطش
و عبادت آنجناب اصلا مثل علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت این انبیا نیست و
معاذ الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل مضامین غیر واقعیه
و مبالغات شعریه علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت جناب امیر المومنین ع

علیه السلام را مثل صفات انبیا علیهم السلام گردانیده واگر توهم مخاطب راست
باشد لازم آید که در حق احد من الناس ولو کان عاریا عن الاسلام بگویند من
اراد ان ینظر الی ادم فی علمه فلینظر الی فلان ومثل ذلک نعوذ
بالله من استحواذ الضلالة واستیلاء الجهالة ومن الظاهر
المبین ان قیاس کلام افضل البشر علیه واله افضل صلوة و
سلام من الملک الاکبر بتشبیه الترب بالمسک والحصی
بالدر ناش من استیلاء الوسواس والغرر فکانه والکابلی لا
جزاهما الله خیرا جعلا النفس الرسول مکان الترب والحصی مع
انه بعد النبی صلی الله علیه واله وسلم خیر من حمل الحصی و
افضل من اطاع الرب وما عصی فثبت بحمد الله وحسن توفیقه
من هناک ومما سبق ان تلمیع الکابلی وتزویق المخاطب لا یصلح
للترجیح وانما هو تخلیط کاسد وتلبیس مریج فلم یبق فی ایدی
اولیائهم الا اثارة التعجب والضجیج وتهییج العویل والعجیج حیث
ان کلامهما وان کان فی الظاهر کالقطف النضیج والنور البهیج
لکنه غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتبا للفرع والاصل و
سحقا لهذا الهذر والهزل کیف اجترا علی ذکر هذه
المجازفات المنکرة المستهجنة والاغراقات الجشعة الغیر المستحسنة
التی بناءها علی شفا جرف هار وبطلانها فی غایة الظهور و
عدم الاستتار فی توجیه حدیث المعصوم المعتام المختار

ودر کمال ظهور است که اگر این حدیث شریف دلالت بر اثبات این صفات
عالیات وخصال سامیات در ذات قدسی سمات جناب امیر المومنین علیه
آلاف التحیات والتسلیمات نکند الحاق این کلام بکلام غث لازم آید و این
تاویل مثل بعض دیگر تاویلات غثه سنیان که قاضی پاس رعایت شیوخ خود ترک کرده
درصدد رد و توهین و تفضیح و تهجین آن برآمده خواهد بود حادی مفاخر و معالی
علامه غزالی درکتاب منخول فرموده مسئلة قال القاضی حمل کلام
الشارع علی ما یلحق بالکلام الرث محال ومن هذا الفن قول
اصحابنا فی قوله تعالیٰ وارجلکم الی الکعبین مکسورة اللام
لقرب الجوار رداً علی الشیعة اذ قالوا الواجب فیه المسح وهو
کقوله وحور عین وکقول العرب جحر ضب خرب وکقول الشاعر
کان ثبیراً فی عرانین وبله کبیر اناس فی بجاد مزمل فمعناه مزمل
لانه من نعت الکبیر وهو مرفوع لکن کسر لقرب الجوار ولیس الامر
کما ظنوه فی هذه المواضع بل سببه ان الرفع ابین من الکسر
فاستثقلوا الانتقال من حرکة خفیفة الی ثقیلة فوالوا بین الکسرتین
واما النصب فی قوله وارجلکم فنصب فی المعنی والنصب اخف
الحرکات والانتقال الیه اولی من الجمع بین الکسرتین الثقیلتین
بالنسبة الی النصب فلم یبق لقرب الجوار معنی الا مراعاة
التسجیع والتقفیة وذلک لا یلیق بالقران نعم حسن النظم محبوب
من الفصیح اذا لم یخل بالمقصود فاما الاخلال بالمعنی واتباع

المتقفية فمن ركيك الكلام ونيز هرگاه تشبيه دلالت بر
مساوات نميكند واحد تشبيهات نبويه از قبيل تشبيه خاك بمشك و
سنگريزه بمرواريد ويا قوت جائز نيست پس اگر كسى بگويد كه فلان مقلد
مخاطب ماهر مثل منافق كافر يا فلان تلميذ او مثل ابليس است يا فلان معتقد جليل
الشغف مثل ابولهب وابوجهل است يا ازين ترقى كند واين تشبيهات را در حق
مخاطب معاذ الله بر زبان آرد يا ازان هم در گذرد واين تشبيهات را در حق
والد ماجد و ديگر اساطين سنيه رفيع الدرجات بر زبان راند يا آنكه بمفاد الاعلى
فالاعلى شوخى را بحد كمال رساند واين كلمات واطلاقات در حق ثلثه عالى
سمات روا دارد هرگز سركه بجبين نمالند و زار زار ننالند بلكه افاده فرمايند كه فهم
مساوات ازين تشبيهات نهايت سفاهت است بلكه آن از قبيل تشبيه خاك
است بمشك وتشبيه سنگريزه بيا قوت و مرواريد وجاءت سكرة الموت
بالحق ذلك ما كنت منه تحيد ونيز مخاطب حاذق دقيق النظر باين
سعى وكوشش پرخطر در توهين وتهجين شان تشبيه وارد در كلام معجز نظام
جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم بتجويز اخذ آن از قبيل تشبيه خاك
بمشك وتشبيه سنگريزه بمرواريد ويا قوت مساعى اسلاف واضعين ومشايخ
سابقين مفترين كه در تشبيهين بعض خرافات وجزافات وضع كرده اند ومخاطب در مابعد
ذكر بعض آن فروده وادعاى كثرت احاديث در جناب فرموده بخاك سياه
برابر فرموده كه اگر بفرض محال اين تشبيهات صريحة الافتعال صحيح وثابت وسالم
از قيل وقال باشد باز هم عقده نميكشايد و بكارى كه مفترين انديشيده اند مى آيد

یعنی هرگز مثبت فضل شیخین و مظهر عصمت این کشیشین نمی شود زیرا که جائز است که
از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید یا قوت باشد فکما لا مناسبة
اصلاً بین المسک و الثری و لا مماثلة بین الدر و الحصی فکذالک
حال الشیخین بالنسبة الی الانبیا علی نبینا و آله و علیهم الاف
التحیة و الثنا فاین الثریا من الثری و این الدر من الحصی پس غالباً اولیای مخاطب
بعد افتادن در مضیق حیص و بیص در بطلان فضیلت شیخین ضلال سبع اسلاف و ضعین
حسب افادهٔ کابلی و مخاطب بسرایند شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی
گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد؛ و هر چند انشاد این شعر درین مقام مثبت
نصب صریح و عداوت فضیح منشدین با جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود که
بنابرین ظاهر خواهد شد که معاذ الله این منشدین جناب امیر المومنین علیه السلام را
رقیبان خود میدانند و لکن از ایشان انشاد آن عجب نیست که شاه صاحب این شعر را
در مقام ابطال امامت ائمه علیهم السلام خوانده اند و درانجا ائمه علیهم السلام را از
رقیبان خود قرار داده چنانچه درهمین کتاب بجواب استدلال اهل حق بآیه انما ولیکم
الله گفته جواب بچند وجه داده اند اول نقض بآنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت
ائمه متقدم از و چنانچه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخر از و بهمان
تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعد هما من الائمه امام نباشند اگر شیعه این
مذهب داشته باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل آنکه مبنای این استدلال بوجهی که
در مقابل اهل سنت مفید شود بر کلمه حصر است و حصر چنانچه اهل سنت را مضر است
شیعه را نیز مضر است زیرا که امامت ائمه پیشین و پسین همه باطل میگردد و هر چند

مذهب اهل سنت هم باطل شد اما مذهب شیعه هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر
اهلسنت بانتقصان سه امام شد شیعهٔ اثناعشریه بانتقصان یازده امام شد از سه تا یازده فرق
فرقی که هست پوشیده نیست غیر از حضرت امیر که باتفاق امام هست دیگری امام نماند
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی ٭ گو مشت خاک ما هم برباد رفته باشد **قوله**
قال الشاعر ٭ اری بارقا بالابرق الفرد یومض ٭ ویکشف جلباب الدجی
ثم یغمض ٭ کان سلیمی من اعالیه اشرفت ٭ تمد لنا کفا خضیبا و تقبض ٭ و از مضمون
این شعر لازم نمی آید که پنجهٔ حنائی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد **اقول** مخاطب
لاثانی ثانی اول من خاص بلکه ثالث ثانی ثانی و رابع ثالث جانی بغرض ابطال
فضل صحیح رسول یزدانی سعی موفور در اظهار کمال عربیت دانی و شعرخوانی و طلاقت لسانی
و ذلاقت بیانی و تخدیع معتقدین جنانی و تلفیق وساوس ظلمانی و هواجس نفسانی فرموده
و بتائید ربانی و تسدید فوقانی این بادیه پیمای هیچمدانی در کشف تلبیسات و کشف
تخدیعات آن نحریر رشک فرمای ابلاغت سحبانی بوجه مقبول هر قاصی و دانی نموده
و مینمایم و میگویم که کمال عجب است از فراست صادقه و فطانت حاذقه و
کیاست خارقه و المعیت فائقه و لوذعیت سابقه و متانت متناسقه و رزانت
متلاحقه مخاطب نحریر که ابطال فضیلت جلیله وصی برحق بتشبیهات سخیفه کاذبه
و تمثیلات رکیکه ناکبه و اغراقات غیر صائبه و مبالغات مستبشعه و تهورات
بی بن و اصل و تهجسات بی سر و سر اپا هزل که از شعرای متشدقین و هرزه گویان
منقطعین تشبیب سرایان متفیهقین و یاوه درایان متعجرفین و یاوه گویان متخرصین صادر
میشود میخواهد و این خرافات و هفوات جماعه غیر قابل الالتفات را حیله خلاص و وسیله

ساس از الزام اہل حق کرام بیگر دانند وکمال تحیر و تہور و حذق و تفطن و تعقل و تامل و تدبر و خوض و غور ملازمان عالیشان بامثال منسوجات عنکبوتیه کابلی سیف اللسان بر کرسی اظهار و اعلان می نشانند پر ظاهر است که تجویز ہمای ارشادات کلام خدا و رسول بر تشبیہات اغراقیه و تمثیلات ادعائیه بسیاری از آیات و احادیث مشتمله بر تشبیه که از ان احکام عدیده و مسائل عدیده و نکات مفیده مستفاد میشود عاری از فوائد و مناجح و خالی از حکم و مصالح و لاحق بکلمات سمجه غثه و اغلاط تخیلات بشعه خواهد شد و هیچ عاقل چنین فساد عظیم را تجویز نخواهد کرد و اگر در بیان امور حقه و مسائل یقینیه تجویز چنین تشبیہات توان کرد لازم آید جواز بسیاری از اطلاقات فاسده شنیعه و تشبیہات منکره فظیعه مثل آنکه کسی بگوید و العیاذ بالله که واجب الوجود مثل ممکن یا مثل ممتنع و نبی مثل بعض حایاست و معصوم مثل غیر معصوم و واجب و حرام مثل مباح و حرام مثل مستحب و جوهر مثل عرض و هر چند صوفیه شنیعه بعینیت واجب با ممکنات و خرق قلادة ذات قائلند و برفهم این مسئله دقیق و وصول باین نکته عمیق نهایت افتخار و استبشار و بر نفی آن کمال تشنیع و انکار دارند پس تمثیل و تشبیه نزد شان چرا تشنیع و کریه خواهد بود مگر بسبب دلالت بر نفی عینیت لکن چون متکلمین محققین و سائر متقدین متشرعین ازین مسلک آبی اند و مستنکف و بشناعت تمثیل و تشبیه باری تعالی با غیر او معترفند پس نزد شان اصلاً هرگز تشبیه حقتعالی بمخلوقی از مخلوقات روا نخواهد بود حالانکه اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و حمل کلام در بیان حقائق واقعیه بر مثل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز شود تمثیل و تشبیه حقتعالی بمخلوقات هم جائز گردد هیتسع الخرق علی الراقع **قوله** و در احادیث صحیحه اہلسنت تشبیه ابی بکر بابراهیم

و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه ابوذر بعیسی مروی شده **اقول** ذکر احادیث
سنیه بمقابله اهل حق محض غفلت و تغافل از قانون مناظره و آداب مباحثه است
اهل حق برای الزام سنیه بحدیث مروی ائمه ایشان احتجاج کرده اند بمعارضه آن ذکر
روایات خود وجهی ندارد و بدان میماند که اهل کتاب بجواب احتجاجات و استدلالات
اهل اسلام بکتب شان محرفات و موضوعات خود را بر خوانند و استبشار و افتخار
و تمطی و مراو در قص و وجد بر آن آغاز نهند که بلا ریب هرگز این معارضه را کسی از اطفال
اهل اسلام هم قبول نمی کنند چه جا جهابذه اهل علم و چه جا متوسطین و چه جا مهره و
حذاق و مخفی نماند که خواجه کابلی با آنهمه جسارت و تعمق و تنطع و تهور و تلبیس و تکبر
از ذکر معارضه تشبیه شیخین بتشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دم در کشیده
و چون این معارضه ناتمام و محض سخیف و علی طرف الثمام یافته از ظهور مزید مکابره
و مجادله در صورت تشبث بآن اندیشیده لکن مخاطب با وجود این معارضه بی اصل و
بی بنا از افادات والد هوشمند خود برداشته برای تتمیم مکابرات و مجادلات کابلی آنرا علیق
نعیق انگاشته پس باید دانست که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب باشد در قرة العینین
جائیکه قصد جواب عبارت تجریدیه متضمن دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
نموده و در جمله آن اشاره باین حدیث شریف است میگوید مساواته الانبیاء
باید دانست که آنحضرت علیه السلام در احادیث بسیار تشبیه داده اند صحابه را
بانبیاء و مسقط اشاره ایشان درین تشبیه وجود وصفی است از اوصاف مختصه آن
پیغامبر چنانکه ابوذر را بحضرت عیسی تشبیه داده اند در زهد و حضرت صدیق را بحضرت
عیسی در رفق بامت خود و حضرت فاروق را بحضرت نوح در تشدید بر امت خود و

ابو موسی را بحضرت داؤد در حسن صوت عن عبد اللہ بن مسعود فی قصۃ مشاورۃ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم مع ابی بکر و عمر فی اساری بدر قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما تقولون فی ھؤلآء ان مثل ھؤلاء کمثل
اخوۃ لھم کانوا من قبلھم قال نوحؑ رب لاتذر علی الارض من الکافرین
دیارا و قال موسی ربنا اطمس علی اموالھم واشدد علی قلوبھم الآیہ و قال
ابراھیم رب فمن تبعنی فانہ منی و من عصانی فانک غفور رحیم و قال
عیسی ان تعذبھم فانھم عبادک و ان تغفر لھم فانک انت العزیز الحکیم
اخرجہ الحاکم و عن ابی موسی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
یا ابا موسی لقد اعطیت مزمارا من مزامیر آل داود متفق علیہ و عن
ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اظلت الخضرآء
ولا اقلت الغبرآء من ذی لھجۃ اصدق ولا اوفی من ابی ذر شبیہ
عیسی بن مریم یعنی فی الزھد اخرجہ الترمذی و فی الاستیعاب
روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ابوذر فی امتی شبیہ
عیسی بن مریم فی زھدہ و روی من سرہ ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم
فلینظر الی ابی ذر اخرجہ ابو عمر از ملاحظۂ این عبارت ظاہر ست
کہ مخاطب ہمین افادہ والد ماجد خود را اخذ کردہ لکن تغیرات شتی بعمل آوردہ مثل آنکہ دعوی ورود
احادیث بسیار تشبیہ شیخین با نبیا علیہم السلام آغاز نہادہ و شاہ ولی اللہ دعوی تشبیہ دادن
صحابہ با انبیا در احادیث بسیار کردہ و نیز شاہ ولی اللہ صراحۃ دعوی صحت این احادیث
نکردہ و مخاطب دعوی صحت احادیث کثیر تشبیہ شیخین با نبیا علیہم السلام نمودہ و نیز ولی اللہ

دعوی تصحیح حاکم این روایت را نموده و مخاطب بقول خود وصحه دعوی تصحیح حاکم این خبر را هم
افزوده الی غیر ذلک و بکمال ظهور رسیده که هرگاه مخاطب شهید بتقلید کابلی وحید تشبیه را
نهایت توهین و تهجین و تضعیف و تسخیف کرده تا آنکه آنرا بحد تشبیه خاک بمشک و تشبیه
سنگریزه بمروارید و یاقوت کشیده بعد این ذکر تشبیه شیخین با نبیا اصلا موجب ظهور شرفی
برای ایشان نیست چه جائز است که اگر این تشبیه بفرض محال راست باشد از قبیل تشبیه
خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد پس افتخار و استبشار سنیه باین
تشبیه حسب افاده کابلی و مخاطب محض خلاف عقل و فهم و خلاف تدبر و تأمل و مبنی بر عدم
ادراک مقالات شعرا و ادبا باشد و بخوف ذهول همین ایراد و اعتراض کابلی مرتاض که
بادی سلوک این وادی سراسر تناقض ست از ذکر تشبیه شیخین اعراض و اغماض نموده لکن
مخاطب باین نکته واضحه در رعایت لائحه وا نرسیده هم در توهین و تهجین تشبیه کوشیده
و هم بتقلید والد ماجد خود کردن افتخار بذکر این تشبیه دور از کار برداشته و این قدر تخیل نکرده
که والد او اگرچه ذکر این تشبیه کرده لکن اهانت تشبیه باین مرتبه که کابلی نموده بعمل نیاورده
و کابلی اگرچه اهانت تشبیه بآن مرتبه نموده لیکن ذکر این تشبیه بر زبان نیاورده و مخاطب
از لزوم تناکر و تنافر بین الامرین نیندیشیده هم در اهانت امر تشبیه باقصای مراتب کوشیده
و هم بمثبت تشبیه شیخین برای اثبات مزید فضل شان گردیده **قوله** اما چون این فرقه بهره از عقل خداداد
دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل نموده اند مشبه را در رتبه خود و
مشبه به را در رتبه خود داشته اند **اقول** لله الحمد که ازین اعتراف مخاطب بانصاف
واضح و لائح میشود که اثبات مساوات شیخین جالی صفات با انبیای کرام علیهم آلاف
التحیات و التسلیمات خلاف عقل بلکه حسب افاده سابق بکمال سفاهت و نهایت بلاهت

پس بنابرین اعتراف تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفات
بلا سند آنکه سرا بعد خیال محال آن در سر کرده خلاف عقل و فهم خداداد و نهایت سفاهت
و عناد و غایت بلاهت و لداد و اقصای بعد از هدایت و رشاد و منتهای خروج از نهج
کیاست و سداد و صمیم ولوج در زمرهٔ اوغاد و محض خلل خرد فرقهٔ مغفلین
فاقد الاستعداد خواهد بود و این چنین تناقض و تهافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر
مستبیح و غریب از خصائص مخاطب خطیر و لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفحه اولا امری را مسور و نهایت طعن و تشنیع میگرداند
باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشود فاعتبروا یا اولی الابصار و اقضوا
العجب من هذا الشیخ الجلیل النقاد پس معروض است که اگر حضرات سنیه عقل خداداد
میداشتند داد و جهد در اثبات تجویز صدور قبائح از رب عباد روا نمیداشتند و سر اقتحام
و استکبار بنفی حکم عقل بحسن و قبح اشیا بر نمی افراختند و بسوی اثبات جبر صریح مذموم و
اثبات عبث در حق حکیم قیوم و اثبات تجویز بلکه صدور تکلیف ما لا یطاق از ایزد خلاق
نمی شتافتند و هم صوفیه صافیه و جودیه جافیه خود را در ورطهٔ دعوی عینیت خالق کائنات
با ممکنات و اتحاد او تعالی با اخس موجودات و اخبث قاذورات و مخالفت اظهر بدیهیات
و معاندت اجلای فطریات نمی انداختند **قوله** بلکه سقط اشارهٔ تشبیه درین قسم کلمات
وجه وصفی است درین شخص از اوصاف مختصهٔ آن پیغمبر گو بآن مرتبه نباشد **اقول** بهذا
اللفظ المسقط سقط ما یبدی بعد ذلك من الهذر والشطط ویظهر
من المجون والغلط وهو دعوی مساواة الشیخین فی تلك الصفات
او مثلها بالذین ما ساووا قط ولهم الحسنی فقط وعلیهم جبرئیل هبط ولا

یلقی بمثل ذلک التهافت الا من امان الحق وغمط وهام فی الباطل وخبط وخلع عن عنقه ربقة النصف وهسم ما ضبط وآثر المرح وجامح العناد و السف ما ربط **قوله** عن عبد الله بن مسعود الی قوله رواه الحاکم وصححه

اقول مخدوش ست بچند وجه اول آنکه این روایت را از حاکم نقل کرده برخود بالبداهت حالانکه استناد بروایت حاکم تیشه برپای خود زدن و بدست خود در خرمن خود آتش انداختن وکمال دانشمندی وعقل وانصاف و براءت از تهافت و تناقض واحاطه جوانب واطراف وکمال خوض وغور ونهایت اتقان و حصاف وتحدیق نظر والعام فکر ثابت کردن ست زیراکه همین حاکم حدیث ولایت را وهم حدیث طیر را وهم حدیث مدینة العلم را روایت کرده وتصحیح این هر سه حدیث شریف نموده ومخاطب نادرخریت بی بدیل وفاضل حاذق محقق عدیم العدیل بسبب کمال ولاء وصفا بجواهر قلب صافی از غش وکدر وتهور واقتحام انواع الغرر والخطر در ابطال ورد وافساد وتوهین وتهجین این احادیث شریفه مصروف وباظهار وضع وبطلان وکذب وافترای آن مشغوفست تا آنکه بجواب حدیث مدینة العلم تخییل رکیک واهی وتشبیه سخیف موزون بکمال جسارت وتباهی وعدم مراقبه از عذاب ونکال الهی وعدم مبالات بآزار روح اقدس جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم برای این احادیث ذکر میکند فیا للعجب کیف صار الحاکم عند روایة ما یوهم فضل الشیخین حاکما مقبولا وعند روایة فضائل علی بالجرح والقدح محکوما وبالطعن والطرح موصولا أهل هذا الاعناد فاحش و تعصب منکر ولداد مستفظع وتعنت مذموم وتجاهل ملوم وتعسف مشؤم وتحیف مردود وتکلف مطرود دوم آنکه دانستی که همین حدیث شریف

راکه مخاطب در رد و توهین و تهجین آن مبالغه نموده تا آنکه از مرتبهٔ معاف غیر مقبوله و مطعونات
و مجروحات معلوله بیشتر گردانیده نفی مطلق آن نموده حاکم در تاریخ خود که ممدوح اهل
سنّه است روایت کرده پس تشبث بروایت حاکم درین مبحث نمودن جلد تر بلا حاجت
مراجعت بمباحث مقامات دیگر از همین باب باشد فضلاء عن غیره من ابواب الکتاب
المبدی للعجب العجاب جز از کمال فهم و دانش و سقیفه سازی تحت ش انداز بی طراز مان عالیشان
دانسته و انچه هرگاه حاکم حدیث تشبیه را در حق وصی برحق موافقا لغیره من الاعلام
والصدور الحذاق والمحققین والمتقدمین السباق نقل کند او را با دیگر مشارکین او مثل احمد بن
حنبل و عبد الرزاق و امثال ایشان از اساطین دین سنّیه مشهورین فی الآفاق از اهل سنت
خارج گردانند و هرگاه حدیثی را در حق شیخین روایت کند که مشارکت مثل احمد و امثال او
با او درینباب ثابت نشود او را مقتدای مقبول و از اجلهٔ اعلام و فحول گردانند و روایت
او بر سر و چشم نهند و رقص و طرب بی سبب بران آغاز نهند سوم آنکه والد مخاطب اصلا
تصحیح حاکم این روایت را نکرده پس ادعای مخاطب تصحیح حاکم آنرا هیچگونه بغیر شاهد مقبول شود
و اگر حاکم تصحیح میکرد والد مخاطب بسبب مزید حاجت چرا ذکر نمیکرد فلا عطر بعد عروس
ولا مخبا بعد بوس چهارم آنکه در حدیث حاکم تصریح بتشبیه شیخین بحضرات انبیا
علیهم السلام مذکور نیست و مراد از اخوة در فقرهٔ ان مثل هؤلاء کمثل اخوة کانوا
من قبل کسانی اند که انبیا علیهم السلام در حق شان این کلمات گفته اند و این کلمات
دلالت بر مدح آنها که در حق شان گفته شده ندارد تا دلالت آن بر مدح شیخین متوهم شود
اما قول حضرت علیه السلام پس صراحةً در حق کفار است و قول حضرت ابراهیم علیه السلام
و من عصانی در حق عصات ست و قول حضرت عیسی ان تعذبهم هم دلالت

وارد بر آنکه این قول در حق کسانی ست که قابل عذاب اند پس اگر تشبیه شیخین باین کسانیکه اقوال
انبیا علیهم السلام در حق شان وارد ست ثابت شود کدام مدح برای ایشان ثابت خواهد شد
بلکه او منافی ثابت خواهد شد که اگر حقیر بر زبان آرم حضرات سنیه نهایت ابرو ترش نمایند
پس خود بفهمند و ملجا بسوی تصریح آن نسازند بحکم آنکه درین حدیث صفات کمالیه مثل علم
فهم و تقوی و عبادت شیخین را بصفات کمالیه انبیا علیهم السلام تشبیه نداده اند پس اگر در محض
دعای عذاب بر کفار یا دعای مغفرت تشبیه ثابت هم شود آن موجب مساوات در
دیگر صفات کمال نیست پس معارضه حدیث شریف وجهی ندارد و بعضی از وضاعین حدیثی که از
حاکم نقل کرده تغییر نموده تصریح تشبیه اول بحضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهما السلام و
تشبیه ثانی بحضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام بر بافته اند لیکن آنهم قابلیت معارضه
این حدیث شریف ندارد و لله الحمد و المنة که ابن تیمیه تصریح کرده که مراد تشبیه شیخین به شدت
و لین ست نه در جمیع اشیاء و ظاهر ست که لین و شدت مثل این صفات جمیله که در حدیث
تشبیه ثابت شده نیست قال فی منهاج السنة و قول القائل هذا بمنزلة هذا
و هذا مثل هذا هو کتشبیه الشیء بالشیء و تشبیه الشیء بالشیء بحسب
ما دل علیه السیاق لا یقتضی المساواة فی کل شیء الا تری الی ما ثبت
فی الصحیحین من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث الاساری
لما استشار ابابکر فاشار بالفداء و استشار عمر فاشار بالقتل قال سأخبرکم
عن صاحبیکم مثلک یا ابابکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی فانه منی
و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عیسی اذ قال ان تعذبهم فانهم
عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و مثلک یا عمر مثل نوح

اذ قال رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا ومثل موسى اذ قال
ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب
الاليم فقوله لهذا امثالك مثل ابراهيم وعيسى ولهذا امثالك مثل نوح
وموسى اعظم من قوله انت مني بمنزلة هارون من موسى فان
نوحا وابراهيم وعيسى اعظم من هارون وقد جعل هذين مثلهم
ولم يريدوا انهما مثلهم في كل شيء لكن فيما دل عليه السياق من الشدة
في الله واللين في الله ومزيد انهماك ابن تيميه در كذب وتلبيس قابل تماشاى اولوا الابصار است
كه بافترا وبهتان اين روايت مزخرفه را بصحيحين نسبت داده تا عوام كالانعام معتقد غايت صحت
آن شوند حالانكه بر متتبع صحيحين مخفى نيست كه از اين حديث دران اثرى وعينى نيست ومعارضه
حديث منزلت كه ابن تيميه باين حديث مكذوب خواسته وجهى ندارد زيرا كه اولا حديث منزلت
از متواترات است بخلاف اين خبر واهى وثانيا حديث منزلت در صحيحين ثابت است بخلاف اين روايت
مفتعله وثالثا بادله باهره وبراهين قاهره عموم حديث منزلت ثابت كرده ايم واين روايت بحسب اعتراف
ابن تيميه باب بعض لين وشدت است **قوله** عن ابي موسى لقد اعطيت مزمارا من مزامير آل داود
رواه البخاري ومسلم **اقول** خبر ابو موسى را حضرت عمر در بيان بعضى احكام مستحبه اعنى حكم
استيذان قبول نفرموده كما يظهر من صحيح البخاري وغيره پس توقع قبول روايت او از شيعه
وآنهم در فضيلت خود او بغايت عجيب وغريب است ومع هذا از بودن مزمار مثل مزامير
آل داود معارضه بحديث فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام تمام نميشود چه مزمار از صفات
كماليه مثل حلم وتقوى وامثال آن نيست **قوله** وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى ابي ذر كذا

في الاستيعاب ورواه الترمذي بلفظ آخر قال ما اظلّت الخضراء ولا اقلّت
الغبراء اصدق لهجة من ابي ذر شبيه عيسى بن مريم يعني في الزهد **اقول**
چون این حدیث را از طرق اهل حق ثابت نکرده معارضه حدیث تشبیه آن که فریقین آنرا
روایت کرده‌اند نتوان کرد علاوه بر آن سابقاً دانستی که صاحب استیعاب بسند صحیح حدیث
ولایت را روایت کرده و مخاطب والانصاب اصلا اعتنائی و التفاتی بآن نکرده خود را
بتقلید غیر سدید بعض مبغضان عنید در وادی ابطال و افساد آن انداخته و نیز صاحب استیعاب
در بهجة المجالس حدیث طیر را اثبات کرده و مخاطب با خبر در ابطال حدیث طیر هم سعی
نامشکور و جهد موفور و کدح مبتور و کد مدحور و کد منکور در اهتمام محظور بکار برده کشف
قناع از مزید ولا و صفا و احتراز از جور و جفا در حق سرور انبیاء اصطفا علیهم آلاف التحیة
والثنا نموده پس باینهمه حیف و اعتدا دار تیاب نقل روایت استیعاب بمقابله اهل حق
نمودن استیعاب طرق جسارت فرمودن و دلیلی قاهر و برهانی باهر بر مزید فهم و فراست
و عقل و کیاست و تجرد و دیانت و تبحر و رزانت و تحقیق و متانت خود بدست اهل حق
داده‌اند و هم چنین نقل روایت ترمذی و تمسک بآن با وصف ابطال حدیث ولایت
و حدیث طیر که هر دو را ترمذی روایت کرده از غرائب امور و عجائب دهور و از دلائل کمال
حذق و تفطّن و حدس صائب و ثقوب نظر و حزم موفور مخاطب نحریر باید دانست و قطع نظر
از ما ذکر این حدیث که در حق حضرت ابی ذر نقل کرده ثالث او را با رفع درجات درکات
نشانیده و جلالت فضل و تدین و خدا ترسی و حق شناسی او و اتصاف او برقت قلب
و مواسات اهل ایمان و اتباع شریعت و زکاء نفس و طهارت اخلاق و طیب اعراق
و خوف یوم النشور و احتراز از حیف محظور بکمال وضوح و ظهور رسانیده است زیرا که همین

ابی ذر که ترمذی و صاحب استیعاب این فضیلت جلیله در حق او نقل کرده‌اند و دیگر فضائل
جمیله او از کتب احادیث سنیه مثل جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال و امثال آن ظاهر و
باهر است ثالث ثلثه ظلم عظیم روا داشته که آنحضرت را از مدینه منوره بربذه اخراج ساخته
کما یظهر شواهده من کتاب تشیید المطاعن **قوله** سوم آنکه مساوات بافضل
در صفتی موجب فضیلت نمی‌شود زیرا که آن افضل را صفات دیگر است که بسبب آنها افضل
شده است **اقول** این توهم فاسد و تخیل کاسد مردود و مطرود است بچند وجه اول آنکه بعد
تسلیم مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیای سابقین علیهم السلام در این صفات
منع کردن دلالت مساوات بر افضلیت آنحضرت از ثلثه از غرائب مکابرات رکیکه و
عجائب مجادلات سخیفه و دلیل نهایت فهم و کیاست و غایت تدبر و فطانت مخاطب
با دیانت و امانت و برهان کمال تبحر او در علم تفسیر و فهم معانی و ضبط قواعد و ربط شوارد و
انصاف اطراف و اتقان جوانب است زیرا که علما حسب افاده رازی و غیر او بآیه فبهدٰهم
اقتده استدلال بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از انبیا کرده‌اند
باین تقریر که خصال کمال و صفات شرف متفرق بود در انبیا باجمعهم و هرگاه حقتعالی بعد ذکر انبیا
علیهم السلام و ذکر خصال مدح و شرف شان امر کرد جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله و سلم را بآنکه اقتدا نماید بانبیا علیهم السلام باجمعهم و این امر باقتدا در تمام آنست پس گویا حقتعالی
امر فرموده جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بآنکه جمع فرماید از خصال عبودیت
و طاعت جمیع صفات را که متفرق بود در انبیا علیهم السلام باجمعهم و هرگاه امر فرمود حقتعالی
آنحضرت را بجمع جمیع صفات متفرقه در انبیا ممتنع شد که گفته شود که معاذ الله آنحضرت
تقصیر کرده در تحصیل آن پس ثابت شد که آنحضرت تحصیل کرد این صفات را و هرگاه آنحضرت

تحصیل فرمود این صفات ثابت شد کہ مجتمع شد در آنحضرت از خصال خیر آنچہ متفرق بود در انبیا علیہم السلام باجمعہم وہرگاہ چنین باشد واجب ست کہ گفتہ شود کہ آن حضرت افضل ست از انبیا علیہم السلام باجمعہم پس ہمچنین میگویم کہ ہرگاہ جناب امیر المومنین علیہم السلام جامع شد صفات علم وحلم وحکمت وتقوی وبطش را کہ متفرق بود درین پنج کس از انبیا علیہم السلام پس آنحضرت افضل باشد ازین حضرت وہرگاہ افضل باشد ازین انبیا علیہم السلام در افضلیت آنحضرت بر ثلثہ کدام مقام ارتیاب واحتجاب ست دوم آنکہ ہرگاہ تقریر دلالت افضلیت این حدیث شریف بر انبیا علیہم السلام از افادہ فضل بن روزبہان کما سبق ظاہر ست پس افضلیت آنجناب از ثلثہ بالاولی تحقق خواہد بود سوم آنکہ ازین حدیث شریف بغایت وضوح ثابت ست کہ علم جناب امیر علیہ السلام مثل علم حضرت آدم علیہ السلام ست وبلاشک حضرت آدم علیہ السلام اعلم ست از ثلثہ بلکہ از ملائکہ پس جناب امیر المومنین علیہ السلام ہم اعلم باشد از ثلثہ واعلم بلاشک افضل ست کما سبق مفصلا مشروحا فی مجلد حدیث مدینۃ العلم پس ہرگاہ افضلیت آنجناب در علم ثابت شد افضلیت مطلقۂ آنجناب ہم ثابت گردید بیضاوی در تفسیر خود در تعداد مدلولات آیہ وعلم آدم الاسماء کلہا الخ گفتہ وان آدم افضل من ہؤلاء الملائکۃ لانہ اعلم منہم والاعلم افضل کقولہ تعالی ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون دوم چنین تشبیہ بودن جناب امیر المومنین علیہ السلام ازین حدیث ثابت ست کہ یقینا حضرت نوح از ثلثہ اتقی بود واتقی ہم افضل ست لقولہ تعالی ان اکرمکم عند اللہ اتقکم واہل سنت بزعم آنکہ آیہ سیجنبہا الاتقی در حق ابوبکر نازل ست افضلیت او از جمیع امت حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت کنند

ودرینجا اتقی بودن جناب امیر المومنین علیه السلام بصراحت تمام از ثلثه ثابت ست
بدلیل آنکه تقوی آنجناب مثل تقوی حضرت نوح ست وتقوی حضرت نوح علیه السلام
زیاده بود از تقوی ثلثه پس تقوی جناب امیر المومنین علیه السلام هم زیاده باشد از تقوی ثلثه
وآنجناب اتقی باشد از ثلثه وهم چنین اعبد واحلم واالبطش بودن آنجناب با وجود اعلمیت واتقی
بودن دلیل صریح افضلیت ست چهارم آنکه هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام در علم و
حلم وعبادت وتقوی وشجاعت که این صفات جامع جمیع خصال شریفه ومحامد منیفه ست
از ثلثه بهتر باشد فضیلت آنحضرت ثابت شود بالقطع والیقین لا بالظن والتخمین والحمد لله رب
العالمین علی قطع اساس شبهة النواصب المغفلین پنجم آنکه حدیثی که سید علی همدانی در مودة القربی
روایت فرموده ازان ظاهر ست که در جناب امیر المومنین علیه السلام شصت خصلت از
خصال انبیا علیهم السلام جمع بوده پس ثابت شد که جناب امیر المومنین علیه السلام در شصت
خصال از خلفای ثلثه بهتر بود حالا سوای شصت خصلت خصال دیگر در خلفای ثلثه ثابت
باید کرد و بعد آن وجه دلالت آن خصال بر افضلیت ثلثه بر جناب امیر المومنین علیه السلام
با وصف جامع بودن آنجناب این شصت خصال انبیا را که در شیخین جمع نبودند بیان
باید کرد ودون کل ذلک خرط القتاد وضرب الاسداد ششم آنکه از ملاحظه
کتاب مستطاب تشیید المطاعن ودیگر کتب مصنفه درینباب ظاهر وواضح ست که حضرات
ثلثه باضداد این فضائل موصوف ودر مجانبت از علم احکام شرعیه وتقوی وجهاد و
امثال ذلک معروف بودند پس ثبوت مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام درین
صفات با انبیا علیهم السلام با وصف ظهور حال ثلثه قطعا وحتما مثبت افضلیت آنحضرت
باشد **قوله** ونیز افضلیت موجب زعامت کبری نیست **اقول** قاعده عالم ست که

اخلاف از تکذیب اسلاف استنکاف می کنند چه جای آنکه پسر با پدر این معامله بعمل آرد

پس مخاطب نحریر را که خلف ارجمند شاه ولی الله است نمی زیبد که بتکذیب والد ماجد خود برخیزد

خصوصا در مسئله که خود والد ماجد خود و کتاب شان ازالة الخفا بمدح عظیم در همین کتاب

در همین باب امامت ستوده باشد بالجمله جناب شاه ولی الله در ازالة الخفا عن خلافة الخلفا

از آیات و احادیث و کلام صحابه و قوت تحریر تقریر خود بزور و شوری که وارد نمی ثابت

میفرمایند که افضلیت موجب زعامت کبری است و پاره از کلام بلاغت نظام شان

در منهج اول و غیر آن منقول گشته پس در مقابله استاد و والد و شیخ المشایخ خود رد صریح

بر استحقاق افضل برای زعامت کبری نمودن کار اخلاف برگزیده نیست و میتوان گفت

که فاضل المعی حرف والد ماجد خود را بجهت مزید علم و مهارت خود بحساب نگرفت و در

تکذیب او با آنکه او را آیة من آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

قرار داده باکی ندارد لکن این را چه باید کرد که ازین کلام تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم

می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و دیگر صحابه کرام می اندیشید

که ایشان هم افضلیت را موجب زعامت کبری میدانستند و کفی الله المؤمنین

القتال **قوله** کما مر غیر مرة **اقول** نعم قد مر اثبات لزوم الافضلیة للامامة

غیر مرة و کررنا علی ابطال زعمه کرة بعد کرة و اظهرنا ان الاقحام فی هذه

الورطة من اقتصاص اثر ابی مرة و بینا ان الانکار البادی للخاد مخالف

للافادات والده فی الازالة و القرة فلا یجترء علی التفوه بالجحود الا من

ضعف مریرته و منی بالخبط و الغرة و لم یفرق بین الذرة و الدرة و غفل

عن الحق و التامل بالمرة **قوله** چهارم آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلثه و سنی

ثابت میشود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند صفات مذکوره **اقول** هرگاه دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیاء سابقین ظاهر شده باز کلام در دلالت آن بر افضلیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای ثلثه کی قابل التفات و اعتناست و لله الحمد والمنّة که توهم بی ثبات مساوات ثلثه بریعة الصفات با صفوه مخلوقات علیهم و علی نبینا و آله آلاف التسلیمات که مبنی بر شدت منافات و صدمت معادات وصی افضل البریات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات ست اعتراف سرسره انصاف حضرت عتیق با عفاف هباءً منثوراً و کان لم یکن شیئاً مذکوراً گردانیده و سیلاب فنا باساس آن دوانیده زیرا که حسب روایت صدرالائمه اخطب خوارزم که سابقاً شنیدی حضرت عتیق بعد سماع مساوات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام از لسان وحی ترجمان جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله بما اختلف الملوان بخطاب جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته بخ بخ لك یا ابا الحسن و این مثلك یا ابا الحسن و این کلام بلاغت نظام بصراحت تمام دلالت دارد بر آنکه این شرف عظیم مساوات با انبیای عالی درجات علیهم السلام مختص بذات معجز سمات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و کسی دیگر و لو کان العتیق او اخاه الشفیق او ثلثة الاثنا فی الجانی بالتحقیق حظّی ازین فضل جلیل و فخر جمیل نیافته فصار بحمد الله ادعاء المساواة للثلاثة کهشیم تذروه الریاح و ظهر انه کذب صراح و بهت بواح و نیز بطلان مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب والا نژاد بلاحظه قتاده و لغیر تجشم ثبوت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد باکمل الوجوه و ابلغ طرق الف

ثابت شده که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الاطلاق کمال سفاهت دانسته وثانیاً تصریح فرموده بآنکه چون این فرقه یعنی سنیه بهره از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل ننموده اند شبه را در رتبهٔ خود وشبه به را در رتبهٔ خود داشتند بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود وصفی ست درین شخص از اوصاف مختصهٔ آن پیغمبر گو بدان مرتبه نباشد انتهی واین کلام بوجوه عدیده بر نفی مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام دارد پس تکذیب تجویز واثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام از افادات خودش بوجوه عدیده ظاهر وکمال شناعت وقطاعت آن از تحقیقات متینه اش واضح وباهر ست پس حیرت ست که آن عقل خداداد را درینجا بکدام کس عاریت دادند که برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکه اثبات مساوات شیخین بلکه ثلثه درین صفات یا مانند آن واکشاده بار الها مگر آنکه بفرماید که عقل خداداد را برای فرقهٔ اهل سنت ثابت کرده وخودش از اهل سنت خارج ست وبزمرهٔ اخوان سنیه یعنی نواصب والج پس تا فروتنا کردرهر دو جا مفقود ونفی واثبات باهم مربوط ومنضود گردد لیکن درینصورت هم خروج او از ارباب فهم وعقل واصحاب ادراک وبل حسب اعترافش ظاهر وواضح خواهد بود ومع ذلک نفی اصل این صفات از خلفا ثابت ست فکیف بمساواتهم فیها الانبیاء حال علم از لقب حضرت عمر اعنی الافقه الاعلم الجاری علی لسان ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کما فی المشکوة وصحیح البخاری باید دریافت وحال شجاعت این حضرات در حدیث خیبر می آید وحال علم وتقوی آنحضرات از تشیید المطاعن وکشف الغطا معلوم باید ساخت **قوله** ودون هذا النفی خرط القتاد **اقول** قد ثبت بحمد الله الموفق للصواب والرشاد الموضح لمعالم الحق والسداد ان هذا النفی

صحیح باعتراف المخاطب العماد لایشوبه عادیة الشک والارتیاب والمکابرة و
العناد بل ثبت انّ فهم مساواة الشیخین للانبیاء علیهم السلام غایة السفاهة
واللداد فمن زعم اثبات المساواة خرط القتاد وضرب الاسداد **قوله**
بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین
مروی و ثابت است در حق هیچ یک از معاصرین ایشان ثابت نیست **اقول** این
مجازفت عجیب که پایانی ندارد و اعتراف حضرت عتیق که صدر الائمه اخطب خوارزم آنرا ذکر نموده
مکذب آنست علاوه بر آن مخاطب را باید که زیاده از شصت خصال انبیا که ثبوت آن برای
جناب امیر المؤمنین علیه السلام از روایت سید علی همدانی ظاهر است برای شیخین ثابت کند
و ثانیا برای روایت مذکوره که ناص است بر انتفای این خصال از دیگران علاجی پیدا
سازد و انّی له ذلک و ثالثا وجه صحت احتجاج باحادیث موضوعه خود بر شیعه
ثابت کند و نمیدانم که ثالث کثیر الحیا را چرا درین مقام برکنار انداخته قصر احادیث داله
بر تشبیه در حق شیخین نموده و عجب بر عجب آنکه درین مقام جز یک حدیث که از آن توهم
تشبیه شیخین ببعض صفات انبیا علیهم السلام نموده ذکر نکرده و دعوی لسانی باینقدر طول
و طویل آغاز نهاده کاش مشابهت شیخین با انبیا علیهم السلام در همین خصال خمسه که مماثلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا در آنها ازین حدیث ثابت شده باثبات میرسانید
و لو بکتب تا بظاهر در نظر عوام مقابله و معارضه صحیح میشد آری بعض کذابین و وضاعین
حدیثی درباره تشبیه ابوبکر با حضرت ابراهیم در خلت و تشبیه عمر با حضرت نوح در شدت و تشبیه
عثمان با حضرت ادریس در رفعت وضع ساخته اند لیکن ناقدین و نقال شان نگذاشته
بتفضیح ایشان پرداخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات میفرماید ابن عساکر اخبرنا

اوّلا

ابو محمد الاکفانی حدثنا عبد العزیز بن احمد انا اسحاق ابراهیم بن محمد المزینی
حدثنا عمر بن علی بن سعید حدثنا یوسف بن الحسن البغدادی ثنا محمد بن
القسم حدثنا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی حدثنا محمد بن بکار حدثنا
ابی عن ثابت عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من احب ان ینظر الی ابراهیم فی خلته فلینظر الی ابی بکر فی سماحته ومن
احب ان ینظر الی نوح فی شدته فلینظر الی عمر بن الخطاب فی شجاعته ومن
احب ان ینظر الی ادریس فی رفعته فلینظر الی عثمان فی رحمته ومن احب
ان ینظر الی یحیی بن زکریا فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فی طهارته
قال ابن عساکر هذا حدیث شاذ بمرة و فی اسناده غیر واحد مجهول **قوله**
ولهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل
کمالات ولایت **اقول** بر ارباب افهام زاکیه و اصحاب اذهان صافیه غیر مخفی و مستور
بلکه در کمال وضوح و ظهور کالنور علی شاهق الطور ست که غرض اصل نحا تطبیل الفضل
ازین فصل حل معتقدین و اتباع و اشیاع و اغمار همج و رعاع بر اعتقاد و اذعان والقان
سلب کمالات نبوت از وصی برحق و خلیفه مطلق صلوات الله و سلامه علیه است لکن
برای تخدیع عوام کالانعام ذکر اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بکمالات ولایت
غالواله القمقام هم بر زبان گهرفشان آورده تا غیر واقفین حقیقت حال گمان برند که شاه
صاحب سالک طریق نقد و انصاف و مجتنب از شرب کاس حیف و اعتساف و محترز
از اقتحام مضائق عدوان و سفساف میباشند و بخیال آرند که حضرت شان بمزید تنقیب
و تحقیق و نهایت تنقیر و تدقیق کمالاتی را که در واقع مخصوص بشیخین بوده ایشان را

بآن نواخته وکمالاتیکه مخصوص بذات بابرکات جناب امیر المومنین علیه السلام بود باظهار
آن وسلب آن از ذات شیخین پرداخته ونه نشسته که ارباب فهم واستبصار واصحاب
ادراک عمو بار بعلم الیقین میدانند که تلک خدعة الصبی عن اللبن وان الاجترآء
علی نفی کمالات النبوة عن الوصی الموضح لابلج السنن علیه الالف سلام
من المفیض للنعم والمنن انما نشا من الانهمال فی الترات والاحن والابتلاء
بالاحقاد والضغن وانه اثارة فی الاسلام لاقطع الفتن وابتلاء للاغنام
الاغمار فی الرزایا والمحن وسابقا دانستی که شیخ عطار که از کبرای صوفیه است ومزید جلیل
بتعظیم وتکریم وتفخیم او میکلام خود ومخاطب ..... ثابت است این حدیث را تمام وجزما
در نظم بلیغ خود ثابت فرموده کما سبق ونیز حکیم سنائی که او هم از اجله صوفیه است
مماثلت آنحضرت را با نوح ثابت کرده ومخاطب ..... باین حدیث شریف میکند واصرار و
مبالغه واغراق در رد وانکار آن دارد ونیز علی همدانی ومیر ملا که هر دو از اجله صوفیه اند این
حدیث شریف را ذکر می‌کنند که علی همدانی اصل حدیث را بزیادت تامه در مودة القربی
روایت کرده ودران تصریح ست بجمع کردن حقتعالی نو خصلت را از خصال انبیا
در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام وجمع نکردن آن در کسی غیر آنحضرت
ومیر ملا خلیفه همدانی اشعار بلاغت شعار حضرت عطار را متضمن اثبات جزمی وحتمی این
حدیث شریف در خلاصة المناقب در مقام اثبات فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
نقل فرموده وابونعیم وطالقانی که از اجله متصوفین واکابر محدثین اند نیز روایت این
حدیث کرده اند پس بکمال حیرت عجب ست که افادات این سه نحریر که از اعاظم و
افاخم صوفیه اند برای اثبات حدیث شریف کافی ووافی نباشد وادعای کسانیکه مخاطب

از محققین صوفیه چنین و چنان گفته اند بلا ذکر نام و نشان قائلین و بلا ذکر اسماء کتب قابل اصغا والتفات گردان هذا الّتی عجاب بالجمله اولا غلطی صریح از انکار این حدیث شریف واقرار بصدق خود نوشته عنایت سازند بعد آن هوس ذکر مقالات صوفیه در سر کنند و بغیر آن ذکر کلمات صوفیه درین مقام بانگ بی هنگام و محض اضلال عوام و خود را ضحکه ساختن درمیان انام ست وهرگاه جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمیع کمالات نبوت را از علم و حلم و تقوی و زهد و عبادت و شجاعت و صبر و ورع وغیر آن بروایات متفق علیها و مرویه بطرق عدیده از جناب خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد دیگر گوش نهادن باقوال صوفیه بی نام و نشان کار اهل ایمان نیست و تصدیق اقوال ایشان برخلاف احادیث نمیکند مگر متخبط مبهوت و متعصب ممقوت وعلاوه برین احتجاج باقوال سنیه خواه متصوفین متعصبین باشند خواه محدثین متعنتین خواه متکلمین متصلفین خواه مفسرین محرفین خواه فقهای متجنفین بمقابله اهل حق اصلا وجهی از جواز ندارد بچند وجه اوّل آنکه اگر اقوال سنیه بر شیعه حجت گردد اقوال شیعه چرا بر اهل سنت حجت نخواهد شد دوم آنکه استدلال باین قول صریح خلاف وعد و نکث عهد و نقض عقد ست که در همین باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده حیث قال بعد ذکر الایات الّتی استدل بها بزعمه علی خلافة ابی بکر و اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنّت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید و چون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجود ست بقلم می آید انتهی کمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح

ادعای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین کلام بمقامات بسیار اخلاف و اخفا
باعلان و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه سوم آنکه مخاطب در صدر
کتاب خود گفته و درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان
والزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبرهٔ ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد
باهل سنت میباشد میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین
تهمت تعصب و عناد لاحق ست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقهٔ دیگر حجت نتواند شد که یکی را بر دیگری
اعتماد و وثوق واقع نیست پس چرا این قاعدهٔ ممهده خود را فراموش نموده مخالفت
آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتی
که عائد بشیعه میشود از کتب معتبرهٔ شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین قول سراسر
تکذیب خودست چهارم آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال باقوال صوفیه بمقابلهٔ
اهل حق از افادات سدیدهٔ خود مخاطب ظاهر و واضح و لائح ست همچنان شناعت و فظاعت
آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست
تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام
دفع شبهات مخالفین ست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظرهٔ
ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه
باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتهی ازین عبارت
صراحةً ظاهرست که باحادیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظرهٔ امامیه بلکه زیدیه هم نتوان کرد
پس احتجاج بقول صوفیه بمقابلهٔ اهل حق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاف

واتصاف حسب افادهٔ خودست هم چنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد
خود ست پنجم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمهٔ اطهار علیهم السلام بحکم
احادیث که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعهٔ مستفیضه مستند امت اند و اخبار ایشان
اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن
کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روایات یکفرقه نزد اهل آن مامون و
نزد غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد
و اخبار مرویه را در فرقهٔ مخالف خود مقدوح می انگارد انتهی ازین عبارت صحت
که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقهٔ مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افادهٔ رشید
هم قول صوفیه که از فرقهٔ مخالفین شیعه اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشند لائق اعتبار
و اعتماد نزد ایشان فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب بقول صوفیه
حسب افادات خود او و افادهٔ والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین
عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خبر مدینة العلم و
حدیث تشبیه و امثال آن که شاهصاحب دماغسوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال
وضوح ظاهر ست زیرا که بلاشبهه این روایات در طرق سنیه مرویست پس حسب
قاعدهٔ مقررهٔ فاضل رشید سنیه را لازم ست که تسلیم آن نمایند و کردن کبر برد و
ابطال آن دراز نسازند پس باین کلمهٔ مختصرهٔ رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد
شاهصاحب و اسلاف شان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم وصدول و نکول
و صدود و نکوص شان از قاعدهٔ مقررهٔ مسلمهٔ عند الفرق کلها حسب افادة الرشید
ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و مهارت و دیانت و امانت شان بر زبان

انتهی

رشید عمدة الاعیان ہو یہ شد الله الحجة البالغة **قوله** ولهذا کار انبیا که جهاد باکفار
و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت است از شیخین خوبتر سرانجام یافت
اقول جهادیکه از شیخین در زمان جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم واقع
شده خبر آن فرار از خیبر و حنین و احد و امثال آن و شکست حاجت اعلام و اخبار و تبیین ندارد
ندارد و اگر غرض ازین جهاد فتح بلاد در زمان شیخین و الا از اوست پس قطع نظر از انکه
اخراج بیچاره ثالث با جیابک معاویه عاویه غاویه رسید و خدا بلکه یزید عنید قاتل ریحانه
حضرت مصطفی و دیگر سلاطین سراپا جور و جفا که فتح بلاد کفار در زمان اینها واقع
شده وجهی ندارد مجرد چنین جهاد و فتح بلاد دلیل صلاح و فلاح و برهان حمل کمالات
نبوت و باعث ارتیاح و انشراح نمیتواند شد زیرا که حسب روایات محدثین اعلام
و منقدین عالیمقام ثابت است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد
فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر و نیز آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ارشاد فرموده ان الله یؤید هذا الدین باقوام لا خلاق
لهم و نیز فرموده که ان الله لیؤید الاسلام برجال ما هم من اهله
عبد الرؤف بن تاج العارفین علی المناوی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر گفته
ان الله تعالی لیؤید الدین ای الدین المحمدی بدلیل قوله فی الخبر الآتی
ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر و اللام للعهد و المعهود الرجل
المذکور او للجنس ولا یعارضه خبر المسلم الآتی انا لا نستعین بمشرک لانه خاص
بذلک الوقت وحجة النسخ شهود صفوان بن امیة حنینا مشرکا قال ابن المنیر
فلا یتخیل فی امام او سلطان فاجر اذا حمی بیضة الاسلام انه مطروح

في الدين لفجوره فيجوز الخروج عليه وخلعه لان الله تعالى قد يؤيد
دينه وفجوره على نفسه فيجب الصبر عليه وطاعته في غير اثم ومنه
جوز والدعاء للسلطان بالنصر والتاييد مع جوره قاله لما رأى في
غزوة خيبر رجلا يدعي الاسلام يقاتل شديدا هذا من اهل النار
فخرج وقتل نفسه من شدة وجعه فذكره او المراد الفاسق المجاهد
في سبيل الله طب عن عمرو بن النعمان بن مقرن بضم الميم وفتح القاف
وشدة الواو وبالنون المزني قال ابن عبد البر له صحبة وابوه من جلة
الصحابة قتل النعمان شهيدا بوقعة نهاوند سنة احدى وعشرين ولما
جاء نعيه خرج عمر فنعاه على المنبر وبكى وظاهر صنيع المصنف ان هذا
لا يوجد مخرجا في الصحيحين ولا احدهما وهو ذهول شنيع وسهو
عجيب فقد قال الحافظ العراقي انه متفق عليه من حديث ابي هريرة
بلفظ ان الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر وقال المناوي رواه
البخاري في القدر وغزوة خيبر ورواه مسلم من حديث ابي هريرة
مطولا قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبراً فقال
لرجل ممن يدعي بالاسلام هذا من اهل النار فلما حضر القتال قاتل قتالا
شديدا فاصابته جراحة فقيل يا رسول الله الرجل الذي قلت آنفا انه
من اهل النار قاتل اليوم قتالا شديدا وقد مات فقال النبي صلى الله
عليه وسلم الى النار فكاد بعض المسلمين ان يرتاب فبينما هم كذلك
اذ قيل انه لم يمت لكن به جراحا شديدا فلما كان الليل لم يصبر على الجراح

فقتل نفسه فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال الله اکبر
اشهد انی عبد الله ورسوله ثم امر بلالا فنادی فی الناس انه لا
یدخل الجنة الا نفس مسلمة وان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
وممن رواه الترمذی فی العلل عن انس مرفوعا ثم ذکر انه سئل عنه
البخاری فقال حدیث حسن حدثنا محمد بن المثنی انتهی فعزو المصنف
الحدیث للطبرانی وحده لا یرتضیه المحدثون فضلا عمن یدعی الاجتهاد
ونیز عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر قبل این عبارت گفته
ان الله تعالی لیؤید یقوی وینصر من الاید وهو القوة کانه یاخذ معه
بیده فی الشیء الذی یقوی فیه وذکر الید مبالغة فی تحقق الوقوع
الاسلام برجال ماهم من اهله ای من اهل الدین لکونهم کفارا او
منافقین او فجارا علی نظام دبره وقانون احکمه فی الازل یکون سببا
لکف القوی عن الضعیف ابقاء لهذا الوجود علی هذا النظام علی
الحد الذی حده وهذا یحتمل انه اراد به رجالا فی زمنه ویحتمل
انه اخبر بما سیکون فیکون من معجزاته فانه اخبار عن غیب وقع والاول
هو الملائم للسبب الاتی وقد یقال الاقرب الثانی لان العبرة بعموم
اللفظ طب عن عمرو بن العاص قال الهیثمی وفیه عبد الرحمن بن زیاد بن
انعم وهو ضعیف بغیر کذب فیه ومحمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد
فی سیرة خیر العباد گفته قال محمد بن عمر وذکر للنبی صلی الله علیه وسلم
ان رجلا کان بحنین قاتل قتالا اشد یدا حتی اشتدت به الجراح فقال

انه من اهل النار فارتاب بعض الناس من ذلك ووقع في بعضهم ما الله
تعالى به اعلم فلما اشتد جراحه اخذ مشقصا من كنانته فنحر به فامر رسول الله
صلى الله عليه بلالا فنادى الا لا يدخل الجنة الا مومن ان الله تعالى
يويد هذا الدين بالرجل الفاجر وابن حزم ظاهري در كتاب محلى گفته وقد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ينصر هذا الدين بقوم لا خلاق
لهم كما انا عبد الله بن ربيع نا محمد بن معوية نا احمد بن شعيب اخبرني
عمران بن بكار بن راشد ابو اليمان اخبرنا شعيب هو ابن ابي حمزة عن الزهري
اخبرني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
عليه واله وسلم ان الله يويد هذا الدين بالرجل الفاجر ونا عبد الله
بن ربيع نا محمد بن معوية نا احمد بن شعيب اخبرنا محمد بن سهل بن عسكر نا
عبد الرزاق اخبرنا رباح بن زيد عن معمر بن راشد عن ايوب السختياني
عن ابي قلابة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله ليويد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم وغزالي در احياء العلوم گفته
فان قلت في الرخصة في المناظرة فائدة وهي ترغيب الناس في طلب العلم
اذ لولا حب الرياسة لاندرس العلم فقد صدقت فيما ذكرته من وجه
ولكنه غير مفيد اذ لولا الوعد بالكرة والصولجان واللعب بالعصافير
ما رغب الصبيان في المكتب وذلك لا يدل على ان الرغبة فيه محمودة
ولولا حب الرياسة لاندرس العلم لا يدل ذلك على ان طالب الرياسة
ناج من الغش بل هو من الذين قال فيهم النبي صلى الله عليه وسلم

إنّ الله تعالی یؤیّد ھذا الدین بأقوام لا خلاق لهم وقال صلی الله علیه
وسلّم ان الله تعالی یؤیّد ھذا الدین بالرجل الفاجر فطالب الریاسة
فی نفسه ھالك وقد یصلح بسببه غیرہ ان کان یدعوا الی ترك الدنیا و
ذلك فیمن کان حاله فی ظاھر الاحوال علی ما علیه السلف ولکنه یضمر قصد
الجاہ ومثاله مثال الشمع الذی یحترق فی نفسه ویستضیء به غیرہ فصلاح
غیرہ فی ھلاکه واما اذا کان یدعوا الی طلب الدنیا فمثاله مثال النار المحرقة
تأکل نفسها وغیرها فالعلماء ثلثة اما مھلك نفسه وغیرہ وھم
المصرّحون بطلب الدنیا والمقبلون علیھا واما مسعد نفسه وغیرہ وھم
الدّاعون الی الله عزّ وجل المعرضون عن الدنیا ظاھرا وباطنا واما مھلك
نفسه ومسعد غیرہ وھو الذی یدعوا الی الآخرة وقد رفض الدنیا فی
ظاھرہ وقصدہ فی الباطن قبال الخلق واقامة الجاہ الخ و خود مخاطب
در جواب حدیث خیبر گفته اگر شیعه گویند که چون محب و محبوب بودن خدا و رسول در
دیگران هم یافته شد پس تخصیص حضرت امیر نماند ولا بد درینجا تخصیصے باید گوئیم تخصیص باعتبار مجموع
صفات هست یعنی با ملاحظه یفتح الله علی یدیه و چون فتح قلعه بر دست حضرت امیر
در علم الهی مقرر بود مجموع صفات من حیث المجموع مخصوص بحضرت امیر شد گو فرادی
فرادی در دیگران هم یافته شوند و ذکر این صفت که در دیگران نیز مشترک بود درین مقام
نکته دارد بس عمیق و آن آنست که ان الله یؤیّد ھذا الدین بالرجل الفاجر حدیث
صحیح ست پس اگر مجرد فتح بر دست حضرت امیر بیان میشود موجب فضیلت و بزرگی
حضرت امیر نمی شد لهذا تقدیم این صفات نیز فرموده انتهی پس هرگاه مجرد فتح خیبر

دلیل بزرگی نشد پس مجرد فتح بلاد در زمان شیخین والا نزاد چگونه سبب فضیلت ایشان خواهد
و واقدی در فتوح الشام گفته لقد بلغنی ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه
کان یخرج کل یوم الی ظاهر المدینة یتجسس الاخبار فبینما هو کذلک اذ
قدم علیه عبد الرحمان بن حمید الجمحی فلما اشرف علیهم تسابقت الیه
الصحابة وقالوا من این فقال من الشام فبشر الصدیق بذلک وان الله
قد نصر المسلمین فحمد الله شکرا فاقبل عبد الرحمان وقال السلام علیک
یا خلیفة رسول الله ارفع راسک فقد اقر الله عینک بالمسلمین فرفع ابوبکر
رضی الله عنه راسه وسلم الیه الکتاب وکان بخط ابی عبیدة رضی الله
عنه فقرأ ابوبکر الکتاب سرا فلما فهم ما فیه قرأه علی الناس جهرا وتراحم
الناس وشاع الخبر فی المدینة قال فاتی الناس یهرعون الی باب المسجد
فقرأه ابوبکر رضی الله عنه ثالثة قال وتسامع الناس من اهل المدینة
بما فتح الله علی ایدی المسلمین وما ملکوا من الاموال فتبایعوا الخروج
رغبة فی الثواب وسکنی الشام وبلغت الاخبار الی اهل مکة فاقبل
الی المدینة من اهل مکة عظماؤهم واکابرهم بالخیل والحدید
والباس الشدید علی اولهم ابوسفیان صخر بن حرب والعیداق
بن هاشم ونظراؤهم فاقبلوا یستاذنون ابابکر فی الخروج
الی الشام فکره عمر بن الخطاب خروجهم الی الشام وقال
لابی بکر ان هؤلاء القوم لنا فی قلوبهم طرائد وحقائد
والحمد لله الذی کانت کلمة الله هی العلیا وکلمتهم هی السفلی

وهم على كفر واراد وا ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا
ان يتم نوره ونحن نقول اذ ذاك ليس مع الله الهة اخرى وهم يقولون
ان معه الهة اخرى فلما ان اعز الله ديننا ونصر شريعتنا اسلموا خوفا
للسيف ولما سمعوا ان جد الله قد نصروا على الروم اذ ونا النبعث بهم الى
الاعداء ليقاسموا السابقين المهاجرين والانصار والصواب ان لا نعد هم
فقال ابوبكر رضى الله عنه انى لا اخالف لك قولا ولا اعصى لك امرا
قال وبلغ اهل مكة ما تكلم به عمر فاقبلوا باجمعهم الى ابى بكر الصديق
رضى الله عنه الى المسجد فوجدوا حوله جماعة من المسلمين وهم يتذاكرون
ما فتح الله على المسلمين وما اظهرهم على المشركين وعلى بن ابى طالب رضى الله
عنه عن يمينه وعمر بن الخطاب عن يساره والناس حوله فاقبلت قريش
الى ابى بكر الصديق رضى الله عنه فسلموا عليه وجلسوا بين يديه و
تداولوا من يكون اولهم كلاما فكان اول من تكلم ابو سفيان صخر بن حرب
اقبل على عمر بن الخطاب وقال يا عمر قد كنت لنا مبغضا فى الجاهلية وقاليا و
كنت تحقد علينا ونحقد عليك فلما هدانا الله الى الاسلام هدم الله ما فى
قلوبنا لان الايمان هدم الشرك والبغضة والكياد وانت تعلم بعد اليوم
تشنانا وتبغضنا السنا اخوانكم فى الاسلام وبنى ابيكم فى النسب فما هذا
العداوة منك الينا يا ابن الخطاب قديما وحديثا اما ان تغسل ما بقلبك
لنا من الحقد والتباغض وانا نعلم انك افضل منا واسبق فى الايمان
والجهاد ونحن بذلك عارفون وله غير منكرين فسكت عمر بن الخطاب و

والتجو حتی کلله العرق ثم قال وایم الله ما اردت بقولی الا انفصال الشر وحقن الدماء لان حمية الجاهلية فی رؤسکم وانتم تطاولون فی نسبکم علی من سبقکم فی الاسلام فقال ابو سفيان انا اشهدکم واشهد خليفة رسول الله صلی الله عليه وسلم انی قد حبست نفسی فی سبيل الله وکذلک تکلم سادات مکة فرضی الامام عمر بن الخطاب رضی الله عنه وقال ابو بکر اللهم بلغهم افضل ما يؤمنون واجرهم باحسن ما يعملون وارزقهم النصر علی عدوهم ولا تمکنهم من نواصيهم این عبارت ظاهرست که هرگاه عظما واکابر اهل مکه که از جمله ایشان ابو سفيان وعيداق بن هاشم ونظرا ایشان خبر فتح شام شنيده از مکه در مدينه بخدمت ابی بکر حاضر شدند واستيذان در خروج بسوی شام برای نصرت اسلام وجهاد کفره اثام نمودند حضرت ابن خطاب بسبب مزيد عروج بمعارج حقيقت مبنی خروج ایشان را خارج از حق وصواب وخلاف رای اولی الالباب دانسته بذم ولوم وثلب وقصب وعيب وطعن وجرح وقدح ولمز وهمز وغمز وازراء وتعيير وتانيب وتحقير این عظما واکابر پرداخته یعنی ارشاد فرمود که بدرستیکه اینقوم را برای ما در قلوب ایشان وحقائدست واظهار فرمود که ایشان سابقاً اطفاء نور الهی بافواه خود میخواستند والهه اخری همراه حقتعالی ثابت مینمودند وهرگاه حقتعالی اعزاز دین ونصر شریعت فرمود اسلام آوردند بخوف سیف ونیز بقول خود ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا علی الروم اتونا النبعث بهم الی الاعداء ليقاسموا التابعين المهاجرين والانصار والصواب ان لا تنفذهم ظاهر فرمود که رفتن ایشان بسوی اعدا برای مقاسمه سابقین مهاجرین وانصارست نه برای تایید دین رسول مختار ورضای پروردگار پس هرگاه

خروج اکابر اهل مکه که صحابیت ایشان و هم اسلام شان از قول خود حضرت ابن الخطاب
ظاهرست مقبول طبع وقت پسند آن خلیفه ارجمند باشد اسلام خود او و اول و نظرای
شان وجد و جهد شان در جهاد ارباب کفر و عناد و سعی و کوشش در فتح امصار و بلاد چگونه
مقبول اهل حق و یقین و مرضی و ممدوح نزد ارباب دین خواهد بود فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین اما دعوی خوبتر سر انجام یافتن ترویج احکام
شریعت و اصلاح امور ملت از شیخین پس قطع نظر از آنکه اخراج ثالث از فضیلت ترویج
احکام شریعت و اصلاح امور ملت موجب کمال شکایت و نکایت معتقدین آن کثیر الحیا
از مخاطب با صفا خواهد بود و فکر دفع و رفع آن حیث عمهم اولیای او را مکدر و منحرف
او را از حضرت او محقق و مقرر خواهد ساخت و نیز سلب فضیلت ترویج احکام شریعت
و اصلاح امور ملت از جناب امیر المومنین علیه السلام که مدلول صریح سیاق عبارت
مخاطب بمقام مربی نواصب اغنام ست دلالت تام بر کمال علو مقام مخاطب ذوالاحترام
در ایمان و اسلام و اتصاف او بنهایت ولا و صفا و وفا با سرور اهل بیت اصطفا علیهم
آلاف التحیة والثناء دارد پر ظاهرست که این ادعا محض ترویج احکام شریعت و اصلاح
امور منافیه شریعت و خرم نظام دین و ملت و جزم زمام شرع متین الادله است
زیرا که ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت فرع علم مسائل و احکام و موقوف
بر عثور و اطلاع حقائق حلال و حرام ست و ذات عالی صفات شیخین ازین مکرمت
بمراحل دور و انهماک اول و ثانی علی الخصوص در خطایا و عثرات و ابراز غرائب بوادر
و هفوات بر ناظر کتاب مستطاب تشیید المطاعن و دیگر مصنفات اصحاب کرام اعلی الله
دار السلام غیر مستور و نیز رجوع شیخین خصوصا ثانی کثیر الاغفال و الازین در مسائل معضله

وقضایای مشکله بجناب حلال مشکلات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات در غایت
وضوح وظهور وقول ولولا علی لهلک عمر و قضیة ولا اباحسن لها و اعوذ
بالله من معضلة لیس لها ابا الحسن نهایت شایع و مشهور پس در حقیقت ترویج
این احکام و اصلاح امور ملت متینة النظام از جناب امیر المومنین علیه وآله الکرام آلاف التحیة
والسلام واقع شده نه از شیخین منهمکین در مجانبت از اطلاع و وقوف بر احکام ملک علام
و ذهول و غفول از ارشادات سرور انام صلی الله علیه وآله العظام ما انهم غنام و همطل
و کلهم و بالجملة اذا جاء الاصلاح والترویج غیر صالح للاصلاح والترویج بل هو کغیث
اعجب الکفار نباته ثم یهیج و معهذا مجرد ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت
بدون ایمان مفید نیست و شیعه از اصل ایمان شیخین تسلیم نکنند تا این امور را بر تقدیر تسلیم
دانند و نیز نزد شیعه چون شیخین غاصب خلافت حق بودند پس ایشان هر فعلیکه میکردند
دران گنهگار بودند خواه جهاد خواه حکم بین الناس او غیر ذلک و امثال ایشان مثل غاصبیست
که مال مردم غصب کرده در تعمیر مساجد و مدارس و انفاق بر مساکین و فقرا کافرین و کتب شعائر
صرف کند که بلا شک آنکس در همه امور گنهگار و مستوجب عذاب و عقاب پروردگار است
نه مستحق ثواب و مدح اخیار و ملک العلما دولت آبادی در هدایة السعدا گفته و در دستور میگوید
امام شعبی را پرسیدند که یزیدیان اهل قبله و در حدیث مصطفی میگویید و می آرند که از بنی امیه
کسی شنید موی محاسن مصطفی صلی الله علیه وسلم شخصی می آرد آن مروانی چند کرده
پا برهنه پیاده رفته آن صندوق که دران شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر در آمد
و هفت روز طبل زد و شادی نمود حکم ایمان ایشان چیست گفت مردی کفش مصطفی بر سر
گرفته و کفش از مصحف ساخته وخشم جیلی در زر و جواهر کرده در گردن بندد و مادر حقیقی را

بزنا نسبت کند هرچه حکم ابن مروست همان حکم آنمروانی ست پیش مصطفی صلی الله علیه
وسلم مردمان بنماز می آمدند و بتان در بغل میداشتند اینچنین نماز نماز نیست وما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده
امام شعبی حال یزیدیان که اهل قبله و درود بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
میگویند وحال بعض بنی امیه که برای تعظیم وتبجیل موی مبارک محاسن جناب سرورکائنات
علیه وآله آلاف التحیات چند کروه پا برهنه پیاده رفته وآن صندوق را که دران شعر مبارک
بود بر سر خود نهاده در شهر آمد وهفت روز طبل زد وشادی نمود برابرست با حال شخصی که
کفش جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر گیرد ومعاذ الله کفش خود را از
مصحف سازد ودر پا اندازد ونیز مماثل ست با حال شخصی که خرِ عیسی علیه السلام را بزر
وجواهر مزین ساخته در گردن بندد ومادر حضرت عیسی علیه السلام را العیاذ بالله افترا وتهام
ارتکاب حرام نماید ونیز در زمان جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مردمان بنماز می آمدند
وبتان در بغل میداشتند نماز شان نماز نبود بلکه صلوة ایشان عین مکاء وتصدیه پس
همچنین اهل حق درباره آنچه دعوی می کنند حضرات سنیه برای شیخین از درود ودر دوقیام
وقعود در رکوع وسجود واهتمام ایشان در ترویج احکام واصلاح نظام دین محمود تقریر
خواهند کرد حرفا بحرف ومن الناس من یعبد الله علی حرف ونیز ملک العلما
در هدایة السعدا گفته در خزانهٔ جلالی میگوید نقل ست از غرایب تفسیر امام ثعلبی روزی وزیر
عبد الملک مروان که از پادشاهان بزرگ وشرف مروانیان بود از امام شعبی که از اجله
علمای تابعین بود پرسید که شما این مسئله که میان امت مشکل شده چرا حل نمی کنید که
خلفای بنی امیه چنانچه یزید ودیگران با وجود اتیان احکام شرع وتعظیم داشت مصطفی

صلی الله علیه وسلم فرزندان وجگرگوشگانرا اسیر ساختند وبا اهلبیت رسول
که درجزئیت وبعضیت ایشان با مصطفی کبیرا خلاف نیست عداوت جانی افتاده
چنانکه بعضی را از ایشان زهر داده وبعضی را به تیغ کشانیده وبعضی را اسیر گردانیده تعزیر
میکنند وهواخواهان ودوستان ایشانرا اسیر ساخته ومیکشانند وهرکه نام ایشان بدوستی
میگیرد بر می اندازند وبر منابر لعن بر اهلبیت می کنند مسلمانند یا نی بعضی از یاران مصطفی

نمو قید

صلی الله علیه وسلم که امروز در صدر حیات اند این مسئله چرا حل نمی کنند امام
شعبی روی بوزیر عبدالملک کرد ودران مجمع گفت که من وجماهیر تابعین
حیران ومتحیریم ونمیدانیم که خلفائی بنی امیه که معاویه وعبدالملک از ایشانند
بدین چیزهای معظم داشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبدانچه ایشان اعیاد و
جمعات وحج برپا میدارند وظاهر نماز میگذارند دشمن میگیریم وایشانرا مسلمان ندانیم
واز منافقان شماریم وبر ایشان لعنت فرستیم که ایشان برای مصلحت روان شدن
مملکت وصلاح دولت احکام شرع بپا میدارند پس امام شعبی گفت که از نقل مصطفی
صلی الله علیه وسلم پنجاه سال برآمده چند نفر معمر مانده اند واز ان تاریخ که در کربلا
حسین بن علی علیهما السلام ودیگر فرزندانش یزیدیان آنچنان حادثه کردند وزار زار
کشتند وآنانکه از اهلبیت زنده مانده بودند ایشانرا طریق اسیران وبندیان در دمشق
آوردند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زنده بودند چون این واقعه شنیدند:
واز ان تاریخ باز روی خود بهیچ مسلمانی ننموده اند وترک جمعه وجماعت واعیاد کرده
وبعضی درون خانه منزوی وبعضی ترک خانه وزن وفرزندان کرده درکوه دور
دست رفتند ودر مصیبت اهلبیت مشغول شده اند وترک مخالطت وسخن گفتن

با مردمان دادند منکه شعبی ام از بعضی ایشان پرسیدم که شما جمعه و اعیاد و حج چرا ترک داده

دانز و الحال اختیار کرده اید ایشان گفتند ما روی این چنین است که ظاهر کلمه گویند و نماز گذارند

و جگر گوشان رسول را بکشند و بواسطه دنیا کفر و نفاق خود مستور دارند نتوانم دید از گاه آدم

الی یومنا هذا آنچه ازین امت آمد هیچ امتی نیامده اگرچه ایشان پیشین انبیا را کشتند اما بردین ایشان

معتقد نماندند اما کسی در جهان یاد ندارد قومیکه خود را مسلمان خوانند اما بظاهر کلمه و عمل بر شریعت

جد ایشان کنند و جگر گوشان پیغمبر را زار زار بکشند و سرها که در کنار مصطفی بوده و پرورده

شده آنرا بریده و بر نیزه بسته و دختران و اطفال ایشان از الطریق بندیان بردند اگر محمد رسول الله

رحمة للعالمین نبودی ازین حادثه هیچ یکی از امت زنده نماندی و جمله مسخ و نسخ شدندی

و جهان قهر منزل شدی که هیچ جنبنده در ربع مسکون زنده نماندی پس صحابه گفتند بعد

از نا جوانی کور چگونه باشد که ما روی این امت به بینیم ما یاران رسول ایم و مصطفی را در صدر

حیات خدمت کرده ایم عزیز من اگر از قومی یکنفر عاصی باشد همه قوم شرمنده گردد و از

زنان یکی زن اگر زنا کند همه زنان شرمنده گردند زیرا چه اگر یک دانه دیگ با نمک سوی نمک

پخته و خام ست بر تمام دیگ همان حکم کنند پس وزیر عبد الملک و امیران دیگر چون

این قصه از امام شعبی شنیدند اندیشه کردند و دریافتند که متعلقان بنی امیه را باوجود ایذا و جفا

و قتل و سفک دم اهلبیت مصطفی دعوی ایمان نفاق ست و هر که ایشانرا دوست دارد

و با ایشان بپیوندد او گمراه محض باشد پس وزیر و حاضران مجلس ازین کلمه گفتند و پشیمان

شدند و زیر دست از وزارت بر داشت و بتوبه و انابت گرایید انتهی ازین عبارت

ظاهر ست که حسب افاده شعبی خلفای بنی امیه را اتیان احکام شرع و تعظیم جناب رسالتمآب

صلی الله علیه و آله و سلم و اقامت اعیاد و جمعات و برپا داشتن حج و گذاردن نماز باوجود

ایذا و عداوت اهلبیت علیهم السلام هیچ فائده نرسانید بلکه شیعی و جماهیر تابعین ایشان با این همه جد و جهد و کد و کد و تعب و کیج شان در اقامت شعایر اسلام و عظم نام نبوی حفظ نظام دشمن میگیرند و مسلمان نمیدانند و از منافقان میشمارند و بر ایشان لعنت میفرستند و ارشاد میسازند که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع و فقت بپا میدارند پس همین تقریر دلپذیر شیعی عدیم النظیر و جماهیر تابعین بحار الحق و یقین در حق شیخین بلکه ثلثه با تمکین بر زبان مے آرند و طریق تحقیق حق و تزییف باطل و تمیز ثمین از عاطل مے سپارند و الله یحق الحق بکلماته **قوله** و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر بیشتر مروی گشت **اقول** ازین کلام مختل النظام که شاه صاحب از زبان صوفیه نقل فرموده قلب خود مسرور ساخته اند کمال تدین و امانت و مزید توخی صدق و دیانت ظاهر است زیرا که بسبب نهایت حب و اخلاص که بجناب شیخین میدارند بودن ایشانرا حامل کمال نبوت بالقطع و الجزم ادعا نموده بعد ازان بمقام دلیل برهین دعوی ظاهر الخلل باهر الزلل سر انجام یافتن جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت نیز بالیقین و الحتم بیان نموده و در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام در مقام اجمال بودن آنجناب حامل کمالات ولایت وا نموده لیکن باز بسبب کمال برائت و تجنب و شنآن و حقد و عدوان بنسبت اهلبیت علیهم الصلوة و السلام من الله الملک المنعام در مقام تفصیل لفظ مروی گشت وارد کرده و غالبا وجهش همین است که اگر اتباع و اشیاع و الد ما جد او که فائز بمقامات نواصب لئام و عارج و معارج خوارج اغثام میباشند راه مواخذه و منابذه جناب شاه صاحب پیمایند و ارشاد فرمایند که چرا باوصف طریق مخالفت و عناد

ومنها جرأت ولد او با والد ماجد خود می سپری و بعین عبره فان نمی نگری که حضرت او در تحفة
السنین وغیر آن در باب تعلیم طریقت و ارشاد باحوال مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل
نفس و ترغیب بر زهد در دنیا شیخین را تفضیل میدهد پس شاه صاحب سالک مسلک صریح الکذب شده
فرمایند که من بلفظ مروی گشت آورده ام که لفظی ست مطلق و دلالت بر صحت و
ثبوت ندارد و نیز برای تسلیه و تطییب خاطر این خدع آغاز نهند که از زیاده مروی شدن
این امور از جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم نمی آید افضلیت آنجناب بر شیخین در این امور
چه جائز ست که در شیخین این امور زیاده تر متحقق باشد لیکن مروی نشده لیکن بخاطر مبارک ایشان
نرسید که این اعتذار دور از کار و احتیال سراسر اختلال را ختم سابق و حتم لاحق
که بوجوه شتّی از تحقیق فائق شان ظاهرست هباءً منثورا میسازد و کلام شان را از طعن و تشنیع
و مواخذه هوا خواهان والد ماجدش نمیرهاند چه قول او و حضرت امیر حامل کمالات ولایت
بنظر سیاق کلام دلالت تمام بر اختصاص آنحضرت بکمالات ولایت و انتفاء آن از
شیخین دارد و نیز قول او در مابعد و زمان حضرت امیر ابتداء دورهٔ ولایت شد
صریح الدلالة ست بر آنکه ولایت مخصوص بود بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و شیخین
از آن حظی نداشتند و نیز قول او و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت
آنجناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند دلالت صریحه دارد
بر آنکه ولایت محمدیه مخصوص بآنحضرت بوده که آنحضرت فاتح باب آنست و نیز قول او
وازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی میشود مانند جداول از بحر
عظیم منشعب میگردد دلالت صریحه دارد بر اختصاص انتهاء سلاسل جمیع فرق اولیاء الله
بآنجناب و دیگر دلائل اختصاص این فضیلت عظیمه بآنحضرت از کلام او ظاهرست ۲۲

کما لا یخفی علی الناظر البصیر و لا ینبئک مثل خبیر **قوله** و عقلی ست که استدلال بر ملکات نفسانیه بصدور افعال مختصه آن ملکات میتوان کرد **اقول** عقلی ست که استدلال باستدلال بر ملکات نفسانیه بصدور افعال مختصه آن ملکات وقتی نافع و سودمند برای مخاطب ارجمند و فاضل لوذعی هوشمند گردد که اولا صدور افعال مختصه بملکات کمالات نبوت از شیخین عالی قوت جلیل المرة ثابت نماید و دونه خرط القتاد فانهما علی الله مقامهما فی درکاتهما من هذه الملکات فی ابعد واد و لا یعرجها الیهما من اخذ بحجزة رشاد و اوتی قسطا من سداد بالجمله محض تقریر قاعده فائده جز تخدیع عوام کالانعام و اظهار انهماک ملازمان عالیمقام در تشبث بوساوس خام و تمسک بهواجس و اوهام و رکون باضغاث احلام ندارد والله ولی التوفیق و الانعام و الصائن الحافظ من زلل الاقدام **قوله** مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات میکند و در مقابله اقران و صنعت سیف و سنان کار از پیش میبرد دلیل صریح بر شجاعت نفسانیه اوست **اقول** پر ظاهرست که ثبات در هر معرکه و کار از پیش بردن در مقابله اقران و صنعت سیف و سنان در شیخین بلکه ثلثه مفقود بود پس هرگاه دلیل شجاعت شان مفقود باشد چه طور اذعان بوجود مدلول یعنی ملکه شجاعت نفسانیه در ایشان توان نمود و اگر دلیلی دیگر بر شجاعت این حضرات دارند پس مخاطب خواهند شد بکریمه هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین آری فرار از معارک و احتراز از خوض مخاوف و مهالک و دور کشیدن خود از مقابله ابطال و اقران و اجتناب تمام از صنعت سیف و سنان و نه پیش بردن هیچ کاری از کارهای سهل فضلا عن الامور الجلیلة الشان در حق ثلثه اعیان ظاهر و عیان و مستغنی از اظهار و بیان پس اگر شاه صاحب پاره از حیا میداشتند و خبری از احوال پر اختلال شیوخ خود بر میداشتند

هرگز حرف شجاعت نفسانیه و ذکر دلیل آن که موجب تذکر فقدان از ین حضرات بلکه ثبوت
اتصاف شان بضد آن میگردد بر زبان بلاغت ترجمان نمی آورند **قوله** بلکه حب و بغض و
خوف و رجا و دیگر امور باطنه از همین راه افعال و معاملات معلوم توان کرد **اقول**
بنابرین حسین افاده سدید الاجاده حال بغض و منادات و عدم حب و موالات ثلثه
عالی صفات و اتباع و اشیاع و اذناب رعاع آن زمره والا درجات و انتفاء خوف
و مبالات از عتاب خالق کائنات و فقدان رجاء و چشم داشت فوز بمراتب عالیات
اخرویات از افعال و معاملات ایشان با اهلبیت علیهم السلام معلوم
کردیم و شرح این افعال و معاملات از ملاحظه قصص انتزاع
خلافت و اخذ فدک و اسقاط سهم ذوی القربی و امثال ذلک نهایت واضح و عیان
و افادات اصحاب کرام اعلیٰهم الله دار السلام لاسیما جناب الوالد العلام افاض الله علیه
سوابغ الانعام قاطع لسان مئولین و ماولین عالی شان و دافع وساوس و هواجس
ارباب مجازفت و عدوان ست والله الموفق و هو المستعان و عجب تر آنکه مخاطب درینجا
بتصریح تمام افاده فرموده که علم امور باطنه از افعال و معاملات حاصل می‌شود و نیز قول
سابق او صریحست بر آنکه علم شجاعت نفسانیه از ثبات در معارک و مقابله اقران و ضربت
سیف و سنان حاصل میشود و نیز قول او صریح ست که استدلال بر ملکات نفسانیه
بصدور افعال مقتضیه آن ملکات میتوان کرد صراحة دلالت دارد بر آنکه از صدور افعال
علم بحصول ملکات نفسانیه علی الاطلاق شجاعة کانت او غیرها حاصل میشود و ظاهرست که
جمیع ملکات امور باطنه است و نیز از قول آتی او و براهین قیاس ست باز در کمالات باطنه
شخصی که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجا رحیت او در یکی ازین دو کارخانه عمده

حاصل میشود انتهی صراحة ظاهرست که علم بکمالات باطنه اشخص بر قیاس حب و بغض
و خوف و رجا از افعال و معاملات حاصل میشود و این افادات کار بعه مناسبت
برای تکذیب و ابطال و اظهار مزید اختلال و تبیین غایت اعتلال زعوم مذموم و تخیل مشوم
و موهوم غرابت مضموم مخاطب نبیل القدر کم بجواب مطاعن عمر بابراز و اظهار و تبیین و
اجهار و اعاده و تکرار آن پرداخته و آنرا حیله و وسیله و ذریعه سیمه خلاص و ملجا و مناص
از ورطه اشکال و اعضال شدید الاعتیاص پنداشته ظاهر و ساطع و باهر و لامع میشود
بیانش آنکه مخاطب در مطاعن عمر از همین کتاب تحفه گفته طعن دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خانه حضرت سیدة النساء را بسوخت و بر پهلوی مبارک آنمعصومه شمشیر خود صدمه زد
که موجب اسقاط حمل گردید و اینقصه سراسر واهی و بهتان و افتراست هیچ اصلی ندارد
و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آنخانه مبارک کرده بود لیکن
بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بران غیر از خدا تعالی دیگری مطلع نمیتواند شد
و اگر مراد ایشان از قصد تخویف و تهدید زبانیست و گفتن اینکه من خواهم سوخت پس
وجهش آنست که این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهرا را ملجا و پناه هر
صاحب خیانت دانسته و حکم حرم مکه معظمه داده در آنجا جمع میشدند و فتنه و فساد
منظور رسیداشتند و برهم زدن خلافت خلیفه اول بکنکاش و مشورهای فساد انگیز قصد
میکردند الخ و نیز مخاطب در طعن دهم از مغیره که طعن ششم از مطاعن عثمانست بجواب گفتن
عمر کلمه اری وجه رجل لا یفضح الله به رجلا من المسلمین برای تلقین شاهد
رابع سکوت یا از ادای شهادت بعد دست و پا زدن بسیار و سپردن راه انکار و فرار
از اقرار با وصف ثبوت آن در کتب و اسفار ائمه کبار و اساطین عالی تبار و مشایخ

جلیل الغفار کما فی تشیید المطاعن للوالد الماجد اعلی الله درجته دعوی ابطال اطلاع بر قصه
آغاز نهاده چنانچه زبان بلاغت ترجمان ارباب صلاح و نجاح و زلال جراح دخل بواح کشاده
وآنچه گفته اند که عمر این کلمه گفت اری وجه رجل لا یفضح الله به رجلا من المسلمین
غلط صریح و فضیحت قبیح است بعمر اری مغیره بن شعبه این کلمه در آنوقت گفته بود و هر کرا
نوبت بجان میرسد چیزها میگوید و تملقها میکند اگر شاهد حسبة لله برای گواهی آمده بود او را
با گفتن مغیره چه باک بود و مع هذا اگر شاهد پاس شیخ حیله نموده ادای شهادت بواجبی ننماید
حاکم را نمیرسد که از ره جبر و اکراه ادای شهادت بر ضرر مدعی علیه طلب کند در هیچ مذهب
و هیچ شریعت و بالفرض اگر این کلام مقوله عمر باشد پس از قبیل فراست عمر است
که بارها بقرائن حدس دریافته میگفت که چنین است و مطابق آن واقع میشد از کجا ثابت
شود که بحضور شاهد گفت و او را شنوانیده و باز هم اراده کرده که شاهد از شهادت ممتنع شود
در دل داشت بچه دلیل ثابت توان نمود اراده از افعال قلبیه است و اطلاع بر افعال قلوب
خاصه خدا است **قوله** و بر همین قیاس است هیچ از کمالات باطنه شخص که آیا از قسم کمال انبیاست
یا از جنس کمال اولیا بجارحیت اولیکی درین دو کارخانه عمده حاصل میشود **اقول** ظاهر است
که این قیاس متین الاساس که مؤید است بافادات ثلثه سابقه مخاطب حق شناس
هوش و حواس ملازمان گردون کریاس او را باخته یعنی باظهار کمال بطلان و هون
و کساد و خسران انکار و ابطال امکان اطلاع بر قصد این سبب که از امور باطنه است که
مخاطب پاک باطن در ربع موهون الارکان و قصر قاصر واهی البنیان آن قاطن است
پرداخته حضرت علیه الکبر من نفعه و معول استحصافه داشته کاسه هادم
لدار المخاطب و مرتعه **قوله** و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند و هو

قوله انك يا علي تقاتل الناس على تاويل القرآن كما قاتلتهم على تنزيله نيز اشاره
صريح باين تفرقه وامتياز ست **اقول** مخاطب ممتاز و فاضل با اعزاز ولوذعي تيقظ انگيز
كاشف حقائق حقيقت ومجاز وواقف مقامات راز ونياز كه با اساطين نواصب دراتخاذ
واشمئزاز از فضائل جليه علويه انباز و بغرائب مراقات ومجازفات ومبالغات ومكابرات
نغمه ساز وبا كمال تدقيق وتحقيق وترقيق نظر وتفريق حق جليل الخطر از باطل ضعيف الاثر
دمساز بسبب تعصب دور و دراز ادعای اشارهٔ صريح باين تفرقه وامتياز بر زبان حقائق
ترجمان رانده واز بيان وجه دليل و برهان لائق التعويل كه مروي غليل وشافي عليل باشد
دامن افشانده وكافيست در جواب آن محض مواخذه ومطالبه بتوضيح وتبيين وسوق تقرير
متين وتلاوت آيه كريمه هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين آری اين حديث شريف
برعكس دعوی مخاطب وهم الفحول عن تفرقه در جناب رسول ونفس رسول صلى الله
عليهما وآلهما ما هبت القبول دلالت صريحه بر مساوات قتال جناب امير المومنين با قتال
جناب خاتم النبيين صلى الله عليهما اجمعين ميكند ودعوی تفرقه ظاهر التهجين
وامتياز صريح التوهين را از بيخ و بن بالنقير والقطمير ميكند زيرا كه درين حديث شريف
تشبيه قتال جناب امير المومنين عليه السلام با مردم بامقاتله جناب رسالتمآب صلى الله عليه
وآله وسلم با ايشان واقع ست ودلالت تشبيه بر مساوات حسب افادات محققين
عالی درجات ومتبحرين والا صفات از بيان سابق در كمال وضوح وظهور كالنور
على شاهق الطور ست فارجع البصر كرتين هل ترى من فطور وخود مخاطب
غير متعسف مقر ومعترف ست باينكه تشبيهی كه در كلام رسول واقع شود آنرا بر تشبيه ناقص
حمل كردن بكمال بيدبانيست پس بنابرين تشبيه نيز ثابت گرديد كه قتال جناب امير المومنين

علیہ السلام مثل قتال جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود چنانکہ قتال با آنجناب کفر بود ہم چنین قتال با جناب امیر المومنین علیہ السلام کفر ست وچنانچہ قتال جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای اعلاء کلمۂ اسلام بود ہمچنین قتال جناب امیر المومنین علیہ السلام برای اعلاء کلمۂ اسلام وحفظ نظام واصلاح انام ودفع مفاسد لئام وقطع دابر ظلمۂ اغثام وحصد نوابت شر در اقوام وحسم بنیان زیغ وحیف وعدوان طغام بود پس ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیہ السلام حائز این کمال نبوت باشد وزمان آنجناب از بقیۂ زمان نبوت وفاضل رشید تصریح کردہ باینکہ جناب امیر المومنین ممارست اشد قتال بنابر اعلاء کلمۃ اللہ فی الارضین فرمودہ وکفی اللہ المؤمنین القتال والحمد للہ المتعال علی ظہور خزی اہل الضلال وبوار تجارۃ ارباب التلبیع والاضلال وکساد سوق المنہمکین الموضعین فی اغراء الجہال وہذہ عبارۃ الرشید فی ایضاح لطافۃ المقال فی بیان وجوہ النصرۃ والمحبۃ لعلی علیہ السلام من اللہ المفضال ما نابع الاسعاد والاتصال اقول آنکہ نصرت ومحبت اللہ مراد باشد مثل نصرت ومحبت اسلام وقرآن وغیر آن دوم آنکہ باعتبار صفت کاملہ جناب امامت مآب باشد مثل علوم لدنیہ وسیعہ وشجاعت جایلہ فعیہ وکمال تفقہ فی الدین وممارست اشد قتال بنابر اعلاء کلمۃ اللہ فی الارضین وغیرہا من الصفات الکاملۃ التی کادان لا تحصی انتہی **قولہ** زیرا کہ معاملات شیخین ہمہ بر تنزیل قرآن بودہ **اقول** این کلام غرابت نظام صراحۃ دلالت دارد بر آنکہ مخاطب بلیغ البیان استدلال میکند بر جسم وحسبان تابع بودن جمیع معاملات شیخین عالی شان بر تنزیل قرآن برا اشارۂ حدیث بتفرقہ وامتیاز درمیان کمالات شیخین وکمالات جناب امیر المومنین علیہ السلام

وهو بمکان من السقوط والهوان کما لا یخفی علی اصحاب ثواقب الاذهان
زیراکه اگر بفرض باطل این عموم لا حاصل مخاطب عمدة الاماثل مسلّم هم شود این معنی
هرگز دلالت برآن ندارد که این حدیث اشاره صریحه میکند باین تفرقه و امتیاز کما
لا یخفی علی من هو عن الانصاف غیر متجاف زیرا چه وجه اشاره از قواعد علم لسان بیان
باید کرد و از محض ثبوت امری در خارج اشاره بدلالت الفاظ بر مراد حاصل نمی شود
و اگر امر خارجی قرینه مراد میگیرند آن قرینه تاویل و توجیه الفاظ میباشد نه دلیل اشاره
و دلالت الفاظ بر مطلوب و مرام کما هو واضح علی اهل الافهام والاحلام علاوه برین
بودن مقاتلات شیخین پر تنزل قرآن فرع ثبوت مقاتلات ایشانست و ظاهر است
که مقاتلات ایشان در زمان جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات والتسلیمات سوای
فرار و انهزام از مقابله و مقاتله کفار لئام و رجوع و نکول و نکوص و عدول بی نیل مرام
ثابت نیست و اما مقاتلات شیخین عالی وقار با کفار اشرار بعد ارتحال سرور مختار
صلی الله علیه و آله الاطهار از دار الفناء بدار القرار پس نهایت هویدا و آشکار و مستغنی
از بیان و اظهار است که شیخین نامعین و هم چنین ثالث مجتنب از حیف و شین مباشر
مقاتلات و مجاهدات بلکه حاضر معارک مکافحات و مناطحات هم نشده اند و مجرد
تهیه و تعبیه اعداد اسباب جهاد و حث و تحریص و ترغیب و تحضیض اهل اطاعت و
انقیاد بر سیر و شخوص بسوی مناضله مشرکین او غاد مصداق مقاتلات فرض کرده شود
باز هم کاری نمی گشاید و بنظر ارشاد سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات از مجرد تایید دین
الٰهی بر نمی آید یعنی هر گاه تایید دین از مردم فجار و اشرار و فاقدین خلاق ارتضا
و اختیار صادر شود و مقاتل شدید که در زمان آنجناب از بعض اصحاب واقع شده و

بسبب قتل او نفس خود را فائده بحالش نرسانیده و او با اینهمه کد و جهد و کد در جهاد
اهل کفر و عناد داخل نار و مورد غضب پروردگار و مستحق ذم و لوم سرور مختار صلی الله
علیه و آله ما اختلف اللیل و النهار گردیده باشد این معجزه تحضیض و ترغیب به تهیه و تعبیه و
اعداد اسباب بعد وفات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب مانع از
سلک و طلاب طلاب در چه حساب خصوصا با وصف ثبوت طی کشح و صیانت اجسام
ناعمه در زمان حضور از خوض در غمار معارک مصاعب و اعراض و اغماض از منازله و مقابله
و مناطحه و مکافحه مشرکین اغتنام خیبت و اختیار عار فرار از مجاهده کفار او شاب و انشاء الله
در بیان حدیث یازدهم بظهور و وضوح تمام واضح می شود که اگر از شیخین مقاتلات
واقع هم شده باشد آن مقاتلات نه بر تنزیل بود نه بر تاویل زیرا که در آن حدیث که بروایت
محدثین اسلام و منقدین فخام مثل نسائی و حاکم و امثال ایشان ثابت شده مذکورست
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بخطاب جمعی از اصحاب ارشاد فرموده ان منکم
من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله پس ابو بکر گفت که منم یا رسول الله
حضرت فرمود نه عمر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه و لکن خاصف النعل
یعنی جناب امیر المومنین علیه السلام که آنحضرت در آن وقت خصف نعل نبوی میفرمود پس اگر
از شیخین مقاتلات بر تنزیل واقع میشد چرا آنحضرت در جواب ایشان نمیگفت که مقاتلات
شما بر تنزیل خواهد بود که افضل ست از قتال بر تاویل تا از خزی و رسوائی و شرمساری
در میان اصحاب محفوظ و مصون میماندند و بر دو وجه تخییب و تجبیه مخذول و مقرون نمیشدند
و تفضیلی که برای جناب امیر المومنین علیه السلام ظاهر شد عکس آن تفضیل ایشان بقتال
علی التنزیل با وضح دلیل واضح و مصرح میشد **قوله** پس گویا زمان شیخین بعینه زمان نبوت

بود **اقول** مخاطب گو یا بلفظ گو یا از قطع و جزم سابق و تعیین و جزم غیر لائق کار آن اذعان
و ایقان او بحمل شیخین بکمالات نبوت او و جارحیت الشان برای کمال انبیا ظاهرست تنزل
و هبوط و تردی و سقوط بحضیض شک و ارتیاب و التفات ستر و حجاب بر مرام و دور از کمال
و حساب نموده بکمال انبساط و ارتیاح و نهایت جذل و انشراح ارواح و دمن احباء و اشباح
معتقدین پر ارباح خود را مبدل بحزن و ملال و کمد و کلال فرموده فلله دره و علیه اجره
و اگر بفرماید که مراد ازین لفظ نه ارتیاب و تشکیک و ابداء وهن رکیک ست بلکه غرض از لفظ
گویا تشبیه و تمثیل و تحقیق و اثبات تسویه در هر دو طریق ست پس قطع نظر از انکه قبل ازین
مخاطب نبیه بر فهم مساوات از تشبیه نهایت تشنیع و کمال تسفیه بر پا ساخته و در باب توهم
کسی که از تشبیه مساوات بفهمد در اطفال صغیر السن داخل ساخته و از ممیزین اطفال فضلا
عن فحول الرجال خارج ساخته وارد میشود بر ان که این بناء فاسد بر فاسد و تفریع بارد
بر دعوی کاسد ست اولا بودن این صفت تلات بر تنزیل قرآن بودن آن حسن
الوجوه مرضی و پسندیده سرور انس و جان صلی الله علیه و آله با اختلاف الملوین ثابت نماید بعد ازان
بادعای بودن زمان شیخین عالیشان بقیه زمان نبوت هادی راه ایمان صلی الله علیه
و آله باطلع القران کشایند فکری بغبایه برای دفع لزوم ثبوت این صفت جلیله اعنی بودن
بقیه زمان نبوت برای زمان مثل معاویه و یزید و دیگر سلاطین اهل حیف و جور شدید
از معاملات کفار و فتح بلاد اشرار در زمان ایشان واقع شده **قوله** و زمان حضرت امیر
ابتدای دوره ولایت شده **اقول** مخاطب با فطانت و لوذعی پر کیاست برای اظهار
کمال صفا و ولایت با شاه ولایت ادعای بودن زمان آنحضرت ابتدای دوره ولایت
در حقیقت تخدیع ارباب بلاهت و اضلال ارباب سفاهت آغاز نهاده و غیر از که بسبب

تخصیص شیخین بکمالات نبوت و نفی کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
موجسته نموده داد اظهار غرائب اضغان و احقاد و ابراز غایت بغض و عناد با آنحضرت علیه
داده **قوله** و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آنجناب را فاتح باب ولایت
محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند **اقول** اکابر و اعاظم علماء اهل سنت
ایشان را شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت میدانند برای جناب امیر المؤمنین
علیه السلام جمیع کمالات نبوت و ولایت ثابت ساخته اند و نفی کمالات نبوت
از آنحضرت جز ناصبی بغیض حسود و معاند شاحن حقود کار احدی از اهل ایمان و اذعان و
اصحاب اعتقاد محمود نیست سابقا شنیدی که شیخ عطار در کتاب مصیبت نامه گفته
ع پس محمد چون جمال دوست دید * هر کمالی را که آن او است دید * الی آخر ما سبق * و
سید علی همدانی در کتاب مشارب الاذواق شرح قصیده میمیه ابن فارض گفته ع
لها البدر کاس و هی شمس یدیرها * هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم *
ضمیر لها عائد بمدامه است و بدر مبتدا است و خبر وی کاس و واو و هی حال است و ضمیر
در یدیرها عائد است بشمس و هلال و نجم فاعل یدیر و یبدو و تقدیر کلام این بود که البدر
کاس للمدامة والحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدو اذا مزجت
المدامة بالماء شبه الساقی بالهلال لادارة الکاس علی اهل المجلس و شاید
بدین عبارت نفسی خواهد بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت
محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل
متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال دوست که انا مدینة العلم و علی بابها
و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزئی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که

خلقت انا وعلی من نور واحد علی منی وانا منه وازامتزاج احکام شرائع
مصطفوی واعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا علیهم السلام ظاهر
شد وآنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که انا وانت ابوا هذه الامة اشارت
بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید ومطلع انوار معالم تحقیق اوست وحصول
کمال درجات سیر جمیع اهل کشف وشهود از منبع هدایت او بوده است وخواهد بود کما قال انما انت
للمنذر وعلی الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون چون این سر تو مکشوف
شود بدانی که طوالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست وبا وجود امام
هادی متابعت غیری از اجو لیست انتهی ما اردنا ایراده نقلا عن نسخة عتیقة ومحمد بن
یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی در شرح گلشن راز که نسخه عتیقه آن پیش نظر فقیر حاضر ست
میفرماید سر سایه که اول گشت حاصل بود در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه
از سیر ودور خورشید حقیقت آنحضرت در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق
نبوت از هر نقطه سایه وتعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوار
بود رسید وسایه پنهان شد وچون آن خورشید از استوا درگذشت وروی بجانب
انحطاط کرد که زمان ولایت ست کرد هر آئینه در دائره ارتفاع وانحطاط در مقابل
هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی وشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در
مقابل ومحاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثال آنکه
نسبت با زمان حضرت رسالت محمدی علیه السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصور
نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی الناس بعیسی بن
مریم فانه لیس بینی وبینه نبی یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسل ست

واز جانب مغرب که جانب طرف ولایت تصور نموده شد مبدأ ظهور سیر ولایت حضرت
رسالت حضرت مرتضی علی علیه السلام گشت وحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرموده
ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن وایضا لکل نبی وصی ووارث
وان علیا وصیی ووارثی وایضا وانا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی
تأویل القرآن وایضا قال علیه السلام لابی بکر کفی وکف علی فی العدل سواء
وایضا انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب وایضا انا و
علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی وایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء
فاعطی علی تسعة والناس جزء واحدا وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی
بولایة علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی الله
وایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله
تعالی الی سلهم یا محمد ﷺ ماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب و دلیل بر آنکه علی علیه السلام
منبع سلسله ولایت است آنست که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله بعلی کرم الله وجهه میرسد

وازو بحضرت رسالت علیه السلام اتصال می یابد

داری ولا و هوای سلوک طریق حق	باید قدم زنی بره شاه لافتی
شاهی که از علو قدرش خبر دهد	ایزد بهل اتی و بآیه انما
بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلق است	شاهان فقر جمله بدو کرده اقتدا
وصف جمال او است سلونی و لو کشف	کس را نبود غیر وی این عجب بها

پس آئینه مرتضی علی علیه السلام در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق این معنی است

که چنانچه درمیان انبیا علیهم السلام به الوهیت هیچ نبی غیر عیسی علیه السلام قائل نشده اند
درمیان اولیا نیز به الوهیت هیچ ولی غیر علی قائل نشده اند دیگر آنکه چنانکه در قرآن کریم
مذکورست که عیسی علیه السلام میفرماید وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی
بیوتکم از اتقان مرویست که مرتضی علیه السلام فرموده است که اگر نترسیدمی که شما
بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما مینمودیم بهرچه شما خورده اید و هرچه درخانهای خود ذخیره
کرده اید وازینجا قیاس سائر اولیای باقی علیهم السلام می نماید مناسبت سنیها تحقیق میکنی
قوله و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی میشود **اقول** اعتراف
مخاطب نحریر الاواخر والاوائل حاوی مستطاب جلائل فضائل بانتهای جمیع سلاسل فرق اولیاء
اماثل بذات اقدس جناب امیرالمؤمنین الفاصل بین الحق والباطل علیه آلاف سلام الملک
العادل تا تتابع الاسحار والاصائل هرچند بعد تخصیص کمالات نبوت بشیخین که غرض ازان
نفی کمالات نبوت از ذات علی صفات وصی سرور کائنات علیه آلاف التحیات و
التسلیمات محض دلیل ولا وحسن اعتقاد و برهان اختیار صلاح وسداد نمیتواند شد مع ذلک
این اعتراف و اقرار واین تبیین و اظهار و اعلان و اجهار ثابت مینماید که ثلثه از شاهراه ۲۰
حیازت کمالات حقیقت ومنقبت درین باب دور واز مقام امامت وولایت
وتقدم صدارت درین مرتبه با جلالت مهجور بوده اند واز افاده خود مخاطب فسیح خافض
بساز تحقیق و تدقیق افضلیت مقام ولایت وطریقت در تحصیل سلوک وحقیقت وجمع
دباهر ولائح ست دیگر خار شک وارتیاب بخاطر ناظر خبیر متتبع افادات مخاطب
عالی نصاب خلد اینکه عبارت سراپا شرافت او بشنود پس بدیدانست که جناب شیخ
نصاب دوم همین کتاب تحفه گفته که هشتاد و پنجم آنکه طعن کنند بر اهل سنت و جماعت

چرا ایشان مذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد اختیار می‌کنند و مذهب ائمه رحمهم الله
نمی‌کنند حالانکه ائمه احق‌اند باتباع بچند وجه اول آنکه ایشان جگرپارهٔ رسول‌اند و در خانه
رسول پرورش یافته و امین در رسوم شریعت را از طفلی یاد گرفته و مثل مشهور است اهل البیت
ادری بما فیه دوم آنکه در حدیث صحیح که نزد اهل سنت نیز معتبر است امر باتباع ایشان
وارد شده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم الثقلین
ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق سوم آنکه بزرگی ائمه در علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه
است سنی و شیعه هر دو قائل‌اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق باین بزرگیها موصوف
۱۷
باشد اولی و الیق باتباع است از کسیکه در بزرگی او اختلاف باشد جواب این کید آنکه
امام نائب نبی است و نائب نبی صاحب شریعت است نه صاحب مذهب زیرا که مذهب
نام راهی است که بعضی از اذکیا از راه فهم شریعت کشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد
و موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعیه از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطا می‌باشد
و چون امام معصوم از خطا است و حکم نبی دارد نسبت مذهب باو نمودن هیچ معقول نمی‌شود
و لهذا مذهب را بسوی خدا و جبرئیل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخبریست بلکه
فقهای صحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل‌اند از ابوحنیفه و شافعی صاحب مذهب نمی‌گویند
الی ان قال و حقیقة الامر اینست که منصب امام اصلاح عالم است و ازالهٔ فساد پس هر
چه حق مقصود بود آن را تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل
حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود و اهم مهمات تقدمه سلسلهٔ طریقت

شریعت را بر ذمّهٔ یاران رشید و مصاحبان حمید خود حواله فرموده اند و خود بعبادت و توجه
و ریاضت و تربیت باطن و تعین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوة و تهذیب اخلاق
و القاء فوائد سلوک بر طالبین و ارشاد بر طریق گرفتن حقائق و معارف از کلام الله و
کلام الرسول مشغول بوده اند و بسبب ایثار عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریعت
التعالی باستنباط و اجتهاد نه داشته اند و لهذا دقائق علم طریقت و غوامض حقیقت
و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و اهل سنت سلاسل ولایت را منحصر در ذوات
عالیات ایشان دارند الخ و ازین عبارت ظاهرست که حسب افادهٔ مخاطب نبیه حضرات ائمه علیهم السلام
اهم مهمات مقدمهٔ سلوک و طریقت بوده که بنفوس نفیس خود بآن متوجه شده اند و مقدمهٔ شریعت
را بر ذمّهٔ یاران و مصاحبان خود حواله فرموده اند و هرگاه مقدمهٔ سلوک اهم مهمات
باشد ابهج و افضل خواهد بود و چون اختصاص این امر باین حضرات از تصریح مخاطب
ظاهرست این حضرات افضل باشند و نیز از صدر این عبارت عصمت ائمه علیهم السلام و
این که حکم ایشان حکم نبی ست ظاهرست حیث قال و چون امام معصوم از خطاست
و حکم نبی دارد الخ و هرگاه ائمه علیهم السلام معصوم و در حکم نبی باشند پس تعین امامت
و خلافت برای ایشان و قبح تقدیم اغیار بر این حضرات بالبداهة ثابت گردد و لله
الحمد علی ذلک و نیز مناسبت اهلبیت علیهم السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و بودن این حضرات صورت کمال
آنحضرت و بودن این کمال سر این معنی که این حضرات مرجع جمیع سلاسل اولیا است
حسب اعتراف مخاطب پاک سریرت و فاضل تیز بصیرت از ملاحظهٔ تفسیر عزیزی او
ظاهرست حیث قال فی تفسیر سورة الحاقة فی تفسیر آیة و حملنا کم

فی الجاریة بعد ذکران السفینة ظرف الراکبین

برای این است مرحومه آن ظروف لطیفه اهلبیت مصطفوی اند صلی الله علیه وسلم

که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن میگردد که در دلهای آن ها این گسترا جای

پیدا شود و چون آن دلها از نور لطیف حضرت باری جل اسمه معمور و مملوست بسبب

مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان با آنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبیعی

گناهان حکم تریاق دارد و لنعم ما قیل ؎ مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد

دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید لهذا در حدیث شریف وارد است که مثل اهل بیتی

فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی مثال اهلبیت

من و شما مثال کشتی حضرت نوح ست هر که سوار شده دران کشتی از طوفان

نجات یافت و هر که پس ماند ازان کشتی غرق طوفان گشت و وجه تخصیص حضرات

اهل بیت علیهم السلام باین مراتب فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السلام

کمال علمی آنجناب بوده و حضرات اهلبیت را نیز حقتعالی صورت کمال علمی جناب

خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقت ست زیرا که کمال علمی آن جناب

بدون مناسبت شخصی با آنجناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت

متصور نیست که در هر کسی جلوه گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اهلیت

و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات

مختلفه است درین مجری جاری کردند و از همین نادوان ریخته و همین ست معنی

امامت که یکی مر دیگری را از ایشان بآن وصی ساخت و همین ست سر آنکه این

بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله نماید

چار و ناچار شد مستفاضه او باین بزرگواران منتهی نگردد و درین کشتی می نشیند الخ
پس باید دانست که اینهمه افادات مکرره مشیده و تصریحات متعدده مؤکده و تحقیقات
منکره مسدده مخاطب نحریر حاوی فضائل مجدده که ازان بکمال صراحت و بداهت اختصاص
جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد کرام آنحضرت علیه و علیهم آلاف السلام من الملک
العلام بامر ولایت و طریقت و سلوک و حقیقت و حرمان شیخین و سائر ارباب حیف
و شین و ارباب زیغ و رین ازین شرف و فضیلت کالشمس فی رابعة النهار هویدا و
آشکارست تلمیعات و تسویلات و تزویقات و تخدیعات و تشدقات و تلبیسات
و تنطعات و تدلیسات والد ماجد مخاطب بلیغ درجات را که بشیم تذبذب و التراح
و محض کذب صراح و زلل بواح میگردانند و جناب او را حسب تقریرات بلاغت
آیات این فرزند ارجمند و نبیسند سعادت مند و اخگر ذکا و لوذعی هوشمند بزمره
مفترین و مختلقین میکشد زیرا که حضرت او که نزد این ولد رشید و خلف سعید آیه
از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی ست جا بجا درازالة الخفا که مخاطب با صفا بمزید
جور و جفا در همین باب امامت برای آن نهایت مدح و ثنا و صیت و اطرا بمقابله اتباع
اهل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیة من ملیک الارض و السما آغاز نهاده باهتمام تمام
ظاهر نموده که شیخین امام اهل طریقت و متقن قوانین علم معرفت بوده اند و العیاذ بالله
جناب امیر المومنین علیه السلام از مستفیدین و اتباع و مقتبسین و اشیاع ایشان در ازالة الخفا
در مآثر ابی بکر گفته در کشف المحجوب مذکورست که شیخ جنید بغدادی قدس سره گفته است
اشرف کلمة فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل لخلقه
سبیلا الا بالعجز لمعرفته و صاحب کشف المحجوب در مدح صدیق اکبر کلام وارد از اصفیا

صفة الصدیق ان ما مردت صوفیا علی التحقیق از آنچه صفا را اصلی ست و فرعی
اصلش انقطاع دل ست از اغیار و فرعش خلو دل ست از دنیای غدار و این هر دو صفت
صدیق اکبر ست رضی الله عنه پس امام اهل طریقت اوست انتهی کلامه بعد از ان برای
صفت اول شاهدی ذکر کرده و آن خطبه اوست الا من کان یعبد محمدا فان محمدا
قد مات الخ آخرها و برای صفت دیگر نیز شاهدی و آن قصه ما خلقت لعیالک قال الله
و رسوله انتهی و نیز در ازالة الخفا گفته جمعی از مسلمین محققین را که مبشر به بهشت بودند مثل حضرت
عثمان و طلحه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شبهه عظیم پیش آمد ان رجالا
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه حتی کاد بعضهم
یوسوس وفی بعض الفاظ الحدیث انهم ابتلوا بحدیث النفس وفی روایة
محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمنیت ان اکون سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ماذا ینجینا مما یلقی الشیطان فی انفسنا
در علاج این داهیه متحیر شدند و ندانستند که نجات این امر چیست صدیق اکبر وجه نجات
ازین داهیه شدیده ارشاد فرمود عن النبی صلی الله علیه وسلم ینجیکم من ذلکم
ان تقولوا ما امرت به عمر ان یقوله فلم یقله اخرجه احمد و ابو یعلی
بطرق مختلفة والفاظ متغایرة یفسر بعضها بعضا و حاصل این قصه آنست که قوم معتاد
بودند بدوام صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حالت اشتغال که سر و روح بکارهای
خود مشغول باشند بصحبت آنجناب کسب نموده چون سعادت از دست رفت و
آن حالت مفقود شد در تفرقه افتادند و حدیث نفس بر ایشان مستولی گشت حضرت صدیق
که خلیفه مطلق آنحضرت بود و نائب حق وی صلی الله علیه وسلم در علم ظاهر و باطن طریقه ذکر تعلیم نمود

اینست معنی این قصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغتر بتهاویل الناس
فی ذلک واین اول احیاء طریقه صوفیه است که از دست خلیفهٔ اول رضی الله عنه
وارضاه بظهور پیوست بعد ازان حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة استغفار از
صدیق اکبر اخذ نمود وبآن اعتبار تام نمود قال کنت اذا سمعت من رسول الله
صلی الله علیه وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء منه واذا حدثنی
عنه غیری استحلفته فاذا حلف لی صدقته وان ابابکر حدثنی و
صدق ابوبکر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من عبد
یذنب ذنبا فیتوضأ فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین فیستغفر الله
عز وجل الا غفر له اخرجه احمد وابو یعلی بطرق متعددة انتهی
ودر مآثر عمر گویا آنچه عقول عامه ادراک آن کنند ومضطر شوند در اثبات آن جمیع
فاروق اعظم آنست که اوصاف خیر که مناط مدح بحسب شریعت تواند بود همه را در حق
اعظم خدای تعالی نهاده است ع لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم
فی الواحد اندکی خاطر را باستقراء شخصی که مقتدای مسلمین اند وسلسلهٔ اهتدا ایشان
بآن اشخاص میرسد وطوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند ودر دفاتر
تواریخ احوال ایشان ثبت نماید مشغول باید ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند
جنس بیرون نیستند پادشاهان عادل که در اعلاء کلمة الله بجهاد اعداء الله واخذ جزیه
وخراج ید طولی پیدا کرده اند وفتح بلدان وترویج ایمان بر دست ایشان واقع
شده تا مسلمانان از سایهٔ ایشان در کهف امان آسوده اند واقامت حدود واحیاء
علوم دینیه از ایشان ظاهر شده ومحققین فقها که حل معضلات فتوی واحکام نموده اند

وعالمی از ایشان مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین
که حفظ حدیث خیر البشر نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم
و امثال هما و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان وجه توجیه و ذکر اسباب
نزول نموده اند و درین باب گوی مسابقت از اقران ربوده مانند واحدی و بغوی
و بیضاوی و غیرهم و علمای قراءت که نظم قرآن را یاد گرفته اند و در مشق ادای آن عمر بسر برده
و بمردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم و غیرهما و مشایخ صوفیه که بتائید
صحبت بادیه پیمایان ضلالت را براه نجات آورده مصدر کرامات عجیبه گشته اند و بمکاشفات
صادقه بر دل این عزیزان ظاهر گردید مثل سید عبد القادر جیلانی و خواجه نقشبند
و غیرهما و اذکیای حکما که حکمت عملی را بتعبیرات رائقه آمیخته در گوش سامعان انداخته اند
مانند مولانا جلال الدین رومی و مصلح الدین شیرازی و غیره ایشان همه انچه در مدح میشود الا مرتبت
عرفی که خوشطبعان شعرا بان ناطق می شوند ز جمله شریعت سنیه فاروق اعظم را
بمنزله خانه تصور کن که درهای مختلف دارد و در هر دری صاحب کمالی نشسته در یک در
مثلا اسکندر ذو القرنین با آنهمه سلیقه ملک گیری جهان ستانی جمع جیوش و
برهم زدن جنود اعدا و در دیگر نوشیروانی با آنهمه رفق و لین و رعیت پروری و داد گستری
اگرچه ذکر نوشیروان در مبحث فضائل حضرت فاروق اعظم سوء ادب است و در دیگر
و ابوحنیفه یا امام مالک با آنهمه قیام بعلم فتاوا و احکام و در دیگر مرشدی سید
عبد القادر یا خواجه بهاؤ الدین قدس سرهما و در دیگر محدثی بر وزن ابوهریره و ابن
عمر و در دیگر قاری همسنگ نافع یا عاصم و در دیگر حکیمی مانند مولانا جلال الدین رومی
یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرداگرد این خانه ایستاده اند و هر محتاجی حاجت خود را

از صاحب فن درخواست نماید و کامیاب بگردد و چون از انبیا صلوات الله وسلامه علیهم گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود که ازین فضیلت بالاتر باشد و نیز گفته الحال هرچه طوایف مسلمین هرچه مشغول اند از علوم فقه و تصوف و حکمت عمل همه بسعی فاروق اعظم ترتیب یافته انتهی و نیز شاه ولی الله در قرة العینین که در حقیقت قرة عیون النواصب ست و نیز بنسبت ازالة الخفا بالاتر رفته و در نفی انتساب حقیقت و طریقت بجناب امیر علیه السلام و ابطال فضیلت آنجناب درین باب بر تحقیق طویل دعوض پیارکلامی از تشنیع و طول افاده فرموده و بیبر یکجز و خرافات و ترهات نوشته عصبیت و تعصب خود را بمرتبه عیان رسانیده و تعیین این امر را بنهایت طعن و تشنیع کرده ایراد تمام کلامش درینجا خالی از تطویل و املال سامع نیست هر که خواهد بآن رجوع نماید لیکن نقل پاره از کلامش درینجا مینمایم و هذه عبارته شبهات متصوفه زمان ما بر اقسام ست جمعی از ایشان بر سلاسل تصوف بحضرت مرتضی اعتماد نموده بتفضیل او قائل میشوند و اصل منشا این شبهه شجرات طرق صوفیه ست که آنجا اتصال معروف کرخی بدو شیخ نقل میکنند با مام علی بن موسی الرضا و بداود طائی و اتصال حسن بصری بحضرت مرتضی ذکر میکنند یا نکتی دیگر که در نفوس ایشان کامن ست که این طریقه وصول بحق ست بخلاف شریعت که وصول ست باوامر حق پس حضرت مرتضی امام راه وصول بحق باشد و واسطه درمیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او باین اعتبار پس حضرت مرتضی افضل باشد و جمعی از ایشان گویند که شریعت اصلاح ظاهر ست و مانند رسم کدخدائی و ملکداریست و فضیلت حقیقت فنا و بقا در ذات و صفات ست و صاحب این فضیلت مرتضی ست و کار شیخین حمایت رسوم اسلام نموده است و اصل این شبهه افسانهاست که آنرا اسماعیلیه و قرامطه

و دومهربه اخذ نموده اند و کلام بعض صوفیه را برین معنی فرود آورده اند و جمعی هستند که از ظاهر
کلام شیخ محی الدین ابن عربی و اتباع او تفضیل گونه فهم کرده اند و یکی را به گرفته چیزها
بدماغ خود پخته اند و جمعی هستند که ببعض واقعات خود و اسلاف خود تمسک نموده فضل کلی
اثبات نموده اند و بحقیقت گواهی کسی در باب تفضیل مسموع نیست تا منزلت هر دو فهمیده
باشد ع حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء و ما میخواهیم که بکلام موجز
مضمون تقریر ایشان را ذکر کنیم و بطریق بر انداختن آنها مطلع سازیم اگر گویی که علم
دو نوع ست علم بالله و علم باحکام الله و مطلوب در راه حق دو نوع ست وصول بذات
حق و احکام اسباب معده وصول بحق و جلب ناس تدریجا بمرتبه وصول بحق و مانند
آن و نوع اول افضل ست از نوع ثانی و واسطه درمیان آنحضرت و امت او در نوع
اول حضرت مرتضی ست بچند وجه یکی عالمان علم بالله و واصلان بذات حق سلاسل
دارند که بعض از آنها اخذ کرده اند و همه این سلاسل توجه اند بحضرت مرتضی چنانکه شجرات ایشان بران دلالت میکند بخلاف شیخین
زیرا که هیچ سلسله از سلاسل صوفیه بشیخین عاید نمیشود دوم آنکه از حضرت مرتضی کلمات عجیبه از باب
سلوک و معارف که دلالت میکند بر تبحر او درین باب روایت کرده شده است
و صوفیه آن کلمات را بمنزله امثال سایره در مصنفات خود ذکر کرده اند و کرامات خارقه
که صدور مثل آن بغیر تمکن تام در طریقه صوفیه میسر نشود نقل نموده اند سوم آنکه حضرت
مرتضی الزق بود با آنحضرت نسبا و مصاهرة و صحبة و ازکی بود در فهم و راغب بود
در سلوک راه خدا تعالی و توجه آنحضرت بجانب او بیشتر از همه بود و چون قابلیت تلمیذ
و کوشش او با توجه شیخ و صحبت دائمه او با کمال منزلت شیخ و تمام تاثیر توجه او جمع شود
می باید که ارشاد و رشد بکمال خود برسد چهارم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرموده انا مدینة الحکمة وعلی بابها و ظاهرست که در علم ظاهر حضرت مرتضی
با سائر صحابه همعنان بوده پس معلوم شد که همان علم باطن ست که باو حواله کرده شد پیغمبر
آنکه اولاد حضرت مرتضی در هر زمان مصدر فیض باطن بوده اند و هر یکی از والد خود این راه را
اخذ کرده است والولد سر لابیه قوله همه این سلاسل متوجه اند بمرتضی گوئیم اتصال
سلاسل بحضرت مرتضی امریست مشهور بر السنه صوفیه و نزدیک تفتیش آنرا اصلی ظاهر نشود
و مشهورات دو قسم اند مشهور عند جماهیر اهل نقل و مشهور نزدیک طائفه دون الطائفة و این
از قسم اخیرست نزدیک طائفه صوفیه مشهور شد فقط و اصل این نقل ضعیف ست یا باطل
که آنرا تلقی کردند متأخرین بقبول و هر مشهوری که چنین باشد آنرا اعتدادی نیست مثل نماز
لیلة الرغائب ولیلة النصف من شعبان و نماز ایام اسبوع الی غیر ذلک بلکه متأخرین
هر طائفه را از فرق ناس مشهورات مسلمه ست درمیان ایشان و باصلی صحیح رجوع نمی کنند
کما لا یخفی و دلیل بر انچه گفتیم آنست که قائلان باین سلاسل متفق اند برینکه سبب آن اتصال
حسن بصری ست بمرتضی و اگر اتصال حسن بصری بمرتضی متحقق میبود او در صحبت مستعد بها
بامرتضی متحقق میبود و خود چنین صحبت منتفی ست الی آخر ما ساق من المجازفات الواضحة
والمکابرات اللائحة و گمان مبر که شاه ولی الله والد مخاطب افیق باین تحقیق رشیق
و تدقیق انیق و تحبیر و تنمیق و موشگافی و تحدیق که رشک فرسای لطائف صوف تعمیق
و تعمیق ذهن و تشحیذ متفرد باشد و تنها از زمان او باین کلمات عصبیت آیات قلوب
اهل ایمان مجروح شده و نمک بر جراحات اهل اسلام نفی افضلیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام در علم طریقت مع نفی افضلیت آنحضرت در علم شریعت پاشیده بلکه شیخ الاسلام
و ملاذ محققین فخام ایشان اعنی ابن تیمیه حرانی درین باب سابق الاقدام و مبدی غرائب

هوس واوهام پر بیز عجائب خیالات خام و مظهر بدائع توهمات نافرجام ست مگر نمی‌بینی که او در کتاب منهاج السنه که از قبیل تسمیة الشی باسم نقیضه است بجواب قول جناب علامه حلی احله الله میطان الکرامة وبواه سعان السلامة اما علم الطریقة فالیه ای الی علی علیه السلام منسوب فان الصوفیة کلهم یسندون الخرقة الیه از جا در می آید و خود را از مقام شیخوخت و وقار و تثبت و تامل و اعتبار می رباید و این هفوات رنگین و خرافات شگرف غرابت آگین می سراید والصواب ان یقال اولاً اما اهل المعرفة وحقایق الایمان المشهورون فی الامة بلسان الصدق فکلهم متفقون علی تقدیم ابی بکر وانه اعظم الامة فی الحقائق الایمانیة والاحوال العرفانیة واین من یقدمونه فی الحقائق التی هی افضل الامور عندهم الی من ینسب الیه لباس الخرقة فقد ثبت فی الصحیحین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم فاین حقائق القلوب من لباس الابدان ویقال ثانیا الخرق متعددة اشهرها خرقتان خرقة الی عمر وخرقة الی علی فخرقة عمر اسنادان اسناد الی اویس القرنی واسناد الی مسلم الخولانی واما الخرقة المنسوبة الی علی فاسنادها الی الحسن البصری والمتاخرون یصلونها بمعروف الکرخی فان الجنید رضی الله عنه صحب السری والسری صحب معروف الکرخی بلا ریب واما الاسناد من جهة معروف فمنقطع فتارة یقولون ان معروفا صحب علی بن موسی الرضا وهذا باطل قطعا لم یذکره المصنفون لاخبار معروف

بالاسناد الثابت المتصل کابی نعیم وابی الفرج بن الجوزی فی کتابه الذی
صنف فی فضائل معروف ومعروف کان منقطعا فی الکرخ وعلی بن
موسی کان المامون قد جعله ولی العهد بعده وجعل شعاره لباس الخضرة
ثم رجع ذلك واعاد شعار السواد ومعروف لم یکن ممن یجتمع بعلی بن موسی
ولا نقل عنه ثقة انه جتمع به او اخذ عنه شیئا بل ولا یعرف انه راه
ولا کان معروف بوابه ولا اسلم علی یدیه فهذا کله کذب واما
الاسناد الاخر فیقولون ان معروفا صحب داؤد الطائی وهذا ایضا
لا اصل له ولیس فی اخباره المعروفة ما یذکر فیها اخذه عن داؤد
الطائی شیئا وانما نقل عنه الاخذ عن بکر بن خنیس العابد الکوفی وفی
اسناد الخرقة ایضا ان داؤد الطائی صحب حبیب العجمی وهذا ایضا لم
یعرف له حقیقة وفیها ان حبیبا العجمی صحب الحسن البصری وهذا صحیح
فان الحسن کان له اصحاب کثیرون مثل ایوب السختیانی ویونس بن
عبید وعبد الله بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دینار و
حبیب العجمی وفرقد السنجی وغیرهم من عباد اهل البصرة وفی الخرقة
ان الحسن صحب علیا وهذا باطل باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون
علی ان الحسن لم یجتمع بعلی وانما اخذ عن اصحاب علی اخذ عن الاحنف
بن قیس وقیس بن عباد وغیرهما عن علی وهکذا رواه اهل الصحیح وبعد
کلامی دیگر در تکذیب ملاقات حسن بصری با حضرت امیر علیه السلام گفته وقد
کتبت اسانید الخرقة لانه کان لنا فیها اسانید فبینتها لیعرف الحق

من الباطل ولهم اسناد ثالث بالخرقة المنسوبه الى جابر وهو ايضا منقطع
جدا وقد علم بالنقل المتواتر ان الصحابة لم يكونوا يلبسون مريديهم
خرقة ولا يقصون شعورهم ولا التابعون لهم باحسان ولكن هذا
فعله بعض مشائخ المشرق من المتاخرين وكذا اصحابه معاذ بن جبل
كانوا ياخذون عن عبد الله بن مسعود وغيره وكذلك اصحاب ابن
عباس ياخذون عن ابن عمر وابي هريره وغيرهما وكذلك اصحاب
زيد بن ثابت ياخذون عن ابي هريره وغيره وقد انتفع بكل منهم
من نفعه الله به وكلهم متفقون على دين واحد وطريقة واحدة وسبيل
واحد يعبدون الله ويطيعون رسوله محمدا صلى الله عليه وسلم
ومن بلغهم من الصادقين عن النبي شيئا قبلوه ومن فهمهم من
القرآن والسنة ما دل عليه القرآن والسنة استفادوه ومن دعاهم
الى الخير الذي يحبه الله والرسول اجابوه ولم يكن احد منهم
يجعل شيخه ربا يستغيث به كالاله الذي يسئله ويرغب اليه و
يعبده ويتوكل عليه ويستغيث به حيا وميتا ولا كالنبي الذي
تجب طاعته في كل ما امر انتهى كلامه ، در تشنيع بر هيچ كسانى كه اعتقاد
بمشائخ دارند گفته واكثر المسلمين بالمشرق والمغرب لم ياخذوا عن علي
شيئا فانه رضي الله عنه كان ساكنا بالمدينة واهل المدينة لم يكونوا
يحتاجون الى نظائره كعثمان في مثل قضية تشاورهم فيها عمر و
نحو ذلك ولما ذهب الى الكوفة كان اهل الكوفة قبل ان ياتيهم

قد اخذوا الذین عن سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وحذیفة بن الیمان وعمار بن یاسر وابی موسی الاشعری وغیرهم من ارسله الی الکوفة واهل البصرة اخذوا الذین عن عمران بن حصین وابی بکرة وعبد الرحمان بن سمرة وانس بن مالك وغیرهم من الصحابة واهل الشام اخذوا الذین عن معاذ بن جبل وعبادة بن الصامت وابی الدرداء وبلال بن رباح وغیرهم من الصحابة والعباد والزهاد من اهل هذه البلاد اخذوا الذین عمن شاهدوا من الصحابة فکیف یجوز ان یقال ان طریق الزهد والتصوف متصل به دون غیره وهذه کتب الزهد مثل الزهد للامام احمد بن حنبل والزهد لعبد الله بن المبارك والزهد لوکیع بن الجراح و الزهد لهناد بن السری ومثل کتب اخبار الزهاد کحلیة الاولیاء وصفوة الصفوة وغیر ذلك فیها من اخبار الصحابة والتابعین امور کثیرة ولیس الذی فیها للعلی اکثر مما فیها لابی بکر وعمر ومعاذ بن جبل وابن مسعود وابی بن کعب وابی ذر وابی الدرداء وابی امامة و امثالهم من الصحابة انتهی از ملاحظه این کلمات غرابت سمات و هفوات سماجت آیات واضح می شود که گو فاضل مخاطب فقام برای تخدیع عوام اغنام و تسکین خواطر رعاع قمقام بخوف انحراف ایشان از انقیاد و اطاعت خدام عالی مقام در مقام نفی کمالات نبوت از جناب سید الوصیین سلام الله علیه و آله اجمعین به بیان انتهای سلاسل جمیع اولیا بآنجناب انتها ولا و صفا با اهلبیت اصطفا علیهم آلاف التحیة

۲۰۵

واشناده قلوب بیمیزین سراب اذآب رسیع ساخته لکن نزد ابن تیمیه شیخ الاسلام
سنیه واتباع واشیاع آن رئیس این فرقه سنیه از مقام ولایت وتعظیم وتبجیل
وتجلیل شیخین بالطبع ودر وهله رفض وتشیع وانحراف از اسلاف ساقط گردیده مگر نمی بینی
که ابن تیمیه بصراحت تمام نفی اختصاص مقام ولایت از جناب امیر المومنین علیه السلام
نموده بلکه در احوال عرفانیه بتقدیم ابوبکر قائل شده وقبول انتهای سلاسل صوفیه بجناب
امیر المومنین علیه السلام استنکاف واعراض وصدود واغماض ورزیده وبنسبت آن التهاب
واضطراب وارتیاع والتیاع وارتماض ونهایت کراهت واشمئزاز وانقباض ظاهر
ساخته وآنحضرت را هرگز مختص بمقامات زهد وعرفان وسلوک وایقان ندانسته و
ظاهر ساخته که از جناب امیر المومنین علیه السلام درین باب منقولست زیاده از ان نیست
که از ابی بکر وعمر ودیگر صحابه منقول شده واکثر مسلمین مشرق ومغرب از آنجناب نه اخذ کرده اند
واهل مدینه بآنجناب احتیاج نداشتند چنانچه بعثمان وغیر او احتیاج داشتند واهل کوفه
وبصره واهل شام طریق زهد وتصوف را از دیگر صحابه اخذ کرده اند نه از آن جناب و
این خود هرگز بآنجناب اختصاص نداشت وابن تیمیه قبل ازین عبارت بصراحت تمام
ظاهر کرده که تفضیل جناب امیر المومنین علیه السلام برابوبکر گو در علم باطن باشد از قبیل
تشیع والحادست چنانچه در منهاج گفته والملاحدة المنتسبون الی التصوف
کابن سبعین وابن عربی والتلمسانی وامثالهم وان کادوا یعظمون
الخلفاء الثلاثة فهم یمیلون الی التشیع وعامتهم یفضلون علیا علی
ابی بکر اما مطلقا واما فی علم الباطن کما فعل ذلک ابو الحسن الحرالی
وطائفة من غلطه فاشترک جنس الملحدین فی التشیع انتهی پس گو فاضل

مخاطب بتفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در علم باطن بر شیخین خوش باطن حسن
اعتقاد خود نزد عوام ظاهر ساخته لیکن نزد شیخ الاسلام و معتقدیه اعلام خود یعنی
ابن تیمیه بمقام موسوم بتشیع و رفض و الحاد و در اسلام گردید بلکه باین لا به و تخدیع
و لی لسان و تلمیع نزد پدر بزرگوار عمدة الحذاق خود هم ناخلف ست و عاق و از منکرین
یقینیات و متواترات شائعة فی الآفاق و مستحق ایلام و ازعاج و اقلاق و مستوجب
تعنیف و تعییر و ارهاق و مرتکب مخالفت جناب شان و ایثار کید و نفاق
فضل سعیهم فی الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق و چون فاضل معاصر
مولوی حسن الزمان در رد مجازفات ابن تیمیه خلیع العذار و ابطال خزعبلات والد
ماجد مخاطب جلیل الفخار کلام طویل و شیع مشتمل بر نهایت برهان خامه بلاغت نگار رسیده
نقل آن مناسب مینماید قال فی القول المستحسن وصل لما تم الکلام فی المراسیل
من تحقیق الاتصال بالامکان الذی کاد ان یکون وجوبا و اللقاء
و السماع و ذکر ما تیسر من عداد من اثبته من الائمة الحفاظ و المحدثین
الایقاظ رضی الله عنهم فاراد محمد المشتهر بفخر الدین ان یشیر الی اناس
ینکرونه فقد وجد بعد التفتیش و الفحص شرذمة من المتقدمین و
فرقة من المتاخرین فن الاولی من یقول لم یثبت سماعه منه ای عنده
قال السیوطی فی زاد المسیر الحفاظ مختلفون فی سماع الحسن البصری
من علی رضی الله تعالی عنهما فمنهم من لم یثبته کالبخاری و یحیی بن
معین و نقل فی اتحاف الفرقة عن ابن حجر فی تهذیب التهذیب قال
یحیی بن معین لم یسمع الحسن من علی بن ابیطالب قیل لم یسمع من عثمان

سه ای الحسن البصری علیا علیه السلام و تکلم منه علیه السلام ۱۲

قال يقولون عنه رايت عثمان قائما خطيبا وقال غير واحد لم يسمع من علي
رضي الله عنه انتهى وسئل ابو زرعة هل سمع الحسن احدا من البدريين
قال راهم رؤية راى عثمان وعليا فقيل سمع منهما شيئا قال لا وقال البزار
روى عن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما ولم يسمع منه وبينهما قيس
بن عباد وابن الكواء ولم يثبت له سماع من احد من اهل بدر قلت
قد صح عند سائر ائمة الشان بوجوه ثابتة سماعه من عثمان زمان
اجتماعهما وعلي في مكان وكذا اجتمع بالمرتضى بعده الى مدة فقد
سمع منه علوما جمة لا محالة كما مضى في المقدمة وكفى ردا على ابن
معين في موافقيه برواية صاحبه ابي يعلى التصحيح على شرطه و
تشديد هؤلاء العلماء في الاسانيد واعتقادهم عن استقرائهم معلوم
لا يحتاج الى بيان قال الذهبي في فصل ذكره بعد تصنيف الميزان عقب
نقل كلام ابن معين في الامام الشافعي فقد اذى ابن معين نفسه
بذلك ولم يلتفت احد الى كلامه في الشافعي ولا الى كلامه في جماعة
من الاثبات انتهى وكذا كلام البخاري في الائمة كشيخنا عبد الواحد
وفقيهنا ابي حنيفة والبزار قال ابو احمد الحاكم يخطئ في الاسناد
والمتن وقال ابو عبد الله الحاكم سألت الدارقطني عنه فقال يخطئ
في الاسناد والمتن جرحه النسائي قال حمزة السهمي عن الدارقطني
كان ثقة يخطئ كثيرا ويتكل على حفظه وقال ابو الشيخ عقب
الثناء عليه وغرائب حديثه وما ينفرد به كثير ومع هذا كله

فكيف يقبل نفيهم مطلقا سيما وقد عارضه اثبات الاثبات بالحجج
البينات ومنهم من يقول لا نعرف ولا نعلم سماع الحسن من علي كرم الله
وجهه كالترمذي فلا يلزم من عدم ثبوته عندهم او عدم معرفتهم
عدمه في الوجود فهم فيه معذورون ومن الاخرى من يسلك طريقة
المتعقبة فيقول مجازفة من غير استقراء وتتبع اقوال الافاضل ان
الاجتماع والسماع كليهما باطل باتفاق الاماثل منهم اعجوبة وقته
ابن تيمية الحنبلي غفر الله له ونحى نحوه صاحب القرة وقد قال
شيخ الاسلام الامام الحافظ ابو الفضل ابن الحجر العسقلاني في
الدرر الكامنة في ترجمته بعد ما ذكر مناقبه ومثالبه كالقول
بحرمة زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقد نحا نحوه صاحب
القرة والحجة فانه قال في حديث لا تشدوا الرحال بعد ذكر الحكمة
فيه من سد الفساد والذريعة لعبادة غير الله تعالى والحق
عندي ان القبر ومحل عبادة ولي من اولياء الله تعالى والطور كل ذلك
سواء في النهي ثم لم يذكر في المناسك شيئا مما ثبت من احاديث
الزيارة النبوية على صاحبها الصلوة والتحية مع التزامه هنالك
للذكر ونحو ذلك فهو مع ابن تيمية بلا ريبة والعجب انه مع هذا قال
في حديث زيارة القبور كان نهى عنها لانها تفتح باب العبادة لها فلما
استقرت الاصول الاسلامية واطمأنت نفوسهم على تحريم
العبادة لغير الله اذن فيها انتهى وعدم صحة ا سلام على المرتضى

المتعقبة

كرّم الله وجهه لكونه صبيًّا بل لتلدلدعليه وعلى المدينة الطاهرة
باعتراضات سخيفة مردودة وقد نحى نحوه صاحب القرّة بتلويحات
قريبة من التصريحات واشارات شبيهة بالعبارات بادنى تغير ممّا للنواصب
مع ذكر على المرتضى كرّم الله وجهه في كل موضع منه بلفظ المرتضى وكذا
وضع في كتابه ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء اشياء تسميه ازالة
الخلافة والهداية عن خاتم وفاتح الولاية لانستبيح ذكر شئ منها
والكتابان بين ظهرانى الناس الان وكفى ردّا لما فيهما من هذا كلمات
ولده صاحب التحفة الاثنى عشرية وغيره نسال الله السّلامة والعفو
واما تصحيح اسلام المرتضى وهو صغير فقال الحافظ مستنبط من كونه
اقر على ذلك قال الشيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفي في تخريج احاديث الاختيار
اوضح من هذا مارواه ابن سعد في الطّبقات انا اسمعيل بن ابى اويس ثنى
ابى عن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب انّ رسول الله صلى الله
عليه وسلم دعا عليًّا الى الاسلام وهو ابن تسع سنين يقال دون
التّسع ولم يعبد وثنا قط لصغره انتهى قال فلو لم يكن الاسلام مقبولا
منه لما دعاه اليه انتهى قلت وكذا دعا شرذمة من اطفال الصحابة
الى الاسلام وقبله منهم كما يظهر من كتب الاثر وقد بايع عبد الله بن
الزّبير وجعفر بن الزّبير وعبد الله بن جعفر وهم ابناء سبع سنين
رواه ابو نعيم وابن عساكر وغيرهما وللطبرانى بسند جيد جدا عن
الامام محمد الباقر انّ النّبى صلّى الله عليه وآله وسلم بايع الحسن والحسين وعبد الله

بن عباس و عبد الله بن جعفر و هم صغار لم يعقلوا و لم يبلغوا و لم يبايع
صغيرا الا منا انتهى و انما المرد فى ذلك كله فى عام الحكم الى الفهم و اوضح
من ذلك كله فى صحة اسلام المرتضى صبيا ما فى احاديث فى مقام
تفضيله انه اولهم سلما و نسبة امير المومنين عثمان بن عفان
رضى الله تعالى عنه الى حب المال و رد الاحاديث الموجودة فى
السنن و ان كانت ضعيفة و تبعه صاحب القرة بل قد تفرد الدواوين
الاسلامية غير الكتب الخمسة و الموطا و مسند احمد و ذكر
اختلاف العلماء الكرام فى حقه انا لا نعتقد فى حقه عصمة بل انا
نخالفه فى مسائل اصلية و فرعية و قال فى لسان الميزان فى ترجمة
ابن المطهر الرافضى و صنف كتابه فى فضائل على رضى الله عنه فنقضه
الشيخ تقى الدين ابن تيمية فى كتاب كبير و قد اشار الشيخ تقى الدين
السبكى الى ذلك فى ابياته المشهورة حيث قال و ابن المطهر لم يظهر
خلافه و لابن تيمية رد عليه و استيفاء اجوبة لكنه يذكر
بقية الابيات فيما يعاتب به ابن تيمية من العقيدة طالعت الرد
المذكور فوجدته كما قال السبكى فى الاستيفاء لكن وجدته كثير التحامل
الى الغاية فى رد الاحاديث التى يوردها ابن المطهر و ان كان معظم ذلك من
الموضوعات و الواهيات لكنه رد فى رده كثيرا من الاحاديث الجياد التى
لم يستحضر حالة التصنيف مظانها لانه كان لاتساعه فى الحفظ يتكل على ما فى صدره و الانسان عامد للنسيان و كم من مبالغة لتوهين كلام الرافضى احيانا الى تنقيص
على و الترجمة لا تحتمل ايضاح ذلك و ايراد امثلته قلت و مع ذلك

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبي في الميزان مع ذكر الاجلاء فيهما من
عجائب الزمان وقال الامام ابو عبد الله الذهبي رحمه الله في تاريخه مع
كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوهما فهو بشر له ذنوب
وخطايا وكذا ذكر الامام اليافعي وغير واحد من الائمة وقال العلامة
ابن حجر المكي في الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر اليه
او يعول في شيء من امور الدين عليه وهل هو الا كما قال جماعة من الائمة
الذين تعقبوا كلماته الفاسدة وحججه الكاسدة حتى اظهروا عوار سقطاته
وقبائح اوهامه وغلطاته كالعز بن جماعة عبد اضله الله واغواه
والبسه رداء الخزي وارداه وبواه من قوة الافتراء والكذب ما اعقبه
الهوان واوجب له الحرمان ولقد تصدى شيخ الاسلام وعالم الانام المجمع
على جلالته واجتهاده وصلاحه وامامته التقي السبكي قدس الله روحه
ونور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه واجاد واصاب واوضح
بباهر حججه طريق الصواب فشكر الله مسعاه وادام عليه شآبيب رحمته
ورضاه ومن عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السُّذَّج من الحنابلة فغبر في
وجوه مخدراته الحسان لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان واتى بمادل على جهله
واظهر به عوار غباوته وعدم فضله الى قوله تدارك ابن تيمية سيما
الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيفة شهيرة واتى من نحو هذه
الخرافات بما تمجه الاسماع وتنفر منه الطباع وهكذا ذكر العلامة المحدث
البرنسي في اتحاف اهل العرفان برؤية الانبياء والملائكة والجان وقال

السُّذَّج فاعل
ذ قبله

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيرة المسماة بسبل الهدى
والرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم مشروعية السفر
لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وآله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقي الدين
السبكي والشيخ كمال الدين بن الزملكاني والشيخ داود ابو سليمان كتاب
الانتصار وابن جماعة وغيرهم من الائمة وردوا على الشيخ تقي الدين
ابن تيمية فانه اتى في ذلك بشئ منكر لا يغسله البحار وممن رده عليه
من أئمة عصره العلامة محمد بن يوسف الزرندي المدني المحدث في
بغية المرتاح الى طلب الارباح ثم في هذا كله رد جيد على ما وقع
للقادي من الاشارة الى تأويل مذهبه هذا وحمله على عامل بعيد
من مقصوده على مراحل وزعمه انه من اولياء الله فلا حول ولا قوة
الا بالله قال الشيخ العلامة شهاب الدين ابو عبد الله احمد البرنسي
المالكي الشاذلي المعروف بزروق في شرح حزب البحر فان قلت قد انكر
ابن تيمية هذه الاحزاب ورد ها ردا شنيعا فما جوابه قلنا ابن تيمية
رجل مسلم له باب الحفظ والاتقان مطعون عليه في عقائد الايمان
ملموز بنقص العقل فضلا عن العرفان وقد سئل عنه الشيخ الامام تقي الدين
السبكي فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت ومقتضى ذلك ان
يعتبر بنقله لا بتصرفه في العلم قلت بل ينبغي ان لا يعتبر من نقله الا
ما خلص فيه التعصب ومن التعسف لا مطلقا يتضح لك ذلك مما نقله
هنا الله وقد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمى ابن تيمية

بشیخ الاسلام کانزو ولا یخفی ما فیه ولذا الف ابن ناصر الدین الشافعی علیه کتابه
الرد الوافر ولکنی لم اقف علیه الی الآن وبالجملة فالفقهاء والعرفاء لیسوا
اشد تغلیظا علی احد من اهل العلم منهم علیه فثناء من اثنی علیه
من العلماء فیما نقله ابن ناصر الدین فی التبیان بعضه یرجع الی علمه
وبعضه وقع من عدم الوقوف علی سقمه من فضائحه وقبائحه قال
ابن تیمیة فی منهاج السنة قال الرافضی واما علم الطریقة فالیه منسوب
فان الصوفیة کلهم یسندون الخرقة الیه والجواب اولا اما اهل
المعرفة وحقائق الایمان المشهورون فی الامة بلسان الصدق فکلهم
متفقون علی تقدیم ابی بکر وانه اعظم الامة فی الحقائق الایمانیة
والاحوال العرفانیة وقال فی القول المستحسن بعد کلام علی هذا الکلام
واما نقل ابن تیمیة اتفاق اهل المعرفة علی تقدیم ابی بکر علی علی رضی الله
عنهما فی الطریقة وعلم الحقیقة فلا اصل له اصلا الی ان قال قال الجنید
رضی الله تعالی عنه صاحبنا فی هذا الامر الذی اشار الی ما تضمنته القلوب
واومی الی حقائقه واوله بعد نبینا صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابی طالب
رضی الله عنه ذلک امرء اعطی علما لدنیا یعنی علم التصوف وقال ایضا رضی الله
عنه امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه لو تفرغ الینا عن الحروب
لنقل الینا عنه من هذا العلم یعنی علم الحقائق والذوق ما لا تقوم له القلوب
اوردهما الامام ابو عبد الرحمن السلمی الصوفی الحافظ شیخ الحاکم والبیهقی
وامثالهما ونقلهما عنه الشیخ محمد البخاری ثم المدنی المعروف بخواجه

فارسا الحنفي في فصل الخطاب وقال الامام علي بن عثمان بن علي الجلابي
الغزنوي المحدث الفقيه الحنفي الصوفي في كشف المحجوب قال سيد الطائفة
الجنيد رضي الله عنه شيخنا في الاصول والبلاء علي المرتضى يعني ان
اماما في علم الطريقة ومعاملاتها هو علي المرتضى كرم الله وجهه
فان اهل الطريقة يسمونها الاصول ومعاملاتها كلها بلاء انتهى مترجما
ثم قال في القول المستحسن مع ابن تيمية واين من يقدمونه في الحقائق التي
هي افضل الامور عندهم الى من ينسب اليه لباس الخرقة وقد ثبت
في الصحيحين عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله لا ينظر الى
صوركم واموالكم وانما ينظر الى قلوبكم واعمالكم فاين الحقائق القلوبية
من لباس الابدان ثم رده بانما ليست حقيقة لبسة الخرقة الفخرية
هذا الذي يفهمه بل هي كناية عن الولاية الباطنية كما ان
السلاطين الظاهرية اذا يولون الولاة يجعلون عليهم ملابس
نفائس اكراما لهم واعلاما بتوليتهم فالنبي صلى الله عليه وسلم
لما قال من كنت مولاه فعلي مولاه عممه بعمامة وسياق تمام
تحقيقه مني بالتعليم الفخري العلوي اللدني ان شاء الله العزيز القوي
ويقال ثانيا الخرقة متعددة اشهرها خرقتان خرقة الى عمر وخرقة
الى علي فخرقة عمر رضي الله عنه لها اسنادان اسناد الى اويس القرني
واسناد الى ابي مسلم الخولاني قلت خرقة الخولاني كالخبر الشاذ
الذي لا يعرف وليس لها ذكر عند جماهير اهل هذه المعرفة والمعاملة

۲ر اما قاله

الخرق

الصوفية وانما رواها الاحاد ولا يخفى ان نسبة الخرقة الاويسية الى الحضرة
العلوية اشهر عند اهلها وهم الصوفية من نسبتها الى الحضرة العمرية
وصحبته عليا اكثر من اجتماعه بعمر وروايته عنه اعرف واظهر من
روايته عنه واما الخرقة المنسوبة الى علي كرم الله وجهه فاسنادها
الى الحسن البصري من المشهور المذكور المعلوم للخصوص واسناد الخرقة الكميلية
والشريحية كليهما الى الحضرة العلوية خاصة بلا شبهة في اتصالها
وفوقها كلها الطريقة الحسنية اللتان يقال لكل منهما السلسلة
الذهبية وهذه السلاسل ينتظم فيها جم غفير من سلاسل الصوفية
فلا ادري ان الحامل لابن تيمية على عدم ذكرها كالاويسية المرتضوية
الجهل بها ام محضة عصبية ردية وقد تبعه صاحب القرة كما مضى
فتنبه ومن المقرر المحرر عند اهل السير والعلم والخبر ان الخرق
العلوية والطرق المرتضوية قد استند اليها وتخرج فيها عالم
من اولياء الله لا يحصون كثرة بل اولياء الدنيا مطلقا منها الجشتية
بشعبها والمكية بشعبها والقشيرية بشعبها والهروية بشعبها
والاحمدية الغزالية بشعبها والمحمدية الغزالية بشعبها والشطارية
بشعبها والرفاعية بشعبها والقادرية بشعبها والمدنية بشعبها
والسهروردية بشعبها واليسوية بشعبها والكبروية بشعبها
والاكبرية بشعبها والشاذلية بشعبها والنقشبندية بشعبها
في الغالب والشريحية بسلاسلها وشعبها وسلاسل اخر وانما ينتسب

او الحسينية

الى غيرها احاد كالباب الكبار والخوخة الصغيرة للمدينة والدار
فانصف ولا تتعسّف والمتاخّرون يصلونها بمعروف الكرخي ولم يذكر
ما يصلها المتقدمون به وهو امامنا ابراهيم البلخي عن الامام
عبد الواحد عن الامام الحسن البصري رضي الله عنه فان هذه الطريقة
متّصلة بلا شبهة عنده وبالله العصمة وقال صاحب القرة بعد
ايراد تلك الكلمات في السلسلة المرتضويّة اذا اتضحت هذه
المقدمات فلزم ان نقرر رفع سلاسل الصوفية من جهات فنقول
مثلا صحب ابراهيم والفضيل سفيان وحصّلا منه تهذيب النفس
وهو من الاعمش وهو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله
هل يركب الاسانيد من عنده من غير ان يكون لذلك عند من
يستحل هذه الروايات اصل وهل معنى وضع الاسناد غير
هذا ولم يتذكر قوله ينبغي ان يذكر في المطالب النقلية الوقوع لا
الامكان والله المستعان قال وهذه المقالة اصدق واحق من قولهم
ان الفضيل اخذ هذا الفن عن عبد الواحد بن زيد وهو عن الحسن وهو
عن امير المومنين علي رضي الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان
اظهر في كتب الحديث وطبقات الصوفية من انتسابه الى عبد الواحد
قلت ليست كتب الحديث موضع رواية اخذ الصوفية علم الباطن عن
شيوخهم حتى يذكر ذلك فيها وينكر ما بينا فيها وكتب طبقات الصوفية
التي الفها من لا يسند الطريقة الى الفضيل فضلا عن ان يكون علم

بروايته من غيره كالقشيري والهروي ليست بحجة مع كونهم لم ينفوا
ذلك على ان المثبت مقدم على النافي ولم يتعرض لاسناد ابراهيم
عن الفضيل ولا لاسناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستحيل عند الكل
فتامل تراطن المقال من هذا النمط في غاية السقط والغلط نعوذ
بالحق مما يستحق منه السخط فان الجنيد رضي الله عنه صحب السري
والسري صحب معروفا الكرخي بلا ريب واما الاسناد من جهة معروف
فمنقطع فتارة يقولون ان معروفا صحب علي بن موسى الرضا لا يخفى
ما فيه من رائحة نسبة الاصفياء الاولياء الى الكذب بالتردد
وانما هو وغيره في السند من التعدد ولكن لا طب للنبل مع التشدد
في التمرد والتعند ونسأل الله الصمد الود لاوليائه والتودد والمدد
في ذلك للتوكد وهذا باطل قطعا لم يذكره المصنفون لاخبار معروف
بالاسناد الثابت المتصل كابي نعيم وابي الفرج ابن الجوزي في كتابه الذي
صنفه في فضائل معروف قلت ان لم يروه لم ينفوه ايضا مع ان المثبت
مقدم على النافي ومن حفظ وذكر حجة على من لم يحفظ ولم يذكر على ان
هذا باطل قطعا وان احاط علمه وحفظه جميع الكتب المفردة في اخبار
معروف المعروفة حتى يدعي هذه الدعوى المصروفة هذا الامام الحافظ
الناقد ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري عصري ابي نعيم بل الاكبر منه
المتوفى قبله بثمان عشرة سنة وصاحبها الامام المحدث المحقق من
شيوخ الخطيب البغدادي الحافظ ابو القاسم القشيري الاكثر اعتناء

[illegible]

ومعرفة باحوال امثال معروف من مثل ابن الجوزی فقد اورده بسنده
کل منهما فی ترجمة معروف من کتابهما الغیر المفرد فی اخباره قال الامام
القشیری هو من موالی علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما سمعت محمد
بن الحسین رحمه الله یقول سمعت محمد بن عبد الله الرازی یقول سمعت
علی بن محمد الدلال یقول سمعت محمد بن الحسین یقول سمعت ابی یقول رأیت
معروف الکرخی فی النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال
غفر لی فقلت بزهدك وورعك فقال لا بل بقبولی موعظة ابن السماك
ولزومی الفقر ومحبتی الفقراء وموعظة ابن السماك ما قال معروف کنت
مارًّا بالکوفة فوقفت علی رجل یقال له ابن السماك وهو یعظ الناس
فقال فی خلال کلامه من اعرض عن الله بکلیته اعرض الله عنه جملة
ومن اقبل علی الله بقلبه اقبل الله الیه برحمته واقبل بجمیع وجوه الخلق
الیه ومن کان مرة ومرة فالله یرحمه وقتا مّا فوقع کلامه علی قلبی واقبلت
علی الله وجمیع ما کنت علیه ترکت الا خدمة مولای علی بن موسی الرضا
وذکرت هذا الکلام لمولای فقال یکفیك بهذا موعظة ان اتعظت به
اخبرنی بهذه الحکایة محمد بن الحسین قال سمعت عبد الرحیم بن علی الحافظ
ببغداد قال سمعت محمد بن عمر بن الفضل یقول سمعت علی بن عیسی یقول
سمعت سری السقطی یقول سمعت معروفا یقول ذلك انتهی الی ان قال فی
القول المستحسن ومعروف کان منقطعا فی الکرخ یعنی ما کان یدخل علی الخلق
هذا قول ابن تیمیة ۱۲
ولا کان یخرج من الکرخ فقط وهذا دعوی بلا دلیل فهو غیر مقبول مع انه

باطل في نفسه لما مضى آنفا وعلى بن موسى كان المامون قد جعله ولي العهد
بعده لا تعلق له بالمقصود فان الامام عليا الرضا كما ذكر اهل السير والعلم
بالخبر جعل ولي العهد بمرو من بلاد خراسان قبل شهادته بنحو سنة تخمينا
فلا يصلح هذا حجة لعدم لقيه معروف مدة عمره وان الذي عند الصوفية
انما هو صحبة معروف للرضا قبل آخر عمره ومعروف قد توفي الى رحمة الله تعالى
قبل قصة الولاية سنة مائتين على الصحيح وقيل احدى ومائتين وجعل
شعاره لباس الخضرة ثم رجع عن ذلك واعاد شعار السواد فايراد ذلك
لا يمس اليه المراد هنالك ومعروف لم يكن ممن يجتمع بعلي بن موسى تكرارا
بلا فائدة واعادة بلا عائدة ولا نقل عنه ثقة انه اجتمع به او اخذ شيئا
عنه بل ولا يعرف انه رآه ولا كان معروف بوابه ولا اسلم على يديه فهذا
كله كذب قد مضى بعض تكذيب بعضه ويأتي تكذيب بعضه ان شاء الله
العلي القوي واما الاسناد الآخر فيقولون ان معروفا صحب داود الطائي
وهذا ايضا لا اصل له وليس في اخباره المعروفة ما يذكر فيه اخذه عن داود
الطائي شيئا هذا باطل كما مضى في رواية الحديث المسلسل بالتلقين بسند جيد
قوي وقد قال الامام القشيري في الرسالة في باب الصحبة وكان الاستاد
ابو علي يقول اخذت هذا الطريق عن النصرآبادي والنصرآبادي عن الشبلي والشبلي
عن الجنيد عن السري والسري عن معروف الكرخي ومعروف عن داود الطائي
قلت الظاهر ان كل واحد منهم قد تلقى من صاحبه انه تلقاه من صاحبه فان كل واحد
قد لازم صاحبه دهرا وكلهم مع كونهم اهل الولاية والهداية هم اهل الرواية

والدراية المحققين لا كالمتصوفين الضعفاء ولذا اعتمده صاحب مجمع الاحباب
وشرطه معلوم وفي طبقات شيخ الاسلام والحفاظ الهروي وكان معروف
قد صحب داود الطائي فان قيل قد ولد الامام الرضا لاحدى عشرة ليلة
خلت من ربيع الاول سنة ثلث وخمسين ومائة على الصحيح وقيل في شوال
وقيل سنة ست وقد قال محمد بن عبد الله بن نمير مات داود سنة
خمس وستين ومائة ورجحه الهروي وقيل سنة ستين ورجحه ابن
حجر وقيل احدى وستين وقيل اثنتين وستين قال ابو داود الطيالسي
مات اسرائيل وداود في ايام وانا بالكوفة وقال ابو نعيم وقعنب بن
المحرز مات اسرائيل سنة ستين ومائة وقال دبيس وغيره سنة
احدى وستين وقيل اثنتين وستين وهو اكثر ما قيل فعلى هذا الراجح
في متوفي داود سنة ستين او احدى وستين او اثنتين وستين فيكون سن
الامام الرضا اذ ذاك ثمان سنين او تسعا او عشرا فكيف يتصور
ان يكون معروف قد اسلم على يديه ثم اتى داود واستند اليه
قلت ماذا الذي فيه يستبعد فقد علم من رواية ابن الجوزي
وغيره انه كان معروف قد ناداه الله تعالى بالاجتباء في الصبا حتى
كان يرد قول المؤدب له اب وابن ثالث ثلاثة فيقول بل هو الله الواحد القهار
احد احد حتى هرب اذ ضرب المؤدب وغاب سنين فكيف لا يتصور ان يكون
باجتباء الله اياه قد علم فراسة من نور الله ان الامام الرضا قد
اتاه الله تعالى صبيا الحكمة والمعرفة فانه شعبة من شجرة الاجتباء سر

والاصطفاء والارتضاء وعلم انه على يديه سيتوّج ويستكمل امره

انوالهم ذلك من الله تعالى كما الهم التوحيد قبل ذلك فاتى الامام الرضا

واحكم الاسلام على يديه ثم لما رجع لقى بالكوفة الامام داود

واستفاد منه اشياء فلما توفّى الامام داود الى رحمة الله تعالى

ومعروف لم يكمل امره وسمع نصيحة بعض اصحاب داود وموعظة

ابن السماك فعاد الى المولى الرضا ولازم خدمته واستفاد منه الى

ان فاز بالمراد والارشاد من الله الهاد وانما نقل عنه الاخذ

عن بكر بن خنيس العابد الكوفى وفى القشيرية قال محمد بن الكرخى

قال لى بعض اصحاب داود الطائى اياك ان تترك العمل الخ ولا يخفى انه

لا يقتضى ان لا يكون معروف قد رأى داود مشافهة وفى اسناد

الخرقة ايضا ان داود الطائى صحب حبيبا العجمى هذا لم يعرف له

حقيقة جهل ابن تيمية به ليس بحجة وستاتى فى تحقيق الخرقة

من مسند الدنيا الحافظ ابى طاهر السلفى والمحدث ابى بكر البزار

وغيرهما من المحققين حقيقة حقة لهذا ولسائر ما تقدم ومن

ذكر حجة على من لم يذكر سيّما والذى لم يذكره لم يتعرض لنفيه قد صح

هذا كله صاحب القرة فى الانتباه ولم يتكلم فيها فى القرة من حيث

اللقية والصحبة ولكن احدث امر آخر سنورد مع الرد بحمد الله الصمد

وفيها ان حبيبا العجمى صحب الحسن البصرى وهذا صحيح قال الحسن كان له

اصحاب كثيرون مثل ايوب السختيانى ويونس بن عبيد وعبد الله

بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دينار وحبيب العجمي وفرقد السبخي وغيرهم من عبّاد اهل البصرة لا حاجة الى هذه الاطالة وفي الخرقة ان الحسن صحب عليّا وهذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفة فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعليّ وانّما اخذ عن اصحاب عليّ اخذ عن الاحنف بن قيس وقيس بن عبّاد وغيرهما عن عليّ وهكذا رواه اهل الصحيح والحسن البصري ولد لسنتين بقيتا من خلافة عمر وقتل عثمان وهو بالمدينة يقال له هنا فاين كان علي المرتضى اذ هو وهل رجل هو والحسن مدة خلافة عثمان رضي الله عنه الى بلدة فلا بد له من القول بكونه رضي الله عنه بالمدينة الطيّبة وانهما لم يرحلا مدة خلافة عثمان رضي الله عنه فيسأل فايّ مانع كان لهما من الاجتماع فلا جرم ان لا مجال له من ان يقول بعد كيت وذيت لا ريبة انهما كانا يجتمعان في المسجد كل يوم خمس مرّات الى آخر ما تحقق فيما سبق ويا عجبا منه كيف لم يتعرض ههنا التحقيق كون علي رضي الله عنه بايّة بلدة وتفحص عنه فيما اذا رحل الحسن الى البصرة قال كانت امّه امة لام سلمة فلمّا قتل عثمان حمل التعبير بالحمل عجيب تزويرا فتأمل الى البصرة وكان علي بالكوفة مرّدده غير مرة والحسن في زمنه صبيّ من الصّبيان لا يعرف ولا له ذكر انتهى ويأتي ردّه ان شاء الله تعالى وقال صاحب القرة بعد مقالته المذكورة وثقات تبع التابعين الذين كانوا بالمدينة داخلون في هذه المرتبة البتّة فعدم عدّ سلاسلهم والاكتفاء بسلاسل

جمع من اهل العراق وخراسان نوع من الجو قلت يا سبحان الله هل الجو روات ثبات
ما ثبت عن الاثبات متواترا امتطاؤا او نفى ذلك واثبات ما لم يكن شيئا
مذكورا وكيف يضعون الاسناد لما لم يقع لهم اليه استناد قال والذى
يتبادر ان اصل هذا الغلط كان بعض تصريحات ابن طالب المكى حيث
ان كتابه اصل التصوف فكان هذه المسئلة من شتى نوادره الذائعة وهو
وان كان عمدة فى هذه الطريقة فله تساهلات كثيرة فى علم الحديث
ولا يظهر منه اتساع وتبحر فى الرواية حتى يتكلم على حال جميع السلاسل
قلت قد تقدم رد التكلم فى المكى مع ان هذا ليس من علم الحديث
وروايته بل هو من علم الباطن ورواته وهو من اهل ذلك الفن ولا يلزم
من عدم التبحر فى علم عدمه فى علم آخر على انه قد تابع المكى عليه عصريه
الامام ابو بكر بن ابى اسحاق الكلاباذى البخارى المحدث فى التعرف وقد
قال فيه المشايخ كما فى فصل الخطاب لولا التعرف ما عرف التصوف فقال فى
ذكر رجال الصوفية فممن نطق بعلومهم وعبر عن مواجيدهم ونشر مقاماتهم
ووصف احوالهم قولا وفعلا بعد الصحابة على بن الحسين زين العابدين وابنه
محمد بن على الباقر وابنه جعفر بن محمد الصادق بعد على والحسن والحسين
رضى الله عنهم اجمعين ثم قال واويس القرنى والحسن بن ابى الحسن البصرى
الى ان قال ومن اهل خراسان والجبل ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامى
الى ان قال وممن نشر علوم الاشارة كتبا ورسائل ابو القاسم الجنيد بن
محمد بن الجنيد البغدادى الى ان قال وابو بكر الشبلى ثم قال وممن صنف

فی المعاملات ابو محمد عبد الله بن محمد الانطاکی وابو عبد الله احمد بن عاصم الانطاکی والحارث بن اسد المحاسبی وابو عبد الله محمد بن علی الترمذی وابو عبد الله محمد بن الفضل البلخی وابو علی الجوزجانی وابو القاسم اسحٰق بن محمد الحکیم السمرقندی ثم قال فهولاء هم الاعلام المذکورون المشهورون المشهود لهم بالفضل الی آخر ما قال ذکره صاحب فصل الخطاب ثم قال صاحب القرۃ یحرر الفقیر ما قرّ عنده فی هذا الباب وان کان یشق علی بعض اهل العصر الذین یالفون مشهودات القوم فان الحق احق ان یتبع کانه یرید الامام المصنف قدس سره الفرید قال سلسلة تهذیب النفس فی اهل المدینة مرتقیة الی ائمة تبع التابعین واعظمهم الامام مالک وله شیوخ کثیرون واکثر انتفاعه بنافع عن ابن عمر وهو مع ادراکه شرف صحبته وتربیته صلی الله علیه وآله وسلم قد صحب والده ایضاً قلت واها لک ما المالک والاعظم سیما بتلک الطیبة فی ذالک مع وجود امام المسالک هنالک وهو امام الاعلام منبع المعارف والحقائق جعفر بن محمد الصادق وهل الامام مالک الا من خادمی حضرته العلیة وملازمی عتبته السنیة وسلسلته سلسلة الذهب اباً عن جدّ الی المرتضی وللصادق انتساب الی ابی بکر الصدیق ایضاً وکان صاحب القرۃ لیست له خبرۃ بحال الامام عبید الله بن عمر العمری فقد فضله یحیی بن سعید والامام احمد وعمرو بن علی الفلاس علی مالک فی نافع ثبتا وحفظا واکثار الروایة وانکروا علی ابن معین

العکس وکذا قد قدمه وآثره علیه الزهری اذ قرء الکتاب لدیه وقال ابوبکر
بن منجویه کان من سادات اهل المدینة واشراف قریش فضلا وعلما
وعبادة وشرفا وحفظا واتقانا ولا بحال للامام عبد الله بن عبد العزیز
العمری الحافظ الفقیه الصوفی وقد فضله السفیانان وعبد الرزاق
فی روایة صحیحة عنهم والطحاوی وآخرون علی الامام مالک ورأوا الحمل
علیه حدیث ضرب اکباد الابل وقد کتب الامام مالک الیه اذ کتب هو
الی مالک یحضه علی التفرید مانصه ما اظن ما انا فیه بدون ما انت
فیه وترجوان یکون کلنا علی خیر ویجب علی کل واحد منا ان یرضی
بما قسمه الله له ثم الامام مالک وان مال بعد الی ذلک ولکن لیس
یکون اماهم وهؤلاء الاجلاء فیهم ولم اعلم ممن استفاض العمریان قال
وسلسلة اهل مکة مرتقیة الی اصحاب ابن عباس قلت لم یقل هنا
انه مع تشرفه بصحبته صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قد صحب المرتضی
ایضا وتادب به وعلیه تخرج فی العلم الظاهر والباطن لما هو کما رواه الائمة
کابرا عن کابر بحیث لا یسع انکاره المکابر قال وسلسلة اهل الکوفة
کداود الطائی مرتقیة الی ائمة تبع التابعین واعظمهم سفین الثوری
عن الاعمش عن اصحاب عبد الله بن مسعود قلت یا سبحان الله
انما داود من اقران الثوری وشریکه فی شیوخه وانما جل اخذه الحدیث
من التابعین قال الذهبی فی تذهیب التهذیب فی ترجمته الفقیه الزاهد
احد الاعلام عن عبد الملک بن عمیر وهشام بن عروة واسمعیل بن خالد و

جماعة من طبقتهم انتهى وانما كان بدايته في الترك من كلمة قالها له الامام ابو حنيفة
من شيوخه في الفقه ولكن لم يذكره صاحب القرة وانما استفادته علم
الباطن من الامام الحبيب الراعي والامام الحبيب العجمي على ما رواه اهل هذه
المعرفة والمعاملة واعترف به صاحب القرة في الانتباه وكأنه لم يقرع قط
اذنه ان عليا كرم الله وجهه سكن الكوفة مدة حتى قضى نحبه وقد
استفاض بها منه جماعات من ارباب الولايات ككميل وقد باء به صاحب
القرة في الانتباه فيكون مرتقي سلسلة اهل الكوفة ايضا الى المرتضى قال
وسلسلة اهل البصرة مرتقيه الى الحسن وابن سيرين **قلت** لم يذكر
انهما عمن اخذا فلو لم يكن الحسن اخذ عن المرتضى فلا شبهة عنده في اخذه
عن اصحابه ككميل بن زياد وقيس بن عباد وكذا ابن سيرين قال وسلسلة
اهل الشام مرتقية الى ابي الدرداء **قلت** لم يذكر من دونه من اهل السلسلة
فان ايجاده مشكل جدا ولا يخفى ان سلسلة اهل الشام مرتقية الى الامام
ابراهيم بن ادهم ثم الى المرتضى قال وسلسلة اهل اليمن مرتقية الى طاوس
عن ابن عباس **قلت** وهو الى المرتضى انتهى هذا وقد احدث ههنا صاحب
القرة شقا آخر غير شق ابن تيمية فقال وبعد هذا كله لا شبهة ان ظاهره
صلى الله عليه وآله وسلم كان احكام الشريعة والطريقة خفية ومستورة
واعتناءه لكل جهادا وتعليما وترويجا وترغيبا وترهيبا انما كان باحكام
الشريعة والاشارات الضمنية الى الطريقة واكثر الايات والاحاديث
بطريق التصريح والتفصيل يثبت الشريعة وبعضها بطريق الايماء والاجمال

يثبت الطريقة ففضل يتعلق بالاظهر والاصح وبما كان به الاعتناء الكلي يكون
فضلاً كلياً وغيره وان كان انفس واعلى واغلى فضل جزئي انتهى ترجمة لفظه
قلت سبحان الله انما هذا الاعتناء بالشريعة لكونها ذريعة الى الطريقة
حتى يصل بها من قدّله الى معرفة الحقيقة التي هي الدولة الغائية والنهاية
الامنية فلها الفضل الكلي دون الذريعة والا فيلزم ان يكون المقصود
الحقيقي الذي هو وجه تعالى مفضولاً وآية كلمة اكبر منها تعالى الله عن
ذلك علواً كبيراً مع ان تفضيلهما عليه في علم الشريعة عل المنازعة
كما ستري هو شريكهما في تعليمها والغزوات والبعوث كما تخبر به الآثار
نعم لهما سيما ابي بكر الصديق خصوصية في اشاعة الاسلام ونصرة
عليه السلام في اول الامر كما ان للمرتضى خصوصية في ذلك في فتح خيبر
اذا اشكل على الكل الامر وكذا في فتح همدان واشاعة احكام الاسلام في غير
واحد من البلدان باليمن والعراق والآفاق ولقد كان بعد وفاته صلى الله
عليه وآله وسلم في نوبة الخلفاء الثلثة شريكهم في الامور الجهادية
والواقعات القضائية كاشف كل شبهة وموضح كل حكم كما قال الفاروق
ولذا قد امسكه عنده في نوبته ولم يوله شيئاً من البعوث وقال ابن
حجر في الاصابة في ترجمة المرتضى ولم يزل بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
متصدياً لنشر العلم فلما قتل عثمان بايعه الناس ثم كان من وقعة الجمل
وصفين والنهروان والتحريض على قتال البغاة ما كان انتهى ملخصا وقال
تاج الاسلام المحدث الفقيه محمد بن محمد بن طاهر بن محمد بن الحافظ ابراهيم

بن حمزة الخدابادی البخاری فی اربعینه بعد ما اسند الحديث الرابع
عن المرتضی رضی الله عنه الانبیاء قادة والفقهاء سادة ومجالستهم زیادة
الحدیث ما نصه اویه صاحب السوابق الرضیة الذی اتبع عن حقائق
التفرید واظهر حقائق التوحید وروی عن الامام الاعظم ابی حنیفة انه
قال لولا وقائع علی رضی الله عنه مع البغاة والخوارج واقضيته و
احکامه معهم ما کنا نعرف احکام اهل البغی والخوارج انتهی وهذا القول
مستفیض مشهور وفی کتب کثیرة مذکور ثم اشار قدس سره الی رد
شئ من خرافات ابن تیمیة هذه لکون استقصاء ذلك یقتضی الاطالة
فقال قوله فهذا کله کذب قال الامام الیافعی فی مرآة الجنان فی ترجمة
الامام معروف الکرخی من موالی علی بن موسی الرضا وکان ابواه نصرانيين
فاسلماه الی مودب وهو صبی فکان المودب یقول له قل ثالث ثلثة
فیقول معروف بل هو الله الواحد القهار فضربه المعلم یوما علی ذلك
ضربا مبرحا فهرب منه وکان ابواه یقولان لیته یرجع الینا علی
ای دین شاء فنوافقه علیه ثم انه اسلم علی یدی علی بن موسی الرضا
ورجع الی ابویه فدق الباب فقیل له من بالباب فقال معروف فقیل
علی ای دین فقال علی الاسلام فاسلم ابواه وهذه القصة قد
اوردها کذلك الامام القشیری نقلا عن شیخه الامام المشتهر فی
الآفاق القاری صحیح البخاری وغیره علی النقدة ابی علی الدقاق و
تبعه ابن خلکان وغیره من اهل الشان وهی تکملة ما فی المجمع عن الصفوة

لابن الجوزي قال عبد الله بن صالح كان معروف قد زاده الله بالاجتباء
في الصبا فذكر ابن اخاه عيسى قال كنت انا واخي معروف في كتاب النصارى
وكنا نصارى وكان المعلم يعلم الصبيان اب وابن فيصيح اخي معروف ويقول
احد احد فضربه المعلم يوما على ذلك ضربا شديدا فهرب على وجهه
فكانت امي تبكي وتقول لئن رد الله تعالى علي ابني لاتبعته على اي دين
كان فقدم عليها بعد سنين فقالت له اي بني على اي دين انت فقال
في دين الاسلام فقالت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
قال فاسلمت واسلمنا كلنا انتهى وقال العلامة ابن حجر المكي المحدث في
الصواعق المحرقة في ترجمة الامام علي الرضا رضي الله عنه ومن مواليه
معروف الكرخي استاد السري السقطي لانه اسلم على يديه وقال عصريه
شيخ مشايخنا في الحديث الامام عبد الوهاب الشعراني في طبقاته في ترجمة
معروف وهو من موالي علي بن موسى الرضا رضي الله عنه صحب داود الطائي
رضي الله عنه انتهى وهكذا ذكر الحراني والمناوي انه اخذ عن مولاه الامام
الرضا ولا يخفى ان اليافعي والمكي كلاهما من الطبقة المتاخرة عن ابن تيمية
وانما وجه استنادنا الاستناد بهما مع عدم حضور الكتب للقدماء لدينا
انهما لما جزما بما عند الائمة المتقدمة دون ما ذكره ابن تيمية مع
عثورهم عليه دل ذلك على ان الاول هو المعول وان هذا مما لا يلتفت
اليه واما ما وقع في طبقات شيخ الاسلام من ان ابا معروف هو مولى
الامام الرضا وبوابه وانه اسلم على يديه وان الامام اطلع يوما

على الناس فازدحموا فوقع ابو معروف تحت ارجلهم فهلك فغير مشهور عند
الجمهور ولكنه لا مانع منه ايضا والله اعلم ثم المعنى بالمولى هنا ليس مولى
العتق بل مولى الاسلام كما يفهم من حديث الطبراني وابن عدي والدارقطني
والبيهقي وغيرهم عن ابي امامة من اسلم على يديه رجل فله ولاءه وفي رواية
للبخاري في تاريخه وابي داود والطحاوي عن تميم الداري هو اولى الناس
بمحياه ومماته وفي لفظ بحياته ومماته سواء اريد بالولاء ولاء الارث
او ولاء الموالاة فلا منافاة وهو كقول ابن حبان في كتاب الثقات في الراهب
النصراني الذي تشرف باكرام راس الامام الحسين الشهيد فرأى منه كرامة
فاسلم النصراني وصار مولى للحسين رضي الله تعالى عنه قوله وهذا باطل باتفاق
اهل هذه المعرفة فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلي ويلوح رضه
صاحب القرة بهذا مرة دون مرة سبحان الله هذا بهتان عظيم فقد
تقدم عن امامي هذه المعرفة علي بن المديني شيخ البخاري وابي زرعة
الرازي شيخ مسلم انهما قالا انه راه بالمدينة الطيبة مع رواية البخاري
القوية ورواية ابي يعلى الموصلي الصحيحة الصريحة في سماعه منه رضي الله
عنه ورواية الحافظ ابي نعيم التي هو مستند ابن تيمية ومعتمده عن
الحسن ما هو صريح في كثرة سماعه منه رضي الله عنه وغير ذلك لكلام
الامام الضياء في المختارة في ترجيح اثبات سماعه منه وتجريحه نفيه وتصحيح
حديثه عنه لذلك وايراده هنالك وقد قال الحافظ الشامي في سبل الهدى
والرشاد في الرد على ابن تيمية انكاره المواخاة بين المهاجرين والانصار

وخصوصاً مواخاة النبي صلى الله عليه وسلم لعلي المرتضى ذكر رواية الضياء
ذلك ما نصه وابن تيمية يصرح بان الاحاديث المختارة اصح واقوى من
احاديث المستدرك ولو تحلى ابن تيمية بالانصاف وتخلى من التعصب والاعتساف
لنقل اتفاق ائمة حفاظ الآفاق على خلاف ما جعل عليا لوفاق وانما قوله هذا
كرده الاحاديث المسندة الموجودة في الكتب المعتمدة المشهورة ونسبة الوضع
والكذب اليها كما قال في هذا الكتاب ايضاً ان حديث الموالاة قد رواه الترمذي
واحمد في مسنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من كنت مولاه
فعلي مولاه واما الزيادة وهي قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
الى آخره فلا ريب انه كذب ونقل الاثرم في سننه عن الامام احمد ان العباس سأله
عن حسين الاشقر وانه حدث بحديثين فذكر احدهما قال والآخر اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه فانكره ابو عبد الله جداً ولم يشك في ان هذين الحديثين
كذب انتهى وقد رواه الامام احمد في مسنده مع شرط قيده وعدم ذكر الموضوع
والمنكر بل والشديد الضعف على رأيه وقد قدمنا تحقيقه في المقدمة
فتذكر وتنبه وقد صرح به صاحب القرة فقال في الحجة في الطبقة
الثانية من طبقات كتب السنة وكاد مسند احمد يكون من جملة هذه
الطبقة فان الامام احمد جعله اصلاً يعرف به الصحيح والسقيم قال ما ليس
فيه فلا تقبلوه وابنه عبد الله وغيرهما بطرق آخر كثيرة صحيحة
ليس فيهما الاشقر قلت هو وان قال البخاري فيه نظر وقال عنده مناكير
وقال ابو زرعة منكر الحديث وقال العقيلي شيعي متروك الحديث وقال

ابو حاتم والنسائي والدارقطني ليس بالقوي وقال ابن عدي جماعة من
الضعفاء يحيلون بالروايات عليه على ان في حديثه بعض ما فيه وقال
في خبر على ما في تنزيه الشريعة عن الميزان والبلاء عندي فيه من الاشقر
لكن في لسان الميزان ان ابن عدي ذكر في ترجمته حديثا عن محمد بن علي بن
خلف العطار عنه قال هو منكر الحديث والبلاء فيه عندي منه لا من
حسين انتهى وروى الخطيب في الكفاية عن ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد
الختلي قال سمعت يحيى بن معين ذكر حسينا الاشقر فقال كان من الشيعة
المغلية الكبار فقلت وكيف حديثه قال لا باس به قلت صدوق قال
نعم كتبت عنه عن ابي كدينة ويعقوب القمي وقد احتج به النسائي
ووثقه ابن حبان صحح له الحاكم في المستدرك وروى عنه الامام
احمد في المسند وهو لم يكن يروي الا عن ثقة وقد صرح ابن تيمية بذلك
في الكتاب الذي صنفه في الرد على البكري قال ان القائلين بالجرح
والتعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقة عنده
كمالك وشعبه ويحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدي واحمد بن
حنبل وقد كفانا ابن تيمية بهذا الكلام مونة اثباته وجه لا يبقى
مطعن فيه فما نقله الاثرم هو القيل المقدم وقد ظهر للعبد بعد
تتبع تام ان معظم حكايات الاثرم عن احمد من هذا موجوعة عنها
ومما عليه يدل مسنده الذي هو معتمد عند الكل والله اعلم وكذا
روى عن الاشقر الكديمي ومحمد بن المثنى الزمن واحمد بن عبدة وعبد الرحمن

قوله البوصليين

قوله ابن تيمية ... اي ان تعديل ابن تيمية عند ... تعديل احمد ... القول المستحسن

بن محمد بن منصور الحارثی وعدة ائمة فکلام الاولین والآخرین راجع الی تشنیعه
لا روایته فقد کذب من کذبه واما قول الجوزجانی غال من الشاتمین
للخیرة فظن غیر مقبول مخالف لقول الائمة وکذا جعل جرحه لاهل الکوفة
لشدة نصبه وانحرافه ومعناه انه یأمر ابی معمر الهذلی ایاه بالکذب الی آخر
ما ذکر من الرد البلیغ علی ابن تیمیة **قوله** مانند جداول از بحر عظیم منشعب میگردد
اقول تمثیل وتشبیه مخاطب نبیه تفرع جمیع فرق اولیا از دوحه باسقة الاغصان یانعة
الاثمار مستمد لاله اغصان متفقة الانوار سرور اوصیا علیه آلاف التحیة والثنا بانشعاب
جداول از بحر عظیم دلیل کمال فضائل و تعظیم و نهایت ارجحیت و تفخیم آن فصل امامت و برهان
حرمان شیخین عالی شان ازین فضل بدلالت است پس این تفرع وانشعاب که مخاطب عالی نصاب
علی رغم والده وغیره من رؤساء النصاب اعتراف واقرار بان ارتباب آن دارد برای اثبات
مطلوب و مرام اهل حق کرام یعنی افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام کافی و بسند است
و دافع وسواس و رافع الالتباس و قالع اساس جمیع تسویلات مخاطب حق شناس فثبت
لله الحجة البالغة **قوله** چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت شیخین
و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر سید
و رشحه از علوم ایشان میگیرد **اقول** مخاطب عمدة الافاضل قدوة الاماثل بتحریک سلاسل
تخدیع اغمار غافل و تغریر معتقدین ذاهل آنچه مقصود اصلی از تلفیق و تزویق این فصل
بود درینجا باز بصراحت تمام ظاهر نموده یعنی با دعا رسیدن سلاسل تلمذ فقهای شریعت
و مجتهدین ملت شیخین متصلین و نواب باغیول مزین یعنی معاذ و زید و ابن عمر با فوز و نیز
معاذ الله سلب انتهای سلاسل فقها بجناب سرور اوصیا علیه آلاف التحیة والثنا نموده

و باظهار برائت فقهای مزعومی و مجتهدین بی بهرهٔ خود از تشبث و تمسک بعروهٔ وثقای اتباع
اهلبیت علیهم السلام بدست خود آتش در خرمن عمر خود انداخته و حصول استحیاء و آزرم و استنکاف
از ظهور اعتراف بانحراف اسلاف و اخلاف سراسر اعتساف خود از عمل بحدیث ثقلین که
مخاطب عمدة الاشراف بنای ابواب عدیدهٔ خود بر آن گذاشته برداشته در باب چهارم
می گوید فائدة اخری اجل من الاولی ولقبناها بسعادة الدارین فی شرح
حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها رسالة
علیحدة باید دانست که باتفاق شیعه و سنی اینحدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما
اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس معلوم شد که در مقدمات
دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی
که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که
انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین
دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک تخفیف
این دو چیز عالیقدر میکند و اهانت می نماید و از درجهٔ اعتبار ساقط می انگارد و طعن
در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه
کاری و عجب ماجرایی است الخ و نیز در همین باب امامت بجواب حدیث ثقلین گفته
و همین قسم حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی
ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک

واین معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهلسنت ست وبس از جمیع فرق اسلامیه
وخاص ست بمذهب اهلسنت لا یوجد فی غیرهم زیراکه ایشان متمسک اند
بحبل وداد جمیع اهلبیت وبرقیاس کتاب الله کما تؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض دور رنگ ایمان بالانبیا که لا نفرق بین احد
من رسله با بعض محبت وایمان وبا بعض بغض وکفران نمی ورزند
بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهلبیت را دوست ندارد بعضی
یک طائفه را محبوب سازند وبقیه را مبغوض میدارند وبعضی طائفه
دیگر را زهمین ست حال اتباع کا اهلسنت یک طائفه را خاص نمی کنند
از هر همه روایات دین خود می آرند وبدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر
وحدیث وفقه ایشان بران گواه است واگر کتب اهلسنت را اعتبار نکنند
مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهلسنت درین
رساله نقل کرده شد چه جواب ست ونیز مخاطب در باب یازدهم همین کتاب
در تعصب سیزدهم می فرمایند جمیع سلاسل صوفیه اهلسنت در طریقت منتهی
میشوند بایمه پس اینها پیران جمیع طوایف اهلسنت اند ومعلوم ست که نزد اهلسنت
عظمت ومقدار پیر در چه مرتبه است بحدیکه حد محبت پیران میکنند وبغض اهانت
او را ارتداد طریقت میدانند وحالا بنظر انصاف باید دید که مدار اهلسنت نیست الا
بر شریعت وطریقت وهمین دو امر را موقع ریاست وبزرگی می شمارند وکبراء شریعت
فقهاء اربعه اند وکبراء طریقت اصحاب خانواده های از صوفیه وهر دو
فرقه را رجوع باهل بیت ست وذله بردار ی از خوان فیض ایشان

پس بغض اهلبیت نسبت باهلسنت نمودن مثل انکار محسوسات و دعوای اجتماع اضداد است
که هیچ عاقل آنرا باور نمیکند و اینها را نواصب لقب دادن از آن باب است که نور را ظلمت
و آفتاب را تاریک گویند انتهی پس نهایت عجیب و غریب است که جائیکه ذکر فضیلت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام میان می آید و آنرا موجب بطلان خلافت ثلثه عند التحقیق
می بینند ناچار ثلثه را باخذ علوم دین و منابع احکام شریعت متین و اعلم از ائمه معصومین
علیهم السلام و ایشان را معاذ الله من ذلک از اتباع و مفضولان آن هیچ میگیرند
و خود را متمسکان و اتباع شیخین وا مینمایند و از اتباع اهلبیت علیهم السلام
انکار و استنکاف ظاهر مینمایند و هرگاه براهین قاهره و ادله زاهره محجوج
و منکوب میشوند و هوش و حواس شان بضربات حجج ساطعه و بمقامع دلائل لامعه مسلوب
می شود خویش را بلکه شیوخ ثلثه خود را متمسکین بعروه وثیقه اهلبیت علیهم السلام
ظاهر میکنند و نمی فهمند که این التمسک و الاقتداء و این الاتباع و الاقتفاء
من التآمر بالاعتداء و التقدم و التحکم و الاعتلاء و الله الموفق الی طریق
السواء و العاصم من زلل الهراء و خطل المراء خواجه نصر الله کابلی در صواقع
بجواب حدیث ثقلین گفته و کذلک حدیث مثل اهلبیتی مثل سفینة نوح
من تمسک بها نجی و من تخلف عنها هلک لا یدل علی هذا المدعی
و لا شک ان الفلاح منوط بولائهم و هدیهم و الهلاک بالتخلف
عنهم و من ثمة کان الخلفاء و الصحابة یرجعون الی افضلهم فیما اشکل
علیهم من المسائل و ذلک لان ولاءهم واجب و هدیهم هدی النبی صلی الله
علیه و سلم انتهی سبحان الله هرگاه شیوخ ثلثه در مشکلات رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام

کرده باشند و اتباع ہدی و سیرت اہلبیت کہ جناب امیر المومنین ع افضل ایشان ست
واجب و لازم باشد باز ذکر این معنے کہ سلاسل تلمذ فقہای شریعت و مجتہدین ملت
بشیخین و نواب ایشان میرسد کمال وقاحت جسارت ست چہ ہرگاہ شیوخ
ثلثہ در حل مشکلات رجوع بجناب امیر علیہ السلام آوردہ باشند و اتباع ہدی و اطاعت
حضرات لازم و واجب و تخلف ازان موجب ہلاک و ضلال باشد افضلیت آنحضرات
و ثبوت کمالات نبوت برای آنحضرات و انحصار اخذ شریعت در ایشان کالشمس
فی رابعۃ النہار ہویدا و اشکار گردد و نفی کمالات نبوت از جناب امیر المومنین
علیہ السلام کہ مقصود مخاطب بمقام ست تخصیص علم شریعت بشیخین و نواب ایشان محض
از راہ تعیر و تہتک و اثبات برات اسلاف خود از اتباع و تمسک باشد **قولہ**
و معنے امامت کہ در اولاد حضرت امیر باقیست ماند و یکی مر دیگری را وصی آن می ساخت
ہمین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود **اقول** مخاطب جمع الاقاصی
والادانی رشک اقرای بلاغت سحبانی و مخجل لطائف براعت حسانی و مخفی کرفضائل
عدنانی بسبب کمال تورع و ہمہ دانی و نہایت حذاقت و مہارت در خلق معانی معنے
امامت را کہ در اولاد امجاد جناب امیر المومنین علیہ السلام الی یوم التناد کہ بنابیع
حکم و ارشاد و منابع علوم لدنیۃ فائضہ من رب العباد و معادن ہدایت اصلاح
مزلل فساد و وسائل ذرائع نزول برکات در بلاد بود ند باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی
آن می ساخت بمحض منبعیت فیض ولایت و قطبیت ارشاد راجع و آئل ساختہ یعنی
از غایت انہماک در ترات و احقاد و ایثار نہایت بغض و عناد و شحناء و لداد
نفی تعین این حضرات کار ساتھ برای ریاست عباد و حکومت بلاد و خلافت

و وصایت و امامت مصطلحه بین العلما را التفات خواسته و باظهار جسارت و وقاحت و الاصفات
صنیع بدیع یحرفون الکلم عن مواضعه و حمل الکلام علی ما لا یرضی به قائله
پرداخته و وجوه جدیده برای ابطال حمل امامت بر امامت غیر مصطلحه مبحوث عنها
سابقا در مجلد حدیث غدیر گذشته فلتکن منک علی ذکر و خود مخاطب در باب
یازدهم گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت علی
و ذریت طاهره او رضی و ذکره ابن شهر آشوب بهمین سبب ایشانرا بنواصب ملقب
کنند حالانکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشیخ
و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله ص لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من
نفسه و یکون عترتی احب الیه من نفسه و عن ابن عباس قال قال
رسول الله ص احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی
لحبی الی غیر ذلک الی ان قال و از سعید بن المسیب روایت مشهورست که کان
عنده رجل من قریش فاتاه علی بن الحسین فقال له الرجل القرشی یا ابا عبد الله
من هذا قال سعید هذا الذی لا یسع مسلما ان یجهله هو علی بن الحسین
ابن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین انتهی ازین افاده سعید بن المسیب که مخاطب مهذب کرده
در مقام احتجاج و استدلال اثبات ولای ائمه خود با اهلبیت علیهم السلام وارد
و بشهرت آن تصریح فرموده بصراحت تمام ظاهرست که جهل جناب امام زین العابدین
علیه السلام هیچ مسلمی را جائز نیست پس اگر امامت آنحضرت بمعنای محض قطبیت
و ارشاد که مخاطب الانزاد از استقلید بعض متعسفین معرضین از سداد مطمح نظر داشته
و همت را بصرف نصوص امامت بآن گماشته حتی بعد از وفات آنحضرت جمیع مسلمین عدم جواز

جهل آنحضرت در حق تمام مومنین چگونه سمتے وخطے از واقعیت می‌داشت که اگر امامت
آنحضرت معاذ الله محض بمعنی قطبیت وارشادی بود هرگز معرفت آنحضرت بر جمیع
مسلمین موجبی نداشت فلله الحمد که بطلان این وهم لاطائل وتحریف لاحاصل از
افاده خود مخاطب فطین واضح ومستبین گردیده **قوله** لهذا الزام این امر بر کافه
خلائق از ائمه اطهار مروی نشده **اقول** مخاطب بمقام نفی روایت الزام این امر
جلیل المرتبه رفیع المقام بر جمیع خلائق وانام از ائمه اطهار کرام علیهم آلاف التحیة
والسلام من الله الملک المنعام ما اتصل اللیالی والایام وهم عام وبطل بکام اهتمام
تمام وسعی موفور مالا کلام در صنعت بدیعه صدق وتزیین وتوریع وتحرز وتحرج
وتجنب وتوقی از آصار واثام ومزید تثبت احتیاط وغایت تحری وتوخی امتثال
احکام اسلام فرموده چه اگر نفی وجحود وانکار روایت الزام از ائمه اطهار سلام الله علیهم
ما توالی اللیل والنهار واختلف العشی والابکار بر طریق الزام اتباع واتباع اهل‌البیت اخیار
علیهم السلام است پس بطلان وهوان وخسار وشناعت وفظاعت وبوار این انکار
سر امر صغار بر سائر کبار وصغار نهایت هویدا وآشکار واگر غرض از نفی روایت
این امر در کتب سنیه عالی تبار است پس درین صورت فائده جز تکثیر سواد واضاعت
قرطاس ومداد وتخدیع وتسلیه معتقدین والانزاد غیر حاصل وقطع نظر ازین اگرچه این
انکار در بادی نظر نزد غیر متتبع کتب واسفار وروایات واخبار وافادات آثار
این فرقه عالی فخار قرین اعتماد واعتبار می‌نماید لکن بعد اندک تفحص وتنقیب وتفتیش
باره از تنقیر وتقلیب کالشمس فی رابعة النهار بر اصحاب بصائر وابصار وارباب اعتبار
واستبصار ظاهر وواضح وباهر ولائح میگردد که انکار روایت الزام این امر از ائمه اطهار

علیهم السلام در کتب سنیه با کمال نیز کند بیست تحیّر ابلیس و تخجّل دجال و دور نیست چه باید قیافت
اعتراف خود مخاطب باظهار امام موسی کاظم علیه السلام دعوی خود و آباء طاهرین
خود را با مهدی عباسی و اسلاف او بابت خلافت نه بابت فدک تنها واضح و روشن
ولائح و مبرهن و پر ظاهرست که هرگاه دعوی آنحضرت و آباء طاهرین آنحضرت
بابت خلافت نه بابت فدک تنها ثابت شد یعنی امامت که مخاطب تراشیده و بنابران
نفی روایت الزام این امر از ائمه اطهار علیهم السلام در انجیده و نغمات دیگر اغوات
بی ثبات سرائیده باطل و مضمحل و محض سراب و نقش بر آب و منزلزل گردید پس
باید دانست که در مجموعه فتاوای مخاطب که پیش مولوی عبد الحی خلف مولوی
عبد الحلیم سهالی لکهنوی موجودست و نسخهٔ آن بخط بعض فضلای اهلسنت
قبل ازین بدست حقیر افتاده بود مذکورست که حضرت او بجواب سائلی که ذکر حدیث
کافی متضمن طلب امام موسی کاظم علیه السلام فدک را از مهدی عباسی و ذکر حدود
آن می فرماید اصل این قصه که در کتب اهلسنت وارد ست این ست که روزی
مهدی عباسی با امام موسی کاظم بطریق مباسطت گفت همگی دعوی شما بابت
فدک ست بیائید تا فدک را بشما رد کنم ایشان فرمودند حد اول سمرقندست
و حد دوم افریقیه و حد سوم کناره دریای شور از طرف عدن تا اقصای
یمن و غرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافت ست نه بابت فدک
فقط انتهی بقدر الحاجة **قوله** بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را
بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت
می نواختند **اقول** مخاطب بهمین دیده نادیده دهین دریده کرم و سر و چه

وبردوهرچشیده چون بنظرامعان وتامل راه جحود وانکار نصوص امامت حضرات ائمه

اطهار علیهم السلام مسدود دیده ناچار اوّلا بر سر تحریف تاویل وتلمیع وتسویل

بصرف نصوص امامت از صراحت بداهت بمحض قطعیت ولایت رسیده وچون

منافات این توجیه سخیف تسویل وتحریف با لزوم معرفت ائمه علیهم السلام که آنهم

ازین نصوص ظاهرست بالمطابقه والالتزام فهمیده ناچار صدق صریح

وبیان صحیح یعنی نفی وانکار مروی شدن الزام این امر یعنی امامت آنحضرات بر جمیع

خلائق بسلک تحریر کشیده پا بر مصحف کشیده چون بکمال متانت ورزانت ونهایت

حصافت وحصانت این انکار دور از کار بمیزان عقل سنجیده برین صدق غیر محقق

قانع ومکتفی نگردیده در ینجا دعوی تخصیص حضرات ائمه اطهار علیهم السلام این فیض

خاص پسندیده بیاران چیده ومصاحبان برگزیده باظهار علو مرتبت وسمو منزلت

خود خدام عالی مقام در صیانت مومنین شرائع اسلام واحتراز واجتناب از کبائر

اثام کردیده واز مبالات خوف هول مواخذه واستهزا وتشنیع محققین وناقدین فخام

یکسر رسیده وهر کسی که از ازهار اعتبار واثمار استبصار از ریاض کتب اسفار اخبار

وآثار چیده وذیل را به تتبع وتفحص افادات محققین اعلام بر چیده ودامن از تساهل

واعراض وتغافل واغماض بر چیده بکمال وضوح وعلن واضح وروشن ست که

حضرات ائمه اطهار چنانچه یاران چیده ومصاحبان برگزیده خود را باستماع نصوص

امامت خود مشرف می ساختند وهر یکی را باین دولت می نواختند همچنین در غیر مقام

تقیه وخوف اثارت قتام وقتار فساد واضرار مخالفین اغیار ومعاندین اهل انکار

ومعارضین ارباب خسار وبوار ومبغضین آل اطهار را بایراد نصوص امامت وخلافت

و وجوب انقیاد و اطاعت آن اظهار ضلال و بلاک و خسران از نیاک حائدین و مرضین در کفر
و اشراک مجوج و ملزم و مبهوت و مفحم فرموده باحقاق حق و ازهاق باطل می پرداختند
و لله الحمد که صدق این بیان متانت عنوان از ارشاد خود مخاطب عالی شان آنفا بعرض
عرض آمد فظهر ان زعم التخصیص و الحصر و التضییق و القصر و المنع و الحجر
ناش من القصور المستوجب للنهر و الزجر مماثل فی الفظاعة لانکار طلوع
الشمس و سطوع الفجر **قوله** این فرقه یعنی آنهمه اشارات ایشان بر ریاست عامه
و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند
اقول مخاطب عالی فهم بری از شوائب و هم حائز اوفای سهام از تقلید و اتباع ابن حجر
بتلقیب فرقه حقه بفرقه بغیه بسبب فهمیدن ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور
ملک و مال از نصوص امامت ائمه علیهم سلام الله الملک المتعال تیشه بر پای خود زده
و مزید عجب است این تهور و جسارت از بیان سابق بکمال وضوح ظهور کالنور علی شاهق الطور
زیرا که از افاده خود مخاطب حاوی المراتب العلیه ظاهر شد که مراد از امامت ائمه ریاست
عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال و وجوب طاعت اتباع و امتثال در جمیع
احکام حرام و حلال و نیابت عامه رسول ذی الجلال است و لطیفه تر آنست که از
کلام سابق او و هم تحقیق او در تفسیر و هم افاده والد نحریر مخاطب بصیر ظاهر و
مستنیر است که از ائمه علیهم السلام نصوص امامت این حضرات مرویست و یکی مر
دیگری را بامامت وصی میساخت و در اینجا آن نصوص را بلفظ اشارات
تعبیر فرموده چنان اشاره نموده که لفظ امامت هم درین نصوص غیر وارد است
بلکه آنهمه عبارات محض اشارات است و باین تلبیس و تدلیس نصوص امامت را

بر غیر ریاست عامّه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده و در ورطهٔ
ضلالت افتاده و زبان را بسخائف ترهات و غرائب خزعبلات واکشاده داد
حسن فهم و تحقیق داده کمال تبیین و انصاف و خداترسی و حق پرستی خود پیش ارباب
البصیرت وانهاده بالجمله شیعیان اهلبیت علیهم السلام بطرق متواتره و اسانید
مستظافره از ثقات و اثبات روایت کرده اند که جناب امیر المومنین علیه السلام
و اولاد معصومین آنحضرت خلفاء الله فی الارضین و حجج الباهرة فی العالمین بودند
و اصحاب ثلثه و دیگر متغلبین ملتسمین به خلفا متمردین و غاصبین و اعتدی نزد
ایشان کالصبح اذا انفلق ثابت و متحقق گشته و روایات کثیره و احادیث وفیره
مخالفین را هم موید و مسدد مطلوب خود یافته سرهای معاندین و جاحدین را بسیوف
لامع حجج ساطعه شکافته اند پس تطرق شبهه درین معنی مماثل تطرق شبهات
سوفسطائیه ست چه این امر بمساعی جمیله محققین اعلام و اساطین فخام انار الله
برهانهم از اجلاء بدیهیات و ضروریات گردیده و انکار آن مثل انکار طلوع شمس
و مضی امس و اضاءت نهار و احراق نار و وجود مکه معظمه و مدینه منوره و ارسال
رسل کرام برای هدایت بسوی سبل اسلام و ظهور معجزات خاتم الانبیا علیه و آله
الاف التحیة والثنا چقدر مشابه کلام مخاطب بکلام کافری که بگوید که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت نفرموده بلکه آنجناب مدعی ریاست ظاهره
خلق مثل دیگر ملوک و سلاطین بوده فرقه مسلمین بفهم کلمات آنجناب بر نبوت
فرود آورده در ورطهٔ ضلالت افتاده اند والعیاذ بالله **قوله** و نیز از بین ست که
حضرت امیر و ذریهٔ طاهرهٔ او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و امور

تکوینیه را بایشان وابسته میدانند **اقول** هرگاه تمام امت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و ذریۀ طاهرۀ آنحضرت را می‌پرستند و امور تکوینیه وابسته بآنحضرات میدانند
و شیخین را ازین فضیلت جمیله و مرتبه جلیله بیخبر انند بالبداهة و الصراحة فضیلت
جناب امیر المؤمنین و جمیع ذریت طاهرین آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین باقصی الوجوه
والطرق ظاهر و متحقق گردید علاوه برین ابن تیمیه استغاثه را بشیخ طریقت و رغبت را
بسوی او عبادت نامیده و این معنی را کفر گفته و آنرا عین دین نصاری دانسته و جناب
شاهصاحب می فرمایند که ذریت طاهره را تمام امت پرستش میکنند و امور تکوینیه را
بایشان وابسته میدانند پس ابن بحسب صغرای مخاطب تمقام و کبرای شیخ الاسلام سنیه
عالیمقام قیامت کبری سر فرقه سنیه برپا شود یعنی هرگاه حسب افاده مخاطب تمام است حضرات ائمه
طاهرین علیهم السلام را پرستش میکنند و این پرستش حسب افادۀ شیخهم الکبیر و رئیسهم النحریر
عین کفر و الحاد برب العباد باشد پس این شکل عویص الاشکال منتج داء عضال کفر تمام
است جناب رسالتمآب علیه و آله الصلوة و السلام ما اتصل النهار باللیال باشد و العیاذ بالله
المتعال من هذا المقال **قوله** و فاتحه و درود و صدقات و نذر بنام ایشان رایج و معمول
گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است **اقول** الحمد لله الودود که مخاطب
مجد دود جاوی فضل نامحدود باظهار مختص ساختن امت ذوات قادسات حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام بنذر و فاتحه و درود و تبیین شیاع رواج این طریقه محمود
و انتهاج عام این منهاج شرف الفجاج مسعود احراق قلوب منکرین سراسر جحود و لجاج
صدور متعصبین سراپا صدود بوجه بلیغ و دو کد و کید و جهد شدید فرموده و اما انکه
با جمیع اولیاء الله همین معامله میکنند پس ظاهر است که اهل حق کسی را بجز ائمه

معصومین علیہم السلام در مراتب رفیعة الشان شریک وسہیم می سازند وتشبث بافراط
وتفریط اہل خلاف وتخبیط کہ زیغ صریحیست از منہج وسیط عین نکث واخلاف عہد
وتخلیط فتثبت وخذ الحق بقلب نشیط وجاش بسیط واعنه بید بسیط و
لسان سلیط **قوله** ونام شیخین راکسی درین مقدمات برزبان نمی آرد وفاتحه ودرود
نذر ومنت وعرس ومجلس کسی شریک نمی کند وامور تکوینیه را وابسته بایشان نمیداند **اقول**
بالجار خالق کائنات وتسخیر قاہر موجودات مخاطب رفیع الدرجات که درین مقدمات
کمتر کلمه حق برزبان می آرد ودر ہر بحث غرائب تعصبات ومجازفات وعجائب تعنتات
وتعسفات بمنصه اظہار می آرد وبدائع تسویلات وروائع تبیعات بقلم حقائق رقم
می نگارد وہمت والا نہمت را باخفا وکتمان حق وصواب واشاعت وترویج باطل
وسراب میگمارد وہر جا دفع صراحت ورفع بداہت پیش نظر کیمیا اثر دارد درین جا
اجماع امت بر اخراج شیخین از مقام رفیع ولایت واز عاج شان از مجلس با جلالت فاتحه
ودرود ونذر وعرس ومجلس ثابت فرموده ونطاق اہتمام نمایان برکمر ہمت والا شان
در اثبات خسران وخذلان وحرمان شیخین رفیع المکان از فضیلت رائقة العنوان
ولایت وعرفان بسته برات تمام از وابسته کردن امور تکوینیه بایشان دواجوبه بکوبنده
جسته قلوب نازنین اتباع واشیاع شیخین والا مقام بسنگ ایلام خسته واین حضرات
عظیم الاعتناء والالتفات را تجریع کاسات غصص والقاء در غمرات علاوه
غصص بیخبر از راه تعبیر بسته بدار البوار ہوان وخسار روانه فرموده بزعم خود از
طعن وتشنیع اہل ولای اہلبیت کرام علیہم السلام بسبب سلب کمالات نبوت از
جناب امیر المومنین علیه السلام رسته لکن نزد والد علام خود شیخ الاسلام سنیان

نیک فرجام مستحق نهایت تشنیع و توهین و نهایت ازراء و تهجین گشته فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا **قوله** گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشند بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرت است **اقول** مخاطب نحریر ذوفنون بعد تیز روی و ایضاع ایغال افزون در مضمار هتک ناموس هر دو شیخ حرون و کسر شوکت و قهر صولت شیفتگان و والهان ان تیمیین نبالت مقرون بصدد کبح عنان و کف لسان و اراده اطفاء لهبات نیران مشتعل و مضطرم بدست آن عین الاعیان و هوس تسلیه جنان معتقدین شیخین جای شان افتاده زبان سحربیان باثبات اعتقاد کمال و فضیلت ایشان واکشاده و لابه و سالوس و تخدیع چاپلوسی آغاز نهاده بخیال محال حصول مامول نجات و خلاص از ورطه شدیدة الاعتباص طعن و تشنیع سنیان اصحاب اعتقاد مصاص و منادی انّه لات حین مناص زیرا که معتقدین حلقه بگوشان شیخ الاسلام اعنی ابن تیمیه جان نثار تیمیین عالی مقام و نیز اتباع و فدائیان والد علام مخاطب قمقام این نکث و نکول و نکوص و عدول را هرگز بمقام ارتضا و قبول جا نمی دهند و وزنی برای آن نمی نهند بلکه آنرا محض تسویل و احتیال و انهماک در الحاد و ضلال و از قبیل مخالفت لسان با جنان و صاحب آنرا هادم شرایع اسلام و ایمان می انگارند و تشبیه و تمثیل مخاطب نبیل هر دو شیخ جلیل را بحضرت موسیٰ و عیسیٰ و حضرت خلیل و ادعای بودن کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و مغایرت و تفصیل دعوی بی دلیل و تقول و تهجم و تجسس و تحکم غیر قابل التعویل و محض تلمیع و تسویل و اثارت

بقتام ازلال وتضلیل و بطلان ان از بیان سابق واضح باین دلیل الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل ۞ الم یجعل کیدهم فی تضلیل ۞ وارسل
علیهم طیرا ابابیل ۞ ترمیهم بحجارة من سجیل ۞ فجعلهم کعصف ماکول
قوله وکمالات اولیا همه ناشی از وحدت وجمع وعینیت اند پس اولیا
مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی میتوانند کرد و انبیا و وارثان
کمالات شان را غیر از علاقه عبدیت و رسالت و جارحیت علاقه دیگر
در فهم مردم حاصل نیست **اقول** مخاطب محمود کاشف حقایق وحدت
وجود و عارج معارج کشف و شهود کمال اولیا را ناشی از وحدت و جمع و عینیت
که مراد از ان اتحاد عباد و جمع و عینیت بارب عبود گردانیده و ایشان را
بمقام مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی رسانیده و هر چند این زعم
بی اصل و جسارت و مجازفت سراسر هزل نزد اهل حق و ایقان فضیل نامعقول
و غیر مقبول و نهایت واهی و مرذول و براهین باهره و حجج باهره مدخول بوجوه
عدیده و علل سدیده معلول لکن چون نزد معتقدین این مذهب و شاربین
رحیق این مشرب و واردین این شرع ما زین این مرتبه بس جلیل و رفیع
و مقامی بس جمیل و منیع ست پس اخراج شیخین ازین فضل باهر و دور گردانیدن
شان ازین شرف باهر خیلی عجیب و بدیع

قد تم بحمد الله طبع المجلد السادس من المنهج الثانی من کتاب عبقات الانوار فی امامة
الائمة الاطهار و نرجو من الله ان یمن علینا بطبع سائر مجلداته بلطفه و کرمه
و قد طبع منه قبل ذلک مجلد حدیث الغدیر فی جزئین و مجلد حدیث المنزلة و مجلد

۱۲
بحمد الله هذان
المجلدان فی الاطراف
والاقطار و وصلا الی الامصار
شاسعة البلاد و ابان الکتاب
و من برکات هذا الکتاب
المستطاب انه قلب الاختلاف
الحق بسبب مطالعته
مذهب بعض کبار ایمتهم
مجلد الغدیر بعض اعلام
فی بغداد هداه الله تعالی الی الطریق الصواب
مذاهبهم الی الحق وانتهجوا
والحمد لله و لما وصل هذا المجلد
الشریف الی ایدی المحققین
طائفة بعض اجلة علماء
السنیة الذی تخلص حلقة
درسه قریب من مأتین
الصفوف رجع الی الحق و الهدی
و اکثر التلامذة والاعاظم
والحمد لله المنان و الصلوة
والسلام علی رسوله
و آله ما احلق الملوان